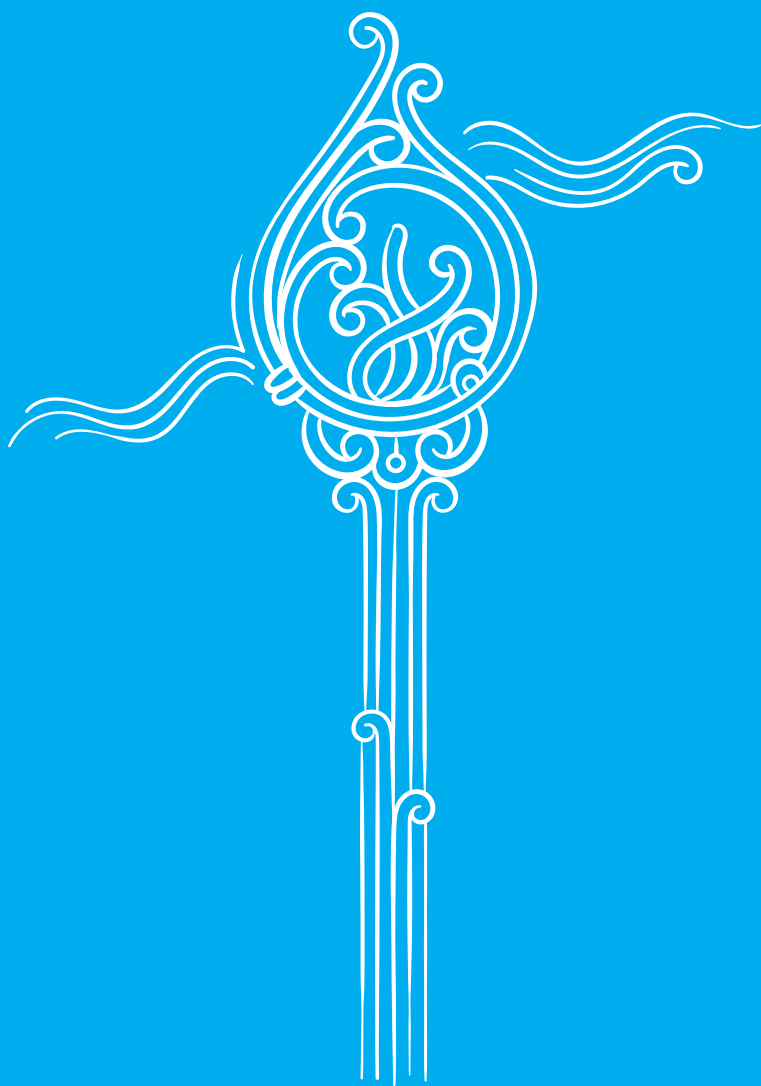






زندگی با آسکریها

ملت سربلند

مشور قرائنی مقاومت برای استقلال، عزت و پیشرفت ملت‌ها



عنوان و نام پدیدآور: زندگی با آیه‌ها، ملت سربلند: منشور قرآنی مقاومت برای استقلال، عزت و پیشرفت ملت‌ها/ نویسندگان حسین علی کاظمی کفرانی... [و دیگران]؛ ویراستاران حسین حبیبی فهیم... [و دیگران]

مشخصات نشر: تهران: سازمان دارالقرآن الکریم، نشر تلاوت، ۱۴۰۴.

مشخصات ظاهری: ۶۶۴ ص.

فروست: زندگی با آیه‌ها

شابک: ۷-۲۲-۵۱۰۱-۶۲۲-۹۷۸

وضعیت فهرست نویسی: فیپا

یادداشت: نویسندگان حسین علی کاظمی کفرانی، محمد مهدی یآوری،

هادی دشن، مهدی جوانمردی و ابراهیم ابراهیمی شلی.

یادداشت: ویراستاران حسین حبیبی فهیم، سید اسماعیل هاشمی، موسی محمدآبادی و رضا بدخشان.

یادداشت: کتابنامه: ص. ۶۵۳-۶۵۴.

عنوان دیگر: منشور قرآنی مقاومت برای استقلال، عزت و پیشرفت ملت‌ها.

موضوع: قرآن -- بررسی و شناخت -- Quran -- Surveys

موضوع: موضوع: استقامت و پشتکار -- جنبه‌های قرآنی -- Quranic teaching (Ethics) -- Perseverance

موضوع: صبر -- جنبه‌های قرآنی -- Quranic teaching -- Patience

موضوع: پیروزی در قرآن -- *Victory in the Qur'an؛ دشمنان در قرآن -- Enemy in the Qur'an

شناسه افزوده: کاظمی کفرانی، حسین علی، ۱۳۷۳-

شناسه افزوده: حبیبی فهیم، حسین، ۱۳۵۵-، ویراستار

شناسه افزوده: سازمان دارالقرآن الکریم، نشر تلاوت

رده‌بندی کنگره: ۳/ BP۶۵

رده‌بندی دیویی: ۲۹۷/۱۵۹

شماره کتابشناسی ملی: ۱۰۳۵۶۰۸

اطلاعات رکورد کتابشناسی: فیپا

ملت سربلند

منشور قرآنی مقاومت برای استقلال، عزت و پیشرفت ملت‌ها

نویسندگان: حسین علی کاظمی کفرانی،

محمد مهدی یآوری، هادی دشن،

مهدی جوانمردی و ابراهیم ابراهیمی شلی.

طراح جلد: سید محمد موسوی

ویراستاران: حسین حبیبی فهیم،

سید اسماعیل هاشمی، موسی محمدآبادی و رضا بدخشان

صفحه‌آرا: علی عبادی فرد

ناشر: انتشارات تلاوت

چاپ و صحافی: واژه‌پرداز اندیشه

سال چاپ: ۱۴۰۴

تیراژ: ۵۰۰۰ جلد | قیمت: ۵۰۰،۰۰۰ تومان

شابک: ۷-۲۲-۵۱۰۱-۶۲۲-۹۷۸

شماره مرکز پخش (فروشگاه بصائر)

۰۹۱۲۸۰۸۸۱۲۴ _ ۰۲۱۶۶۹۵۶۰۹۵



basaershop.ir



فهرست.....	۵
پیشگفتار.....	۲۷
سخنی با خادمان کلام وحی.....	۲۹
مقدمه.....	۳۱
مجلس اول: رمضان، کارخانه اراده سازی.....	۳۷
(بررسی نقش صبر و نماز در پیشرفت فردی و اجتماعی).....	۳۷
رمز موفقیت شیخ انصاری رحمته الله علیه	۳۹
رمضان، نسیم نجات.....	۴۰
آیه زندگی.....	۴۲
کمک گرفتن از خدا.....	۴۲
طناب اتصال به خدا.....	۴۲
صبر روزه داران.....	۴۴
صبر فعال.....	۴۶
مریض صبور.....	۴۷
نماز مشکل گشا.....	۴۸
استعانت یعنی شارژر!.....	۵۰
پس از صبر و نماز نوبت ظفر آید!.....	۵۱





۵۳	 شهید ولی الله چراغچی و نماز طوفان
۵۴	 صبر در سیره رهبری
۵۴	 ناشکیبایی خانمان سوز
۵۵	 عبرت‌های دوران غارات
۵۶	 حالا نوبت توست
۵۷	 ۱. سطح فردی (تقویت خود)
۶۰	 ۲. سطح اجتماعی (تقویت جامعه)

مجلس دوم: پس از صبر، نوبت ظفر آید! ۶۳

(دعا و صبر، عامل استقامت و نصرت الهی در حل مشکلات) ۶۳

۶۵	 پرندۀ مهربان
۶۷	 آیه زندگی
۶۷	 خستگی از دنیا و بیداری اجباری
۶۹	 انتخاب عجیب خدا!
۷۰	 فیلتر نهایی، پیمانۀ صبر!
۷۱	 راز پیروزی، سلاح انبیا
۷۷	 حالا نوبت توست!
۷۷	 ۱. سطح فردی
۷۹	 ۲. سطح خانوادگی
۸۰	 ۳. سطح اجتماعی و ملی

مجلس سوم: راز برکت ۸۳

(انفاق، پادزهر اضطراب اقتصادی و وعده‌های پوچ فقر) ۸۳

۸۵	 نیکوکاری تا بهشت
۸۸	 آیه زندگی
۹۰	 دستور به انجام زشتی‌ها (فحشا)
۹۱	 پادزهر الهی، وعده آمرزش و فزونی
۹۱	 فلسفه و ابعاد انفاق
۹۴	 ۱. نوژوساینس (علوم اعصاب): بخشش، ضد استرس
۹۵	 ۲. روان‌شناسی مثبت‌گرا: رهایی از اسارت
۹۶	 ۳. بُعد سوم: انفاق جمعی و سبک زندگی ایثارگرانه
۹۷	 انفاق در جنگ تبوک

- طلاهایی که عاقبت به خیر شد!..... ۹۸
- شرط بندی روی اسب بازنده ۱۰۰
- حالا نوبت توست!..... ۱۰۳
۱. سنگر دل..... ۱۰۴
۲. سنگر خانواده..... ۱۰۵
۳. سنگر اجتماع..... ۱۰۵

مجلس چهارم: بهترین تکیه‌گاه..... ۱۰۹

(نقش توکل در پیشرفت و استقلال)..... ۱۰۹

- تغییر محاسبات در ماه خودسازی ۱۱۱
- لحظه‌ای که تمام دنیا علیه تو باشد، تکلیف چیست؟..... ۱۱۲
- آیه زندگی..... ۱۱۳
- جنگ اُحد، درس شکست یا پیروزی ۲۴ ساعته..... ۱۱۴
- فرماندهی در دل بحران ۱۱۶
- رمز استقلال، کارکردن با قدرت خدا، نه امکانات..... ۱۱۶
- حدّ توکل، نترسیدن از هیچ کس با اتکا به خدا..... ۱۱۶
- کشت کن، پس تکیه بر جبار کن!..... ۱۱۷
- سه آزمون بزرگ؛ ورود به دانشگاه توکل خلیل الله..... ۱۱۷
- نمونه اول: توکل در دل تهدید..... ۱۱۸
- لحظة ناب توکل..... ۱۱۸
- نمونه دوم: توکل در بیابان لم یزرع..... ۱۱۹
- نمونه سوم: توکل در قربانی کردن فرزند..... ۱۲۰
- خاصیت توکل..... ۱۲۲
- پرواز انقلاب، تجلّی توکل خلیل اللهی در عصر حاضر..... ۱۲۲
- پرواز انقلاب: اوج خطر، اوج توکل..... ۱۲۲
- اضطراب بزرگ در هواپیما..... ۱۲۳
- تو بفرست، شاید خدا کمک کرد!..... ۱۲۴
- اشک بعد از تلاش..... ۱۲۴
- زخم بی درد..... ۱۲۵
- سر طناب در دست صاحب انقلاب..... ۱۲۶
- حالا نوبت توست!..... ۱۲۶
۱. توکل در عرصه عمومی و حفظ آرامش عمومی..... ۱۲۶





۲. توکل در زندگی شخصی و مسائل دشوار..... ۱۲۷

۳. توکل در انتظار و روزهای سخت ۱۲۸

۴. توکل در زمان‌های بحرانی مالی ۱۲۸

مجلس پنجم: بندگی کن تا که سلطانت کنند ۱۳۱

(منبع عزت حقیقی، پیوند بندگی با اقتدار فردی و استقلال ملی)..... ۱۳۱

شعله‌ورترین آرزوی انسان ۱۳۳

آیة زندگی ۱۳۴

چگونه بنده خدا، سلطان عالم می‌شود؟ ۱۳۶

لباس ممنوع الهی ۱۳۷

خلع لباس کرامت از تن ملّت‌های متفرق ۱۳۸

درس‌هایی از عزت و اقتدار ۱۳۹

عزّت و نصرت خدا ۱۴۱

حالا نوبت توست که عزیز شوی! ۱۴۳

۱. تربیت فرزند با عزّت ۱۴۴

۲. سبک زندگی اسلامی ۱۴۶

مجلس ششم: معامله آبرو با خدا ۱۴۹

(راهکار توحیدی رهایی از ترس سرزنش و اسارت نگاه دیگران)..... ۱۴۹

اسارت نگاه‌ها! ۱۵۱

بیژ پنجاه سال تمسخر! ۱۵۲

آیة زندگی ۱۵۵

از سرزنش نترسیم! ۱۵۷

عیار ایمان ۱۵۸

عزّت به دست خداست! ۱۶۰

ملامت و تحقیر، سلاح اصلی دشمن ۱۶۱

عبرت خونینِ سودان ۱۶۲

نبرد با تهمت‌ها در وطن! ۱۶۳

تصویر اول: امام و جام زهر آبرو ۱۶۵

تصویر دوم: گردنِ باریک‌تر از مو ۱۶۵

حالا نوبت توست ۱۶۶

راهکار اول: اعتیاد به شنیدن «به به و چه چه» را ترک کن! ۱۶۶

راهکار دوم: تمرین «خلاف جریان» در زندگی روزمره..... ۱۶۷

راهکار سوم: جهاد عالمانه در فضای مجازی (مجهز شو!)..... ۱۶۸

چه باید کرد؟..... ۱۶۸

مجلس هفتم: مهندسی وحدت؛ از خانه تا جامعه ۱۷۱

ریشه‌های تفرقه با توجه به دشمن‌سازی‌های شیطان) ۱۷۱

قصه‌ای که آینهٔ امروز ماست ۱۷۳

آیهٔ زندگی ۱۷۴

عوامل تفرقه ۱۷۶

۱. هوای نفس و خودبرتربینی..... ۱۷۷

۲. دوستان ناآگاه و زبان‌های نیش‌دار..... ۱۷۹

۳. دشمنان قسم‌خورده و شایعه‌سازی ۱۸۰

تفرقه، آتشی که خشک و تر را می‌سوزاند ۱۸۲

صفین، داغی که هنوز تازه است! ۱۸۳

لیبی، درس عبرتی پیش چشم ما ۱۸۳

سوریه و عراق، آتش‌بازی با باروت مذهب ۱۸۴

نهضت ملی نفت، حسرت تاریخی ایران..... ۱۸۵

حالا نوبت توست!..... ۱۸۶

سطح اول: جهاد اکبر (مبارزه با منیت)..... ۱۸۷

الف) ریشه‌کن کردن علف‌های هرز ۱۸۷

ب) سازندگی و آبادانی دل ۱۸۸

سطح دوم: خانواده، سنگر وحدت (مقابله با خبرچینی) ۱۸۸

الف) خاموش کردن آتش..... ۱۸۸

ب) ساختن پیوند ۱۸۹

سطح سوم: جامعه، مشت‌گره‌کرده ۱۸۹

شهید رئیسی، الگوی صبر و مدارا..... ۱۸۹

همدلی با مردم ۱۹۰

الف) با دوروش راه فتنه را مسدود کنیم..... ۱۹۱

ب) پافشاری بر وحدت ۱۹۱



مجلس هشتم: از لذت‌های فوری تا میانه‌روی..... ۱۹۵

(اسراف، عامل از بین رفتن سرمایه‌های ملی)..... ۱۹۵

ماه اصلاح سبک زندگی..... ۱۹۷

آیه زندگی..... ۱۹۸

تعریف انواع اسراف..... ۲۰۰

علل و زمینه‌های اسراف..... ۲۰۱

۱. اعتیاد مغز به لذت‌های فوری!..... ۲۰۲

۲. فاجعه چشم و هم‌چشمی..... ۲۰۲

۳. ترس از کمبود و فقر (وسواس فکری)..... ۲۰۳

۴. فراموشی مالکیت اصلی! (غفلت از امانت‌داری)..... ۲۰۳

هم‌سفره‌های شیطان..... ۲۰۴

اسراف در مال خودمان..... ۲۰۵

عاقبت اسراف..... ۲۰۶

حالا نوبت توست!..... ۲۰۷

میانه‌روی در خرج..... ۲۰۷

جلوگیری از اسراف در همه امور..... ۲۰۸

جلوه‌هایی از شکوه سادگی در سیره بزرگان..... ۲۰۸

چالش یک هفته‌ای: «ترک اعتیاد به مصرف»..... ۲۱۰

مجلس نهم: خدای وعده‌های صادق..... ۲۱۳

(تبيين رابطه تلاش انسان و نصرت الهی)..... ۲۱۳

من یا او؟..... ۲۱۵

آیه زندگی..... ۲۱۷

رازهای آیه..... ۲۱۸

امید به پیروزی‌های بزرگ..... ۲۲۰

همان خدای همیشگی..... ۲۲۱

نمونه اول: خدای موشک‌های دفاع مقدس..... ۲۲۱

نمونه دوم: خدای جنگ ۳۳ روزه..... ۲۲۳

نمونه سوم: خدای وعده‌های صادق و جنگ ۱۲ روزه..... ۲۲۵

خدای زندگی ما..... ۲۲۶

حالا نوبت توست!..... ۲۲۶

قدم اول: شکستن در اوج (سجده شکر)..... ۲۲۶

۲۲۸ قدم دوم: بریدن از تعلّقات (زکات پیروزی)

۲۲۸ قدم سوم: اعتراف زبانی (اصلاح کلام)

مجلس دهم: ایران قوی ۲۳۱

(تبیین «فرهنگ بازدارندگی» در قرآن؛ از خودسازی فردی تا اقتدار بین‌المللی) ۲۳۱

۲۳۳ قدرت، آرزوی همه

۲۳۴ آیه زندگی

۲۳۵ معمار قدرت موشکی کشور

۲۳۶ وظیفه ملی در برابر گرگ‌ها

۲۳۶ گستره قدرت، از موشک تا فرهنگ

۲۳۷ جایگاه رفیع حضرت خدیجه علیها السلام در قدرت‌گرفتن اسلام

۲۴۰ فلسفه ترساندن دشمن برای صلح

۲۴۳ چرا هزینه دفاع، سرمایه‌گذاری است؟

۲۴۶ قدرت توخالی یا اقتدار مستقل؟

۲۴۸ حالا نوبت توست

۲۵۰ ۱. تقویت در حوزه تخصصی: قوی شدن در علم و شغل

۲۵۰ ۲. آمادگی جسمانی: حفظ سلامت بدن

۲۵۰ ۳. تقویت قوّت فرهنگی (جهاد رسانه‌ای)

۲۵۲ ۴. مراقبت از دل‌های یکدیگر

۲۵۲ ۵. استحکام داخلی

۲۵۲ ۶. ارتباط با شهدا

مجلس یازدهم: معامله شیرین ۲۵۵

(تبیین عظمت شهادت به عنوان معامله‌ای سودآور با خدا) ۲۵۵

۲۵۷ داستان مخفی کردن خسارت

۲۵۷ تجارت بوق حمام

۲۵۹ تجارت بزرگ زندگی

۲۶۱ آیه زندگی

۲۶۲ مردن و کشته شدن

۲۶۵ معامله شیرین صُهیّب رومی

۲۶۶ مشورت بهلول برای سود بازار

۲۶۷ علی علیه السلام تجارت سودآور



۲۶۸	تبریک خدا
۲۶۹	داستان معامله شیرین فسخ نشدنی
۲۷۰	حالا نوبت توست!
۲۷۰	راه معامله با خدا، شهید زیستن است
۲۷۰	رسم مرگوت بازار
۲۷۲	شهید مدافع حرم (امهدی عزیزی) به روایت مادرش

مجلس دوازدهم: پاک‌کن خطاها ۲۷۵

(راهکارهای عملی برای پاکسازی و تبدیل تهدید گناهان فردی و اجتماعی به فرصت رشد) ۲۷۵

۲۷۷	دفتر اعمال ما
۲۷۸	آیه زندگی
۲۷۹	آیه امیدواری
۲۸۰	حسنات در زندگی ما
۲۸۲	درس حسنه از مکتب اهل بیت علیهم السلام
۲۸۳	سیئات در زندگی ما
۲۸۵	گام به گام با شیطان!
۲۸۵	ماه بندگی!
۲۸۶	سیئات یک جامعه
۲۸۷	سنت خدا در سیئات
۲۸۸	حالا نوبت توست
۲۸۹	۱. جهاد تبیین
۲۸۹	۲. کارآفرینی و تغییر فرهنگ کار
۲۹۰	مرحوم «حاج عبدالله والی»، اسوه مدیریت جهادی
۲۹۱	۳. خرید کالای داخلی

مجلس سیزدهم: قرآن کتاب آرامش ۲۹۳

(راهکارهای جذب آرامش معنوی برای تقویت روحیه استقامت) ۲۹۳

۲۹۵	آرامش در زندگی
۲۹۸	مهم‌ترین نیاز امروز بشر
۲۹۸	علت زیادشدن ادیان جعلی
۲۹۹	آیه زندگی
۲۹۹	آمار نجومی مصرف داروهای آرام‌بخش

۳۰۱	چند فایده ذکر و یاد خدا
۳۰۲	معرفی «سکینه» در قرآن
۳۰۲	تعریف سکینه
۳۰۲	روزه و حج، مصداق آرامش بخشی
۳۰۳	آرامش در «بیعت رضوان»
۳۰۴	بیعت رضوان زمانه ما
۳۰۶	روحیه بخشی حاج قاسم
۳۰۷	خدا کجای کار ماست؟
۳۰۷	حالا نوبت توست!
۳۰۸	تلاوت قرآن، مایه آرامش
۳۰۸	تسبیح داشتن
۳۰۹	تسبیح، اسلحه حاج قاسم
۳۰۹	ساعت اختصاصی خدا!
۳۱۰	سیره شهید ردّانی پور
۳۱۱	آرامش مثال زدنی شهید سیاهکالی

مجلس چهاردهم: ضیافتِ رهایی

(صبر فعال؛ کلید گشایش)

۳۱۶	آیه زندگی
۳۱۷	صبر کارگشا
۳۱۷	صبر چیست؟
۳۱۸	شاه بیت آیه، «وَمَا صَبْرُكَ إِلَّا بِاللَّهِ»
۳۱۸	کلید صبر دست خداست!
۳۱۹	خدا کمک کند!
۳۱۹	راز بندگی، «إِلَّا بِاللَّهِ»
۳۱۹	ایستگاه تقویت صبر
۳۲۰	جبهه های صبر
۳۲۰	جبهه اول: صبر بر مصیبت (جنگ با شکایت!)
۳۲۱	جبهه دوم: صبر بر طاعت (جنگ با کسالت!)
۳۲۲	سخت ترین شهادت!
۳۲۴	جبهه سوم: صبر بر معصیت (جنگ با دل بستگی!)
۳۲۶	نجات از غم و مکر، نتیجه صبر «إِلَّا بِاللَّهِ»



- سه علامت انسان صبور ۳۲۷
۱. نشانه اول: کسل نشدن ۳۲۷
۲. نشانه دوم: دل تنگ نشدن! ۳۲۷
۳. نشانه سوم: شکایت نکردن از پروردگار ۳۲۸

مجلس پانزدهم: تصویر یک ملت درون یک آینه ۳۳۱

(احسان و نیکوکاری عامل انسجام ملی) ۳۳۱

- آینه اعمال ۳۳۳
- آیه زندگی ۳۳۴
- آن غلام و آن باغ ۳۳۴
- پس ظالمان چه؟ ۳۳۵
- بازگشت به خودمان: ما کجای این قصه ایم؟ ۳۳۶
- درب خانه کریمانه امام حسن علیه السلام ۳۳۷
- آن روی سکه احسان ۳۳۸
- سؤال مهم: آیا در این جنگل دنیا، خوب بودن فایده ای دارد؟ ۳۳۹
- دست خدا کجاست؟ ۳۳۹
- از بال پروانه تا طوفان رحمت (نگاه علمی و دینی) ۳۴۰
- امتحان بزرگ: روزهای سخت و مواسات ۳۴۱
- اسلام، فقط نماز و روزه نیست! ۳۴۲
- تلنگری که تن را می لرزاند (داستان علامه بحر العلوم رحمته الله) ۳۴۲
- محک مسلمانی ۳۴۳
- هشدار نهایی: درها را نبند! ۳۴۴
- قرار اول: گنج پنهان (نیکی های بی نام) ۳۴۵
- قرار دوم: شکار لبخند (به تأسی از شهید افشاری) ۳۴۶
- قرار سوم: کاشتن بذر نیت (دعا برای دیگران) ۳۴۶
- قرار چهارم: بشقاب مهربانی (تمرین مواسات) ۳۴۷

مجلس شانزدهم: شجاعت رمز پیروزی ۳۴۹

(راهکارهای قرآن برای غلبه بر «فرهنگ ترس» در معیشت و سیاست) ۳۴۹

- سؤالات دور سفره افطار ۳۵۱
- کنفرانس تصفیه حساب: نمایش وحشت و فرهنگ ترس ۳۵۲
- آیه زندگی! ۳۵۳

۳۵۴.....	۱. دیکتاتوری (ترس از هستی).....
۳۵۴.....	۲. دیکتاتوری (ترس از عذاب).....
۳۵۶.....	حالت اول: ترس فردی.....
۳۵۷.....	گردن بند مروارید و جوان گرسنه.....
۳۶۲.....	حالت دوم: ترس جمعی.....
۳۶۲.....	غلبه ایمان بر وحشت: لحظه شکافته شدن نیل.....
۳۶۳.....	شجاعت شهید مدرس علیه السلام
۳۶۴.....	شجاعت حاج قاسم.....
۳۶۶.....	شجاعت مردم ایران.....
۳۶۷.....	حالا نوبت توست.....
۳۶۷.....	توسل ساده به خدا.....
۳۶۹.....	توصیه راه‌گشای رهبری علیه السلام
۳۶۹.....	نترس و دعا بخوان!.....
۳۷۰.....	دعای پایانی.....

مجلس هفدهم: وعده صادق..... ۳۷۱

(امید فعال؛ رمز پیروزی وارثان زمین بر فرعون‌های زمان)..... ۳۷۱

۳۷۳.....	فرعون زمانه ما.....
۳۷۶.....	قاعده طلایی امید.....
۳۷۶.....	آیه زندگی.....
۳۷۷.....	امید مادر و کشاورز.....
۳۷۸.....	اثبات وراثت دنیایی و آخرتی.....
۳۷۹.....	مصدق وارثون در روایات.....
۳۸۰.....	چرا دیر شده است؟.....
۳۸۱.....	انواع امید.....
۳۸۱.....	دسته اول: امید منفعل.....
۳۸۱.....	دسته دوم: امید فعال.....
۳۸۲.....	بندگان صالح!.....
۳۸۲.....	زمینه‌سازی ظهور.....
۳۸۴.....	خاطره‌ای از شهید بیضایی.....
۳۸۴.....	غربال آخرالزمان.....
۳۸۵.....	تلاش شهید عماد مُغْنِیه در آماده‌سازی زمینه ظهور.....

۳۸۶	شهید سلیمانی و ظهور
۳۸۶	نبرد نهایی
۳۸۷	حالا نوبت توست
۳۸۷	سطح فردی: ساختن خود برای عصر ظهور
۳۸۸	راهکار اول خودسازی: دوری از معصیت
۳۸۹	راهکار دوم: توسل و توجه ویژه به امام زمان عجل الله تعالی فرجه الیک
۳۹۰	سطح اجتماعی: صالح مصلح بودن
۳۹۰	تمرین «اصلاح یک وجب خاک»

مجلس هجدهم: ملت مهربان ۳۹۳

(نهایت بخشش) ۳۹۳

۳۹۶	آیه زندگی
۳۹۶	تعریف «عفو» و «صفح»
۳۹۷	لایه اول عفو و صفح: لایه فردی
۳۹۸	بخشندگی شهید بروجردی
۳۹۹	کینه را زمین بگذار؛ رحمت را بردار
۴۰۰	بخشش و عفو مولای متقیان
۴۰۱	لایه دوم عفو و صفح: لایه جمعی
۴۰۱	گذشت بزرگ سید ابوالحسن اصفهانی
۴۰۶	مفاسد اجتماعی عفو
۴۰۷	توصیه پیامبر به بخشش
۴۰۷	بخشش در مرام «ابراهیم هادی»
۴۰۸	لایه سوم عفو و صفح: لایه الهی
۴۰۹	شب قدر فرصتی به بلندای هزار ماه
۴۱۰	حالا نوبت توست

مجلس نوزدهم: نه گفتن به کدخدا ۴۱۳

(بررسی جهاد کبیر تبعیت نکردن از دشمن در سبک زندگی امروز و تأثیر آن بر استقلال ملت) ۴۱۳

۴۱۵	بزرگ ترین غصه امیرالمؤمنین علیه السلام
۴۱۶	آیه زندگی
۴۱۷	معیار قرآنی مجاهد
۴۱۸	فریاد شکستن بت در گوش تاریخ!

۴۱۹.....	جهاد کبير؛ بت شکنی در شب قدر.....
۴۲۰.....	آیة احزاب، هشدار به شخص پیامبر ﷺ.....
۴۲۱.....	تقوا، فعال کردن سیستم تشخیص دوست از دشمن.....
۴۲۱.....	تو برنامه داری، به وحی تکیه کن!.....
۴۲۲.....	تحریم تنباکو.....
۴۲۳.....	حساسیت برسر کلمه های خارجی.....
۴۲۳.....	قیام تبریز و شکست شاه.....
۴۲۵.....	خنثی کردن توطئه روسیه.....
۴۲۶.....	رسوایی کاپیتولاسیون.....
۴۲۷.....	دلیل اصلی خشم استکبار از ما.....
۴۲۷.....	نبرد برسر هویت، سند ۲۰۳۰ یونسکو.....
۴۲۸.....	ریشه عصبانیت دشمن.....
۴۲۹.....	حالا نوبت توست.....
۴۳۰.....	دکمه های لباس آیت الله مرعشی رحمه الله.....
۴۳۱.....	کفش کتانی شهید ابوالحسنی.....
۴۳۲.....	روایت جوراب بافی شهید چمران.....

۴۳۵..... **مجلس بیستم: به آهنگری خدا خوش آمدید!**

۴۳۵..... **(هنر رشد در میانه رنج های مختلف زندگی)**

۴۳۷.....	آهنگری خدا.....
۴۳۷.....	حکایت آهنگر.....
۴۳۸.....	آیة زندگی.....
۴۳۹.....	معنی امتحان.....
۴۴۰.....	رمضان ماه امتحان.....
۴۴۰.....	«تار» و «تور» و «تیر» خدا.....
۴۴۱.....	نقطه رهایی رنج کجاست؟.....
۴۴۲.....	یک تلقی غلط!.....
۴۴۳.....	امتحان فردی.....
۴۴۴.....	امتحان ملت ها.....
۴۴۴.....	امتحان قوم نوح.....
۴۴۴.....	پرده اول: امتحان تمسخر مردم.....
۴۴۴.....	پرده دوم: امتحان رفاه.....

- هشدار امروز..... ۴۴۵
- سقوط جامعه با نمرهٔ مردودی ۴۴۵
- سوریه، عبرت نزدیک ۴۴۶
- پاداش ایستادگی؛ سربلندی ایران..... ۴۴۶
- رنج آتشین پای «لانچر»..... ۴۴۶
- حالا نوبت توست!..... ۴۴۸
- قدم اول: قفل یأس را بشکنید!..... ۴۴۸
- قدم دوم: صبر دسته جمعی!..... ۴۴۹

مجلس بیست و یکم: راه خروج از بن بست ها ۴۵۳

(جهاد خالصانه و امید فعال تنها راه عبور از بحران های فردی و اجتماعی) ۴۵۳

- مسیر یاب زندگی!..... ۴۵۵
- آیهٔ زندگی ۴۵۷
- مسیر یاب الهی ۴۵۷
- به کدام سو؟! ۴۵۸
- راه های خدایی ۴۵۹
- مظلوم عالم ۴۶۱
۱. جاهدوا (تلاش و استقامت ملی) ۴۶۲
۲. فینا (خلوص نیت ملی) ۴۶۲
۳. لَتَهْدِيَهُمْ سُبُلَنَا: گره گشایی های ویژه الهی ۴۶۳
- علی علیه السلام، الگوی جهاد برای استقرار عدالت ۴۶۴
- لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ؛ مقام هم نشینی با خدا ۴۶۵
- امیر المؤمنین علیه السلام؛ مظهر تام محسنین ۴۶۵
- ملت جهادی ۴۶۶
- جهاد قوم موسی ۴۶۷
- خدای موسی، خدای ماست! ۴۶۷
- حالا نوبت توست!..... ۴۷۰
۱. تعهد اول: کتاب زندگی به سبک جهادی رهبری را بخوانید. ۴۷۱
۲. تعهد دوم: شکستن بت سکوت! ۴۷۱

مجلس بیست و دوم: دشمن دوست نما..... ۴۷۵

(تبیین ضرورت دشمن شناسی و راهکارهای عملی مقابله با جنگ شناختی)..... ۴۷۵

خطرناک ترین نوع ورشکستگی..... ۴۷۷

آیة زندگی..... ۴۷۹

این خصم قسّم خورده را، دشمن شمار..... ۴۸۰

شیطان در ماه رمضان..... ۴۸۱

ساده لوحی ممنوع!..... ۴۸۲

تسلط کامل شیطان بر اولیای خود!..... ۴۸۲

۱. استقلال فردی (آزادی از فرعون درون)..... ۴۸۴

۲. استقلال اجتماعی..... ۴۸۴

جنگ امروز کجاست؟..... ۴۸۵

جنگ شناختی..... ۴۸۵

اولین حربۀ جنگ شناختی؛ بزرگ نمایی..... ۴۸۸

دومین حربۀ جنگ شناختی؛ سفید نمایی..... ۴۹۰

دشمنی خطرناک؛ دوستی کشنده!..... ۴۹۳

حالا نوبت توست..... ۴۹۴

مجلس بیست و سوم: ملت سربلند..... ۴۹۷

(بشارت پیروزی نهایی لشکر الهی = باخت نداریم)..... ۴۹۷

تقدیر پیروزی؛ از شب قدر تا صبح قدس..... ۴۹۹

از سکه سزار تا وعده پروردگار؛ چرا ما بازنده نیستیم؟..... ۵۰۰

اتصال؛ راز تبدیل شدن به «جُنْدالله»..... ۵۰۱

سنت خدا؛ قانون همیشگی تاریخ..... ۵۰۲

پیروزی در سایه پشتکار و مقاومت..... ۵۰۳

وَالْعَادِيَات..... ۵۰۴

فتح خیبر..... ۵۰۵

امام حسین علیه السلام باخت نداشت..... ۵۰۵

باد آورده را باد می برد..... ۵۰۶

پیروزی در نبرد ۴۷ ساله..... ۵۰۷

شهید حاج قاسم سلیمانی..... ۵۰۹

نامه شهید ساعتیان..... ۵۱۰

سخن گفتن صخره و شهادت علیه کافران در عصر ظهور..... ۵۱۰

- حالا نوبت توست..... ۵۱۱.....
- پیروزی، صبوری می‌خواهد..... ۵۱۲.....
- سلاح مؤمن دعاست..... ۵۱۲.....
- اتحاد، سلاح ماست..... ۵۱۳.....

مجلس بیست و چهارم: ایران با استقامت..... ۵۱۷.....

(بررسی آثار روانی و معنوی استقامت در زندگی فردی و اجتماعی)..... ۵۱۷.....

- آفت‌های یک ملت در حال پیشرفت!..... ۵۱۹.....
- لبۀ اول: ترس از آینده (خوف)..... ۵۱۹.....
- لبۀ دوم: غم گذشته (حزن)..... ۵۲۰.....
- آیۀ زندگی..... ۵۲۰.....
- پله‌های آرامش..... ۵۲۱.....
- پلۀ اول: انتخاب ارباب (قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ)..... ۵۲۱.....
- پلۀ دوم: هزینه‌دادن و ماندن (ثُمَّ اسْتَقَامُوا)..... ۵۲۲.....
- پلۀ سوم: چتر نجات نامرئی (تَنْزِلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ)..... ۵۲۴.....
- تجربۀ شیرین نترسیدن..... ۵۲۷.....
- مرد استقامت..... ۵۲۸.....
- استقامت در جنگ هشت‌ساله..... ۵۲۹.....
- حالا نوبت توست!..... ۵۳۱.....
- دستورالعمل فردی: قانون «یک»..... ۵۳۱.....
- دستورالعمل اجتماعی: پمپاژ امید..... ۵۳۲.....

مجلس بیست و پنجم: مسیر عاشقی..... ۵۳۵.....

(نقش مودت اهل بیت (ع) در شکل‌گیری سبک زندگی دینی)..... ۵۳۵.....

- اوج محبت..... ۵۳۷.....
- آیۀ زندگی..... ۵۳۸.....
- منظور از ذوالقربی..... ۵۳۹.....
- اجر رسالت..... ۵۴۱.....
- عبادت بدون مودت..... ۵۴۲.....
- طواف جاهلی..... ۵۴۳.....
- معنای «تَهْوَى»..... ۵۴۴.....
- نشانه مؤمن واقعی..... ۵۴۴.....

۵۴۶.....	مودت؛ ریسمان اتصال امت.....
۵۴۷.....	نقش استعمار.....
۵۴۹.....	انصاف و ایثار.....
۵۵۱.....	سیک حکومت اربعینی.....
۵۵۱.....	ایثار شهدا.....
۵۵۳.....	حالا نوبت توست.....
۵۵۳.....	اول؛ ساحت فردی.....
۵۵۳.....	دوم؛ ساحت اجتماعی.....

۵۵۵..... مجلس بیست و ششم؛ پرچم عزت.....

۵۵۵..... (آیین نامه شجاعت قرآنی: چرا مؤمن نباید توسری خور و آویزان باشد؟).....

۵۵۷.....	ترس از ذلت در زندگی.....
۵۵۷.....	زورگو.....
۵۵۸.....	آیه زندگی.....
۵۶۰.....	«نه به ظالم» سید بحر العلوم در کودکی.....
۵۶۱.....	ظلم ستیزی شیخ فضل الله نوری رحمته الله علیه
۵۶۳.....	خدا با ماست، کم نیاور.....
۵۶۴.....	تا خدا هست به کد خدا ننگر!.....
۵۶۵.....	چاشنی هنر نه گفتن.....
۵۶۵.....	جاده صاف کن دشمن اند.....
۵۶۶.....	حاج شعبانعلی.....
۵۶۷.....	هشدار زائر خانه خدا به منصور ستمگر!.....
۵۶۸.....	انوشیروان.....
۵۶۸.....	بی تفاوتی ظالم را پررو می کند.....
۵۶۹.....	حالا نوبت توست!.....
۵۶۹.....	قدم اول: قانون بومرنگ (از خانه شروع کن).....
۵۷۰.....	قدم دوم: قانون «شجاعت گام به گام» (تمرین هفته).....
۵۷۱.....	قدم سوم: جسور و حق بگیر بار آوردن.....
۵۷۱.....	قدم چهارم: صلح عقاب، نه صلح گنجشک!.....



مجلس بیست و هفتم: حلقه مفقوده مدیریت ۵۷۳

(زهد به مثابه راهکار اجتماعی؛ برای مبارزه با فساد و مصرف گرایی) ۵۷۳

گر بریزی بحر را در کوزه‌ای! ۵۷۵

دو کلمه نجات بخش از نهج البلاغه ۵۷۶

سراسر زندگی اهل بیت (علیهم السلام) زهد است ۵۷۷

زهد، نه فقر! ۵۷۷

زهد در جامعه اسلامی ۵۷۹

آثار اجتماعی زهد ۵۷۹

زهد علاج مصرف گرایی ۵۷۹

زهد علاج فسادها ۵۸۱

زهد در سیره امام خمینی (ره) ۵۸۳

زهد آیت الله خامنه‌ای (مد ظله العالی) ۵۸۴

حالا نوبت توست! ۵۸۶

سه گام برای زاهد شدن ۵۸۶

گام اول: زهد در مالکیت (دل کندن از آنچه هست) ۵۸۶

گام دوم: زهد در مصرف و خرج کردن (درست خرج کردن) ۵۸۷

گام سوم: زهد در قلب و ذهن (عمل به آیه شریفه) ۵۸۷

مجلس بیست و هشتم: راه خروج از بن بست ها ۵۹۱

(بررسی تقوا به عنوان راه خروج از بن بست ها) ۵۹۱

انتخاب های ما ۵۹۳

آیه زندگی ۵۹۴

تبیین آیه ۵۹۵

تقوا یعنی ملاحظه خدا ۵۹۵

محک زدن خودمان با ماه رمضان ۵۹۶

تقوا، زره ضد ضربه ۵۹۷

تقوای جامعه یعنی چه؟ ۵۹۷

تقوای یک ملت یعنی چه؟ ۵۹۷

قانون سقوط تمدن ها ۵۹۸

بن بست ها و امتحان الهی ۵۹۸

پیام خطرناک گناه ۵۹۹

امتحان تقوا، در دل طوفان ۶۰۰

٦٠٠.....	تقوا؛ روح سیال بندگی.....
٦٠١.....	عبور از اسباب.....
٦٠١.....	راه خروج از جایی که فکرش را نمی‌کنی!.....
٦٠٢.....	خدا، خدای همهٔ صحنه‌ها.....
٦٠٣.....	آرامش در دل آتش.....
٦٠٣.....	در بسته برای خدا معنی ندارد.....
٦٠٤.....	مالکیت توهمی و دستان خالی ما.....
٦٠٤.....	غرورِ قارونی ممنوع!.....
٦٠٥.....	توکل؛ استراتژیِ پیروزی.....
٦٠٦.....	خطر زمین صاف!.....
٦٠٦.....	قدرت مطلق و وعده‌های تو خالی ما.....
٦٠٧.....	بازار سیاه یا بازار خدا؟.....
٦٠٧.....	وقتی دشمن، دایه می‌شود!.....
٦٠٨.....	بن بست سیاسی و کلید تقوا.....
٦٠٩.....	کلید همهٔ قفل‌ها اینجاست:.....
٦٠٩.....	حالا نوبت توست!.....
٦٠٩.....	۱. در خانه و خلوت (تقوای فردی).....
٦١٢.....	۲. در سطح جامعه (تقوای اجتماعی).....

مجلس بیست‌ونهم: قرآن نرم‌افزار فکری مقاومت..... ٦١٥

(انس با قرآن جهت تقویت روحیه مقاومت)..... ٦١٥

٦١٧.....	عاشقانه‌ترین تخفیف.....
٦١٨.....	آیهٔ زندگی.....
٦١٩.....	سیم را قطع نکن!.....
٦١٩.....	سیم برق.....
٦٢٠.....	سبد زغال و سر بر نیزه.....
٦٢١.....	برخورد تشریفاتی.....
٦٢٤.....	۱. اکسیر وحدت (ریسمان نجات).....
٦٢٤.....	۲. فریاد عدالت (ضدفساد).....
٦٢٦.....	۳. تزریق عزت (مرگ بر ذلت).....
٦٢٧.....	۴. رمز عبور از میدان مین (پیشرفت با قرآن).....
٦٢٩.....	عشق تا آخرین نفس.....

۶۲۹ ادب حضور در محضر یار.

۶۳۲ حالا نوبت توست!

۶۳۲ قانون ۵ دقیقه

۶۳۷ مجلس سی‌ام: خوشی در میانه آتش

۶۳۷ (تبدیل رنج‌های زندگی به سکوی پرتاب)

۶۳۹ وداع و امید

۶۴۰ آیه زندگی

۶۴۰ رمزگشایی از قانون خدا

۶۴۲ «مع العسر یسرا» در آینه زندگی

۶۴۲ در قاب زندگی فردی: (رنج‌های شیرین)

۶۴۲ حکمت مصائب و بلاهای الهی

۶۴۳ در قاب زندگی اجتماعی و سیاسی: تولد یک ملت

۶۴۴ معجزه تحریم (از سیم خاردار تا موشک)

۶۴۵ تابلوی تمام‌نمای غزه

۶۴۶ سید آزادگان

۶۴۸ حالا نوبت توست!

۶۴۸ بروید سراغ کارهای نشدنی تا بشود!

۶۴۹ دستور اول: توقف ممنوع! (قانون دنده عوض کردن)

۶۵۰ دستور دوم: تو کلید گشایش دیگران باش

۶۵۱ کلام آخر

۶۵۳ کتابنامه

۶۶۳ منابع دیجیتال، مقالات و خبرگزاری‌ها



پیشگفتار

بسم الله الرحمن الرحيم

آیا تابه حال طعم «زندگی با یک آیه» را چشیده‌اید؟ آن لحظه‌ای که در کوران یک سختی، آیه‌ای ناگهان در قلبتان می‌نشیند و تمام اضطراب‌ها را می‌شوید. یا در میانه یک دوراهی سرنوشت‌ساز، کلامی از قرآن همچون چراغی پُر نور مسیر پیش‌رو را روشن می‌کند؛ آیه‌ای که دیگر فقط متنی بر روی کاغذ نیست، بلکه به یک دوست صمیمی، یک مشاور حکیم و پناهگاهی امن تبدیل می‌شود. این تجربه همان اکسیری است که روح را در هیاهوی دنیای امروز زنده نگه می‌دارد. «نَهَضَتْ زَنْدَگِی بَا آیه‌ها» برآمده از همین باور است؛ باوری که می‌گوید قرآن، کتاب زندگی در متن میدان است، نه صرفاً کتابی برای نهادن در گنج طاقچه. اکنون، برای سومین سال پیایی، این نهضت سی آیه منتخب را به عنوان سی شاه‌کلید برای گشودن قفل‌های ذهنی و رفتاری جامعه امروز، محور حرکت خود قرار داده است و مجموعه کتبی که پیش‌روی شماست، عصاره‌ای از این حرکت و تلاشی برای تجهیز شما در کارزار بزرگ امروز است.

این کارزار، میدان نبردش نه فقط خاک‌ریزهای خاکی، که قلب‌ها و ذهن‌های ما و اطرافیانمان است. جنگ، جنگ روایت‌هاست؛ نبردی میان روایت امید و یأس، روایت عزت و تسلیم. خداوند از همه ما که با کتابش آشنا شده‌ایم، پیمانی گرفته است: «لَتَبَيِّنَنَّ لِلنَّاسِ وَلَا تَكْتُمُونَ»؛ باید آن را برای مردم بیان کنید و کتمان‌ش نکنید». این کتاب‌ها یک جعبه مهمات فکری و معنوی برای شماست تا در این

«جهاد تبیین»، با دلی قرص و بیانی رسا، وارد میدان شوید.

اما نقشه راه ما در این کتاب‌ها چیست؟ محتوای این مجموعه براساس دو گفتمان کلان و به هم پیوسته طراحی شده است:

نخست، بازتعریف «قرآن؛ کتاب زندگی». این گفتمان یادآوری می‌کند که «رجوع مستمر به قرآن، تنها راه نجات از سردرگمی‌ها و ظلمت‌های دنیای معاصر است.» دوم، تبیین «مقاومت به عنوان تنها مسیر پیشرفت». این گفتمان، یک اصل راهبردی را تثبیت می‌کند که عزت و استقلال، با تکیه بر دشمن و تسلیم به دست نمی‌آید، بلکه محصول ایستادگی آگاهانه است.

آیات منتخب این کتاب‌ها، اجزای تکمیل‌کننده این نقشه راه هستند و حول یک محور اصلی یعنی «استقلال و تسلیم ناپذیری» سامان یافته‌اند. اینکه «عزت‌مندی و پیشرفت پایدار، با تکیه بر دشمن و تسلیم به دست نمی‌آید.» و این استقلال حقیقی، یک بنای باشکوه است که بر چهار ستون استوار شده است:

۱. معنویت و اتصال به قدرت بی‌نهایت الهی، خاستگاه تسلیم ناپذیری ماست.
۲. اتحاد مقدس، سلاح اصلی ما در برابر دشمن، و تفرقه، اسم رمز شیاطین برای غلبه بر ماست.
۳. استقامت، راه رسیدن به قله‌های موفقیت است.
۴. پیروزی قطعی جبهه حق، یک قانون و سنت الهی است.

در هنگامه نبردی تاریخی که دوگانه اصلی آن «استقلال و تسلیم» است، این مجموعه کتب، منشوری قرآنی برای «چگونه مستقل بودن و مستقل ماندن» هستند. امید می‌رود این مجموعه چراغی روشن در دستان شما باشد تا ابتدا طعم شیرین زندگی با آیه‌ها را بچشید و سپس روایت حق را به زیباترین شکل ممکن در گوش جان عزیزانتان زمزمه کنید.

این گوی و این میدان.

نهضت ملی زندگی با آیه‌ها

سخنی با خادمان کلام وحی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
﴿وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا﴾

خدا را شاکریم که به ما، اعضای کوچک خانواده مؤسسه فرهنگی هنری «محتوای نقطه زن»، توفیق خدمت به ساحت مقدس قرآن کریم و ترویج معارف آن را در این ماه پربرکت رمضان عطا فرمود. این توفیق، نه یک امتیاز بلکه مسئولیتی سنگین و میثاقی ابدی است با کلامی که به واسطه آن، آسمان ها و زمین خلق شده اند.

ما این بستر را مدیون لطف مستمر الهی و همراهی مدیر محترم سازمان دارالقران کشور حجت الاسلام تقی زاده و مدیر محترم اداره کل امور مبلغین حجت الاسلام جنتی و بزرگوارانی چون شما طلاب و فضلاء گرانقدر حوزه های علمیه و نیز یاران اهل قلم خود در شبکه ملی تولیدکنندگان محتوای تبلیغی «هم قلم» می دانیم که پرچم دار تبلیغ و ترویج معارف و حیانی هستند.

کار ما: مهندسی تأثیر در جهان فرب

کار ما، صرفاً تولید محتوا نیست؛ بلکه مهندسی تأثیرگذاری بر روح و جان مخاطب است. در عصر غلبه رسانه های سرکش و بمباران تبلیغاتی جهانی، رسالت ما، شناسایی دقیق نقطه اثرگذاری و خلق محتوای مؤثر است.

ما اعتقاد داریم که هر گروه از مخاطبان (نسل جوان، خانواده، اقشار مختلف جامعه)، دارای ساختار انسان شناختی و جامعه شناختی ویژه ای است؛ با نقاط

قوتی که باید تقویت شوند و آسیب‌پذیری‌هایی که باید ترمیم گردند. تلاش ما بر این است که با شناخت دقیق این مختصات، کلام قرآن را نه به صورت عمومی و کلی که به صورت نقطه‌زن به قلب‌ها برسانیم.

دغدغه ما: خنثی‌سازی تیرهای دشمن در جنگ‌اراده‌ها

دغدغه اصلی ما در «نقطه‌زن»، شناسایی هوشمندانه نقاط تمرکز دشمن در تهاجم فرهنگی و آسیب‌های ناشی از آن بر پیکر جامعه ایرانی و اسلامی است. این شناخت، سنگ‌بنای استراتژی ماست. ما در پی آنیم تا با تولید محتوایی به‌روز، قوی و مستدل، به نقطه‌زنی فرهنگی و تبلیغی بپردازیم. هر محتوا باید همچون تیری رها شده از کمان قرآن باشد که دقیقاً به هدف تعیین شده اصابت کند.

آرزوهای ما: قرآنی شدن زیست جهان

آرزوی قلبی ما این است که محصول تلاش‌هایمان، تنها در قفسه‌های کتابخانه نماند بلکه به اکسیر حیات تبدیل شود؛ کتابی که خواننده پس از مطالعه‌اش، نه تنها اطلاعاتی کسب کرده بلکه نورانی‌تر شده و مسیر زندگی‌اش را با هدایت‌های قرآن هم‌راستا سازد. هدف نهایی، تحقق این وعده است که زندگی ما، نوری قرآنی یابد.

وعده ما

وعده ما به شما، اساتید و مبلغان بزرگوار، این است که همواره تلاش خواهیم کرد محتوایی در شأن مرجعیت علمی و دینی شما تولید کنیم؛ محتوایی که پشتمانی استدلالی قوی، عمق معرفتی بالا و قدرت اثرگذاری روزآمد داشته باشد.

از خداوند متعال مسئلت داریم که این تلاش‌های ناچیز را در زمره خدمت به کتاب شریفش قبول فرماید و قلم‌های ما را در خدمت به حقیقت، استوار بدارد. با تجدید احترام و التماس دعا

مؤسسه فرهنگی هنری محتوای نقطه‌زن

رضا زندوکیلی

۱۵ آذرماه ۱۴۰۴

مصادف با ۱۵ جمادی الثانی ۱۴۴۷

مقدمه

طنینِ کلامِ وحی در میدانِ جهادِ تبیین

«الرَّحْمَنُ عَلَّمَ الْقُرْآنَ خَلَقَ الْإِنْسَانَ عَلَّمَهُ الْبَيَانَ»

منبر، این رسانهٔ اصیل و دیرپای تشییع، همواره کانون جوشش ایمان و بصیرت بوده است؛ اما در عصر پیچیدهٔ «جنگِ روایت‌ها» و در زمانه‌ای که امواج سهمگین تحریف، ذهن و قلب جامعه را نشانه رفته‌اند، منبر دیگر تنها یک تربیون برای وعظِ فردی نیست؛ بلکه سنگری است در خط مقدم «جهاد تبیین».

امروز اثرگذاری عمیق و جریان‌ساز، نه در تک‌گویی‌های پراکنده، که در شکل‌گیری یک «جبههٔ واحد تبلیغی» نهفته است. آن‌گاه که هزاران بیانِ شیوا، حولِ یک محورِ حق و با یک منطقِ استوار به صدا درآیند، گفتمانی شکل می‌گیرد که هیچ هیاهوی رسانه‌ای را یارای مقابله با آن نخواهد بود.

اثرپیش‌رو، تلاشی است مجاهدانه برای تحقق همین آرمان. کتاب حاضر که بر مبنای طرح عظیم و ملی «زندگی با آیه‌ها» سامان یافته، تنها مجموعه‌ای از سخنرانی‌های مکتوب نیست؛ بلکه نقشهٔ راهی است برای هم‌افزایی شبکهٔ تبلیغی کشور، در فصلی که جامعه بیش از هر زمان دیگر، نیازمند شنیدن «منطق مقاومت» و فهم «رابطهٔ استقلال و پیشرفت» از زبانِ قرآن است.

ضرورتِ متنِ روشمند در گفتمان‌سازی

تولید محتوای روشمند و مهندسی‌شده برای منبر، حلقهٔ مفقوده‌ای است که می‌تواند فاصلهٔ میان «دانش انتزاعی» و «اقتناع افکار عمومی» را پر کند. وقتی محتوای غنی قرآنی در قالب یک ساختار منسجم، با شروعی جذاب، بدنه‌ای استدلالی و گریزی متناسب به نیازهای روز ارائه شود، خطیب را از دغدغهٔ «چه گفتن» به هنر «چگونه گفتن» سوق می‌دهد. این کتاب با طراحی ۳۰ مجلس دقیق، می‌کوشد تا با ایجاد وحدت رویه در محتوا، ضریب نفوذ کلام مبلّغان را در سطح ملی ارتقا دهد و فضایی واحد از «تدبّر در قرآن» را در جامعه حاکم گرداند.

درباره محتوای اثر

محور این مجالس، تبیین دقیق و کاربردی ۳۰ آیهٔ منتخب است که به مثابهٔ ۳۰ چراغ راهنما، مسیر عبور از گردنه‌های سخت دوران را نشان می‌دهند. در شرایطی که دشمن می‌کوشد هزینهٔ مقاومت را گزاف و سازش را تنها راه نجات جلوه دهد، این کتاب با استنطاق از آیات الهی، اثبات می‌کند که «استقلال»، زیرساختِ حیاتی پیشرفت است و «مقاومت»، تنها راه دست‌یابی به این استقلال. این اثر می‌کوشد تا قرآن را از طاقچه‌ها به متن زندگی مردم آورده، آیات سیاسی و اجتماعی اسلام را به عنوان «نرم‌افزار اداره جامعه» معرفی نماید.

خطِ گفتمانی؛ نبرد برای تغییر محاسبات

آن‌چه به این اثر هویت می‌بخشد، «خطِ محتوایی و گفتمانی» حاکم بر آن است. امروز دشمن با القای دوگانه‌های کاذب، می‌خواهد جامعه را بر سرِ دوراهی دروغین «مقاومت یا پیشرفت» قرار دهد. اما منطق قرآن که در تار و پود این ۳۰ مجلس تنیده شده، این طلسم را می‌شکند و با صدایی رسا اعلام می‌کند: «مقاومت، هزینه نیست؛ سرمایه است» و «استقلال، مانع رفاه نیست؛ بلکه تنها زیرساختِ حقیقی برای پیشرفت است».

این کتاب می‌کوشد تا با استناد به ۳۰ آیه محوری، از سطح شعار عبور کرده و به لایه‌های عمیقِ معرفتی نفوذ کند. ما در این مجالس به دنبال آنیم

که نشان دهیم چگونه «توحید» به «نفی سلطه» می‌انجامد و چگونه «نفی سلطه» (استقلال)، بستر لازم برای شکوفایی استعدادهای ملی (پیشرفت) را فراهم می‌آورد. اهمیت راهبردی این محتوا در آن است که می‌خواهد «دستگاه محاسباتی» مخاطب را بر اساس وعده‌های صادق الهی تنظیم کند تا دریابد که در هندسه عالم، عزت و پیروزی، نه در سازش با مستکبران، بلکه در پایداری بر حق و تکیه بر ظرفیت‌های درونی است.

این اثر، تلاشی است برای اثبات اینکه نسخه شفاف‌بخش اقتصاد و فرهنگ ما، بازگشت به «منشور استقلال قرآنی» است.

ضرورت تولید متن روشمند

در کنار غنای محتوایی، «فرآورد روشمند» مطالب، ویژگی ممتاز این اثر است. تبدیل مفاهیم کلان راهبردی به ادبیات ملموس منبری، هنری است که در این کتاب به دقت رعایت شده است. طراحی گام به گام سخنانی، از ایجاد دغدغه تا ارائه راهکار، به مبلغان عزیز کمک می‌کند تا به جای صرف وقت برای گردآوری پراکنده، تمرکز خود را بر «هنر ارائه» و «اثرگذاری عاطفی و شناختی» معطوف سازند. این متن تراز، حلقه وصلی میان «اندیشه ناب» و «فهم عمومی» است.

قدردانی و سپاس

این منظومه فکری و تبلیغی، ثمره هم‌فکری، پژوهش و قلم‌فرسایی جمعی از نخبگان و دلسوزان عرصه تبلیغ در «مؤسسه امیر بیان» (شعبه اصفهان) است که خالصانه کمر همت به خدمت بستند.

بر خود فرض می‌دانیم از تلاش‌های عالمانه و قلم شیوای نویسندگان محترم، حجج اسلام والمسلمین:

حسینعلی کاظمی، مهدی یآوری، مهدی جوانمردی، ابراهیم ابراهیمی و هادی دشن، کمال تشکر و قدردانی را داشته باشیم. قلم این عزیزان، پلی میان معارف عمیق وحیانی و فهم عمومی جامعه بنا نهاده است.

همچنین مراتب سپاس خود را تقدیم می‌کنیم به محضر پژوهشگران گران قدری که با تتبع در منابع، پشتوانه استنادی این اثر را فراهم نمودند؛



آقایان: منصور صلصال، حسین ابراهیمی، سید عادل اعتصامی، سید جلال الدین صالحی، سید علی گلستانه و سید حمیدرضا مقدسی.

از دیگر عزیزانی که در فرآیند ارزیابی محتوا و ارائه مشاوره‌های تکمیلی، با نگاه نقادانه و دقیق خود بر غنای این اثر افزودند و نامشان در این وجیزه نمی‌گنجد، کمال تشکر را داریم.

در پایان، تشکری ویژه و خالصانه داریم از برادران عزیز و دغدغه‌مندمان در «مؤسسه فرهنگی هنری محتوای نقطه‌زن» که با حمایت‌ها و هدایت‌های راهبردی خود، مسیر تولید و نشر این گفتمان قرآنی را هموار ساختند. همکاری این عزیزان، الگویی موفق از هم‌افزایی نهادهای تبلیغی کشور است.

امید است این تلاش جمعی، مورد رضایت حضرت ولی عصر علیه السلام قرار گیرد و به عنوان «نصرت دین خدا» در صحیفه اعمال همه دست‌اندرکاران ثبت و ضبط گردد.

سخن پایانی

امید است این اثر که با نیت خالصانه یاری دین خدا و تعظیم شعائر الهی نوشته شده، در دستان توانمند مبلغان بصیر، به شمشیری برنده در برابر جهل و تحریف بدل گردد و گامی مؤثر در راستای تحقق تمدن نوین اسلامی باشد. از خداوند متعال مسألت داریم که این قلیل بضاعت را به کرم خود بپذیرد و آن را ذخیره‌ای برای روز جزا و موجب رضایت حضرت ولی عصر علیه السلام قرار دهد.

برای بهره‌برداری حداکثری از این ۳۰ مجلس، توجه مبلغان گران‌قدر را به نکات زیر جلب می‌نماییم:

انعطاف‌پذیری در اجرا: متن مجالس اگرچه کامل و آماده اجراست، اما هنر مبلغ در آن است که با توجه به اقتضائات مخاطب، لحن و ادبیات را بومی‌سازی کند. شواهد روز، مثال‌های محلی و داستان‌های متناسب با ذائقه مخاطب، روح این کالبد است.

محور بودن آیه: هدف نهایی طرح «زندگی با آیه‌ها»، حفظ و انس مردم با متن آیه است؛ لذا در هر مجلس، تلاوت صحیح، ترجمه روان و تکرار «فراز محوری

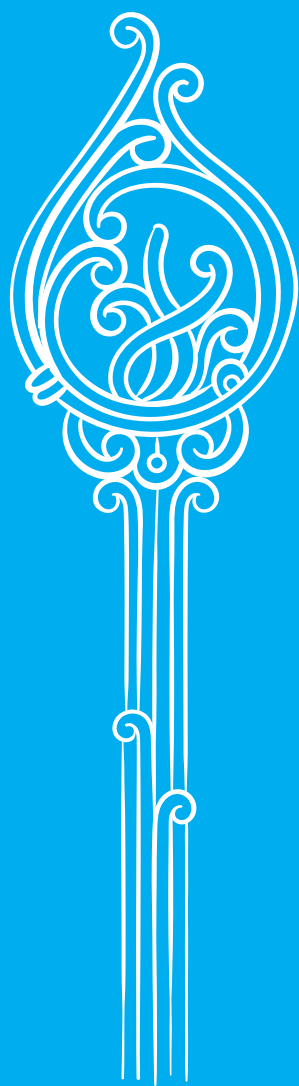
آیه» باید در کانون توجه قرار گیرد تا مخاطب در پایان ماه، این ۳۰ آیه را در حافظه و قلب خود داشته باشد.

امتداد عملی: هر مجلس به گونه ای طراحی شده که به یک «کُنش گری» یا «تغییر نگرش» ختم شود. مبلّغ محترم باید بکوشد تا منبر به صرفِ افزایشِ اطلاعات دینی محدود نشده و به اصلاحِ سبک زندگی و تقویتِ جبهه حق بیانجامد.

مؤسسه امیربیان اصفهان

پاییز ۱۴۰۴





مجلس اول

رمضان، کارخانه اراده سازی

(بررسی نقش صبر و نماز در

پیشرفت فردی و اجتماعی)

﴿وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ﴾

سوره بقره، آیه ۴۵

از صبر و نماز یاری بجوئید.



سُورَةُ الْبَقَرَةِ

قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فَمَا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَن تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿٣٨﴾ وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿٣٩﴾ يٰبَنِي إِسْرَءِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَوْفُوا بِعَهْدِي أَوْفِ بِعَهْدِكُمْ وَآيَاتِي فَأَرْهَبُونَ ﴿٤٠﴾ وَءَامِنُوا بِمَا أُنزِلَتْ مُصَدِّقًا لِّمَا مَعَكُمْ وَلَا تَكُونُوا أَوَّلَ كَافِرٍ بِهِ ۖ وَلَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا وَآيَاتِي فَاتَّقُونَ ﴿٤١﴾ وَلَا تَلْسِنُوا الْحَقَّ بِالْبَطْلِ وَتَكْتُمُوا الْحَقَّ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿٤٢﴾ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَارْكَعُوا مَعَ الرَّاكِعِينَ ﴿٤٣﴾ * أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَأَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿٤٤﴾ وَأَسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ ﴿٤٥﴾ الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلْقَوْنَ رَبَّهُمْ وَأَنَّهُمْ إِلَيْهِ رَاجِعُونَ ﴿٤٦﴾ يٰبَنِي إِسْرَءِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ ﴿٤٧﴾ وَاتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يَقْبَلَ مِنْهَا شَفَعَةٌ وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ ﴿٤٨﴾



تلاوت آیه



مدرسه حفظ

رمز موفقیت شیخ انصاری رحمته الله علیه

حلول ماه مبارک رمضان، ماهِ مهمانیِ خدا، بهارِ قرآن و فصلِ شکوفاییِ جان‌ها را به همه شما عزیزان تبریک عرض می‌کنم. ان شاء الله که نفس‌هایتان در این ماه تسبیح باشد و خوابتان عبادت.

برادران عزیز! همه ما انسان‌ها، من و شما، در اعماق وجودمان دنبال یک چیز هستیم: «موفقیت پایدار». همه دوست داریم بدانیم آن‌هایی که در تاریخ سری توی سُر‌ها درآوردند و قله‌ها را فتح کردند، رمز کارشان چه بود؟ کلید این قفل کجاست؟

اجازه بدهید برای پاسخ به این سؤال، دستتان را بگیرم و ببرم به نجف اشرف، حجره طلبگی شیخ مرتضی انصاری رحمته الله علیه؛ همان مردی که بعدها زعیم و مرجع کل شیعیان جهان شد.

روزی یکی از هم حجره‌ای‌های قدیمی شیخ که وضع مالی و علمی معمولی داشت، با حسرت و تعجب رو کرد به شیخ و گفت: آشیخ مرتضی! ما که با هم درس خواندیم، با هم حجره گرفتیم، استادمان یکی بود، هوشمان هم که تقریباً یکی بود... چه شد که تو شدی «شیخ انصاری» با این همه عظمت، و من بیچاره همین جا درجا زدم؟!

شیخ انصاری تأملی کرد و گفت: فلانی! یادت هست آن روزهای طلبگی، پول مختصری دستان رسیده و قرار شد غذایی تهیه کنیم؟ من گفتم برو فقط نان بخور؛ اما تو رفتی و وقتی برگشتی، دیدم کنار نان، مقداری هم حلوای شیرین خریده‌ای! پرسیدم: پول حلوای از کجا آمد؟ گفتی: قرض کردم تا نانمان را با حلوای

بخوریم! آن روز من چه کردم؟ من لب به آن حلوا ندم و با خودم گفتم: من اسیر شکم نمی‌شوم که برای یک لذت زودگذر زیر بار قرض بروم. به همان نان خالی قناعت کردم تا آزاد بمانم.^۱

عزیزان من! نکته‌ی شیخ انصاری «نخوردنِ حلوا» نبود؛ نکته‌اش «اسیر نشدن» بود. شیخ می‌خواست بگوید: «من پادشاه وجود خودم هستم، نه نوکرِ هوسم!» بیایید روراست باشیم! مشکل امروز خیلی از ما چیست؟ این است که فرمانده وجودمان عوض شده. اگر اراده‌ی ما با دیدن یک شیرینی چرب و نرم بلرزد، فرمانده ما «شکم» است. اگر تا کسی یک کلمه تند به ما گفت، فوراً از کوره دربرویم و هرچه نباید بگوییم را بگوییم، فرمانده ما «زبان» است. اگر تا چشمانمان به نامحرم یا صحنه‌ی حرامی در گوشی موبایل افتاد، دست و دلمان لرزید، فرمانده ما «هوس» است.

وقتی عنان اختیار دستِ هوس باشد، آدم می‌شود پادشاهی که نوکرِ نوکرِ خودش شده! این یعنی بدبختی. حالا سؤال این جاست: ما واقعاً «مالک» خودمان هستیم یا «برده» عادات و هوس‌هایمان؟ حالا مزه بدهم! خدا ماه رمضان را فرستاده تا همین مشکل را حل کند. رمضان، کارخانه‌ی «اراده‌سازی» است. خدا می‌فرماید: «بنده من! یک ماه تمرین کن. آب هست؛ حلال هم هست؛ اما نخور! غذا هست؛ اما دست زن! چرا؟ تا یاد بگیری به «نفس» بگویی: «نه!». تا یاد بگیری تو اربابی و نفس، نوکرِ توست. این ماه، ماهِ پس‌گرفتنِ فرماندهی وجود است. ماهِ استقلال است.

رمضان، نسیم نجات

حالا ما وارد ماه رمضان شده‌ایم.

کارخانه‌ی ساختن اراده‌های مستقل و قوی!

در طول سال، خدا فقط یک بار این «نسیم‌های نجات ماهِ رضانی» را می‌فرستد. ماه رمضان ما را از دل بستگی به چرب و شیرین غذا آزاد می‌کند و به ما پر پرواز می‌دهد. به مصداق این شعر که می‌فرماید: «فرشته خوی شود آدمی به کم خوردن».

1. <https://hawzahnews.com/x5pm2>.

خوش به حال کسانی که این نسیم ماه رمضانی را درک می کنند.

پیامبر عزیزمان می فرماید:

«الْإِنِّ لِرَبِّكُمْ فِي أَيَّامِ دَهْرِكُمْ نَفَحَاتٍ فَتَعَرَّضُوا لَهُ!»^۱ هوشیار باشید که در طول عمرتان نسیم هایی از طرف خدا می وزد. پس خودتان را در معرض آن ها قرار دهید». این فرصت طلایی عمر ما برای ساختن آن «مِنْ قَوِي» و «ارادةً مستقل» است. این نسیم آمده تا ما را از شرّ بندگان اراده های ضعیف و خواسته های بی مورد رها کند و به ما استقلال حقیقی بدهد.

امام سجاده علیه السلام دعای ابتدای ماه را با نام های این ماه شروع می کنند: «شَهْرُ الصَّيَامِ وَ شَهْرُ الْإِسْلَامِ»، ماه روزه، ماه اسلام؛ «وَ شَهْرُ الظُّهُورِ وَ شَهْرُ التَّمَحِیصِ» ماه تمیزشدن از چرک و کثیفی دنیا؛ ماه خالص شدن «و شهر القيام»؛ ماه بلندشدن و حرکت کردن.^۲

رمضان کارخانه آدم سازی است؛ ماهی که یک شبش (شب قدر) از هزار ماه بهتر است!

حالا سؤال اصلی اینجاست:

ما چگونه از این مواهب بی نظیر و ویژه خدا بهره ببریم؟ چطور خودمان را سیراب از این لطف کنیم تا این نسیم ما را هم بیدار کند؟! بهترین راه، زندگی با آیه های قرآن در این ماه است. «شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنْزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِلنَّاسِ...»^۳

هدف ما در این ماه رمضان، زندگی با آیه هاست. می خواهیم ببینیم چطور خدا در قرآن، راه استقلال فردی و اجتماعی و رمز آرامش در خانه و جامعه را برای ما روشن می کند. می خواهیم، آیه به آیه، خانه خوشبختی و استقلال خودمان را بنا کنیم.

۱. علی بن حسام الدین متقی هندی، کنز العمال فی سنن الأقوال و الأفعال، ج ۷، ص ۷۶۹، ح ۲۱۳۲۴، (رسول الله ﷺ): «إِنَّ لِرَبِّكُمْ فِي أَيَّامِ دَهْرِكُمْ نَفَحَاتٍ، فَتَعَرَّضُوا لَهُ لَعَلَّه أَنْ يَصِيبَكُمْ نَفْحَةٌ مِنْهَا فَلَا تَشْقَوْنَ بَعْدَهَا أَبَدًا؛ همانا از سوی پروردگار شما در طول عمرتان نسیم هایی می وزد؛ پس خود را در معرض آن ها قرار دهید؛ باشد که نسیمی از آن نفحات به شما بوزد و زان پس هرگز به شقاوت نیفتید».

۲. علی نقی فیض الاسلام، صحیفه سجادیه، دعای ۴۴.

۳. بقره، ۱۸۵.

آیه زندگی

ما در جزء اول قرآن کریم در محضر آیه بسیار زیبا و تأمل برانگیز ﴿وَأَسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ﴾ هستیم.

همه ما در زندگی با مشکلاتی روبه‌رو هستیم. هرکس یک جور مشکل دارد: یکی همسر ندارد؛ یکی همسر دارد و بچه ندارد؛ یکی بچه هم دارد ولی خانه ندارد یا ماشین ندارد؛ این‌ها را دارد بچه بیمار دارد؛ همسر بداخلاق دارد؛ یا عروس و داماد اذیت‌کن دارد؛ یا همسایه خوبی ندارد. همه این مشکلات را اطراف خود می‌بینیم و دنبال راه‌حلی مناسب برای آن‌ها می‌گردیم تا هم از گزندشان در امان بمانیم، هم در فضایی پر از آرامش به زندگی خود ادامه دهیم. در کنار تلاش انسان برای زندگی مطلوب، داشتن یک پشتوانه قوی و دل‌گرم‌کننده، راه را برای انسان هموارتر می‌کند. چه خوب که این پشتوانه، مددگرفتن و یاری‌جستن از کسی باشد که تمام اسباب و مسببات عالم در دست اراده اوست: ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾.^۲ استعانت از خدا باید گرفت.

کمک گرفتن از خدا

در این آیه، سه واژه مهم هست که در ترکیبشان باهم یک معنای زیبا می‌آفرینند: ﴿استعينوا﴾: یعنی از خدا کمک بخواهید. این فرمان کمک خواستن، خودش یک امید بزرگ است؛ یعنی بدانید که تنها نیستید.

اما از چه کمک بگیریم؟ از صبر و از نماز کمک بگیرید.

ما در چاه مشکلاتیم و خدا طنابی انداخته که ما بگیریم و با آن خودمان را از مشکلات دنیا بیرون بکشیم. تاروپود این طناب، از صبر و نماز است. این طناب خدا با صبر و نماز بافته شده است. صبر و نماز را بگیرید و برسید به خدا!!

طناب اتصال به خدا

اما ارتباط بین صبر و صلاة چگونه است؟

۱. بقره، ۴۵.

۲. حمد، ۴.



البته «صلاة» را به مفهوم اصلی آن باید در نظر گرفت؛ یعنی توجه قلبی به خدا؛ وگرنه صورت نماز بی توجه به خدا، درست است که باعث اسقاط تکلیف می‌شود و شاید جایی دست ما را بگیرد، ولی منظور در این جا، نمازی است که اثر واقعی دارد؛ نمازی که توجه و حضور قلب در آن باشد.

نماز هرچه بهتر و پاکیزه‌تر باشد، استقامت انسان در مشکلات و سختی‌ها بیشتر می‌شود؛ چون تکیه‌گاهی قوی است. طنابِ بندِ لباس را مقایسه کنید با طناب کوه‌نوردی؛ هر دو طناب است، اما این کجا و آن کجا؟! میزان تحمل فشار در طناب کوه‌نوردی بسیار بیشتر است؛ به این دلیل که طناب کوه‌نوردی برای تحمل فشارهای بیشتر آماده شده و با مواد غنی، تقویت شده است.

بنابراین، صبر انسان با نماز در مقابل سختی‌ها مقاوم می‌شود. حاج آقا! من بدون نماز هم صبر دارم؛ یعنی هرکس بی دین است یا دشمن ماست، صبر ندارد؟!

بله، دشمن هم ممکن است صبور باشد، ولی پشتوانهٔ صبرش را فکر و برنامه‌ریزی خودش می‌داند و آن قدر صبوری می‌کند تا به تمام خواسته‌هایش برسد؛ اما دنیای مادی به هر حال محدود است. پشتوانهٔ صبر، اگر به غیر از فکر و برنامه‌ریزی دنیایی، به خدا وصل شود، می‌شود صبر نامحدود. مثل صبر حضرت زینب علیها السلام در مشکلات، که در زیارت ایشان می‌خوانیم: «السَّلَامُ عَلَى قَلْبِ زَيْنَبِ الصَّبُورِ» و نماز شب نشسته‌ای که در شام عاشورا خواندند.^۱

این صبر و صلاة، هم در امور فردی مشکل‌گشاست و هم در امور جامعه. وقتی «وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا»^۲ باشد و همه باهم به ریسمان خدا چنگ بزنیم، مشکلات جامعه حل می‌شود.

ببینید عزیزان! در بحث فردی، یک کاسب را تصور کنید که اهل نماز و صبر است. وقتی جنسی گران می‌شود، او صبر می‌کند و احتکار نمی‌کند و به سود کم راضی می‌شود؛ چون به رزاقیت خدا (بر اثر نماز) ایمان دارد. خب، این فرد خودش آرامش دارد و رزقش هم برکت می‌کند؛ اما این یک اخلاق فردی است. حالا تصور

۱. مهدی ملتجی، بزرگ بانوی جهان زینب علیها السلام، ص ۱۸۹.

۲. آل عمران، ۱۰۳.

کنید **«جمیعاً»** شود؛ یعنی تمام بازار، تمام تجار، همه باهم به این ریسمان انصاف و توکل چنگ بزنند؛ چه می‌شود؟ تورمِ روانی می‌شکند و احتکار ریشه‌کن می‌شود. آن کاسبِ تنها، فقط خودش نجات پیدا می‌کند، اما وقتی **«وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً»** شد، یعنی همه باهم پای کار آمدند و اقتصاد یک مملکت نجات پیدا می‌کند. تفاوتش این جاست!

اگر - خدای نکرده - زلزله‌ای بیاید، کسی که خانه‌اش خراب شده، اگر اهل نماز و صبر باشد، بی‌تابی نمی‌کند؛ کفر نمی‌گوید؛ سکتہ نمی‌کند. این اثر فردی است؛ یعنی آرامشِ شخصی. اما این آقایی که خانه‌اش خراب شده، با صبر خالی که سقف بالای سرش درست نمی‌شود! اینجا نوبت جامعه است. وقتی مردم **«جمیعاً»** حرکت کردند، گروه‌های جهادی آمدند، موکب‌ها راه افتاد، کمک‌های مالی سرازیر شد (چنگ‌زدن جمعی به دستور خدا)، آن وقت چه می‌شود؟ آن ویرانه تبدیل به آبادانی می‌شود. صبرِ فردی، جلوی ناامیدی را گرفت؛ اما هم‌بستگی جمعی (اعتصام) مشکلِ بی‌خانمانی را حل کرد.

صبر روزه‌داران

در روایات، ذیل آیه شریفه **«وَأَسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ»** صبر را به روزه تعبیر کرده‌اند.^۱ روزه، مظهر گذشت از خواسته‌هاست. اگرچه زمانِ روزه محدود است - چند ساعت در روز، آن هم چند روز در سال - اما یک تمرین اساسی برای انسان است. انسان مستقل، اراده‌اش در گرو یک تکه حلوا ی چرب و شیرین نیست.

ماه رمضان دقیقاً کارخانه تولید همین اراده‌هاست. ما در طول روز، از حلال‌ترین و شیرین‌ترین غذاها امتناع می‌کنیم؛ نه به این دلیل که گرسنگی هدف است، بلکه می‌خواهیم به نفس سرکشان اعلام کنیم: تو بردهٔ خواسته‌های من هستی، نه من بردهٔ خواسته‌های تو!

روزه، تمرین عملی همان صبر بر لقمهٔ غذاست که شیخ انصاری رحمته‌الله را به آن مقام رساند. روزه، یعنی تمرین کنیم تا اراده ما، نه اسیر یک ذرهٔ حلوا شود، نه

۱. شیخ صدوق، من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۷۶، ح ۱۷۷۶؛ محمد بن مسعود عیاشی، تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۴۳، ح ۴۰؛ محمد باقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۹۳، ص ۲۵۴، ح ۳۰.



اسیر یک کلمهٔ تند و عصبانیت، و نه اسیر یک وسوسهٔ شیطانی.^۱

خوش به حال کسانی که در این ایام نورانی ماه رمضان، صبر، زندگی آن‌ها را بامعناتر و شیرین‌تر می‌کند.

حالا بیایید این «صبر» را از آسمان بیاوریم روی زمین! بیایید این نسخه را ببریم توی خانه‌ها، توی بازار، توی اداره و توی خیابان‌های شلوغمان خرج کنیم. رفقای عزیز! هنرِ روزه فقط بستن دهان از غذا نیست؛ هنر این است که یاد بگیریم ترمزدستیِ نفس را بکشیم. بیایید ببینیم این صبرِ رضانی، در زندگی واقعی امروزِ من و شما کجاست؟

آقای محترم! خانم بزرگوار! سفرهٔ افطار جمع شده، خستگی کار و روزه در تنِ شماست؛ یک دفعه همسر شما شروع می‌کند به گلایه کردن؛ از گرانی می‌گویند، یا از رفتار فلان فامیل شکایت می‌کند. یا فرزند نوجوان شما که سرش مدام در گوشی است، یک دفعه یک جواب سربالا و تند به شما می‌دهد. اینجا دقیقاً همان «(لحظةً طلایی صبر)» است. طبیعتِ آدم می‌گوید: «داد بزن! دعوا راه بینداز!» اما «روزه» به تو یاد داده که جلوی اشتهایت را بگیری. پس اینجا هم جلوی زبانت را بگیر. صبر اینجا یعنی: لبخند بزن؛ نشنیده بگیر؛ یا با محبت آرامش کن! اگر سرِ سفره افطار جلوی شکمت را گرفتی، هنر نیست؛ اگر اینجا جلوی خشمِت را گرفتی، یعنی روزه‌ات قبول شده.

روی صحبت من با جوان ترهاست. عزیزِ من! امروز صبرِ تو شاید نخوردنِ نان و آب نباشد؛ صبرِ تو در آن مستطیلِ کوچکِ سیاه (موبایل) است. داری در اینستاگرام می‌چرخ، یک دفعه یک تصویر نامناسب می‌بینی. طبیعتِ نفس می‌گوید: «ببین چیه!» اینجا صبر یعنی چه؟ یعنی همان طور که ظهرِ ماه رمضان، تشنه از کنار آبسردکن رد می‌شوی و آب نمی‌خوری، از کنار این تصویر هم که رد می‌شوی، نگاه نکنی. یا یک نفر در کامنت‌ها به تو فحش داده یا تحقیر کرده، انگشتت می‌لرزد که یک جوابِ دندان‌شکن و تند برایش بنویسی. «صبر فعال» اینجا یعنی گوشی را بگذاری کنار، یک نفس عمیق بکشی و بگویی: «من روزه دارم؛ افسارِ انگشتم دستِ خودم است، نه دستِ عصبانیت».

۱. حسن مصطفوی، التحقيق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۶، ص ۱۸۲.

یک وقت هم مخاطبِ این آیه، شما برادرِ عزیزی هستی که پشت میز نشسته‌ای؛ چه مدیر کلی، چه کارمند بانک. ارباب رجوع آمده؛ اعصاب ندارد؛ گرفتار است؛ مدارکش ناقص است؛ شاید صدایش را هم بالا ببرد. حق داری ناراحت شوی؟ بله! اما تو «تمرینِ صبر» کرده‌ای. صبر مدیر و مسئول این نیست که سکوت کند تا کار مردم بماند؛ صبر یعنی با روی خوش، تلخیِ کلامِ مردم را قورت بدهی و کارشان را راه بیندازی. نگذاری عصبانیتِ او، تو را از دایرهٔ انصاف خارج کند. این می‌شود «صبرِ مدیریتی».

برای همهٔ ما پیش آمده که در کفِ خیابان، در ترافیک سنگین دمِ افطار، یک نفر جلوی ماشینت می‌پیچید، یا بوق ممتد می‌زند. کولر ماشین هم خراب است و گرما بیداد می‌کند. اینجاست که معلوم می‌شود چقدر ماه رمضان روی ما اثر گذاشته. آیا دستت می‌رود روی بوق که تلافی کنی؟ یا سرت را از شیشه می‌بری بیرون که ناسزا بگویی؟ یا نه، می‌گویی: «خدایا! من گرسنگی را تحمل کردم؛ این ترافیک و بوق را هم به خاطر تو تحمل می‌کنم»؟

ببینید عزیزان! اگر ما این «صبرهای کوچک» را از ماه رمضان سوغات ببریم، به خدا قسم زندگی‌هایمان گلستان می‌شود؛ طلاق‌ها کم می‌شود؛ سکت‌ها کم می‌شود؛ دعوای خیابانی تمام می‌شود. پس بیایید امسال، کنار زولبیا و بامیه، «کیسهٔ صبر» را هم پُر کنیم و به خانه ببریم.

صبر فعال

اما صبر کنید! یک نکتهٔ بسیار حیاتی اینجاست که اگر به آن توجه نکنیم، ممکن است به جای ثواب، کباب شویم!

وقتی می‌گوییم در برابر همسر، در ترافیک، یا در اداره صبور باشید، مبادا این طور برداشت شود که اسلام دینِ انفعال و بی‌خیالی است! مبادا فکر کنید مؤمن یعنی کسی که شُل و ول است و هرکس هرچه گفت، او فقط نگاه کند! متأسفانه این روزها معنای این واژهٔ مقدس را تغییر داده‌اند. اینجاست که باید بگوییم: یک برداشت خیلی غلط در جامعه هست که باید آن را اصلاح کنیم. اغلب مردم فکر می‌کنند صبر یعنی: «تحمل کن! حرف زن! سکوت کن! در برابر

ناگواری‌ها تسلیم شو!)» این تعریف، نه تنها غلط، که مخرب است. چرا؟ چون این تفسیر مبهم، تبدیل به ابزاری در دست ستمگران می‌شود تا ظلمشان را توجیه کنند، یا بیشتر ظلم کنند.

وقتی به یک مظلوم می‌گوییم «صبر کن!» اگر منظور ما این باشد که «دست روی دست بگذار و بپذیر»، در واقع داریم به نفع ظالم کار می‌کنیم. این کار، جامعه را منفعل می‌کند و روحیهٔ عدالت‌خواهی را می‌کُشد. نه، صبر این نیست! صبر یعنی: بی‌تابی نکردن؛ یعنی مقاومتِ فعال؛ یعنی در برابر فشارها نشکنی؛ بی‌تابی نکنی؛ بیخ‌وداد راه نیندازی؛ اما محکم بایستی و برای حل مشکل تلاش کنی.

مریض صبور

آدم سرطانی یا مریض بدحال که درد دارد، اگر بنشیند و فریاد نزند و به جای رفتن پیش دکتر، فقط دردش را تحمل کند، چه می‌شود؟ بیماری به تمام بدنش سرایت می‌کند. به این نمی‌گویند صبر؛ به این می‌گویند حماقت! پس صبور کیست؟ صبور دو ویژگی دارد:

۱. بی‌تابی نمی‌کند: یعنی داد و فریاد راه نمی‌اندازد و آرامش خودش و دیگران را حفظ می‌کند.

۲. سختی درمان را تحمل می‌کند: یعنی تلخی دارو، سختی پرهیزها و رنج جراحی دکتر را برای حل ریشه‌ای درد می‌پذیرد.

در برابر ظلم، صبر یعنی: آرامش روحی خود را حفظ کن، اما دست از مبارزه و تلاش برای حل ریشه‌ای مشکل برندار! بایست و مقاوم باش، اما با آرامش و تدبیر حرکت کن تا به پیروزی برسی.

امروز بزرگ‌ترین مشکل در خانواده‌ها، کمبود صبر است. عصبانیت و پرخاشگری، ریشهٔ بسیاری از جدایی‌هاست. صبر در خانه یعنی ظرفیت رابطه را بزرگ کنیم.

بگذارید بی‌پرده بگویم؛ خیلی از ما بیرون از خانه برای غریبه‌ها «دریا» هستیم، اما به خانه که می‌رسیم، برای زن و بچه‌مان اندازهٔ یک «قاشق چای‌خوری» هم ظرفیت نداریم! فرزندان یک لیوان آب را می‌ریزد، یا نوجوانمان

کمی عجول است و در را محکم می‌بندد؛ ناگهان صدای داد و فریادِ ما ستون‌های خانه را می‌لرزاند!

عزیزان! حواسمان هست چه می‌کنیم؟ «خانه، پناهگاه است، نه پادگان!» روان‌شناسان و کارشناسان خانواده می‌گویند: وقتی سرِ فرزندت داد می‌زنی، او از تو نمی‌ترسد؛ بلکه «امنیتش» ترک برمی‌دارد. بچه‌ای که در خانه تحقیر شود یا مدام پرخاش ببیند، در خیابان به اولین لبخندِ محبتِ آمیزِ یک گرگِ بیگانه پناه می‌برد. آمارها در این باره وحشتناک است. ریشهٔ بسیاری از فرارها و اعتیادها، فقرِ مالی نیست؛ «فقرِ صبر» در خانه است! پدری که زود از کوره درمی‌رود، ناخواسته فرزندش را به بیرون از خانه هل می‌دهد.

حالا حاج‌آقا چه کنیم؟ ما زود عصبانی می‌شویم!

همین ماه رمضان بهترین تمرین است. یک تکنیک ساده، اما معجزه‌گر به شما یاد می‌دهم؛ اسمش را بگذارید «قانون مکث». وقتی فرزندت خطایی کرد، یا همسرت حرف تند می‌زد، همان لحظه که خون به صورتت دوید و خواستی داد بزنی: ۱. سکوت کن: سه ثانیه دندان روی جگر بگذار.

۲. تغییر وضعیت بده: اگر ایستاده‌ای، بنشین؛ اگر نشسته‌ای، بلند شو (این دستور امیرالمؤمنین علیه السلام است).

۳. ذکر بگو: یک صلوات بفرست و بگو «لا حول و لا قوة الا بالله».

استعانت از صبر در خانواده یعنی: دعوای زن و شوهری را با گفت‌وگو و فهم همدیگر آرام کنیم، نه با داد و فریاد! این می‌شود استقلال خانوادگی؛ یعنی خود خانواده بدون نیاز دیگران خودش مشکلاتش را حل می‌کند.

نماز مشکل‌گشا

اما صبر، خونِ جگر خوردن و تلخ‌کامی دارد. به ظاهر ساده است؛ ولی هر کسی اهل صبر نمی‌شود. چه کسی صبر فعال و امیدوارانه دارد؟ آن کسی که صبرش پشتوانه الهی دارد؛ آن کسی که طناب تنیده شده با صبر و صلاة دارد و اگر صبرش تمام شد، خدا به فریادش می‌رسد.

امام صادق علیه السلام فرمود: «هنگامی که با غمی از غم‌های دنیا روبه‌رو می‌شوید،



وضو گرفته، به مسجد بروید، نماز بخوانید و دعا کنید؛ زیرا خداوند دستور داده: **﴿وَأَسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ﴾**^۱.

همچنین می‌فرماید: «كَانَ عَلَيَّ إِذَا هَالَهُ شَيْءٌ فَرَعْتُ إِلَى الصَّلَاةِ ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ: "وَأَسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ"؛^۲ هرگاه امیرالمؤمنین علیه السلام از بروز حادثه ناگواری در هراس می‌شد، به نماز و رازونیا با حق می‌پرداخت. سپس این آیه را تلاوت می‌فرمودند: "﴿وَأَسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ﴾».

مثل وزنه‌برداری که قبل از رفتن روی تخته و شکستن رکورد جهان، چند دقیقه با خودش خلوت می‌کند؛ مثل جنگجویی که بعد از نواختن شیپور جنگ، چند ثانیه چشم‌هایش را می‌بندد؛ مثل نویسنده‌ای که قبل از نوشتن یک داستان تازه، انگشت‌هایش را روی کیبورد گرم می‌کند؛ تو هم قبل از پا گذاشتن به میدان‌های بزرگ زندگی، سجاده‌ات را پهن کن تا قدم‌هایت استوارتر شود. نماز در خانه یعنی: «یک سقف آرامش و رحمت بالای سر خانواده بیاوریم». نماز اول وقت، دعای دسته‌جمعی، بوی معنویت خانه؛ این‌ها لنگرگاه آرامش است. نمازی که مثل امیرالمؤمنین علیه السلام «فَرَعْتُ إِلَى الصَّلَاةِ»، پناه‌بردن به نماز است؛ نماز مشکل‌گشا است.

مرحوم کلینی رحمه الله در کتاب کافی، از «إسماعیل بن أرقط» که خواهرزادهٔ حضرت امام جعفر صادق علیه السلام است، روایت می‌کند: اسماعیل می‌گوید: من مریض شدم و رو به مرگ بودم. در شبی از ماه رمضان بود و جانم از بدنم بیرون آمد. تمام اقوام و عشیره برای تجهیز و تکفین و حمل جنازه حاضر شدند. حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که دایی من بودند، آمدند. مادرم خیلی بی‌تابی و گریه می‌کرد.

حضرت فرمودند: «چرا بی‌تابی می‌کنی؟»

گفت: «ای برادر! مگر نمی‌بینی جوان به این خوبی را از دست دادم؟!»

۱. محمد بن حسن حرّ عاملی، وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۱۳۸؛ میرزا حسین نوری، مستدرک الوسائل، ج ۶، ص ۳۱۹؛ محمد باقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۶۶، ص ۳۴۲ و ج ۸۸، ص ۳۴۱.
۲. علیرضا برازش، تفسیر اهل بیت علیهم السلام، ج ۱، ص ۳۲۶؛ محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۳، ص ۴۸۰؛ محمد بن حسن حرّ عاملی، وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۱۳۸.

فرمودند: «فوراً غسل کن و بالای پشت بام برو و در جایی که بین تو و آسمان مانعی نباشد، دو رکعت نماز بخوان و بگو: «ای خدایی که از هیچ، او را به من هبه کردی و بخشیدی! الان از تو ساخته است که این جوان را به من برگردانی».

مادر من با حالت مضطّرانه‌ای غسل می‌کند و بالای پشت بام می‌رود و با همین کیفیت، دو رکعت نماز می‌خواند و بعد از پله‌ها پایین می‌آید.

من در عالم دیگر بودم؛ مثل مرغی که بر فراز آسمان باشد و کم‌کم فرود آید و بر زمین بنشیند، همین‌طور آمدم و در بدنم جا گرفتم و بلند شدم و نشستم و حالم خوب شد! چون ماه مبارک رمضان بود، اهل خانه، برای سحری خود حلیم درست کرده بودند؛ آن را هم برای من آوردند و من خوردم و آن روز را روزه هم گرفتم!

اگر گره کور به زندگی تان افتاده، اگر دкترها جواب کرده‌اند، اگر طلبکارها فشار می‌آورند، قبل از اینکه جلوی هرکس و ناکسی گردن کج کنید، مثل آن مادر، راو آسمان را پیدا کنید. نماز، فقط خم و راست شدن نیست؛ نماز یعنی وصل شدن به قدرتی که «مرگ» را به «زندگی» تبدیل می‌کند.

استعانت یعنی شارژر!

ممکن است کسی بگوید: «دلّتان خوش است حاج آقا! شما می‌گویید صبر و نماز؛ درحالی‌که دنیا با تکنولوژی دارد با سرعت وحشتناک پیشرفت می‌کند! ما هر روز فقیرتر می‌شویم و از قافله دنیا عقب می‌مانیم. با دعا و صبر، مگر مشکل اقتصادی من و این فاصله طبقاتی حل می‌شود؟!».

سؤال شما کاملاً حق است و دغدغه یک ملت. اما بگذارید یک نکته طلایی را از همین آیه بیرون بکشیم:

مگر خدا گفته با دعا و نماز باید دست از کار و تلاش برداریم و بنشینیم؟! نماز که ماشین پول‌سازی نیست! راه حل آرامش و پیشرفت است.

ما اصلاً نگفتیم «استعانت» یعنی تنبلی؛ ما گفتیم «استعانت» یعنی شارژر! آیا کسی که موبایلش را به شارژر می‌زند، به این معناست که می‌خواهد گوشی را خاموش کند و کنار بگذارد؟! نه، او شارژر می‌کند که باتری تلفنش پُر شود، تا بتواند با دنیا ارتباط بگیرد.

اگر اقتصاد ما لنگ می‌زند و عقب می‌مانیم، دلیل اصلی‌اش این است که اتصالمان را ضعیف کرده‌ایم. مستقل نیستیم و وابسته و برده شده‌ایم! صبر اینجا یعنی چه؟ یعنی اینکه در دل این همه فشار تورم و بالا رفتن قیمت‌ها، ناامید نشویم و دست از تلاش برنداریم؛ یعنی طاقت بیاوریم و زیر بار یأس نشکنیم و استقلال اقتصادی و تکنولوژی پیدا کنیم. خداوند هرگز به ما نگفته: فقط دعا کن!

خدا گفته: بیا پیش من شارژ شو ﴿اَسْتَعِينُوا﴾، بعد برو با تمام قدرت و انرژی (صبر) کار و تلاش کن!

این شارژ الهی (نماز)، انرژی و برکت تلاش اقتصادی‌اش را چندین برابر می‌کند. قدرت ما در وصل بودن به خداست. البته نه در بریدن از دنیا و تنها کار کردن؛ بلکه ما وصل می‌شویم تا قوی‌تر کار کنیم و مستقل بمانیم.

پس از صبر و نماز نوبت ظفر آید!

حالا صبر و نمازی که می‌تواند مشکلات فردی ما را حل کند، حتماً می‌تواند مشکلات بزرگ جامعه ما را هم حل کند. اگر یک ملت صبور باشد، یا گاهی حتی یک رهبر صبور می‌تواند مشکلات یک جامعه را حل می‌کند. مثل امت پیامبر ﷺ در صدر اسلام که با استعانت از صبر و نماز، در جاهای مختلف سخت‌ترین مشکلات را برای استقلال از دست مشرکین تحمل کردند. چرا استقلال این قدر مهم است؟ چون استقلال یک ملت، ریشه پیشرفت و سربلندی آن جامعه در همه زمینه‌هاست. اگر خودمان صاحب اختیار باشیم، می‌توانیم برای آینده‌مان بهترین تصمیم‌ها را بگیریم.

در شعب ابی‌طالب^۱ در جنگ‌های مختلف، از جمله اُحد، احزاب، بدر و حُنین، در شب لیلة‌المبیت، در همه این سختی‌ها در طول سیزده سال، پیامبر و مسلمانان به نماز و صبر پناه بردند تا حکومت مستقل اسلامی شکل گرفت. مثلاً در هفدهم

۱. شعب ابی‌طالب دوره‌ای از محاصره اقتصادی، اجتماعی و روانی بود که مسلمانان و خاندان بنی‌هاشم به مدت سه سال در سخت‌ترین شرایط زندگی کردند. در این دوران، مسلمانان از خوردن غذاهای معمول محروم بودند، کودکان از گرسنگی گریه می‌کردند و هیچ‌گونه دادوستدی با آنان انجام نمی‌شد. تنها چیزی که آنان را سرپا نگه داشت، ایمان، صبر و توکل بر خداوند بود. نماز و دعا در این دوران نقش تسکین‌دهنده و تقویت‌کننده روحیه داشت.

ماه مبارک رمضان جنگ بدر اتفاق افتاد^۱ که جنگ بسیار سختی بود. دشمن تا دندان مسلح، با ۹۵۰ نفر نیرو، ۷۰۰ شتر و ۱۰۰ اسب. سران قریش، بزرگان دشمن، با تمام توان آمده بودند که ریشه اسلام و پیغمبر ﷺ را بزنند. پیغمبر فرمود: «مگه، پاره‌های جگر خود را بیرون انداخته و آن‌ها به سمت جنگ با شما آمده‌اند!»^۲ یعنی بزرگان و افراد محبوب کفار مکه بودند. پیغمبر ﷺ می‌فرمود: «برای هر قومی، فرعونی هست؛ فرعون این امت ابوجهل است. ابوجهل در میان آن‌هاست. عُتبه و شیبه و ولید بن عُتبه هستند؛ حنظله بن اُبی سفیان، حکیم بن حزام و اُمیة بن خُلف هم بودند. این‌ها از آن افرادی بودند که سالیان دراز پیغمبر ﷺ را شکنجه داده بودند. در مقابل، لشکر پیغمبر ﷺ فقط ۳۱۳ نفر بود که از نظر ظاهری، اصلاً قابل مقایسه با لشکر مشرکان نبود! ولی ببینید چه اتفاقی افتاد! ۳۱۳ نفر، ۷۰ نفر از آن سران و لشکریان بزرگ را کشتند و ۷۰ نفر هم اسیر گرفتند و ابوجهل هم کشته شد. حداقل بیست («وَقِيه»)، یعنی ۲۰۰ کیلو طلا از ابن عباس غنیمت گرفته شد^۳ و برای آزادی اسرا هم از اقوامشان فدیة گرفتند. این پیروزی از کجا بود؟ از آنجا که پیامبر ﷺ پشت سر، دعا می‌کرد و حضرت علی عليه السلام در برابر دشمن شمشیر می‌زد. در این پیروزی، یک نکته خیلی عجیب هست: ۳۶ نفر از این هفتاد نفر کشته شده، فقط به دست امیرالمؤمنین علی عليه السلام از پا درآمدند!^۴

۱. عبدالملک ابن هشام، السيرة النبوية، ج ۱، ص ۶۰۶ (سبب شروع جنگ بدر بدین شکل بود که مسلمین شنیده بودند قافله قریش که از شام برمی‌گشت، نزدیک مدینه است و قصد داشتند به قافله شیبخون زده، اموال آن‌ها را به غنیمت بگیرند؛ چون مشرکین قریش در مگه اموال مسلمین را مصادره و آن‌ها را از مسکن خود اخراج کرده بودند. در آن قافله حدود ۳۰ یا ۴۰ نفر از جمله ابوسفیان، مخزومه بن نوفل و عمرو عاص بودند. چون ابوسفیان این خبر را شنید، قاصدی به مگه فرستاد و قضایا را برای آن‌ها شرح داد. آن‌ها هم به سرعت خود را آماده کرده و برای نجات قافله به طرف مدینه حرکت کردند).

۲. محمد بن عمر واقدی، المغازی، ج ۱، ص ۵۳.

۳. محمد بن سعد منیع بغدادی، الطبقات الکبری، ج ۴، ص ۹ و ۱۰؛ ابونعیم اصفهانی، دلائل النبوة، ج ۳، ص ۱۴۱.

۴. علی بن عیسی اربلی، کشف الغمّة فی معرفة الأئمة، ج ۱، ص ۱۸۴؛ محمد بن محمد مفید،

یک جایگاه چوبی در کنار منطقه بدر درست کردند و پیغمبر ﷺ در آنجا مشغول نماز شدند. چندین رکعت نماز خواندند و سجده‌های طولانی به جا آوردند و در سجده‌ها گریه می‌کردند و در دعا می‌فرمودند: «خدایا! اگر کفار بر ما غلبه کنند، دیگر از اسلام چیزی باقی نمی‌ماند».

هرکس پیامبر را می‌دید، می‌گوید: «من ندیدم پیغمبر را مگر به حال گریه و دعا!». ^۱ جنگی که از اوّل تا آخر آن پیغمبر به نماز و دعا مشغول بودند، همین جنگ است که کلید فتوحات بعدی پیامبر شد.

شهید ولی‌الله چراغی و نماز طوفان

همان حالات صدر اسلام را انقلاب برای کشور ما زنده کرد. زمان جنگ هشت ساله هم صبر و نماز کارگشا بود.

در عملیات آزادسازی ارتفاعات ((میمک))، ستون پنجم خبرهای جبهه را به دشمن مخابره کرده بود. به همین دلیل منتظر حمله بودند. از طرفی هم طرح عملیات ریخته شده بود و باید انجام می‌شد.

شهید ((ولی‌الله چراغی)) معاون تیپ بود. اشک ریزان به نماز ایستاد و در قنوت نماز از خداوند طوفان و باران را باهم می‌خواست؛ چون فقط در این صورت

الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، ج ۱، ص ۷۰ (شیخ مفید نام تمام ۳۵ نفری که امیرالمؤمنین علیه السلام به تنهایی آنان را هلاک کرد، از قول روایت عامّه و خاصّه بی‌آنکه در این باره اختلافی داشته باشند، نقل کرده است. در «کشف الغمّة» تعداد مقتولین را ۳۶ نفر ذکر کرده است).

۱. محمد بن محمد مفید، الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، ج ۱، ص ۷۳؛ ابونعیم اصفهانی، دلائل النبوة، ج ۳، ص ۴۹ (از علی علیه السلام روایت است که می‌فرمود: «در جنگ بدر هیچ‌کس از ما اسب نداشت، مگر مقداد که بر اسبی ابلق سوار بود و شب بدر همه خوابیده بودند، به جز پیامبر ﷺ که زیر درختی تا صبح نماز می‌گزارد و می‌گریست.» و نیز از علی علیه السلام روایت است که می‌فرمود: «روز بدر چون مقداری جنگ کردم، شتابان برگشتم تا ببینم پیامبر ﷺ در چه حال است و چه می‌کند. دیدم آن حضرت در سجده است و می‌گوید: «یا حیّ یا قیّوم!» و چیز دیگری بر آن نمی‌افزود. به صحنهٔ جنگ برگشتم و دوباره نزد ایشان بازگشتم؛ دیدم هم‌چنان در سجده است و همان ذکر را می‌گوید. باز که رفتم و برگشتم، هم‌چنان در سجده بود و همان ذکر را تکرار می‌فرمود و آن قدر ادامه داد تا فتح نصیب گردید!)).

بود که آمادگی دشمن غیرفعال می شد. هنوز از نماز ایشان چیزی نگذشته بود که طوفان شروع شد. کم کم به حدی شدت گرفت که در جبهه خودی چادرها را از جا کند و در جبهه دشمن، دیده بان ها را از ارتفاعات به دل سنگرهایشان کشاند. با این عنایت الهی، عملیات شروع شد. وقتی نیروها خودشان را بالای سر دشمن رساندند، آن ها تازه از خواب خوش بیدار می شدند و فقط عده کمی از آن ها فرصت فرار پیدا کردند.^۱

همین الان هم نماز و صبر مشکل گشاست. فکر نکنید این ها مربوط به ۱۴۰۰ سال پیش بود.

صبر در سیره رهبری

همین سیره رسول خدا ﷺ را در رفتار حضرت آیت الله خامنه ای علیه السلام برای رفع مشکلات بزرگ کشور هم می بینیم. در اوج سختی جنگ ها و مشکلات کشور، ایشان برای حل مشکل به مسجد جمکران یا مشهد مقدس می روند و به نماز پناه می برند و بعد اقدام و عمل می کنند.^۲

در کتاب «خون دلی که لعل شد» که خاطرات زندگی مبارزاتی ایشان است، یک شعر عربی را نقل می کنند و می فرمایند: من همیشه این شعر را با خودم زمزمه می کنم: «سَأَصْبِرُ حَتَّى يَعْلَمَ الصَّبْرُ أَنِّي صَبِرْتُ عَلَى شَيْءٍ أَمُرُّ مِنَ الصَّبْرِ!»^۳ آن قدر صبر می کنم تا خود صبر هم بفهمد که من روی چیزی صبر کردم که تلخ تر از خود صبر بوده».

ناشکیبایی خانمان سوز

سؤال: من حال صبر و نماز ندارم و سختی صبر برایم کمر شکن است. اگر انسان صبوری نباشیم یا صبر متکی به نماز نداشته باشیم، مگر چه می شود؟!

۱. وهاب زاده مرتضوی، سی و ششمین روز (زندگی نامه شهید عبدالله صادق)، ص ۵۷-۵۸.

۲. وب سایت حفظ و نشر آثار آیت الله خامنه ای، «خلوت انس و توسل»، روایتی از نحوه حضور رهبر انقلاب در مسجد جمکران، دسترسی در:

<https://khl.ink/f45329>

۳. محمد علی آذرشب، خون دلی که لعل شد، ص ۵۶.

اگر با طناب خدا در زندگی بالا نروی، باید با طناب پوسیده غیرخدا در چاه بروی؛ چون خواه ناخواه؛ دنیا در سختی است؛ حالا تو یا صبوری یا ناشکیب. وقتی در سختی‌های فردی (مثل بیماری، مشکلات مالی، درگیری‌های فکری) به خدا تکیه نمی‌کنیم، می‌شویم مثل آن کوهنوردی که گفته‌اند: کوهنوردی در دل تاریک شب در پرتگاهی افتاد و به طنابی آویزان بود. از ته دل فریاد زد: خدایا کمک کن!

ندایی آمد: آیا به من ایمان داری؟

کوهنورد گفت: آری!

ندا آمد: پس آن طناب دور کمرت را پاره کن!

کوهنورد وحشت کرد و گفت: خدایا نمی‌توانم! این یعنی سقوط از ارتفاع چندصد متری!

روز بعد، گروه نجات جسد منجمد شده او را پیدا کرد، درحالی که طنابی دور کمرش بود و تنها نیم‌متر با زمین فاصله داشت!

ببینید! درد نرسیدن به مقصد، از خود رنج راه بدتر است. کوهنورد تمام سختی آویزان بودن را تحمل کرد، اما فقط یک قدم ایمان و صبر کم آورد و در یک قدمی نجات، جان داد! در مشکلات فردی اگر صبر نکنیم، تلخی بی‌حاصلی را تجربه می‌کنیم! صبر در دنیا منجر به راحتی، هم در دنیا هم در آخرت است.

عبرت‌های دوران غارات

ممکن است کسی بگوید: صبر کردن، خون جگر دارد؛ سخت است و امثال حضرت ایوب علیه السلام می‌توانند صبر کنند؛ ما نمی‌توانیم!

در مشکل فردی اگر صبر نکنیم، به نتیجه نمی‌رسیم. به مراتب، اگر صبر جمعی با پشتوانه الهی نباشد که بدتر!

بله، ما هم می‌گوییم صبر هزینه دارد؛ اما صبر نکردن، هزینه بسیار سنگین‌تری دارد! برخی فکر می‌کنند اگر کوتاه بیایند و مقاومت نکنند، به آسایش می‌رسند. تاریخ به ما خلاف این را ثابت می‌کند. تاریخ همیشه در حال ورق خوردن است و عبرت‌ها جلوی چشم ماست.

در زمان امیرالمومنین علیه السلام مردم صبر بر امر ولایت نکردند و وعده‌های صادق حضرت علی علیه السلام را گوش ندادند. می‌گفتند: «تا کی جنگ؟! یک بار هم صلح کنیم.» و حکمیت را پذیرفتند. بعد از حکمیت، در دوران غارات و حمله‌های معاویه به مکه، در مدینه و مرزهای اسلامی بیشترین جنایات اتفاق افتاد.

ببینید در همین ایام در غزه ظرف دو سال حدود ۶۰ هزار نفر را اسرائیل با کمک آمریکا کشت. نه به بیمارستان امان دادند، نه مدرسه، نه مسجد، نه نوزاد! در آن زمان که این قدر سلاح کشتار جمعی نبود، با ورود «بُسرین اَرطاة» فرمانده نظامی معاویه به مدینه، ابویوب انصاری، کارگزار حضرت علی علیه السلام در مدینه ترسید و گریخت و مقاومت نکرد. بُسرین اَرطاة با شمشیر فقط در یک ماه سی هزار نفر را فقط به بهانه احتمال شورش در مکه و مدینه کشت! بله، هر که را صبح شهادت نیست، شام مرگ هست! هر کس اهل صبر نیست، بداند که تلخی بی حاصل برای انسان بی صبر، بیشتر است.

حالا نوبت توست...

اما اینجا ننشسته‌ایم که فقط حرف‌های قشنگ بزنیم. ننشسته‌ایم که بگوییم «دعا کنید تا معجزه شود!» بلکه می‌گوییم: برخیزید تا معجزه به دستان خودتان خلق شود!

یادتان هست اول جلسه گفتیم: چرا بعضی اوقات اراده‌مان دست خودمان نیست؟ ماه رمضان وقت بازپس گرفتن اراده خودمان از دست شیطان نفس است! خوش به حال کسانی که در پایان ماه رمضان وقتی دعای وداع ماه را می‌خوانند، آن را با پشیمانی نمی‌خوانند.

امام سجاد علیه السلام در دعای وداع با ماه رمضان، می‌فرمایند: «أَنْتَ الَّذِي فَتَحْتَ لِعِبَادِكَ بَاباً إِلَىٰ عَفْوِكَ...؛ خدایا! تو بودی که باب بخششی برای ما بنده‌ها باز کردی». سپس سؤالی تکان دهنده مطرح می‌کند: «فَمَا عُذْرُ مَنْ أَغْفَلَ دُخُولَ ذَلِكَ الْمَنْزِلِ بَعْدَ فَتْحِ الْبَابِ وَ إِقَامَةِ الدَّلِيلِ»؛ خدا می‌گوید: بنده من! در رحمت را که باز

کردم، چراغِ راهنما را هم که برای ت روشن کردم. حالا اگر خودت سرت را انداختی پایین و وارد نشدی، فردا چه عذری می‌خواهی بیاوری؟ اصلاً بهانه‌ای برای ت باقی مانده؟!۱

دقت کنیم! رمضان، مثل یک «خانه» است که دره‌هایش کاملاً باز است. راهنما (قرآن و اهل بیت علیهم‌السلام) کنار در ایستاده و می‌گوید: «بفرمایید! کرامت و لطف خدا اینجا آماده است». حالا اگر ما از سر غفلت، سرمان را پایین بیندازیم، دیگر چه بهانه‌ای برای شقاوت و بدبختی باقی می‌ماند؟

اگر نماز و صبر فقط در حد شعار بماند، هیچ دردی از ما دوا نمی‌کند. اگر قرار است با این دو ابزار طلایی، من قوی و بااراده بسازیم، اگر قرار است خانه و خانواده‌ای مستقل و ایمن بسازیم، اگر قرار است ایران مستقل بسازیم، باید شعار را به رفتار تبدیل کنیم.

حالا که معنای واقعی صبر فعال و پشتوانه نماز را فهمیدیم، سؤال کلیدی این است:

چگونه می‌توانیم به این طناب محکم استعانت چنگ بزنیم و محکم در دست بگیریم؟

باید واقعاً کمک بگیریم از این صبر و نماز، هم برای ساختن خودمان، هم ساختن ایران عزیزمان.

۱. سطح فردی (تقویت خود)

در بُعد فردی، باید راه پناه بردن به نماز و صبر را آسان کنیم. نماز را چنان سخت نگیریم که موقع نماز، وقتِ هر کاری را داشته باشیم، الا نماز. حال داریم که چند ساعت باگوشی کار کنیم و فیلم‌های بی‌فایده نگاه کنیم، اما حال نداریم دو رکعت نماز بخوانیم! نماز، ایستگاه شارژ شبانه‌روزی ماست. این طناب اتصال را باید در این ماه، محکم‌تر کنیم.

اما در این ماه چه کنیم؟

نماز اول وقت: رفقای عزیز! نماز اول وقت یعنی: «خدایا! برنامه‌ریزی زندگی

۱. علی نقی فیض الاسلام، صحیفه سجاده، دعای ۴۵.

من به دست توسست؛ نه گوشی موبایل و مشتری و کار دنیا!) این یعنی اوج استقلال. اینکه من وسطِ شلوغیِ روز، ترمز دنیا را بکشم و بگویم: «الان وقت دیدار با خداست». شما فکر می‌کنید شهدا و بزرگان ما چطور به آن مقامات رسیدند؟ شهید بزرگوار، دکتر «مجید شهریاری»، نابغه هسته‌ای ما دقیقاً همین‌طور بود. یکی از دانشجویان ایشان تعریف می‌کند: روزهای آخر عمر دکتر قبل از شهادتش ایشان روزه بودند. ساعت‌ها در آزمایشگاه کار کرده بودیم و خسته و تشنه بودیم. وقتی کار تمام می‌شد، با اینکه ضعف داشت، اول نمازش را می‌خواند و بعد افطار می‌کرد.

نماز اول وقت را در غیر ماه رمضان هم جدی بگیریم؛ این کلید برکت زمان است. نماز برای گره‌های فکری: قدرت نماز فقط در مسائل معنوی نیست؛ بلکه نماز شاه‌کلید قفل‌های ذهن و گره‌گشای فکری است. شنیده‌اید که می‌گویند: «هرگاه مسئله علمی پیچیده‌ای برای ابوعلی سینا پیش می‌آمد و از حل آن عاجز می‌ماند، برمی‌خاست و به مسجد جامع شهر می‌رفت و دو رکعت نماز می‌خواند. بعد از نماز، گره از کارش باز می‌شد»^۱.

شاید با خودتان بگویید: حاج آقا! ابوعلی سینا مال هزار سال پیش بود؛ در دنیای پیچیده تکنولوژی امروز هم مگر می‌شود با نماز فرمول حل کرد؟! بله که می‌شود! بیایید برایتان از ابوعلی سینای زمان خودمان بگویم؛ از شهید «مجید شهریاری».

وقتی می‌گوییم شهید شهریاری، فکر نکنید فقط داریم از یک استاد دانشگاه معمولی حرف می‌زنیم. از کسی حرف می‌زنیم که غرب و شرق عالم دست به یکی کردند تا ایران را زمین بزنند؛ اما او یک‌تنه مقابلشان ایستاد. دکتر صالحی (رئیس وقت سازمان انرژی اتمی) می‌گوید:

ما گیر کرده بودیم! سوخت ۲۰ درصد می‌خواستیم برای داروی بیماران سرطانی، و دنیا به ما نمی‌داد. کل کار لنگ یک محاسبه بسیار پیچیده و خطرناک بود به نام «محاسبات بحرانی». اگر اشتباه می‌کردیم، فاجعه به بار می‌آمد. در کل ایران گشتیم؛ اما هیچ‌کس را نداشتیم که بلد باشد. دستان به هیچ‌جا بند نبود.

۱. حبیب‌الله رهبر، سوز سحرگاهی، ص ۱۳؛ رضا مختاری، سیمای فرزندگان، ص ۱۷۱.



این جاست که عظمت این مرد معلوم می‌شود. کسی که نه خارج درس خوانده بود، نه ادعایی داشت، با آرامش آمد جلو و گفت: «من انجام می‌دهم». کاری که ابرقدرت‌ها فکر می‌کردند ایران محتاج‌شان می‌ماند را این جوان مؤمن حل کرد.

عظمت شهید شهریار فقط در مغزش نبود؛ در دلش بود. دکتر صالحی می‌گوید:

خدا شاهد است اگر مجید می‌گفت ۵۰ میلیارد تومان پول می‌خواهم تا این گره را باز کنم، ما می‌دادیم؛ چون مجبور بودیم. اما او این کارِ حیاتی را انجام داد و یک ریال هم نگرفت! گفت: «من برای کشورم کردم، برای خدا کردم». یکی از همکاران دکتر نقل می‌کند:

یک شب تا دیروقت روی یک محاسبهٔ پیچیدهٔ هسته‌ای کار می‌کردیم. کار گره خورده بود. هراهی می‌رفتیم، به بن بست می‌خوردیم. دکتر شهریار با آن همه نبوغ و تسلطی که داشت، مستأصل شده بود. دیگر داشتیم ناامید می‌شدیم؛ چون کاری که ایشان نتواند حل کند، قطعاً بقیه هم نمی‌توانستند. ناگهان دکتر دست از کار کشید و گفت: «فلانی! بیا برویم دو رکعت نماز بخوانیم». من که جوان بودم، تعجب کردم! پیش خودم گفتم: آخر نماز چه ربطی به فرمول فیزیک و غنی‌سازی دارد؟! اما اطاعت کردم. رفتیم نمازخانه. من زیرچشمی نگاه می‌کردم بینم دکتر چه می‌کند. آیا دارد در قنوتش فرمول‌ها را مرور می‌کند؟! دیدم نه، دکتر مثل یک بچه‌ای که به پدرش پناه برده، دارد با ناله و تضرع نماز می‌خواند! آن چنان با خضوع اشک می‌ریخت که فهمیدم اصلاً در عالم مادیات نیست. او داشت از «مستبب الاسباب» کمک می‌خواست. نماز که تمام شد، سکوت عجیبی حاکم بود. ناگهان دکتر رو کرد به من و با چشمانی که برق می‌زد گفت: «پیدا کردم! راهش را پیدا کردم!» و همانجا شفاهی راه حل آن مسئلهٔ کور را توضیح داد.^۱

ببینید عزیزان! این یعنی استقلال علمی با پشتوانهٔ الهی. دانشمندی که غرب را مبهوت کرد، وقتی عقلش به جایی نمی‌رسید، دست به دامنِ کد خدا

۱. معصومه زینعلی، شهریار سرزمین من، ص ۴۳؛ حسین مروتی، شهید علم، دفتر اول، ص ۵۹.

نمی‌شد؛ بلکه سجاده پهن می‌کرد و از خدا کمک می‌گرفت.
پس نماز یعنی وصل شدن به عقلِ کل. وقتی وصل شدی، گره‌های کورِ
زندگی و علمی‌ات هم باز می‌شود.

۲. سطح اجتماعی (تقویت جامعه)

ما برای ساختن ایران قوی و برای استقلال ایرانمان هم پایگاه‌های معنوی قوی
لازم داریم:

مسجد و هیئت: تکیه‌گاه اصلی معنوی مردم ما، مسجد است. مسجد، هم
مدرسه است، هم دانشگاه، هم مرکز تفکر و تأمل، هم مرکز تصفیه روح، هم مرکز
اتصال بنده به خداست. اگر ما واقعاً دنبال استقلال سیاسی، اقتصادی و فرهنگی
کشورمان هستیم، باید مساجد و هیئت‌ها را تقویت کنیم و نقش حیاتی آن‌ها را
جدی بگیریم. این مکان‌ها، سنگرهای تربیت انسان‌های مقاوم و دارای طمأنینه
هستند. بیاییم با ترویج فرهنگ نماز در مسجد، مساجد را آباد کنیم. چرا فقط در
ماه رمضان به مسجد بیاییم؟! در همهٔ ایام سال، نماز را به جماعت در مسجد
بخوانیم و این پایگاه استقلال فرهنگی کشور را در برابر فرهنگ پوسیدهٔ غربی
تقویت کنیم.

اعتکاف: برای به دست آوردن استقلال از بند گناه و شیاطین، در این سال‌ها
دیدیم چقدر نوجوانان ما به اعتکاف پناه می‌برند و میزان استقبال نوجوانان از
اعتکاف زیاد شده است. چه خوب که اعتکاف در ایام البیض ماه مبارک رمضان،
تمرینی برای رهاشدن از قید دنیا و رسیدن به خودِ مستقلِ الهی است و فرصت
بی‌نظیری پیش روی ماست. ما هم با کمک مادی و معنوی خودمان مثلاً کمک
مالی به مساجد، این اعتکاف‌ها را آسان‌تر کنیم. این کار، گره‌های تربیتی نوجوانان
ما را در سختی‌های فرهنگی باز می‌کند و زمینهٔ توسل و یادگیری صبر و نماز برای
جوانان هست.

دعای پایان

پروردگارا! در این ماه رمضان، ارادهٔ ما را از اسارت نفس سرکش و خواسته‌های
حقیر دنیا آزاد کن و طعم استقلال حقیقی را به ما بچشان.

ای خدای مهربان! ما را از طناب پوسیده ناامیدی جدا کن و در گره‌های سخت زندگی، ما را به طناب محکم صبر و نماز متصل فرما تا از مشکلات رهایی یابیم.
یا رب! نَفَحَاتِ رهایی بخش این ماه عزیز را توشه یک سال بندگی و مقاومت ما قرار ده، و عاقبت فردی و اجتماعی ما را ختم به خیر و ظفر کن.



محتوای خودت را بساز



شهادت آیه‌ها



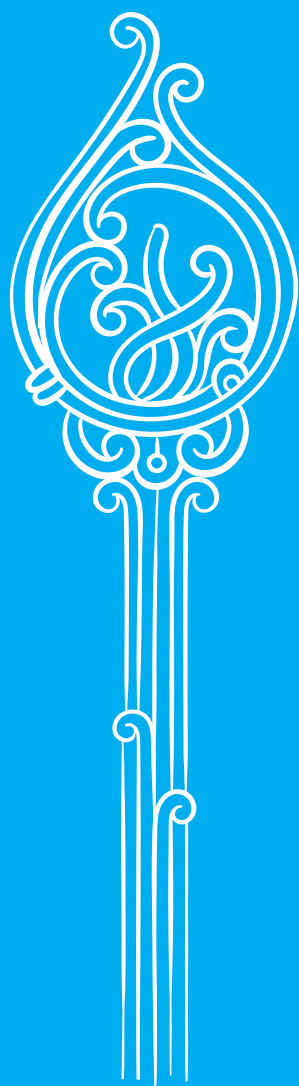
پویانمایی



پادکست صوتی



تبیین آیه



مجلس دوم

پس از صبر، نوبت ظفر آید!

(دعا و صبر، عامل استقامت و

نصرت الهی در حل مشکلات)

﴿رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَثَبِّتْ أَقْدَامَنَا
وَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ﴾

سوره بقره، آیه ۲۵۰

خدایا! از صبر و استقامت سرشارمان کن و قدم‌هایمان
را محکم کن و بر این جماعت بی‌دین پیروزمان فرما.



سُورَةُ الْبَقَرَةِ

فَلَمَّا فَصَلَ طَالُوتُ بِالْجُنُودِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِيكُمْ
 بِنَهَرٍ فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ مِنِّي وَمَنْ لَمْ يَطْعَمْهُ
 فَإِنَّهُ مِنِّي إِلَّا مَنِ اغْتَرَفَ غُرْفَةً يَدَهُ فَشَرِبُوا مِنْهُ
 إِلَّا قَلِيلًا مِّنْهُمْ فَلَمَّا جَاوَزَهُ هُوَ وَالَّذِينَ آمَنُوا
 مَعَهُ قَالُوا لَا طَاقَةَ لَنَا الْيَوْمَ بِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ
 قَالَ الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُم مُّلاقُوا اللَّهَ كَمَنْ فِتْنَةٍ
 قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِتْنَةُ كَثِيرَةٍ بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ
 الصَّابِرِينَ ﴿٢٤٩﴾ وَلَمَّا بَرَزُوا لِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ قَالُوا
 رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَثَبَّتْ أَقْدَامَنَا وَانصُرْنَا
 عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ ﴿٢٥٠﴾ فَهَزَمُوهُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ
 وَقَتَلَ دَاوُدُ جَالُوتَ وَءَاتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ
 وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَهُ مِمَّا يَشَاءُ وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ
 بَعْضَهُم بِبَعْضٍ لَّفَسَدَتِ الْأَرْضُ وَلَٰكِنَّ اللَّهَ ذُو
 فَضْلٍ عَلَى الْعَالَمِينَ ﴿٢٥١﴾ تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ تَتْلُوهَا
 عَلَيْكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ ﴿٢٥٢﴾



تلاوت آیه



مدرسه حفظ

پرندۀ مهربان

تا حالا شده وسط سختی‌ها با خودت بگویی: خدایا! واقعاً من برای تو مهم هستم؟ من را می‌بینی؟ من را دوست داری؟

محبت خدا به بنده‌ها خیلی زیاد است. برای تشبیه می‌گویند: مثل محبت یک مادر به فرزندانش؛ ولی واقعاً بیشتر از این است.

سؤال این جاست: همه ما در آغوش مهر و محبت خدا هستیم؛ اما خدایا! من می‌خواهم بدانم چقدر مورد محبت تو هستم.

اما چطور این حقیقت بزرگ را در زندگی روزمره و شخصی خودمان لمس کنیم؟ اول برای درک عمق این محبت، این داستان کوتاه، ولی عاشقانه را بخوانید: مسلمانانی از کنار درختی عبور می‌کرد. دید پرندۀ آشیانه دارد و جوجه‌های تازه از تخم بیرون آمده بودند؛ کوچک، بی‌بال و پر. پرندۀ مادر، بال و پرش را سایبان این تکه‌های کوچک وجودش کرده بود. مرد دست برد و یکی از جوجه‌ها را برداشت. همان‌طور که جوجه را می‌برد، پرندۀ مادر، او را دنبال کرد. حتماً دیده‌اید که وقتی یک گربه یا مرغ، تازه بچه به دنیا آورده، اگر نزدیکش شوی، چطور با یک از جان‌گذشتگی غریزی حمله می‌کند. همان گربه‌ای که با یک اشاره فرار می‌کند، حالا به خاطر بچه‌اش، جسارت حمله پیدا می‌کند! این یک میل فطری است؛ یک عشق غریزی و بی‌چون و چرا.

پرندۀ مادر همین‌طور به دنبال مرد می‌آمد و می‌خواست با نوک زدن جوجه‌اش را پس بگیرد. مرد هم می‌دوید تا خود را به پیامبر مهربانی، حضرت محمد ﷺ رساند و جوجه را در دستان پیامبر گذاشت.

در این لحظه، صحنه‌ای حیرت‌آور رخ داد: مادر، روی بدن جوجه‌اش افتاد و شروع کرد به نوازش و آرام کردن آن. قلب کوچک و لرزان جوجه می‌زد و مادر با تمام وجود، با بال‌هایش، با نوکِ مهربانش، تسکینش می‌داد. اصحاب، همه به این صحنه خیره شده بودند.

پیامبر ﷺ وقتی دیدند مادری به این کوچکی، این‌گونه نسبت به جوجه‌های کوچکش، لطف و شفقت دارد، اشک در چشمانشان حلقه زد! در این لحظه، رو به اصحابشان فرمودند: «دیدید این مادر چقدر بچه‌هایش را دوست دارد؟!» سپس با لحنی تکان‌دهنده افزودند: «به خدا قسم! خدای شما، از این مادر نسبت به بندگانش، مهربان‌تر است!» بله، آن صبابی کار درستی نکرده بود. انسان نباید آشیانه‌ی هیچ پرنده و جانوری را به هم بزند و حیوانات را آزار بدهد. قطعاً پیامبر ﷺ هم از او خواستند که آن جوجه را به آشیانه‌اش برگرداند.^۱

ما هم مثل این جوجه‌ها در این ماه مبارک رمضان، در آغوش رحمت خدا هستیم. ای کاش قدر این لحظات و آغوش مهربان را بدانیم!

البته همه در آغوش رحمت عام خدا هستند، اما ما رحمت خاص خدا را می‌خواهیم. واقعاً چقدر رحمت خاص خدا شامل حال ماست؟

پاسخ اینکه من و شما چه قدر زیر چتر محبت خداییم، خیلی ساده است. اگر می‌خواهید بدانید چقدر در آغوش محبت خاص خدایید، ببینید چقدر میل دارید قرآن بخوانید.

دیدهاید نوعروس و دامادهای عاشق را! دائم دوست دارند باهم صحبت کنند و هم‌کلام شوند. خدا در قرآن با بندگانش صحبت می‌کند. هرکس می‌خواهد عشق خدا به خودش را بیشتر کند، باید به وسیله قرآن، دائم با خدا هم‌کلام شود. هرکس بیشتر توفیق قرآن خواندن داشت، بداند که بیشتر در آغوش رحمت خدا جا گرفته است!

اصلاً خدا ماه رمضان خودش را ماه قرآن قرار داده و ما را مهمان سفره قرآن کرده: «شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنْزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ...»^۲. این عشق بازی با خدا به واسطه قرآن،

۱. محمد محمدی اشتهاوردی و مصطفی زمانی وجدانی، داستان‌ها و پندها، ج ۵، ص ۶۵.
۲. بقره، ۱۸۵، «شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنْزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ مِنَ الْهُدَى وَالْفُرْقَانِ فَمَنْ



به صورت آیه به آیه، زندگی ما را می سازد. ماه رمضان، نهضت سالانه خداست برای تجدید عهد ما با قرآن و پویش الهی است برای زندگی با آیه ها.

این جاست که محبت خاص خدا قلب ما را در آغوش می گیرد و آرامان می کند. وقتی دلمان در این آغوش امن آرام گرفت، دیگر از هیچ سختی و طوفانی نمی ترسیم؛ بلکه می دانیم در هر میدان مبارزه ای که هستیم، می توانیم از خدا کمک بخواهیم.

اما یکی از نمونه های روابط عاشقانه بین خدا و بنده، آن دسته آیات قرآن است که مؤمنین و کسانی که عاشق خدا هستند، در آن از خدا خواسته ای را مطرح می کنند یا به تعبیری دعا می کنند. حالا می خواهیم ببینیم وقتی عاشقان خدا، در اوج نبرد و سختی قرار می گیرند، چگونه دعا می کنند و چه چیزی از این معشوق بزرگ می خواهند؟

آیه زندگی

یکی از نمونه های بارز این رابطه عاشقانه مؤمنین با خدا، دعای آن ها در میدان جنگ است. کسی که جانش را در کف دست گرفته و می خواهد برای خدا بجنگد، این جملات شیرین را با خدا مطرح می کند. یکی از این جملات در قرآن، مربوط به حضرت موسی علیه السلام و داستان بنی اسرائیل است. می فرماید:

﴿رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَثَبِّتْ أَقْدَامَنَا وَانْصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ﴾؛ ای خدای ما! یک دنیا صبر و تحمل یک جا بر ما نازل کن و کاری کن که قدم هایمان محکم و استوار بماند و در نهایت، ما را بر دشمنان و مشکلات پیروز بگردان.

شاید عنوان این درس بزرگ، امروز برای زندگی من و شما این باشد: «بر اثر صبر، نوبت ظفر آید!»

خستگی از دنیا و بیداری اجباری

همیشه مهر و محبت به نوازش نیست؛ گاهی گوشمالی خدا هم لازم است. وقتی

شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ وَ مَنْ كَانَ مَرِيضًا أَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَ لَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ وَ لِتَكْمِلُوا الْعِدَّةَ وَ لِتُكْثِرُوا اللَّهَ عَلَى مَا هَدَاكُمْ وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ.

ما غرق در مهر و محبت و نعمت خدا می شویم و خدا را فراموش می کنیم، خدا از سر مهر و محبت، ما را تنبیه می کند.

خدا ی مهربان، برای رشدِ جوجه هایش گاهی آن ها را از آشیانه بیرون می کشد تا پرواز یاد بگیرند. محبت همیشه به نوازش نیست؛ گاهی اجازه دادن به سختی هاست تا جوهر وجود انسان (صبر) آشکار شود. خدا گاهی نعمتِ راحتی می دهد تا شکر را یاد بگیریم، و گاهی نعمتِ بلا می دهد تا صبر را بجشیم.

خدا گاهی مثل استاد بنایی است که از بالای داربست ایستاده، دیده ما کارگران حواسمان به بالا نیست و سنگی در حال افتادن روی سر ماست؛ داد می زند: فلانی برو کنار! ولی ما نمی شنویم. خب ناچار یک سنگی به طرف ما پرتاب می کند تا ما سرمان را بلند کنیم و متوجه خطر بزرگ تر بشویم.

حدود ۲۵۰ سال بعد از حضرت موسی علیه السلام، بنی اسرائیل در یک غفلت بزرگ فرو رفته بودند. آن ها به سبب وجود «صندوق عهد» (همان تابوت سکینه که الواح حضرت موسی علیه السلام و یادگارهای پیامبران در آن بود و وجودش در بین قوم بنی اسرائیل، نشانه نصرت و آرامش الهی دانسته می شد) در جنگ ها به پیروزی های بزرگ رسیدند و دچار غرور شدند و مشغول دنیا و سرگرم خوشی ها و لذت های زودگذر، وقتی دل از خدا خالی شود و پراز دنیا گردد، چه اتفاقی می افتد؟ خدا گوش مالی می دهد و دشمن مسلط می شود!

بنابراین، در جنگ ها با دشمنان شکست خوردند و آن قدر غرق ظلم و آوارگی شدند که دیگر جانشان به لب رسید. به پیامبر زمانشان، «اشموئیل» پناه بردند و گفتند: ما دیگر به تنگ آمده ایم! برای ما یک فرمانده و پادشاه تعیین کن تا بتوانیم به فرمان او بایستیم و در راه خدا بجنگیم!

در واقع، آن ها قولِ جنگیدن و مقاومت دادند. پیامبرشان فرمود: «آیا مطمئنید؟ نکند وقتی جنگ بر شما واجب شود، شانه خالی کنید و نجنگید؟!».

گفتند: چرا نجنگیم؟! مگر ما را از خانه هایمان، از کنار فرزندانمان بیرون نکرده اند؟ این دردِ آوارگی و غم هجرت، باید تبدیل به غیرت می شد. اما ببینید چه شد. قرآن می فرماید:

﴿فَلَمَّا كَتَبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ تَوَلَّوْا إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ...﴾^۱! همین که جنگ بر آن‌ها واجب شد، تقریباً همه، به جز عده‌ای اندک، از جنگ روی گرداندند! بله، حرف‌زدن آسان است، ولی پای عمل که به میان بیاید، مدعیان کم می‌آورند. خدا بهتر از همه می‌داند که چه کسی اهل مقاومت است و چه کسی اهل ستمکاری بر خودش و بر دیگران. ﴿وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ﴾^۲؛ خدا به ستمکاران دانا است.﴾.

انتخاب عجیب خدا!

اما داستان اینجا تمام نشد. اشموئیل نبی علیه السلام به فرمان خدا، «طالوت» را برای فرماندهی انتخاب کرد. طالوت که بود؟ یک مرد ساده و بی‌آلایش. نه ژنرال بود، نه فرمانده نظامی؛ یک چوپان بود!

پیامبر آمد و طالوت را معرفی کرد: ﴿إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا...﴾؛ خدا طالوت را به فرماندهی شما برگزیده است.﴾.

واکنش بنی‌اسرائیل چه بود؟ غُر زدن و گفتند: ﴿قَالُوا أَنَّى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ...﴾^۳؛ چه طور او پادشاه ما باشد؟! ما خودمان لایق‌تریم! نه مال و ثروتی دارد، نه جاه و مقامی!

این همان طرز فکر مادی ماست: فقط پول و قدرت و ظاهر! این‌ها لیاقت طالوت را ندیدند. هرچه بود، سرانجام پذیرفتند (که داستان مفصلی دارد و فرصت گفتن آن نیست).

طالوت با لشکری بزرگ از شهر بیرون رفت تا با دشمن مجهز خود، «جالوت» رو در رو شود. اما خدا برای سپاهی که هنوز بوی ترس و نیازدگی می‌داد، یک آزمون گذاشت: آزمون نهر آب!

۱. بقره، ۲۴۶.

۲. بقره، ۹۵.

۳. بقره، ۲۴۷.

فیلتر نهایی، پیمانۀ صبر!

طلوت گفت: «إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِيكُمْ بِنَهَرٍ...»^۱؛ خدا شما را با یک رودخانه امتحان می‌کند. هرکس از این آب، سیر بنوشد، از من نیست، و هرکس نخورد، با من است؛ مگر یک کف دست برای رفع تشنگی بردارد.

این نهر آب در زمان ما همان فضای مجازی است! نهر ما همین پول و مال و شهرت است؛ هر که سیر نوشید، دلش از ایمان تهی می‌شود.^۲ این امتحان، لشکر را دچار مشکل کرد. بیشتر لشکریان، فرمان را رها کردند و سیر از آب نهر نوشیدند و جا ماندند. از آن لشکر عظیم، فقط حدود ۳۱۳ نفر (به عدد یاران امام زمان عجله الله تعالی فرجه) باقی ماندند و از آزمون نفس و شهوت گذشتند. این لشکر اندک، دست خالی و با همان ایمان قلبی، در مقابل لشکر بی‌شمار و قدرتمند جالوت قرار گرفت. جالوت هیکل درشت و زره سنگین داشت و سپاهش تا بُن دندان مسلح بود.

اوج داستان این جاست: وقتی این عده کم و مؤمن، با آن ارتش عظیم روبه‌رو شدند، تازه عده‌ای گفتند: «لَا طَاقَةَ لَنَا الْيَوْمَ بِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ...»؛ ما امروز توان مقابله با جالوت و لشکریانش را نداریم!

بله، شک و تردید گاهی در صفوف مؤمنان هم پیش می‌آید. این مرحله‌ای دیگر از امتحان بود. اما عده‌ای که ایمانشان محکم بود و یقین داشتند که به دیدار خدا می‌روند، فریاد زدند:

«كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ»؛ چه بسیار گروه‌های کوچکی که به فرمان خدا بر گروه‌های بزرگ پیروز شدند، و خدا با صابران است. هر کسی جرئت از جان‌گذشتن ندارد؛ مردانِ مرد می‌خواهد. به قول حاج قاسم که این شعر را در مورد شهدا می‌خواند:^۳

۱. بقره، ۲۴۹.

۲. محمد حسین طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، ترجمه موسوی همدانی، ج ۲، ص ۴۳۳-۴۴۴ و ج ۱۴، ص ۸۵-۸۷؛ ناصر مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۲۳۴-۲۴۶؛ رسولی محلاتی، تاریخ انبیا، ص ۴۹۸.

3. <https://iict.ac.ir/1399/10/sardardel/>

رقص و جولان بر سر میدان کنند رقص اندر خون خود مردان کنند^۱
 این همان ایمانی است که شهیدان بزرگوار، حاج حسین خرازی، شهید مهدی باکری، یا خبرنگاری که در جبهه تبدیل به طراح بی نظیر جنگ شد، شهید حسن باقری داشتند. این‌ها همان مصادیق این آیه در تاریخ ما هستند.

راز پیروزی، سلاح انبیا

حالا می‌رسیم به نقطه اصلی داستان. رمزگشایی از یک پیروزی! چه طور یک عده کم، بر یک ارتش بزرگ پیروز شدند؟ آن‌ها یک سلاح خیلی مهم داشتند: صبر و دعا. وقتی بنی اسرائیل با آن لشکر قدار روبه‌رو شدند، همه چیز را از نظر محاسبات مادی کنار گذاشتند و دست تضرع به آسمان بلند کردند. اینجا بود که از قوی‌ترین سلاح، یعنی سلاح انبیا (دعا) استفاده کردند و فریاد زدند:

﴿رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَتَبَّتْ أَقْدَامُنَا وَانْصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ﴾^۲؛ اگر بخواهیم این دعای بزرگ را به زبان ساده و خودمانی بگوییم، این طور می‌شود: خدایا! صبر و تحمل را یک باره و کامل روی سر ما بریز و همه وجود ما را غرق در صبر کن، نه فقط دل ما را، و قدم‌هایمان را محکم کن تا نلرزیم و عقب‌نشینی نکنیم.

گفتند: «(صبر را سرازیر کن!)» نگفتند: صبر بده. ﴿أَفْرِغْ﴾ یعنی خدایا! انگار که یک سطل پُر از صبر داری، همه را یک جا روی ما خالی کن! طوری که وجود ما کاملاً از صبر پُر شود و دیگر جای خالی برای ترس و ضعف نماند.

ثابت قدممان کن! در میدان جنگ، اگر پایت بلرزد و فرار کنی، شکست خورده‌ای. در زندگی هم همین‌طور است. وقتی در یک موقعیت سخت گرفتار می‌شود، اینجا است که این دعا معجزه می‌کند.

یعنی: خدایا! نگذار جا بزنی؛ نگذار آنجا که سفره‌مان کوچک شد، ایمانمان هم کوچک شود و کم بیاوریم؛ نگذار آنجا که نگاه حرام و لذت‌گناه دلبری می‌کند، پایمان بلرزد و کم بیاوریم؛ نگذار در شب‌های طولانی پرستاری از بیمار، یا در روزهای سخت تربیت فرزندِ ناخلف، خسته شویم و کم بیاوریم؛ نگذار وقتی



۱. جلال‌الدین محمد مولوی، مثنوی معنوی، دفتر سوم، بخش ۲.

۲. بقره، ۲۵۰.

می‌بینیم همه دارند با دروغ و کلک بارشان را می‌بندند، ما از صداقت‌مان پشیمان شویم و جا بزنیم. خدایا! ما را در مسیر بندگی خودت، محکم نگه‌دار!

و ما را در برابر کسانی که راه حق را نمی‌بینند و قبول نمی‌کنند، پیروز گردان! کمک کن تا بر مشکلات پیروز شویم! این پیروزی فقط در جنگ نیست. در هر میدان سختی، چه یک دشمن بیرونی باشد، چه یک مشکل سخت زندگی. خدایا، در نبرد بین حق و باطل، ما را پیروز گردان!

قرآن به ما می‌آموزد که درست دعا کنیم و آن چیزی را بخواهیم که ما را به مقصود برساند. صبر، زیربنای پیروزی است. صبر که آمد، قدم‌ها ثابت می‌شود. قدم که ثابت شد، نصرت الهی می‌آید و ورق برمی‌گردد. همین هم شد: ﴿فَهَزَمُوهُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ...﴾! پس به توفیق الهی، آن‌ها را شکست دادند.

نوجوانی به نام «داوود» از میان بنی اسرائیل، با یک سنگ، جالوت را کشت و لشکر خدا پیروز شد. البته خدا الگِ سنگِ داوود نبود؛ بلکه وقتی استقامتِ بندگان را دید، نصرت خود را این چنین شامل حالشان کرد تا بفهمند خدا چقدر ساده می‌تواند مشکلات را حل کند.

این سنت الهی در طول تاریخ، همیشه جاری بوده است. در جنگ بدر، در احزاب، در خیبر، و در تمام صحنه‌های انقلاب و دفاع مقدس ما، وقتی از خدا کمک خواستیم، خدا در یاری بنده‌اش بخیل نبود و نیست.

خوشابه حال شهید سردار همدانی که وقتی حضرت آقا به دیدار خانواده ایشان می‌روند، می‌فرمایند: «اخلاص ایشان کار خودش را کرد!».^۲ شهید همدانی از اولین فرماندهان شهید ایرانی در سوریه بودند. کتاب «مهتاب حَیْن» مجموعه خاطرات ایشان است. از شناسایی‌های تیم اطلاعاتی لشکر محمد رسول الله ﷺ برای عملیات فتح خرمشهر خاطرات عجیب و واقعاً تکان‌دهنده‌ای نقل می‌کند که انسان واقعاً مبهوت این رشادت‌ها و صبوری‌ها می‌ماند. همهٔ مراحل فتح خرمشهر درس عبرت تاریخ است که باید خاطرات آن را همه بخوانند. خاطرات عجیب شهید خرازی، شهید احمد کاظمی، صیاد شیرازی و....

در عملیات فتح خرمشهر، هرطور که حساب می‌شد، دشمن دست برتر را داشت و فکر پیروزی ایران در محور خرمشهر با محاسبات مادی محال بود. اما تلاش، صبر و استقامت نیروهای رزمنده، گره‌ها را به دست خدا باز می‌کرد.

شهید همدانی در بخشی از خاطرات این عملیات نقل می‌کند که باید به دستور شهید «حسن باقری» از کارون تا جاده اهواز - خرمشهر را شناسایی می‌کردند. انصافاً اگر این شناسایی‌ها نبود، فتح خرمشهر محال بود. در حالی که زمان شناسایی هم به خاطر شرایط سخت جنگ محدود بود؛ حدود یک ماه شبانه‌روزی! شهید همدانی مسئول عملیات لشکر و شهید «شهبازی» جانشین لشکر خودشان در تیم شناسایی بودند. حدود ۱۰ نفر نیروی شناسایی! یک ماه، ۲۴ کیلومتر را شبانه‌روزی شناسایی می‌کردند؛ یعنی رفت و برگشت پیاده در دل شب، وسط دشمن، این نفرات حداقل شبی ۲۰ کیلومتر می‌دویدند تا بتوانند شناسایی کنند. شناسایی شب‌های آخر حداقل ۴۰ کیلومتر هم می‌شد؛ در یک شب با پای پیاده!

ایشان نقل می‌کند که پس از شناسایی، موقع برگشت، یک گروه به استقبال این افراد شناسایی می‌آمدند، و با سِرْم و برانکارد منتظر این‌ها بودند. از بس که پای این‌ها در پوتین بود، تا بالای قوزک همه تاول می‌زد! صبح به صبح بچه‌های امداد کارشان این بود که باید آب تاول را می‌کشیدند و با دستمال می‌بستند تا این‌ها بتوانند دوباره شب به شناسایی بروند!

فقط کسانی که در پیاده‌روی اربعین شرکت کرده‌اند و درد تاول را چشیده‌اند، می‌توانند درک کنند. تصور کنید جوانی را که پاهایش در پوتین غرق خون و تاول است، اما روحش آن قدر بزرگ شده که درد جسم را نمی‌فهمد. شهید همدانی می‌گوید: کار به جایی رسیده بود که با چشمانی که از بی‌خوابی خون‌ریزی می‌کرد، مسیر را شناسایی می‌کردند. این یعنی «أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا»؛ یعنی وقتی جسم کم می‌آورد، صبر الهی جایگزین توان جسمی می‌شود.

امکان تعویض نیرو هم نبود؛ چون نیرویی که شب قبل شناسایی رفته، خودش باید شناسایی روزهای بعد را هم برود تا اشتباه شناسایی نشود. شهید شهبازی و خود ایشان در عین اینکه کار شناسایی شبانه می‌کردند، روز هم باید امور لشکر را پیگیری می‌کردند. در طول این یک ماه ایشان و شهید شهبازی روزانه نهایتاً دو ساعت می‌خوابیدند!

شهید همدانی نقل می‌کند: به شهید حسن باقری گفتیم به خاطر سختی کار و وضعیت پا و توان جسمی، چند شب به تیم شناسایی استراحت بدهیم، ایشان فرموده بود که اصلاً نمی‌شود؛ چون اگر شناسایی دیر تکمیل شود، کل عملیات عقب می‌افتد و کار سخت می‌شود. تازه بلافاصله کمتر از یک هفته بعد از اینکه شناسایی تا جاده آسفالت اهواز - خرمشهر تکمیل شد، عملیات فتح خرمشهر شروع می‌شود؛ عملیاتی که از شروع تا پایان حدود یک ماه طول کشید! در این عملیات، تازه این نیروهای شناسایی کار اصلیشان شروع می‌شود! وقت استراحت نداشتند. باید نیروها را تا دل مواضع دشمن هدایت می‌کردند و نقشه‌های عملیاتی می‌کشیدند تا بجنگند! چه سختی عجیبی!

شهید همدانی نقل می‌کند که در هنگامه عملیات، چشم بچه‌های اطلاعاتی و شهید شهبازی از بی‌خوابی خشکیده بود و از کنار چشمشان خون می‌آمد!^۱ با همه این سختی‌ها باز هم فتح خرمشهر تا روزهای آخر سخت بود! فتح خرمشهر، نبردی بود که با محاسبات مادی محال به نظر می‌رسید. در روز آخر عملیات که شهید خرازی با نیروهایش آماده حمله به خرمشهر شد، ناگهان صحنه‌ای عجیب رخ داد: حدود پنجاه عراقی از خاکریز بیرون آمدند و خودشان را تسلیم کردند. آن‌ها از نظر روانی به هم ریخته بودند؛ چون فرمانده‌شان روی مین رفته و آسیب دیده بود و همین، ترس عراقی‌ها را بیشتر کرده بود. رزمنده‌ها تصمیم گرفتند این تعداد اسیر را به عقب بفرستند، اما شهید خرازی مانع شد و درخواست مترجم کرد. ایشان به مترجم گفت: از عراقی‌ها بپرس در آن طرف چه خبر است؟

یکی از عراقی‌ها گفت: افسران استخبارات به ما گفتند که اگر تسلیم شوید، سربازان خمینی همه شما را اعدام می‌کنند.

در اینجا حسین خرازی، آن فرمانده شجاع، کاری کرد که کسی انتظارش را نداشت: قرآن جیبی‌اش را درآورد و به دست افسر عراقی داد و گفت:

«این قرآن ضامن میان ما و شماست. به این قرآن قسم می‌خورم که به شما امنیت می‌دهم و همه شما را آزاد می‌کنم. بروید به دوستان خود بگویید که اگر

۱. حسین بهزاد، مهتاب حَیْن (به روایت سردار شهید حسین همدانی)، ص ۱۰۳-۱۴۵.



تسلیم شوید، تحت این قرآن همه شما سالم به تهران می‌روید. در غیر این صورت با شما می‌جنگیم تا کشته شوید».

افسران عراقی آزاد شدند و رفتند؛ اما بعد از فقط ۲۰ دقیقه، صدای هیاهو بلند شد. بچه‌ها کنج‌کاو شدند و از بالای خاکریز دیدند که گروه عظیمی از عراقی‌ها بدون سلاح، درحالی‌که دست‌های خود را بلند کرده بودند، به سمت ایرانی‌ها می‌آیند و شعار تسلیم سر می‌دهند!

شهید خرازی با قرارگاه تماس گرفت و گفت: عراقی‌ها تسلیم شدند. بعد از مدت کوتاهی، شهید «احمد کاظمی» هم از محور دیگری تماس گرفت و گفت: اینجا هم عراقی‌ها تسلیم شدند!

وضعیت آن‌قدر غیرقابل‌باور بود که فرماندهان ارشد نگران شدند. شهید «صیاد شیرازی» به محسن رضایی گفت: «آن‌ها اشتباه می‌کنند! نکند عراق دارد ما را فریب می‌دهد!».

در تماس بعدی، احمد کاظمی درخواست اتوبوس برای انتقال اسرا به عقب کرد. صیاد شیرازی با هلی‌کوپتر به بالای منطقه رفت تا از صحت صحبت‌های این دو فرمانده مطمئن شود. همان‌جا با محسن رضایی تماس گرفت و گفت: «از دو سمت خرمشهر عراقی‌ها در حال خارج شدن و تسلیم شدن هستند و خرازی درست گفته است»^۱.

فکر کنید! در آن زمان، تعداد نیروهای عراقی بیش از ۵۱ هزار نفر و مهمات عراق چند برابر ایران بود؛ درحالی‌که فقط حدود سه هزار رزمنده ایرانی در میدان حضور داشتند. اما شهید خرازی قرآن را به میدان آورد.

آیا حالا می‌توانیم بگوییم خدا خرمشهر را آزاد کرد یا نه؟! شهید صیاد می‌گوید: سه ماه طول کشید تا توانستیم تمام فشنگ‌ها و کنسروهایی را که در گوشه و کنار سنگرها جای داده بودند، بیاوریم. چقدر سنگر داشتند! از نظر نظامی آن‌ها می‌توانستند ۱۵ روز بدون دردسر بجنگند؛ چون پشت سرشان رودخانه بود و به راحتی پشتیبانی می‌شدند؛ ولی با این همه یک ساعت هم دوام نیاوردند! درحالی‌که ما تعدادمان بسیار کم بود. با همین تعداد کم، ۱۹ هزار و ۵۰۰ نفر اسیر

1. <https://farsnews.ir/Culture/1645911060000944157/>

گرفتیم. خدا وقتی بخواهد، چنان قوت قلبی به نیروها می‌دهد که با تعدادی اندک بر تعدادی بسیار زیاد پیروز می‌شوند. در خرمشهر چنین اتفاقی افتاد.^۱ این جاست که می‌فهمیم «وَأَنْصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ» فقط با موشک و تانک به دست نمی‌آید.

این سختی‌ها تحمل شد تا فتح شیرین خرمشهر به کمک خدا رقم خورد. دوستان عزیز! می‌پرسید این آیه کجا تفسیر شد؟ تفسیر عملی «رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا» را باید در چهره خسته، اما مصمم شهید همدانی دید؛ آنجا که ۷۲ ساعت پلک بر هم نگذاشت و چشمانش از فرط بی‌خوابی خون‌ریزی کرد، اما از پا نیفتاد. این ایستادگی فراتر از توان جسم است؛ این همان «صبرِ فروریخته از آسمان» است که جسم ناتوان را سرپا نگه می‌دارد.

یا تفسیر «وَتَبَّتْ أَقْدَامُنَا» را در قامت شهید خرازی ببینید. وقتی در اوج آتش و محاصره، که همه می‌گفتند کار تمام است و باید عقب‌نشینی کرد، او نه با نقشه‌های پیچیده، بلکه با توسل و نگاه به قرآن، لشکر را روحیه داد. آن‌ها در عمل فریاد زدند: خدایا! ما صبر کردیم؛ ما نترسیدیم؛ ما قدم‌هایمان را محکم کردیم؛ حالا نوبت توست: «وَأَنْصُرْنَا...» و خدا هم چه زیبا پاسخ داد! امام فرمود: «خرمشهر را خدا آزاد کرد.» یعنی ای بندگان من! شما صبر و ثباتش را آوردید، من هم پیروزی‌اش را فرستادم.

همه این‌ها مصادیق عملی این دعای قرآنی بود: «رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَتَبَّتْ أَقْدَامُنَا وَأَنْصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ».

حالا، سؤالی که باید قلب و ذهن ما را درگیر کند، این است: ما کجای این نقشه الهی ایستاده‌ایم؟ من صادقانه از خودم بپرسم: من کم‌طاقت، کجای این مسیر ایستاده‌ام؟ کجا باید طاقتم را افزایش بدهم؟

درست است که ما امروز نه در میدان جنگ طالب‌وتیم و نه زیر آتش خمپاره دشمن؛ اما خرمشهرها در پیش است! نبرد تمام نشده است. اگر صبر جمعی ما از بین برود، قدم‌هایمان می‌لرزد. قدم‌ها که لرزد، دیگر خبری از نصرت الهی نیست.

1. <https://hawzah.net/fa/Mostabser/View/63488/2992>

حالا نوبت توست!

ما نمی‌توانیم بنشینیم و فقط دعا کنیم؛ باید عمل هم بکنیم و در سه سطح، این دعای استراتژیک را در زندگی خود جاری کنیم تا شایسته نصرت الهی شویم:

۱. سطح فردی

این اولین و مهم‌ترین سطح است. شاید پیرسید صبر من چه ربطی به جامعه دارد؟ پاسخ این است که جامعه چیزی جز جمع من و شما نیست. یک ساختمان محکم را آجرهای محکم می‌سازند. اگر آجرها پوک باشند، دیوار فرو می‌ریزد. در خانه هم همین‌طور است. دیده‌اید وقتی در یک بحران مالی یا بیماری، پدر یا مادر خانواده آرام است و توکل دارد، چه‌طور این آرامش به بچه‌ها هم تزریق می‌شود؟ آن فرد صبور، می‌شود ستون و تکیه‌گاه بقیه. اما اگر او بلرزد، کل خانه فرو می‌ریزد. پس اگر من فرد نلرزم، خانواده و جامعه هم نخواهد لرزید.

در ناملازمات و سختی‌ها و مشکلات زندگی، هیچ‌کدام از ما اصلاً نباید کم بیاوریم؛ چون اگر انسان صبور نباشد، از بی‌تابی کاری ساخته نیست. باید ذهنیت خودمان را نسبت به مشکلات عوض کنیم تا بتوانیم صبور باشیم. مرحوم شیخ عباس قمی، صاحب «مفاتیح الجنان» در کتاب شریف «انوار البهیة» برای اهمیت صبر یک جریان زیبا از «بودر جُهر» حکیم دربارِ انوشیروان نقل می‌کند:

می‌گویند روزی انوشیروان پادشاه، بر این حکیم غضب کرد. دستور داد تا او را بگیرند و در یک دخمه تاریک و نمودر زندانی کنند. فقط هم این نبود؛ دستور داد غل و زنجیرهای سنگین آهنی بر دست و پای این پیرمرد ببندند تا حسابی زجر بکشد. روزها گذشت... همه فکر می‌کردند که الان این حکیم در زندان، زیر فشار آن زنجیرها، جزع و فزع می‌کند و تمام موهایش سفید می‌شود. پادشاه چند نفر را فرستاد تا بروند و خبری بیاورند. وقتی وارد زندان شدند، با صحنه‌ای عجیب روبه‌رو شدند! دیدند بودر جُهر نشسته، با چهره‌ای باز، لبخندی بر لب و روحیه‌ای شاداب! انگار نه انگار که در سیاهچال است. با تعجب پرسیدند: آقا! عقلت را از دست داده‌ای؟! در این تنگی و تاریکی و با این همه آهن که به پایت بسته‌اند، چطور می‌خندی؟!

بوذرجمهر سرش را بالا گرفت و جمله‌ای گفت که باید با طلا نوشت. گفت: «من برای خودم معجونی درست کرده‌ام از شش ماده و هر روز از این معجون می‌خورم. برای همین دردم را حس نمی‌کنم و شادم!».

گفتند: چه معجونی؟ به ما هم یاد بده!

گفت: این معجون صبر من، شش جزء دارد: اول، یقین دارم که خدا هست و می‌بیند (اطمینان به خدا). دوم، می‌دانم آنچه مقدر شده، خواهد شد و حرص خوردن من چیزی را عوض نمی‌کند. سوم، بهترین لباس برای مرد، صبر است؛ پس صبر می‌کنم. چهارم، (این خیلی تکان‌دهنده است) با خودم گفتم اگر صبر نکنم، چه کنم؟ مگر با داد و فریاد زنجیر باز می‌شود؟ پس بی‌تابی فایده‌ای ندارد. پنجم، با خودم فکر کردم که ممکن بود بلایی بدتر از این سرم بیاید؛ مثلاً دستور می‌دادند گردنم را بزنند! پس شکر که زنده‌ام. ششم، امید. از این ستون تا آن ستون فرج است! شاید همین فردا ورق برگشت.

مأموران خبر را برای انوشیروان بردند. پادشاه آن قدر تحت تأثیر این روح بزرگ قرار گرفت که دستور داد آزادش کنند و او را گرمی داشتند.^۱

برای اینکه نگاه ما به مشکلات درست بشود و ضمناً صبر را زندگی کنیم، دو راهکار ساده خدمت شما عرض می‌کنم:

الف) تعهد قرآنی: همین امروز، برای میزان خواندن قرآن یا درک مفاهیم آن در ماه رمضان، یک عهد کوچک، اما محکم ببندیم. هر روز با قرآن هم‌کلام شویم تا ظرف وجودمان از صبر الهی پُر شود. نگذاریم مشکلات تا بر سرمان نازل شد، تازه بخواهیم با قرآن ارتباط بگیریم؛ بلکه از همین الان روزانه، هرچند یک صفحه قرآن بخوانیم تا کم‌کم آرامش و صبوری که قرآن برای ما ترسیم می‌کند، بر ما اثر بگذارد. هنگام مواجهه با مشکلات شخصی، بیماری، یا بحران‌های روحی، این آیه‌ها را زیر لب زمزمه کنیم. یاد بگیریم که شکست، مرحله‌ای از امتحان است، نه پایان کار: «(بر اثر صبر، نوبت ظفر آید)».

ب) مدیریت امتحانات الهی که می‌تواند مانع صبوری ما شود. صبر بر معصیت،

۱. محمد مهدی اشتهازدی، نگاهی بر زندگی چهارده معصوم (ترجمه انوارالبهیة محدث قمی (ره)، ص ۵۰۳.



همان «نلرزیدن در امتحان ننوشتیدن از نهر آب» است که داستان آن را گفتیم. در مقابل، برای استفاده بی‌رویه از فضای مجازی، دیدن فیلم حرام در مجازی یا لذت‌های حرام، کم‌کاری در کار، یک مرز روشن تعیین کنیم. یکی از کارهایی که می‌توانیم بکنیم، این است که نذر بکنیم که اگر لرزیدیم و صبر بر معصیتی مثل دیدن فیلم حرام در مجازی نداشتیم، دو رکعت نماز استغفار بخوانیم. کم‌کم خدا کمکت می‌کند.

۲. سطح خانوادگی

خانه ما، همان خط مقدم نبرد است. استقلال یک ملت، از استقلال و آرامش خانواده‌ها شروع می‌شود. صبر در سطح خانوادگی می‌تواند در امور زیر باشد: صبر در مدیریت مالی؛ در برابر فشارهای اقتصادی، به جای غرزدن و ناامیدی، صبر و ثبات قدم را به خانه بیاوریم. پدر و مادر باید سپر آرامش باشند. فرزندان ما باید در چشمان ما، ثبات قدم را ببینند، نه ترس و لرز را.

صبر در تربیت: در برابر نافرمانی‌ها و خطاهای تربیتی فرزندان، به جای عصبانیت و تندى، صبر آگاهانه داشته باشیم. یادمان باشد همان‌طور که در داستان ابتدای منبر گفتیم، پرندۀ مادر، با بال‌های مهربانش جوجه‌ها را نوازش کرد. ما هم با زبان مهربان، باید فرزندانمان را تربیت کنیم.

اما ببینید ایمان و صبر چگونه از فرد، به خانواده سرایت می‌کند:

در خاندان عمّار یاسر، مادرش (سمیه)، پدرش (یاسر) و خودش هر سه ایمان آورده بودند. مشرکان این خانواده را باهم شکنجه می‌کردند. ابوجهل ستمکار، این پسرزن و پیرمرد را زیر شلاق‌های آتشین می‌گرفت تا شاید یک نفرشان از ایمانش برگردد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هر روز از کنار این خانواده زیر شکنجه می‌گذشتند و کاری از دستشان بر نمی‌آمد، جز دعا. ایشان به این خانواده مقاوم می‌نگریستند و با چشمانی پر از اشک می‌فرمودند:

«صَبْرًا يَا آلَ يَاسِرٍ فَإِنَّ مَوْعِدَكُمْ الْجَنَّةُ!»^۱ صبر کنید ای خاندان یاسر، که وعده‌گاه

شما بهشت است».

عمّار را می‌بستند و در مقابل چشمانش پدر و مادرش را شکنجه می‌کردند!

۱. شیخ عباس قمی، منتهی الآمال، ص ۱۶۱.

وقتی عمار استقامت پدر و مادر زیر بار این همه شکنجه را می دید، ایمان عمار هم بیشتر می شد. بعد عمار را جلوی پدر و مادر شکنجه می کردند.

سرانجام یاسر در زیر شکنجه شهید شد و سمیه، آن زن صبور، مقاومت کرد. آن قدر در مقابل ابوجهل ایستادگی و ثبات قدم نشان داد تا او از فرط عصبانیت، با نیزه ضربه ای زد و سمیه، اولین شهیده تاریخ اسلام، با سرافرازی به دیدار خدا شتافت.^۱

پیام این داستان برای ما چیست؟

ببینید! صبر سمیه، فقط به شخص او نفع نرساند؛ بلکه ایمان او تبدیل به ریشه ای شد که تا ابدیت در تاریخ باقی ماند. اگر سمیه تسلیم می شد، امروز در تاریخ، ما درس استقامت زن مسلمان را نداشتیم.

اگر من فرد نلرزم، خانواده من هم نخواهد لرزد.

اگر من فرد با قرآن هم کلام شوم و در مقابل وسوسه ها بگویم: «إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ»^۲، خانواده من هم صبور می شوند.

وظیفه دیگر ما در صبوری خانوادگی، مقابله با فروپاشی عاطفی در خانه است. عهد بر گفت و گو و محبت ببندیم و برای حل مشکلات خانوادگی، سریع عقب نشینی نکنیم و با گفت و گو و صبر، قدم هایمان را در راه حفظ پیوند خانواده محکم کنیم. جنگ ما، با دشمن آمریکایی است، نه با همسرو فرزندانمان!

۳. سطح اجتماعی و ملی

این «ما»ی «رَبَّنَا» یعنی صبر جمعی؛ یعنی وقتی جامعه، خانواده و امت باهم «أَفْرِغْ عَلَيْنَا» می گویند، سیل آرامش نازل می شود.

نصرت خدا، نتیجه صبر و ثبات قدم جمعی است. ما نمی توانیم در خانه بمانیم و انتظار آزادی خرمشهر را داشته باشیم. صبر و ثبات قدم جمعی برای پیشرفت کشور لازم است.

صبر بر طاعت و مسئولیت اجتماعی؛ یعنی در برابر قوانین، در برابر انتقاد سازنده، و در برابر وظایف خودمان (مثل کار درست، پرهیز از کم فروشی و فساد)،

۱. عزالدین علی ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ترجمه عباس خلیلی، ج ۱، ص ۷۲.

۲. محمد، ۷.

ثابت قدم داشته باشیم. ما نباید با دزدی، گران فروشی و بی قانونی، آب به آسیاب دشمن بریزیم. کسی که در مغازه خودش گران فروشی می کند، نمی تواند خیلی ادعای انسانیت در این دوران داشته باشد.

احیای روحیه فتح خرمشهر؛ ایمان بیاوریم که محاسبات مادی، حرف آخر را نمی زند. همان طور که شهید خرازی با قرآن، قلب هزاران سرباز را فتح کرد، ما هم با اخلاص، کار جهادی و صبر در برابر تحریم ها، می توانیم گره های بزرگ اقتصادی و اجتماعی را باز کنیم.

یادمان باشد: پیروزی نهایی، نه بر اساس امکانات مادی، بلکه تنها با اتکا به قدرت الهی و حفظ پایداری و عدم تزلزل در برابر دشمن، ممکن است.

راهکار نهایی برای حل مشکلات اجتماعی و فرهنگی و سیاسی، دعا کردن در پیشگاه خداست. همان گونه که قرآن فرموده است، از خدا بخواهیم که ما را لبریز از صبر کند. دعا در این ایام ماه رمضان مؤثر است. دعا برای طلب صبر و عافیت، دعا برای طلب صبر برای رزمندگانمان، برای صبر مسئولین، برای صبر خانواده ها، برای صبر جوانان. این دعای صبر اگر واقعاً از عمق جان باشد و مثل «رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا» مستجاب بشود، تمام دشمنان را در مقابل ما به زانو درمی آورد.

دعای پایانی

پروردگارا! تو ما را در این ماه با قرآن و عبادت آشنا کردی؛ از تو می خواهیم که پس از این ماه، قرآن را زندگی بخش دل های ما و نور سینه ما قرار دهی.

الهی! همان طور که در دعای رزمندگان عاشق خواندیم، به ما صبر و ثبات قدم عنایت کن و قدم های ما را در راه حق محکم بدار.

خدایا! دشمنان اسلام و مسلمین، خار و ذلیل و نابود بگردان.

در نهایت، ای مهربان ترین مهربانان! این ماه مبارک را آخرین عهد ما با مهمانی ات قرار مده، و ما را در زمره مرحومان و آمزیدگان قلمداد فرما، نه

محرمان و جامانگی.
بسم الله الرحمن الرحيم



محتوای خود را بساز



شهادت آیه ها



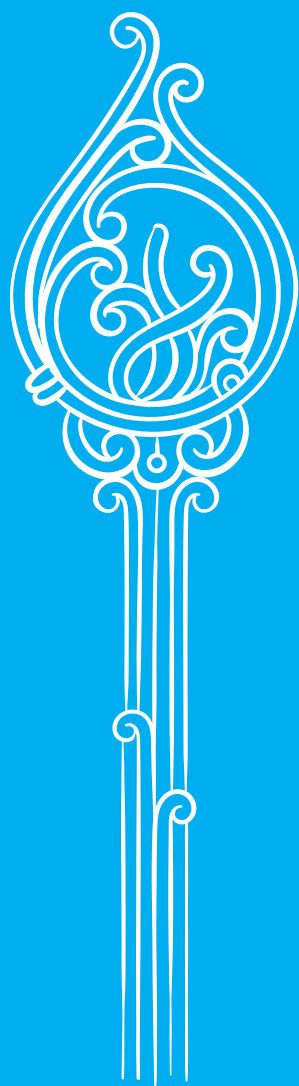
پویانمایی



پادکست صوتی



تبیین آیه



مجلس سوم

رازِ برکت

(انفاق، پادزهر اضطراب اقتصادی
و وعده‌های پوچ فقر)

﴿الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُم بِالْفَحْشَاءِ
وَاللَّهُ يَعِدُكُم مَّغْفِرَةً مِنْهُ وَفَضْلًا﴾

سوره بقره، آیه ۲۶۸

شیطان، شما را [هنگام انفاق] وعده فقر و تهی‌دستی
می‌دهد و به زشتی‌ها امر می‌کند؛ ولی خداوند وعده
آمرزش از جانب خودش و فزونی به شما می‌دهد.



سُورَةُ الْبَقَرَةِ

وَمَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ
وَتَنْثِيَةً مِّنْ أَنْفُسِهِمْ كَمَثَلِ جَنَّةٍ بِرَبْوَةٍ أَصَابَهَا وَابِلٌ
فَعَاتَتْ أَكْطَافَهَا ضِعْفَيْنِ فَإِن لَّمْ يُصِبْهَا وَابِلٌ فَطَلَّ
وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿٢٦٥﴾ أَيُّودٌ أَحَدُكُمْ أَن تَكُونَ لَهُ
جَنَّةٌ مِّنْ نَّخِيلٍ وَأَعْنَابٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ لَهُ
فِيهَا مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ وَأَصَابَهُ الْكِبَرُ وَلَهُ ذُرِّيَّةٌ
ضُعَفَاءُ فَأَصَابَهَا إِعْصَارٌ فِيهِ نَارٌ فَاحْتَرَقَتْ كَذَلِكَ
يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ ﴿٢٦٦﴾ يَا أَيُّهَا
الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ وَمِمَّا أَخْرَجْنَا
لَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَلَا تَتِمَّمُوا الْحَبِثَ مِنْهُ تُنْفِقُونَ
وَلَسْتُمْ بِأَخْذِيهِ إِلَّا أَنْ تُغِضُوا فِيهِ وَعَلِمُوا أَنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ
حَمِيدٌ ﴿٢٦٧﴾ الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُمْ بِالْفَحْشَاءِ
وَاللَّهُ يَعِدُكُمْ مَغْفِرَةً مِّنْهُ وَفَضْلًا وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ
﴿٢٦٨﴾ يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ
أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ ﴿٢٦٩﴾



تلاوت آیه



مدرسه حفظ

نیکوکاری تا بهشت

در این روزهای پربرکت ماه مبارک رمضان، روزهایی که روحمان با روزه و شب‌هایمان با دعا آرامش گرفته، برخی از ما هنوز در قلبمان یک نگرانی دائمی وجود دارد. نگرانی بابت آینده فرزندان، هزینه‌های سرسام‌آور ازدواج و جهیزیه؛ نگرانی بابت قسط‌هایی که تمامی ندارند، یا دخل و خرجی که به هم نمی‌رسد. این ترس که خدای ناکرده فردا با یک اتفاق غیرمنتظره مثل ورشکستگی یا بیماری، چه کار کنیم؟ چرا تورم و گرانی، آرامش فکری ما را گرفته است؟

این نگرانی‌ها تبدیل به یک کابوس دائمی شده است که شیرینی عبادت و روزه‌داری را از ما می‌گیرد. ما در این ماه به دنبال آرامش ابدی هستیم، اما سایه سنگین یک ترس، ما را زمین‌گیر کرده است.

امروز می‌خواهم از یک مرد بزرگ صحبت کنم که راه‌هایی از این ترس را پیدا کرد و به آرامش حقیقی رسید. مردی که پیامبر ﷺ شخصاً تضمین کرد که او، همسرش و فرزندانش، همگی با هم در بهشت پیش هم باشند. با خانواده در بهشت بودن یعنی چه؟ یعنی آرامش ابدی! یعنی رهایی از تمام این ترس‌ها و دلوای‌ها.

این مرد زمانی به اسلام کمک کرد که سال‌های سخت مدینه بود. مثل خیلی از شما مؤمنین که در دل بحران‌ها به داد اسلام و کشور و دوست و همسایه می‌رسید. روزهایی که تازه مسلمان‌ها، مخصوصاً مهاجرین زیر بار فقر و سختی بودند و شرایط واقعاً ناگوار بود. در میانه این سختی‌ها یک آیه نازل شد: آیه‌ای که از ما می‌پرسد:

﴿مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً...﴾^۱ کیست که به خدا

وام دهد؛ وامی که خدا برایش چندین برابر کند؟

پیامبر ﷺ به مردم فرمودند: «کسی هست که به یاری این دین و این مردم بیاید؟ کسی هست که به اسلام کمک مالی کند تا من خودم ضامن شوم و جبران‌ش را در بهشت بکنم؟»^۲.

مردی از اهالی مدینه به اسم «ابودحداح» جلو آمد و عرض کرد: یا رسول الله! من دو باغ دارم. اگر یکی از آن‌ها را در راه خدا و کمک به مردم بدهم، واقعاً مثل آن را در بهشت دارم؟ آنجا همسرم و فرزندانم هم کنارم هستند؟ پیامبر ﷺ فرمودند: بله، شک نکن!

ابودحداح، باغ مرغوب‌ترش را که پر بود از درخت‌های خرما، بدون هیچ تردیدی به پیامبر ﷺ واگذار کرد و گفت: این باغ را که ششصد درخت خرما دارد، در راه خدا دادم.^۳

کار ساده‌ای نیست! خرما غذای اصلی مردم بود. یک نخلستان یعنی تضمین غذای یک سال. یک نخلستان مرغوب در مدینه، تقریباً مثل داشتن یک پمپ بنزین یا یک ساختمان تجاری بزرگ در یک منطقه پررفت‌وآمد امروزی سود

۱. بقره، ۲۴۵، ﴿مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً وَاللَّهُ يَقْبِضُ وَيَبْسُطُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾.

۲. میرزا حسین نوری، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۷، ص ۲۶۲، «أن النبي ﷺ قال: "مَنْ تَصَدَّقَ بِصَدَقَةٍ فَلَهُ مِثْلُهَا فِي الْجَنَّةِ"».

۳. همان؛ «قال الكلبي في سبب نزول هذه الآية أن النبي ﷺ قال: "من تصدق بصدقة فله مثلها في الجنة فقال أبو الداح الأنصاري واسمه عمرو بن الدحداح يا رسول الله إن لي حديقتين إن تصدقت بإحدهما فإن لي مثلها في الجنة". قال: "نعم". قال: "وأم الدحداح معي". قال: "نعم". قال: "والصبية معي" قال: "نعم فتصدق بأفضل حديقتيه فدفعها إلى رسول الله فنزلت الآية فضاعف الله له صدقته ألفي ألف وذلك قوله أَضْعَافًا كَثِيرَةً". قال: "فرجع أبو الدحداح فوجد أم الدحداح والصبية في الحديقة التي جعلها صدقة فقام على باب الحديقة وتخرج أن يدخلها فنادى يا أم الدحداح قالت ليبيك يا أبا الدحداح". قال: "إنني قد جعلت حديقتي هذه صدقة و اشتريت مثلها في الجنة وأم الدحداح معي والصبية معي قالت بارك الله لك فيما شريت و فيما اشتريت فخرجوا منها وأسلموا الحديقة إلى النبي: فقال النبي: "كم نخلة متدل عذوقها لأبي الدحداح في الجنة؟"».

داشت. حالا می‌تواند برای ما هم باشد؛ مثلاً شخصی صاحب یک گلخانه است که در این زمانه سود بسیاری دارد، کل گلخانه را ببخشد.

در مقابل این همه سخاوت بعضی افراد، انسان بخیل هم پیدا می‌شود. در سوره لیل از آیه پنجم تا یازدهم، داستانی آموزنده نقل شده است که ذکر همین جناب «ابودحداح» در آن هم آمده است.

مردی بود که درخت خرماي بلندی داشت و همسایه‌ای فقیر کنارش زندگی می‌کرد. هر وقت برای چیدن خرماها بالا می‌رفت، تعدادی از خرماها به زمین خانه آن همسایه می‌افتاد. کودکان فقیر همسایه یکی دو دانه از خرماها را برمی‌داشتند و می‌خوردند. آن مرد، بدون رضایت پایین می‌آمد و حتی خرماها را از دهان بچه‌ها بیرون می‌کشید! مرد فقیر پیش پیامبر ﷺ شکایت کرد. پیامبر به صاحب نخل فرمودند: «این درخت را به من بفروش تا من به این خانواده فقیر واگذار کنم؛ در عوض، درختی دیگر از جای دیگر به تو بدهم. مرد نپذیرفت و گفت: خرماي این درخت فرق دارد. پیامبر فرمودند: آن را ببخش تا در بهشت یک نخل به جایش داشته باشی.» مرد گفت: آقا! وعده نسیه می‌دهید؟! الان درخت را بدهم، بعداً در بهشت؟ و باز نپذیرفت.

درست در همان لحظه، «ابودحداح» که شاهد این گفت‌وگو بود، آن نخل را با چهل نخل معاوضه کرد و به پیامبر ﷺ تقدیم نمود! شاید به پول الان، چهل ماشین داد و یک ماشین گرفت!

می‌بینید؟ وقتی کسی ترس از فقر ندارد، وقتی راحت از مادیات دل می‌کند، وقتی «وعدۀ نیکو»ی خدا را باور می‌کند، دیگر هیچ چیزی نمی‌تواند او را از بخشش نگه دارد.

این جور آدم‌ها کسانی هستند که قدم بعدی را هم محکم برمی‌دارند. کسی که بخشیدن مال برایش آسان است، در جان دادن و شهادت هم بخیل نیست. وقتی در جنگ أحد شایعۀ شهادت پیامبر ﷺ پیچید و خیلی‌ها ترسیدند و پراکنده شدند، «ابودحداح» انصار را جمع کرد و فریاد زد: «اگر محمد کشته شد، خدای

زنده‌ای هست که هرگز نمی‌میرد! در دفاع از دینتان بجنگید!» و خودش جلورفت و جنگید و شهید شد.^۱

پیامبر بر سر جنازه‌اش فرمودند: «چقدر درخت خرما در بهشت منتظر ابودّحداح است!».^۲

اما نقطهٔ مقابل این بخشندگی کجاست؟ دقیقاً آنجا که شیطان می‌آید و ما را می‌ترساند.

چرا بعضی‌ها این قدر سخاوتمند هستند و در اوج نداری هم گاهی با دل قرص می‌بخشند؛ اما بعضی‌ها آن قدر بخیل‌اند که آب هم از دستشان نمی‌چکد؟! چرا بعضی از ما حاضر نیستیم گاهی دست خواهر و برادر خودمان را وسط نداری‌ها بگیریم؟!

دلیلش این جاست؛ در ذهن و قلب تک‌تک ما. یک صدایی در گوش ما می‌گوید: اگر ببخشی، فقیر می‌شوی؛ اگر دست کسی را بگیری، خودت درمانده می‌شوی؛ اگر سهم امام و زکات و صدقات را بدهی، پس اندازت نابود می‌شود! این همان چیزی است که قرآن کریم، آن را «وعدۀ شیطان» می‌خواند.

آیه زندگی

امروز ما در زندگی خودمان باید برای فرار از این ترس، به سراغ آیه ۲۶۸ سوره بقره برویم:

﴿الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُم بِالْفَحْشَاءِ وَاللَّهُ يَعِدُكُم مَّغْفِرَةً مِنْهُ وَفَضْلاً وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾.^۳

شیطان مستقیم نمی‌گوید گناه کن! او زرنک‌تر از این حرف‌هاست. کارش این است: «الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ»؛ یعنی شیطان به شما وعدۀ فقر می‌دهد. می‌دانید این وعده چگونه کار می‌کند؟

وقتی می‌خواهید به کسی کمک کنید، یا می‌خواهید نذر کنید، سریع یک

۱. محمد بن عمر واقدی، المغازی، ج ۱، ص ۲۸۱.

۲. همان.

۳. بقره، ۲۶۸.

فیلم ترسناک برایتان پخش می‌کند: اگر این پول را بدهی، ماه بعد قسط وامت عقب می‌افتد! اگر دست این و آن را بگیری، برای عروسی بچه خودت لنگ می‌مانی! همین چند ریال را برای روز مبادا نگه دار! اگر به دیگران کمک کنی، جهیزیهٔ دخtert را از کجا می‌خواهی تأمین کنی؟ از کجا می‌خواهی شهریه دانشگاه پسرت را بدهی؟ از کجا می‌خواهی خورد و خوراک خانه را فراهم کنی؟ اصلاً چراغی که به خانه رواست، به مسجد حرام است!

حتی گاهی به تو می‌گوید: الان کمک نکن؛ بگذار بعداً که وضعت بهتر شد، کمک کن.

این سؤال‌ها، صدای کیست؟ صدای همان وسوسهٔ شیطان و گاهی هم نفس خودمان است که می‌گوید: «فقیر می‌شوی!»

این فقط در زندگی شخصی ما هم نیست؛ دشمن بیرونی ما، یعنی جبههٔ استکبار و در رأس آن آمریکا، دقیقاً از همین استراتژی شیطانی استفاده می‌کند. سلاح اصلی آن‌ها در برابر ملت‌های مقاوم، موشک و تانک نیست؛ بلکه وعدهٔ فقر است!

آن‌ها با ابزارهایی مثل تحریم اقتصادی، جنگ رسانه‌ای و ایجاد نوسانات مصنوعی در بازار ارز، مدام یک پیام را به گوش جامعه می‌رسانند: «اگر مقاومت کنید، فقیر می‌شوید! اگر انفاق و ایثار کنید، از پا می‌افتید! اگر به ما وصل نشوید، روزی تان قطع می‌شود!». مثل ترس از اینکه اگر می‌خواهی افطاری بدهی، باید مثل بقیه شام سنگین بدهی و بعد هم خودت تا چند ماه بدهکار می‌مانی!

حالا حاج آقا! اگر شیطان در ماه رمضان در زنجیر است، پس این وسوسه‌ها از کجاست؟

چرا هنوز هم وقتی می‌خواهیم افطاری بدهیم، صدایی در ذهنمان می‌گوید: «اگر بدهی، خودت فقیر می‌شوی!».

چرا وقتی می‌خواهیم سهم امام یا صدقه بدهیم، نگران پس اندازمان می‌شویم؟

چرا وقتی خواهر یا برادرمان در تنگناست، دستمان می‌لرزد که کمک کنیم؟ پاسخ این جاست:

شیطان شاید در زنجیر باشد، اما آثار تربیتی اش هنوز در دل ما زنده است. سال هاست که در ذهنمان بذر ترس و بخل کاشته، حالا این صداها، صدای نفس تربیت شده به دست اوست؛ نفس اماره‌ای که هنوز زمزمه می‌کند: «اگر ببخشی، کم می‌آوری... اگر کمک کنی، خودت گرفتار می‌شوی...». این ترس از فقر، تمام آرامش ماه رمضان و شیرینی بندگی را از ما می‌گیرد. شیطان می‌داند اگر با این ترس، ما را فلج کند، به راحتی می‌تواند ما را به مرحله دوم ببرد.

دستور به انجام زشتی‌ها (فحشا)

﴿وَيَأْمُرُكُمْ بِالْفَحْشَاءِ﴾؛ به کار زشت (بخل و خساست) فرمان می‌دهد. مفسرانی مثل علامه طباطبائی^۱ و صاحب «تفسیر نمونه» می‌گویند: «فحشاء» در اینجا فقط گناه جنسی نیست؛ بلکه شامل بُخل، ترک انفاق و کسب مال از طریق نامشروع هم می‌شود.^۱ وقتی چشمهٔ محبت قلب ما از ترس فقر خشک شد، دیگر حاضر نیستیم به کسی رحم کنیم و ملکهٔ بخل در وجود ما رسوخ می‌کند. بخل و خساست، زشت‌ترین نوع فحشایی است که قلب را سیاه می‌کند. آن مرد بخیلی که خرما را از دهان کودکان فقیر بیرون می‌کشید، دچار همین فساد روحی شده بود. ترس از دست دادن چند دانه خرما، او را تبدیل به یک انسان بی‌رحم کرده بود. در سطح اجتماعی نیز این ترس، جامعه را به سمت ندادن خمس و زکات می‌برد. از طرف دیگر، فقر، فحشا و خودفروشی را رواج می‌دهد. شیطان با ترساندن، ما را وادار می‌کند که از راه‌های نامشروع (مثل ربا، اختلاس یا احتکار) برای حفظ پول تلاش کنیم. شیطان می‌خواهد ما هم مثل او، برای حفظ پول، تبدیل به آدم‌هایی شویم که آب از دستان نمی‌چکد!

۱. محمد حسین طباطبائی، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۶۰۴؛ ناصر مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۳۳۶.



پادزهر الهی، وعده آمرزش و فزونی

اما خدا در مقابل این همه ترس و تهدید، چه می‌فرماید؟
﴿وَاللّٰهُ يَعِدُّكُمْ مَّغْفِرَةً مِنْهُ وَفَضْلًا﴾؛ خدا وعدهٔ ترس را با وعدهٔ آرامش و گشایش پاسخ می‌دهد.

﴿مَغْفِرَةً﴾ (آمرزش): اولین جایزه، پاک شدن گناهان است. بخشش مالی، بهترین حمام روح است.

﴿فَضْلًا﴾: فضل یعنی برکت؛ یعنی یک باره از جایی که فکرش را نمی‌کنید، گشایش مالی، آرامش ذهنی، سلامتی، یا حل شدن مشکل فرزندان می‌رسد. فضل خدا بیشتر از آن چیزی است که ما محاسبه می‌کنیم.

سؤال مهم این است: این مغفرت و فضل الهی با چه شکل و حالت بیرونی در زندگی ما نمود پیدا می‌کند؟

یک بار مغفرت و فضل مثل باران خداست که بر زمین می‌بارد و نشان می‌دهد که خدا برکت داده، و یک بار هم مغفرت و فضل خدا نشانه‌اش این است که انسان انفاق می‌کند. انفاق، نمود فضل خدا در عمل ماست. وقتی انفاق می‌کنیم، در حقیقت در عمل فریاد می‌زنیم که «(من ترسی از فقر ندارم!)» و این شجاعت، میزان و معیاری است که خداوند با آن، برکت و گشایش را به زندگی ما می‌آورد.

انفاق، یک مسئله ساده در مورد پول نیست؛ انفاق، یک میدان جنگ است بین ترس و یقین! این جا، پای پول در میان نیست؛ پای ایمان در میان است.

بخل و انفاق، مثل یک میدان جنگ است. بخیل در جنگ با شیطان بازنده شده و وعدهٔ شیطان را قبول کرده؛ اما آدم بخشنده پیروز میدان است و وعده مغفرت و فضل خدا را پذیرفته است.

پس یکی از نمودهای «مَغْفِرَةً مِنْهُ وَفَضْلًا» انفاق کردن است.

فلسفه و ابعاد انفاق

تا اینجا از ترس فقر گفتیم؛ از هراس و تردیدی که شیطان در دل‌ها می‌اندازد تا دل‌ها را بلرزاند و جلوی انفاق را بگیرد.

اما گاهی شبهات ذهنی دیگری نمی‌گذارند انفاق کنیم؛ یعنی این ترس از

فقر، تنها مانع انفاق نیست. مثلاً برخی می‌گویند: حاج‌آقا! مگر این انفاق‌های ناچیز ما اثری دارد؟ چه طور این همه مشکلات جامعه را جواب می‌دهد؟! ما که آن چنان پولی نداریم تا انفاق کنیم!

یا می‌گویند: پس وظیفه حکومت چیست؟ اصلاً حکومت باعث شده که مردم در فقر و فلاکت بیفتند. سیاست‌های اقتصادی ناعادلانه، فساد، تبعیض و ناکارآمدی‌ها نقش بزرگی در فقر مردم دارند.

حالا که دولت کوتاهی کرده، دلیل نمی‌شود که من هم مسئول نباشم. دین به ما یاد داده که در هر شرایطی، انسان مؤمن، مسئول است. بیا بید به فلسفه عمیق‌تر انفاق در دین نگاه کنیم. از چند بُعد باید به انفاق نگاه کرد:

بُعد اول: انفاق، تکلیف است، نه صرفاً حکم اخلاقی. ما فکر می‌کنیم انفاق، صدقه دادن، کمک کردن و... یک کار مستحبی است؛ یک تبرّک است؛ مثل یک آب‌نبات است که به بچه‌ها می‌دهیم تا ساکت شوند! نه، دین ما این را نمی‌گوید. قرآن وقتی می‌فرماید: «وَأَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ»^۱ همان لحنی را دارد که می‌فرماید: «وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ»^۲. این یک دستورالعمل است؛ یک فریضه است؛ یک وظیفه است.

چرا وظیفه است؟ چون ما دو تا دشمن داریم: یک دشمن بیرونی (مفسد، دزد، دشمن خارجی) و یک دشمن درونی (شُحّ نفس).

مبارزه با دشمن بیرونی با شمشیر و قانون است؛ اما مبارزه با دشمن درونی (شُحّ نفس)، بخل و خساست بر عهده خود انسان است. تا وقتی از ته دلم بخیل باشم، از ترس فقیر شدن خودم نتوانم دستم را باز کنم، نمی‌توانم انتظار داشته باشم بقیه هم فاسد نباشند.

برادر عزیز! حیف نیست انسان چنان دلبسته («پس انداز بانکی») باشد که لذتِ گرهِ‌گشایی از کار یک نیازمند را از خود دریغ کند؟! خواهر محترم! باور کنید

۱. بقره، ۱۹۵، «وَأَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ وَأَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ».

۲. بقره، ۱۹۰، «وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ».

درخششِ آن «سرویس طلا» یا «جهیزیه پرزرق و برق»، هرگز به پای درخششِ لبخندی که با بخشیدن مقداری از آن، بر لب‌های یک گرفتار می‌نشیند، نمی‌رسد. مراقب باشیم! گاهی شیطان نام «بخل» را «آینده‌نگری» می‌گذارد؛ درحالی‌که قرآن می‌فرماید: «وَيَأْمُرُكُمْ بِالْفَحْشَاءِ»؛ شما را به فحشا امر می‌کند. بله، تعجب نکنید! مصداق اصلی فحشا در این آیه، همان بُخل و خساست است. جهاد با این بخل و خست بر عهده کیست؟

بر عهده من و شما! این اسمش انفاق است. البته معنای لغوی انفاق این است که تو از چیزی بگذری، ولی لحن آیات قرآن آن قدر عام است که در اصطلاح قرآن یعنی: خدا به تو یک نعمت و روزی داده و به خاطر خدا و رفع یک مشکل از جامعه، از آن گذشت کنی! گاهی مال، گاهی دانش، گاهی آبرو گذاشتن و ضمانت کردن دیگران، گاهی وساطت برای امور خیر مثل ازدواج و... همه این‌ها می‌شود انفاق! این می‌شود توجه به وعده خدا: «وَاللَّهُ يَعِدُكُمْ مَغْفِرَةً مِنْهُ وَفَضْلًا». پس بُعد اول انفاق این بود که انفاق یک تکلیف است. اما بعد دوم انفاق چیست؟ بُعد دوم انفاق باعث می‌شود فایده انفاق را عمیق‌تر از همیشه ببینید. بُعد دوم: انفاق مثل جراحی قلب باز است برای استقلال و آزادی انسان. انفاق، فقط یک دلخوشی نیست؛ جراحی بندگی است!

خدا رحمت کند مرحوم آسید مهدی قوام را. یک مرد دلسوز، یک مرد متدین، یک مؤمن باصفا. آسید مهدی فقط یک روضه‌خوان و منبری نبود؛ می‌گویند: از شیخ عبدالکریم حائری و سید ابوالحسن اصفهانی علیه السلام حکم اجتهاد داشت! یعنی عالم بود؛ ولی ببینید تواضعش را! مشهور بود به «آسید مهدی قوام». حکایت ایشان، حکایت عملی بخشش در اوج نداری است.

وقتی آسید مهدی برای یک دهه محرم در یزد منبر رفته بود، صله‌ای که به او دادند، مبلغی بود به اندازه شصت تومان، که در آن روزگار، پول کمی نبود. پول را گرفت و برگشت تهران. رفیقش همراهش بود. گفت: «فلانی! اجازه می‌دهی با هم برویم پایین شهر؟» رفیقش گفت: در خدمتم آقا سید.

رفتند و سر یک کوچه ایستادند. آسید مهدی پاکت پول را داد به رفیقش و گفت: «این را بگیر، ببر در فلان خانه بگو: این امانتی مال شماست!».

رفیقش با تعجب گفت: حاج آقا، چرا خودتان نمی‌روید؟!
آسیدمهدی گفت: «نه، من را می‌شناسند. شاید خجالت بکشند. آبروی
مؤمن مهم است».

رفیقش رفت و برگشت و گفت: حاج آقا، وقتی پاکت را دادم، دیدم دارند بال
درمی‌آورند! معلوم است که خیلی در فشار بودند. خیلی نیازمند بودند.
آسیدمهدی قوام یک کلام گفت: «الحمد لله... شکر خدا!!».

این جای داستان سخت است!

آقا سیدمهدی و رفیقش داشتند برمی‌گشتند که آسیدمهدی ایستاد و دست
در جیبش کرد. نگاهی به رفیقش انداخت و گفت: «فلانی، پنج ریال داری به من
قرض بدهی؟! فردا به تو می‌دهم. می‌خواهم برای خانه چیزی بخرم!». ^۱
تمام صله‌اش را یک‌جا انفاق کرده بود و حالا برای خرید نیاز ساده‌خانه، حتی
پنج ریال در جیب نداشت!

این یعنی ره‌اشدن؛ این یعنی استقلال حقیقی. او بنده شصت تومان نبود؛
او بنده روزی‌رسان شصت تومان بود!

دنیا مثل اقیانوس است. مال، مثل کوله‌پشتی پر از سنگی است که به
دوشمان بسته‌ایم. می‌ترسیم آن را دور بیندازیم؛ درحالی‌که همین سنگ‌ها ما
را غرق می‌کند!

حاج آقا! مگر انفاق یک کار ساده اخلاقی نیست؟ چرا این قدر آن را مهم می‌دانید؟
بگذارید این موضوع را نه فقط از دریچه قرآن و حدیث، بلکه از دریچه
جدیدترین یافته‌های علمی ببینیم. امروز، علم دقیقاً همان چیزی را تأیید می‌کند
که دین ما چهارده قرن پیش گفته است. اینجا باید به دو مطلب علمی اشاره کنم:

۱. نوروساینس^۲ (علوم اعصاب): بخشش، ضد استرس

وقتی ما از چیزی می‌ترسیم، مثلاً از فقر یا کمبود، هورمونی به اسم کورتیزول^۳

۱. محسن دریابیگی، مسیحای شهر (ماندنی‌های زندگی سید مهدی قوام)، ص ۴۶.

2. Neuroscience.

3. Cortisol.

(هورمون استرس) در بدن ما ترشح می‌شود. این هورمون در طولانی‌مدت، سلامت جسم و روان ما را نابود می‌کند.

اما دقیقاً برعکس، وقتی شما یک عمل خیر انجام می‌دهید، چه اتفاقی در مغز می‌افتد؟

تحقیقات در علوم اعصاب ثابت کرده‌اند که یکی از چیزهایی که سطح هورمون استرس، یعنی کورتیزول را به شکل چشم‌گیری پایین می‌آورد، بخشندگی فعال^۱ است.

مغز شما برای تشویق به این کار خوب، یک «پاداش شیمیایی» ترشح می‌کند؛ یعنی هورمون‌هایی مثل سروتونین^۲ و دوپامین^۳ که حس شادی، رضایت و تعلق را در شما افزایش می‌دهند. در واقع، شما با انفاق کردن، یک «مُسکن قوی» و طبیعی را وارد سیستم عصبی خود می‌کنید که اضطراب ناشی از «وعده شیطان» (ترس از فقر) را خنثی می‌کند. انفاق، یک جنگ روانی درونی است که در آن، با دست خودتان آرامش را به رواتان تزریق می‌کنید.

۲. روان‌شناسی مثبت‌گرا^۴: رهایی از اسارت

دین ما انفاق را جهاد با «شُحّ نَفْس» (بخل) می‌نامد. روان‌شناسی مثبت‌گرا که روی عوامل ایجادکننده شادی و زندگی با معنا تمرکز دارد، می‌گوید:

نقطه مقابل «بندگی مال»، احساس «استقلال و کارآمدی»^۵ است. ابودحداح باغ را نداد که فقط یک فقیر سیر شود، بلکه آن را داد تا بنده باغش نباشد! در روان‌شناسی، این عمل را ره‌اشدن از وابستگی مادی می‌دانند. کسی که راحت می‌بخشد، یعنی ارزش خود را در دارایی‌هایش نمی‌بیند.

مطالعات جهانی نشان می‌دهد افرادی که به‌طور منظم داوطلبانه کمک مالی یا عملی می‌کنند، نسبت به بقیه احساس ارزشمندی و هدفمندی بالاتری

1. Prosocial Spending.

2. Serotonin.

3. Dopamine.

4. Positive Psychology.

5. Self-Efficacy.

در زندگی دارند؛ چون در عمل، قدرت تأثیرگذاری بر زندگی خود و دیگران را حتی در شرایط سخت ثابت کرده‌اند.

پس در بُعد اول فهمیدیم که انفاق، تکلیف است و در بعد دوم فهمیدیم انفاق باعث رشد فردی ما می‌شود؛ اما بُعد سوم نقش انفاق در یک ملت است.

۳. بُعد سوم: انفاق جمعی و سبک زندگی ایثارگرانه

هر قطره آب به تتهایی هیچ قدرتی ندارد. شاید در چند دقیقه زیر نور آفتاب بخار شود؛ اما وقتی همین قطره‌ها کنار هم جمع می‌شوند، رودخانه‌ای را تشکیل می‌دهند که برای مهار آن سد می‌سازند!

انفاق من و شما، مثل همان قطره آب است. شاید صدقه کوچک من، گرسنگی میلیون‌ها نفر را برطرف نکند، اما وقتی این میلیون‌ها نفر، هر کدام سهم خودشان را در جامعه خرج می‌کنند، چه اتفاقی می‌افتد؟

یک شبکه ایمنی در جامعه تشکیل می‌شود و دیگر همه به یک نهاد دولتی وابسته نیستند؛ بلکه همه به هم وصل‌اند. اگر خدای ناکرده یک گوشه کشور مشکلی پیش بیاید، بقیه مردم زودتر از دولت، به دادش می‌رسند!

یادتان هست در همین سال‌های اخیر، وقتی بحران‌های اقتصادی یا طبیعی پیش آمد؟ وقتی سال ۹۸ در خوزستان سیل آمد یا در کرمانشاه زلزله آمد، مردم چقدر سریع‌تر از نهادهای رسمی به کمک هم شتافتند! مردم ما منتظر نشدند دولت بیاید؛ هرکس سهم خودش را آورد؛ یکی پتو، یکی آب معدنی، یکی پول نقد، یکی نان. این یعنی مردم به وعده شیطان و تهدید فقر نه گفتند و **«مَغْفِرَةً مِنْهُ وَفَضْلًا»** را قبول کردند.

در همین دورن همه‌گیری کرونا، پویش‌های کمک مؤمنانه، صدها هزار خانواده را نجات داد. این یعنی سرمایه اجتماعی! این یعنی ما در عمل ثابت کردیم که ایمان داریم. اینجاست که تحریم دشمن می‌شکند. این یعنی ایجاد یک دژ محکم اقتصادی؛ دژی که دشمن نمی‌تواند با تحریم، آن را فتح کند؛ چون مردم به هم رحم کرده‌اند، مردم دست همدیگر را گرفته‌اند.

پس انفاق برای دلخوشی شخصی نیست؛ بلکه رمز عزت و استقلال است. انفاق اگر باعث استقلال فردی شد، وقتی جمعی بشود، یک سدّ محکم در برابر دشمن می‌سازد. این انفاق می‌شود مصداق ﴿وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ﴾^۱ و باعث ناامیدی دشمن و منافقین داخلی و خارجی می‌شود.

انفاق در جنگ تبوک

پیامبر ﷺ برای جنگ تبوک فرمودند: هزینه‌های جنگ باید با کمک‌های مردمی جمع بشود. منافقین شروع کردند به مسخره‌کردن و به افراد ثروتمندی که انفاق‌های کلان می‌کردند، می‌گفتند: «این‌ها ریاکارند! می‌خواهند خودنمایی کنند!» آن‌هایی که فقیر بودند و کمک اندکی می‌کردند، منافقین با تمسخر می‌گفتند: «خدا ی محمد به این کمک‌های بی‌ارزش نیاز دارد؟!» دقیقاً گاری می‌کردند که یا مردم از فقر بترسند تا کمک نکنند، یا از مسخره‌شدن بترسند و کمک نکنند.

مردی به نام «ابوعقیل انصاری» که یک کارگر ساده بود، مزد یک شب آبیاری نخلستان را که فقط دو صاع (حدود شش کیلو) خرما بود، با خودش به منزل آورد. نصف آن را برای خانواده‌اش گذاشت و نصف دیگر خرماها را خدمت پیامبر ﷺ آورد و گفت: یا رسول الله! جز این خرماها که مزد کار شبانه‌ام است، چیزی ندارم. نصفش را برای اهل و عیالم گذاشتم و نصف دیگر را برای یاری دین خدا آورده‌ام. منافقین خندیدند و گفتند: عجب انفاقی! خدا به همین یک صاع خرما ی کارگری نیاز داشت؟!

وقتی ابوعقیل نشان داد که اگر لازم باشد، برای خدا از قوت شبانه‌اش هم دل می‌کند، اینجا آیه قرآن نازل شد:^۲

﴿الَّذِينَ يَمْلُؤُونَ الْمِطْوَعِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فِي الصَّدَقَاتِ وَالَّذِينَ لَا يَجِدُونَ إِلَّا جُهْدَهُمْ فَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ سَخِرَ اللَّهُ مِنْهُمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾^۳ منافقان بر مؤمنانی که (علاوه بر صدقات واجب) داوطلبانه صدقات مستحب نیز می‌دهند و همچنین بر مؤمنان (تهی دستی) که جز

۱. توبه، ۲۰.

۲. دائرة المعارف قرآن کریم، ج ۲، ص ۴۲-۴۳.

۳. توبه، ۷۹.



به اندازه توانشان چیزی (برای انفاق و پشتیبانی از جبهه) نمی‌یابند، عیب می‌گیرند و آنان را مسخره می‌کنند. (بدانند که) خداوند آنان را به ریشخند می‌گیرد (و کیفر تمسخرشان را خواهد داد) و برای آنان عذابی دردناک است)).

اگر کسی در سخت‌ترین حالت، نترسد و از غذای اندک خودش ببخشد، دیگر کسی نمی‌تواند او را با فقر تهدید کند؛ با تحریم بترساند، یا با کمبود به بندگی بکشد. استقلال یک جامعه از همین جا پی‌ریزی می‌شود؛ از روزی که مردم این شجاعت را پیدا کنند که با انفاق، نه فقط جیب نیازمند، بلکه ایمان خود و عزت جامعه خود را پُر کنند. وقتی جنگ با اسرائیل شروع شد، جامعه یک پارچه شد! هرکس یک جور کمک کرد و به گونه‌ای کاستی‌ها را را پوشش می‌داد.

طلاهایی که عاقبت به خیر شد!

در بازار خرید و فروش طلا، بعضی‌ها طلا می‌خریدند تا دارایی‌شان بیشتر شود؛ اما بعضی‌ها طلا فروختند تا بر ایمانشان افزوده شود! بانوانی که در ایام جنگ با اسرائیل، برای کمک به جبهه مقاومت، طلاهایشان را دادند! آقای محمد رسولی در شعری که مفصل است، این جریان را به تصویر کشیده:

خبر می‌گفت برخیزید هنگام نبرد آمد
برای غزه و لبنان دل ایران به درد آمد
خبر پیچید نیت‌ها لباس رزم پوشیدند
دوباره ملت ایران چنان دریا خروشیدند
صف از خودگذشتن‌ها که راه افتاد غوغا شد
طلاها بود که از گردن و از گوش‌ها وا شد
ز دنیا دل بریدند و به امر عشق دل بستند
زنان سرزمین من حماسه‌آفرین هستند^۱
خاطرات بانوانی که طلاهایشان را می‌بخشیدند، در خبرگزاری‌ها فراوان منعکس شده است. یکی از این بانوان می‌گوید:

۱. سایت: حفظ و نشر آیت‌الله العظمی خامنه‌ای؛ ۱۸ مهر ۱۴۰۴؛ «داستان سنگی که کیمیا شد!»
نماهنگ | از دل ایران؛ <https://khl.ink/f/61529>

«من خیلی طلا دوست دارم. همیشه پشت ویترین طلافروشی‌ها می‌ایستم و تماشا می‌کنم. هر وقت پول داشته باشم، طبق عادت، یک تکه طلا می‌خرم. خیلی از طلاها برای دوران مجردی‌ام است؛ مثلاً پلاک قلبی را از سه سالگی تا الان نگه داشته‌ام. به خاطر علاقه‌ای که دارم، همیشه زنانی که طلاهایشان را به جبهه اهدا می‌کردند، برایم عجیب بودند. با خودم می‌گفتم چه طور از طلاهایشان می‌گذرند؟! پارسال در حرم کاظمین خانمی همراهمان بود که بابت نذری ۷۰ میلیون طلا به حرم امام جواد اهدا کرد و من چه قدر به حالش غبطه خوردم که می‌تواند به راحتی از مالش بگذرد. شروع طوفان الاقصی بود که نیت کردم اگر اسرائیل نابود شود، تمام طلاهایم را اهدا کنم؛ اما یک جورهایی پشیمان شده بودم، مدام توی دلم می‌گفتم خب حالا یک چیزی گفتم، لازم نیست حتماً انجامش بدم... دستور آقا که رسید، دیگر تردید نکردم. از همسرم اجازه گرفتم و با دوستم رفتم طلافروشی؛ اما اصلاً انتظار نداشتم بگویند که بیشتر از ۴۵۰ میلیون تومان ارزش دارند! تقریباً پشیمان شده بودم. دوستم هم داشت منصرف می‌کرد، ولی با خودم فکر کردم: طلاهای توی کمد مهم‌تر است یا جان‌های عزیزی که پرپر می‌شد؟! همه طلاهایم را فروختم حتی حلقه ازدواجم را. از مادر بزرگم یک انگشتر فیروزه برایم به یادگار مانده بود؛ انگشتری که موقع نماز حتماً باید به دست می‌کرد. دوستم پیشنهاد داد که حداقل آن را یادگاری نگه دارم، اما یادم افتاد که مادر بزرگم دو پسر دسته‌گلش را فدای اسلام کرده بود؛ یک انگشتر که چیزی نبود»^۱.

بعضی‌ها که مدام شیطان در گوششان زمزمه می‌کرد: «حالا به تو که واجب نیست؛ تو همین یک تکه طلا را بیشتر نداری؛ خودت بهش بیشتر نیاز داری؛ این یادگاری عروسیته!..».

خانم «نادعلی» یکی از کسانی که در پویش کمک به جبهه مقاومت، طلا جمع می‌کرد، نقل می‌کند:

خانمی که یکی از زنان فعال سمنان بود و تازه ازدواج کرده بود، نشان

۱. خبرگزاری فارس؛ روایت خانم فاطمه رضانی، خانم نادعلی، حماسه طلایی زنان ایرانی پشت جبهه‌های مقاومت؛



نامزدی اش را داد. وقتی پرسیدم چرا نشان نامزدی تان؟ اشک در چشمش جمع شد و گفت:

«بعد از پیام حضرت آقا خیلی فکر کردم که تکلیف من الان چیه؟! خب کارهای زیاد می شد کرد، اما یکی از کارهای واجب، کمک مالی بود. برای همین انگشتر نشانم را که دو سال پیش همسرم برایم خریده بود و بسیار دوستش داشتم، به جبهه مقاومت بخشیدم. موقع فروش، خریدار گفت: حیف است چرا می فروشید؟ همسرم با افتخار گفت برای لبنان... مبلغ قابل توجهی هم شد؛ حدوداً هفده میلیون. در یکی از آیه های قرآن آمده که ﴿وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ﴾. فروختن نشان ازدواجم سخت بود، اما مدام این آیه قرآن از ذهنم می گذشت و به خودم تلنگر می زدم: تو که آن قدر آرزوی شهادت داری، می توانی اول از دوست داشتنی های مالی خودت بگذری؟!»^۱

شرط بندی روی اسب بازنده

اما چه می شود که عده ای برعکس این عمل می کنند و تمام سرمایه شان را روی اسب بازنده شیطان می گذارند؟

اما اگر فردی در جامعه از فقر بترسد و نخواهد در پرکردن خلأ جامعه نقش داشته باشد و کمکی به فقیر نکند، جانش را به خطر نیندازد چه می شود؟! کمترین اثر ترس از فقر، وابستگی به مال و حرص و طمع است. جامعه را به دشمن وابسته می کند و تحریم، او را به زانو درمی آورد. اگر در جامعه ای ایثار مالی از بین رفت، دیگر در مقابل زورگویی ثروتمندان می ترسد و برده او می شود تا بتواند پول اندکی به دست بیاورد. بگذارید راحت تر بگویم:

چرا انفاق در اسلام یک «عبادت» و «جهاد» است؟ چرا پیغمبر فرمود: ﴿وَجَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ»^۲

چون مال ما می تواند جبهه حق را یاری کند و دشمن را عقب بزند. جنگ

۱. همان.

۲. توبه، ۴۱.

بدون امکانات مالی امکان ندارد. بگذارید یک جریان تاریخی از صدر اسلام برای شما بگوییم:

مدینهٔ پیامبر بعد جنگ احزاب وارد جنگ اقتصادی شد. مثل توژمی که الان در آن هستیم. مثل تحریم‌های امروز خودمان، قریش اجازه نمی‌داد که هیچ قبیله‌ای با مسلمانان تجارت داشته باشد.

یهودیان خیبر را می‌دادند و بهره می‌گرفتند. برخی از مسلمانان مدینه، از یهودیان وام گرفتند! سال ششم هجری، پیامبر ﷺ به مسلمانان فرمودند: برای حج به مکه برویم. وقتی پیامبر چنین فرمودند، یهودیان به در خانه مسلمانان می‌آمدند و می‌گفتند: یا پول ما را بده، یا به حج نمی‌روی!

آه از این درد! بدهی و ترس از فقر، این‌ها را زمین‌گیر کرد! برخی از مسلمان‌ها به خاطر قرضی که از یهودیان داشتند، به مکه نرفتند و صلح «حُدیبیه» اتفاق افتاد. مدتی بعد از آن که نبرد خیبر و حُنین پیش آمد و هنگام گرفتن غنایم و دوران عزت شد، پیامبر ﷺ فرمودند: کسانی که در حدیبیه نبودند، حق شرکت در جنگ خیبر و حنین را ندارند! چون شما وقتی که باید از مال می‌گذشتید، گذشت نکردید! این‌ها نتوانستند در عزت خیبر و حنین سهم باشند و از غنایم بهره ببرند! خیبر و حنین دو جنگی بود که بیشترین غنایم به مسلمانان رسید؛ آن قدر که بسیاری از فقرا ثروتمند شدند.^۱

تازه داستان تلخ‌تر هم می‌شود! این‌ها که در صلح حدیبیه نبودند، فقط از غنایم جا ماندند؛ اما برخی کارشان به جایی می‌رسد که به خاطر مال دنیا در برابر حق می‌ایستند! یک نمونه، عقیل برادر امیرالمؤمنین ﷺ است.

آیا می‌دانید چرا عقیل در جنگ بدر، در سپاه کفر، همراه ابوسفیان بود؟ عقیل یک کار تجاری کرده بود و در کاروان بازرگانی ابوسفیان سهم داشت. خب تجارت ابوسفیان به نفع کیست؟ به نفع جبههٔ کفر! درحالی‌که در نقل‌های تاریخی، عقیل از قبل مسلمان شده بود، ولی چون در کاروان ابوسفیان سهم داشت، مجبور شد برای کمک به قافلهٔ ابوسفیان به جنگ بیاد.^۲ حالا گوش کنید به این مصیبت! عقیل در سپاه کفر می‌ایستد و مجبور است

۱. فضل بن حسن طبرسی، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۹، ص ۱۷۴.

۲. مسلم بن قتیبه دینوری، المعارف، ص ۱۵۶.

در مقابل برادرش، علی علیه السلام بجنگد! به چه قیمتی؟ به قیمتِ سهام و سودی که از تجارت با دشمن به دست می‌آورد!

یک مسلمان، یک هاشمی، چه طور به خاطر سود کم و ناچیز، در دام اقتصادی دشمن افتاده است؟ این است نتیجهٔ ترس از فقر و حرص و طمع!
حالا بیایید به امروز. آیا جریان عقیل تمام شده؟ هرگز! امروز هم عده‌ای هستند که به خاطر ترس از فقر، روی پول دشمن سرمایه‌گذاری می‌کنند؛ روی دلار؛ روی سکه.

ما چرا اینجاست مردم! اگر دلار گران شود، چه می‌شود؟ تورم می‌آید؛ سفرهٔ ضعفا کوچک می‌شود؛ رانت و فساد زیاد می‌شود؛ منافع ملت ما نابود می‌شود؛ اما کسی که دلار و سکه خریده، ناگهان خوشحال می‌شود!
تعجب نمی‌کنید؟ خوشحالی از اینکه جیب من پر می‌شود، به قیمتِ اینکه جیبِ میلیون‌ها هموطنم خالی شود! این عینِ همان تجارت با ابوسفیان است؛ این عینِ همان وابستگی به دشمن است.

عزیزان! اگر فردی در جامعه از فقر بترسد و نخواهد در پُرکردن خلأ جامعه نقش داشته باشد و کمکی به فقیر نکند، جانش را به خطر نیندازد، چه می‌شود؟ نبرد اقتصادی، به نفع دشمن تمام می‌شود و وابستگی به دلار و تحریم، ما را زمین‌گیر می‌کند. انسجام ملی نابود می‌شود؛ چون مردم به دنبال سود خود و دلار گران‌تر هستند.

بدترینش این است:

جامعه اگر به اینجا رسید که ایثار مالی از بین رفت، آن وقت است که در مقابل زورگویی ثروتمندان می‌ترسد؛ بدهکار او می‌شود؛ دست دراز می‌کند تا پول اندکی به دست بیاورد. البته اینکه برخی با دلار در حال سرمایه جمع کردن هستند، بدانند این کار، خودش یک شرط‌بندی روی اسب بازنده است؛ چون معلوم است که آخر و عاقبت این کار، ختم به خیر نیست و هرکس از آزار مردم سود می‌برد، خدا در دنیا و آخرت برایش حساب و کتابی دارد که مو را از ماست می‌کشد.

حالا نوبت توست!

خوشابه حال آن دلِ مؤمن؛ آن دلِ مطمئن، که دیگر از فقر نمی ترسد؛ دلش را به خدا سپرده، نه به دلار و سکه؛ دلش را به وعده الهی گرم کرده، نه به ترس های دنیوی. حالا بعد از همه این مطالبی که گفتیم، خیلی از ما دلمان می خواهد در این ماه مبارک، بار گناهان خودمان را سبک کنیم. دلمان می خواهد خدا هفتاد نوع بلا را از زندگی مان دور کند. می خواهیم فقر را از زندگی دور کنیم. پس به قسمت دوم آیه توجه کنید که می فرماید: «وَاللَّهُ يَعِدُكُمْ مَغْفِرَةً مِنْهُ وَفَضْلًا»؛ متمسک باشید! حتماً شما دلتان همین را می خواهد. ما الان در ماه رمضان، پیامبر رحمت ﷺ می فرمایند: «بهترین صدقه ها در پیشگاه خدا صدقه های ماه رمضان است».^۱

ماهی که هر چه در آن ببخشی، خدا هفتاد برابر آن عوض می دهد! ماهی که امام صادق علیه السلام درباره آن فرمود: «مَنْ تَصَدَّقَ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ بِصَدَقَةٍ صَرَفَ اللَّهُ عَنْهُ سَبْعِينَ نَوْعًا مِنَ الْبَلَاءِ»^۲ هر که در آن صدقه دهد، خدا هفتاد نوع بلا را از او برمی گرداند).

اگر در این ماهی که خدا این قدر برای آن وعده داده است، باز هم بلرزی و در دلت بگویی: «برای خودت نگه دار!» در حقیقت، اسارتِ خودت را تمدید کرده ای و بلکه قساوت بیشتری می خری! آن وقت نمی توانیم دعای روز بیست و یکم ماه را بخوانیم: «اللَّهُمَّ لَا تَجْعَلْ لِلشَّيْطَانِ فِيهِ عَلَيَّ سَبِيلًا...» و بعد با عملِ خود، راه را برای شیطان باز می کنی؛ راه طمع؛ راه ترس؛ راه بندگی مال!

ای مؤمن! این ماه، وقت آن است که باید این وسوسه را خفه کرد!

در ماهی که نفس انسان به خاطر کم خوردن و حال خوش سحر، دعاها، افطار و مناجات شبانه ادب شده و قلب آرامش دارد، وقت آن است که انسان تمرین انفاق کند و از ترس فقر خلاصی یابد. مثل کسی که تا حالا شنا یاد نگرفته و با پریدن وسط قسمت عمیق آب، یک باره ترسش از آب می ریزد، یک باره خودتان را سبک کنید و با بخشیدن مال در این ماه، یک باره بیدار شوید.

۱. علی بن حسام الدین متقی هندی، کنز العمال فی سنن الأفعال و الأفعال، ج ۱۶۲۴۹: (أَفْضَلُ الصَّدَقَةِ فِي رَمَضَانَ).

۲. شیخ صدوق، ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، ج ۲، ص ۱۴۲.

حالا که می‌خواهی در زندگی از آن آیه محکم استفاده کنی، پس لحظه عمل و اقدام دوست. چگونه؟ در این ماهِ بندگی، این سه قدم عملی را بردار و شیطان را ناامید و درمانده کن:

۱. سنگردل

تصمیم‌های حیاتی را به فضل خدا بسپار! خوش به حال کسی که هنگام ازدواج یا فرزندآوری، از فقر نمی‌ترسد. چرا سنت الهی ازدواج که باید شیرین‌ترین و آسان‌ترین گام زندگی باشد، امروز تبدیل به یک «کابوس اقتصادی» شده؟! چرا تا اسم عروسی می‌آید، برق دلار و سکه و تجملات، چشم‌هایمان را کور می‌کند؟

ببینید! دلیل لرزش قدم‌های ما در این مسیر، یک چیز بیشتر نیست: جایگزین کردن «وعدۀ خدا» با «وعدۀ مردم» و «چشم و هم‌چشمی‌های سخیف». وعدۀ خدا این است: «إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ» و حرف مردم اینکه می‌گویند: «اگر جهیزیه دخترت کامل نباشد، با حرف مردم چه می‌کنی؟»، «اگر شام تالار، فلان غذا و فلان دسر نباشد، آبرویت می‌رود!»، «بدون ماشین و خانه لوکس، اصلاً خواستگاری نرو که تحقیر می‌شوی!».

ای مؤمن! توبه کدام وعده اعتماد کردی که امروز ترس از فقر، استخوان‌هایت را آب کرده است؟! آیا جهیزیه و یک ماهِ غسل، ارزشش از یک عمر عفت و آرامش بیشتر است؟! ما ازدواج می‌کنیم برای سکون و آرامش، «لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا»، اما آن قدر غرقِ وام و بدهی و تجملات می‌شویم که آرامش را از همان روز اول از زندگی مان بیرون می‌کنیم!

چرا مهریه حضرت زهرا علیها السلام معیار ما نیست، اما سکه‌های فلانی و ویتترین مغازه‌های بالاشهر معیار شده است؟! مهریه سنگین، نه برای زن امنیت می‌آورد و نه برای مرد آسایش؛ فقط تبدیل می‌شود به غُل و زنجیری بر گردن زندگی، که هر لحظه ممکن است خفه‌اش کند.

به جای ترس از کمبود خانه و ماشین، از این بترسیم که این تجملات، ما را از آرامش و برکت الهی دور کند! برگردیم به اصل؛ برگردیم به سادگی. آن کس که رزق تو را تا امروز داده، رزقِ همسر و فرزندت را هم می‌دهد؛ به این شرط که دلت را در گرو وعدهٔ او بگذاری، نه وعدهٔ بندگان!

شیطان در وسط تصمیم‌های خوب می‌گوید: «همهٔ اینا از سر دلخوشیه؛ اینا باباشون پولدار بوده، این حرف‌ها را می‌زنند؛ خودش در بدبختی زندگی می‌کنه و می‌خواهد ما را هم بدبخت کند با این حرف‌ها!» این‌ها صدای شیطان است. باید خلاف حرف شیطان عمل کرد؛ باید بگذاری شیطان از این عمل خوب، از عصبانیت بمیرد!

۲. سنگر خانواده

برکت را به خانه بیاور!

کسی که می‌خواهد گناهانش بخشیده شود، باید بداند که پیامبر ﷺ فرمود: «حتی اگر با چند دانه خرما به یک روزه‌دار افطاری بدهی، خدا گناھانت را می‌آمرزد». ما باید دیوار ترس را بشکنیم. برکت خدا در مهمانی و صلهٔ رحم است. در این ماه از برکت افطاری دادن به اقوام، حتی با یک افطاری ساده غافل نشویم.

۳. سنگر اجتماع

دژ عزت را بساز!

خوشابه حال کسانی که در بازار، وقتی چیزی گران می‌شود، اسیر احتکار نمی‌شوند. خوش به حال کسانی که مراقب تحلیل‌های غلط اقتصادی هستند. عده‌ای کارشان ترساندن دائمی از ورشکستگی اقتصادی، تحریم و گرانی دلار است تا جامعه را به سمت پذیرش مذاکرات و خواسته‌های ذلت‌بار دشمن سوق دهند. ببینید شهدا چگونه با این ترس می‌جنگیدند! همسر سردار شهید «محمد بهرامیه» نقل می‌کند:

«روزی من با دو قوطی شیرخشک به خانه آمدم. محمد کمی مکث کرد و گفت: چرا دو تا خریدی؟ گفتم حال نداشتم دو هفتهٔ دیگر دوباره برای خرید بروم.

شهید گفت: شاید کودکی در شهر گرسنه باشد و همین قوطی دوم سهم او باشد. رفت و قوطی اضافه را پس داد).

این یعنی نترسیدن از فردا. حالا این را بگذارید کنار رفتار امروزی بعضی‌ها که تا خبری می‌شود، فروشگاه‌ها را غارت می‌کنند! بیایید به امام صادق علیه السلام اقتدا کنیم. خادم امام نقل می‌کنند:

در سالی که در مدینه قحطی آمده بود، امام پرسیدند: چقدر گندم داریم؟ گفتم: به اندازه چندماه ذخیره داریم. فرمودند: همه را به بازار ببر و بفروش! گفتم: آقا جان! گندم نایاب است و دیگر گیرمان نمی‌آید! فرمودند: «بفروشید! ما هم مثل مردم روزانه نان می‌خریم. من کراهِت دارم که انبار من پر باشد و شکم مردم خالی.» حتی دستور دادند نان خانه را نیمی از جو و نیمی از گندم بپزند تا با فقرا همدرد باشند.

آری، اسلام این است؛ وگرنه انبارکردن از ترس فقر، به فرمودهٔ پیامبر صلی الله علیه و آله کار خیانت‌کاران است: «لَا يَخْتَكِرُ إِلَّا الْخَوَّانُونَ»^۱ و نتیجه‌اش طبق فرمودهٔ امیرالمؤمنین علیه السلام نه ثروت، که محرومیت است: «الْاِحْتِكَارُ دَائِيَةُ الْجُرْمَانِ»^۲. پس نترس! آنکه دندان دهد، نان هم دهد؛ به شرط آنکه نان دیگران را آجر نکنیم! به جای احتکار، وظیفهٔ ما این است که باید با عمل، با کمک‌های مؤمنانه، کاری کنیم که تحریم دشمن، در جامعهٔ ما اثر نکند. چند بسته سادهٔ افطاری یا اقلام خوراکی درست کنیم و در همین ایام به دست چند نیازمند برسانیم؛ حتی اگر مثلاً کمی برنج و روغن باشد، یا حتی با کمک هم، چند بسته درست کنیم و به دست نیازمندان برسانیم.

این ماه، ماهِ آزادی از ترس و اسارت است؛ ماهِ برنده‌شدن در معامله با خداست. خوش‌به‌حال آن دلی که در این ماه، آزاد می‌شود!

دعای پایان

الهی، ای خداوندِ گشایش‌دهنده و ای روزی‌رسانِ بی‌منت!
ای پروردگاری که وعده‌ات، سراسر مغفرت و فضل است.

۱. علی بن حسام‌الدین متقی هندی، کنز العمال، ج ۹۷۳۸.

۲. عبدالواحد تمیمی آمدی، غررالحکم و دررالکلم، ج ۲۵۶.

خداوند! به آبروی محمد و آل محمد ﷺ و به حق برکت این ماه مبارک
رمضان، ما را از شر و عدهٔ شوم فقرِ شیطان که می‌ترساند و ما را به بخل و
خساست دعوت می‌کند، حفظ کن!

پروردگارا! تو را به ایثارِ شهدایی که جانشان را فدای دین کردند، ما را در جهادِ
با شُخْ نَفَس و بخل درونی، یاری کن.

خدایا! در این ماه از تو می‌خواهیم که مصداق این دعای شریف قرار گیریم:
«اللَّهُمَّ لَا تَجْعَلْ لِلشَّيْطَانِ فِيهِ عَلَيَّ سَبِيلًا!» هیچ راهی برای ترس، طمع، و وابستگی
به مال در وجود ما نگذار).

خدایا! به شفاعت محمد و آل محمد، ما و خانواده‌های ما را از کسانی قرار
بده که در بهشت، همراه با عزیزانشان، در جوار خوبان و شهدا آرام می‌گیرند.

آمین یا رب العالمین.



محتوای خودت را بساز



شهادت آیه‌ها



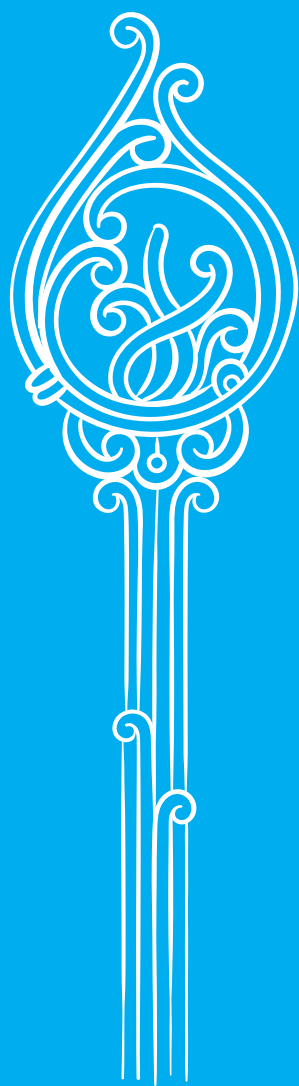
پویانمایی



پادکست صوتی



تبیین آیه



مجلس چهارم

بهترین تکیه‌گاه

(نقش توکل در پیشرفت و استقلال)

﴿وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ﴾

سوره آل عمران، آیه ۱۷۳

«[مؤمنان حقیقی، وقتی به آنان می‌گویند از لشکران بوه دشمن که آماده جنگ با شماست، بترسید] گفتند: خدا برای ما کافی است و او بهترین حامی ماست.»



سُورَةُ الْعَمَّارَاتِ

وَمَا أَصْبَحْتُمْ يَوْمَ التَّلَاقِ الْجَمْعَانِ فَيَا ذُنُ اللَّهِ وَلِيَعْلَمَ الْمُؤْمِنِينَ
 (١٦٦) وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ نَافَقُوا وَقِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْ أَقْتُلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ
 أَوْ ادْفَعُوا قَالُوا لَوْ نَعْلَمُ قِتَالًا لَا تَبَعَنَّاكُمْ هُمُ لِلْكَفْرِ يَوْمَئِذٍ
 أَقْرَبُ مِنْهُمْ لِلْإِيمَانِ يَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ
 وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يَكْتُمُونَ (١٦٧) الَّذِينَ قَالُوا لِلْإِخْوَانِهِمْ وَقَعَدُوا
 لَوْ أَطَاعُونَا مَا قَتَلُوا قُلُودَ فَاذَرُوا عَنْ أَنْفُسِكُمْ الْمَوْتَ إِنْ
 كُنْتُمْ صَادِقِينَ (١٦٨) وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قَتَلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ
 أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ (١٦٩) فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ
 اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ
 مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (١٧٠) *يَسْتَبْشِرُونَ
 بِنِعْمَةِ مِنَ اللَّهِ وَفَضْلٍ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ
 الْمُؤْمِنِينَ (١٧١) الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِلَّهِ وَالرَّسُولِ مِنْ بَعْدِ مَا أَصَابَهُمُ
 الْقَرْحُ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا مِنْهُمْ وَاتَّقُوا أَجْرٌ عَظِيمٌ (١٧٢)
 الَّذِينَ قَالُوا لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا الْكُفْرَ فَاخْشَوْهُمْ
 فزَادَهُمْ إِيمَانًا وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ (١٧٣)



تلاوت آیه



مدرسه حفظ

تغییر محاسبات در ماه خودسازی

ماه رمضان، ماه تغییر محاسبات است؛ ماه محاسبه با نفس، ماه حساب و کتاب با شیطان، و ماه بازتعریف قدرت و ضعف در زندگی.

اجازه بدهید بحث را از یکی از حکایت‌های سعدی شیرازی آغاز کنیم. سعدی در «بوستان» قصه‌ای می‌گوید که شرح حال بسیاری از در مواجهه با مشکلات زندگی است؛ در مواجهه با اقتصاد؛ تربیت فرزند؛ یا ترس‌های آینده. در روزگاری مردی عابد و باصفا و دغدغه‌مند بود که مدام از خود می‌پرسید: «بالاخره وظیفه من تلاش است یا توکل؟ رزق من از دست و بازوی من است یا از غیب؟».

یک روز دروادی حیرت، چشمش به موجودی افتاد که قفل تمام فکرهای او شد:

یکی روبهی دید بی‌دست و پای فرو ماند در لطف و صُنْع خدای که چون زندگانی به سر می‌برد؟ بدین دست و پای از کجا می‌خورد؟ یک روباه شُل و بی‌دست و پا که نه توان حرکت داشت، نه توان شکار. سالک با تعجب به خودش گفت: خدایا! روزی این حیوان که از کار افتاده، از کجا می‌رسد؟ اصلاً آیا خدا او را فراموش کرده؟!

چندان نگذشت که خداوند صحنه‌ای را پیش چشم او نشان داد تا به ذهن خام و مشوّش عابد پاسخ دهد:

در این بود درویش شوریده‌رنگ که شیری درآمد شغالی به چنگ ناگهان یک شیر درنده، سلطان جنگل، با شکاری تازه از راه رسید. غذا خورد



و سیر شد و ته مانده آن را جلوی دهان آن روباه شل انداخت و رفت.
عابد این صحنه را که دید، فریاد زد: الله اکبر! فهمیدم! حکمت همین است!
خدا روزی رسان است. من چرا خود را به مشقت بیندازم؟ دیدید؟ روزی روباه،
بی هیچ تلاشی رسید.

با این وسوسه توکل کاذب، رفت و در گوشه محرابی نشست و دست از کار
کشید. نه تلاش، نه کسب، نه حرکت. روزها گذشت...

نه بیگانه تیمار خوردش نه دوست

چو چنگش رگ و استخوان ماند و پوست
نه آشنا و نه غریبه، هیچ کس احوالش را نپرسید. آن قدر لاغر شد که بدنش
همه، پوست و استخوان شد و داشت از گرسنگی می‌مُرد. در همان لحظه ضعف
و بی‌هوشی، ناگهان ندایی شنید که از عمق عرفان می‌آمد:

چو صبرش نماند از ضعفی و هوش ز دیوار محرابش آمد به گوش:
«بُرو شیر درنده باش، ای دَغَل! مَینداز خود را چو روباهِ شَل!»
به او گفتند: ای فریب خورده! تو باید راه شیر را می‌رفتی که خودش شکار کرد
و روزی اش به دیگران هم رسید، نه راه روباه شل را که دستش از کار افتاده بود
و محتاج تفاله دیگران شد!

چنان سعی کن کز تو ماند چو شیر چه باشی چو روبه به وامانده سیر؟
این حکایت، قصه امروز ماست! این روباه شل، تنبلی در لباس دین است.
توکل در فکر و گفتار ما شده است: «خدا خودش درست می‌کند!» اما سعدی
به ما می‌گوید: توکل این نیست که خودت را شل فرض کنی!
این حکایت یعنی اگر توکل را بهانه‌ای برای تنبلی کنیم، نه تنها روزی نمی‌رسد،
بلکه عزت و کرامت انسانی مان هم از بین می‌رود. توکل یعنی تلاش مثل شیر،
نه انتظار مثل روباه!

لحظه‌ای که تمام دنیا علیه تو باشد، تکلیف چیست؟

این حکایت سعدی یک وظیفه مهم را بر دوش ما گذاشت: حکایت سعدی گفت:



برو شیر باش و تلاش کن! قبول. همه ما صبح از خواب بیدار می‌شویم و تلاش می‌کنیم و قطعاً سؤال اصلی شما مؤمنان، در حقیقت این نیست که باید تلاش کنیم یا نه؟ چون قطعاً باید تلاش کرد.

اما یک سؤال همیشه ذهن همه ما را مشغول می‌کند:

لحظه‌ای که می‌خواهی یک کار درست را شروع کنی، یک کسب‌وکار حلال راه بیندازی، یک تصمیم اخلاقی بگیری، اما حس می‌کنی تمام دنیا علیه تو جمع شده‌اند؛ آن لحظه تکلیف چیست؟

آن جاکه می‌خواهی فرزندت را درست تربیت کنی، اما می‌بینی تمام جریان‌های فضای مجازی، تمام دوستانش در مدرسه، تمام وسوسه‌های بیرون، انگار مثل یک لشکر عظیم مقابل تو صف بسته‌اند و می‌گویند: «تلاش تو بی‌فایده است!» آنجا چه می‌کنی؟ دست روی دست می‌گذاری؟

وقتی برای گرفتن یک وام کوچک باید از هفت خوان رستم رد شوی، وقتی برای یک کار حلال باید هزاران سنگ اندازی ببینی، آیا در دلت نمی‌گویی: «وای! من تنها هستم و همه علیه منند!»؟ اینجاست که مرز توکل واقعی، از توکل ظاهری جدا می‌شود؛ جایی که باید ایستادگی کنی، نه اینکه کنار بکشی.

اگر دنبال راهکاری برای ایستادگی و توکل واقعی در اوج تهدید می‌گردید، باید درس توکل را از خود قرآن بگیریم و جزئیات توکل در دل بحران را از قرآن بشنویم. ما برای این سؤال، یک نقشه راه و آیه زندگی داریم. یک دستورالعمل مستقیم از قرآن، که پرده از راز بزرگ‌ترین پیروزی‌ها در دل بزرگ‌ترین شکست‌ها برمی‌دارد. این آیه، نقشه راه استقلال فردی، خانوادگی و اجتماعی ماست؛ آیه‌ای است که به ما می‌گوید در لحظه وحشت و تهدید، چگونه باید واکنش نشان دهیم که منجر به پیروزی شود.

آیه زندگی

﴿الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ﴾^۱ این‌ها کسانی بودند که (بعضی از) مردم به آنان گفتند: مردم (لشکر

دشمن) برای (حمله به) شما اجتماع کرده‌اند؛ از آن‌ها بترسید! اما این سخن، بر ایمانشان افزود و گفتند: خدا ما را کافی است و او بهترین حامی ماست)). این آیه مربوط به ماجرای بعد از جنگ اُحد است. اگر بخواهیم از تاریخ اسلام یک دستورالعمل جامع برای ایستادگی در زندگی امروز بگیریم، باید به یکی از عجیب‌ترین و درعین حال آموزنده‌ترین نبردهای صدر اسلام برویم؛ نبرد اُحد. این ماجرا، قصهٔ یک روز است؛ اما یکی از مهم‌ترین رازهای پیروزی و شکست همهٔ ما انسان‌ها در آن پنهان است.

جنگ اُحد، درس شکست یا پیروزی ۲۴ ساعته^۱

همه ما با تلخی داستان اُحد آشنا می‌سیم. می‌دانیم که پیروزی مسلمانان در ابتدای روز، با غرور و دنیاطلبی کمانداران بر تنگه (همان پنجاه نفر) تبدیل به شکست شد. دیدند لشکر دشمن در حال فرار است، گفتند: دیگر جنگ تمام شد! غنایم را جمع کنیم!

پیامبر اکرم ﷺ فرموده بودند: «چه شکست بخوریم، چه پیروز شویم، سنگر را رها نکنید!؛^۲ اما طمع کردند و می‌دانید که چه فاجعه‌ای رقم خورد: شهادت حضرت حمزه رضی الله عنه، جراحت بر پیکر نازنین پیامبر ﷺ... مدینه یک پارچه در غم و بهت فرو رفت.

اما سؤال من از شما این است؛ سؤال تاریخی؛ سؤال قرآنی: به نظر شما کدام بخش از ماجرای اُحد برای خداوند مهم‌تر بود و بیشتر باید به آن توجه کنیم؟

بزرگ‌ترین درس قرآن در این واقعه، فهم عامل شکست است یا فهم عامل پیروزی‌ای که هنوز ۲۴ ساعت از شکست نگذشته، به دست آمد؟ قرآن وقتی در مورد جنگ اُحد سخن می‌گوید، هم‌زمان هم به علل شکست در اُحد می‌پردازد و هم به پیروزی‌ای که در کمتر از ۲۴ ساعت اتفاق افتاد.

۱. برای مطالعهٔ جریانات غزه اُحد ر.ک: محمد بن عمر واقدی، المغازی، ج ۱ ص ۲۰۰-۲۵۰؛ محمد بن سعد منیع بغدادی، الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۴۰-۵۳؛ جعفر سبحانی، فروغ ابدیت، ج ۱، ص ۵۴۴-۵۶۹.

۲. محمد بن عمر واقدی، المغازی، ج ۱، ص ۲۴۰.

بعد از آنکه مسلمان‌ها از جنگ اُحُد، ناموفق، مجروح، خسته، شهید داده و مصیبت زده برگشتند، دشمن اصلی وارد میدان می‌شود: جنگ روانی و تبلیغات. اینجا است که منافقان و شایعه‌پراکن‌ها (همان مُرجفون) به شهر می‌آیند و شروع می‌کنند به تزریق ترس. با لحن دلسوزانه‌ای می‌گفتند: «إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ»؛ ای مردم! (لشکر قریش) علیه شما جمع شده‌اند، از آن‌ها بترسید!». دقت کنید که چقدر این جمله دقیق است! این جمله، تکنیک اصلی دشمنان در هر عصر و نسلی است: بزرگ‌نمایی قدرت دشمن «إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ»؛ پیوسته می‌گویند ما اتحاد داریم، ما تجهیزات داریم، ما امکانات مالی و نظامی داریم.

تزریق ترس «فَاخْشَوْهُمْ»؛ هدفشان این است که شما بترسید! ترس، مادر شکست است. ترس که بیاید، عقلانیت تعطیل می‌شود؛ اراده فلج می‌شود؛ قدرت تحلیل از بین می‌رود. وقتی ترسیدید، خودتان داوطلبانه پرچم تسلیم را بالا می‌برید و از موضع قدرت عقب‌نشینی می‌کنید. اما این زمزمه ترس، امروز در زندگی من و شما کجا شنیده می‌شود؟ در اقتصاد ملی: به ما می‌گویند: بزرگ‌ترین بانک‌های جهان، قدرت‌های نظامی و تحریم‌ها علیه شما جمع شده‌اند. پس بترسید و استقلال‌تان را بفروشید تا وعده آسایش به شما بدهند!

در تربیت فرزند: مادر دغدغه‌مند می‌گوید: فضای مجازی، مدرسه‌ها، جامعه، ماهواره... همه علیه تربیت دینی بچه‌ام جمع شده‌اند؛ پس من چه کنم؟! من که نمی‌توانم دفاع کنم؛ پس بهتر است هم‌رنگ جماعت شوم! در دل کارگرو جوان: می‌گوید: بازار، انحصاری است و سرمایه‌دارها جمع شده‌اند. من نمی‌توانم کسب‌وکار خودم را راه بیندازم. پس تلاشم بیهوده است. نه سرمایه دارم نه قدرت رقابت با سرمایه‌دارها را!

این همان لحظه‌ای است که شیطان می‌خواهد با بزرگ‌نمایی دشمن بیرونی و کوچک‌نمایی توانمندی درونی، ما را به زانو درآورد.

فرماندهی در دل بحران

در این وضعیت وخیم و شکننده‌ای که حتی بسیاری از یاران پیامبر ﷺ استراحت می‌کردند و برخی دلوایس بودند، پیامبر اکرم ﷺ چه کردند؟ دستور دادند: «فقط همان کسانی که دیروز در اُحد بودند، با من بیایند!»^۱ یعنی همان رزمندگان خسته و مجروح!

این جا بود که به تعبیر قرآن در برابر آن «إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ» مؤمنین با ایمان فزاینده، محکم و زیبا پاسخ دادند: «فَزَادَهُمْ إِيمَانًا وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ»؛ (این دستور پیامبر ﷺ) بر ایمانشان افزود و گفتند: «خدا ما را کفایت می‌کند و او بهترین پشتیبان است»^۲.

این ایمان فزاینده و توکلی که به خاطر اعتماد دوباره خدا و رسولش به آن‌ها شکل گرفت، رمز پیروزی در شب جنگ «حمرء الأسد» در کمتر از ۲۴ ساعت بود. پیام این بود: عامل شکست، دنیا طلبی بود؛ اما عامل پیروزی، توکل و ایستادگی بر مبنای «حسبنا الله» است، به این معنا که ما محاسباتمان را بر اساس قدرت لایزال الهی و بعد از آن امکانات خودمان و واقعیت موجود تنظیم می‌کنیم.

رمز استقلال، کارکردن با قدرت خدا، نه امکانات

توکل یعنی جمله زیبایی که شهید والامقام «حسن طهرانی مقدم» می‌گفتند: «فقط انسان‌های ضعیف به اندازه امکاناتشان کار می‌کنند. انسان‌های قوی با قدرت خدا کار می‌کنند، نه امکانات»^۲.

البته توکل به معنای دست روی دست گذاشتن و گفتن اینکه «خدا خودش درست می‌کند» نیست. اگر توکل را اشتباه معنا کنیم، تبدیل به تنبلی می‌شود؛ تنبلی در لباس دین!

حدّ توکل، نترسیدن از هیچ‌کس با اتکا به خدا

اگر می‌خواهیم بدانیم توکل، این گوهر ناب، دقیقاً در کجای قلب ما جای می‌گیرد، باید از امام معصوم ﷺ بپرسیم. چه روایت زندگی‌سازی! قلبمان را با این کلام

۱. فضل بن حسن طبرسی، إعلام الوری، ج ۱، ص ۱۸۳.

2. <https://www.yjc.ir/fa/news/7136513>

امام علیه السلام صیقل دهیم؛ این همان گوهر گمشده است.

از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام پرسیدند: حدّ توکل چیست؟ فرمود: «أَلَا تَخَافُ مَعَ اللَّهِ أَحَدًا؟^۱ حدّ توکل این است که با اتّکای به خدا از هیچ کس نترسی». اگر توکل، درست شکل بگیرد، ترس از غیر خدا می‌ریزد. توکل یعنی اول وظایف را انجام بده، بعد با تمام وجود به وکیل اعتماد کن!

کشت کن، پس تکیه بر جبار کن!

بگذارید با یک تمثیل ملموس توضیح دهم:

توکل شبیه کار یک کشاورز است:

اول: تلاش و عقلانیت (وظیفه ما): کشاورز بذر می‌پاشد؛ زمین را آبیاری می‌کند؛ بهترین نوع کود و بذر را انتخاب می‌کند. این همان جهاد و عمل ماست؛ همان تلاش رزمندگان زخمی‌أحد که دوباره شمشیر برداشتند.

دوم: واگذاری آنچه در دست ما نیست (نعم الوکیل): کشاورز می‌داند که نور خورشید، باران، وزش باد، و مهم‌تر از همه، جلوگیری از تگرگ و آفت و سیل که بلایای آسمانی هستند، در دست او نیست.

سوم: آرامش قلبی: پس از تلاش کامل، کشاورز دلش را آرام می‌کند و می‌گوید: «من وظیفه‌ام را انجام دادم؛ حالا دیگر حامی و پشتیبان و وکیل من، خداست».

بینید مولوی این دو مفهوم (تلاش و توکل) را باهم آشتی می‌دهد و مرز باریک میان توکل حقیقی و تنبلی در لباس دین را ترسیم می‌کند که درس زندگی، کار، تربیت و جهاد ماست:

گر توکل می‌کنی، در کار کن کشت کن، پس تکیه بر جبار کن!^۲

سه آزمون بزرگ؛ ورود به دانشگاه توکل خلیل الله

زندگی حضرت ابراهیم خلیل الله علیه السلام، یک دانشگاه تمام عیار توکل است. این مرد

۱. محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۵۷.

۲. جلال الدین محمد مولوی، مثنوی معنوی، دفتر اول، بخش ۴۷، ترجیح نهادن شیر، جهد را بر توکل.



الهی در تمام زندگی اش با این فراز آیه **﴿إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ﴾** روبه رو بود؛ یعنی همه دنیاى آن زمان در مقابلش صف کشیده بودند؛ اما در همه مراحل، یک پاسخ داد: **«حَسْبِيَ اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ»**؛ خدا برای من کفایت می کند. سه نمونه از این گونه توکل در قرآن آمده است:

نمونه اول: توکل در دل تهدید

برخی نوشته اند: به دستور نمرود مردم و سربازانش یک ماه هیزم جمع آوری کردند و آن قدر به این کار اهمیت دادند که حتی کسانی که بیمار بودند، وصیت می کردند که از مالشان هیزم بخرند تا شفا پیدا کنند و حتی زنان بافنده هم از درآمد پشم ریزی شان هیزم تهیه می کردند! وای بر جهالت بشر! این همه تلاش برای سوزاندن یک انسان موحد!

آتش آن قدر بزرگ بود که از شدت حرارت نمی توانستند نزدیک بروند، تا جایی که هر پرنده ای به سمت آتش می رفت، خاکستر می شد. به همین دلیل برای پرتاب ابراهیم علیه السلام در آتش، منجنیق ساختند.

لحظة ناب توکل

امام صادق علیه السلام فرمود: **«لَمَّا اجْلَسَ اِبْرَاهِيمُ فِي الْمَنْجَنِيْقِ... اُتَاهُ جِبْرَائِيلُ فَقَالَ: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا اِبْرَاهِيمُ... اَلَيْكَ حَاجَةٌ؟»**؛ هنگامی که ابراهیم را بالای منجنیق گذاشتند... جبرئیل آمد و پس از سلام گفت: آیا نیاز داری که به تو کمک کنم؟». ای جانم فدای این قلب مطمئن!

ابراهیم در جواب گفت: **«أَمَّا إِلَيْكَ فَلَا؛ بَا تَوَكَّارِي نِدَارم!»**.

جبرئیل گفت: **«فَاسْأَلْ رَبَّكَ؛** پس از خدا نیازت را بخواه».

این جمله، شاهکار توکل تاریخ است! ابراهیم گفت: **«حَسْبِيَ مِنْ سُؤَالِي عِلْمُهُ بِحَالِي؛^۱** همین قدر که از حال من آگاه است، کافی است!».

همین که خدا می داند در چه وضعی هستیم، برای ما کفایت می کند. چه نیازی به واسطه یا درخواست مکرر؟!

۱. قطب الدین راوندی، قصص الأنبياء، ج ۱، ص ۱۰۴.



چون رها از منجنيق آمد خليل
گفت: «هَلْ لَكَ حَاجَةٌ يَا مُجْتَبَى»
آمد از دربار عزّت جبرئیل
گفت: «أَمَّا مَنِك يَا جَبْرِيلُ لَا»
من ندارم حاجتی از هیچ‌کس
با یکی کار من افتاده است و بس
سرانجام برای اینکه کار خود را به خدا وا گذاشت و به او اعتماد کرد، آتش
بر او گلستان شد: «قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ»؛^۱ خود خدا می‌گوید: ما
گفتیم: ای آتش! سرد و سالم بر ابراهیم باش).

آتش هیزم‌ها نماد قدرت رسانه‌ای و افکار عمومی بود که نمرود علیه
حضرت ابراهیم علیه السلام جمع کرده بود. نمرود مردم را تحریک کرد و احساساتشان
را برانگیخت. تبلیغات به راه انداخت و افکار عمومی را بسیج کرد. همه علیه یک
نفر! این یعنی قدرت رسانه‌ای در عصر نمرود؛ رسانه‌ای که با دروغ و هیاهو، مردم
را به صف می‌کند تا نور حقیقت را خاموش کند.

اما سؤال ذهنی امروز ما چیست؟

وقتی می‌خواهید یک کار درست را شروع کنید، اما تمام فضای مجازی،
تمام دوستان، تمام رسانه‌ها علیه عقیده شما جمع شده‌اند و شما را مسخره
می‌کنند، در دلتان نمی‌گویید: وای! چه کنم؟ من تنها هستم و همه علیه من!
وقتی در محل کار یا خانواده، یک دیکتاتور کوچک (فرد زورگو) وجود دارد و
شما در مقابل او احساس بی‌کسی می‌کنید، دلتان نمی‌لرزد؟

نمونه دوم: توکل در بیابان لم‌یزرع

ای پدر و مادرانی که قلب‌هایتان برای آینده فرزندان می‌لرزد، گوش کنید!
بعد از تولد اسماعیل، خدا به ابراهیم مأموریت داد که باید زن و فرزند
شیرخواره‌اش را به بیابانی ببرد که نه آبی داشت و نه گیاهی؛ نه همسایه‌ای بود
و نه امیدی به کاروانی. کجا؟ همین جا که امروز کعبه است. منطق بشر می‌گوید:
این عین نابودی است! فرزندان از گرسنگی و تشنگی می‌میرد!

ابراهیم علیه السلام همسر و کودک را در آن صحرای خشک، کنار تنها یک مشک آب
و مقداری خرما گذاشت. هاجر با صدایی که نگران آینده پسرش بود، فریاد زد:

۱. انبیاء، ۶۹.

«یا ابراهیم! آئین تَدَهَبْ وَ تَتْرُکْنَا بِهَذَا الْوَادِی الَّذِی لَیْسَ فِیْهِ أَنْیْسٌ وَلَا شَیْءٌ؟!»^۱ کجا می‌روی و ما را در این وادی که نه همدمی دارد و نه هیچ چیز، رها می‌کنی؟!»
 ابراهیم علیه السلام پاسخی نداد.

هاجر که تیزبین و موحد بود، متوجه سکوت پرمعنای همسرش شد. سؤال اصلی را پرسید؛ سؤالی که مرز توکل و تردید است:
 «آیا پروردگارت به تو چنین فرمانی داده است؟»
 ابراهیم علیه السلام با اشاره سر پاسخ مثبت داد.
 هاجر با تمام وجود، گفت: «إِذَنْ لَا یُضِیْعُنَا!»^۲ اگر چنین است، پس او هرگز ما را ضایع نمی‌کند!«.

سپس ساکت شد. خدایا! چه یقین زیبایی! توکل هاجر، دست روی دست گذاشتن نبود. وقتی آب تمام شد، او دیوانه‌وار، اما با آرامش قلب، هفت بار بین صفا و مروه دوید؛ این یعنی تلاش حداکثری! پیام داستان این است: وظیفه ما دویدن، تلاش کردن، تربیت کردن، کار کردن است؛ مثلاً شبی ده دقیقه حداقل برای فرزند وقت مطالعه بگذاری. اما وظیفه ما نیست که تضمین‌کننده نهایی آینده باشیم. همین که ما با تمام وجود، امر خدا را انجام دهیم، «وَنِعْمَ الْوَكِيلُ» ما را تنها نخواهد گذاشت. باور کنید! اگر وکیل شما خدا باشد، آب حیات (زمزم) از خشک‌ترین و ناامیدترین نقطه زندگی شما خواهد جوشید و بیابان شما را تبدیل به پررونق‌ترین شهر دنیا (مکه) خواهد کرد!
 حتی اگر شرایط بیرونی، مثلاً رزق بچه و فضای تربیت بچه سخت و ناامیدکننده باشد، اگر تو همه وظایف را انجام دادی، بدان خداوند از همان نقطه ناامیدی، گشایش را آغاز خواهد کرد.

نمونه سوم: توکل در قربانی کردن فرزند

دل‌ها را آماده کنید! این داستان، آزمونی است برای عمق ایمان؛ جایی که باید بالاترین داشته‌ها را فدا کنی!

۱. علی بن ابراهیم قمی، تفسیر القمی، ج ۱، ص ۶۰.

۲. همان.



خداوند برای تکمیل مقام خلیل‌اللهی ابراهیم، او را با سخت‌ترین آزمون مواجه کرد؛ همان فرزندی که سال‌ها انتظارش را کشیده بود و تازه از بیابان نجات یافته بود، حالا باید با دست خودش قربانی می‌کرد.

ابراهیم علیه السلام خواب دید که مأمور به ذبح اسماعیل است. این خواب را چند بار دید و مطمئن شد که این فرمان الهی است. تصور کنید چه تعارض دردناکی است! یک طرف فرمان خالق و یک طرف عمیق‌ترین مهر پدری! شیطان هم لحظه‌ای بی‌کار نماند و آمد تا وسوسه کند: «این فرزند را با توکل به خدا آوردی، حالا داری با دستان خودت از دست می‌دهی! این آزمون نیست، حيله است!» اما ابراهیم علیه السلام شیطان را با سنگ، طرد کرد (و این کار به صورت مناسک حج به نام «رمی جمرات» درآمد).^۱

او با قلبی محکم به کوه منارفت و ماجرا را با اسماعیل در میان گذاشت، و چه فرزندی! اسماعیل تسلیم، با کمال ادب و یقین گفت: «يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ»^۲؛ پدر! آنچه را مأمور شده‌ای انجام ده؛ به خواست خدا مرا از صابران خواهی یافت».

دوستان من! این اوج ایمان است! ابراهیم علیه السلام چاقور را بر گلوی فرزند گذاشت. حالا ابراهیم علیه السلام در قلبش، اسماعیل را قربانی کرده است! او تعلق قلبی خود را ذبح کرد، نه فرزند را! او فرمان خدا را بر هر تمایل و خواسته نفسانی و دنیوی ترجیح داد.

توکل یعنی این! توکل یعنی: من می‌دانم این فرمان تو (خدا) ممکن است مرا به سختی بیندازد؛ ممکن است از مال و موقعیتم کم شود؛ اما باز هم حسبی‌الله! من می‌دانم اگر تمام دنیا بگویند «اشتباه می‌کنی!» اما فرمان تو برتر است. اما گره کار ما کجاست؟

آیا در زندگی، جایی که باید حقوق کارگر را بدهی یا مالیات را به درستی حساب کنی، اما می‌بینی سودت کم می‌شود، مالت را قربانی وجدانت و فرمان خدا می‌کنی؟ آیا وقتی می‌دانی یک عمل (مثلاً غیبت، تهمت، یا دروغ کوچک) برایت

۱. محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۴، ص ۲۰۸.

۲. صافات، ۱۰۲.

منافع مادی یا اجتماعی دارد، آیا حاضری از آن منفعت بگذری و تعلق شیطانی را قربانی کنی؟

وقتی توکل، این تعلق دنیایی را قربانی کرد، فرمان الهی می‌آید: ﴿قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا﴾^۱؛ تو رؤیایت را تصدیق کردی! و خداوند گوسفندی را فدیهِ قرار داد.

خاصیت توکل

توکل خاصیت عجیب و آثار فوق العاده‌ای دارد. امام صادق (ع) می‌فرمایند: «إِنَّ الْعِثَا وَالْعِزَّ يَجُودَانِ فَإِذَا ظَفَرَ بِمَوْضِعِ التَّوَكُّلِ أَوْطَنَا؛^۲ بی‌نیازی و عزّت، دنبال توکل می‌گردند؛ هر جا توکل باشد، آن‌ها هم هستند!»، یعنی عزت و بی‌نیازی دنیا و آخرت به دست خداست!

این جاست که می‌گوییم: «وَنِعْمَ الْوَكِيلُ»^۳؛ یعنی بهترین وکیل و کارگزار برای مدیریت و دفع تمام آن تهدیداتی که از دایره قدرت ما خارج است، خداست. اگر بهترین وکیل دنیا هم دفاع از شما را بر عهده بگیرد، باز احتمال شکست هست؛ اما وکیلی که «خیرالناصرین» و «نعم المولین» است، دیگر ترسی از شکست ندارد. اوست که در سخت‌ترین شرایط، آرامش و عقلانیت ما را حفظ می‌کند.

پرواز انقلاب، تجلّی توکل خلیل‌اللهی در عصر حاضر

ببینیم این مکتب توکل که از حضرت ابراهیم (ع) عرض شد، در عصر ما و در زندگی یک رهبر بزرگ و مرد عمل چگونه تجلّی یافت. می‌خواهم یکی از ملموس‌ترین و پرخطرترین لحظات تاریخی را بازگو کنم: بازگشت امام خمینی (ره) به ایران در ۱۲ بهمن ۱۳۵۷.

پرواز انقلاب: اوج خطر، اوج توکل

تصور کنید شرایط را: امام (ره) پس از ۱۵ سال تبعید، آماده بازگشت است. دولت شاهپور بختیار اعلام کرده که فرودگاه‌ها بسته است. تهدید می‌کند که

۱. صافات، ۱۰۵.

۲. فضل‌بن‌حسن بن‌فضل طبرسی، مشکاة الأنوار فی غرر الأخبار، ج ۱، ص ۱۶.

۳. آل‌عمران، ۱۷۳.

اگر هواپیما برگردد، هدف قرار می‌گیرد! حکومت نظامی، ارتش شاهنشاهی، تعطیلی فرودگاه، و خطر شلیک به هواپیما؛ یعنی همان «إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ» در بُعد ملی.

امام علیه السلام تصمیم قطعی به بازگشت می‌گیرد. همراهان تلاش می‌کنند و در نهایت، با بیمه کردن هواپیما توسط بازاریان متعهد، شرکت هواپیمایی فرانسه («ایرفرانس») حاضر به قبول ریسک می‌شود. این یعنی کشت کردن و انجام وظیفه. تمام این تلاش‌ها انجام شد؛ اما در داخل هواپیما، در پرواز ۱۲ ساعته از پاریس به تهران چه گذشت؟

اضطراب بزرگ در هواپیما

خبرنگاران خارجی نگران هدف قرارگرفتن هواپیما بودند. مهندس «مهدی عراقی» نقل می‌کند که به امام علیه السلام اصرار کردند که حداقل جلیقه ضدگلوله بپوشند. امام در ابتدا امتناع می‌کنند، اما با اصرار شدید اطرافیان، جلیقه را زیر عبا می‌پوشند، مدتی بعد آن را درمی‌آورند. امام علیه السلام چه می‌کردند؟

به گفته همراهان، در تمام این مدت، در طبقه دوم هواپیما، امام علیه السلام با کمال آرامش به استراحت و عبادت مشغول بودند؛ بدون کوچک‌ترین اضطراب! یکی از خبرنگاران خارجی در اوج این نگرانی‌ها از ایشان می‌پرسد: «آیا شما از بازگشت به وطن، پس از ۱۵ سال دوری، احساس خاصی دارید؟»

امام علیه السلام آن عارف متوکل، در پاسخ به این سؤال که پر از احساسات ملی و عاطفی بود، تنها یک کلمه گفتند: «هیچ!»^۱

این «هیچ»، نه به معنای بی‌احساسی، بلکه اوج توکل و عرفان بود. این تجلّی روحیه عرفانی و مکتب عرفانی ایشان بود. یعنی: من دلم را به خدا سپرده‌ام. در این پرواز، کار من و تلاش من انجام شده است (کشت کردم). نتیجه پرواز، فرود سالم و دفع خطر شلیک... همه در ید قدرت وکیل من است!

این «هیچ» یعنی: من دغدغه فرود آمدن یا نیامدن، هدف قرارگرفتن یا

۱. علی دوانی، نهضت روحانیون ایران، ج. ۹ و ۱۰.

نگرفتن را ندارم؛ چون بهترین وکیل، کارگزار من است. این آرامش مطلق، نتیجه همان «أَلَا تَخَافُ مَعَ اللَّهِ أَحَدًا» بود که امام رضا علیه السلام فرمودند: «حد توکل، این است که با اتکا به خدا، از هیچ کس نترسی!»

اما این توکل، فقط برای رهبران بزرگ نیست؛ این مکتب، در وجود شاگردان او، در جبهه‌های جنگ، به یک روش زندگی و فرماندهی تبدیل شد. می‌خواهم سه نمونه از این شیرهای میدان عمل و یقین را برایتان بازگو کنم:

تو بفروست، شاید خدا کمک کرد!

شهید «حسن باقری»، فرمانده جوان و نابغه جنگ!

نقل است که نیروهای اطلاعات برای شناسایی یک جزیره، ده روز معطل ماندند؛ چون می‌گفتند: جریان آب تند است، گرداب است، هرچه بفروستیم، آب می‌بلعد؛ یعنی تمام محاسبات عقلی و تهدیدات بیرونی می‌گفت: نمی‌شود؛ «إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ».

شهید باقری که از بی‌نتیجه ماندن تلاش‌ها خشمگین شده بود، فریاد زد: «حُب چه کنیم؟ می‌خواهید برویم سراغ خدا و بگوئیم: خدایا آب را نگه دار؟! شاید خدا روز قیامت جلویت را گرفت و پرسید: تو آمدی؟ اگر می‌آمدی، کمکت می‌کردم. آن وقت چه جواب می‌دهی؟ همه جا بحث عقلی نکنید. تو بفروست، شاید خدا کمک کرد».^۲

اشک بعد از تلاش

شهید «مهدی زین‌الدین»، فرمانده لشکر علی‌بن‌ابی‌طالب علیه السلام تجسّم همان آرامش بعد از تلاش حداکثری است. حاج احمد فتوحی نقل می‌کند: عملیات محرّم بود و تقریباً کارهای تاکتیکی و شناسایی مان کامل شده بود. کانالی را دشمن به عنوان مانع کننده بود که می‌گفتند ضد خودرو است و تقریباً پنج متر عرض و سه تا چهار متر هم عمق داشت. ما توی شناسایی‌هایمان دیدیم جای خوبیّه. از شب قبل دو گردان نیرو خوابانیدیم اون‌جا؛ گفتیم توی کانال باشید

۱. محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۵۷.

۲. فرزانه مردی، یادگاران ۴ (شهید حسن باقری)، خاطره شماره ۶۲.

و بیرون هم نیایید. یعنی زیر پای عراقی‌ها. خلاصه معبرهایمان جواب داده بود. گردان‌هایمان زیر پای دشمن بودند و به قول خودمان: همه چیز ردیف بود. خودمان هم گرفتیم توی سنگر راحت خوابیدیم تا شب بعد، عملیات را شروع کنیم. یک باره بیدار شدم و دیدم مهدی کف سنگر، صورتش را کامل روی خاک گذاشته و این مناجات را می‌کند:

«خدایا! ما هر کاری از دستان برمی‌آمد، کردیم. از اینجا به بعدش با تو!»^۱
این زیباترین تفسیر عملی «حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ» است.

زخم بی‌درد

شهید («حسین خرازی») در جمع غواصان خط‌شکن عملیات والفجر ۸، در اوج آمادگی، این نکته را گوشزد کرد:

«باید از همین الان کمربندها را محکم ببندید؛ بند پوتین‌هایتان را محکم کنید؛ فشنگ اسلحه‌هایتان آماده باشد. تجهیزات را به بدن‌هایتان محکم ببندید؛ خیلی قِبراق و آمادۀ عملیات باشید... برادران! جنگ بدون تلفات، زخمی و شهید اصلاً معنا ندارد. در قاموس جنگ، سختی، خستگی و تشنگی یک واقعیت و جزء لاینفک جنگ است. برادران! بدانید هرچه هست، از جانب خداست. به انسان‌های مؤمن اگر مصیبتی می‌رسد، آن را از جانب خدا می‌دانند. ان‌الله و انا الیه راجعون. دیگر هیچ‌گونه ناراحتی و جزع و فزعی ندارد؛ بلکه باید دنبال این باشیم که تکلیفمان را انجام دهیم. برادرانی که در جمع ما هستند و قبلاً زخمی شده‌اند، می‌دانند برای مؤمنین زخم برداشتن در جنگ هیچ احساس درد و ناراحتی ندارد؛ چون این مصیبت از جانب خداست.»

و این جمله عمیق شخصی خودشان را به بچه‌ها گفت:

«خود من برای شما بگویم که وقتی زخمی شدم، خدا شاهد است تا بعد از اینکه از بیمارستان مرخص شدم، هیچ احساس درد نمی‌کردم. این بسته به دین و ایمان خود شما دارد».^۲

۱. مهدی قربانی، شهید مهدی زین‌الدین، ص ۲۳.

2. <https://www.aparat.com/v/c46m53g>.

سرِ طناب در دست صاحب انقلاب

در همان عملیات والفجر ۸ بود که حاج قاسم سلیمانی نقل می‌کند:
«بچه‌های غواص که می‌خواستند از اروند وحشی که آب در آن با سرعت ۷۰ کیلومتر جریان داشت، عبور کنند، باهم شوخی می‌کردند و به هم وعده سواحل کویت و امارات و شکم نهنگ و قطب جنوب می‌دادند!»^۱ کنایه از این که سرعت آب ما را به آن جاها می‌برد.

در این میدان خطری که باید نیروها به هم طناب وصل می‌کردند تا کسی گم نشود و به دل اروند بزنند، شهید «جان محمد جاری» فرمانده یکی از گردان‌ها به رزمنده‌ها می‌گفت: «بچه‌ها! گره اول طناب را خالی بگذارید تا صاحب اصلی انقلاب، امام زمان عجل الله تعالی فرجه سر طناب را بگیرند و ما را به هدف برسانند.»^۲ این است توکل!

حالا نوبت توست!

حالا نوبت ماست که این درس بزرگ را از حرف بیرون بیاوریم و آن را وارد جزئی‌ترین بخش‌های زندگی مان کنیم. توکل، یک شعار نیست؛ توکل، یک تصمیم عملی است. شیرمرد میدان زندگی بودن است، نه تنبلی و سستی. توکل، یقینی است که بعد از تمام تلاش ما، در قلبمان جوانه می‌زند.
در این ماه مبارک، بیایید این عهد بندگی و استقلال را در دو حوزه مهم زندگی مان ببندیم و توکل را این‌گونه پیاده کنیم:

۱. توکل در عرصه عمومی و حفظ آرامش عمومی

میدان اول توکل، نه در محراب، بلکه توکل در دل جامعه و در فضای رسانه‌ای است. این روزها، دشمنان (یا همان کسانی که از ترس ما سود می‌برند) مثل آمریکا و اسرائیل می‌خواهند با جنگ روانی، سلاح تلاش و امید را از دست ما بگیرند. نوبت شماست که در این میدان، شجاعت به خرج دهید.

وقتی شایعاتی توسط افراد ناشناس در فضای مجازی منتشر می‌شود، مثلاً یک صوت در تلگرام که می‌گوید: «هفته بعد قیمت دلار فلان قدر می‌شود» یا

1. <https://www.aparat.com/v/Xqx6s>.

2. <https://jahannews.com/vdcja8eamuqevhz.fsfu.html>.



«فلان جنس نایاب خواهد شد» این‌ها همان کار مُرجفین (شایعه‌سازان) بعد از جنگ اُحد است که می‌خواستند مردم را بترسانند.

شما هرگز این اخبار و شایعاتی را که هدفشان ایجاد وحشت عمومی است، باز نشر نکنید! شما کانال انتقال ترس نباشید؛ شما باید منبع آرامش و امید باشید. اگر با یک خبر بد روبه‌رو شدید، ذکر «حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ» را تکرار کنید و ببینید چه طور روحیه خودتان و جمع اطرافتان تقویت می‌شود.

وقتی رسانه‌های بیگانه دائم از اجماع جهانی یا تهدیدهای اقتصادی علیه کشورمان سخن‌پراکنی می‌کنند، به‌جای تسلیم‌شدن و دست‌روی‌دست‌گذاشتن، به توکل ابراهیم علیه السلام در مقابل نمود فکر کنید. آنجا هم دشمن قدرت‌ش را بزرگ می‌کرد. توصیه عملی: ایمان خود را به نصرت الهی قوی‌تر کنید. در کار و تلاش روزانه‌تان کم نگذارید. وقتی می‌بینید مسئولی در مقابل فشارها شجاعانه می‌ایستد و به مردم امید می‌دهد، از او حمایت کنید؛ زیرا او در عمل، ایستادگی بر «حَسْبُنَا اللَّهُ» را نشان می‌دهد. با یک متن یا یک پست در فضای مجازی، صف خودتان را مشخص کنید.

۲. توکل در زندگی شخصی و مسائل دشوار

زندگی میدان مبارزه با شیطان است. شیطان می‌خواهد در خلوت دلتان، شما را مانند همان روباه شَل حکایت سعدی کند و از شما یک فرد همیشه مضطرب بسازد.

قانون شجاعت در دفاع از حق؛ وقتی برای انجام یک کار درست (مثلاً امر به معروف، یا دفاع از حق خود در یک اداره یا حتی یک جمع خانوادگی) دیگران شما را از عواقب و واکنش‌های احتمالی می‌ترسانند (اگر این حرف را بزنم، رابطه‌ات خراب می‌شود!)، بدانید که این صدای شیطان است.

با گفتن «حَسْبُنَا اللَّهُ»، محکم‌تر سر حرف حق خود بایستید. نترسید! پیام این ذکر این است: «أَلَا تَخَافُ مَعَ اللَّهِ أَحَدًا»؛^۱ یعنی تا خدا وکیل توست، از هیچ‌کس در دنیا و اومه نداشته باش.

۱. محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۵۷.

۳. توکل در انتظار و روزهای سخت

فرض کنید به یک مشکل مالی یا سلامتی بزرگ دچار شده‌اید و همه راه‌های منطقی را بسته می‌بینید. یا مثلاً بعد از فرستادن فرزندان به یک شهر غریب، احساس تنهایی و بی‌کسی می‌کنید؛ این همان حال هاجر در بیابان است. در این مشکلات، این ذکر را با تمام وجود تکرار کنید و آرامش قلبی‌تان را به خدا بسپارید. اگر خودمانی بگوییم، توکل یعنی این: «خدا یا! من وظیفه‌ام را انجام دادم؛ اما این بار دیگر واقعاً دست من نیست. تو وکیل منی؛ از این به بعد خودت مدیریت کن.» این‌گونه است که آرامش به قلب شما بازمی‌گردد.

۴. توکل در زمان‌های بحرانی مالی

شیطان دقیقاً موقعی که می‌خواهید قسط بزرگی را بپردازید یا با یک بحران مالی روبه‌رو هستید، شما را می‌ترساند که نکند ورشکست شوید. اینجاست که زمان رهاکردن تعلقات دنیوی است. اگر با یک مشکل مالی بزرگ روبه‌رو شدید و ناچار به گذر از آن شدید، به جای پناه بردن به این و آن، با «حَسْبُنَا اللَّهُ» فقط به خدا تکیه کنید و بدانید که بی‌نیازی و عزت، دنبال توکل شما می‌آیند. یادمان باشد: توکل واقعی، یعنی استقامتِ تسلیم‌ناپذیر؛ یعنی تلاش کنی، اما نترسی. ما در ماه خدا مأموریم که شجاع باشیم و دلمان را به وکیلِ کاردان، یعنی خدا بسپاریم.

دعای پایانی

پروردگارا! در این شب‌های پربرکت ماه مبارک رمضان، به ما توفیق دادی تا مکتب توکل را از قرآن بیاموزیم. حال دست نیاز به سوی تو بلند می‌کنیم: خداوند! ای بهترین وکیل و کارگزار ما! در لحظاتی که دشمنان ما و ترس‌های ما جمع می‌شوند، ما را از سربازان حقیقی مکتب قرآن قرار ده که با تمام وجود پاسخ می‌دهیم: «حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ»؛ پس ایمان ما را افزون گردان.

پروردگارا! آن یقین را به ما عطا کن که حضرت ابراهیم علیه السلام در مقابل جبرئیل داشت.

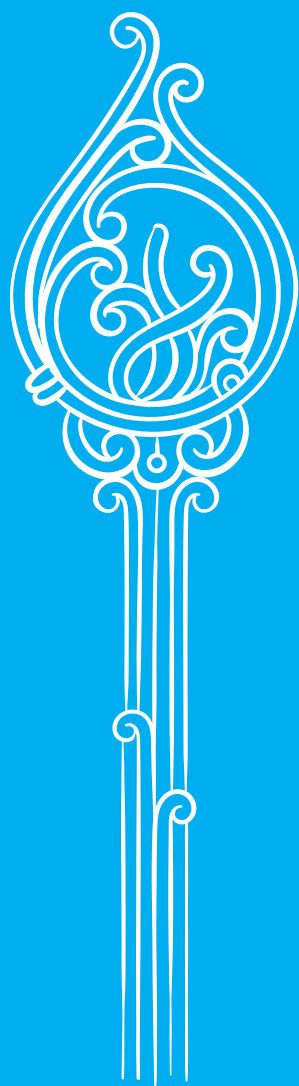
خدایا! قلب ما را از هرچه ترس از غیرتوست، خالی کن.
ما را در جهاد با ترس‌ها و وسوسه‌های دنیوی یاری کن.
خداوندا! ما را از تنبلی در لباس توکل دور بدار!

پروردگارا! ما را در میدان پراز سنگ اندازی بازار و مشکلات مالی، کوشا قرار ده و توفیق کسب رزق حلال عطا کن و ما را از تنبلی و دست‌درازی به مال حرام حفظ کن.

پروردگارا! از تو درخواست می‌کنیم که در خشک‌ترین و ناامیدکننده‌ترین نقاط زندگی ما، از سر رحمت، چشمه زمزم گشایش و آرامش را بجوشانی و هرگز فرزندان ما را ضایع نکنی!

در پایان، به شفاعت محمد و آل محمد علیهم السلام دعا‌های ما را مستجاب بگردان.





مجلس پنجم

بندگی کن تا که سلطانت کنند

(منبع عزت حقیقی، پیوند بندگی
با اقتدار فردی و استقلال ملی)

﴿أَيَّبْتُعُونَ عِنْدَهُمُ الْعِزَّةَ
فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا﴾

سوره نساء، آیه ۱۳۹

آیا عزّت و آبرو را نزد کفار بی دین می جویند؟!
در حالی که عزت و آبرو یک سره دست خداست.



سُورَةُ النَّبَاِ

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلّٰهِ وَلَوْ
 عَلَىٰ أَنفُسِكُمْ أَوَالِدِينَ وَالْأَقْرَبِينَ إِن يَكُنْ غَنِيًّا أَوْ فَقِيرًا
 فَاللّٰهُ أَوْلَىٰ بِهِمَا فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوَىٰ أَن تَعْدِلُوا وَإِن تَلَوُّا
 أَوْ تَعْرِضُوا فَإِنَّ اللّٰهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا ﴿١٢٥﴾ يَا أَيُّهَا
 الَّذِينَ ءَامَنُوا ءَامِنُوا بِاللّٰهِ وَرَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي نَزَّلَ
 عَلَىٰ رَسُولِهِ وَالَّذِي أَنزَلَ مِن قَبْلُ وَمَن يَكْفُرْ
 بِاللّٰهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَقَدْ ضَلَّ
 ضَلَالًا بَعِيدًا ﴿١٢٦﴾ إِن الَّذِينَ ءَامَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ ءَامَنُوا ثُمَّ
 كَفَرُوا ثُمَّ أَزَادُوا كُفْرًا لَّمْ يَكُنِ اللّٰهُ لِيَغْفِرْ لَهُمْ وَلَا لِيَهْدِيَهُمْ
 سَبِيلًا ﴿١٢٧﴾ بَشِّرِ الْمُنَافِقِينَ بِأَنَّ لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا ﴿١٢٨﴾ الَّذِينَ
 يَتَّخِذُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِن دُونِ الْمُؤْمِنِينَ أَيْتَنَعُونَ
 عِندَهُمُ الْعِزَّةَ فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلّٰهِ جَمِيعًا ﴿١٢٩﴾ وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي
 الْكِتَابِ أَن إِذَا سَمِعْتُمُ آيَاتِ اللّٰهِ يُكْفَرُ بِهَا وَيُسْتَهْزَأُ بِهَا فَلَا
 تَقْعُدُوا مَعَهُمْ حَتَّىٰ يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ ؕ إِنَّكُمْ إِذَا مَثَلْتُمْ
 إِنَّ اللّٰهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ وَالْكَافِرِينَ فِي جَهَنَّمَ جَمِيعًا ﴿١٣٠﴾



تلاوت آیه



مدرسه حفظ

شعله‌ورترین آرزوی انسان

تصور کن وارد جمعی شده‌ای... همه نشسته‌اند؛ نگاه‌ها در حال گردش است و تو فقط یک سؤال در ذهن داری:

آیا کسی مرا می‌بیند؟ آیا کسی برای بودنم احترام قائل است؟ این سؤال، فقط مال ما نیست؛ این سؤال، در دل همه هست. از کودک دبستانی گرفته تا پیرمرد بازنشسته؛ از کارگر ساده تا مدیر ارشد؛ همه یک آرزوی مشترک دارند:

چه قدر برایمان مهم است در جمعی که نشسته‌ایم، محترم شمرده شویم و ما را به چشم یک آدم ضعیف و بی‌هویت شناسند؟

چه قدر برای فرزندانمان مهم است که در خانه، حرفش خریدار داشته باشد؟ چه قدر برای یک مسئول یا یک تاجر مهم است که طرف مقابل، او را کلاس پایین‌تر نبیند؟

این دغدغه، نامش «عزت» است؛ همان چیزی که گویی کلید سعادت دنیا و آخرت ماست.

اما یک سؤال اساسی در ذهن همه ما هست: عزت را باید از کجا خرید؟ از بازار طلا؟ از صندلی‌های قدرت؟ از نگاه مردم؟

آیا اصلاً عزت در پول است؟ نه!

می‌بینیم که بسیاری از ثروتمندان، در اوج دارایی، ذلیل هوس‌ها و اسیر بدهکاران هستند.

آیا عزت در مقام است؟

می‌بینیم که خیلی از افراد قدرتمند، از ترس از دست دادن مقام، مجبورند در مقابل افراد ضعیف‌تر خم شوند!

آیا عزت در چشم مردم است؟ این که مردم ببینند ما پولدار و باکلاسیم عزت است؟

می‌بینیم که چطور برخی برای جلب یک لایک یا یک نگاه، مجبورند شخصیت خود را زیر پا بگذارند.

ما ایرانی‌ها به دلیل پیشینه عرفانی و تاریخی‌مان، فطرت‌مان با یک جمله حکیمانه گره خورده است. شاعر چه زیبا پرده از راز این ذلت ظاهری برمی‌دارد:

زندگی در بردگی، شرمندگی است معنی آزادبودن، زندگی است
سر که خم گردد به پای دیگران برتنِ مردانِ بودِ بارگران
بنده حق در جهان آزاده است مست‌وی فارغ‌ز جام و باده است^۱

یعنی آن سری که در مقابل غیرخدا خم شود، دیگر تاج عزت بر سرش نیست؛ بلکه بار ذلت بر گردنش است! این خم‌شدن، چه قدر سنگین و پرهزینه است!

آیه زندگی

اما بیایید در این ماه مبارک رمضان، در این سفره ضیافت الهی که خدا برایمان کرامت ویژه قائل شده و پیامبر ﷺ فرموده: «هُوَ شَهْرٌ دُعِيتُمْ فِيهِ إِلَى ضِيَاةِ اللَّهِ وَجُعِلْتُمْ فِيهِ مِنْ أَهْلِ كَرَامَةِ اللَّهِ»^۲ ماهی که در آن شما را به مهمانی خدا دعوت کرده‌اند و شما در آن از اهل کرامت خدا شده‌اید، به منبع اصلی عزت پناه ببریم. اصلاً روزه برای همین است؛ برای اینکه در این یک ماه، بفهمیم که فقط یک در باز است و آن در، در خانه خداست. بفهمیم که اگر برای یک وعده غذا، توانستیم نفس خودمان را کنترل کنیم، پس می‌توانیم برای رسیدن به مقام و پول و... هم خودمان را کنترل کنیم.

قرآن کریم در چندین آیه از قوانین عزتمندی در عالم سخن گفته است؛ اما در یکی از آیات با لحنی که کوبنده و صریح است، دست روی یک سؤال می‌گذارد

۱. خلیل‌الله خلیلی، شاعر افغان.

۲. علی بن موسی سیدبن طاووس، اقبال الاعمال، ج ۱، ص ۲.



و آدرس درست برای رفتن سراغ عزت را می‌دهد. این آیه، اصلاً برای همین دغدغه ما نازل شده است: «عزت را از کجا می‌خواهید؟».

قرآن از عده‌ای انتقاد می‌کند که برای رسیدن به عزت، دست دوستی به سمت کافران و قدرتمندان شیطانی دراز می‌کنند و می‌فرماید: «...الَّذِينَ يَتَّخِذُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ...»^۱؛ همان کسانی که کافران را به جای مؤمنان، دوست و سرپرست خود می‌گیرند....

و بلافاصله با یک سؤال استفهامی، ریشه این انحراف را می‌زند: «...أَيَبْتَغُونَ عِنْدَهُمُ الْعِزَّةَ...»؛ آیا می‌خواهند عزت و آبرو را نزد آن‌ها بجویند؟! یعنی گمان می‌کنند که عزت و قدرت، در گرو ارتباط با این و آن، با غرب و شرق، با این کشور و آن کشور است!

اما قرآن، در انتهای آیه، با یک پاسخ کوتاه، خط بطلان بر تمام این آدرس‌های انحرافی می‌کشد و ریشه عزت را برای همیشه تبیین می‌کند: «...فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا»؛ پس به یقین بدانید که تمام عزت‌ها، فقط از آن خداست!.

در این ماه مبارک رمضان، از ما خواسته‌اند که از خواسته‌های دل، از لذت‌های روزمره، از چیزهایی که دوستشان داریم، چشم‌پوشیم؛ چرا؟ تا مزه بندگی را بچشیم؛ تا بفهمیم که عزت واقعی، در همین بندگی نهفته است. بندگی خدا، نه نشانه ضعف است و نه ذلت؛ بلکه اوج آزادی و شکوه انسان است.

حقیقتاً هم عزتی برای غیرخدا متعال نیست. کسانی که قدرت و علمشان ناچیز است، کاری از دستشان ساخته نیست تا بتوانند منشأ عزتی باشند؛ انسانی که اگر خداوند کمی چشمه بزاق دهانش را بیشتر کند، قیافه‌اش آن قدر کرب و زشت می‌گردد که موجب انزجار مردم می‌شود، اگر برخی از سلول‌های بدنش بیمار شوند یا تکرر ادرار بگیرد، آبرویش می‌رود و جرئت بیرون رفتن از منزل را به خود نمی‌دهد. اما در سایه عزت الهی، انسان به جایگاهی می‌رسد که هیچ قدرتی نمی‌تواند او را تحقیر کند. در تعبیر زیارت امیرالمؤمنین (علیه السلام) در روز غدیر می‌خوانیم: «إِغْتَصَمْتُ بِاللَّهِ فَعَزَّزْتُ»^۲ چون به خدا معتصم هستی، عزیز شدی».

۱. نساء، ۱۳۹.

۲. محمد بن مکی شهید اول، المزار الکبیر، ج ۱، ص ۶۴.

«اعتصام» در این روایت را پناه بردن،^۱ و اتصال و امساک^۲ هم معنا کرده اند و شخص «عزیز» به کسی می گویند که مغلوب و مقهور چیزی نمی شود^۳ و نمی توانند در اراده او تأثیر بگذارند و او را از راه درست منحرف کنند.

بندگی کن، تا که سلطانت کنند تن رها کن، تا همه جانت کنند
خوی حیوانی، سزاوار تو نیست ترک این خوکن، که انسانت کند^۴

چگونه بنده خدا، سلطان عالم می شود؟

امیرالمؤمنین علیه السلام آن قدر عزیز و نفوذناپذیر است که فرمود: «وَاللَّهِ لَوْ أُعْطِيَ الْأَقَالِيمَ السَّبْعَةَ بِمَا تَحْتَ أَفْلَاكِهَا»^۵ به خدا قسم اگر اقالیم هفت گانه به من داده شود»، درمقابل چه کاری؟ اینکه «أَنْ أَغْصِيَ اللَّهَ فِي نَمَلَةٍ أَسْلُبُهَا شَعِيرَةً فَأَلُوْكَهَا»^۶ پوست جویی را به ظلم از دهان مورچه ای بردارم، این کار را نخواهم کرد».

یعنی اگر فرمانروایی مطلق بر سراسر کره زمین به من داده شود، در اراده من برای این مقدار ظلم هم اثری نخواهد گذاشت. «مَا قَبِلْتُ وَلَا أَرَدْتُ». این معنایی است که در زیارت می گوئیم: «إِغْتَصَمْتُ بِاللَّهِ فَعَزَّزْتُ»؛ عزتی که اصل و ریشه و حقیقتش از آن خدای متعال است و در اثر ایمان و بندگی می توان به این عزت رسید که: «وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ»^۷.

مؤمن در اثر خضوع و ذلت در مقابل عزت و کبریایی الهی، به این عزت می رسد. اگر در برابر کبریایی خدای متعال احساس کوچکی و تواضع داشته باشیم و در مقابل این عزت الهی ذلت خود را درک کنیم، خدای متعال به ما نیز عزت می دهد؛ وگرنه اگر بخواهیم بدون او به عزت برسیم، قطعاً از درگاه خدای متعال رانده می شویم.

۱. خلیل بن احمد فراهیدی، العین، ج ۱، ص ۳۱۴.

۲. لويس معلوف، المنجد في اللغة، ص ۵۱۰.

۳. محمد بن مكرم ابن منظور، لسان العرب، ج ۵، ص ۳۷۵.

۴. جوهری، کلیات خزائن الاشعار، ص ۲۸.

۵. شیخ صدوق، الأمالی، ص ۶۲۳.

۶. همان.

۷. منافقون، ۸.

لباس ممنوع الهی

امیرالمؤمنین (علیه السلام) در خطبه «قاصعه»^۱ که یکی از مهم‌ترین خطبه‌های نهج البلاغه است، می‌فرماید: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَبَسَ الْعِزَّ وَالْكَبرِيَاءَ وَ اخْتَارَهُمَا لِنَفْسِهِ دُونَ خَلْقِهِ وَ جَعَلَ اللَّعْنَةَ عَلَى مَنْ نَارَعَهُ فِيهِمَا مِنْ عِبَادِهِ؛ حمد و ستایش خدایی را که لباس عزت و کبریایی پوشید و این دو صفت را برای خود برگزید و انتخاب کرد و لعنت خود (دور کردن از رحمت خود) را برای کسانی قرار داد که در این دو صفت با خدا نزاع کنند».

در ادامه می‌فرماید: «شیطان اولین کسی بود که خواست بزرگی کند و بدون عزت الهی، برای خود عزت درست کند که مطرود درگاه الهی شد.» خواست با همان چیزی که خدا به او داده، بزرگی کند و عزت بخرد! خب، اگر جنس تو از آتش است، همان را هم خدا داده؛ حالا همان را ترازو قرار داده و می‌گوید خدا هم باید این میزان را رعایت کند!

دیده‌اید برخی جوان‌ها می‌گویند: پدر و مادر باید شخصیت مرا حفظ کنند تا من هم احترام آن‌ها را حفظ کنم؟! این ادبیات آشنا نیست؟ تو هرچه داری، از آن اوست! ما حقیقتاً در برابر خداوند متعال به هیچ وجه عزت و کبریایی و بزرگی نداریم؛ چراکه هیچ ملک و مُلکی نداریم و همه چیز از آن خداست. به همین دلیل در روایات آمده است که ما مالک نیستیم؛ بلکه امانتداریم.

در حدیث عنوان بصری از امام صادق (علیه السلام) حضرت فرمودند: شرط بندگی در قدم اول، این است که نسبت به چیزهایی که خداوند متعال به رسم امانت به تو داده، احساس مالکیت نکنی و این شرط اول عبودیت است: «أَنْ لَا يَرَى الْعَبْدُ لِنَفْسِهِ فِيمَا حَوَّلَهُ اللَّهُ مُلْكاً لَأَنَّ الْعَبْدَ لَا يَكُونُ لَهُمْ مُلْكٌ يَرَوْنَ الْمَالَ مَالِ اللَّهِ؛^۲ بنده آن کسی است که مطلقاً احساس مالکیت نمی‌کند و تمام امکانات را از طرف خداوند می‌بیند». بنابراین هیچ دارایی و مالی برای خود نمی‌بیند تا در مقابل خدا خود را بزرگ یا بی‌نیاز بداند و رسیدن به عزت هم تنها در سایه تواضع و ذلت در مقابل خدای متعال است.

۱. محمد بن حسین شریف رضی، نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲.

۲. محمد باقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۱، ص ۲۲۵.



اگر در برابر عزت الهی ذلیل شد، عزت الهی به اندازه ظرف وجودی مخلوق به او عطا می‌شود و حقیقتاً عزیز می‌گردد. دقت کنید! بحث ما این نیست که عزیز یا صاحب ملک نباشیم؛ بلکه سخن در این است که در برابر کبریا و عزت الهی تواضع و خشوع کنیم که در نتیجه آن و در پرتو عنایت الهی به همه چیز می‌رسیم و کار به جایی می‌رسد که تمام کائنات نمی‌توانند یک مؤمن را به حرکت درآورند؛ هیچ چیز در او تأثیر نمی‌گذارد؛ آمد و رفت مردم در او اثر ندارد؛ تشویق و مذمت دیگران برای او مهم نیست؛ اقبال و ادبار آدم‌ها در استقامت او اثر ندارد.

خلع لباس کرامت از تن ملّت‌های متفرق

این عزت فقط برای فرد نیست. هر جامعه‌ای که با خدا باشد، هر جامعه‌ای که متحد باشد، عزیز می‌شود. حضرت در همان خطبه قاصعه فرمودند:

به تاریخ گذشتگان بنگرید؛ آن وقتی که با هم بودند، متّفق بودند، چه عزّتی یافتند؛ چه حالتی پیدا کردند؛ امّا وقتی که از آن حالت یکپارچگی خارج شدند، «فَانْظُرُوا إِلَى مَا صَارُوا إِلَيْهِ فِي آخِرِ أُمُورِهِمْ حِينَ وَقَعَتِ الْفُرْقَةُ وَتَشَتَّتَتِ الْأَلْفَةُ». بعد می‌فرماید: وقتی این طور شد، وقتی جدایی و دشمنی حاکم شد، «قَدْ خَلَعَ اللَّهُ عَنْهُمْ لِبَاسَ كَرَامَتِهِ وَسَلَبَهُمْ غَضَارَةَ نِعْمَتِهِ»^۱ خدای متعال لباس کرامت را از نشان خارج کرد. آن شرف و عزتی که داشتند، آن نعمت‌هایی که خدا به آن‌ها داده بود، بر اثر اختلاف و تفرقه از آن‌ها گرفته شد.

همین امروز هم می‌توانید ببینید دولت‌هایی را که می‌خواستند از راه رابطه با آمریکا به عزت برسند. رهبر معظم انقلاب علیه السلام در این باره می‌فرمایند:

همین رئیس‌جمهور کنونی آمریکا این حرف را گفت؛ گفت: ما به سعودی‌ها به چشم گاو شیرده نگاه می‌کنیم! ذلّت از این بیشتر؟ برای یک دولت، برای یک ملّت، ذلّت از این بالاتر؟ پولش را بگیرند، بعد به عنوان گاو شیرده او را خطاب بکنند؛ به او توهین بکنند؛ ذلّت یک کشور و یک دولت بیش از این نمی‌شود. اسلام با این ذلّت‌ها مخالف است. «وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ»^۲ اگر مؤمن باشند، باید

۱. محمد بن حسین شریف رضی، نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲.

۲. منافقون، ۸.

عزیز باشند. این دلیل بودن، نشانه این است که این ها ایمان ندارند؛ مؤمن نیستند؛ دروغ می گویند.^۱

کسانی که در دل نفاق دارند این را درک نمی کنند؛ نمی فهمند که عزت کجاست؛ مرکز عزت واقعی کجاست. کسانی که خود را متصل به مراکز قدرت های شیطانی می کنند، برای اینکه حیثیتی و قدرتی به دست بیاورند «أَيَّتَعُونَ عَنْهُمْ الْعِزَّةَ»؛ آیا دنبال عزتند که به رقبای خدا، به دشمنان خدا، به قدرت های مادی پناه می برند؟ «فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا»؛ همانا عزت در نزد خداست. فقط با تکیه بر عزت او می توان عزیز و محکم شد.

درس هایی از عزت و اقتدار

رهبر عزیزمان فرمودند:

ما امام را این جور شناختیم. امام در طول حیات، چه در حوزه علم و تدریس، چه در دوران دشوار، و چه در حوزه مدیریت و حاکمیت - آن وقتی که در رأس کشور قرار گرفت و مدیریت جامعه را در قبضه گرفت - در همه این ها مصداق «وَتَوَكَّلْ عَلَى الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ»^۲ بود. برای همین بود که کارهای بزرگی که همه می گفتند نشدنی است، با طلوع امام، این کارها شدنی شد؛ همه سدهایی که گفته می شد، شکستنی نیست، با حضور امام، این سدها شکستنی شد. او علاوه بر اینکه خود، مظهر عزت نفس و اقتدار معنوی بود، روح عزت را در ملت هم زنده کرد. این، کار بزرگ امام بزرگوار بود.^۳

و این عزت به شاگردان و پیروان مکتب امام علیه السلام هم منتقل شد. کسی که در مقابل دشمن خدا سرخم نکرده، ببین خدا چگونه به او عزت می دهد. شما تشییع جنازه چند میلیونی سردار دل ها شهید سلیمانی علیه السلام را به یاد دارید. این

۱. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار مسئولان نظام و سفرای کشورهای اسلامی، ۲۵ فروردین ۱۳۹۷.

۲. شعراء، ۲۱۷.

۳. بیانات رهبر معظم انقلاب در مراسم بیست و سومین سالگرد رحلت امام خمینی علیه السلام، ۱۴ خرداد ۱۳۹۱.



انسانی که مظهر عزت و اقتدار کشور بود، خدا چگونه به او عزت داد.

در نگاه حضرت فاطمه زهرا (علیها السلام) دُرْدَانَةُ عالم خلقت و مادر امام حسین (علیه السلام) این جمله هست: «الْجِهَادُ عِزًّا لِلْإِسْلَامِ»؛^۱ جهاد و مبارزه با دشمن، مایهٔ عزّت است. البته عزت فقط برای خود مجاهدان نیست؛ آنکه به جای خود محفوظ است؛ بلکه علاوه بر این، در افراد کشور و ملّت هم عزّت به وجود می‌آورد.

از طرف کنسولگری روسیه برای «ستارخان» پیغام آمد که: «اگر شما به کنسولگری روسیه پناهنده شوید، ما شما را حمایت می‌کنیم.» ستارخان می‌توانست این پیشنهاد را بپذیرد؛ می‌توانست زیر بیرق روسیه پناه بگیرد و جان و مالش را حفظ کند و شاید به یک «عزت ظاهری و موقت دنیایی» هم می‌رسید؛ اما در واقع، او تبدیل به نوکر یک دولت بیگانه می‌شد و بیرق عزت ملی را زمین می‌گذاشت. باید انتخاب می‌کرد: بیرق روسیه یا بیرق عزت الهی.

در آن لحظهٔ تاریخی، ستارخان پشت کرد به تمام دنیا و به علّمدار کربلا حضرت ابوالفضل العباس (علیه السلام) نگاه کرد و آن جملهٔ معروف و ماندگار را گفت که باید با آب طلا نوشت: «من زیر بیرق ابا الفضلم؛ بیرق روسیه را نمی‌خواهم!»^۲

شهادت هشت سال دفاع مقدس که در مقابل حدود ۴۵ کشور دنیا برای حفظ خاک میهن، جنگیدند، باعث عزت ملت و کشور شدند. نمونه‌های بسیاری از این عزتمندی هست که مجال گفتن آن‌ها نیست. انصافاً عزتمندی شهدای ما کشور ما را عزیز کرد. عزت را در اقدام این دو شهید بزرگوار ببینید:

حاج احمد کاظمی و حاج حسن طهرانی مقدم به دعوت کشور روسیه به آنجا می‌روند تا برای ایران موشک‌های بُرد بلند بخرند. در این قرارداد، نمایندهٔ روسیه می‌گوید: مثلاً شما ایرانیان در این قرارداد مثل کسی هست که در بیابان گیر افتاده و دارد از تشنگی می‌میرد و یک نفر یک لیوان آب دارد که می‌خواهد به او بفروشد. شرایط فروش را کسی تعیین می‌کند که آب دست اوست. الان هم شرایط قرارداد را ما تعیین می‌کنیم. اولاً ما موشک بُرد بلند که با تکنولوژی پیشرفته سوخت جامد است را به شما نمی‌دهیم؛ چون ممکن است شما بفهمید چطور ساخته

۱. محمد بن حسین شریف رضی، نهج البلاغه، حکمت ۲۵۲.

۲. محمد باقر ویجویه‌ای، تاریخ انقلاب آذربایجان و بلوای تبریز، ص ۳۴.



می شود و خودتان بسازید و فقط موشک های «اسکاد C» را به شما می دهیم. ثانیاً خودمان می آیم در کشور شما مکان را می بینیم و پایگاه می سازیم و خودمان به عنوان مستشار در ایران حاضر می شویم و هر وقت هم خواستید شلیک کنید، خودمان شلیک می کنیم. شهید کاظمی و شهید طهرانی مقدم که شاگردان عزیز مکتب اسلام و امام بودند، عزت و غیرتشان اجازه نمی دهد زیر بار چنین قراردادی بروند. همان جا با قرارداد مخالفت می کنند و می گویند ما موشک شما را نخواستیم.^۱

به محض برگشتن به ایران، شهید طهرانی مقدم خودش شروع به تحقیقات در مورد تکنولوژی سوخت جامد می کند و در یک کار جهادی و خارق العاده، تکنولوژی ساخت موشک برد بلند را در ایران به دست جوانان داخل کشور رقم می زند. امروز پس از حدود ۲۰ سال، روسیه ای که زمانی حاضر نبود موشک های پیش پا افتاده خودش را به ما بفروشد، خریدار موشک و پهپاد از ایران است! در زمانه ای که همه دنیا در برابر جنایات آمریکا و اسرائیل خاموش بودند، ایران با اقتدار بزرگ ترین ضربه را به اسرائیل می زند. این حرکت عزتمندانه، با عزت نفس این دو نفر دلیر مرد ایرانی رقم می خورد.

این یک قاعده و یک سنت الهی است و استثنا ندارد. هر فردی و جامعه ای که عزت حقیقی را بخواهد، باید خاضعانه آن را از خدا طلب کند و این گونه عزیز می شود.

عزت و نصرت خدا

امیرمؤمنان (علیه السلام) این را سنت الهی معرفی کرده و فرموده است: «فَإِنَّهُ جَلَّ أَسْمُهُ قَدْ تَكْفَّلَ بِنَصْرِ مَنْ نَصَرَهُ وَ إِعْزَازِ مَنْ أَعَزَّهُ»^۲ خداوند متکفل شده تا نصرت کند هر کسی را که از او یاری طلبیده، و عزت ببخشد هر کسی را که از او عزت طلب کرده است». نباید آدرس اشتباهی رفت. اگر عزت را از دیگران طلب کنند، هرگز به آن نمی رسند. یک روایت فوق العاده زیبا و مؤثر از امام صادق (علیه السلام) در این بحث داریم که

1. <https://snn.ir/fa/news/561129>

۲. محمد بن حسین شریف رضی، نهج البلاغه، نامه ۵۳.

می‌فرماید: خدای متعال قسم خورده «وَعَزَّتِي وَجَلَالِي وَمَجْدِي وَازْتِفَاعِي عَلَى عَزِيْشِي لَا قُطْعَنَ أَمَلٍ كُلِّ مُؤَمِّلٍ [مِنَ النَّاسِ] غَيْرِي بِالْيَأْسِ وَلَا كُشُوْنَهُ نُوْبَ الْمَدَلَّةِ عِنْدَ النَّاسِ؛ قسم به عزت و جلال و بزرگی و بلندمرتبگی‌ام، امید هرکسی را که به غیرمن امید ببندد، به ناامیدی می‌کشانم و در میان مردم لباس ذلت بر تن او می‌کنم».

عرض می‌کنیم: خدایا! چرا این قدر سخت می‌گیری و شدید برخورد می‌کنی؟! گویا جواب سؤال ما در ادامه حدیث آمده است: «أَيُّؤَمِّلُ غَيْرِي فِي الشَّدَائِدِ وَ الشَّدَائِدُ بِيَدِي؛ تو در سختی‌ها رفتی و در خانه دیگری را زدی، درحالی که سختی‌ها به دست من است».

ببینید در ادامه چه می‌فرماید: «أَيُّؤَمِّلُ غَيْرِي فِي الشَّدَائِدِ وَ الشَّدَائِدُ بِيَدِي؛ به دیگری امید بستی و در خانه دیگری را زدی، درحالی که بازکردن درها در اختیار من است». تو به حرف من اعتماد و اطمینان نکردی! تو باور نکردی کسی بدون اجازه من نمی‌تواند کاری انجام دهد و سود یا ضرری به تو برساند! در ادامه، جمله‌ای دارد که انسان را از خجالت آب می‌کند. بزرگواران! اگر تا الان حواستان جمع نبوده، این چند جمله را توجه کنید؛ وجود انسان را به آتش می‌کشد؛ می‌فرماید:

«فَمَا لِي أَرَاهُ لَا هِيَأَ عَنِّي؛ چرا از من غافلید؟!»، «أَعْطَيْتُهُ بِجُودِي مَا لَمْ يَسْأَلْنِي ثُمَّ انْتَزَعْتُهُ عَنْهُ فَلَمْ يَسْأَلْنِي رَدَّهُ وَ سَأَلَ غَيْرِي؛ من از گرم و جودم به او چیزهایی داده‌ام که حتی از من نخواستنه بود؛ حالا که آن نعمت را گرفتم، او نیامد تا از من بخواهد و رفت در دیگری را زد!»، «أَفَيْرَانِي أَبْدَأُ بِالْعَطَاءِ قَبْلَ الْمَسْأَلَةِ ثُمَّ أَسْأَلُ فَلَا أُجِيبُ سَائِلِي؛ آیا تو مرا این گونه شناختی؟! من که بدون درخواست به شما دادم، حال اگر بخواهید به شما نمی‌دهم؟!»،

«أَبْخَيْلٌ أَنَا فَيَبْجَلْنِي عَبْدِي؛ آیا من بخیل هستم که بنده‌ام مرا بخیل دانسته؟!»، «أَوَلَيْسَ الْجُودُ وَ الْكَرَمُ لِي أَوْ لَيْسَ الْعَفْوُ وَ الرَّحْمَةُ بِيَدِي؛ آیا بخشش و کرم از آن من نیست؟ آیا گذشت و رحمت در دست من نیست؟»؛



«أَوَلَيْسَ أَنَا مَحَلُّ الْأَمْالِ فَمَنْ يَقْطَعُهَا دُونِي؛ آيا برآوردن آرزوها به دست من نیست؟!»؛

«أَفَلَا يَخْشَى الْمُؤْمِنُونَ أَنْ يُؤْمِلُوا غَيْرِي؛ آيا آن‌هایی که به غیر من امید بستند، از من نمی‌ترسند؟!»؛

«فَايَا بُؤْسًا لِلْقَانِطِينَ مِنْ رَحْمَتِي وَيَا بُؤْسًا لِمَنْ عَصَانِي وَلَمْ يَرْقُبْنِي؛ بدا به حال کسانی که از من ناامیدند و مرا معصیت کردند و امر مرا رعایت نکردند».

حالا قبل از آنکه بگوییم عزت در چیست، آيا کسی که عزت خود را در پول دید، آيا او اسیر پول است يا امیر پول؟ روشن است او اسیر و ذلیل پول است. اگر کسی عزت را از دیگران گدایی کند، چه؟ او به عزت می‌رسد يا اسیر و ذلیل نگاه و توجه اوست؟ بله، او اسیر و ذلیل است و مؤمن حق ندارد خود را ذلیل دیگران کند. می‌فرماید: اگر کسی به خاطر پول به دیگری احترام بگذارد، مورد لعن خدا قرار می‌گیرد:

«لَعَنَ اللَّهُ مَنْ أَكْرَمَ الْغَنَى لِنِغَاهُ... لَا يَسْتَجَابُ لَهُ دَعْوَةٌ وَلَا يَقْضَى لَهُ حَاجَةٌ»؛^۲ نه دعایش مستجاب می‌شود و نه به حاجتش می‌رسد.

قرآن می‌فرماید: «وقتی قارون با ثروت خود حرکت می‌کرد، عده‌ای آرزو داشتند ثروتی مثل قارون داشته باشند»^۳ و وقتی با گنجش در زمین فرورفت، گفتند: «خدا به ما رحم کرد که گرفتار این ذلت نشدیم».^۴

حالا نوبت توست که عزیز شوی!

حالا با آنچه گفتیم، وظیفه ما برای عزیز شدن چیست؟ چه کنیم که بچه‌های ما عزیز باشند؛ خودمان عزیز باشیم؛ جامعه ما که عزیز است، عزیزتر بشود؟ چند راهکار برای اینکه ما در جامعه عزیز بشویم، عرض می‌کنم که هر کدام از این راهکارها آثار مثبت فراوانی روی شخصیت تک‌تک ما می‌تواند داشته باشد. فقط کافی است با توجه به این چند کار عمل کنید.

۱. محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۶۶.

۲. حسن بن محمد دیلمی، إرشاد القلوب إلى الصواب، ج ۱، ص ۱۹۴.

۳. قصص، ۷۹.

۴. قصص، ۸۲.

۱. تربیت فرزند با عزّت

اول خطاب به پدر و مادرهای عزیز:

پدر و مادرهای عزیز! مهم‌ترین کار ما این است که فرزندمان را «عزیز» بار بیاوریم. فرزند عزیز، نه تسلیم هوای نفس می‌شود و نه ذلیل دیگران.

بچه‌های ذلیل بار نیاورید؛ چون اگر بچه عزّت نفس نداشته باشد، در بزرگسالی نه شغل درستی می‌تواند داشته باشد، نه زندگی سالمی خواهد داشت، نه به شما احترام می‌گذارد. بچه‌ها از کودکی باید عزتمندانه تربیت بشوند و اگر یک نسل جامعه عزیز بار آمد، جامعه رشد می‌کند و عزیز می‌شود. برای اینکه بچه عزتمندانه تربیت بشود، خیلی مطالعه و کار لازم است؛ اما اینجا سه نمونه کار یا به تعبیری «فن و مهارت» تربیتی عرض می‌کنیم که اگر همین حداقل را کسی انجام ندهد، دیگر انتظار تربیت سالم نداشته باشد.

اول: حرف بچه را بشنوید؛ نه نصفه‌نیمه؛ وقتی فرزندان حرف می‌زنند، گوشی را کنار بگذارید، برگردید و با تمام وجود به او نگاه کنید. اگر این کار را نکنید، او احساس می‌کند حرفش خریدار ندارد و حس حقارت می‌کند و برای شنیده شدن آویزان رفیق یا فضای مجازی می‌شود.

دوم: برای فرزند سیادت قائل شوید. با احترام با او رفتار کنید. اگر چیزی به او می‌دهید، محترمانه بدهید. اگر چیزی را نمی‌دهید، طوری بگویید که شخصیتش حفظ شود و احساس اقتدار کند. این کودک بعدها عزیز می‌شود.

خاطره‌ای بسیار شیرین و عجیب را از مرحوم آیت‌الله حائری شیرازی رحمته‌الله نقل می‌کنند که بسیار درس‌آموز است. دختر ایشان تعریف می‌کند:

تازه نه سالم تمام شده بود. شب ۲۱ ماه مبارک رمضان داشتیم آماده می‌شدیم برای احیای شب قدر. مراسم مسجد شهدا (مسجد بزرگ شهر) را پدر برگزار می‌کرد. او امام جمعه و نماینده ولی فقیه در شیراز بود. مسجد شلوغ می‌شد. هر سه شب، من و برادرها هم همراه مادر و پدر به مسجد می‌رفتیم. ساعت ۹ شب، پدر داشت وضو می‌گرفت. رفتم کنارش ایستادم و گفتم:

– چرا همه ما باید حرف‌های یک نفر رو که خداست، گوش کنیم؟ اصلاً خدا کیه؟

پدر نگاهی به من کرد و مسح سرش را کشید. ادامه دادم:

– من تا ندونم خدا کیه، نمی‌تونم براش دعا کنم و نماز بخونم. اصلاً نمی‌تونم برای کسی که نمی‌بینمش، کاری انجام بدم.

پدر مسح پایش را کشید و نشست کنار من.

– خب برو ببین خدا کیه!

– از کجا بشناسم؟ شما که خدا رو می‌شناسید، برام بگید تا بشناسم.

پدر دستم را گرفت و آورد توی ایوان خانه و نشاند کنار خودش. برام از خدا

گفت؛ مثال آورد و گفت و گفت و گفت. یک ساعتی که گذشت، مادر آمد.

– حاج‌آقا، مگر مسجد نمی‌روید؟ دیر می‌شود. بقیه حرفتان را بگذارید برای فردا.

– می‌دانم اما امشب باید این بحث را برای فاختره به نتیجه برسانم.

مادر با تعجب به من و پدر نگاه کرد و گفت: حاجی! پس تکلیف این جماعتی

که آمده‌اند احیا چه می‌شود؟ نمی‌توانی به آن جمعیت بگویی من باید بحث را

برای دخترم تمام کنم!

پدر بلند شد و رفت سمت تلفن و گفت: درستش می‌کنم.

شماره‌ای را گرفت و با کسی حرف زد. تلفن را گذاشت و شماره دیگری را

گرفت و حرف زد. مادر چشمانش خیره به پدر مانده بود. چیزهایی که می‌شنید را

باور نمی‌کرد.

پدر تلفن را گذاشت و رو کرد به مادر و گفت: «درستش کردم؛ یکی از دوستان

به جای من می‌رود مسجد برای برگزاری مراسم احیاء. شما هم که ماشین می‌آید

دنبالتان، با پسرها بروید احیاء. من با فاختره^۱ در خانه می‌مانم. می‌خواهیم تا

صبح حرف بزنیم».

نمی‌دانستم چه باید بگویم. از اینکه بی‌موقع سؤال کرده بودم، کمی از

دست خودم دلخور شدم؛ اما از اینکه پدر مراسم احیاء را به خاطر من به هم زد

تا جوابم را بدهد، خیلی خوشحال بودم. باورم نمی‌شد. تازه به سن تکلیف رسیده

بودم و اینکه پدرم به من اهمیت داد و دیده شدم، خوشحالم کرد.

تا سحر با پدر حرف زدیم، تا وقتی که مادر و برادرها از مسجد آمدند. اصلاً

حرفی نزد که «امشب شب دعاست و من نتوانستم نمازی بخوانم یا دعایی کنم

۱. نام دخترشان فاطمه است و برای احترام از لقب «فاخره» استفاده می‌کند.

یا به خاطر تو به مسجد نرفتم. تمام شب برایم با خوش رویی حرف زد. پدر یک شب خود را تمام و کمال برای من گذاشت و با این کار، من را تمام عمر پایبند و شیفته آن یک شب کرد. شیفته دینی که در آن تربیت شده بود. او پدر من بود و به من اهمیت و عزت داد. بعدها بارها در جاهای زیادی این خاطره را تعریف کردم و هر بار با یک واکنش مشترک و شبیه به هم روبه رو شدم؛ می پرسیدند: واقعاً؟ چطور چنین چیزی ممکن است؟!^۱

حالا برخی از ما به مجلس که می رویم، روز مصیبت بچه هاست! خدا نکند بچه وسط سخنرانی جذاب یا روضه خوب بگوید: بابا یا ماما دستشویی دارم! با چه تندی با او برخورد می کنیم! با کلی چشم غژه و فشار دادن دست کودک، او را برای کارش می بریم. خُب کودک از همه این ها احساس بی احترامی و حقارت می کند؛ در حالی که باید احساس عزت به او بدهیم.

در نوجوانی نیز برای نظرات او احترام قائل باشیم و مثل دوران کودکی به او امر و نهی نکنیم. چرا نوجوان ها غالباً در دوران نوجوانی دوستی های افراطی دارند و با دوستان صمیمی ترند؟ چون دوستانشان بیشتر به نظرات آن ها احترام می گذارند. تصور کنید اگر بچه در تابستان به پدر و مادر خود پیشنهاد بدهد برویم باهم چای بخوریم! عکس العمل این ها چیست؟ احتمالاً می گویند: بچه جان! عقل در کله ات نیست؟! در تابستان، در این هوای گرم و چای؟! حداقل می گفתי شربت. اما همین نوجوان این پیشنهاد را به رفیقش می دهد و رفیق هم به راحتی می گوید: دمت گرم! خیلی هم می چسبد؛ برویم بخوریم. خب نوجوان می گوید: این برای نظر من احترام قائل است و طبیعتاً با او صمیم تر می شود.

۲. سبک زندگی اسلامی

یکی از راه های رسیدن به عزت، تمرین کنترل هوای نفس و حرص است. ماه رمضان بهترین فرصت است:

قبل از سیر شدن، دست از غذا خوردن بکشید؛ وقتی سر سفره می نشینید، قبل از سیر شدن کامل، دست از غذا خوردن بکشید. بله، چیزی از روزی شما کم

۱. فرزانه قائنی، من فاخره ام، ص ۶۷.



نمی‌شود، اما شما کم‌کم از اسارت میل و هوس خارج می‌شوید. سرسختی در برابر مُد؛ مُد یا سبک زندگی غربی نباید بر شما مسلط بشود. شما سبک زندگی خود را انتخاب می‌کنید، نه آن چیزی که هر روز شبکه‌های اجتماعی به شما دیکته می‌کنند. عزت شما بالاتر از تقلید است. البته ما بزرگ‌ترها خودمان باید به این عزّت رسیده باشیم تا بتوانیم به این‌ها عمل کنیم. در روایات فرموده‌اند: عزت در اطاعت و بندگی است: «مَنْ أَطَاعَ اللَّهَ سُبْحَانَهُ عَزَّ وَ قَوًى؛^۱ هر که خدای سبحان را اطاعت کند، عزت و بزرگی یابد و قوی گردد». عزت در رعایت تقوای الهی است: «لَا عِزَّاءُ عَزْمٍ مِنَ التَّقْوَى؛^۲ هیچ عزتی عزت‌بخش‌تر از تقوا نیست». عزّت در مبارزه و کنترل هواهای نفسانی است: «مَنْ يَغْلِبُ هَوَاهُ يَعْزُّ^۳؛ هر که بر خواهش نفس خود چیره شود، عزت یابد». در این ماه مبارک، کنترل هوای نفس را بیشتر تمرین کنیم که زمینه آن فراهم است؛ مثلاً از چیزی که خیلی دوست داری، کمتر استفاده کن. مثالی بگویم: هر وقت سر سفره نشستنی، کمی صبر کن و بسم الله بگو و یک دعا بخوان، بعد شروع کن. از غذایی که دوست داری، قبل از سیرشدن کامل دست بکش. بله، از روزی خدا چیزی کم نمی‌شود، ولی تو کم‌کم از اسارت نفس خارج می‌شوی و به عزت می‌رسی و فقط به میل و هوس و خواسته خود فکر نمی‌کنی. این عزت موجب استقلال شخصیت توست؛ چون کسی که احساس حقارت کند، هرگز به استقلال از دیگران نمی‌رسد؛ چه یک نفر باشد، چه یک جامعه.

دعای پایان

خدایا! تو را به عزت و کبریاییات سوگند، ما را در این ماه عزیز، از بندگی و اسارت پول، مقام، ترس و نگاه خلق‌رهایی ببخش. لباس ذلت را از تن ما بیرون آور و ما را فقط بنده خودت قرار ده.

پروردگارا! ما به در خانه کسی جز تو امید نبسته‌ایم. به حق آن عزّت که تمام عالم را فرا گرفته، به ما بصیرتی عطا کن تا عزت را نزد دشمنان تو نجویم و ما را

۱. عبدالواحد تمیمی آمدی، غررالحکم و دررالکلم، ص ۱۸۴.

۲. محمد بن حسین شریف رضی، نهج البلاغه، حکمت ۳۷۱.

۳. جمال الدین خوانساری، شرح غررالحکم، ج ۵، ص ۱۴۶.

از شرّ فریب وابستگی به قدرت‌های شیطانی محفوظ بدار.

«اَللّٰهُمَّ تَوَلَّنَا فِی مَنْ تَوَلَّیْتَ...». خدایا! عزت و استقلال ملی و دینی ما را حفظ
 بفرما. به قلوب ما محبت و اتحاد عطا کن تا در برابر جبهه کفر، در سایه ولایت
 تو عزیز و مقتدر بمانیم. فرزندان ما را عزیز تربیت کن و به ما توفیق بده که در
 خانه‌هایمان، پرچم کرامت و احترام را بلند نگه داریم.

«اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْأَلُكَ بِعِزَّتِكَ وَ جَلَالِكَ...». خدایا! به عزت، جلال و مجدت سوگند،
 امید ناامیدشدگان غیر از خودت را به خودت برگردان و ما را از رحمت و اسع‌هات
 محروم مساز. دعای ما را مستجاب و فرج امام زمان عجل الله تعالی فرجه را نزدیک بگردان.

آمین یا ربّ العالمین.



محتوای خودت را بساز



شهادت آیه‌ها



پویانمایی



پادکست صوتی



تبیین آیه

مجلس ششم

معامله آبرو با خدا

(راهکارِ توحیدی رهایی از ترس
سرزنش و اسارتِ نگاه دیگران)

﴿يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا
يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ﴾

سوره مائده، آیه ۵۴

همواره در راه خدا جهاد می‌کنند و از سرزنش
هیچ سرزنش‌کننده‌ای هراسی ندارند.



سُورَةُ الْمَائِدَةِ

* يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ
 أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ
 الظَّالِمِينَ ﴿٥١﴾ فَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يُسْرِعُونَ فِيهِمْ يَقُولُونَ
 نَحْشَى أَنْ تُصِيبَنَا دَائِرَةٌ فَعَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَ بِالْفَتْحِ أَوْ أَمْرٍ مِنْ عِنْدِهِ
 فَيُضِيبُوا عَلَى مَا أَسْرَوْا فِي أَنْفُسِهِمْ نَذِيرٌ ﴿٥٢﴾ وَيَقُولُ الَّذِينَ آمَنُوا
 أَهَؤُلَاءِ الَّذِينَ أَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ أَنَّهُمْ لَمَعَكُمْ حِطَّتْ
 أَعْمَالُهُمْ فَأَصْبَحُوا خَاسِرِينَ ﴿٥٣﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ
 مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِيَ اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٌ
 عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا
 يَخَافُونَ لَوْمَةً لَا يُعْزِمُ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ
 عَلِيمٌ ﴿٥٤﴾ إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ
 الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ ﴿٥٥﴾ وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ
 وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ ﴿٥٦﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا
 لَا تَتَّخِذُوا الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَكُمْ هُزُوءًا وَلَعِبًا مِمَّنْ الَّذِينَ أُوتُوا
 الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَالْكَافِرَ أَوْلِيَاءَ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿٥٧﴾



تلاوت آیه



مدرسه حفظ

اسارتِ نگاه‌ها!

بیاید امشب کمی با خودمان روراست باشیم. می‌خواهم دست بگذارم روی یک «درد پنهان»؛ یک بیماری مرموز که خیلی از ما بی‌آن که بدانیم، گرفتار تب و لرز آن هستیم. اسم این بیماری چیست؟ من اسمش را می‌گذارم: «اسارتِ مدرن»؛ یا «زندانی‌شدن در قفسِ نگاه دیگران».

ببینید! قدیم‌ترها اگر می‌خواستند کسی را اسیر کنند، به دست و پایش زنجیر می‌بستند؛ او را در سیاه‌چال می‌انداختند تا نتواند تکان بخورد؛ اما امروز تاکتیک شیطان عوض شده است. امروز دیگر خبری از آن غل و زنجیرهای آهنی نیست. ما ظاهراً آزادیم، در خیابان راه می‌رویم، حرف می‌زنیم و انتخاب می‌کنیم؛ اما در باطن، بسیاری از ما اسیر و بنده‌ایم. بندهٔ چه؟ بندهٔ حرف مردم! بندهٔ قضاوت دیگران!

این بیماری، یک بیماری فلج‌کننده است که «جرئت» و «اختیار» را از انسان می‌گیرد. چقدر آدم‌ها را می‌شناسیم که دلشان می‌خواهد خوب باشند؛ می‌خواهند در مسیر خدا قدم بردارند، اما یک ترس موهوم، پاهایشان را سست می‌کند. چه ترسی؟

ترس از این‌که: «نکند فلانی مسخره‌ام کند؟! نکند بگویند اُمُل و عقب‌مانده‌ای؟!»

جوانِ مادر اداره نشسته، می‌خواهد نانِ حلالِ سفره ببرد، می‌خواهد رشوه نگیرد و سالم زندگی کند؛ اما همکارش نیش‌خند می‌زند که: «فلانی! همه دارند می‌برند و می‌خورند؛ تو می‌خواهی قدیس بازی در بیاوری؟!» همین یک جمله، پایش

را می‌لرزاند و عقب می‌کشد. یا آن مادرِ بزرگواری که دوست دارد فرزندانِ بیشتری تربیت کند، چراغِ خانه‌اش را روشن‌تر کند؛ اما از ترسِ زبانِ گزندهٔ اقوام و همسایه که بگویند «با این گرانی، دیوانه‌ای؟»، پا روی میلِ فطری و وظیفهٔ دینی‌اش می‌گذارد. یا در همین مجالسِ خانوادگی، می‌خواهد گناه نکند، می‌خواهد در غیبت شرکت نکند، اما وحشت دارد که مبادا بگویند: «فلانی چقدر گوشه‌گیر و نجسب است!» و برای اینکه هم‌رنگِ جماعت شود، هم‌رنگِ گناه می‌شود.

سؤال اصلی و دردناکِ بحثِ امروز من این جاست: آیا اصلاً می‌شود در این دنیای پرهیاهو، بندهٔ خدا بود، ولی از تمسخرِ بندگانِ خدا نترسید؟ آیا می‌شود دین‌داری کرد، وقتی که رسانه‌ها و سلبریتی‌ها و فضای مجازی، دین‌داری را نشانهٔ عقب‌ماندگی معرفی می‌کنند؟

خوب دقت کنید! خیال نکنید این زخم‌زبان‌ها و این فشارِ روانی، مخصوصِ زمانهٔ ماست. خیر! این یک جنگِ تاریخی است. این یک نبردِ قدیمی است که از روزِ اولِ خلقت، مؤمنین با آن دست‌به‌گریبان بوده‌اند. اصلاً اگر بخواهیم تاریخِ مظلومیتِ انبیا را ورق بزنیم، می‌بینیم سنگین‌ترین شکنجه‌ای که پیامبران الهی تحمل کردند، شکنجهٔ جسمی نبود؛ شکنجهٔ روانی بود؛ زخمِ زبان بود! یکی از عجیب‌ترین و تکان‌دهنده‌ترین این ماجراها در قرآن کریم، داستانِ حضرت نوح علیه السلام است؛ داستانی که وقتی عمقِ آن را می‌خوانیم، تازه می‌فهمیم ((استقامت در برابر حرف مردم)) یعنی چه.

سِرِّ پنجاه سال تمسخر!

شاید بارها شنیده باشید که ایشان عمر طولانی داشتند؛ اما بیاید به آمار و ارقامِ رسالت ایشان دقیق‌تر نگاه کنیم. قرآن می‌فرماید ۹۵۰ سال تبلیغ! شما تصور کنید؛ نه یک سال و دو سال، قریب به یک هزاره، شب و روز دعوت کنی، حرص بخوری، دلسوزی کنی. از این مطلب زود نگذریم. نهصد سال تبلیغ! چه همتی! چه امید و انگیزه‌ای! چه جهاد عظیمی! اما نتیجه چه باشد؟ طبق روایات مشهور، تنها حدود هشتاد نفر ایمان آوردند!

تا الان از خودتان سؤال کرده‌اید که چرا بعد از ۹۵۰ سال تبلیغ فقط ۸۰ نفر نجات پیدا کردند؟ چرا این قدر کم؟!

مگر به چه ابتلائی دچار شده بودند که فقط این مقدار مؤمن باقی مانده بودند؟

یعنی بیان پیامبر خدا ایراد داشت نعوذ بالله؟! مردم نمی فهمیدند؟ خیر، ماجرا چیز دیگری است. ماجرا، یک «امتحان عجیب» و یک «غربالگری سخت» بود. روایت داریم قبل از اینکه طوفان بیاید و عذاب نازل شود، جمعیت مؤمنین خیلی بیشتر از این هشتاد نفر بود. اما خدا خواست این‌ها را هم خالص کند؛ چطور؟ با ابزار «صبر» و البته «تحمل سرزنش». وقتی حضرت نوح علیه السلام به درگاه خدا نالید که خدایا! کار تمام است و کسی دیگر ایمان نمی آورد و قومش را نفرین کرد. خداوند دعای نوح را اجابت کرد و فرمود: آن‌ها را عذاب می‌کنم؛ اما ای نوح! مقداری هسته خرما بکار تا تبدیل به درخت شود؛ آن وقت عذاب الهی می‌رسد. مؤمنین خوشحال شدند و گفتند: الحمد لله، وعده خدا نزدیک است. هسته‌ها را کاشتند و آب دادند و سال‌ها گذشت. درختان تنومند شدند و میوه دادند. همه منتظر بودند که طوفان بیاید و بساط کفر جمع شود. اما خبری نشد! مردم پیش نوح آمدند که گفتند: ای پیامبر خدا! چه شد؟ درخت‌ها که بار دادند! جبرئیل نازل شد: «ای نوح! به قومت بگو باید از هسته همین خرماها دوباره بکارید و صبر کنید تا آن‌ها هم درخت شوند!».

این جا بود که زمزمه‌ها شروع شد. اینجا بود که آن «بیماری ترس از قضاوت» کار خودش را کرد. دشمنان زبان به تمسخر باز کردند و گفتند: «دیدید دروغ گفت؟! دیدید سرکارتان گذاشته؟! کدام خدا؟ کدام عذاب؟!» یک عده که ایمانشان لرزان بود، نتوانستند سنگینی این متلک‌ها و نگاه‌های تمسخرآمیز را تحمل کنند و گفتند: «ما نیستیم!» و رفتند.^۱

فکر می‌کنید این ماجرا چند بار تکرار شد؟ یک بار؟ دو بار؟ امام صادق علیه السلام



می فرمایند این آزمون حدود ده مرتبه تکرار شد! پنجاه سال تمام، وعده عذاب عقب افتاد. هربار که دستور تمدید می آمد، زبان سرزنش کنندگان درازتر می شد و ریزش مؤمنین سست عنصر بیشتر؛ تا جایی که فقط همان اندک شمارانی ماندند که دلشان مثل آهن محکم بود.

اما ضربه آخر خدا، سنگین تر بود! وقتی غربالگری تمام شد، دستور آمد: «وَاضْنَعِ الْفُلْكَ...»^۲؛ حالا کشتی بساز. کجا؟ کنار دریا؟ نه، وسط بیابان خشک و بی آب و علف! تصور کنید که پیرمردی نهصدساله، در دل کویر، دارد تخته ها را به هم میخ می کند تا کشتی بسازد! قرآن تصویر عجیبی از این صحنه دارد؛ می فرماید: «وَكَلَّمَا مَرَّ عَلَيْهِ مَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ سَخِرُوا مِنْهُ»^۳؛ هر وقت اشراف و بزرگان قوم از کنارش رد می شدند، او را مسخره می کردند و قهقهه می زدند! می گفتند: «نوح! پیامبری بس نبود، حالا نجار شدی؟!») می گفتند: «پیرمرد دیوانه! کشتی را برای خشکی می سازی؟ کو آب؟ مگر قرار است کشتی پرواز کند؟!».

شما خودتان را بگذارید جای یارانِ نوح. نه آبی هست، نه ابری، نه نشانه ای. فقط صدای خنده مردم شهر می آید که شما را احمق و دیوانه خطاب می کنند. آنجا کسی ماند که «آبرویش» را با خدا معامله کرده بود. کسی ماند که وقتی همه می خندیدند، او در دلش به وعده خدا یقین داشت. کسی ماند که از این «هوچی گری های رسانه ای» نترسید.

عزیزان! تاریخ تکرار می شود. امروز هم اگر بخواهی بر دین خدا بمانی، باید پوست کلفت باشی! اگر بخواهی منتظرِ امام زمان عجل الله تعالی فرجه باشی، باید تمرینِ ماجرای نوح را کرده باشی؛ چون قرآن می خواهد به ما کُده دهد. می خواهد بگوید: مؤمن واقعی کسی است که در برابر طوفانِ سرزنش ها مثل کوه می ایستد. این جاست که می رسمیم به آن آیه درخشان؛ آیه ای که شناسنامه یارانِ واقعی آخرالزمان است.

۱. همان.

۲. هود، ۳۷.

۳. هود، ۳۸.

آیه زندگی

می‌خواهم آیه‌ای را برایتان بخوانم که به تعبیر من، «شناسنامهٔ مؤمنان واقعی» است؛ آیه‌ای که انگار نسخه درمانِ دردهای امروز من و شماست.

خداوند در سوره مبارکه مائده، آیه ۵۴ یک تهدید عاشقانه می‌کند! بله، تهدید است، اما بوی محبت می‌دهد. می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ»؛ ای کسانی که ادعای ایمان دارید! اگر شما از دین برگردید، اگر خسته شوید، اگر کم بیاورید و جا بزبندید... ارتداد، به طور مطلق همه‌جا به معنای برگشتن از دین نیست؛ پشت کردن به دین نیست؛ معنایش این است که از آن راهی که در گذشته می‌رفت، برمی‌گردد. بله، یک عده‌ای در انقلاب ما هم بوده‌اند، در صدر اسلام هم بودند؛ راهی را که در کنار پیغمبر ﷺ حرکت می‌کردند، ادامه ندادند؛ اما آیا راه متوقف ماند؟ فکر می‌کنید چه می‌شود؟ چراغ دین خدا خاموش می‌شود؟ کرکۀ اسلام پایین می‌آید؟ ابداً! «فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ...»؛ خدا به زودی قومی را می‌آورد، گروهی تازه نفس را وارد میدان می‌کند که پرچم را از دست خسته شما می‌گیرند و به قله می‌رسانند. بار خدا زمین نخواهد ماند و این راه ادامه پیدا خواهد کرد. شما نخواستید راه خدا بروید؛ خدا کسانی را روی زمین می‌آورد که آن‌ها دین را یاری کنند.

رویش‌هایی به وجود خواهد آمد. یکی از این رویش‌ها، جوان‌های ما هستند؛ جوان‌هایی که دوران جنگ را ندیدند، امام را ندیدند، اما امروز سرتاسر کشور اسلامی و انقلابی ما از روحیهٔ ایستادگی و ثبات و افتخار و احساس عزت، لبریز است. پیامبر اکرم ﷺ وقتی این آیه را خواندند، دست روی شانهٔ سلمان فارسی زدند و فرمودند: «مصدق این قوم، هم‌وطنان این مرد هستند!». ^۱ مفسر بزرگ، علامه طباطبائی رحمته الله علیه می‌فرماید: «این ویژگی‌ها، ویژگی‌های یارانِ امام زمان عجل الله تعالی فرجه در آخرالزمان است». ^۲

حالا سؤال این جاست: این «قوم برگزیده» چه کسانی هستند؟ چه

۱. عبدعلی بن جمعه حویزی، تفسیر نورالثقلین، ج ۱، ص ۶۴۱.

۲. محمدحسین طباطبائی، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص ۶۲۳.

ویژگی‌هایی دارند که خدا این طور با افتخار از آن‌ها یاد می‌کند؟ قرآن پنج مدال به سینه این‌ها می‌زند. خوب دقت کنید، ببینیم ما کدام یک از این مدال‌ها را داریم؟
مدال اول: عشق دوطرفه! «يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ»؛ هم خدا عاشق آن‌هاست، هم آن‌ها عاشق خدايند». دين داری‌شان زورکی یا از روی ترس از جهنم نیست؛ از روی «محبت» است، و چون خدا را دوست دارند، از هرچه خدا بدش می‌آید (مثل ظلم، دروغ، اسراف) گریزانند.

اگر می‌خواهیم واقعاً در این دایره محبت قرار بگیریم، راهش ساده است: باید از هر چیزی که خدا از آن بدش می‌آید، دوری کنیم. فکر کنید شما از بوی سیگار بدتان می‌آید، چه طور ممکن است با کسی که دائماً سیگار می‌کشد و بوی تند سیگار می‌دهد، بتوانید در یک اتاق تنگ رفیق صمیمی بشوید؟
خدا از ظلم، گناه، و کفر بیزار است. محال است که یک نفر غرق در این کارها باشد و خدا با وجود آن بدی‌ها دوستش داشته باشد.

«وَاللّٰهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ»؛ اگر خدای نکرده حق کسی را خوردیم، او را زیر پا گذاشتیم، خدا ما را دوست ندارد.

«إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ»؛ دور ریختن نان، هدر دادن آب، مصرف بی‌رویه را خدا دوست ندارد.

«وَاللّٰهُ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ»؛ ایجاد شایعه، خراب‌کاری در طبیعت یا محیط کار را خدا دوست ندارد.

«إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ»؛ بی‌احترامی به قوانین، دست‌درازی به مال یا آبروی مردم را خدا دوست ندارد.

مدال دوم: تواضع در برابر خودی‌ها «أَذَلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ»؛ در برابر برادر دینی‌شان، ذلیل و متواضع‌اند. قیافه نمی‌گیرند. سر همسایه و رفیق و همکار مؤمن کلاه نمی‌گذارند.

مدال سوم: اقتدار در برابر دشمن «أَعَزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ»؛ اما وقتی به دشمن می‌رسند، وقتی به بیگانه زورگو می‌رسند، مثل کوه سفت و سخت و نفوذناپذیرند. لبخندشان برای خودی است و اخمشان برای دشمن (برعکس بعضی‌ها که

امروزه برای دشمن لبخند می‌زنند و برای خودی دندان تیز می‌کنند!).
مدال چهارم: «يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ»؛ در حرکت به سمت خدای متعال با جهاد و روحیه جهادی پیش می‌روند.

از سرزنش نترسیم!

مدال پنجم: (شاه‌کلید بحث ما) اما ویژگی آخر که انگار تمام آن چهار ویژگی قبلی را حفظ می‌کند، یعنی اگر این ویژگی را داشت، می‌تواند جهاد کند؛ قوی بماند؛ بر مؤمنین تواضع کند و از طرفی این مدال می‌تواند نتیجه محبت الهی باشد، این ویژگی است:

«وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ»؛^۱ از سرزنش هیچ سرزنش‌گری نمی‌ترسند).

چرا خدا روی این صفت تأکید کرده؟ چون در آخرالزمان، جنگ، جنگ روانی است. شیطان می‌بیند نمی‌تواند با «زور» نماز را از تو بگیرد، با «مسخره کردن» می‌گیرد. نمی‌تواند با شلاق چادر را از سر ناموس شیعه بکشد، با واژه «اُمْل» و «عقب مانده» این کار را می‌کند.

خدا رحمت کند مرحوم علامه مصباح^۲ را که نکته ظریفی می‌فرمودند:

این که آیه می‌فرماید: از سرزنش نمی‌ترسند، شاید سرزنش دشمن خیلی سخت نباشد، بلکه سخت‌تر از سرزنش دشمن، سرزنش دوستان است و واقعاً هم سخت است و همه ما نیز به نوعی با این صفت خطرناک، یعنی ترس از سرزنش دیگران درگیریم!^۲

گاهی آدم جلوی آمریکا می‌ایستد و شعار می‌دهد، اما جلوی دوستانش کم می‌آورد! گاهی جوان ما در فضای مجازی جلوی شبهات و هابیت می‌ایستد، اما در مهمانی خانوادگی وقتی می‌گویند «چرا ریش گذاشتی؟» یا «چرا در عروسی نمی‌رقصی؟»، خجالت می‌کشد.

خداوند در آیه به مؤمنان کد می‌دهد: ای یاران مهدی! اگر می‌خواهید در آن خیمه باشید، باید پوستتان کلفت باشد؛ باید یاد بگیرید که «رضایت خدا» را به

۱. مائده، ۵۴.

2. <https://mesbahyazdi.ir/node/3171>.

«لایک مردم» و «به به و چه چه فامیل» نفروشید. این بیماری «ترس از قضاوت»، اگر درمان نشود، مؤمن را قدم به قدم به سمتِ پرتگاه می برد. آدم مسجّدی و مذهبی هست، اما اول سکوت می کند، بعد همراهی می کند، و آخر هم خودش می شود هم رنگِ جماعتِ گناه کار.

به آن کارمندی که می خواهد درستکار باشد و رشوه نگیرد، می گویند: «همه دارند می گیرند، حالا تو هم برای ما آخوند شدی؟!».

به آن تاجری که می خواهد خمس مالش را بدهد، می گویند: «مگر دیوانه ای! این همه پول را می خواهی برای چی بدهی؟! ساده ای؟!».

به آن مادری که می خواهد فرزند بیاورد، فقط کافی است بفهمند فرزند سومش است؛ چقدر سرزنش می کنند! گاهی از خود پرستارها گرفته تا خویشاوندان نزدیک! لذا این آیه شریفه، تنها یک توصیه اخلاقی نیست؛ یک استراتژی الهی برای مقابله با یکی از خطرناک ترین حربه های دشمن است.

عیار ایمان

عزیزان! حالا بیایید برویم سراغ داروخانه اهل بیت (علیهم السلام). روایتی داریم که طلاست! اگر همین یک روایت را از این مجلس سوغات ببرید و در زندگی پیاده کنید، بارتان را بسته اید. مخاطب حدیث کیست؟ «جابر بن یزید جعفی». جابر آدم کمی نبود؛ «صاحب سِرِّ» امام باقر (علیه السلام) بود؛ صندوقچه اسرار اهل بیت (علیهم السلام) بود.

امام باقر (علیه السلام) خطاب به این شاگرد برجسته، یک دستورالعمل سنگین می دهد؛ می فرماید: «ای جابر! اگر می خواهی یار ما باشی، اگر می خواهی به آن مقام عالی ولایت برسی، باید این ویژگی را در خودت حل کنی.» این حدیثی است که برخی از علمای اخلاق چندین جلسه آن را شرح داده اند.

فرمود: «وَإِنْ دُمِمْتَ فَلَا تَجُرْ»؛^۱ اگر کسی پشت سرت حرف زد، اگر بدگویی ات را کردند، جزع و فزع نکن و به هم نریز. چرا؟ حضرت منطقش را هم می گوید: «فَكُزْ فِيمَا قِيلَ فَيْكَ»؛ بنشین با خودت فکر کن. این حرفی که پشت سرت زدند، این عیبی که رویت گذاشته اند، واقعیت دارد یا نه؟ دو حالت که بیشتر نیست:

۱. حسن بن علی ابن شعبه حرانی، تحف العقول عن آل الرسول (علیهم السلام)، ص ۲۸۴.

حالت اول: راست می‌گویند و واقعاً این عیب را داری. خب اگر عصبانی شوی، یعنی از حرف «حق» عصبانی شده‌ای؛ یعنی تعصب بی‌جا داری. پس جای ناراحتی نیست. برو خودت را اصلاح کن و خدا را شکر کن که عیبت را فهمیدی.

حالت دوم: دروغ می‌گویند و تهمت است.

حضرت می‌فرماید: اینجا که اصلاً جای غصه خوردن نیست؛ چون بدون اینکه زحمتی کشیده باشی، بدون اینکه روزه بگیري یا نماز شبی بخوانی، یک ثوابِ بزرگ در نامه عملت نوشتند. ثوابِ تحملِ تهمت را مفت و مجانی به حسابت واریز کردند. پس باز هم آرام باش.

حضرت در ادامه، کار را سخت‌تر می‌کنند. یک «تراز» به دست جابر می‌دهند تا عیارِ شیعه‌گری‌اش را بسنجد. جمله‌ای می‌فرمایند که تنی آدم را می‌لرزاند؛ می‌فرمایند: «وَاعْلَمْ يَا جَابِرُ أَنَّكَ لَا تَكُونُ لَنَا وَلِيًّا حَتَّىٰ لَوْ اجْتَمَعَ عَلَيْكَ أَهْلُ مِصْرَ وَ قَالُوا إِنَّكَ رَجُلٌ سَوِيٌّ لَّمْ يَخْزُنْكَ ذَلِكَ وَلَوْ قَالُوا إِنَّكَ رَجُلٌ صَالِحٌ لَّمْ يَسْرَكَ ذَلِكَ»؛^۱ جابر! تو ولی و دوستدارِ واقعی ما نیستی، مگر اینکه...

مگر اینکه چه؟ مگر اینکه هزار رکعت نماز بخوانی؟ مگر اینکه هر سال حج بروی؟ نه! می‌فرمایند:

مگر اینکه اگر تمام مردم شهرِ تو جمع شوند و یک صد اشعار بدهند و بگویند: جابر آدمِ بدی است، جابر آدمِ پستی است، تو ذره‌ای غمگین نشوی، و برعکس؛ اگر تمام مردم شهر جمع شوند و برایت کف بزنند و بگویند: احسنت! جابر چه آدمِ صالحی است، چه مردِ شریفی است، تو ذره‌ای خوشحال و ذوق‌زده نشوی.

الله اکبر! این یعنی چه؟ یعنی «استقلالِ شخصیت»؛ یعنی دماسنجِ حالت، دستِ مردم نباشد که با «به‌به» آن‌ها داغ کنی و با «آه‌آه» شان منجمد شوی. یعنی آن قدر ریشه‌هایت در خاکِ ایمان محکم باشد که بادهای موسمی «زنده‌باد» و «مرده‌باد»، تو را تکان ندهد.

رفقا! مشکل ما کجاست؟ چرا تا یک نفر در اینستاگرام ما را آنفالو می‌کند، تا یک نفر در فامیل متلک می‌اندازد، شب خوابمان نمی‌برد؟ مشکل اینجاست

که ما «روی مردم، زیادی حساب باز کرده ایم». مشکل اینجاست که در چشم ما، مردم «بزرگ» شده اند و خدا «کوچک»! امیرالمؤمنین (علیه السلام) در وصف متقین می فرماید: «عَظَمَ الْخَالِقُ فِي أَنْفُسِهِمْ فَصَغُرَ مَا دُونَهُ فِي أَعْيُنِهِمْ»^۱ چون خدا در جانشان بزرگ شده، هرچه غیر خداست را کوچک می بینند).

عزت به دست خداست!

وقتی سوار هواپیما می شوید و اوج می گیرید، خانه های بزرگ، ماشین های مدل بالا، برج های غول پیکر، همه اندازه قوطی کبریت می شوند. هر قدر بالاتر بروی، زمین کوچک تر می شود. کسی که روحش با خدا اوج بگیرد، دیگر حرف مردم، کنایه همسایه، و لایک و کامنت فضای مجازی برایش بازیچه می شود. باید باور کنیم که عزت به دست خداست و اگر او نخواهد، هیچ کس نمی تواند ما را ذلیل کند.

آیا انبیا که این همه مورد تحقیر و سرزنش دیگران قرار گرفتند ذلیل شدند؟! این عالم در اختیار خداست. اگر زمین سفت است، به اراده اوست؛ و گرنه چنان روان می شود که قارون را با گنجش در خود فرو می برد. اگر آتش می سوزاند، به اذن خداست و اگر اجازه ندهد، بر ابراهیم گلستان می شود.

باور کنیم خدا امر خود را می رساند. موسی (علیه السلام) را در خانه فرعون بزرگ می کند و یوسف را از چاه به تخت می رساند. ابرقدرت ها در مقابل او ذلیلند و جالوت ابرقدرت، فقط با یک ضربه سنگ داوود از بین می رود، و نمرود با یک پشه هلاک می گردد و فرعون با همه لشکرش در نیل غرق می شود.

خدا خطاب به ما امر می کند: دشمنان من این قدر ضعیف اند، تو چرا بیش از حد از آن ها در هراسی؟! «فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِي»^۲. اگر می خواهی قومی باشی که اصحاب المهدی هستند، نباید از سرزنش دیگران بترسی.

امام باقر (علیه السلام) در توصیف امام زمان (علیه السلام) به اینکه ایشان از سرزنش سرزنش کنندگان نمی ترسند، چنین اشاره می کنند:

۱. محمد بن حسین شریف رضی، نهج البلاغه، خطبه ۱۹۳.

۲. بقره، ۱۵۰.

«يَقُومُ الْقَائِمُ بِأَمْرِ جَدِيدٍ، وَكِتَابٍ جَدِيدٍ، وَقَضَاءٍ جَدِيدٍ... وَلَا يَأْخُذُهُ فِي اللَّهِ لَوْمَةٌ لَّائِمٌ»^۱.

ملامت و تحقیر، سلاح اصلی دشمن

یکی از ویژگی‌های برجسته آن قوم آخرالزمانی این است که «ترسی از سرزنش» ندارند. خدایا، چرا از بین همه صفات خوب، این صفت را برای آخرالزمانی‌ها بیان فرمودی؟ می‌فرماید: شما (مردم زمان پیامبر ﷺ) این را نمی‌فهمید، اما در آخرالزمان این را می‌فهمند؛ یعنی آن قوم آخرالزمانی که خودشان این صفت را دارند، می‌فهمند که اگر این صفت را نداشته باشند، نابود خواهند شد.

نه تنها در بُعد فردی، بلکه در سرزنش جامعه نیز مدام کار می‌کنند. آن قدر ادامه می‌دهند تا اینکه به تو احساس حقارت بدهند. می‌خواهند خجالت بکشی از اینکه متفاوت باشی. اگر از مظلوم دفاع کنی، سرزنش می‌شوی؛ اگر در مجلس اهل بیت علیهم‌السلام خرج کنی، سرزنش می‌شوی؛ اگر به حرف خدا پایبند باشی، اُمُل و کهنه‌پرست خطابت می‌کنند؛ اگر بخواهی جامعه مستقلی باشی، چنان تحقیرت می‌کنند که عده‌ای از ترس این سرزنش‌ها حاضرند در فرهنگ آن‌ها غرق شوند. ببینید امروز اگر یک بازیگر سینما یا تلویزیون از نظام دفاع کند، چه بلایی سرش می‌آورند! آن قدر تهمت و تحقیر نثارش می‌کنند که دیگر کسی جرئت این کار را نکند. یا زنان ورزش کاری که با حجاب بالای سکوی قهرمانی رفتند را چقدر تحقیر می‌کنند! حقیقتاً ایمان محکم می‌خواهد که در مقابل این حجم از سرزنش‌ها بایستی.

امروز رسانه‌ها و فضای مجازی تبدیل شده به میدان اصلی جنگ، که یکی از خطرناک‌ترین و مؤثرترین ابزارشان همین سرزنش و تحقیر است. چنان تهمت قدرت‌طلبی به تو می‌زنند که از ترس قضاوت دیگران، دست از استقلال‌طلبی بکشی.

اگر نتوانی این ترس را از خودت دور کنی، هرگز نمی‌توانی در مسیر درست خدایی حرکت کنی! آخرالزمانی‌ها نباید از سرزنش بترسند. هرکس از سرزنش

۱. محمد بن ابراهیم نعمانی، الغیبة، باب ۱۹، ح ۲۳۳.



بترسد، اسیر برده‌کشی نظام سلطه شده است. امروز نظام سلطه، دیگر لشکرکشی نظامی نمی‌کند؛ چرا هزینه بدهد؟ آن‌ها راهی کم‌خرج‌تر و پرسودتر پیدا کرده‌اند. چه راهی؟ «بمباران شخصیت». آخرالزمانی‌ها نباید از این بمباران بترسند. اگر ترسیدی، باخته‌ای. شیطان بزرگ یک شگرد کثیف دارد: اول تو را «تحقیر» می‌کند، وقتی حسِ حقارت کردی، خودت با دستِ خودت، قلادهٔ بردگی را به گردن می‌اندازی!

چه‌طور تحقیر می‌کنند؟ با کلمات! کافی است بخواهی روی اصول دینت بایستی؛ فوراً برچسب می‌زنند: «تندرو!»، «افراطی!»، «مُتَحَجِّر»، «کاسبِ تحریم!». چنان فضایی درست کرده‌اند که جوان ما خجالت می‌کشد بگوید «من مخالفِ رابطهٔ غیرشرعی‌ام». صد سال است که دارند روی پروژۀ «غرب‌زدگی» پول خرج می‌کنند تا فقط یک جمله را در مغزِ من و تو فرو کنند: «اگر مثل ما غربی‌ها نباشی، بی‌کلاسی! اگر مثل ما نپوشی، اُمّلی! اگر مثل ما فکر نکنی، عقب‌مانده‌ای!» آن قدر می‌گویند «خاک بر سرت که هنوز در قید و بندِ سنت‌هایی» که طرف واقعاً باور می‌کند خبری هست و برای اینکه ثابت کند «باکلاس» است، چوب حراج به دین و کشورش می‌زند.

عبرت خونینِ سودان

اگر فکر می‌کنید عراق می‌کنم، به کشور پهناور و مسلمانِ سودان در شمال آفریقا نگاه کنید. چند سال پیش یادتان هست (سال ۲۰۱۹)؟ رسانه‌های غربی غوغا کردند. دوربین‌ها زوم کردند روی یک دختر جوان سودانی. یادتان هست؟ دختری با لباس سفید به نام «آلا صلاح» که رفت بالای سقف ماشین و شروع کرد به شعاردادن. تیترزند: «ملکهٔ نویبا!»، «نماد آزادی!». چه پیامی می‌دادند؟ می‌گفتند: «ای مردم سودان! شما عقب‌مانده‌اید! شما اُمّل هستید که قوانین اسلامی دارید! بریزید بیرون! مثل غربی‌ها بشوید تا پیشرفت کنید!».

جوانان هیجان‌زده هم ریختند بیرون و شعار دادند: ما آزادی غربی می‌خواهیم. غرب هم برایشان کف زد. سلبریتی‌هایشان عکس آن دخترِ سفیدپوش را استوری کردند و گفتند: «به‌به! سودان آزاد شد!».

اما امروز کجاست آن آزادی؟ الان که من با شما حرف می‌زنم، سری به اخبار سودان بزنید. «آلا صلاح» خودش در لندن در حال خوش گذرانی است و مدلینگ لباس شده و همان سودانی که قرار بود با کنار گذاشتن احکام دینی و گوش دادن به نسخه غرب، تبدیل به پاریس بشود، امروز تبدیل به جهنم شده است. دیگر خبری از آن دختر سفیدپوش و تیت‌های قشنگ نیست. جایش را چه گرفته؟ جنگ داخلی، تجاوز وحشتناک به هزاران زن و دختر، قحطی، کشتار و آوارگی. امروز مردم سودان علف می‌خورند تا زنده بمانند. جنازه‌ها در خیابان‌های خارطوم باد کرده و کسی نیست دفنشان کند.

کجایند آن‌هایی که می‌گفتند «شما اُمُلید»؟ کجایند آن‌هایی که وعده «رفاه» و «مدرنیته» می‌دادند؟ آمدند، کشور را به آشوب کشیدند، امنیت را گرفتند، زیرساخت‌ها را ویران کردند و حالا مردم سودان را غلطیده در خون، رها کردند و رفتند. این است نتیجه ترسیدن از انگ «عقب ماندگی»؛ این است نتیجه تسلیم شدن در برابر «تحقیر دشمن».

قوم آخرالزمانی، قومی است که این صحنه‌ها را می‌بیند و فریب واژه‌های قشنگ را نمی‌خورد. مؤمن آخرالزمانی کسی است که اگر هزار بلندگوی غربی فریاد بزنند «تو عقب مانده‌ای»، سرش را بالا می‌گیرد و می‌گوید: «اگر پیشرفت یعنی برهنگی، اگر کلاس یعنی نابودی خانواده، اگر مدرن شدن یعنی تبدیل شدن به سودان جنگ‌زده، ارزانی خودتان! من به بندگی خدا افتخار می‌کنم و از سرزنش شما گفتارها نمی‌ترسم!».

نبرد با تهمت‌ها در وطن!

عزیزان من! صحبت از تئوری و تاریخ قدیم و گفتن از کشورهای دیگر آسان است؛ اما بیایید ببینیم در زمانه خودمان، این آیه «وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ» (نترسیدن از سرزنش) کجا تفسیر شد؟ به جرئت می‌گویم: زیباترین تفسیر این آیه را در سال‌های اخیر، شهدای مظلوم مدافع حرم رقم زدند.

شما فکر می‌کنید جنگیدن در سوریه و عراق سخت بود؟ بله، سخت بود؛ اما به خدا قسم، جنگیدن در خیابان‌های تهران و شهرهای خودمان برای این

بچه‌ها سخت‌تر بود. چرا؟ چون آنجا دشمن روبه‌رویشان بود و با گلوله می‌زد؛ اما اینجا دشمن نامرئی بود و با «زخم زبان» می‌زد. آن جوان رعنا، وقتی ساکش را می‌بست تا برود، چه می‌شنید؟ دوست و آشنا، گاهی حتی برخی نزدیکان، نیش‌خند می‌زدند که: «کجا؟ شنیدیم حقوق‌های میلیونی می‌دهند! دلار می‌گیرید؟» در فضای مجازی می‌نوشتند: «چراغی که به خانه رواست، به مسجد حرام است! چرا می‌روید پول مملکت را خرج عرب‌ها کنید؟» به آن‌ها انگ زدند که مدافع دیکتاتور هستند! به آن‌ها گفتند شما برای پول رفتید!

شما خودتان را بگذارید جای آن‌ها. آدم چقدر باید جگر داشته باشد؟ چقدر باید ایمان داشته باشد که این همه تهمت را بشنود، بغضش را فرو بخورد، اما توی لای دفاعی نرود و نگوید «ولش کن! سری که درد نمی‌کند، دستمال نمی‌بندم؟» اما این شهدا ایستادند. این‌ها مصداق «جهاد آبرویی» بودند. جهاد با جان، سخت است، اما جهاد با آبرو، کار هر کسی نیست. آن‌ها می‌دانستند اگر نروند، فردا ناموس شیعه در بازار شام حراج می‌شود. آن‌ها بصیرت داشتند؛ لذا گفتند: «بگذار مردم هرچه می‌خواهند بگویند؛ بگذار ما را پول پرست بنامند؛ خدا که می‌داند ما برای چه می‌رویم».

آن‌ها از قضاوت هیچ قاضی‌ای نترسیدند، جز قاضی اصلی، یعنی خدا.

نتیجه چه شد؟

کسی که می‌خواست برای پول برود، باید فرار می‌کرد؛ چون این همه تهمت برایش گران تمام می‌شد. اما آن‌ها ماندند، جنگیدند و شهید شدند و دیدید چه شد؟ خداوند طبق وعده خودش عمل کرد. چون از سرزنش نترسیدند، خدا چنان عزتی به آن‌ها داد که همان کسانی که مسخره‌شان می‌کردند، در تشییع جنازه‌شان سر تعظیم فرود آوردند. حاج قاسم را ببینید. چه قدر علیه ایشان تبلیغ کردند؟ چه قدر گفتند: این‌ها نظامی‌اند؛ خشن‌اند! اما خدا چنان محبتی از او در دل‌ها انداخت که تاریخ مات و مبهوت ماند. این پاداش نقد خداست برای کسی که از ملامت نمی‌ترسد.

بله عزیزان! حاج قاسم مزدش را گرفت. اما فکر نکنید این «معامله آبرو» فقط مخصوص میدان جنگ و خون است، خیر. گاهی میدان سیاست و میدان

مسئولیت، از میدان مین خطرناک تر است. بگذارید دو تصویر درخشان از این جهاد بزرگ را در تاریخ انقلابمان مرور کنیم تا ببینید وقتی کسی آبرویش را به خدا می‌دهد، خدا چه طور خریدارش می‌شود.

تصویر اول: امام و جام زهر آبرو

برگردیم به سال ۶۷. روزهای تلخ پذیرش قطعنامه ۵۹۸. امام ما، آن کوه استوار، می‌دانست که با پذیرش قطعنامه، ممکن است عده‌ای بگویند: «پس چه شد آن شعارها؟ چه شد جنگ جنگ تا پیروزی؟!». امام علیه السلام می‌دانست که زیر بار چه فشار روانی سنگینی می‌رود؛ اما چون مصلحت اسلام در میان بود، آن نامه تاریخی را نوشت. جملاتی نوشت که جگر انسان را می‌سوزاند. فرموده بودند: «مردم عزیز! شما می‌دانید که من با شما پیمان بسته بودم که تا آخرین قطره خون و آخرین نفس بجنگم؛ اما تصمیم امروز فقط بنابر تشخیص مصلحت بود... و تنها به امید رحمت و رضای او از هر آنچه گفتم، گذشتم، و اگر آبرویی داشته‌ام، با خدا معامله کرده‌ام.» الله اکبر! رهبر یک مملکت می‌گوید من آبرویم را دادم. من از حرف خودم گذشتم تا دین بماند.

نتیجه چه شد؟ آیا امام کوچک شد؟ ابداً! خدا چنان محبتی از امام در دل‌ها انداخت که در روز تشییع جنازه‌اش، بزرگترین بدرقه تاریخ بشر ثبت شد. این یعنی وقتی آبرو را با خدا معامله کنی، خدا آن را هزار برابر به تو برمی‌گرداند.

تصویر دوم: گردن باریک‌تر از مو

بیاییم جلوتر. همین سال‌های اخیر. یادتان هست ماجرای تلخ سقوط هواپیمای اوکراینی را؟ چه فضای سنگینی بود! همه رسانه‌های دشمن هجوم آوردند؛ تهمت زدند؛ ناسزا گفتند. در آن لحظه بحرانی، مردی در تلویزیون آمد که می‌توانست توجیه کند؛ می‌توانست تقصیر را گردن سیستم و اپراتور بیندازد؛ اما سردار «حاجی‌زاده» آمد و جلوی چشم میلیون‌ها نفر گفت: «گردن من از مو باریک‌تر است! همه مسئولیت را می‌پذیرم.» و آن جمله کلیدی را گفت: «ما یک عمر خودمان را پیش مرگ مردم کردیم و امروز هم آبرویمان را با خداوند متعال معامله می‌کنیم.»

سخت است برادر من! خیلی سخت است یک فرمانده مقتدر بیاید و این طور خودش را بشکند. خیلی ها آن روز به او تاختند. خیلی ها شماتت کردند. اما چون معامله با خدا بود، خدا نگذاشت این سردار زمین بخورد. خداوند عزت او را ذخیره کرد برای روزی دیگر. گذشت تا رسیدیم به شب «وعده صادق». همان کسی که روزی آبرویش را وسط گذاشته بود، شد فرمانده بزرگ ترین عملیات موشکی جهان علیه اسرائیل! شد کابوس صهیونیست ها! و امروز می بینید بعد از شهادت و آن تشییع با عزت، چطور محبوب قلوب مردم شده است. این خاصیت معامله با خداست. تو آبرویت را برای خدا بده، خدا تمام عزت عالم را به پای تو می ریزد. پس نترسیم از اینکه برای انجام وظیفه، چهار نفر مسخره مان کنند.

حالا نوبت توست...

خب، درد را شناختیم و ریشه اش را هم پیدا کردیم و فهمیدیم یار امام زمان عجل الله تعالی فرجه شدن، دل شیر می خواهد و ستری که از سرزنش نترسد. اما بیایید روراست باشیم: عمل کردن به این حرف ها سخت است. ما انسانیم، دل داریم، دوست داریم محبوب باشیم. چه کار کنیم که این ترس از وجودمان بیرون برود؟ نمی شود فقط بگوییم «نترس!»، باید تمرین کنیم. علمای اخلاق برای کشتن این ترس، سه راهکار عملیاتی و تضمینی داده اند:

راهکار اول: اعتیاد به شنیدن «به به و چه چه» را ترک کن!

رفیق! فرمول روان شناسی اش ساده است: «کسی که با تعریف مردم باد شود، با تکذیب مردم خالی می شود.» اگر می خواهی از «سرزنش» نترسی، اول باید از «تشویق» لذت ببری. اگر وقتی تحویل گرفتند، قند توی دلت آب نشد، وقتی هم تحقیرت کردند، زانوی غم بغل نمی گیری. این تشویق ها، همان زنجیرهای نامرئی بردگی است.

الگوی ما کیست؟ ببینید بزرگان ما چه می کردند. در دین ما تعریف کردن از کسی پیش رویش، ممنوع است. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «اگر جلوی برادرت از



او تعریف کنی، انگار تیغ کشیده‌ای و گلویش را بریده‌ای!»^۱ چرا؟ چون او را مغرور و ضعیف می‌کنی.

شما سیره امام خمینی علیه السلام را ببینید. یک بار در حسینیۀ جماران، یکی از سخنرانان شروع کرد از امام تعریف کردن، که شما نایب امامی و چه و چه... امام آن قدر ناراحت شدند که وسط صحبت ایشان فرمودند: «من خوف این را دارم که با این فرمایشات ایشان، باورم بیاید!... این طور ستایش نکنید! بنگرید که آیا ما بنده خدا هستیم یا نیستیم؟»^۲ امام می‌دانستند که این تعریف‌ها سمّ است. شهید «ابراهیم هادی» این جوان پهلوان، هر وقت حس می‌کرد در کاری خیلی دارد گل می‌کند و ممکن است مردم از او تعریف کنند، سریع فتیله را پایین می‌کشید. مثلاً با اینکه مداح ماهری بود، گاهی صدایش را خش دار می‌کرد و عادی می‌خواند تا کسی نگوید «به به چه صدایی!» و مغرور نشود. تمرین اول این است: اگر کسی از تو تعریف کرد، سریع در دلت بگو: «خدا یا! این‌ها فقط ظاهر من را می‌بینند. تو ستاری و عیب‌هایم را پوشاندی.» خودت را بشکن تا بزرگ شوی.

راهکار دوم: تمرین «خلاف جریان» در زندگی روزمره

دومین راهکار این است که عمداً کارهایی انجام دهی که «نفس» را ذلیل کند؛ حتی اگر دیگران با تعجب نگاه کنند یا متلک بیندازند. باید پوستت را کلفت کنی. الف) در خانه: آقا! در خانه بلند شو و ظرف‌ها را بشوی و جارو بزن. شاید بگویند «زن ذلیل!»؛ بگذار بگویند. نترس. الگوی تو کیست؟ مفسر بزرگ قرآن، علامه طباطبائی علیه السلام. ایشان با آن عظمت علمی، مخصوصاً وقتی همسرشان کسالت داشتند، تمام کارهای منزل را انجام می‌دادند و حتی برای همسرشان چای می‌ریختند. کسی جرئت نمی‌کرد به علامه متلک بگوید، اما اگر هم می‌گفتند، برای علامه «رضایت خدا» مهم بود، نه «قضاوت مردم».

ب) در جامعه: شهید مهدی باکری، فرمانده لشکر و شهردار ارومیه بود. یک

۱. عبد الحمید بن هبه الله ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۸، ص ۲۵۶ «إِذَا مَدَحْتَ أَخَاكَ فِي وَجْهِهِ فَكَأَنَّمَا أَمَرْتَ عَلَى خَلْقِهِ الْمَوْسَى».

۲. روح الله خمینی، صحیفه امام، ج ۱۲، ص ۳۴۳ (سخنرانی در جمع خطبای مذهبی).

روز باران شدیدی آمده بود و در خیابان آب‌گرفتگی شده بود. مردم دیدند یک نفر با صورت گلی کنار کارگرها بیل می‌زند و مجرا را باز می‌کند. پیرزنی رد شد و نشناخت و شروع کرد به بدویراه‌گفتن به شهردار که «خیر نبینی شهردار که به فکر ما نیستی!» شهید باکری چه کرد؟ سرش را انداخت پایین و فقط تندتر بیل زد تا آب برود. نترسید و خجالت نکشید؛ کارش را کرد. تمرین کن! در دانشگاه وقت نماز که شد، حتی اگر همه حرف می‌زنند، تو بلند شو نماز را اول وقت بخوان. در جمع فامیل اگر غیبت شروع شد، با ادب بلند شو برو بیرون. بگذار بگویند «فلانی مقدس‌مآب شده». این برچسب‌ها، مدال افتخار توست در آسمان.

راهکار سوم: جهاد عالمانه در فضای مجازی (مجهز شو!)

و اما مهم‌ترین میدان جهاد امروز، فضای مجازی است. امروز دشمن در گوشی‌های موبایل، با بمباران «تحقیر»، ایمان جوان‌های ما را می‌زند. برادر من، خواهر من! اینجا جای سکوت و انفعال نیست. می‌گویند: «اگر جواب بدهیم، مسخره‌مان می‌کنند و می‌گویند ساندیس خور، می‌گویند بی‌سواد». خب بگویند! مگر به پیامبر ﷺ نگفتند دیوانه؟! مگر به شهید بهشتی نگفتند انحصارطلب؟!

اما دقت کنید! دفاع باید «عالمانه» باشد. نمی‌شود دست‌خالی رفت به جنگ شُبّهات. اگر می‌خواهی جلوی تحقیر بایستی، باید «اطلاعات» داشته باشی. طرف می‌گوید: «ایران بدبخت شده؛ زمان پهلوی بهشت بود!» تو اگر آمار نداشته باشی، لکنت زبان می‌گیری و تحقیر می‌شوی. اما اگر مطالعه کرده باشی، سینه‌ات را سپر می‌کنی و جواب می‌دهی.

چه باید کرد؟

مجهز شوید: کتاب‌های «اندیشکدهٔ سعدا» را بخوانید. کتاب «صعود چهل‌ساله» را بخوانید. آثار استاد «راجی» را دنبال کنید. ایشان با زبان آمار بین‌المللی ثابت کرده که جمهوری اسلامی کجا بوده و به کجا رسیده. وقتی دستت پر از سند و مدرک باشد، دیگر از هوچی‌گری ضدانقلاب نمی‌ترسی.

حمایت شبکه‌ای: وقتی می‌بینید یک دختر قهرمان با حجاب می‌رود روی سکو و به او حمله می‌کنند، یا وقتی یک مداح یا سخنران انقلابی حرف حق می‌زند و ترور شخصیت می‌شود، او را تنها نگذارید. لایک کنید، کامنت بگذارید، نشر بدهید. نگذارید مؤمنین احساس تنهایی کنند. تئوری پردازان ترس، همان غرب‌گراهایی هستند که می‌خواهند القا کنند «ما نمی‌توانیم». ما با «جهاد تبیین» و با «دفاع مستند»، دهان این تحقیرکنندگان را می‌بندیم.

پس قدم اول این است: همین امشب عضو کانال‌های پاسخ به شبهات (مثل کانال سعدا) بشوید و روزی ده دقیقه برای بالا بردن «سواد رسانه‌ای» خودتان وقت بگذارید تا با قدرت از دین خدا دفاع کنید.

دعای پایانی

خدایا! به حرمت این ماه که ماه تقواست، بر تقوای ما بیفز. خدایا! ترس از سرزنش دیگران را از وجود ما بگیر.

خدایا! به عظمت این شب‌های عزیز که ماه رسیدن به تقواست: آن‌چه از غیرتو در چشم ما بزرگ شده، کوچک کن!

عظمت خودت را در جان و روح ما بزرگ کن!

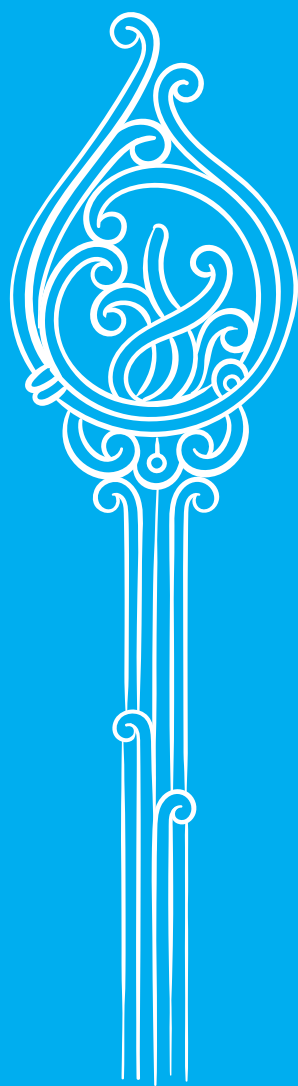
ترس از سرزنش دیگران را از وجود ما بگیر!

الهی! به همه ما استقامت در این مسیر را عنایت بفرما و در مقابل عمل به امر تو، از رزق «مَنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ» خود، ما را بهره‌مند فرما!

خدایا! قلب و روح ما را با عفو و تقوا قرین کن، تا در دنیا و آخرت، سربلند و مستقل در مسیر تو بمانیم.

آمین یا رب العالمین.





مجلس هفتم

مهندسی وحدت؛ از خانه تا جامعه

(ریشه‌های تفرقه با توجه به

دشمن‌سازی‌های شیطان)

﴿إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقَعَ
بَيْنَكُمْ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ﴾

سوره مائده، آیه ۹۱

مسلماً شیطان می‌خواهد بین شما
دشمنی و کینهٔ سخت ایجاد کند.



سُورَةُ الْمَائِدَةِ

إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقَعَ بَيْنَكُمْ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ
 فِي الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَيَصُدَّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَعَنِ
 الصَّلَاةِ فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ ﴿٩١﴾ وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا
 الرَّسُولَ وَأَحْذَرُوا فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَأَعْلَمُوا أَنَّكُمْ عَلَى رُسُولِنَا
 أَلْبَلَغُ الْمُبِينِ ﴿٩٢﴾ لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
 جُنَاحٌ فِيمَا طَعِمُوا إِذَا مَا اتَّقَوْا وَآمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
 ثُمَّ اتَّقَوْا وَآمَنُوا ثُمَّ اتَّقَوْا وَأَحْسَنُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ
 الْمُحْسِنِينَ ﴿٩٣﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِيُبَوِّذَ اللَّهُ بَشِيرًا
 مِنَ الصَّيْدِ تَنَالُهُ أَيْدِيكُمْ وَرِمَاحُكُمْ لِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَخَافُهُ
 بِالْغَيْبِ فَمَنْ أَعْتَدَىٰ بَعْدَ ذَلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٩٤﴾ يَا أَيُّهَا
 الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْتُلُوا الصَّيْدَ وَأَنْتُمْ حُرْمٌ وَمَنْ قَتَلَهُ
 مِنْكُمْ مُتَعَمِّدًا فَجَزَاءٌ مِّثْلُ مَا قَتَلَ مِنَ النَّعَمِ يَحْكُمُ بِهِ ذَوَا
 عَدْلٍ مِنْكُمْ هَذَا بِبَلِغِ الْكَعْبَةِ أَوْ كَفَرَةٌ طَعَامُ مَسْكِينٍ
 أَوْ عَدْلٌ ذَلِكَ صِيَامًا لِيَذُوقَ وَبَالَ أَمْرِهِ عَفَا اللَّهُ عَمَّا
 سَلَفَ وَمَنْ عَادَ فَيَنْقِمُ اللَّهُ مِنْهُ وَاللَّهُ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ ﴿٩٥﴾



تلاوت آیه



مدرسه حفظ

قصه‌ای که آینهٔ امروز ماست

یک هفته از ضیافت الهی گذشت. ان شاء الله که در این یک هفته، غبار از دل‌هایمان تکانده باشیم. امروز می‌خواهم بحثم را با یک قصه شروع کنم. شاید بگویید حاج آقا، ما بزرگ شده‌ایم، قصه برای بچه‌هاست! اما راستش را بخواهید، بعضی قصه‌ها مثل آینه هستند؛ سن و سال نمی‌شناسند و تصویر واقعیت ما را نشانمان می‌دهند. قصه‌ای که شاید خیلی‌ها بیتان شنیده باشید، اما امروز می‌خواهم از زاویه‌ای جدید به آن نگاه کنیم که انگار همین امروز صبح، وسط زندگی من و شما اتفاق افتاده است.

در روزگار قدیم، حکایتی فرضی را نقل می‌کردند:

در علفزاری سه گاو با هم زندگی می‌کردند: یکی سفید، یکی سرخ و دیگری سیاه. تا وقتی این سه، پشت به پشت هم بودند، شیر درنده‌ای که در آن حوالی بود، جرئت نزدیک شدن نداشت. زور شیر به اتحاد این‌ها نمی‌رسید.

شیر که دید با «زور» حریف نیست، سراغ «تزویر» رفت. آمد زیر گوش گاو سرخ و سیاه نشست و گفت: «این گاو سفید، رنگش در شب توی چشم است و جای ما را لو می‌دهد؛ سهم علفش هم که زیاد است. اجازه دهید او را بخورم تا راحت شوید». آن دو گاه فریب خوردند و سکوت کردند و گاو سفید خورده شد.

مدتی گذشت و شیر این بار سراغ گاو سرخ آمد و گفت: «گاو سیاه رنگش زشت است، در شأن تو نیست. بگذار او را هم بردارم تا کل علف‌ها مال تو شود». گاو سرخ رضایت داد و سرانجام تنها ماند.

نوبت به خودِ گاو سرخ که رسید، وقتی پنجه‌های شیر را روی گلویش دید، دیگر نه نالید و نه التماس کرد. فقط یک جمله تاریخی گفت: «أَكَلْتُ يَوْمَ أَكَلِ الثَّوْرُ الْأَبْيَضَ!»^۱ فریاد زد: من امروز شکار نشدم؛ من همان روزی خورده شدم که راضی شدم گاو سفید را بخورند!

عزیزان من! این داستانِ گاو و شیر نیست؛ این داستانِ من و شماس است در اداره، در بازار، در بین فامیل، در همسایگی. شیرِ قصه ما، دشمن بیرونی نیست؛ شیطان است که استادِ تفرقه اندازی است.

چطور ما را زمین می‌زند؟

در اداره نشسته ایم؛ می‌آیند زیر گوشمان می‌خوانند: «فلان همکار اگر اخراج شود، پستش به تو می‌رسد.» ما هم سکوت می‌کنیم یا حتی هُلش می‌دهیم تا بیفتد. فکر می‌کنیم بُردیم! اما نمی‌دانیم که امنیتِ شغلیِ خودمان را سست کرده ایم.

در فامیل، بین دو برادر، دو باجناب، دو جاری اختلاف می‌افتد. ما به جای اینکه وصل کنیم، می‌گوییم: «بگذار باهم دعوا کنند؛ حقشان است؛ دل ما خنک می‌شود!» غافل از اینکه وقتی حرمت‌ها شکست، وقتی اتحادِ فامیل از بین رفت، فردا نوبتِ خودِ ماست که تنها و بی‌پناه شویم. آن روزی که آبروی برادرِ مؤمنت را بردند و چون رقیبت بود، تو سکوت کردی، همان روز خودت هم خورده شدی؛ خبر نداری!

آیه زندگی

حالا بیایید ببینیم قرآن در جزء هفتم که امروز تلاوت کردیم، چه نسخه عجیبی برای این درد می‌پیچد. خداوند در سوره مائده، آیه ۹۱ دستِ شیطان را رو می‌کند و خیلی صریح نقشهٔ عملیاتِ دشمن را لو می‌دهد؛ می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ...﴾.

دقت کنید به کلمه «إِنَّمَا». اهل فن می‌دانند که «انَّمَا» یعنی «فقط و فقط». در حقیقت، خدا فریاد می‌زند: آی مردم! حواستان را جمع کنید! تمام تلاش



شیطان، تمام برنامه ریزی هایش، سرانجامش یک هدف اصلی دارد: ﴿أَنْ يُوقَعَ بَيْنَكُمْ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ﴾؛ می خواهد بین شما «دشمنی» و «کینه» ببیند.

شیطان اگر ببیند من و شما در صف اول نماز جماعتیم، روزه می گیریم، قرآن بر سر می گیریم... اما دلمان نسبت به برادرمان چرکین است، شیطان جشن می گیرد! می گوید: بگذار نماز بخواند؛ وقتی با برادرش قهر است، وقتی زنش را تحقیر می کند، وقتی همسایه اش از دستش عاصی است، این نماز بالا نمی رود. من خیالم راحت است، چون این ها از درون پاشیده اند.

در ادامه آیه می فرماید: شیطان با چه ابزاری این کینه را ایجاد می کند؟ ﴿... فِي الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ...﴾؛ به وسیله شراب و قمار. شاید الان پیش خودتان بگویید: خب خدا را شکر حاج آقا! ما که نه اهل شرابیم، نه اهل قمار. ما که روزه داریم. پس این آیه به ما ربطی ندارد.

نه عزیز دل! صبر کن. قرآن کتاب زنده است. بیایید عمیق تر نگاه کنیم. امام کاظم علیه السلام می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ لَمْ يَحَرِّمِ الْخَمْرَ لِاسْمِهَا وَلَكِنَّهُ حَرَّمَهَا لِعَاقِبَتِهَا؛ فَمَا كَانَ عَاقِبَتُهُ عَاقِبَةُ الْخَمْرِ فَهُوَ حَرْمٌ؛ خداوند عز و جل، شراب را برای نامش حرام نکرد؛ بلکه به جهت آثار و پیامدهایش حرام کرد و هرچه پیامدش مثل شراب باشد، آن هم شراب است».

چرا خدا شراب و قمار را مثال زد؟ کارکرد این ها چیست؟

۱. شراب (مُسکر) عامل زوال عقل و باز شدن زبان به توهین است. شراب عقل را می گیرد و پرده های حیا را می برد. وقتی انسان مست می شود، هرچه نباید بگوید را می گوید و دعوا درست می کند.

آیا فقط شراب انگور مست می کند؟

نه، «قدرت» هم مستی می آورد؛ «غرور» هم مستی می آورد؛ «خشم» هم مستی می آورد. وقتی من سفره افطار، سر یک موضوع کوچک چنان داد و بیداد می کنم که زن و بچه ام می لرزند، من آن لحظه مست خشمم و عقلم زائل شده. وقتی در اداره به خاطر میزم، جواب سلام ارباب رجوع را نمی دهم، من مست پُست و مقامم.

این مستی، همان اثر شراب را دارد. ایجاد دشمنی و کینه می‌کند. شیطان می‌گوید: «مستش کن به خودخواهی تا دل‌ها را بشکنند».

۲. قمار (میسر) سودای بُرد مفت و باختِ سنگین؛ قمار چیست؟ اینکه بخواهی بدون زحمت، یک شبه چیزی را ببری و طرف مقابلت را خاکستر کنی. بازنده قمار کینه طرف مقابل به دل می‌گیرد و برنده هم طمع‌کار می‌شود. ولی ما که قمار نمی‌کنیم!

بله، اما کسی که با «آبروی» مردم بازی می‌کند تا خودش را شیرین کند، این قمار نیست؟ وقتی در فضای مجازی، بدون تحقیق، یک خبر دروغ را پخش می‌کند تا لایک بگیرد، با ایمانش قمار می‌کند. ریسک کردن روی زندگی دیگران هم قمار است. نتیجه‌اش چیست؟ کینه، دشمنی، ازهم پاشیدن شیرازه جامعه. پیام کلی آیه به ما این است: هر چیزی که عقل و ایمان ما را مست کند، چه مستی قدرت، مستی شهرت، مستی ثروت یا مستی تعصب، ابزار شیطان برای کاشتن بغض است. هر چیزی که باعث شود شما برای بُردن، دیگری را لگدمال کنید (مثل قمار)، ابزار شیطان برای ایجاد دشمنی است.

عوامل تفرقه

حالا عزیزان من! شناختن «هدف» دشمن (که تفرقه است) نیمی از راه است؛ اما نیمه مهم‌تر، شناختن «مسیر» دشمن است. شیطان با تابلو و پرچم جلو نمی‌آید که بگوید «من آمده‌ام تفرقه بیندازم!» او نرم و بی‌صدا می‌آید. مثل یک نفوذی ماهر، دنبال یک لحظه غفلت ماست. دنبال یک ترک روی دیوار ایمان ماست.

حالا که این را فهمیدیم، ببینیم کجای این دیوار دفاعی ترک برداشته؟ چه رفتارهایی، چه حرف‌هایی مثل موریانه، ستون‌های محکم صف ما را از درون پوک می‌کند و خبر نداریم؟

باید هوشیار باشیم. این عوامل تفرقه در جامعه کم نیست. من اینجا فقط به سه مورد از مهم‌ترین آن‌ها اشاره می‌کنم.

۱. هوای نفس و خودبرتربینی

اولین و شاید خطرناک‌ترین عامل، همین «هوای نفس» است؛ همین «منم» «منم» کردن‌ها.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام در خطبه ۱۱۳ نهج البلاغه چه زیبا می‌فرماید: «إِحْوَانٌ عَلَى دِينِ اللَّهِ»؛ شما مسلمان‌ها همه باهم برادرید، پس چرا این قدر فاصله؟ چرا دل‌ها این قدر از هم دور شده؟ می‌فرماید: «مَا فَزَقَ بَيْنَكُمْ إِلَّا حُبُّ الشَّرَائِرِ وَ سُوءُ الصَّمَائِرِ»^۱؛ علتش این است که باطن‌ها خراب شده؛ علتش خبثات درونی است. یعنی در ظاهر به هم لبخند می‌زنیم، اما در باطن، همدیگر را تحمل نمی‌کنیم. کینه و حسادت داریم. علت تفرقه بیرونی، همین خبثات درونی است. ریشه‌اش کجاست؟ آنجا که انسان خودش را «برتر» می‌داند.

قرآن کریم خیلی دقیق دست روی این نقطه گذاشته. در سوره بقره می‌فرماید: «وَقَالَتِ الْيَهُودُ لَيْسَتِ النَّصَارَى عَلَى شَيْءٍ»^۲؛ یهودی‌ها می‌گفتند مسیحی‌ها چیزی نیستند؛ از آن طرف، مسیحی‌ها هم می‌گفتند: «وَقَالَتِ النَّصَارَى لَيْسَتِ الْيَهُودُ عَلَى شَيْءٍ»؛ یهودی‌ها هم عددی نیستند! هر کدام دیگری را «هیچ» می‌پنداشت و خودش را «همه چیز». چرا؟ چون گرفتار تکبر بودند.

امروز هم همین بلا به جان ما افتاده. گاهی عامل تفرقه، بادی است که در کله‌مان افتاده. آقا چهار کلاس درس خوانده، دیگر جواب سلام بقال محل را نمی‌دهد! پدرش کسی بوده، عمویش پُستی داشته، یا خودش چهار تا رأی آورده، یک تشکیلاتی راه انداخته، فکر می‌کند از دماغ فیل افتاده!

عزیزان! خودتان را برتر ندانید. این خودبرتربینی سم مهلک وحدت است. یک روز شخصی خدمت امام صادق علیه السلام رسید؛ حضرت فرمود: «مَنْ ذَهَبَ يَرَى أَنَّ لَهُ عَلَى الْآخَرِ فَضْلًا فَهُوَ مِنَ الْمُسْتَكْبِرِينَ»^۳؛ اگر کسی خودش را حتی ذره‌ای برتر از دیگری بداند، این آدم مستکبر است.

طرف جا خورد و گفت: آقا یعنی چه؟! یعنی آدم خوب نباید خودش را بهتر از

۱. محمدبن حسین شریف رضی، نهج البلاغه، خطبه ۱۱۳.

۲. بقره، ۱۱۳.

۳. محمدبن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۸، ص ۱۲۸.



آدم بد بدانند؟ بالاخره یک خانم محجبه خودش را از بی حجاب بالاتر نداند؟ یک عالم خودش را از یک بی سواد، یک سردار خودش را از یک سرباز، یک تاجر پولدار خودش را از آن دستفروشی کنار خیابان بهتر نداند؟ یعنی چه که همه برابریم؟ امام صادق (ع) جمله ای فرمود که باید با طلا نوشت. فرمود: تو چه می دانی؟ تو از کجا خبر داری؟ شاید آن کسی که تو امروز تحقیرش می کنی، نزد خدا آبرویی داشته باشد که تو نداری! شاید عاقبت او ختم به خیر شود و عاقبت تو... پناه بر خدا!

بعد امام صادق (ع) برای اینکه مطلب را بیشتر روشن کند، داستان حضرت موسی (ع) و ساحران فرعون را بیان فرمودند.

یادتان هست؟ موسی (ع) آمد و دعوت به حق کرد، فرعون گفت: معجزه ات کو؟ موسی (ع) عصایش را انداخت و به اذن الهی، اژدها شد. فرعون ترسید. مشاورانش را جمع کرد و گفت: چه کنیم؟ گفتند: «سحر» است! باید رسوایش کنیم. متخصص ترین جادوگران را از سراسر کشور جمع کنید تا آبروی موسی را ببرند.

لشکر ساحران ابتدا پیش فرعون رفتند و گفتند: جناب فرعون! «أَيْنَ لَنَا لَأَجْرٌ؟»! اگر ما آبروی این موسی را بردیم، پاداشی هم به ما خواهی داد؟ «قَالَ نَعَمْ»؛ فرعون گفت: بله می دهم. حتی غیر از پول «وَأَنَّا إِذَا لَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ»؛^۲ شما را هم نشین خودم در کاخ می کنم.

ساحران خوشحال به میدان آمدند و وسایلیشان را انداختند و با چشم بندی کاری کردند که مردم به وحشت افتادند. نوبت موسی (ع) که رسید، عصایش را انداخت و به اذن خداوند، عصا تبدیل به اژدهایی شد و تمام بساط دروغین ساحران را بلعید.

این جا یک اتفاق عجیب افتاد. آن ساحرهایی که تا یک لحظه پیش، جیره خوار فرعون بودند، حقیقت را دیدند. «قَالَتِ السَّحَرَةُ سَاجِدِينَ»؛^۳ بی اختیار به سجده

۱. شعراء، ۴۱.

۲. شعراء، ۴۲.

۳. شعراء، ۴۶.



افتادند و فریاد زدند: ما به خدای موسی ایمان آوردیم.

فرعون دیوانه شد! گفت: چه شد؟! نکند شما با موسی هم دستید؟! **﴿إِنَّهُ لَكَبِيرُكُمْ﴾**^۱! نکند او استاد شماست؟ نکند هم دست شده‌اید که آبروی مرا ببرید؟ حالا که این طور شد، دست و پایتان را قطع می‌کنم!

جواب ساحران چه بود؟ گفتند: هر کاری می‌خواهی بکن! **﴿إِنَّمَا تَقْضِي هَذِهِ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا﴾**^۲! قدرت تو فقط در همین چند روز دنیاست. ما حقیقت را دیدیم و برنمی‌گردیم.

دقت کنید عزیزان! امام صادق علیه السلام می‌خواهد بگوید انسان موجود عجیبی است. صبح کافر بودند و چشمشان برای پاداش به دست فرعون بود؛ صبح همان روز، همان‌ها شدند «شهید» راه حق! کسانی که به فرعون و حکومتش خندیدند و گفتند: ما را بکش! ما دست از خدا برنمی‌داریم.

انسان موجودی است که در فاصله یک ربع ساعت می‌تواند «تغییر ایدئولوژی» بدهد. می‌تواند از قعر چاه، به اوج آسمان برسد. پس من و شما به چه حقی مغرور می‌شویم؟! به چه حقی دیگری را قضاوت و تحقیر می‌کنیم؟! شاید آن کسی که امروز در ظاهر بد است، فردا توبه نصوح کند و از من مدعی دیندار جلو بزند.

پس اولین ریشه تفرقه این است که فکر کنیم «من بهترم». تا این «من» شکسته نشود، «ما» نمی‌شویم.

۲. دوستان ناآگاه و زبان‌های نیش‌دار

عامل دوم که مثل خوره به جان دوستی‌ها می‌افتد، دوستان ناآگاه و زبان‌های بی‌تقواست. کارِ دوست بد چیست؟ سعایت، خبرچینی، خاله‌زنگ بازی!

امیرالمؤمنین علیه السلام به مالک اشتر، آن فرمانده بزرگ دستور می‌دهد: «ای مالک! اطرافت را پاک‌سازی کن. دورترین مردم به تو باید کسانی باشند که عیب‌جو و سخن‌چین‌اند»^۳.

۱. طه، ۷۱.

۲. طه، ۷۲.

۳. محمد بن حسین شریف رضی، نهج البلاغه، خطبه ۵۳.

طرف پیش شما می‌آید و دلسوزانه می‌گوید: حاج‌آقا! خبر داری فلانی پشت سرت چه گفت؟!

این‌جا باید چه کرد؟ باید توی دهانش زد! باید گفت: اگر او بدی کرد و پنهانی گفت، گناهش گردن خودش؛ اما تو چرا جار می‌زنی؟ تو چرا لجن را هم می‌زنی تا بوی تعفنش همه‌جا را بگیرد؟ مگر غیر از این است که می‌خواهی دل مرا با او صاف نکنی؟ می‌خواهی فتنه کنی؟

عزیزان! اگر کسی حرف زشتی زد، یا پشیمان می‌شود و عذرخواهی می‌کند، یا اگر نکرد، بزرگواری کنید و ببخشید. اما اجازه ندهید سخن چین‌ها بین شما جولان بدهند. این گزارش‌های غلط و کینه‌آفرین، خانه خراب‌کن است.

۳. دشمنان قسم‌خورده و شایعه‌سازی

اما عامل سوم، دشمنی است که بیدار است و قسم‌خورده برای نابودی ما. تاریخ را ورق بزنید.

یک پیرمرد قد خمیده یهودی به نام «شاس بن قیس» روزی از کنار جمعی از مسلمانان می‌گذشت؛ دید جمعی از طایفه «اوس» و «خزرج» که سال‌ها با هم جنگ‌های خونینی داشتند، در نهایت صفا و صمیمیت گرد هم نشستند، مجلس انسی به وجود آورده‌اند.

از دیدن این صحنه بسیار ناراحت شد و با خودش گفت: اگر این‌ها تحت رهبری محمد ﷺ از همین راه پیش بروند، موجودیت یهود به کلی در خطر است. در اینجا نقشه‌ای به نظرش رسید. به یکی از جوانان یهودی دستور داد تا به جمع آن‌ها برود و حوادث خونین جنگ «بُعَاث»^۱ را به یاد آن‌ها بیاورد، و آن حوادث را پیش چشمشان مجسم کند.

جنگ بُعَاث، جنگی بود که در دوران جاهلیت بین اوس و خزرج درگرفته بود و حتی در این جنگ برخی از افراد این دو قبیله همدیگر را ذبح کرده بودند! این نقشه که با مهارت به وسیله آن جوان یهودی پیاده شد، بعضی از افراد طایفه اوس و خزرج شروع کردند به خواندن همان رجزهای زمان جنگ جاهلی که

۱. درباره ماجرای «یوم بعاث» رک: عزالدین علی ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۱، ص ۴۴۳.

برای همدیگر می خوانند؛ حتی همدیگر را به تجدید آن صحنه ها تهدید کردند و چیزی نمانده بود که آتش جنگ، بار دیگر شعله ور بشود.

خبر به پیامبر ﷺ رسید؛ فوراً با جمعی از مهاجرین به سراغ آن ها آمد و با سخنان تکان دهنده خود آن ها را بیدار کرد. جمعیت تا سخنان آرام بخش پیامبر ﷺ را شنیدند، سلاح ها را بر زمین گذاشتند و یکدیگر را در آغوش گرفتند و گریستند. در این هنگام، آیات ۹۸ و ۹۹ و ۱۰۰ و ۱۰۱ سوره آل عمران نازل شد، که دو آیه اول، یهودیان را نکوهش می کند، و دو آیه بعد به مسلمانان هشدار می دهد که مبادا به فتنه یهودی ها مبتلا شوند.^۱

برادران و خواهران! «شاس بن قیس» مُرد، اما فکرش هنوز زنده است. امروز دشمن با تمام قوا، با صدها شبکه ماهواره ای و هزاران کانال مجازی، همان کار را می کند. کارش چیست؟ یادآوری زخم های کهنه؛ بزرگ کردن اختلافات کوچک. یک مورد کوچک پیدا می کنند، یک عکس، یک فیلم تقطیع شده و روی آن مانور می دهند و فتنه انگیزی می کنند. عکس که سند نیست! یک لحظه موقع سخنرانی اخم می کنی، همان لحظه عکس می گیرند می گویند «فلانی آدم خشن و عصبی است!» عکس واقعیت را نمی گوید.

قرآن می فرماید: «لَا تَتَّخِذُوا بَطَانَةً مِنْ دُونِكُمْ».^۲ «بِطَانَةٌ» یعنی آستر لباس که به تن می چسبد. یعنی نگذارید بیگانگان به اندرونی شما راه یابند. نگذارید در اتاق فکر شما نفوذ کنند. امروز دشمن در دستگاه محاسباتی ما نفوذ می کند؛ کاری می کند که «دشمن اصلی» را رها کنیم و به یقه برادر خودمان بچسبیم. کاری می کند که تنوع سلیقه ها به جنگ عقیده ها تبدیل شود.

قرآن در ادامه می فرماید: «وَإِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِنَ الْأَمْنِ أَوْ الْخَوْفِ أَدْعَاؤُهُ»؛^۳ تا یک خبری می شنوند، زود پخش می کنند! آقا شنیدی فلان جا چه شد! ناوگان آمریکا آمد! فلانی دزدی کرد!

۱. محمد باقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۷۱، ص ۲۴۶ و ج ۷۲، ص ۱۶۳؛ محمد بن جریر طبری، تفسیر

قرآن، ج ۴، ص ۱۵، ذیل آیه ۹۹.

۲. آل عمران، ۱۱۸.

۳. نساء، ۸۳.

منبع خبر کجاست؟ فلان سایت یا کانال مشکوک و نامطمئن! این سایت‌ها و کانال‌ها مثل دیوارِ کوچه‌ها در قدیم است که هر بچه‌ای می‌توانست با یک تکه زغال روی دیوار بنویسد («زنده باد من، مرده باد تو»). حالا هم هر کسی می‌تواند در فضای مجازی هر دروغی را بنویسد.

آیا هرچه روی دیوار نوشتند، وحی مُنزل است؟ قرآن می‌فرماید: اگر فاسقی خبر آورد، تحقیق کن!^۱ آمریکا که فاسق‌ترین فاسق‌هاست؛ انگلیس که پرونده‌اش سیاه است؛ اگر این‌ها دلسوز ما شدند، باید شک کنیم.

دشمنان فهمیده‌اند که با بمب و موشک نمی‌توانند ریشه این ملت را بزنند؛ چون ما مردِ جنگیم. اما خوب فهمیده‌اند که با یک وسوسه، با یک بذر نفرت، می‌توانند ریشه‌ی ما را بخشکانند. آن‌ها در اتاق‌های فکرشان نشسته‌اند و برای لحظه‌لحظه‌ی دعوای ما نقشه می‌کشند. آن‌ها منتظرند ما مشتمان باز شود و پشتمان خالی شود، تا حمله کنند.

پس باید بیدار باشیم. باید این روزنه‌های نفوذ را ببندیم و نگذاریم موریانه تفرقه، خانه‌ی امن ما را ویران کند.

تفرقه، آتشی که خشک و تر را می‌سوزاند

عزیزان من! تا اینجا گفتیم که موریانه از کجا می‌آید. گفتیم که چطور خودبرتربینی و دهن‌بینی راه نفوذ را باز می‌کند. اما حالا بیایید بنشینیم و حساب و کتاب کنیم. بیایید چرتکه بیندازیم ببینیم («هزینه») این تفرقه چقدر است؟ چقدر باید تاوان بدهیم تا باورمان شود که بغض و کینه، سمّ است؟ سمّ که شوخی ندارد؛ کم و زیادش گُشنده است.

بیایید چشم‌هایمان را باز کنیم. همیشه که نباید یک چیز را دو بار تجربه کرد! گاهی باید به تاریخ نگاه کرد و عبرت گرفت تا مبادا دوباره آن واقعه تلخ تکرار شود. اگر ملتی مشتِ گره‌کرده‌اش باز شد، اگر انگشت‌هایش از هم فاصله گرفتند، دیگر نمی‌تواند توی دهان دشمن بزند؛ بلکه خودش تکه‌تکه می‌شود.

صفین، داغی که هنوز تازه است!

اجازه بدهید قبل از اینکه برویم سراغ روزگار خودمان، یک سری بز نیم به آن داغِ همیشگی تاریخ اسلام؛ ماجرای صفین.

لشکر امیرالمؤمنین (علیه السلام) در آستانه پیروزی بود. مالک اشتر به خیمه معاویه رسیده بود و فقط چند ضربه شمشیر مانده بود تا ریشه فتنه برای همیشه کنده شود.

دشمن چه کرد؟ وقتی دید حریف شجاعت و رزمندگی علی (علیه السلام) نمی شود، رفت سراغ مغز و فکر سپاهیان علی (علیه السلام). عمرو عاصی مگّار گفت: قرآن ها را بر سر نیزه کنید!

این جا بود که تفرقه کار خودش را کرد و میان سپاه شکاف افتاد. یک عده مقدس مآب بی بصیرت، فریب ظاهر را خوردند و جلوی امام ایستادند و گفتند: ای علی! ما با قرآن نمی جنگیم!

امام فریاد زد: «من قرآن ناطقم! آنکه بالای نیزه است، کاغذ و مرکب است؛ فریب نخورید؛ پیروزی در مشت ماست.»

اما مگر گوش می دادند؟ جهالت و تفرقه، چشم و گوششان را بسته بود. شمشیر کشیدند روی ولّی خدا که اگر مالک برنگردد، تو را می کشیم!

نتیجه چه شد؟ پیروزی قطعی نظامی، تبدیل شد به یک شکست مفتضحانه سیاسی و حکمیت تحمیل شد. دشمنی که داشت نابود می شد، جان گرفت و بر گردۀ اسلام سوار شد. از دل همین تفرقه، چه موجودی متولد شد؟ «خوارج»؛ همان هایی که پیشانی شان از کثرت سجده، پینه بسته بود، اما مغزشان تهی بود؛ همان هایی که سرانجام تیغ زهرآلود را بر فرق مبارک مولا فرود آوردند.

دقت کنید! ضربت ابن ملجم، نتیجه مستقیم تفرقه روز صفین بود. وقتی وحدت صف شکست، علی (علیه السلام) تنها ماند.

لیبی، درس عبرتی پیش چشم ما

حالا بیایید جلوتر. به همین دهه اخیر نگاه کنید؛ دنیا پر از عبرت است. به کشور لیبی نگاه کنید. «معمر قذافی» ۴۲ سال حکومت کرد. بله، دیکتاتور بود؛ در

دوران حکومتش خفقان بود؛ اما لیبی یک کشور ثروتمند بود؛ امنیت داشت؛ رفاه نسبی داشت. قذافی توانسته بود با مشیت آهنین، قبایل مختلف را زیر یک پرچم نگه دارد.

اما اشتباه بزرگ قذافی کجا بود؟ آنجا که در برابر فشار غرب و آمریکا کم آورد. از تحریم و جنگ ترسید و تن به مذاکره داد. تأسیسات هسته‌ای‌اش را بار کشتی کرد و به آمریکا فرستاد تا حُسن نیتش را اثبات کند! خیال می‌کرد اگر کوتاه بیاید، آن‌ها دست از سرش بر می‌دارند؛ اما زهی خیال باطل! دشمن، دشمن است. وقتی ضعف دید، وقتی دید مردم لیبی از دیکتاتوری خسته‌اند و شکاف بین دولت و ملت افتاده، وارد شد.

سال ۲۰۱۱ که شد، مردم به امید آزادی قیام کردند که معروف شد به «بهار عربی». حق هم داشتند؛ اما غفلت هم کردند. چه اتفاقی افتاد؟ ناتو، آمریکا و اروپا آیا دلسوز مردم لیبی بودند؟ هرگز! آن‌ها دیدند بهترین فرصت است؛ آمدند بمباران کردند و گروه‌های شورشی مسلح هم روی زمین به جان لیبی افتادند و قذافی سقوط کرد. بعد چه شد؟ آیا لیبی شد بهشت برین؟

سرویس‌های جاسوسی غرب آمدند روی «تفرقه» سرمایه‌گذاری کردند. به این قبیله پول دادند؛ به آن قبیله اسلحه دادند؛ گفتند: فلانی می‌خواهد حق تو را بخورد، بزنش!

الان لیبی کجاست؟ یک کشور ویران و پاره‌پاره! دو تا دولت دارد و صد تا گروه مسلح! نفتش را می‌دزدند؛ ناموسش امنیت ندارد؛ بازار برده‌فروشی در قرن بیست و یکم در آنجا به راه افتاده! میلیون‌ها نفر آواره شدند. چرا؟ چون وقتی «ستون خیمه» را زدند، وقتی کینه و قبیله‌گرایی جای «وطن» را گرفت، گرگ‌ها حمله کردند و کشور را دریدند.^۱

سوریه و عراق، آتش‌بازی با باروتِ مذهب

به همسایه‌های خودمان نگاه کنید؛ به سوریه و عراق. چه چیزی این کشورها را به خاک و خون کشید؟ بمب اتم؟ نه، شکاف‌های قومی و مذهبی.

1. <https://farsnews.ir/mahdiasadi/1759334250269886876>.



شیطانِ بزرگ و اذنازش در منطقه، سال‌ها روی این آتش بنزین ریختند. در گوش جوان سنی خواندند که شیعه دشمن توست. در گوش شیعه خواندند که سنی دشمن توست. به گرد گفتند عرب حقت را خورده و به عرب گفتند گرد فلان است.

نتیجه چه شد؟ دروازه شهر باز شد برای وحشی‌ترین تروریست‌های تاریخ. داعش از کجا آمد؟ داعش زائیده همین تفرقه بود. در سوریه ۴۰۰ هزار نفر کشته شدند! به عدد توجه کنید! ۴۰۰ هزار انسان! ۱۲ میلیون نفر آواره شدند؛ یعنی نصف جمعیت کشور! در عراق، یک گروهک تروریستی در عرض چند روز نصف کشور را گرفت. چرا؟ چون ارتش دلش با دولت نبود؛ چون مردم باهم نبودند. عزیزان! امنیت شوخی نیست. وقتی من و شما یقه هم را می‌گیریم، وقتی سر جای پارک، سر حزب و جناح، سر سلیقه، به هم می‌پریم، دشمن آن بیرون نشسته و قهقهه می‌زند. می‌گوید: خوب است! این‌ها را مشغول خودشان کردیم؛ حالا نفتشان را ببریم؛ خاکشان را بگیریم.

نهضت ملی نفت، حسرت تاریخی ایران

تاریخ خودمان را چرا فراموش کنیم؟

ما یک بار در نهضت ملی شدن نفت، پروژه استعمارپیر (انگلیس) را به خاک مالیدیم. ملت یکپارچه شد و آیت‌الله کاشانی و دکتر مصدق کنار هم ایستادند. یکی حمایت مردمی و مذهبی آورد، یکی مدیریت سیاسی کرد. شاه فرار کرد و انگلیس دستش از نفت ایران کوتاه شد.

پیروزی در مشت ما بود؛ اما امان از روزی که شیطان وسوسه وارد شد. میان رهبران اختلاف افتاد. اطرافیان نفوذی شروع کردند به بدگویی. مدام به مصدق گفتند که کاشانی در کار تو دخالت می‌کند؛ به کاشانی هم می‌گفتند مصدق دارد دین را کنار می‌زند.^۲

1. <https://fa.shafaqna.com/?p=184410>.

۲. برای مطالعه جریانات، جدال‌ها و اختلافات نهضت ملی شدن صنعت نفت رک: مسعود کوهستانی‌نژاد، مرداد خاموش، ص ۱۴.

فاصله که افتاد و دست‌ها از هم جدا شد، مردم دلسرد شدند و رفتند در خانه‌هایشان.

دشمن چه کرد؟ آمریکا و انگلیس که تا دیروز شکست خورده بودند، دیدند میدان خالی است. با یک چمدان دلار و چند تا اراذل و اوباش، کودتای ۲۸ مرداد را راه انداختند. به همین سادگی! صبح گفتند «زنده باد مصدق»، عصر گفتند «مرده باد مصدق»!

نتیجه‌اش چه شد؟ ۲۵ سال دیکتاتوری مطلق پهلوی. ساواک درست کرد؛ شکنجه عادی شد و نفت دوباره به غارت رفت. یک ملت، ۲۵ سال عقب افتاد فقط به خاطر اینکه چند روز «وحدت» را فراموش کرد. چقدر دردناک است که بزرگ‌ترین پیروزی‌ها، قربانی کوچک‌ترین تفرقه‌ها می‌شود! برادران من! هزینه‌ی سازش، هزینه‌ی تفرقه، صدها برابر هزینه‌ی مقاومت و وحدت است. خداوند در قرآن کریم می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ﴾؛^۱ شیطان یک هدف دارد: می‌خواهد بین شما دعوا راه بیندازد؛ می‌خواهد بغض بکارد.

امروز هرکس با هر لباسی، با هر تریبونی، صدایی بلند کند که بوی تفرقه بدهد، صدایی بلند کند که قومیت‌ها را به جان هم بیندازد، مذهب‌ها را درگیر کند، جناح‌ها را به کینه‌توزی بکشاند، بدانید او (چه بخواهد چه نخواهد) بلندگوی دشمن است. دشمن می‌خواهد ما خودمان، خانه‌ی خودمان را ویران کنیم تا او بدون دادن تلفات، بیاید و صاحب‌خانه شود.

حالا نوبت توست!

عزیزان من! گفتیم و شنیدیم؛ درد را شناختیم و درمان را هم فهمیدیم. دانستیم که شیاطین می‌خواهند در دل ما بغض و عداوت بکارند تا ما را تکه‌تکه کنند. فهمیدیم که تفرقه، گودال آتش است و وحدت، ریسمان نجات.

اما دانستن کافی نیست! حالا نوبت «عمل» است. حالا وقت آن است که آستین‌ها را بالا بزنیم و این ویروس مهلک را از زندگی‌مان بیرون بریزیم. بیایید

در سه سطح مهم زندگی مان، یک خانه تکانی اساسی بکنیم. این کار، نیاز به یک «جهاد عملی» دارد.

سطح اول: جهاد اکبر (مبارزه با منیت)

بچه‌های عزیز! خواهران و برادران! وحدت از بیرون، از کوچه و خیابان شروع نمی‌شود؛ از قلب تک‌تک ما شروع می‌شود. تا وقتی آن بت «من» درونمان شکسته نشود، «ما» نمی‌شویم. باید با آن «منیت» و بُغضی که در دلمان لانه کرده، بجنگیم. به این منظور باید این کارها صورت گیرد:

الف) ریشه‌کن کردن علف‌های هرز

اول از همه، باید تبر برداریم و ریشه‌ای این بغض‌های کهنه را بزنیم.

۱. دست از قضاوت و عیب‌جویی برداریم: دین ما چقدر زیباست! پیامبر رحمت ﷺ می‌فرماید: «مَنْ سَتَرَ أَخَاهُ الْمُسْلِمَ فِي الدُّنْيَا سَتَرَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؛ هرکس عیب برادرش را بپوشاند، خدا روز قیامت آبروی او را می‌خرد».

چرا ما همیشه ذره‌بین به دست دنبال سوراخ‌شُمبه‌های زندگی مردمیم؟! چرا مدام دنبال بهانه گرفتیم؟ وقتی دائم عیب‌جویی می‌کنیم، در واقع داریم فریاد می‌زنیم: «من خوبم، من پاکم، او مشکل دارد!».

رفقا! این حس خودبرتربینی، عامل تمام تفرقه‌هاست. دست از تجسس بردارید! توجّهتان را از مردم برگردانید روی خودتان.

۲. سوءظن را کنار بگذارید: قرآن کریم فریاد می‌زند: «اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ»؛^۲ بسیاری از گمان‌ها را دور بریزید که گناه است.

می‌دانید نود درصد کینه‌ها از کجا می‌آید؟ از همین توّهّمات. طرف یک حرف ساده می‌زند، ما در ذهنمان برایش پرونده می‌سازیم! می‌گوییم: دیدید منظورش چه بود؟ می‌خواست مرا بکوبد! خب شاید منظوری نداشت؛ شاید خسته بود؛ شاید حواسش نبود. چرا تا دلیل قطعی نداری، به قلبت اجازه می‌دهی دادگاه تشکیل دهد و حکم صادر کند؟

۱. ابوالقاسم پاینده، نهج الفصاحه، ص ۷۷۰.

۲. حجرات، ۱۲.

ب) سازندگی و آبادانی دل

حالا که علف‌های هرز را کندیم، بیایید گُل بکاریم.

تبسم و خوش‌رویی معجزه می‌کند. امام صادق علیه السلام فرمود: «إِنَّ الْبِرَّ وَحُسْنَ الْخُلُقِ يَعْمُرَانِ الدِّيَارَ، وَيَزِيدَانِ فِي الْأَعْمَارِ؛ خوش اخلاقی، هم خانه‌ها را آباد می‌کند، هم عمر را زیاد».

یک لبخند ساده، یک سلام گرم، هزینه‌ای دارد؟ نه به خدا! اما همین لبخند، یخ‌های قطور کینه را آب می‌کند.

بیایید تمرین کنیم. بیایید نذر کنیم از فردا صبح، اولین نفری باشیم که به همه سلام می‌کنیم؛ چه آن کسی که دوستش داریم، چه آن کسی که از او دلخوریم. همین سلام، آغاز آشتی است.

سطح دوم: خانواده، سنگر وحدت (مقابله با خبرچینی)

عزیزان من! اولین و مهم‌ترین سنگر ما خانواده است. دشمن فهمیده که اگر خانواده را بزند، جامعه خودبه‌خود فرومی‌پاشد. چه باید کرد؟

الف) خاموش کردن آتش

۱. سخن چین‌ها را طرد کنید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بدترین مردم، کسانی‌اند که بین دوستان جدایی می‌اندازند: «الْمَشَاوُونَ بِالنَّمِيمَةِ وَالْمُفَرِّقُونَ بَيْنَ الْأَحِبَّةِ».^۲ وقتی کسی، حتی از فامیل نزدیک نزد شما می‌آید و می‌گوید: فلانی پشت سرت بد گفت، همان جا ترزدستی را بکشید و بگویید: عزیز من! اگر او بدی کرده، تو چرا جار می‌زنی؟ تو چرا بذر کینه می‌پاشی؟ سخن چین، آتش بیار معرکه است. به او میدان ندهید. اگر خریدار حرف‌هایش نباشید، بساطش را جمع می‌کند.

۲. تحقیر ممنوع: مبادا در جمع فامیل، همسریا فرزندان را مسخره کنید. نگویید «شوخی کردم»! این شوخی‌ها، تیر سمّی است. بغض‌های کوچک را

۱. محمد باقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۶۸، ص ۳۹۵.

۲. محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۳۶۹.

تبدیل به کینه‌های شتری می‌کند. شیطان لعین، از لای همین ترک‌های کوچک وارد می‌شود و ستون خانواده را می‌لرزاند.

ب) ساختن پیوند

۱. تمرین عفو و گذشت: قرآن می‌فرماید: «وَأَنْ تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى»؛^۱ بخشیدن، به خدا نزدیک‌تر است.

در خانه نگویید «من حقم را می‌خواهم» بگویید: «می‌بخشم برای خدا». اگر دعا شود، شما کوتاه بیايید. این کوتاه آمدن، ضعف نیست؛ اوج قدرت روحی است. اگر اختلاف در خانه تمام شود، آن خانه می‌شود دژ مستحکم.

۲. دعا برای یکدیگر: دعا‌های ماه رمضان را ببینید؛ همه‌جا دعا برای جمع است. می‌گوییم «اللَّهُمَّ اشْفِ كُلَّ مَرِيضٍ» و نمی‌گوییم: فقط مریض من! وقتی برای موفقیت برادرت، خواهرت، همسرت دعا می‌کنی، اصلاً مگر می‌شود کینه در دلت بماند؟ دعا، مثل آب روانی است که کثیفی‌ها را می‌شوید و می‌برد.

سطح سوم: جامعه، مشیت‌گره‌کرده

سطح سوم، جامعه است؛ جایی که دشمن، دندان تیز کرده تا ساختار ما را بشکند.

شهید رئیسی، الگوی صبر و مدارا

بگذارید از شهید جمهور، آیت‌الله رئیسی رحمته‌الله برایتان بگویم. ایشان در دولتش یک الگوی عجیب از وحدت و دوری از تنش بود. حتماً یادتان هست؛ چه در مناظرات و چه در دوران ریاست جمهوری، چقدر به ایشان تهمت زدند؛ چقدر حرف‌های تلخ شنیدند. اما اطرافیانش می‌گویند ایشان یک خط قرمز داشت: «وارد حاشیه و دعا نشوید؛ مردم خسته‌اند؛ مردم کار می‌خواهند».

بارها شد که می‌توانست جواب دندان‌شکن بدهد، می‌توانست افشاگری کند و طرف مقابل را بکوبد، اما سکوت کرد و از حق خودش گذشت تا فضای جامعه متشنج نشود. به همکارانش می‌گفت: «اگر ما هم شروع کنیم به دعا، پس چه کسی برای مردم کار کند؟».

۱. بقره، ۲۳۷.

این یعنی وحدت عملی؛ یعنی من از آبروی خودم، از حق دفاع از خودم می‌گذرم تا دل‌های مردم نلرزد و آرامش کشور به هم نریزد. در خانه هم باید همین‌طور باشیم. گاهی باید «رئیزی‌وار» سکوت کنیم و از حقمان بگذریم تا ستون خیمه جامعه نلرزد.

همدلی با مردم

در کوچه و خیابان چطور وحدت ایجاد کنیم؟ با شعار دادن؟ نه، با محبت‌های کوچک. باید یک برنامه عملی روزانه برای جامعه داشته باشیم (تکنیک سلام و مدارا):

۱. سلام گرم به همدیگر: فردا که از خانه بیرون رفتید، به رفتگر محله، به راننده تاکسی، به مغازه‌دار، یک سلام متفاوت و گرم بکنید. بگذارید حس کنند ما همه اعضای یک خانواده‌ایم. این سلام، بدبینی‌ها را می‌زداید.

۲. نشنیده‌گرفتن حرف تلخ: اگر در تاکسی یا صف نانویی کسی از روی عصبانیت حرف تندی زد یا عقیده‌اش مخالف شما بود، به جای اینکه سریع گارد بگیرید و بحث سیاسی راه بیندازید، لب‌خند بزنید و بگویید: «ان شاء الله درست می‌شود؛ خدا بزرگ است.» بحث بیهوده در خیابان، فقط کینه می‌آورد، نه هدایت. شهید حاج قاسم سلیمانی الگوی بی‌نظیر وحدت در بین مردم عادی بود. چرا همه ایران برایش گریه کردند؟ چون او خط‌کشی نمی‌کرد. یادتان هست آن سخنرانی معروفش را؟ با دلسوزی تمام فریاد زد: «این قدر نگوئید این چپی است، آن راستی است، این اصلاح‌طلب است، آن اصولگراست... پس چه کسی برای شما می‌ماند؟!».

جمله معروفش، آبی بود بر آتش تفرقه‌های اجتماعی؛ فرمود: «آن دختر کم حجاب هم دختر من است، دختر ماست».

حاج قاسم مردم را دسته‌بندی نمی‌کرد. وقتی سیل خوزستان آمد، نپرسید این روستا به کی رأی داده یا مذهبیست؟ چکمه پوشید و رفت وسط گل‌ولای. همین نگاه پدران بود که وقتی شهید شد، حتی کسانی که ظاهر مذهبی نداشتند، عکسش را روی ماشین‌هایشان چسبانند.

وحدت یعنی این؛ یعنی من تو را دوست دارم، چون هم وطن منی؛ چون بنده خدایی. اگر می‌خواهیم جامعه‌مان اسلامی باشد، باید مثل حاج قاسم چتر محبت‌مان را آن قدر باز کنیم که همه زیر آن جا بشوند؛ نه اینکه با رفتارمان مردم را به سمت دشمن هل بدهیم.

برای ایجاد وحدت در جامعه چند کار را حتماً باید انجام بدهیم:

الف) با دوروش راه فتنه را مسدود کنیم

۱. نپذیرفتن شایعات: قرآن محکم می‌زند توی دهان شایعه‌ساز: ﴿إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا﴾^۱؛ اگر فاسقی خبر آورد، تحقیق کنید. امروز بسیاری از رسانه‌های خارجی، مصداق همان «فاسق» اند؛ بلندگوی شیطانند. هر خبری که بوی ناامیدی می‌دهد، بوی دعوا می‌دهد، بوی تفرقه می‌دهد، بدانید از اتاق فکر دشمن بیرون آمده. زود باور نکنید! زود منتشر نکنید! تحقیق کنید.

۲. دوری از مجالس تفرقه افکن: هر مجلسی، هر کانالی، هر گروهی که کارش بدگویی از این مذهب و آن جناح است، کارش توهین است، مصداق «مسجد ضرار» است و باید از آن فرار کرد. جایی که دل‌ها را از هم دور می‌کند، جای خدا نیست.

ب) پافشاری بر وحدت

بگذارید با یک حکایت شیرین و قدیمی، مطلب را بیشتر توضیح دهم. حکایتی که نشان می‌دهد «وحدت عملی» یعنی چه: حکایت پرندگان و دام صیاد، کلیدرهایی. روزگاری در دشتی سرسبز، دسته‌ای از پرندگان زندگی می‌کردند. این‌ها یک رهبر عاقل و باتجربه داشتند. این مرغ دانا همیشه نصیحت می‌کرد: ای یاران! زور بازوی ما در بال‌هایمان نیست؛ در «یکی شدن» ماست. اگر تکیه کنید، خوراک عقاب می‌شوید.

یک روز، صیادی آمد و دامی پهن کرد و دانه پاشید. پرندگان غافل شدند و طمع کردند و همگی در دام افتادند! ترس و وحشت همه را گرفت. هرکس

۱. حجرات، ۶.

به یک طرف بال می‌زد، اما هرچه بیشتر تقلا می‌کردند، گره‌ها کورتر می‌شد و بال‌هایشان زخمی‌تر.

شروع کردند به دعوا و به هم پریدن. هرکدام به دیگری می‌گفت: تقصیر تو بود! تو ما را به این دام آوردی!

اما مرغ عاقل فریاد زد: بس کنید! الان وقت دعوا نیست. صیاد الان می‌رسد و مرگ نزدیک است. تفرقه یعنی مرگ! تنها یک راه داریم... باید همه باهم در یک لحظه، به یک جهت پرواز کنیم و نیرویمان را برای این کار بگذاریم.

پس همه پرندگان در یک لحظه بال گشودند و هم جهت به حرکت درآمدند. نیروی این وحدت آن قدر زیاد بود که دام از زمین کنده شد و پرندگان با همان دام به آسمان پرواز کردند! صیاد بیچاره مات و مبهوت مانده بود که چطور صیدش، دامش را هم برداشت و برد!

عزیزان! این حکایت، حکایت ماست. اگر انگشت اشاره‌تان را به تنهایی به دیوار بزنید، می‌شکند؛ اما اگر مشت کنید، دیوار می‌لرزد. اسلام، دین همین مشت شدن است؛ دین وحدت است.

دعاهای ماه رمضان را ببینید: «اللَّهُمَّ أَغْنِ كُلَّ فَقِيرٍ»؛ خدایا همه فقرا را بی‌نیاز کن. نمی‌گویند فقرای محله ما را؛ نمی‌گویند شیعه یا سنی؛ می‌گویند همه فقرا. «اللَّهُمَّ رُدِّ كُلَّ غَرِيبٍ ... اللَّهُمَّ فُكِّ كُلَّ أَسِيرٍ». این یعنی ما همه اعضای یک پیکریم. خداوند در قرآن به صراحت می‌فرماید: تفرقه، جهنم است: «وَكُنْتُمْ عَلَى شَفَا حُفْرَةٍ

مِنَ النَّارِ»؛ شما بر لبه پرتگاهی پر از آتش بودید، خدا نجاتتان داد و با هم برادر شدید: «فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا». وحدت، نعمت است؛ اختلاف، آتش. راه این وحدت چیست؟ «واعتصموا بحبل الله جميعاً ولا تفرقوا». جنگ زدن به ریسمان الهی. امروز این ریسمان کجاست؟ قرآن می‌فرماید: «فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ»؛^۲ اگر دعوا شد، ببینید بزرگ‌تر چه می‌گوید. ببینید خدا و پیغمبر چه می‌گویند.

امروز هم اگر اختلافی هست، باید ببینیم («ولئى امر») چه می‌گوید. فصل الخطاب چیست؟ قانون و رهبری. اگر همه، سلیقه‌هایمان را فدای مصلحت

۱. آل عمران، ۱۰۳.

۲. نساء، ۵۹.

کل کنیم، اگر گوشمان به سخن رهبر آگاه باشد - مثل همان پرندگان قصه - از هر دامی نجات می‌یابیم و دشمن را مأیوس می‌کنیم: «فَيَنْقَلِبُوا خَائِبِينَ»^۱.

دعای پایان

پروردگارا! تو شاهد بودی که چه قدر از درد تفرقه نالیدیم.
خدا یا! به حق این سفره‌ای که پهن کرده‌ای، به حق لب‌های تشنهٔ روزه‌داران...
بارالها! به ما توفیقی بده که آن بغض‌های حقیر را که شیطان در دلمان کاشته، با اشک سحرگاهان بشوییم.
خداوند! به ما قدرتی بده که در عمل، «مُثْت» شویم، نه انگشت‌های پراکنده.
ما را از آنانی قرار بده که وقتی پرچم حق بلند می‌شود، ساز مخالف نمی‌زنند؛ بلکه زیر آن پرچم سینه می‌زنند.
الهی! دل‌های ما را به هم مهربان کن.
الهی! به حق آن اشک‌هایی که در فراق مادر سادات، فاطمه زهرا علیها السلام و در انتظار فرزندش ریخته می‌شود:
فرج آقامان، مولامان، صاحب‌الزمان عجل الله تعالی فرجه را برسان.
قلب نازنینش را از ما راضی بگردان.
خدا یا! توفیق سربازی در رکابش را روزی همه ما بگردان.
اموات و گذشتگان، حق‌داران، شهدا، امام شهدا، شهدای مدافع حرم، شهدای امنیت، همه را با اولیای خودت محشور بفرما.

آمین یا ربّ العالمین



محتوای خود را بساز



شهادت آیه‌ها



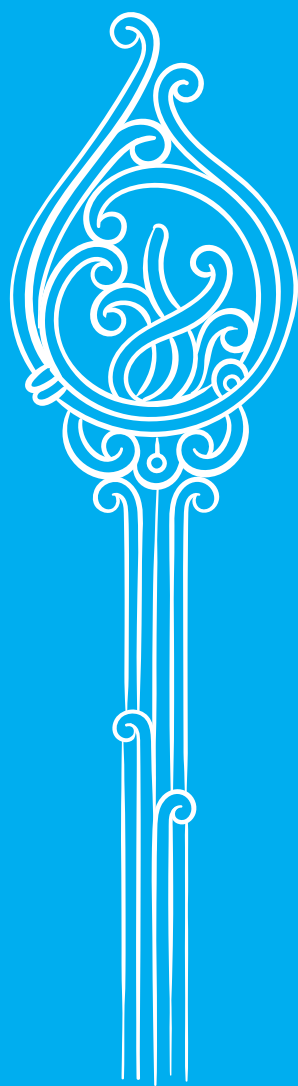
پویانمایی



پادکست صوتی



تبیین آیه



مجلس هشتم

از لذت‌های فوری تا میانه‌روی

(اسراف، عامل ازبین‌رفتن

سرمایه‌های مَلّی)

﴿وَكُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا

إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ﴾

سوره اعراف، آیه ۳۱

بخورید و بنوشید، ولی اسراف نکنید،

که خدا اسراف‌کاران را دوست ندارد!



سُورَةُ الْأَنْعَامِ

يَبْنِيْءَ آدَمَ خُذْ وَزَيْنَتَكَ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَكُلُوا وَاشْرَبُوا
وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ ﴿٢١﴾ قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ
الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا
فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا خَالِصَةٌ يَوْمَ الْقِيَمَةِ كَذَلِكَ نَفْصِلُ الْآيَاتِ
لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ﴿٢٢﴾ قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّيَ الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا
بَطْنٌ وَالْإِثْمَ وَالْبَغْيَ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَأَنْ تُشْرِكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزِّلْ
بِهِ سُلْطَانًا وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴿٢٣﴾ وَلِكُلِّ أُمَّةٍ
أَجَلٌ فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ لَا يَسْتَخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ
﴿٢٤﴾ يَبْنِيْءَ آدَمَ إِمَامًا يَا أَيَّتُمْ كُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ يَقْصُونَ عَلَيْكُمْ أَيْتِي مَنِ
اتَّقَى وَأَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿٢٥﴾ وَالَّذِينَ كَذَّبُوا
بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا
خَالِدُونَ ﴿٢٦﴾ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ
بِآيَاتِهِ أُولَئِكَ يَنَالُهُمْ نَصِيبُهُمْ مِنَ الْكِتَابِ حَتَّى إِذَا جَاءَهُمْ
رُسُلُنَا يَتَوَفَّوْنَهُمْ قَالُوا أَيْنَ مَا كُنْتُمْ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ
قَالُوا ضَلُّوا عَنَّا وَشَهِدُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَنَّهُمْ كَانُوا كَافِرِينَ ﴿٢٧﴾



تلاوت آیه



مدرسه حفظ

ماه اصلاح سبک زندگی

چه حال خوشی است این ماه، و چه نعمتی است این محفل. طاعات و عباداتتان مورد قبول حق و نفس‌های شما، چون شهد شیرین، گوارای وجودتان باشد. ما در طول سال، چنان غرق در روزمژگی و مصرف بی‌رویه می‌شویم که به یک خواب عمیق می‌رویم. فکر می‌کنیم زندگی بدون آن همه مصرف اضافی، امکان‌پذیر نیست!

اما ناگهان، ماه مبارک رمضان می‌رسد و پرده‌ها کنار می‌رود. ماه رمضان فقط یک تغییر در ساعت غذا خوردن ما نیست. شما هم در این چند روز تجربه کرده‌اید که برخی از آن حجم زیاد چای و نوشیدنی‌های رنگارنگ و آن وعده‌های متعدد غذایی، که فکر می‌کردیم مایه حیات است، انگار خیلی هم ضروری نبود! بدن ما با یک سحری ساده و یک افطاری سبک هم به خوبی کار می‌کند.

این جاست که ماه رمضان با زبان روزه‌داری به ما می‌گوید: مردم! بسیاری از آن چیزهایی که در زندگی شما «نیاز» تعریف شده بود، در واقع چیزی جز «عادت» و «اسراف» نبوده است!

اما فاجعه اسراف، فراتر از سفره‌ماست! قضیه تلخ‌تر است. وقتی به جامعه نگاه می‌کنیم، می‌بینیم که این عادت به زیاده‌خواهی، چه بلایی سر منابع ملی ما آورده است. ببینید! در همین کشور، اسراف اشکال متنوع و فجیعی پیدا کرده است:

آیا ندیده‌اید که در یک مهمانی، سفره‌ای به وسعت یک اتاق پهن می‌شود و پس از اتمام مراسم، بخش عظیمی از غذاهای دست‌نخورده یا نیم‌خورده،

مستقیم به سطل زباله می‌رود؟ این یعنی یک ملت در حال دفن سرمایه‌های خود است! مثلاً فرض کنید هر کیلو برنج چند دانه است؟ اگر روزانه هر ایرانی یک دانه برنج مصرف کند، حداقل می‌شود ۸۰ میلیون دانه برنج! در سال چندین هزار تُن برنج اسراف می‌شود که با پول آن می‌شود چندین بیمارستان یا مدرسه ساخت یا چند هزار گرسنه را سیر کرد.

آیا ندیده‌اید شیر آبی که ساعت‌ها باز مانده است؟ آیا ندیده‌اید کسی که برای چند دقیقه از اتاق بیرون می‌رود، اما سه لامپ پرمصرف و وسایل برقی را روشن رها می‌کند؟ در اوج گرما، کولر را با دمای بسیار پایین تنظیم می‌کنیم و بعد برای جبران سرما، مجبور می‌شویم لباس گرم بپوشیم! این یعنی انرژی را دود می‌کنیم. آیا ندیده‌اید که مردم ما برای چشم و هم‌چشمی، مجبورند هر سال مدل گوشی خود را عوض کنند، یا جهیزیه‌هایی بخرند که تا آخر عمر در کارتن باقی می‌ماند؟ این یعنی خودمان را اسیر واردات و مصرف‌گرایی غربی کرده‌ایم! اوج این فاجعه کجاست؟ در توجیه ما برای این اسراف‌ها! بسیاری از ما با یک غرور کاذب می‌گوییم: من که پولش را می‌دهم. قبضش را هم پرداخت می‌کنم. پس اختیار دارم!

این یک مغالطه خطرناک است، دوستان من! اینجا دیگر بحث پول شخصی نیست. منابع آب، برق، گاز و سوخت، سرمایه‌های ملی یک کشور هستند.

آیه زندگی

این جاست که کلام قرآن، محکم و قاطع، وارد صحنه می‌شود و به ما دستورالعملی می‌دهد که نه فقط برای بندگی، بلکه برای حفظ یک تمدن، حیاتی است. بیاید در هشتمین روز ماه مبارک و در هشتمین جزء قرآن کریم به این آیه شریفه گوش بسپاریم؛ آیه‌ای که یک برنامه کامل زندگی، حتی برای یک ملت مقاوم در خود دارد. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿يَا بَنِي آدَمَ خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَكُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ﴾!
ای فرزندان آدم! در هر مسجدی، آرایش و زینت همراه خود بگیرید، و بخورید و

بیاشامید و اسراف نکنید؛ زیرا خدا اسراف‌کنندگان را دوست ندارد.

این آیه، در سه بخش کلیدی، سبک زندگی ما را ترسیم می‌کند:

۱. «خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ»: زینت شما چیست؟

این بخش، یک فرمان زیبا برای آراستگی و نظم است. اما زینت فقط لباس تمیز و اتوکشیده یا عطر خوش‌بو نیست.

تصور کنید می‌خواهید به یک جلسه کاری بسیار مهم یا یک مراسم رسمی بروید. آیا فقط لباس خوب می‌پوشید؟ خیر، قبل از آن، فکرتان را مرتب می‌کنید؛ محتوا را آماده می‌کنید و با اعتماد به نفس و آمادگی کامل وارد می‌شوید.

در نگاه قرآن، «زینت» ظاهری و باطنی، هر دو برای ساختن یک انسان قوی و یک ملت قوی حیاتی است. پوشش مناسب، تمیزی و آراستگی در ظاهر و محیط زندگی؛ مثلاً، یک انسان شیک و شهر تمیز و منظم، یک اداره مرتب و آراسته. این همان چیزی است که به کار کشور می‌آید: تقوا، علم، دانش، و نظم در کار. جامعه‌ای که زینت خود را در اشرافی‌گری و تجملات وارداتی ببیند (ماشین گران قیمت خارجی، خانه لوکس)، این جامعه در واقع زینت باطنی‌اش ضعیف است. زینت یک ملت مقاوم، در دستان پرتوان مهندس و دانشمندش است، نه در ویرترین مغازه‌هایش!

۲. «وَكُلُوا وَاشْرَبُوا»: دین با لذت‌های حلال مخالف نیست. خداوند بلافاصله

بعد از فرمان آراستگی، می‌فرماید: بخورید و بیاشامید.

قرآن در اینجا یک پرچم سبزی نشان می‌دهد که: ای بنده! من خدای تو هستم و لذت‌بردن از نعمت‌ها را ممنوع نکرده‌ام. تو حق داری از غذا، لباس، مسکن و تمام نعمت‌های حلال استفاده کنی. دین ما، دین ریاضت‌کشی و بدبختی نیست؛ اما این لذت‌جویی، یک خط قرمز بزرگ دارد که همان ادامه آیه است.

۳. «وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ». اینجا قلب آیه است. «(اسراف)» چیست؟

مردم معمولاً فکر می‌کنند اسراف یعنی ولخرجی و اگر بخیل باشی، اسراف نکرده‌ای! اما تعریف دقیق قرآن چیز دیگری است.

تعریف انواع اسراف

تعریف ساده اسراف: اسراف یعنی خارج شدن از حد و مرز اعتدال در هر کاری. (خواه کم خرج کنی یا زیاد خرج کنی).

اسراف در پول: پول زیاد خرج کردن برای چیزی که ارزشش را ندارد؛ مثلاً خریدن یک تابلوی نقاشی میلیاردی، درحالی که همسایهات محتاج است، یا خریدن یک سری مجسمه میلیونی برای تزئین منزل، درحالی که برای خرج تربیتی بچه حاضر نیستی خرج کنی.

اسراف در نان: اگر شما یک قرص نان را بیش از نیازتان بخرید و بگذارید خشک شود و دور بریزید، این اسراف است.

اسراف در وقت: اگر یک ساعت برای استراحت نیاز داری، اما پنج ساعت وقت خود را در فضای مجازی یا به هر نحوی هدر بدهی، این هم اسراف است. اسراف در عمر، بزرگترین اسراف است.

اسراف در مصرف: اگر آب را بیش از نیازت در حمام باز بگذاری، این اسراف است. فرقی نمی کند چقدر پولدار باشی؛ چون آب فقط مال تو نیست، مال همه است. قرآن این گونه اسراف را چندین بار نهی کرده است و همه علمای اسلام، چه از جنبه فقهی و چه اخلاقی، همه اسراف را حرام می دانند؛ چون ستون های جامعه با اسراف از هم می پاشد.

وقتی کسی اسراف می کند:

حق دیگران را ضایع می کند؛ زیرا هر قطره آب و هر کیلووات ساعت برق، سهمیه تمام کشور است.

پایه های مقاومت ملی را می لرزاند؛ زیرا جامعه ای که منابعش را مدیریت نکند، در برابر یک تحریم کوچک یا یک تهدید خارجی زانو می زند.

جوانی که وقت خودش را هدر می دهد، مهم ترین سرمایه برای پیشرفت و استقلال تمدنی است.

از همه خطرناک تر: اسراف و تجمل گرایی، عامل اصلی تفرقه و شکاف طبقاتی است. وقتی عده ای در جامعه غرق در تجملات و بریز و بپاش هستند و عده ای دیگر در رنج معیشت، دل ها از هم دور می شود. فقیر به غنی با خشم می نگرد و



غنی به فقیر با فخر فروشی. این یعنی پاره‌شدن ریسمان وحدت. عزیزان! دشمن بیرونی ترسناک نیست. ترسناک، همین تفرقه داخلی است. جامعه‌ای که بر اثر شکاف طبقاتی و حس تبعیض، تکه‌تکه شده باشد، استقلالش را از دست می‌دهد. تفرقه، بزرگ‌ترین جاده‌صاف‌کن برای نفوذ دشمن و مهم‌ترین مانع استقلال کشور است. کشوری مستقل می‌ماند که ملتش همدل باشند، و همدلی در جامعه‌ای که پر از مانورِ تجملات است، می‌میرد. بنابراین، اسراف دیگر یک گناه شخصی کوچک نیست. اسراف ما در این زمان، به مثابه قرض گرفتن بی بازگشت از آینده این ملت است.

وقتی من و شما در خانه، برق را بی‌رویه روشن می‌گذاریم، آب گرم را هدر می‌دهیم، یا با تنظیم نادرست موتورخانه، گاز کشور را بیهوده می‌سوزانیم، چه اتفاقی می‌افتد؟ ذخایر زیرزمینی را که باید برای صدها سال باقی بماند، در مدت کوتاهی تمام می‌کنیم. آیا می‌دانید این یعنی چه؟ یعنی فرزندان و نوه‌های ما در آینده، برای تأمین نیازهای اولیه زندگی‌شان، باید محتاج خارجی‌ها باشند؛ باید دستشان را جلوی بیگانگان دراز کنند!

وقتی نان و غذا را دور می‌ریزیم، نه تنها نعمت خدا را زیر پا می‌گذاریم، بلکه هزاران لیتر آب، کود، و محصول کشاورزی را که صرف تولید آن شده، به زباله تبدیل می‌کنیم. آیا می‌خواهیم در آینده، کودکان ما، به جای زندگی در یک کشور مستقل، با جیره‌بندی آب و نان دولتی روزگار بگذرانند؟

وقتی به جای کار مفید، مطالعه، مهارت‌آموزی و ساختن، وقت باارزش جوانان را در بازی‌های بیهوده و وقت تلف کردن در فضای مجازی و جلسات غیرضروری هدر می‌دهیم، در حال تخریب مغز متفکر و بازوی قدرتمند این کشور هستیم! جامعه‌ای که جوانش اسراف‌کار است، آینده‌ای ندارد.

با این نگاه، اسراف دیگر یک گناه شخصی کوچک نیست؛ بلکه خیانت به خون شهیدان است؛ خیانت به آرمان این ملت است!

علل و زمینه‌های اسراف

حالا ما می‌دانیم که اسراف چه قدر بد و چه خیانت بزرگی به آینده فرزندانمان

است. اما سؤال اصلی این جاست: با وجود دانستن این همه خطر، چرا این قدر اسراف می‌کنیم؟!

این یک معمای بزرگ است. ما دزد نیستیم؛ مال مردم خور نیستیم؛ اما چرا در برابر منابع ملی و نعمت‌های خدا این قدر بی‌تفاوتیم؟! چهار پرده از دلایل ریشه‌ای این بیماری را اینجا خدمتتان عرض می‌کنم. گوش کنید و ببینید کدام پرده، دقیقاً زندگی ماست:

۱. اعتیاد مغز به لذت‌های فوری!

اولین دلیل، یک دلیل کاملاً علمی و روانی است. مغز ما یک سیستم جست‌وجوی پاداش دارد. وقتی شما یک کار پرخطر یا لذت بخش انجام می‌دهید، مغز ماده‌ای به نام «دوپامین» ترشح می‌کند که به آن می‌گوییم «هورمون لذت» یا «پاداش آنی». اما اسراف چه ربطی به این دارد؟

وقتی حوصله‌مان سر می‌رود، استرس داریم، یا از زندگی خسته‌ایم، به جای حل مشکل اصلی، سراغ یک لذت سریع می‌رویم؛ سراغ خرید درمانی می‌رویم؛ مثلاً یک لباس اضافی می‌خریم؛ یک گوشی جدید می‌گیریم. یا سراغ مصرف درمانی می‌رویم؛ مثلاً غذای زیادی سفارش می‌دهیم؛ ساعت‌ها در فضای مجازی غرق می‌شویم.

ببینید! در آن لحظه که کارت می‌کشید یا دکمه خرید آنلاین را می‌زنید، مغز شما دوپامین ترشح می‌کند و برای یک لحظه حس می‌کنید حالتان خوب است. ما به این «لذت کاذب» و «پاداش‌های سریع» معتاد شده‌ایم!

این اعتیاد به لذت لحظه‌ای، ما را از فکر کردن به قبض برق ماه آینده، آینده بچه‌هایمان یا منابع آبی کشور بازمی‌دارد.

حقیقت و باطن انسان مسرف را اگر بخواهند در آینه‌ای که باطن را می‌نمایاند، نشان دهند، یک بچه لوس و عجول که فقط «همین حالا» را می‌بیند، در آن خواهید دید.

۲. فاجعه چشم و هم چشمی

دومین دلیل، یک دلیل اجتماعی و ویرانگر است که ریشه تجمّل‌گرایی است؛ یعنی چشم و هم چشمی! چرا آن خانم فلان وسیله را می‌خرد؟ چون فلانی خریده

است! چرا آن عروسی باید هفتصد نفر مهمان داشته باشد؟ چون رسم است! ببینید این «مسابقة تجمل» در مراسم‌ها چطور ما را بیچاره کرده است! کسی واقعاً به سیزده نوع غذا در یک سفره نیاز ندارد، اما چون «باید آبروداری کند» و «نگویند کم گذاشته»، تمام پول و سرمایه‌اش را صرف بریز و پاش می‌کند. جهیزیه‌های امروز را ببینید! وسایلی خریده می‌شود که تا ده سال در کارتن باقی می‌ماند! چرا؟ چون مادر و پدر می‌خواهند در میان فامیل، «سربلند باشند!». نتیجه چیست؟ ما دیگر برای نیازهای خودمان زندگی نمی‌کنیم؛ برای نگاه مردم زندگی می‌کنیم. به جامعه می‌گوییم: ارزش ما به اندازهٔ مارک‌های خارجی و کالاهای گران قیمتی است که مصرف می‌کنیم! این همان تضعیف هویت ملی و تقویت فرهنگ مصرف‌گرایی غربی در جامعه است.

۳. ترس از کمبود و فقر (وسواس فکری)

سومین دلیل، یک تناقض تلخ است: ما از ترس فقر، اسراف می‌کنیم! برخی از ما به دلیل تجربه‌های تلخ گذشته یا به دلیل یک وسواس فکری، همیشه نگرانیم که مبادا چیزی کم بیاوریم:

مثال مادرانه: مادر خانواده آن قدر برنج می‌پزد که برای سه روز دیگر هم کافی باشد! چون می‌ترسد مبادا ناگهان مهمان سرزده‌ای بیاید و او «سرافکنده شود!». در خانه، مواد غذایی را بیش از تاریخ انقضا می‌خریم و در یخچال ذخیره می‌کنیم؛ در نتیجه نیمی از آن خراب شده و دور ریخته می‌شود.

این رفتارها ما را از اعتدال دور می‌کند. این بیماری «نگرانی از کمبود» ما را مجبور می‌کند که دائماً از حد بگذریم. در نتیجه، این وسواس تبدیل به علت اسراف می‌شود و همان چیزی که از آن می‌ترسیم (هدر رفتن مال و فقر) را بر سر خودمان می‌آوریم.

۴. فراموشی مالکیت اصلی! (غفلت از امانت‌داری)

اما عمیق‌ترین و دینی‌ترین دلیل، ضعف در معرفت توحیدی است. همان توجیه خطرناک: «من که پولش را می‌دهم، پس مال خودم است!».

دین به ما چه می‌گوید؟ دین می‌گوید: ای انسان! تو مالک نیستی، تو ((امانتدار)) هستی.

ما فراموش کرده‌ایم که مالک اصلی تمام منابع، نعمت‌ها، ثروت‌ها، جوانی و حتی همین نفسی که می‌کشیم، کیست. مالکیت خدا بر کل هستی را فراموش می‌کنیم. خداوند متعال در آیات متعدد، این حقیقت را فریاد می‌زند تا ما را از توهم مالکیت نجات دهد:

﴿قُلْ لِمَنْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلْ لِلَّهِ﴾؛ بگو آنچه در آسمان‌ها و زمین است، از آن کیست؟ بگو: مال خداست.

برادر من، خواهر من! وقتی خداوند به صراحت می‌فرماید تمام هستی، زمین، آب، نفت، و حتی لباس و خانه‌ای که داری، مالک اصلی‌اش اوست، پس من و شما چه کاره‌ایم؟ ما در این مُلک، تنها «وکیل» و «امین» هستیم. آیا وکیل می‌تواند اموال موکل را به سلیقه خودش هدر دهد؟ وقتی اسراف می‌کنیم، یعنی آن امانتی که خدا به ما داده (آب، برق، عمر و جوانی)، درست استفاده نکرده‌ایم و در حال تصرف بی‌اجازه در ملک دیگری (یعنی خدا) هستیم.

اسراف، مقدمه فقر ابدی است. ائمه علیهم‌السلام به ما یاد داده‌اند که اسراف، نه تنها مال دنیا را از بین می‌برد، بلکه برکت اخروی را نیز نابود می‌کند. امام موسی کاظم علیه‌السلام فرمودند: «إِنَّ الْإِسْرَافَ يُوْرِثُ الْفَقْرَ وَإِنَّ الْقَصْدَ يُوْرِثُ الْغِنَى»؛ اسراف موجب فقر می‌شود، و میانه‌روی (قصد) موجب بی‌نیازی).

فکر نکنید اسراف، شما را بزرگ می‌کند. نه، اسراف یک روز تو را به جایی می‌رساند که تمام برکت از زندگی‌ات می‌رود. شما پولدارترین هم که باشید، اسراف کاری می‌کند که هرگز طعم بی‌نیازی (غنا) را نچشید. این یک قانون الهی است. مسرف همیشه تشنه و فقیر است.

هم‌سفره‌های شیطان

ما در آیه محوری دیدیم که خداوند، مسرفان را دوست ندارد و قرآن، مسرفان را مستقیماً به شیطان پیوند می‌زند:



﴿إِنَّ الْمُبْدِرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ﴾^۱؛ به راستی که تذبذیرکنندگان (اسراف‌کاران افراطی)، برادران شیطان‌اند).

﴿إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ﴾ یعنی ای مسرف! هر بار که چراغ اضافی را روشن می‌گذاری، هر بار که غذا را دور می‌ریزی، هر بار که وقتت را هدر می‌دهی، با شیطان هم سفره شده‌ای! مگر می‌شود هم با خدا باشی و هم هم سفره شیطان؟! آب، برق، جوانی، مال، همسر، فرزند... همه، امانت‌هایی هستند که خداوند به تو داده است. ببینید چقدر فرق است:

کسی که خود را مالک مطلق می‌داند، می‌گوید: «دوست دارم دور بریزم!»
کسی که خود را امانتدار خدا می‌داند، می‌گوید: «نمی‌توانم دور بریزم! چون باید فردای قیامت جواب بدهم که امانت خدا را چه کردی؟».

اسراف در مال خودمان

بزرگواران! شاید فکر کنیم اسراف تا زمانی که پولش را بدهیم، اشکالی ندارد. خوب این اسراف عقلاً خود را نابود می‌کند. تو با اسراف به خودت ضرر می‌زنی! ضمن این که ائمه علیهم‌السلام یک خط قرمز فقهی و اخلاقی برای ما ترسیم کرده‌اند که به روشنی اسراف، حتی در آب که مایه حیات است را ممنوع می‌داند. امام صادق علیه‌السلام فرمودند: «إِنَّمَا الْإِسْرَافُ فِيمَا أُتْلَفَ الْمَالُ وَأَصْرٌ بِالْبَدَنِ»^۲ اسراف در حقیقت آن چیزی است که مال را تلف کند و به بدن آسیب برساند).
امام مرز را چنین مشخص می‌کند: هر عملی که مال (منابع ملی، ذخایر، پول شما) را به نابودی بکشانند، یا به سلامتی بدن (وقت، عمر، جوانی) آسیب بزنند، اسراف است؛ لذا مسئول در جامعه و حکومت موظف است که حتماً با کسی که در منابع ملی اسراف می‌کند برخورد کند.

خوردن فست‌فود و غذاهای مضر تا حد سیری مفرط، اسراف در سلامتی است. خوابیدن بیش از حد و تلف کردن بهترین سال‌های عمر در بطلت، اسراف در سرمایه جوانی است!

۱. اسراء، ۲۷.

۲. محمد بن یعقوب کلینی، فروع کافی، ج ۵، ص ۸۴.

عاقبت اسراف

انسان چه موقع به فکر می افتد که اسراف به ضررش بوده؟ آن موقع که نعمت از کفش رفته!

ما در پرده های قبل دیدیم که اسراف، چه بلایی بر سر روح، روان و تمدن ما می آورد. حال، به داستانی گوش بسپارید که سندش در کتاب «الْفَرْجُ بَعْدَ الشَّيْءِ» (گشایش پس از سختی) آمده است. این داستان، شرح حال بسیاری از آن هایی است که در اسراف غوطه ورنند.

زمانی مردی زندگی می کرد دیندار، پرهیزگار و قانع. او با رنج و خون دل، مال و منالی فراهم کرده بود. اما پسر جوانی داشت، بی تجربه، خام و خوش گذران و تن پرور. پدر که اجلش سر رسید، قلبش برای آینده پسر می سوخت. او را صدا زد و با لحن پدرانه و دلسوز گفت: «ای جان پدر! این مالی که می بینی، من به سختی و رنج به دست آورده ام و آسان به تو می رسد. قول بده که قدر این نعمت را بدانی! می دانم همین که چشم از دنیا ببندم، جماعت نااهلان و یاران بد، دورت جمع می شوند و تو را به تباهی می کشانند...».

سپس این وصیت عجیب و درعین حال حکیمانه را کرد: «پسرم! اگر تمام مال و متاع را فروختی، مبادا این خانه را بفروشی! و اگر کار فقر و تنگ دستی به نهایت رسید، مبادا خودت را به تقاضا و گدایی بدنام کنی. برو در فلان اتاق خانه، طنابی آویخته ام و کرسی گذاشته ام؛ حلق خود را در آن طناب کن و کرسی را از زیر پایت بپنداز... چون مُردن با عزت، بهتر از ذلت است».

پدر درگذشت و پسر خام، اسراف ها کرد و در دام رفیقان ناباب افتاد و دائماً ول خرجی کرد. در مدت کوتاهی، تمام آن میراث بابرکت را به باد داد. باغ ها، زمین ها... همه را فروخت! فقط خانه پدر ماند. کار فقر و درماندگی به حدی رسید که چند شبانه روز گرسنه ماند و کسی حتی یک لقمه غذا به او نداد. ای وای بر جوانی که اسیر اسراف و تجملات و دوستان بد شود!

آن جا بود که وصیت پدر به یادش آمد. با خود گفت: «این همه خواری کشیدم، بگذار کار را تمام کنم!» پس به همان اتاق خانه که پدر هنگام مرگ گفته بود، رفت. کرسی را گذاشت، طناب را دور گردنش انداخت و با قوّت تمام، کرسی را کنار زد.



از چاقی جثه او، تیر چوبی سقف شکست و ناگهان ده‌هزار دینار طلا از میان سقف بیرون ریخت!

پسر، گریان سجده شکر کرد و فهمید که هدف پدر چه بوده: او باید جام ذلت فقر و پشیمانی را می‌نوشتید، تا بفهمد مال را چگونه خرج کند.^۱ چه قدر تلخ است که ما هم باید گنجینه‌های ملی (آب، برق، ذخایر) را با اسراف نابود کنیم و به نهایت ذلت برسیم، تا بفهمیم که راه نجات، همان اعتدال و قناعت بود. بیاید قبل از آنکه این «جام ذلت» را بنوشیم، از خواب غفلت بیدار شویم!

حالا نوبت توست!

حالا که فهمیدیم ریشه‌های این بیماری (اسراف) در کجاست و چه پیامدهای ویرانگری دارد، سؤال اساسی این است: وظیفه عملی ما چیست؟ اگر می‌خواهیم مسرف نباشیم، باید چه کنیم؟

میانه‌روی در خرج

قانون زندگی یک مؤمن، یک کلمه است: قصد، اقتصاد، و میانه‌روی. این قانون نه تنها در نماز و روزه، بلکه در جزئی‌ترین رفتارهای مالی و مصرفی ما نیز جاری است. اینجا است که کلام معصوم علیه السلام، مرز را برای ما تعیین می‌کند: از امام رضا علیه السلام پرسیدند: «اَسْتَأْذَنْتُ الرِّضَاعَ فِي التَّفَقُّعِ عَلَى الْعِيَالِ»؛ تأمین مخارج خانواده چگونه است؟

مولای ما فرمودند: «بَيْنَ الْمَكْرُوهَيْنِ»؛ حد وسط است میان دو روش ناپسند! راوی می‌پرسد: «جُعِلْتُ فِدَاكَ لَا وَاللَّهِ مَا أَعْرِفُ الْمَكْرُوهَيْنِ»؛ فدایت شوم! به خدا سوگند من این دو روش ناپسند را نمی‌دانم.

حضرت با مهربانی فرمودند: «يُزَحِّمُكَ اللَّهُ! أَمَا تَعْرِفُ أَنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ كَرِهَ الْإِسْرَافَ وَكَرِهَ الْإِقْتَارَ؟»^۲ رحمت خدا بر تو باد! آیا نمی‌دانی که خداوند بزرگ، اسراف (زیاده‌روی) و إقتار (سخت‌گیری و تنگ نظر) را ناخوشایند دارد؟!.

۱. محمد بن محمد عوفی، جوامع الحکایات و لوامع الروایات، ج ۲، ص ۴۵۸ (بازنویسی و تلخیص).
۲. محمد باقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۶۸، ص ۳۴۷.

بعد از قرآن شاهد آوردند: «وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا»^۱. امام رضا علیه السلام می‌فرماید: زندگی خانواده باید «حَدِّ قَوَامِ» و «مایهٔ پایداری» داشته باشد.

ما نباید هم اسراف‌کار باشیم و خانواده را غرق در تجملات کنیم، که این می‌شود پرمصرفی و اشرافی‌گری.

هم حق نداریم اِقتار کنیم و تنگ بگیریم که این می‌شود ایجاد کمبود و نارضایتی در زندگی.

قانون روشن است: حتی اموالی که به ظاهر مال شخصی ماست و انفاق می‌شود، باید در حد میانه و معتدل باشد تا برکت داشته باشد.

جلوگیری از اسراف در همهٔ امور

فکر نکنید این قوانین فقط برای خرج‌های بزرگ است. ائمه و بزرگان ما، این مرز را در کوچک‌ترین و بی‌ارزش‌ترین چیزها هم رعایت می‌کردند. امام رضا علیه السلام می‌فرماید: «مِنَ الْفَسَادِ قَطْعُ الدِّهْمِ وَ الدِّينَارِ وَ طَرْحُ النَّوَى»^۲ تکه‌تکه کردن درهم و دینار و دورافکندن هستهٔ خرما، از جملهٔ اسراف است.

قبلاً درهم و دینار پول در دست مردم بود، اما امروز همین پول‌های کاغذی که در دست ماست، اگر درست نگه‌داری نکنیم، اسراف است.

حتی هستهٔ خرما! چیزی که به نظر ما هیچ ارزشی ندارد، اما امام می‌فرمایند آن را دور نینداز! چون می‌تواند بذریک نخل شود، یا مصرف دیگری پیدا کند.

جلوه‌هایی از شکوه سادگی در سیره بزرگان

شهید «حسن شاطری» در لبنان مسئول تبلیغات بود، چقدر نسبت به اسراف حساس بود؟ راوی می‌گوید:

ایشان از من یک برگ دستمال کاغذی خواست. من از روی محبتی که به او داشتم چهار برگ دادم. شهید شاطری با عصبانیت به من نگاه کرد و گفت: «عباس! من یک دستمال خواستم، چرا چهار تا دادی؟ این نشانه محبت نیست؛ بلکه

۱. فرقان، ۶۸.

۲. شیخ صدوق، من لایحضره الفقیه، ج ۳، ص ۱۶۷، ح ۳۶۲۵.

علامت اسراف است! اگر تو مرا دوست داشته باشی، وقتی از تو چهار برگ بخواهم، اگر بدانی که فقط به یکی احتیاج دارم، همان یکی را باید بدهی!». به تعبیری شهید می‌گوید: محبت، یعنی جلوگیری از اسراف در حق دوست.

اما ای برادر من! ما به اسم «محبت»، «مهمان‌نوازی» و «سخاوت»، هر روز اسراف می‌کنیم! آن مرد بزرگ و رهبر انقلاب، امام خمینی علیه السلام با آن امکانات نامحدود، چگونه بود؟ نقل می‌کنند امام یک لیوان آب داشتند که هر موقع آن را آب می‌کردند، اگر آن را تا نیمه می‌خوردند بقیه آن را دور نمی‌ریختند. دختر ایشان (خانم فریده مصطفوی) می‌گوید:

پمادی بود که امام باید به پایشان می‌مالیدند. امام بعد از آنکه پماد را مصرف کردند، یک دستمال کاغذی را به چهار قسمت تقسیم کردند و با یکی از آن‌ها چربی روی پایشان را پاک کرده و بقیه را داخل پاکت گذاشتند تا برای دفعات بعد استفاده کنند! به امام گفتم: اگر برنامه زندگی این‌گونه باشد، پس همه ما جهنمی هستیم؛ چون ما این‌طور رعایت‌ها را اصلاً انجام نمی‌دهیم. آن بزرگوار فرمودند: «شما این‌طور نباشید، اما رعایت کنید!»

یعنی این شیوه، هرچند سخت، اما راه کمال و تقوای یک رهبر است. ولی ما چطوریم؟ یک دستمال را استفاده نکرده، مچاله می‌کنیم و دور می‌اندازیم! وقتی شهید «جواد فکوری» به فرماندهی نیروی هوایی منصوب شد، چند دستگاه اتومبیل و موتورسوار، برای تشریفات و حفاظت به منزلش رفتند. ایشان نگاهی به آن ستون محافظان انداخت و فرمود:

«این اسراف است! خواهش می‌کنم همه اتومبیل‌ها و موتورها بروند. همان لندُرور کفایت می‌کند.» و تأکید کردند: «نیروی هوایی خانه من است. من اگر در خانه خودم امنیت نداشته باشم، در بیرون هم امنیت نخواهیم داشت».

اسراف در تشریفات و نمایش قدرت، ریشه فساد حکومت‌هاست. ببینید این منطق شهید ماست! حالا مقایسه کنید با وضعیت برخی ادارات و دستگاه‌های دولتی ما. دردآور است که گاهی می‌بینیم در شرایطی که مردم به قناعت دعوت می‌شوند، در برخی مراکز دولت و شرکت‌های وابسته، مسابقه تجمل و تشریفات برپاست. تغییر دکوراسیون‌های غیرضروری، خودروهای لوکس اداری،

همایش‌های پرخرج بی‌فایده! اسراف در دولت‌ها، صد برابر بدتر از اسراف مردم عادی است؛ چرا؟ چون اسراف مسئولین، اعتماد عمومی را می‌سوزاند. وقتی مردم ببینند متولیان امر، خودشان اهل بریز و بپاش هستند، شکاف طبقاتی را با گوشت و پوستشان حس می‌کنند و دیگر به شعارهای استقلال و قناعت دل نمی‌بندند. مسئول در نظام اسلامی، باید اولین نفر در صف ساده‌زیستی باشد تا استقلال کشور حفظ شود، نه جلودارِ قافلهٔ تجمل!

در یکی از دیدارهای امام علیه السلام با سپاه بود که تا ایشان وارد اتاق شدند و روی صندلی نشستند، شهید «حسن باقری» اجازه خواست با دوربینی که خودش آورده بود، دو سه عکس یادگاری بگیرد. امام پذیرفتند. یکی از محافظ‌ها اشاره کرد که فلش دوربین برای چشم امام خوب نیست. حسن لامپ اتاق را روشن کرد تا عکس‌ها خراب نشود.

زود سه چهار عکس پشت سر هم گرفت و بعد نشست روی زمین. سکوت بر اتاق حاکم شد. آقای محسن رضایی آمادهٔ ارائهٔ گزارش بود که امام از روی صندلی بلند شد. همه همراه ایشان بلند شدند و با تعجب به هم نگاه کردند. امام از کنار فرماندهان رد شدند و رفتند به سمت کلید برق و چراغ‌ها را خاموش کردند. در آن وقت روز نیازی به لامپ نبود، اما برای همه مان جالب بود که چرا هیچ‌کس به این امر توجه نداشت.

جالب‌تر آنکه امام به کسی دستور ندادند تا چراغ‌ها را خاموش کند و خودشان شخصاً بلند شدند و کلید را زدند. این یعنی چه؟ یعنی برای رهبر این انقلاب، یک لحظه اسراف در برق ملی، مهم‌تر از سکوت و احترام فرماندهان است!

چالش یک هفته‌ای: «ترک اعتیاد به مصرف»

عزیزان من! حالا که فهمیدیم اسراف، یک گناه شخصی کوچک نیست، بلکه خیانت به امانت الهی، آینده ملت و خون شهیدان است، بیایید با خود عهد ببندیم: در خوردن، حد میانه را رعایت کنیم. امام رضا علیه السلام فرمودند: «لَوْ أَنَّ النَّاسَ قَصَدُوا فِي الْمَطْعَمِ لَأَسْتَقَامَتْ أَعْيُنُهُمْ؛ اگر مردم در خوراک، میانه‌رو بودند، بدن‌هاشان پایدار و سالم می‌ماند».

بیایید چند کار را از همین هفته شروع کنیم:

این هفته یک بخش از خانه (مثلاً یخچال یا کمد لباس) را انتخاب کن. ببین چه چیزهایی را بیش از نیازت خریده‌ای یا می‌توانی بهتر استفاده کنی. برای هفته آینده، خودت را متعهد کن که فقط بر اساس نیاز واقعی خرید کنی. تمرین کن حمامت ۵ تا ۱۰ دقیقه بیشتر طول نکشد و در بین وضو هم شیر آب را بند.

به مدت یک هفته، سعی کن در هر وعده غذایی به اندازه‌ای در بشقاب غذا بکشی که تمام شود و چیزی دور ریخته نشود. این تمرین ساده، حساسیت تو را نسبت به نعمت غذا بالا می‌برد.

در خانه، هر لامپی که اضافه روشن است، انگار به اندازه یک سکه طلا در سال از دست این ملت می‌رود. حتماً لامپ را فقط موقع نیاز و فقط جایی که لازم است، روشن کن.

هر دقیقه‌ای که در فضای مجازی بی‌هدف تلف می‌شود، خیانت به جوانی خودمان است. هر موقع کار ضروری نداری، سراغ گوشی نرو، و هر موقع که حواست نبود، تا یادت آمد، همان موقع گوشی را کنار بگذار. در پایان بیایید توبه کنیم؛ توبه از اسراف؛ توبه‌ای بدون بازگشت.

دعای پایانی

این ماه مبارک، بهار توبه و فصل بازگشت است. ما در این ماه، با زبان روزه، با تمام وجودمان اعتراف می‌کنیم که در طول سال، غرق در غفلت و اسراف بوده‌ایم. خدایا! ما را ببخش به خاطر نان‌هایی که خشک کردیم و دور انداختیم؛ به خاطر آبی که بی‌رویه هدر دادیم؛ به خاطر برقی که بیهوده سوزانیدیم و به خاطر منابعی که از سهم فرزندان این ملت برداشتیم!

خدایا! ما را از توهّم «مالکیت مطلق» بیرون بیاور. دل‌های ما را بیدار کن تا بفهمیم هرچه داریم، از آب و نان، تا جوانی و وقت، «امانت» توست. ما را در زندگی، پیرو راه مولایمان امام رضا (ع) قرار ده که حتی یک هسته خرما را بیهوده نمی‌دانست.

خداوندا! به ما توفیق عنایت کن که در این ماه، از آن دو مرز ناپسند فاصله بگیریم:

از مرز اسراف و تجمل‌گرایی که ما را «اخوان الشیاطین» می‌کند، دورمان بدار.
و از مرز افتار و تنگ‌نظری که برکت را از زندگی می‌برد، نجاتمان بده.
پروردگارا! قلب‌های ما را به نور قناعت و میانه‌روی روشن کن؛ آن چنان که در خوردن، نوشیدن و پوشیدن، حد قوام و پایداری را رعایت کنیم.
خدایا! به برکت روزه‌داری این ماه عزیز، برکت را به سفره‌ها، کسب و کارها و زندگی ما بازگردان.

حاجات و مشکلات همه شیعیان و مستمندان را برطرف بگردان و قلب نازنین امام زمانمان عجل الله تعالی فرجه و انصره را از ما خشنود کن.
به برکت صلوات بر محمد و آل محمد.



محتوای خودت را بساز



شهادت آیه‌ها



پویانمایی



یادگست صوتی



تبیین آیه

مجلس نهم

خدای وعده‌های صادق

(تبیین رابطه تلاش انسان

و نصرت الهی)

﴿وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى﴾

سوره انفال، آیه ۱۷

[ای پیامبر!] هنگامی که به سوی دشمنان تیر پرتاب
کردی، تو پرتاب نکردی؛ بلکه خدا پرتاب کرد.



سُورَةُ الْاَنْفَالِ

فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَلَٰكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ
وَلَٰكِنَّ اللَّهَ رَمَىٰ وَلِيُبْلِيَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْهُ بَلَاءً حَسَنًا
إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿١٧﴾ ذَٰلِكُمْ وَأَنَّ اللَّهَ مُوهِنُ كَيْدِ
الْكَافِرِينَ ﴿١٨﴾ إِن تَسْتَفْتِ حُوفًا فَقَدْ جَاءَ كُفْرُ الْفَتْحِ وَإِن
تَنْتَهُوا فهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَإِن تَعُودُوا نَعُدْ وَلَن تُغْنِيَ عَنْكُمْ
فَيْتُكُمْ شَيْئًا وَلَوْ كَثُرَتْ وَأَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿١٩﴾
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَا تَوَلَّوْا عَنَّهُ
وَأَنْتُمْ تَسْمَعُونَ ﴿٢٠﴾ وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ قَالُوا سَمِعْنَا وَهُمْ
لَا يَسْمَعُونَ ﴿٢١﴾ إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ
الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ ﴿٢٢﴾ وَلَوْ عَلِمَ اللَّهُ فِيهِمْ خَيْرًا لَّأَسْمَعَهُمْ
وَلَوْ أَسْمَعَهُمْ لَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُّعْرِضُونَ ﴿٢٣﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ
ءَامَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ
وَعَلِمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ ۖ وَأَنَّهُ يُؤَيِّدُ
مُخْشِرُونَ ﴿٢٤﴾ وَاتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُضِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا
مِنْكُمْ خَاصَّةً وَعَلِمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ ﴿٢٥﴾



تلاوت آیه



مدرسه حفظ

من یا او؟

حدود ۱۱۵ سال پیش کشتی بزرگی در انگلستان ساخته شد به نام «تایتانیک». خبرنگاری از مهندس سازنده کشتی پرسید: آقای مهندس! چقدر ایمنی این کشتی را تضمین می‌کنید؟ مهندس با یک لبخند تمسخرآمیز، جمله‌ای گفت که در تاریخ ثبت شد. او گفت: «خانم محترم! حتی خدا هم نمی‌تواند این کشتی را غرق کند!». او فکر می‌کرد همه چیز محاسبات آهن و فولاد است. فکر می‌کرد «من» ساخته‌ام، پس تمام است. اما تنها چهار روز بعد، همان کشتی که خدا هم قرار نبود غرقش کند، با برخورد به یک کوه یخ، چنان درهم شکست که ۱۵۰۰ نفر را با خودش به قعر اقیانوس برد. آن مهندس و آن کشتی، قربانی یک توهم شدند: توهم «قدرت مطلق من».

دوستان! این داستان تایتانیک، داستان زندگی خیلی از ماست. ما هم وقتی حلقه‌های موفقیت را به هم وصل می‌کنیم، وقتی به جایی می‌رسیم، ناخودآگاه در دلمان می‌گوییم: من کار را تمام کردم؛ من ساختم! این ویروس غرور، این حس کاذب که «من بودم که کار را تمام کردم»، فقط مال آن مهندس تایتانیک نیست؛ این یک آفت است که درست در شیرین‌ترین لحظات زندگی سراغ ما می‌آید.

شک دارید؟!

فقط یک لحظه چشمانتان را ببندید. به بزرگ‌ترین افتخار زندگی‌تان فکر کنید. همان لحظه‌ای که قند در دلتان آب شد و خواستید فریاد بزنید: آخیش! بالاخره شد. یادتان هست؟ آن لحظه‌ای که بعد از سال‌ها در به در و اجاره نشینی،

کلید خانه خودتان را در قفل چرخانید؟ چه حسی داشتید؟ به خودتان نگفتید: دمم گرم! چقدر دویدم تا خریدم! آن لحظه ای که ماشین زیر پایتان آمد. آن لحظه ای که فرزندتان روی سکوی قهرمانی رفت یا اسمش در کنکور درآمد؟ آنجا که سینه سپر کردید و گفتید: من بودم که شب تا صبح پای این بچه نشستم! حالا چشم‌هایتان را باز کنید. می‌خواهم آب پاکی را روی دستتان بریزم! این حس شیرین «من کردم»، این «من بودم»، دقیقاً همان پوست خربزه ای است که زیر پای ما انداخته اند تا با سرزمین بخوریم! این «من»، سمی ترین کلمه دنیا است. ماه رمضان آمده تا این «منِ بادکرده» را بترکاند و به ما بگوید: رفیق! تو تیر را انداختی، قبول... اما آن کسی که تیر را به هدف نشاند، تو نبودی. مولوی یک مثال زیبا در شعرش دارد.

ما چو ناییم و نوا در ما ز توست ما چو کوهیم و صدا در ما ز توست^۱
دیدید وقتی نی‌زن در نی فوت می‌کند، صدای سوزناکی بیرون می‌آید؟ اگر نی زبان داشت و می‌گفت: «بین چه صدای قشنگی دارم!» همه به او می‌خندیدند. عزیزان! نی از خودش صدایی ندارد. وقتی در کوهستان فریاد می‌زنیم، صدای بازگشتی که می‌شنویم، صدای کوه نیست، بازتاب صدای خودمان است! مولوی می‌فرماید: شما نای هستید! نای نمی‌تواند به خود ببالد که من نوای دلنشینی دارم. نای فقط یک وسیله است. آن نفس و آن روح زندگی بخش که در این نی دمیده می‌شود، آن توفیقی که صدای شما را به قلب‌ها می‌نشانند، آن قدرت اثری که دستتان را در زندگی گره‌گشا می‌کند، همه از اوست.

مطلق آن آواز خود از شه بود گرچه از حلقوم عبد الله بود^۲
اگر ما این «منیت» را کنار بگذاریم، آن وقت است که دست یاری خدا را آشکارتر در زندگی خود می‌بینیم. اینجا است که می‌فهمیم، یک «دست پنهان» همیشه در میدان است. این دست پنهان را خدا در اولین جنگ، در سخت‌ترین شرایط، یعنی در قلب میدان جنگ آشکار کرد. صحنه جنگ بدر را تصور کنید: جنگ به اوج سختی رسیده است. مسلمانان حدود ۳۰۰ نفرند و از شدت

۱. جلال‌الدین محمد مولوی، مثنوی معنوی، دفتر اول، بخش ۲۹، اعتراض مریدان در خلوت وزیر.
۲. همان، بخش ۹۷، داستان پیر چنگی در گورستان.

گرسنگی و تشنگی رمقی ندارند. دشمنان، هزار نفرند، کاملاً مسلح و مغرور، مثل یک کوه آهن جلوی آن‌ها ایستاده‌اند.^۱

در اوج این ناتوانی، پیامبر رحمت ﷺ خم می‌شود، دست مبارکش را به زمین می‌زند و یک مشت خاک و سنگریزه خشک و بی‌ارزش برمی‌دارد و به سمت لشکر مشرکان پرتاب می‌کند.^۲ در محاسبات عقل مادی، این کار هیچ اثری ندارد؛ اما چه شد؟ طوفان شدیدی وزیدن گرفت که در بعض روایات آمده است، ملائک بودند که به کمک مسلمانان آمده بودند. یک فروپاشی روانی عظیم در قلب دشمن ایجاد شد.

مسلمانان پیروز برگشتند؛ اما همان حس غرور شیرین به سراغشان آمد. با صدای بلند می‌گفتند: «(من فلانی را به خاک انداختم!)» یا «(من به فلانی ضربت کاری زدم و او را کشتم!)».

خب مسلمان‌ها پیروز شدند، اما یک آفت بزرگ به نام غرور سراغشان آمد. اینجا بود که خدا ترمزشان را کشید.

آیه زندگی

خدا پرده را کنار می‌زند و کارگردان اصلی و کسی که کار دست اوست را نشان می‌دهد و آیه نازل می‌شود^۳ تا به ما بگوید: بله، دست، دست شما بود، اما قدرت نهایی از آن کیست؟

محور زندگی ما با آیه‌ها در جزء نهم، این آیه است:

﴿فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ وَمَا رَمَيْتُ إِذْ رَمَيْتُ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَىٰ وَلَئِنِّي الْمُؤْمِنِينَ مِنْهُ بَلَاءٌ حَسَنًا إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾؛^۴ (خدا خطاب به رزمندگان فرمود) فکر نکنید زور بازوی شما دشمن را خاک کرد؛ این خدا بود که آن‌ها را کشت! (و خطاب به پیامبر ﷺ فرمود) ای حبیب من! آن لحظه‌ای که خاک را پاشیدی... ظاهرش دست تو بود، اما تو نبودی که انداختی، خدا بود که تیر را به هدف نشاند.

۱. محمد بن عمر واقفی، المغازی، ج ۱، ص ۱۰۵.

۲. شیخ صدوق، الخصال، ج ۲، ص ۵۷۶.

۳. سلیمان بن احمد طبرانی، المعجم الکبیر، ج ۴، ص ۱۷۴.

۴. انفال، ۱۷.



خدا این پیروزی شیرین را داد تا شما را امتحان کند؛ که آیا مغرور می‌شوید یا شکر می‌کنید؟!

بزرگواران! خداوند در همین آیه کوتاه، سه قفل بزرگ زندگی ما را باز کرده است؛ سه راز که اگر بفهمیم، زندگی مان زیر و رو می‌شود. بیایید با هم این سه راز را مرور کنیم.

رازهای آیه

راز اول: ﴿إِذْ رَمَيْتَ﴾. سهم من چقدر است؟ (قانون حرکت)

بیایید با ذره بین به کلمات خدا نگاه کنیم. خدا در این آیه نمی‌فرماید «چرا تیر انداختی؟» یا «تیر انداختن تو بی‌فایده بود»؛ بلکه می‌فرماید: ﴿إِذْ رَمَيْتَ﴾ (آن‌گاه که تو پرتاب کردی). این یعنی چه؟ یعنی پرتاب کردن تو، دویدن تو، عرق ریختن تو لازم است. سهم تو، استارت زدن است. تا تو تیر را نیندازی، خدا آن را به هدف نمی‌نشانند. این ﴿إِذْ رَمَيْتَ﴾ یعنی سهم بندگی تو؛ یعنی باید شب بیداری بکشی؛ باید درس بخوانی؛ باید توی بازار ریسک کنی و وسط میدان باشی. شاید کسی بپرسد: حاج آقا! اگر تهش همه چیز دست خداست و اوست که می‌گشود و می‌زند، پس چرا ما خودمان را بی‌خود خسته کنیم؟ بنشینیم تا خدا برساند!

نه برادر من! این فکر، دام شیطان است. قانون خدا این است: تلاش تو، استارت موتور رحمت خداست. اگر کشاورز بذر نپاشد، خدا گندمی به او نمی‌دهد. اگر دانشجو شب تا صبح بیدار نماند، جبرئیل هم جواب‌های کنکور را برایش نمی‌آورد! تلاش ما، نشان دادن این است که: «خدا یا! من برای بندگی ات جدی هستم».

پس هوش و زرنگی ما چه می‌شود؟ هوش شما، استعداد شما، برنامه ریزی دقیق شما، همگی ابزار هستند. مثل همان تیر و کمانی که دست آرش است. باید از این‌ها استفاده کنید. این‌ها همان اسباب دنیایی هستند که خدا داده تا با آن‌ها کار کنیم. پس راز اول شد: صِدِّ خودت را بگذار و حرکت کن.

راز دوم: ﴿وَلَكِنَّ اللَّهَ رَءَى﴾. تیر را چه کسی به هدف نشانده؟ (قانون برکت)

حالا که دیدیم و تلاش کردیم، آیا کار تمام است؟ نه، اینجا است که راز دوم

فاش می‌شود. شما تیر را انداختید، اما چه کسی آن را از باد و طوفان رد کرد و به وسطِ خال سیاه نشاند؟ خدا می‌فرماید: ﴿وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى﴾. اینجاست که تفاوت «زرنگی ما» و «کار خدا» معلوم می‌شود:

آن فکری که در اوج ناامیدی، ناگهان مثل جرقه به ذهنت رسید و مشکلات را حل کرد، آن کار خدا بود.

آن برکت عجیبی که در پول حلالیت افتاد و با آن توانستی خانه‌دار شوی (درحالی‌که با محاسبات ریاضی جور در نمی‌آمد)، آن کار خدا بود.

بگذارید با یک داستان قرآنی این راز را بهتر بفهمیم؛ داستان موسی و خضر علیهما السلام. موسی علیهما السلام با خضر علیهما السلام همراه شد تا درس بگیرد. خضر کارهای عجیبی می‌کرد: کشتی را سوراخ کرد؛ دیواری را تعمیر کرد؛ نوجوانی را کشت؛ وقتی موسی علت را پرسید و خضر حکمت‌ها را گفت، در آخر یک جمله طلایی گفت که تفسیر همین آیه ماست. خضر گفت: ﴿وَمَا فَعَلْنَاهُ عَنْ أَمْرِی﴾؛^۱ ای موسی! فکر نکنی این‌ها زرنگی و تشخیص من بود؛ نه، من این کارها را از پیش خود و با اراده‌ی شخصی انجام ندادم؛ دست خدا پشت این کارها بود.

ببینید! اگر بزرگ‌ترین معلم الهی (خضر) با آن مقام، خودش را در برابر اثرگذاری خدا («هیچ») می‌داند و می‌گوید «من کاره‌ای نبودم»، تکلیف ما روشن است. بهترین مثالش در همین تاریخ خودمان است: در ماجرای طبس، آمریکایی‌ها دقیق‌ترین نقشه‌ها و بهترین تجهیزات و سلاح‌ها را داشتند؛ اما چرا شکست خوردند؟ چون خدا نخواست! خدا با یک مشت شن و ماسه، آهن پاره‌هایشان را درهم کوبید. در خرمشهر هم ما طرح ریختیم و خون دادیم، اما امام فرمود: «خرمشهر را خدا آزاد کرد.» چرا؟ چون اگر اراده خدا پشت آن نقشه‌ها نبود، ما با دست خالی حریف دشمن تا بُن دندان مسلح نمی‌شدیم.

پس راز دوم این است: زور از بازوی توست، اما اثر از نگاه اوست.
راز سوم: ﴿وَلْيُنْزِلِ الْمُؤْمِنِينَ مِنْهُ بَلَاءٌ حَسَنًا﴾. اصلاً چرا خدا پیروزمان کرد؟ (قانون امتحان)

خب، تلاش کردیم (راز اول)، خدا هم کمک کرد و پیروز شدیم (راز دوم). آیا

تمام شد؟ خیر، تازه اول ماجراست. خدا می‌فرماید: هدفم از این پیروزی‌ها یک چیز است: ﴿وَلِيُثَبِّتَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْهُ بَلَاءَ حَسَنًا﴾؛ خداوند این نعمت‌ها را داد تا شما را به یک آزمایش نیکو و زیبا مبتلا کند.

عزیزان! پیروزی فقط پاداش نیست؛ یک آزمون است. خدا خانه را به تو داد، ماشین را داد، اعتبار و آبرو را داد تا ببیند حالا چه می‌کنی؟ آیا با دیدن سند خانه، سینه‌ات را سپر می‌کنی و می‌گویی: «دیدید چه کردم؟!» (که این یعنی رفوزه شدن در امتحان). یا نه، سرت را می‌اندازی پایین و سجده می‌کنی و می‌گویی: خدایا! من دویدم، اما تو رساندی. این نعمت مال توست و در دست من امانت است.

این سه راز، فقط مال جنگ و خانه خریدن نیست؛ مال همین لحظه شماست. الان روزه هستید و گرسنگی و تشنگی می‌کشید. اما آن حال خوشی که سر سفره افطار دارید، آن سبک شدن روح، آن اشکی که سحر جاری می‌شود، کار کیست؟ کار خداست. همه این‌ها برای چیست؟ برای اینکه تقوای شما زیاد شود و در امتحان بندگی سربلند شوید.

امید به پیروزی‌های بزرگ

اگر این دست خدا در کارها را با تمام وجود ببینیم و با این آیه زندگی کنیم، اثر شیرین آن در زندگی ما این است که عامل بزرگ امیدواری و استقامت ماست؛ چون تکیه‌گاه ما دیگر «ضعف و قوت متغیر من» نیست؛ تکیه‌گاه ما، قدرت مطلق خداست!

قرآن کریم، این اصل را بارها تکرار کرده است. آیه محوری ما ﴿وَمَا رَمَيْتُ﴾ مصداقی از یک قانون بزرگ‌تر است. خداوند در همان سوره انفال، قبل از این آیه، یک جمله کلیدی را می‌فرماید:

﴿وَمَا تَنْصُرُنِي إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾^۱؛ نصرت فقط از جانب خدای عزیز

و حکیم است!

و در سوره آل عمران تکرار می‌کند:

﴿وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ﴾^۱؛ خیالتان راحت! پیروزی، سهمیه‌ای

نیست که ما تقسیم کنیم؛ مَهر پیروزی را فقط و فقط خدا پای کار می‌زند.

این یعنی پیروزی، هیچ تکیه‌گاهی جز اراده خدا ندارد. نصرت مانند یک سهمیه نیست که خدا کمی از آن را به شما بدهد و بقیه را به تلاش شما واگذار کند؛ خیر، نصرت فقط از جانب خداست و ما فقط ظرف آن هستیم. حتی در انتخاب‌های فردی که فکر می‌کنیم تماماً کار خودمان است، خدا می‌فرماید:

﴿وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ﴾^۲؛ ترجمه خودمانی آیه می‌شود: حتی همین

تصمیم‌گرفتن شما، همین که اراده می‌کنید تا کاری انجام دهید، تا خدا نخواهد و امضا نکند، شدنی نیست.

شما اراده می‌کنید که سحرخیز باشید؛ شما می‌خواهید تصمیم درستی بگیرید؛ اما آن نیرویی که این اراده شما را به فعل می‌رساند و آن را نافذ می‌کند، «خواست خدا» است. این همان «دست پنهانی» است که کار را تمام می‌کند.

همان خدای همیشگی

همان خدایی که در میدان بدر، با یک مشت خاک، لشکر هزارنفری مشرکین را در هم کوبید؛

همان خدایی است که در خندق، باد و سرما و وحشت را بر سر احزاب آورد؛

همان خدایی است که در طوفان شن را در بیابان طیس فرستاد؛

همان خدایی است که پشتیبان موشک‌ها و توانمندی‌های دفاعی ماست.

باید بگوییم این خدا، خدای گذشته نیست؛ خدای همین امروز است. فکر

نکنید این آیه مال ۱۴۰۰ سال پیش است و تمام شده! این آیه در زمان ما هم کاملاً واضح نمایش داده شد. اینجا سه نمونه اثر عینی آیه را خدمتان عرض می‌کنم.

نمونه اول: خدای موشک‌های دفاع مقدس

زمانی که صدام ملعون، شهرهای بی‌دفاع ما را موشک‌باران می‌کرد، جوانان

۱. آل عمران، ۱۲۶.

۲. انسان، ۳۰؛ تکویر، ۲۹.

غیور ما برای اولین بار به سختی توانستند چند موشک از کشورهای دیگر تهیه کنند. این موشک‌ها در برابر زرادخانه دشمن بسیار ناچیز بود و شلیک آن‌ها نیاز به دانش و توفیقی فراتر از حد مادی داشت. شهدای بزرگی هم چون شهید (حسن طهرانی مقدم) (پدر موشکی ایران) و هم‌زمانش، پس از ماه‌ها تلاش و شب‌بیداری، برای شلیک اولین موشک‌ها در جواب حملات دشمن آماده می‌شدند. می‌دانید آن جوانان رشید، قبل از شلیک، روی بدنه آن موشک‌های گران بها چه می‌نوشتند؟ با خطی درشت و باوری قلبی می‌نوشتند: «وَمَا رَمَيْتُ إِذْ رَمَيْتُ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى». می‌خواستند بگویند: «خدایا! ما از نظر تجهیزات در مقابل دشمن صفریم. ما موشک را پرتاب می‌کنیم» (إِذْ رَمَيْتُ)، اما اثرگذاری و هدایت آن به سمت هدف، کار ما نیست. این نصرت را به نام خودت ثبت کن «وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى». فیلم و مصاحبه شهید طهرانی مقدم در فضای مجازی هست. ایشان این‌طور نقل می‌کند:

یک خاطره عجیب برایتان تعریف می‌کنم که بسیار جالب است. خاطره مربوط می‌شد به یکی از عملیات‌های موشکی که موشک ما در تست نهایی جواب نمی‌داد و ما نمی‌دانستیم مشکل کجاست و موشک وارد مرحله وضعیت جنگی نمی‌شد. همه کارها شد؛ تست‌های دیگر انجام شد؛ اما سیگنال قفل شدن روی هدف نمی‌آمد و دو خطر وجود داشت: یک خطر این بود که اگر موشک را شلیک می‌کردیم، موشک همین جوری عمودی می‌رفت بالا تا سوختش تمام می‌شد و دوباره می‌آمد پایین؛ یعنی دقیقاً در همان نقطه‌ای که رفته بود بالا، در همان نقطه به زمین اصابت می‌کرد. خطر دیگر این بود که اگر این را در همین وضعیت نگه می‌داشتیم و دنبال عیبش می‌گشتیم، هوا روشن شده بود و هواپیماهای عراقی هم سر و صدایشان می‌آمد که در حقیقت در همان منطقه داشتند گشت‌زنی می‌کردند.

استخاره کردیم (استخاره را آقای مهندس حسنی از بچه‌های شهید همت برایمان گرفت) آیه این آمد: «إِنَّا قُلْنَاهُ إِلَى الْأَرْضِ أَرْضِيكُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا»؛ چرا زمین گیر شدید؟! به زندگی دنیا راضی شدید؟! من همان جا گفتم: برویم در وضعیت جنگی و موشک را پرتاب کنیم. خب، موشک که زده شد، همه از زیر به این موشک نگاه

می کردند. معمولاً مثلاً یک صد متری که می رود، بعد شروع می کند به کج شدن. این موشکی که پیچید به سمت غرب و به سمت بغداد، همه دیگر تکبیر گفتند و صلوات فرستادند. دیگر خیالشان راحت شد و موشک رفت. این موشک رفت و خورد به ترمینال مسافربری شهر بغداد. حالا چه اتفاقی اینجا می افتد؟

یک تیپ از مزدوران سودانی و مصری که در فاو همیشه مستقر بودند و برای خوش خدمتی به صدام آمده بودند، با اتوبوس وارد ترمینال بغداد شده بودند. این موشک آن قدر تأخیر می کند، آن قدر تغییر می کند تا اینکه این تیپ با اتوبوس وارد ترمینال مسافربری بغداد می شود و موشک صاف به ترمینال می خورد و تیپ مزدور سودانی ها و مصری ها را نابود می کند! می خواهم به شما الطاف **﴿وَمَا رَمَيْتْ إِذْ رَمَيْتْ﴾**^۱ را بگویم.

نمونه دوم: خدای جنگ ۳۳ روزه

همان خدای دفاع مقدس، خدای جنگ ۳۳ روزه لبنان با اسرائیل هم بود که همه هیمنه شکست ناپذیری اسرائیل را شکست! حاج قاسم خاطرات آن را که مصداق عجیبی از همین آیه است، در مصاحبه ای نقل کرده است. ایشان نقل می کند:

برای رسیدن به جنوب لبنان، یک راه مواصلاتی (متصل کننده) وجود داشت و این راه از حاشیه دریای مدیترانه عبور می کرد و به صیدا و صور و نهایتاً به خطوط مقدم جنوبی می رسید. در همه جنگ ها، ناوچه های رژیم صهیونیستی در دریا مستقر می شدند و با توپ های دقیق خودشان این جاده را می بستند. در این جنگ هم در هفته اول همین کار را انجام دادند. آن چیزی که دشمن تصور نمی کرد و حزب الله او را در غافلگیری قرار داد، مسئله موشک های دریایی بود.

آن روز برای اولین بار قرار بود موشک دریایی مورد آزمایش قرار بگیرد. قبل از آن، همه موشک ها مخفی بودند و آزمایشی وجود نداشت. عملیات سختی بود. باید موشک از یک مخفی گاه خارج می شد و با ماشینی که حامل آن بود به یک نقطه پرتاب می آمد که مکتشف بود؛ درحالی که سه چهار ناوچه

۱. مصاحبه با شهید طهرانی مقدم، با عنوان «خاطره ای عجیب از زبان شهید طهرانی مقدم»، پدر موشکی ایران:



اسرائیلی در مقابلش ایستاده بودند. این کار قرار بود زمانی انجام بگیرد که سید می خواست صحبت بکند؛ چون شایعه شده بود که سید زخمی شده است و خیلی حالت نگرانی عمومی در بین مردم لبنان ایجاد شده بود. توافق سید با عماد این شد که باید سید صحبت کند. در آن هفته، دشمن یک برتری داشت و ما هنوز کار مهمی غیر از عکس العمل موشکی انجام نداده بودیم. این اقدام باید صورت می گرفت.

چندین مرتبه این موشک آمد روی سکو و خواست شلیک بشود، اما اشکال در شلیک به وجود آمد. سید می خواست در صحبت خودش این را به عنوان یک غافل گیری مهم اعلام بکند. صحبت سید باید ضبط می شد و بعد منتشر می شد. یک اتاق، در کنار اتاقی که سید داشت صحبت می کرد بود که ما آنجا با عماد و برادری دیگر نشستیم. ما به انتهای صحبت سید رسیده بودیم، اما این موشک شلیک نمی شد. سید که می خواست بگوید «والسلام علیکم ورحمة الله»، به این نقطه که رسید، قبل از اینکه این عبارت را بخواهد بیان بکند، موشک شلیک شد. سرعت موشک، مافوق صوت بود و سریعاً به ناوچه اصابت کرد. لذا سید در پایان بیان خود، مثل یک بیان غیبی که انگار صحنه را می دید، گفت: «الان در مقابل خودتان می بینید که ناوچه اسرائیلی در حال سوختن است!!».

این کلام سید با لحظه اصابت موشک همزمان بود. حالا خود این هم یک فلسفه ای دارد که از دیدگاه عام شاید قابل قبول نباشد، اما از باب اینکه خداوند تطبیق داد این بیان را و این ضربه را و این ضربه دقیقاً اصابت کرد، قابل توجه است؛ درحالی که این ناوچه ها امکانات جَمَر (قطع کننده سیگنال) دارند و می توانند موشک را منحرف کنند، ضد موشک دارند و می توانند موشک را بزنند؛ اما موشک آمد و اصابت کرد و ناوچه را دو نیم کرد. این اتفاق، خلاصی از نیروی دریایی رژیم صهیونیستی بود؛ نیرویی که دیگر تا پایان جنگ دیده نشد و با یک موشک، تمام نیروی دریایی رژیم صهیونیستی از صحنه خارج شد.^۱

1. <https://farsi.khamenei.ir/others-dialog?id=43598>.

نمونه سوم: خدای وعده‌های صادق و جنگ ۱۲ روزه

همان خدایی که فرماندهی جنگ ۳۳ روزه لبنان را بر عهده داشت و معجزه کرد، همان خدا فرمانده عملیات‌های وعده صادق و جنگ ۱۲ روزه ما با اسرائیل بود. فرقی در قدرت او نیست!

خدای ما همان کسی است که موشک‌های ما را از مصافتی دور، از نزدیک به ۲۰۰۰ کیلومتر، از میان سپر دفاعی ۱۱ گانه دشمن^۱ (که ادعا می‌کنند هیچ پرنده‌ای نمی‌تواند از آن عبور کند) عبور می‌داد و به قلب دشمن می‌زد؛ موشک‌هایی که مؤسسه وایزمن^۲ بزرگ‌ترین آزمایشگاه جنگی دنیا، وزارت دفاع رژیم صهیونیستی، ساختمان اصلی موساد، مقر یگان ۸۲۰۰ و چندین مکان حساس نظامی اسرائیل را نابود کرد. خدای وعده‌های صادق در همه عرصه‌ها خدای ﴿وَلَكِنَّ اللَّهَ رَیٌّ﴾ است. دوستان! ما مثل یک ماهی در آب هستیم. گاهی از این سنت‌ها غفلت می‌کنیم؛ اما به محض یادآوری باید شکر کنیم و امیدوار شویم که قطعاً با کمک خدا همیشه پیروزی از آن ما خواهد بود.

۱. سپر دفاعی چندلایه رژیم صهیونیستی که موشک‌ها و پرنده‌های با بردهای مختلف را هدف قرار می‌دهد، شامل سامانه‌های اصلی زیر است (سخنران می‌تواند برای نشان دادن حجم تکنولوژی دشمن، به صورت اشاره‌ای این موارد را نام ببرد):

- گنبد آهنین (Iron Dome): هدف‌گیری موشک‌ها و خمپاره‌های کوتاه‌برد.
- فلاخن داوود (David's Sling / Magic Wand): هدف‌گیری موشک‌های میان‌برد.
- پیکان ۲ (Arrow 2): دفاع موشکی بالستیک (درون جوی).
- پیکان ۳ (Arrow 3): دفاع موشکی بالستیک (فرا جوی).
- پیکان ۴ (Arrow 4): نسل جدید دفاع بالستیک (در حال ساخت/ بهره‌برداری).
- سامانه‌های پاتریوت (Patriot): سامانه‌های قدیمی‌تر ضد هوایی.
- گنبد دریایی (C-Dome): نسخه دریایی گنبد آهنین (در این مورد کشورهای عضو ناتو نیز با اسرائیل همکاری داشتند که از خلیج فارس، دریای سرخ و مدیترانه، همه به این سپر کمک می‌کردند).

– جنگنده‌های رهگیر: نظیر F35 و F16.

– پوشش راداری/ هشدار زود هنگام: شبکه حسگرهای زمینی و هوایی.

– جنگ الکترونیک (EW): سامانه‌های فریب و اختلال الکترونیکی.

– نیروی انسانی/ سیستم فرماندهی و کنترل (C4I): به عنوان لایه‌ای از تصمیم‌گیری سریع. Weizmann Institute (این مؤسسه، مهم‌ترین مراکز علمی و تحقیقاتی نظامی/ فناوری رژیم صهیونیستی است).

خدای زندگی ما

شاید بگویید: حاج آقا! ما که موشک نداریم؛ ما که فرمانده جنگ نیستیم؛ این حرف‌ها به چه درد زندگی آپارتمانی ما می‌خورد؟! رفیق! خوب گوش کن:

موشکِ زندگی تو، همان تلاشی است که برای تربیت فرزندت می‌کنی. («گنبد آهنین») دشمن، همان فضای مجازی و رفیق ناباب و فساد جامعه است که می‌خواهد فرزندت را منحرف کند. تو می‌ترسی؟ ناامیدی؟ می‌گویی زورم نمی‌رسد؟ یاد این آیه بیفت! اگر تو تیر را درست بیندازی (تلاش تربیتی‌ات را بکنی)، همان خدایی که موشک را از دلِ پدافند اسرائیل رد کرد، فرزند تو را از دلِ آتشِ فسادِ آخرالزمان، به سلامت عبور می‌دهد. موشکِ زندگی تو، آن رزق و روزی حلالی است که دنبالش می‌دوی، اما همه چیز زندگی گره خورده و گرانی مثل کوهی بزرگ جلوی توست؛ اما اگر حرکت کنی، خدا راه را باز می‌کند. ﴿وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى﴾؛ یعنی: خدایا! من در مغازه را باز کردم؛ تبلیغاتم را کردم، اما مشتری فرستادن و امضاشدن قرارداد، کارِ توست. وقتی این‌طور نگاه کنی، دیگر نگرانی نداری؛ دیگر ناامید نیستی؛ چون پشتیبانت، همان خدای وعده‌های صادق است.

حالا نوبت توست!

حالا برادران و خواهران گرامی! کار ما تازه شروع شده است. مبدا از این مجلس بیرون برویم و همان آدم قبلی باشیم! دانستن اینکه «همه چیز کارِ خداست» کافی نیست؛ حاج قاسم‌ها و طهرانی‌مقدم‌ها این دانایی را به «دارایی» تبدیل کردند. آن‌ها این حقیقت را زندگی کردند. اگر می‌خواهیم دستِ پنهان خدا در زندگی ما هم معجزه کند، بیایید از همین لحظه با خدا یک عهد ببندیم: عهد ببندیم که هر وقت موفقیتی به سراغمان آمد، هر وقت گره‌ای در زندگی مان باز شد، سه قدم برداریم تا این «منیت» زندگی ما را خراب نکند:

قدم اول: شکستن در اوج (سجده شکر)

هر وقت خبر خوشی شنیدید، هر وقت معامله‌ای گرفت، هر وقت فرزندتان



موفقیتی کسب کرد، همان لحظه، در همان حال و هوا، پیشانی بر خاک بگذارید. نترسید که کسی ببیند یا نه.

وقتی نصرت بزرگ و فتح فرامی‌رسد، قرآن نمی‌گوید «بدوید و خوشحالی کنید»، بلکه می‌فرماید: «إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ» و «فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَاسْتَغْفِرْهُ»^۱؛ یعنی: برو و تسبیح کن! شکر کن! استغفار کن! مبادا در طول راه، غروری، غفلتی از تو سر زده باشد. این روش درست در هنگام موفقیت‌هاست: کار را از خدا دانستن؛ همان‌گونه که در نبرد فرمود: «وَمَا رَمَيْتُ إِذْ رَمَيْتُ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى».

کدام صحنه زیباتر از سجده یک قهرمان ایرانی است؟ کشتی‌گیر ما، پس از ماه‌ها تمرین سخت، حریف قدرتمند را شکست می‌دهد و در جهان اول می‌شود؛ ولی بعد از پیروزی، با تمام وجود سجده می‌کند! این سجده، ترجمه عملی آیه است؛ یعنی خدایا! من تلاش کردم، اما این نیروی آخر و این برکت کار، از تو بود. این است تواضع قهرمانانه!

اوج این درس را شهید حاج حسن طهرانی مقدم به ما یاد داد. نقل است از آقای رفیق‌دوست (وزیر وقت سپاه) که در زمان جنگ، در شب شلیک اولین موشک به عراق، که توسط بچه‌های ایرانی خودمان انجام گرفت، همه منتظر خبر اصابت بودند. بالاخره خبر رسید که موشک با موفقیت به باشگاه افسران صدام در بغداد برخورد کرد! آقای رفیق‌دوست می‌گوید: همه خوشحال و شاد بودند، اما حاج حسن طهرانی مقدم، در آن لحظه حساس تاریخی، نه فریاد زد، نه شعاری داد! آرام به زمین افتاد و سجده شکر به جا آورد.^۲

وقتی قهرمان کشتی وسط تشک سجده می‌کند، فرمانده موشکی وسط بیابان سر به سجده می‌گذارد، این سجده یعنی: «خدایا! من شکستم تا تو بزرگ شوی. این بار را تو برداشتی، نه من».

من و شما هم کمی با سجده بیشتر انس بگیریم! بعد از هر نماز یک سجده برویم و مدتی با خدا خلوت کنیم و از خدا بابت این همه نعمت‌هایی که در زندگی به ما داده است، شکرگزار باشیم.

۱. نصر، ۳.

۲. روایتی از حمله موشکی ایران به باشگاه افسران بعثی در دوران جنگ تحمیلی:

<https://www.aparat.com/v/30Y0u>.

قدم دوم: بریدن از تعلقات (زکات پیروزی)

پیروزی شیرین است و آدم دلش می‌خواهد محکم به آن بچسبد. همان لحظه که پولی رسید، همان لحظه که کار راه افتاد، یک بخشی از آن را - هرچند اندک - جدا کن و به نیت صاحب اصلی کار (خدا) به فقیری بده. این انفاق یعنی: «خدا یا! این نعمت مال تو بود و در دست من به امانت؛ من هم سهم بندهات را دادم تا یادم نرود که مالک اصلی نیستم».

قدم سوم: اعتراف زبانی (اصلاح کلام)

بیایید ادبیاتمان را عوض کنیم. در جمع فامیل، در محل کار، وقتی از موفقیتتان می‌گویند، نگویند: «من برنامه ریختم! من دویدم!» بلکه با صدای رسا بگویید: «لطف خدا بود... ما وسیله بودیم».

دعای زن و شوهری، اختلاف با فرزندان و... گاهی می‌توانیم با یک جمله درست، یا یک سکوت به جا، مشکل را حل کنیم. همان لحظه که مشکل حل شد، در دلت بگو: «خدا یا! زبان مرا تو شیرین و نافذ کردی و قلب او را تو نرم کردی؛ وگرنه این من کم‌تحمّل که زود عصبانی می‌شوم، نمی‌توانست گره‌گشا باشد». اگر این را نگوئی، مغرور می‌شوی و فکر می‌کنی «من چقدر مدیر و همسر خوبی هستم!» یادت باشد که نفوذ کلام و تغییر قلب‌ها، کار خداست. ما در برابر قلب مردم، مثل یک گنجشک ضعیفیم؛ اوست که به کارها اثر می‌بخشد و تیر را بر هدف می‌نشاند.

وقتی این جمله را می‌گویید، هم غرور خودتان را می‌کشید، هم دل اطرافیان را به خدا گرم می‌کنید.

دعای پایان

خدا یا! درک ما از آیه «وَلَكِنَّ اللَّهَ رَحِيمٌ»، تنها یک معرفت نباشد؛ آن را به یک حس عمیق در قلب ما تبدیل کن.

ما را ببخش که در طول سال، پیروزی‌های کوچک زندگی‌مان را به نام هوش و زرنگی خودمان سند زدیم و خودمان را مالک دانستیم.

خدایا! ریشه آن بُتِ «منیت» را از ضمیر ما بَرکن، تا هر بار که موفقیتی حاصل شد، فوراً به سجده شکر بیفتیم و تو را، تنها تو را، صاحب اختیار ببینیم. نگذار که طعم شیرین غرور، لذت عمیق عبودیت را از ما بگیرد!

خداوند! اضطراب فردا را از قلب ما دور کن. به ما چنان آرامشی عطا کن که در سخت‌ترین شرایط هم یقین داشته باشیم تیری که از کمان اراده تو رها شود، هرگز به خطا نمی‌رود.

نگذار که نگرانی‌های مادی، ما را از حضور در محضر تو غافل کند.

یارب! تمام کوتاهی‌ها و غفلت‌های ما در این ماه را ببخش.

پروردگارا! به ما کمک کن تا در آزمون‌های زندگی، سربلند باشیم و ایمانمان را از جنس ایمان کسانی قرار ده که در اوج نعمت، خالص‌ترین بنده تو بودند.

در لحظه عید، عیدی ما را «عاقبت‌به‌خیری» و «شوق دیدار» خودت قرار بده.

آمین یا ربّ العالمین.



محتوای خودت را بساز



شهادت آیه‌ها



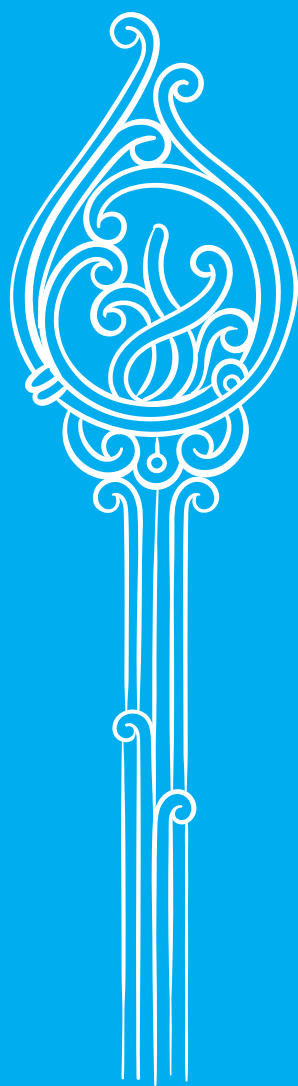
پویانمایی



پادکست صوتی



تبیین آیه



مجلس دهم

ایران قوی

(تبیین «فرهنگ بازدارندگی» در قرآن؛
از خودسازی فردی تا اقتدار بین‌المللی)

﴿وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ﴾

سوره انفال، آیه ۶۰

[برای مقابله با دشمن] هرچه می‌توانید
نیروآماده کنید [تا دشمنان خدا و دشمنان
خودتان را به وحشت اندازید].



سُورَةُ الْاِنْفَالِ

ذَٰلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نِّعَمَةً أَنْعَمَهَا عَلَىٰ قَوْمٍ حَتَّىٰ
 يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ وَأَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿٥٣﴾ كَذَّابٌ ءَالِ
 فِرْعَوْنَ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ فَأَهْلَكْنَاهُمْ
 بِذُنُوبِهِمْ وَأَغْرَقْنَاهُ فِرْعَوْنَ وَكُلُّ كَاذِبٍ لَّامٍ ﴿٥٤﴾
 إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الَّذِينَ كَفَرُوا فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ
 ﴿٥٥﴾ الَّذِينَ عَاهَدْتَ مِنْهُمْ ثُمَّ يَنْقُضُونَ عَهْدَهُمْ فِي كُلِّ
 مَرَّةٍ وَهُمْ لَا يَتَّقُونَ ﴿٥٦﴾ فَمَا تَتَّقُهُمْ فِي الْحَرْبِ فَشَرِّدْ بِهِمْ
 مِّنْ خَلْفِهِمْ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ ﴿٥٧﴾ وَإِنَّمَا تَخَافُ مِنْ قَوْمٍ
 خِيَانَةٍ فَإِنِذْ إِلَيْهِمْ عَلَىٰ سَوَاءٍ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْخَائِنِينَ
 ﴿٥٨﴾ وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَبَقُوا إِنَّهُمْ لَا يُعْجِزُونَ
 ﴿٥٩﴾ وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ
 تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ وَآخَرِينَ مِنْ دُونِهِمْ
 لَا تَعْلَمُونَهُمُ اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فِي سَبِيلِ
 اللَّهِ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تَغْلُمُونَ ﴿٦٠﴾ وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلَامِ
 فَاجْنَحْ لَهَا وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿٦١﴾



تلاوت آیه



مدرسه حفظ

قدرت، آرزوی همه

سخن را شروع می‌کنیم با یاد و نام بزرگ بانوی اسلام، حضرت خدیجه کبری علیها السلام؛ زنی که تمام هستی و ثروت خود را به میدان آورد تا اسلام پا بگیرد و قوی شود. او اولین سنگر دفاع از پیامبر صلی الله علیه و آله بود و به ما یاد داد که برای حفظ دین، باید هزینه داد و ایستادگی کرد.

اما در کنار عظمت این واقعه مهم، ما در ماه رمضان هستیم و ماه رمضان، ماه «تمرین قدرت» است. دیدید این ده روز چه طور گذشت؟ شاید روزهای اول سخت بود، اما الان احساس می‌کنید اراده‌تان قوی‌تر شده. ما در این ماه «نَه» گفتن به میل خودمان را تمرین می‌کنیم تا «قوی» شویم.

به تعبیری: ماه رمضان، ماه «آمادگی» است؛ آمادگی برای یک سال بندگی بهتر، برای یک جهاد بزرگ‌تر در میدان زندگی. ما در این ماه قوی می‌شویم؛ قوت روحی پیدا می‌کنیم تا در یازده ماه دیگر هم قوی بمانیم.

این قوت درونی که ما در این ماه به دست می‌آوریم، گرایش فطری انسان به قوی‌بودن را بیشتر می‌کند. به تعبیری: با یک ماه روزه‌گرفتن، حس قدرت‌داشتن و قوی‌بودن می‌کنیم. اصلاً روان‌شناسان معتقدند که انسان وقتی موفق می‌شود بر یک چالش سخت غلبه کند، حسی پیدا می‌کند به نام «احساس تسلط»؛ یعنی وقتی شما سی روز توانستید جلوی قوی‌ترین و طبیعی‌ترین غریزه بدن‌تان (گرسنگی و تشنگی) بایستید، مغز شما یک پیام مهم دریافت می‌کند: «من می‌توانم؛ من مسلط هستم».



این قوّت درونی که ما در این ماه به دست می‌آوریم، فقط یک حس معنوی نیست؛ پاسخ به آن گرایش فطری انسان است که عاشق قدرت و توانمندی است. به تعبیر ساده‌تر: ما با سی روز روزه گرفتن، به خودمان ثابت می‌کنیم که «ما رئیس بدنمان هستیم، نه بردهٔ آن» و این یعنی اولین پلهٔ قدرت. اما سؤال اصلی این است:

این قوّت را کجا باید خرج کنیم؟ قوّتی که اینجا به دست می‌آوریم، در کدام میدان باید به کار بیاید؟

همان‌طور که روزه به روح ما اقتدار می‌دهد تا جلوی نفّس بایستیم، در دنیای بیرون هم نیاز به اقتداری داریم که جلوی ظالم بایستیم. یادتان هست در جنگ ۱۲ روزه با اسرائیل چه غروری داشتیم موقع تماشای آن موشک‌ها! چه افتخاری می‌کردیم به ایرانمان! همان لحظه‌ای که می‌دیدیم آن توانایی درونی کشورمان، دشمن را سر جای خودش می‌نشاند، چه قدر احساس قدرت می‌کردیم! پشت همین اقتدار، یک شیرینی بزرگ و آرامش واقعی نهفته است؛ چون همهٔ انسان‌ها فطرتشان با قدرت‌طلبی و داشتن زور بیشتر آمیخته شده است. البته با فرض اینکه بعضی قدرت را برای زورگویی می‌خواهند، اما آدم مؤمن و انسانی که دست‌کم آدمیت دارد، قدرت را برای ایستادگی در برابر ظلم می‌خواهد.

اما چه‌طور یک انسان یا یک ملت می‌تواند در موضع اقتدار قرار بگیرد؟ چه‌طور می‌شود کاری کرد که دشمن، حتی اگر قصد تجاوز داشته باشد، مجبور به تجدیدنظر شود؟ چه‌طور می‌شود این امنیت را همیشگی کرد؟ چه‌طور باید در این جهان پرتلاطم که پر از گرگ‌های زیاده‌خواه است، امنیت و عزّت خودمان را حفظ کنیم؟

آیهٔ زندگی

برای پاسخ به این سؤال، باید سراغ آیه‌ای برویم که محور زندگی با آیه‌های ما در جزء دهم است؛ آیه ۶۰ سوره مبارکه انفال:

«وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهَبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ وَآخَرِينَ مِنْ دُونِهِمْ لَا تَعْلَمُونَهُمُ اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يُوَفِّ إِلَيْكُمْ وَالْأَنْتُمْ لَا تَظْلُمُونَ»؛

در مقابل دشمن هرچه توان و نیرو و تجهیزات دارید، آماده کنید تا به وسیله این توان و تجهیزات، دشمن خدا و دشمن شما و حتی دشمنانی غیر از دشمن‌هایی که که شما نمی‌شناسید، ولی خدا آن‌ها را می‌شناسد، از شما بترسند، و بدانید هر چیزی در این راه خدایی، انفاق می‌کنید و می‌بخشید، خود خدا برای شما بدون اینکه به شما ظلمی یا اجحافی بشود، جبران می‌کند».

این دستور صریح قرآن، دستور به آمادگی کامل و ایجاد توان بازدارندگی در برابر دشمن است. بنابراین، موضوع این جلسه «قدرت بازدارندگی» است.

معمار قدرت موشکی کشور

یادی کنیم از یکی از قهرمانان این عرصه که تمام عمرش را وقف کرد تا ما امروز بتوانیم با خیال آسوده‌تری زندگی کنیم؛

یکی از کسانی که پای این آیه زندگی کرد، شهید حسن طهرانی مقدم، پدر صنعت موشکی ایران بود. ایشان با دست خالی شروع کرد. در دوران جنگ، وقتی احساس شد که در یک نقطه حیاتی کمبود داریم، به جای اینکه بنشینند و منتظر معجزه بمانند یا دست یاری به سمت این و آن دراز کنند، باورش این بود که خدا گفته: «وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ». با تمام وجود به این فرمان عمل کرد. شبانه‌روز تلاش کرد تا ایران را به یک قدرت بازدارنده تبدیل کند.

می‌دانید او چه آرزویی داشت؟ وصیت ایشان این بود:

«روی سنگ قبرم بنویسید: اینجا مدفن کسی است که می‌خواست اسرائیل را نابود کند».^۱

این جمله، خلاصه تمام تلاش او برای کسب همان «قوّت» در برابر دشمن است. او فهمیده بود که برای داشتن امنیت، برای داشتن عزّت، و برای اینکه فرزندان ما بتوانند در آرامش درس بخوانند و زندگی کنند، نباید جلوی دشمن کم آورد.

همه این غرور مّلی که حس می‌کنیم، محصول کار و تلاش کسانی مثل ایشان است که آیه قرآن را زندگی کردند. ما امروز می‌خواهیم بر محور این آیه، زندگی جدیدی را شروع کنیم و آن را به برنامه زندگی تبدیل کنیم.

1. <https://pr.irna.ir/news/85985873>.

وظیفه ملی در برابر گرگ‌ها

بخش اول آیه: «وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ»

«وَأَعِدُّوا» یعنی به تعبیر رایج خودمان، همان عِدّه و عُدّه جور کن! آدم و تجهیزات. لشکر، تیم، یگان، گردان و دسته برای نیروهای آموزش دیده در همه زمینه‌ها درست کن؛ توپ و موشک و هواپیما و تانک بساز.

«لَهُمْ» یعنی در مقابله با دشمن.

«مَا اسْتَطَعْتُمْ» یعنی هرچه می‌توانی.

ترکیب این چند واژه در بخش اول آیه، یعنی شما وظیفه دارید که تکاپو و تلاش کنید برای جمع کردن نیرو و امکانات برای جنگ یا دفاع. در کلّ دنیا دو گروه بر اساس دو نگاه متفاوت در حال آماده شدن برای جنگ هستند:

یک گروه به سرکردگی شیطان برای اینکه بر دنیا مسلط بشوند و ابرقدرت بمانند و زورگویی کنند و همه را غارت کنند.

یک گروه هم می‌خواهند از خودشان دفاع کنند.

الان در کلّ دنیا به خاطر جنگ‌هایی که بین این دو گروه هست، میلیاردها دلار صرف ساخت اسلحه می‌شود. مطابق برخی آمار، نزدیک به ۵۱٪ کمپانی‌های بزرگ اسلحه‌سازی جهان متعلق به آمریکاست. چین با ۱۸٪، انگلیس با ۶٫۸٪، فرانسه با ۴٫۹٪ در رده‌های بعدی هستند.

قاره آمریکای شمالی منطقه‌ای است که دارای بزرگ‌ترین میزان استقرار کمپانی‌های اسلحه‌سازی در میان صد کمپانی اول جهان است. ۳۰۰ میلیارد دلار از ۵۹۲ میلیارد دلار چرخه مالی تسلیحات جهان متعلق به این کمپانی‌هاست.^۱

گستره قدرت، از موشک تا فرهنگ

بخش دوم آیه: «مِنْ قُوَّةٍ» (نیرو و توان)

قرآن می‌فرماید: «مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ» یعنی هر قدر که در توان دارید، از قوّت و نیرو آماده کنید.

۱. خبرگزاری مشرق، «بزرگ‌ترین شرکت‌های اسلحه‌سازی جهان را بشناسید»:

آیا «قوّت» فقط یعنی موشک و تفنگ؟ نه! «قوّه» در این آیه، منظور همه قدرت‌هاست:

قوّت نظامی: سلاح و زره و شمشیر و توپ و تانک و...
قوّت اقتصادی: اینکه اقتصاد ما در برابر تحریم‌ها مقاومت کند.
قوّت علمی و فناوری: اینکه در علم پیشرفت کنیم و در حوزه تخصصی خودمان قوی‌تر شویم، قوّت است.
قوّت فرهنگی: بتوانیم با ابزار رسانه و تبلیغات، سخن حق را به گوش جهان برسانیم و حمله‌های فرهنگی و تبلیغاتی دشمن را خنثی کنیم.

جایگاه رفیع حضرت خدیجه علیها السلام در قدرت‌گرفتن اسلام

عزیزان! امروز دهم ماه رمضان، سالروز وفات بانویی است که اگر می‌خواهیم آیه «وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ» را بفهمیم، باید به زندگی این بانوی بزرگ نگاه کنیم. در روزهایی که اسلام غریب و تنها بود و پیامبر صلی الله علیه و آله زیر شدیدترین فشارهای اقتصادی و اجتماعی قرار داشت، چه کسی اولین پایه‌های «قوّت» امت اسلامی را گذاشت؟ حضرت خدیجه علیها السلام.

تمام ثروت افسانه‌ای ایشان که می‌توانست پشتوانه یک عمر زندگی مرفّه و اشرافی باشد، بی‌هیچ چشم‌داشتی («انفاق») شد تا اسلام در برابر سختی‌ها و دشمنی‌ها بایستد. «قوّت اقتصادی» اسلام در شعب ابی‌طالب، از ثروت خدیجه علیها السلام بود.

عظمت و جایگاه ایشان را باید در کلام خود رسول خدا صلی الله علیه و آله یافت. ایشان هرگاه می‌خواستند از این بانوی بزرگ یاد کنند، بالحنی سرشار از افتخار و حسرت می‌فرمودند:

«حَدِيجَةُ... وَ آيَنَ مِثْلُ حَدِيجَةَ؟! خَدِيجَةُ... وَ كَجَاسْتِ مَانَنَدِ خَدِيجَةُ؟»، کجا می‌توان نظیر او را یافت؟

سپس خودشان به سه ویژگی بی‌بدیل او اشاره می‌کردند:
نخست این‌که: «صَدَقْتَنِي حِينَ كَذَّبَنِي النَّاسُ؛ آن روزی که تمام مردم، مرا



تکذیب می‌کردند، او با تمام وجود مرا تصدیق نمود».

دوم این‌که: «وَأَرْزَنِي عَلَى دِينِ اللَّهِ؛ او برای دین خدا، وزیر و پشتیبان من شد».

سوم این‌که: «وَأَعَاتَنِي عَلَيْهِ بِمَالِهَا؛ و با تمام ثروت و دارایی‌اش، مرا یاری

رساند».

سپس پیامبر ﷺ نمی‌فرماید که من به او پاداش دادم؛ بلکه از پاداش الهی سخن می‌گویند و می‌فرمایند: خداوند متعال به من امر فرمود که خدیجه را به خانه‌ای در بهشت بشارت دهم؛ قصری باشکوه از زمّرد، که ویژگی‌اش این است: «لَا صَخَبَ فِيهِ وَلَا نَصَبَ»؛ یعنی خانه‌ای که در آن، دیگر نه از غوغا و هیاهوی دشمنان خبری هست، نه از رنج و خستگی دوران مبارزه.

غیر از قوت اقتصادی به قوّت علمی و فناوری هم نیاز داریم؛ اینکه در علم پیشرفت کنیم و در حوزه تخصصی خودمان قوی شویم، یکی از نقاط قوّت بسیار مهم در این زمان است.

قوّت فرهنگی و رسانه‌ای؛ اینکه بتوانیم حرف حق را به دنیا برسانیم و در فضای مجازی مسلط باشیم، قوّت است.

قوّت جمعیتی؛ اینکه ملت ما جوان و شاداب و فعال باشد.

حتی پیامبر اکرم ﷺ و ائمه علیهم‌السلام برای تفسیر این آیه، به ظریف‌ترین نکات اشاره می‌کنند:

فرمودند: منظور از «قُوَّة» تیراندازی است؛^۱ یعنی آشنایی با آداب و وسیله‌های جنگ مهم است. امام صادق علیه‌السلام فرمود: خضاب کردن ریش با رنگ سیاه هم از جمله تلاش‌ها برای تقابل با دشمن است؛^۲ چرا؟ چون سیاه کردن موی سر و محاسن، باعث می‌شود سرباز مؤمن، جوان‌تر به نظر بیاید و در دل دشمن هراس ایجاد کند. بنابراین، ظاهر ما، نوع پوشش ما، نوع رفتار ما، باید به گونه‌ای باشد که دشمن احساس ضعف و پیری و سستی در ما نکند. اگر دشمن ما را قوی ببیند، عقب‌نشینی می‌کند.

۱. محمد بن حسن حرّ عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۹، ص ۲۵۲.

۲. شیخ صدوق، من لایحضره الفقیه، ج ۱، ص ۱۲۳؛ محمد بن حسن حرّ عاملی، وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۸۹؛ میرزا حسین نوری، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۱، ص ۳۹۲.

امام سجاد علیه السلام در دعای ۴۴ صحیفه در وداع با ماه رمضان، از خدا چه می خواهند؟ ایشان از خدا «سعه در رزق» (گشایش اقتصادی)، «آمن در وطن» (امنیت ملی و اجتماعی) و «قُرَّةُ الْعَيْنِ فِي الْأَهْلِ» (آرامش خانوادگی) را طلب می کنند. همه این ها یعنی یک زندگی خوب و پیشرفته. اما ایشان در کنار این ها، یک چیز دیگر هم می خواهند: «وَالْقُوَّةَ فِي الْبَدَنِ» (توان و قدرت جسمانی و روحی). این قدرت برای چیست؟ برای آن است که بتوانیم این نعمت ها را حفظ کنیم و به دشمن اجازه ندهیم امنیت و رزق ما را به تاراج ببرد. ما قدرت را می خواهیم تا مظلوم نباشیم و ظلم نکنیم.

شاید مهم ترین «قُوَّة» که امروز دشمن هدف گرفته، «قُوَّة امید» و «قُوَّة اعتماد به نفس ملی» ماست. دشمن فهمیده است که اگر بتواند با جنگ روانی و رسانه ای، امید را در دل جوانان ما بکشد و بذر ناامیدی بکارد، بزرگ ترین پیروزی را به دست آورده است. موشک بدون اُپراتور امیدوار شلیک نمی شود. کارخانه بدون کارگر امیدوار نمی چرخد. «قُوَّة» یعنی ملتی که به آینده خود امیدوار است و برای ساختن آن تلاش می کند. بنابراین، هرکس که در جامعه امیدآفرینی می کند، در حال تولید «قُوَّة» است، و هرکس که یأس پراکنی می کند، خواسته یا ناخواسته در حال خالی کردن زرادخانه ملی ماست.

بخش سوم آیه: «رِبَاطُ الْحَبْلِ» (اسب های ورزیده)

در زمان نزول آیه، اسب های ورزیده نماد قدرت، سرعت و آمادگی کامل نظامی بودند. امروز هم این عبارت، نماد تجهیز با انواع سلاح های به روز و بازدارنده است.

در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله سلاح های رایج اعراب عمدتاً شمشیر، نیزه و تیر و کمان بود. اما دو امپراتوری بزرگ آن زمان، ایران و روم، از سلاح های پیشرفته تری مانند «منجنیق» (ابزاری برای پرتاب سنگ های بزرگ) و «دَبَّاه» (نوعی سنگر متحرک چوبی یا زرهی برای نزدیک شدن به قلعه ها) استفاده می کردند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که نگاهی آینده نگر و استراتژیک به مسائل نظامی داشتند، تنها به توان موجود اکتفا نکردند. ایشان در اقدامی بی سابقه، دو تن از صحابه خود به نام های «عروة بن مسعود» و «غیلان بن سلمه» را به منطقه «جَرْش» در

یمن فرستادند. این منطقه در آن زمان زیر نفوذ فرهنگی و نظامی امپراتوری‌های بزرگ بود و به ساخت این ادوات جنگی شهرت داشت. هدف از این مأموریت، یادگیری فناوری ساخت منجنیق و دبابه بود. این دو نفر رفتند و این صنعت را فرا گرفتند. بعدها در غزه طائف، زمانی که مسلمانان با قلعه‌های مستحکم و غیرقابل نفوذ قبیله ثقیف روبه‌رو شدند، برای اولین بار در تاریخ اسلام از همین سلاح‌هایی که فناوری‌اش را کسب کرده بودند، استفاده کردند. این اقدام نشان‌دهنده عمق نگاه پیامبر ﷺ به لزوم تجهیز به مدرن‌ترین فناوری‌های روز برای کسب برتری نظامی بود.^۱

اسب ورزیده امروز در زندگی ما چیست؟ تکنولوژی‌های روز دنیا است. مغز ورزیده؛ دانشجویی است که درسش را عالی می‌خواند و در رشته تخصصی‌اش بهترین است. بدن ورزیده؛ کارمندی است که صبح با نشاط سرکار می‌رود و مریض و ضعیف نیست.

قلب ورزیده؛ مؤمنی است که با ایمان قوی و نماز و صبر، در برابر وسوسه‌ها و مشکلات کم نمی‌آورد.

فلسفه ترساندن دشمن برای صلح

بخش چهارم آیه: «تَرْهَبُونَ بِهِ» (قدرت بازدارندگی)

اما هدف از همه این آمادگی‌ها چیست؟ «تَرْهَبُونَ بِهِ» بترسانید.

یکی از مثال‌های عمل به این آیه پس از نقض صلح «حُدیبیّه» توسط قریش است. پیامبر اکرم ﷺ با سپاهی عظیم متشکل از ده‌هزار نفر به سمت مکه حرکت کرد. هدف ایشان، فتح مکه با کمترین درگیری و خون‌ریزی بود. عباس، عموی پیامبر که نگران جان مردم مکه و به خصوص ابوسفیان (رئیس مشرکین) بود، او را نزد پیامبر آورد تا امان بگیرد.

پیامبر ﷺ برای اینکه ابوسفیان و در نتیجه، تمام سران قریش، قدرت اسلام را با

۱. عبدالمک ابن هشام، السیره النبویه، ج ۲، ص ۴۷۸؛ محمدبن جریر طبری، تاریخ طبری، ج ۳، ص ۸۱.



چشم خود ببینند و فکر مقاومت را از سر بیرون کنند، یک تدبیر هوشمندانه به کار بردند. ایشان به عمویشان عباس فرمودند: «ابوسفیان را در تنگه ورودی درّه، جایی که تمام لشکریان از مقابل او عبور می کنند، نگه دار تا سپاهیان خدا را ببیند». عباس چنین کرد. هنگامی که دسته های مختلف لشکر اسلام، قبیله به قبیله، با پرچم های برافراشته و تجهیزات کامل از مقابل ابوسفیان رژه می رفتند، او مبهوت و وحشت زده از عباس می پرسید: این ها کیستند؟! و عباس معرفی می کرد: این قبیله غفار است... این قبیله سلیم است...، تا اینکه دسته انصار به فرماندهی «سعد بن عباد» عبور کرد. سعد با دیدن ابوسفیان فریاد زد: «الْيَوْمَ يَوْمُ الْمَلْحَمَةِ!» امروز روز جنگ و کشتار بزرگ است!.

ابوسفیان به لرزه افتاد؛ اما بلافاصله پس از آن، گردان ویژه پیامبر ﷺ «کتیبه خضراء» که متشکل از مهاجرین و انصار بود و خود حضرت در میانشان قرار داشت، عبور کرد. وقتی خبر شعار سعد به پیامبر رسید، ایشان برای نشان دادن هدف اصلی این قدرت نمایی، فوراً فرمودند: «الْيَوْمَ يَوْمُ الْمَرْحَمَةِ!» امروز روز رحمت و بخشش است! و دستور دادند پرچم را از سعد گرفته و به فرزندش قیس داده شود تا نشان دهند هدف، انتقام جویی نیست.

ابوسفیان پس از دیدن آن شکوه و نظم، رو به عباس کرد و گفت: ای عباس! پادشاهی برادرزاده ات چه قدر عظیم شده است! عباس پاسخ داد: وای بر تو! این نبوت است، نه پادشاهی. ابوسفیان سرانجام گفت: «مَا لِأَحَدٍ بِهَؤُلَاءِ قَبْلَ وَلَا طَاقَةٌ، هِيَ كَسْرًا تَوَانُ وَ يَارَى مَقَابِلَهُ بِأَيَّانٍ نَيْسَتْ».

او با همین پیام به مکه بازگشت و فریاد زد: «هرکس به خانه خود برود، در امان است؛ هرکس به خانه من پناه آورد، در امان است و هرکس داخل مسجد الحرام شود، در امان است». همین نمایش قدرت، باعث شد مکه بدون هیچ مقاومتی تسلیم و بدون خونریزی فتح شود.^۱

این همان چیزی است که امروز به آن «قدرت بازدارندگی» می گویند؛ یعنی آن قدر قوی باشیم که دشمن جرئت نکند حتی در ذهنش فکر حمله داشته باشد.

۱. نورالله شوشتری، احقاق الحق و ازهاق الباطل، ص ۲۶۵؛ علامه حلی، نهج الحق و کشف الصدق، ص ۳۱۰؛ عبدالملک ابن هشام، سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۴۹.

این نمایش قدرت، خودِ قدرت بود. این رژه نظامی، کار صدها شمشیر را کرد. باعث شد شهری که مرکز کفر بود، بدون یک قطره خون فتح شود. پیامبر ﷺ با این کار نشان داد که اگر «قوّت» داشته باشی، آن گاه می توانی با دست پُر، شعار «(امروز روز رحمت است)» سر دهی. اما اگر ضعیف باشی و بگویی دنیای فردا دنیای گفتمان است، دشمن سخت را به پیشیزی نمی خرد. قدرت، پشتوانهٔ رحمت و گفتمان است.

اسلام بالاترین دیدگاه یا اعتقاد یا همان ایدئولوژی را در مورد جنگ دارد؛ اینکه دنبال این نیستیم که جنگ با کسی را شروع کنیم، اما سلاح جمع می کنیم تا بازدارندگی ایجاد کنیم.

حتی تئوریسین های غربی هم اعتراف می کنند که در دنیای امروز، تعداد تفنگ ها مهم نیست. در بحث مقاومت، مفهومی هست به اسم «قانون بازدارندگی» و «قانون موازنهٔ قدرت». مهم این است که دشمن بداند شما «جرئت» و «قدرت» شلیک را دارید. اگر دشمن حس کند شما اسلحه دارید، اما می ترسید استفاده کنید، حتماً حمله می کند. اما اگر بداند دستتان روی ماشه است و خطا نمی کند، عقب می نشیند. اینکه شما به اندازهٔ تهدیداتی که می شوید، سلاح داشته باشید، می شود قانون «موازنهٔ قدرت»، و اینکه جرئت استفاده هم داشته باشید، می شود «قانون بازدارندگی»^۱.

۱. مفهوم بازدارندگی یعنی منصرف کردن دشمن از انجام برخی اقدامات از طریق تهدید مجازات، حداقل از زمان یونان باستان یکی از ویژگی های روابط بین الملل و یک استراتژی نظامی بوده است. این مفهوم در اوج جنگ سرد، توسط نظریه پردازانی مانند «توماس شلینگ»، اقتصاددان برندهٔ جایزه نوبل مطرح شد. در سال ۱۹۶۶ شلینگ در کتاب «تسلیمات و نفوذ» بررسی کرد که چگونه کشورها می توانند از جمله در عصر هسته ای که قدرت کشتن میلیون ها نفر تقریباً در لحظه وجود دارد، از قدرت نظامی برای تأثیرگذاری بر رفتار یکدیگر استفاده کنند. شلینگ رقابت ابرقدرت ها در دوران هسته ای را به عنوان «رقابتی در ریسک پذیری» به تصویر می کشد که نه با تست قدرت، بلکه با تست اعصاب مشخص می شود. به عبارت دیگر، معیار قدرت یک کشور برای بازدارندگی یا مجبور کردن دشمنانش فقط تعداد نیروها، تفنگ ها و بمب های در اختیارش نبود، بلکه توانایی آن در ایجاد این تصور بود که کشورش ارادهٔ استفاده از آن تجهیزات را دارد؛ پویایی ای که از آن به عنوان دست کاری ریسک یاد کرده است. (محمد جمشیدی، زکیه یزدان شناس، «استراتژی چرخش به آسیا؛ خیزش چین و سیاست

دشمن وقتی ببیند شما ضعیف هستید، یا اراده برای استفاده از سلاح‌های خودتان ندارید، تشویق به حمله می‌شود؛ اما وقتی احساس کند شما نیرومند هستید، مجبور می‌شود که تجدید نظر کند.

این اقتدار، بر اساس «عقلانیت» است، نه توهمات و احساسات. ما توان دفاعی‌مان را بر اساس محاسبات درست و منطقی، و با دیدن واقعیت تهدید دشمن، تعیین می‌کنیم. آن‌ها برای «غارت» سلاح می‌سازند؛ ما چرا برای «دفاع» نسازیم؟

اما بعضی با شعارهای پوچ سعی می‌کنند اراده ملی را تضعیف کنند. مثلاً می‌گویند: «دنیای فردا دنیای موشک نیست؛ دنیای گفتمان است».

دیپلماسی بدون پشتوانه، خریدار دارد؟! مگر می‌شود گرگی که می‌خواهد حمله کند، با سخنرانی قانعش کرد؟! قدرت بازدارنده (موشک و علم) مثل سیم خاردار یا دروازه است. دشمن باید بترسد، بعد با شما پشت میز مذاکره بنشیند تا زیاده‌خواهی نکند.

این آیه قرآن به تعبیری، معماری فرهنگ بازدارندگی برای یک ملت مسلمان است.

چرا هزینه دفاع، سرمایه‌گذاری است؟

بخش پنجم آیه: «وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تُظْلَمُونَ».

ببینید امروز مصداق اتم این آیه، حضرت خدیجه علیها السلام بود. او تمام دارایی‌اش را برای ساختن یک «اُمّت قوی» سرمایه‌گذاری کرد و خداوند در مقابل، حضرت زهرا علیها السلام مرضیه یعنی «کوثر» را به او عطا فرمود. او با مال خود، یک «بازدارندگی اقتصادی» ایجاد کرد. امروز اگر ما از اقتدار و ایران قوی حرف می‌زنیم، باید بدانیم ریشه این تفکر، در فداکاری و بصیرت زنانی چون خدیجه علیها السلام است که فهمیدند امنیت و عزت، هزینه دارد و این هزینه، بهترین سرمایه‌گذاری است.

برخی در این زمانه می‌گویند:

حاج آقا! چرا این قدر پول خرج موشک و پهپاد می‌کنید؟ چرا این همه نیرو

و بودجه صرف نظامی‌گری می‌شود؟ چرا این بودجه‌ها صرف اقتصاد و حل مشکلات مردم نمی‌شود؟

بهترین پاسخ به این شبهه را ۱۴۰۰ سال پیش، امیرالمؤمنین علیه السلام دادند. در نامه معروف و تاریخی امیرالمؤمنین علیه السلام به مالک اشتر (نامه ۵۳ نهج البلاغه) که به منزله منشور حکومت‌داری اسلامی است، حضرت به تفصیل، ارکان یک حکومت صالح را تشریح می‌کنند. ایشان در بخشی از این نامه، به جایگاه بی‌بدیل نیروهای نظامی و رابطه آن با سایر بخش‌های جامعه، به خصوص اقتصاد اشاره می‌کنند:

«فَالْجُنُودُ، بِإِذْنِ اللَّهِ، حُصُونُ الرَّعِيَّةِ، وَزَيْنُ الْوَلَاةِ، وَعِزُّ الدِّينِ، وَسُبُلُ الْأَمْنِ، وَلَيْسَ تَقْوَمُ الرَّعِيَّةُ إِلَّا بِهِمْ؛ پس سربازان، به اذن خداوند، دژهای استوار مردم، زینت حاکمان، عزت دین و راه‌های تحقق امنیت هستند و کار مردم جز به وسیله آنان استوار نمی‌شود».

سپس بلافاصله این بحث را به اقتصاد گره می‌زنند و یک زنجیره منطقی شگفت‌انگیز را ترسیم می‌کنند:

قوام ارتش، به تأمین مالی آن از طریق خراج (مالیات) است. پرداخت مالیات توسط مردم ممکن نیست، مگر با آبادانی و رونق اقتصادی سرزمین.

آبادانی و رونق اقتصادی هم ممکن نیست، مگر با برقراری «امنیت». و امنیت را چه کسی برقرار می‌کند؟ همین سربازان. یعنی حضرت یک چرخه کامل را ترسیم می‌کنند: ارتش قوی ← امنیت پایدار ← رونق اقتصادی ← توان پرداخت مالیات ← ارتش قوی.

حالا شما به خود آیه هم نگاه کنید. آیه می‌فرماید: «هرچه در راه خدا انفاق کنید، به‌طور کامل به شما بازگردانده می‌شود و به شما ستم نخواهد شد».

این جا کلمه «انفاق» مطرح شده. انفاق یعنی خرج کردن، سرمایه‌گذاری؛ یعنی پرکردن خلأهای جامعه. وقتی می‌گویید: چرا پول خرج موشک می‌کنیم، در واقع می‌گویید: چرا هزینه دفاع از جامعه را می‌دهیم؟!

شما یک کارخانه بزرگ و پرسود دارید. آیا برای حفظ این کارخانه در مقابل

سارقان و خراب‌کاران، هزینهٔ نگهداری و دیوارکشی نمی‌کنید؟ این هزینه را سرمایه‌گذاری برای حفظ سود می‌نامید یا هزینه اضافی؟

هزینه موشک و نیروی مسلح، همان هزینه نگهداری از «کارخانه اقتصاد» شماست! اگر اقتدار نظامی نباشد، امنیت نیست؛ اگر امنیت نباشد، کارخانه‌ای نمی‌چرخد و پولی جابه‌جا نمی‌شود و رفاهی شکل نمی‌گیرد. پس این اتفاق، در حقیقت تأمین ضروری‌ترین زیرساخت اقتصادی است؛ یعنی «امنیت».

عزیزان من! دشمنی که بر سر ما سایه انداخته، هدفش فقط براندازی سیاسی نیست. هدفش این است که معیشت، اقتصاد، و بازار شما را نابود کند. هدفش غارت منابع کشور است؛ مثل سوریه، مثل لیبی، مثل سودان که دشمن وقتی حمله کرد، تمام منابع این کشورها را غارت کرد و آن‌ها را به خاک سیاه نشاند. یکی از ابزارهای اقتدار ملی، قدرت دفاعی کشور است. این را می‌خواهند از جمهوری اسلامی بگیرند. اینکه می‌بینید این قدر روی مسئلهٔ موشک هیاهو و جنجال می‌کنند، به همین دلیل است. اگر ملّتی توانست به کسی که از راه دور به او موشک پرتاب می‌کند، پاسخ مناسب بدهد، این یک اقتدار است و این اقتدار را امروز جمهوری اسلامی دارد و این‌ها می‌خواهند نداشته باشد؛ ابزارهای اقتدار ملّی را می‌خواهند بگیرند.

بعضی می‌پرسند: چرا سهمیه و امکانات به خانواده شهدا و رزمندگان می‌دهند؟

اولاً که مگر چه مقدار کمک به خانواده شهدا می‌شود؟! این کمک‌ها ناچیز است در مقابل خدمتی که یک پدر به یک جامعه کرده است. شهید و جانباز، آن کسانی هستند که جان خودشان را سپر همین کارخانه کردند. اگر آن‌ها فداکاری نمی‌کردند، دیگر نه اقتصادی برای ما می‌ماند، نه خانه‌ای، نه نوامیسی.

در یک شرکت، به کسی که جانش را فدای نجات شرکت کرده، پاداش ویژه نمی‌دهند؟ آیا پاداش او را هدر دادن پول می‌نامند؟ خیر، این یک احترام متقابل به بالاترین سطح فداکاری و همچنین تشویق دیگران به این گونه فداکاری است. قرآن می‌فرماید: «هرچه در راه خدا اتفاق کنید، به طور کامل به شما بازگردانده می‌شود.» این جمله یعنی خدا تضمین کرده که پاداش کامل فداکاران را بپردازد،

و جامعه اسلامی فقط وظیفه دارد این پاداش الهی را در دنیا تسهیل کند. این، سرمایه‌گذاری بر روی فرهنگ ایثار است؛ فرهنگی که اگر نباشد، هیچ اقتصاد و جامعه‌ای دوام نخواهد آورد. اگر خانواده شهید در کشور محترم نباشد، اگر جایگاهی برای شهید قائل نشویم، دیگر کسی برای دفاع از کشور انگیزه‌ای دارد؟! نکته کلیدی‌تر اینجاست که خدا در آیه وعده داده است: «وَأَنْتُمْ لَا تَظْلُمُونَ»؛ و به شما ستم نخواهد شد».

این تضمین قرآنی یعنی: اگر برای حفظ اقتصاد دنیویات انفاق کنی، آن انفاق به صورت سود مادی و معنوی به خودت برمی‌گردد. اما اگر بالاترین انفاق یعنی جان را در این راه بدهی، پاداشش از مادیات دنیایی فراتر است. آن کس که در راه خدا شهید می‌شود، به زندگی ابدی می‌رسد. این همان کمال و هدف فطری است که تمام تلاش‌های ما، حتی تلاش‌های اقتصادی، باید نهایتاً در خدمت رسیدن به آن باشد.

پس دوستان من! از نیروی نظامی تا موشک، تا اقتصاد، همه یک زنجیره است: اگر موشک نباشد، امنیت برای کار و زندگی نیست. اگر امنیت نباشد، اقتصاد و رفاه نابود می‌شود. هر هزینه‌ای برای قدرت و بازدارندگی، در واقع بیمه‌کردن جامعه و تضمین اقتصادی است. شما هرگز از این سرمایه‌گذاری ضرر نمی‌کنید.

قدرت تو خالی یا اقتدار مستقل؟

گاهی بعضی افراد که هیچ مطالعه تاریخی درستی ندارند یا مغرض هستند، می‌گویند: زمان شاه ژاندارم منطقه بودیم و کسی به ما حمله نمی‌کرد؛ ما جنگنده داشتیم و....

ژاندارم منطقه بودن به چه قیمت بود؟ وابستگی کامل به آمریکا. ما در ظاهر قوی بودیم، اما اختیارمان دست دیگری بود. ما امروز برای آنکه «خودمان باشیم» و مستقل بمانیم، هزینه می‌دهیم.

«وَمِنْ رِبَاطِ الْحَيْلِ» یعنی ابزار. ابزار بایستی ابزار پیشرفته باشد. ما در زمینه مسائل ابزار، در دوران حکومت طاغوت، هم وابسته بودیم، هم عقب‌مانده

بودیم، هم نابلد بودیم. بعضی از چیزها را داشتیم، اما بلد نبودیم از آن‌ها استفاده کنیم. خصوصیت حاکمیت طاغوت همین‌هاست.

در نظام طاغوت و رژیم وابسته فاسد، انبارهای ما پُر بود از ابزارهای آمریکایی که متعلق به آن‌ها بود و ما حق نداشتیم در آن زمان بسیاری از این‌ها را حتی باز کنیم؛ نگاه کنیم؛ قطعه را بشناسیم. گاهی در همین مجموعه ابزار، یک ابزاری را که در بسته بود - که داخلش مثلاً فرض کنید بیست یا سی قطعه بود - همین جور می گذاشتند داخل هواپیما و می فرستادند آمریکا که آنجا تعمیر کنند و برگردانند! اجازه نمی دادند اینجا افسر فنی مربوطه یا برادر نظامی ارتشی مربوط به این کار، این را باز کند و نگاه کند و او تعمیر کند؛ اجازه این داده نمی شد. یعنی انبارها پُر بود از سلاح؛ منتها سلاحی که مال دیگران بود و اجازه اش دست دیگران بود. هر جا او می گفت، باید مصرف می شد. اگر او اجازه نمی داد، نمی توانست مصرف بشود. این کارخانه جات اسلحه سازی دشمن را با پول ملت، با هزینه ملت، بایستی آباد می کردند.

تازه آن اقتدار ظاهری، عمقی نداشت و با کوچک ترین تهدید فرومی ریخت. سپهبد «مرتضی یزدان پناه» از فرماندهان نظامی رضاخان نقل می کند: وقتی در سال ۱۳۲۰ در جنگ جهانی دوم، انگلستان به ایران حمله کرد و از جنوب وارد ایران شد، سربازان شاهنشاهی اسلحه‌ها را زمین انداختند و فرار کردند و گفتند: «گور بابای اعلی حضرت!».

یزدان پناه می گوید: من فوراً پیش رضاشاه رفتم و گفتم: قربان! انگلیسی‌ها از جنوب کشور حمله کرده‌اند؛ زود برای ترک کاخ آماده شوید! برگشت و گفت: «پدر سوخته‌ها هنوز که به تهران نرسیده‌اند!» عرض کردم: قبله عالم به سلامت باد! ظاهراً راپورت داده‌اند که قشون همایونی فرار کرده‌اند.^۱

این نتیجه همان وابستگی و قدرت تو خالی بود که در همان زمان سه‌روزه ایران از روس‌ها هم شکست خورد و قشون نظامی ایران آن موقع اصلاً توان مقابله نداشت.

۱. علیرضا کمره‌ای همدانی، حکم می‌کنم، ص ۹۸، علی جلال پور، آینه عیب‌نما، نگاهی به دوران پهلوی، ص ۵۰.

اما امروز صد درصد مسئله برعکس است. جدای جنگ هشت ساله دفاع مقدس که ایران در مقابل دنیا ایستاد و جنگید، در جنگ ۱۲ روزه اخیر خودمان اقتدار واقعی کشور را دیدیم. اینکه کشوری در ظرف چند ساعت تمام فرماندهان رده بالای نظامی کشورش را بزنند، بعد مهم ترین مراکز تصمیم گیری نظامی در چند نوبت مورد حمله باشد، اما این کشور ظرف چند ساعت تمام فرماندهان را جایگزین کند، و هنوز بیست ساعت نگذشته، یک حمله سراسری بزرگ در مقابل ۳۲ کشور دنیا را انجام بدهد و موشک ها و پهبادهایش همه با قدرت از پدافند غول های تکنولوژی دنیا عبور کند و به هدف بخورد، این می شود اقتدار؛ این می شود: «وَأَعِدُوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ».

رژیم صهیونی با آن همه هیاهو و ادعا، در زیر ضربات جمهوری اسلامی تقریباً از پا درآمد و له شد. فکر اینکه چنین ضرباتی از سوی جمهوری اسلامی ممکن است بر رژیم وارد بشود، در ذهن آن ها و مخیله آن ها خطور نمی کرد و اتفاق افتاد. در جنگ ۱۲ روزه، موشک های ایران حداقل ۱۱ لایه پدافند را از داخل کشور تا خاک اسرائیل رد می کرد. ۱۵۰ حمله موشکی فقط اتفاق افتاد؛ آن هم با تکنولوژی های گذشته هوا فضای سپاه، نه تکنولوژی جدید. ایران فقط یک خیبرشکن شلیک کرد! عمده موشک ها دستاوردهای داخلی در سال های قبل بود. الان اگر ایران بخواهد دشمن را هدف قرار بدهد، چندین موشک تازه درست شده جدید دارد.^۱

قدرت نظامی ایران در این جنگ کاری با دشمن کرد که از سر ترس مجبور به عقب نشینی و پذیرش شکست شد و ایران حتی تا آن لحظات آخر به پرتاب موشک ادامه داد.

حالا نوبت توست...

اما این را هم بگوییم که ما عاشق جنگ نیستیم؛ اما عاشق «ایران» که هستیم! به نقشه ایران، به این گربه نشسته در مرکز جغرافیای جهان نگاه کنید؛ چقدر دندان تیز کردند برای تکه تکه کردنش! چه قدر خواب دیدند برای این خاک پُرگهر!

1. <https://farsi.khamenei.ir/others-dialog?id=60680>.

اما چرا نتوانستند؟ چون فرزندانِ این آب و خاک تصمیم گرفتند به جای عجز و لابه، «قوی» شوند.

«ایرانِ قوی» یعنی چه؟

ایرانِ قوی یعنی وقتی فرزندان را صبح به مدرسه می‌فرستی، دلت نلزد که بمب‌افکن‌های دشمن بالای سرش باشند.

ایرانِ قوی یعنی آن کشاورز در مرز، با آرامش بذر بپاشد؛ چون می‌داند عقاب‌هایی در آسمان و شیرهایی در زمین، بیدارند.

ایرانِ قوی رؤیایی بود که برایش خونِ بهترین جوان‌هایمان، از همت و باکری تا سلیمانی و طهرانی‌مقدم بر زمین ریخت تا امروز من و شما سرمان را بالا بگیریم و بگوییم: «این‌جا ایران است؛ بیشهٔ شیران» آیا کسی جرئت دارد چپ نگاهش کند؟! امروز پرچمِ ایرانِ قوی در دست ماست. این قدرت فقط در سیلوهای موشکی نیست؛ این قدرت باید در رگ‌های اقتصاد ما، در کلاس‌های درس ما و در فرهنگ ما هم بجوشد.

بعد جنگ ۱۲ روزه، همه متوجه اهمیت این موشک‌ها شدند. اما به نظر شما فقط موشک عامل قدرت یک ملت است؟ یا خود ملت با کارهایشان مهم‌تر از موشک هستند؟ قطعاً ملت‌ها عامل اصلی قدرت هستند.

اما مسئولیت این قدرت‌آفرینی فقط بر دوش فرماندهان نظامی و سیاست‌گذاران نیست. اینجاست که بزرگ‌ترین سؤال مطرح می‌شود: سهم تک‌تک ما در این اقتدار چیست؟ «وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ...» فرمانی است که مستقیماً خطاب به تک‌تک ما صادر شده است. وقت آن رسیده که از جایگاه تماشاگری که فقط به شلیک موشک‌ها نگاه می‌کردیم و شاد می‌شدیم، خارج شویم و قدم به میدان عمل بگذاریم. اگر می‌خواهیم کشورمان قوی بماند و نسل‌های آینده در آرامش زندگی کنند، باید همین امروز، قوت را در حوزهٔ تخصصی و زندگی فردی خود آغاز کنیم. «آمادگی جنگی» یک کار عمومی است؛ نظامی، اقتصادی، علمی، فرهنگی.

حالا نوبت من و شماست. آمادگی‌ها فقط وظیفهٔ یک نهاد نیست. این آیه، یک فرمان شخصی برای همهٔ ماست.

بیا یاد برای این که ما هم با این آیه، زندگی کنیم، همه ما این فرامین عملی را اجرا کنیم:

۱. تقویت در حوزه تخصصی: قوی شدن در علم و شغل

بیا یاد از این هفته در کنار بقیه فعالیت هایمان، دو ساعت وقت بگذاریم و یک مهارت جدید در رشته تحصیلی یا شغلی خودمان یاد بگیریم. چون قوی شدن در علم، اقتصاد، خانواده و در نهایت کشورمان، مصداق «وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ» است. با همین کار کوچک، در زمینه جهاد علمی و اقتصادی پیشرفت می کنیم.

۲. آمادگی جسمانی: حفظ سلامت بدن

ورزش کردن و حفظ سلامتی، یک نوع آمادگی و کسب قوت است. بدن سالم، ابزار قوی تری برای انجام هر مسئولیتی است. کسی که از لحاظ جسمی ضعیف است، در عرصه مقاومت هم چندان موفق نیست.

این هفته یک برنامه ورزشی ساده (حتی روزی ۱۵ دقیقه پیاده روی) را برای خودمان شروع کنیم و به آن پایبند باشیم.

عزیزان! قوت ملی، مجموعه ای از قوت های فردی ماست. اقتدار، در جزئی ترین تصمیمات روزانه ما ساخته می شود.

۳. تقویت قوت فرهنگی (جهاد رسانه ای)

قوت، فقط ساخت موشک نیست؛ غلبه بر روایت دشمن است. امروز میدان اصلی جنگ، میدان رسانه، شایعه پراکنی و سست کردن اراده ها در فضای مجازی است. اگر در جامعه ای ذهن ها به تسخیر درآمد، سرزمین ها هم فتح می شود.

دشمن با محتوای دروغین یا هیجان ساز، می خواهد ما را از درون تهی کند. اگر در این میدان، منفعل باشیم، دشمن با سلاح دروغ و تحریف، آرامش و اعتماد ما را غارت خواهد کرد. باید با نشر آگاهی، امید، و منطق درست، بر غلبه شر و دروغ در فضای مجازی فائق آییم. این همان «قوت فرهنگی» است.

این هفته، در فضای مجازی که حضور دارید (چه شبکه های اجتماعی و چه

پیام‌رسان‌ها)، دو روایت درست و منطقی را دربارهٔ پیشرفت‌های کشور، تاریخ مقاومت، یا هر آنچه به امیدآفرینی و اعتماد به نفس ملی کمک می‌کند، منتشر کنید، یا برای دیگران بفرستید. جهاد فرهنگی را از گوشی همراه خودتان آغاز کنید! در روزهای اول جنگ تحمیلی، دشمن با تمام تجهیزات به خرمشهر حمله کرده بود. شهر در آستانه سقوط بود. رزمندگان ما با کمترین امکانات می‌جنگیدند. در آن بحبوحه، شهید «سید مرتضی آوینی»، سید شهیدان اهل قلم، با دوربینش در خط مقدم حاضر بود. بعدها کسی از او پرسید: در آن شرایط که بچه‌ها به اسلحه و مهمات نیاز داشتند، شما با یک دوربین آنجا چه می‌کردید؟ شهید آوینی پاسخی داد که یک استراتژی کامل را نشان می‌دهد؛ گفت:

«من آنجا بودم تا روایت فتح را ثبت کنم. اگر ما پیروز شویم، اما دشمن روایت شکست ما را به دنیا مخابره کند، ما در واقع باختیم، و اگر ما شکست بخوریم، اما روایت ایستادگی و مظلومیت ما در تاریخ ثبت شود، ما در حقیقت پیروز شده ایم»^۱.

ببینید چه نگاه عمیقی! او فهمیده بود که جنگ اصلی، جنگ «روایت‌ها» است. آن دوربینی که در دست آوینی بود، کمتر از آرپی جی در دست رزمندهٔ پشت خاکریز نبود. آن دوربین، یک «قوه» بود برای ترساندن دشمن در آینده. تصاویری که او ثبت کرد، امروز تبدیل به سند افتخار و منبع الهام یک ملت شده است. همان تصاویر است که وقتی از تلویزیون پخش می‌شود، در دل جوان ما غیرت و شجاعت می‌افکند.

امروز میدان جنگ روایت‌ها، همین گوشی موبایل در دست من و شماست. هر کدام از ما می‌توانیم یک «آوینی» باشیم. وقتی با یک محتوای درست و امیدبخش، در مقابل سیل دروغ و ناامیدی دشمن می‌ایستیم، در حال ساختن «قوت فرهنگی» هستیم. ما با این کار، روحیه ملت را بیمه می‌کنیم و این بزرگ‌ترین نوع بازدارندگی است.

۱. مستند روایت فتح: شهری در آسمان، قسمت پنجم.

۴. مراقبت از دل‌های یکدیگر

یک وظیفهٔ دیگر هم داریم که شاید کمتر به آن فکر کرده ایم: «مراقبت از دل‌های یکدیگر». در جنگ‌های اخیر دیدیم که وقتی موشک‌ها شلیک می‌شد، آنچه بیشتر از خودِ موشک به ما قوت قلب می‌داد، این بود که همه باهم بودیم. چپ و راست، پیر و جوان، همه یک صدا احساس غرور می‌کردیم. این «همدلی» خودش بزرگ‌ترین سلاح است. دشمن می‌خواهد ما را تکه‌تکه کند؛ یکی را با گرانی ناامید کند، یکی را با شایعه عصبانی می‌کند تا به جان هم بیفتیم.

بیا یاد در این شرایط، هوای هم را بیشتر داشته باشیم. اگر کاسبیم، کمی منصف‌تر باشیم؛ اگر صاحب‌خانه‌ایم، کمی مدارا کنیم. این مهربانی با خودی، همان «أَشْدَّاءَ عَلَى الْكَفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ»^۱ است. جامعه‌ای که اعضایش پشت هم باشند، هیچ تحریمی آن را نمی‌شکند.

۵. استحکام داخلی

فراموش نکنیم که بتن‌ریزیِ سکوی پرتابِ موشک‌های ما، همین «وحدت و همدلی» مردم است. اگر بهترین موشک‌ها را هم داشته باشیم، اما در خیابان‌ها باهم دشمن باشیم، اگر سفره‌ها از هم کینه داشته باشیم، این دژ از درون فرومی‌ریزد.

در عملیات وعده صادق، صدای شادی مردم از بالکن‌ها، ترسناک‌تر از صدای انفجار موشک‌ها برای اسرائیل بود. بیا یاد این صدا را حفظ کنیم. با دلسوزی برای هم، با گذشتن از خطاهای کوچک یکدیگر، و با پرهیز از دوقطبی‌سازی‌های بیهوده. نگذاریم دشمن شکافی پیدا کند تا دیلمِ نفاق را در آن محکم کند.

۶. ارتباط با شهدا

گاهی می‌گوییم: ما که نمی‌توانیم موشک بسازیم، پس چه کار کنیم؟

کار بزرگ، همیشه به معنای کارهای عجیب و غریب نیست. بیایید «سوختِ معنوی» این حرکت را تأمین کنیم. چه طور؟ با زنده نگه داشتن یاد قهرمانان واقعی. پیشنهاد می‌کنم همین امروز:

یک عکس کوچک از شهیدی که دوستش دارید (مثل حاج قاسم یا شهید طهرانی مقدم) روی آینه اتاقتان یا داشبورد ماشین نصب کنید. بگذارید چشمتان هر روز به چشم کسی بیفتد که برای امنیت شما از جان‌ش گذشت. این نگاه، به شما غیرت و مسئولیت می‌دهد.

یا مثلاً وصیت‌نامه یک شهید را هفته‌ای یک بار بخوانید. باور کنید این وصیت‌نامه‌ها مثل قطب‌نما هستند؛ وقتی در شلوغی دنیا گم می‌شویم، راه را نشانمان می‌دهند.

یک عهد ساده با آن شهید ببندید: «رفیق شهیدم! من امروز به نیت تو، یک گره از کار کسی باز می‌کنم؛ تو هم آن طرف دستم را بگیر».

برای اینکه روحیه مقاومت در خانه‌های ما زنده بماند، باید «نمادهای مقاومت» جلوی چشمانمان باشد. بچه‌های ما باید قهرمانان واقعی‌شان را بشناسند؛ و گرنه قهرمانان پوشالی هالیوود جای‌شان را می‌گیرند.

یک کار ساده: عکس شهید طهرانی مقدم را در خانه بزنید. وقتی فرزندان پرسید این کیست؟ بگویید: این شهید کاری کرد هیچ‌کس جرئت نکند به خانه ما سنگ پرتاب کند.

بیایید با یک شهید «رفیق» بشویم. صبح‌ها یک سلام به او بدهیم. این ارتباط قلبی، یک قوّت درونی عجیب به انسان می‌دهد که در هیچ دانشگاهی تدریس نمی‌شود.

دعای پایانی

خدایا! به حق این ماه مبارک، به ما توفیق بده تا قوّتی را که در قلبمان پرورش دادیم، در عمل و تخصص و انضباطمان جاری سازیم، و ما را لحظه‌ای از مسیر اقتدار و عزت غافل مساز.



پروردگارا! تو خود گفتی: ﴿وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ﴾. به ما توانایی ده تا در جبهه علم، اقتصاد و رسانه، هر آنچه در توان داریم، آماده کنیم. وحدت ما را از گزند دشمنان حفظ کن و شوکت و عظمت این ملت را، بالاتر از اندیشه هر تجاوزگری قرار ده.

الهی! به روح پاک و اراده نستوه شهیدانی چون حسن طهرانی مقدم، که جان خود را در مسیر اقتدار این ملت فدا کردند، قسم می دهیم، قدم های ما را نیز در مسیر دفاع از امنیت و عزت این مرز و بوم ثابت بدار و عاقبت امر ما را ختم به خیر و شهادت در راه خودت بگردان.

آمین یا ربّ العالمین



محتوای خودت را بساز



شهادت آیه ها



پویانمایی



پادکست صوتی



تبیین آیه

مجلس یازدهم

معامله شیرین

(تبیین عظمت شهادت به عنوان

معامله‌ای سودآور با خدا)

﴿إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ
أَنفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ﴾

سوره توبه، آیه ۱۱۱

مسلماً خداوند از مؤمنان جان‌ها و
اموالشان را به بهای اینکه بهشت برای
آنان باشد خریداری کرده است.



سُورَةُ التَّوْبَةِ

وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرَارًا وَكُفْرًا وَتَفْرِيقًا بَيْنَ
 الْمُؤْمِنِينَ وَإِصَادًا لِّمَنْ حَارَبَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ
 وَلَيَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا الْحُسْنَىٰ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ
 لَكَاذِبُونَ ﴿١٧﴾ لَا تَقُمْ فِيهِ أَبَدًا الْمَسْجِدُ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَىٰ
 مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ
 يَتَطَهَّرُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَهَّرِينَ ﴿١٨﴾ أَفَمَنْ أَسَّسَ بُنْيَانَهُ
 عَلَى تَقْوَىٰ مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٍ خَيْرٌ أَمْ مَنْ أَسَّسَ بُنْيَانَهُ
 عَلَى شَفَا جُرْفٍ هَارٍ فَأْتَاهُ بِيَهُ فِي نَارِ جَهَنَّمَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي
 الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴿١٩﴾ لَا يَزَالُ بُنِيَ لَهُمُ الَّذِي بَنَوْا رِيبَةً
 فِي قُلُوبِهِمْ إِلَّا أَنْ تَقَطَّعَ قُلُوبُهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ
 ﴿٢٠﴾ إِنْ اللَّهُ اشْتَرَىٰ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ
 بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةُ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ
 وَيُقْتَلُونَ وَعَدًا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ
 وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَىٰ بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا
 بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴿٢١﴾



تلاوت آیه



مدرسه حفظ

داستان مخفی کردن خسارت

سعدی شیرازی در «گلستان» حکایتی نقل می‌کند به این مضمون:

«بازرگانی را هزار دینار خسارت افتاد. پسر را گفت: نباید که این سخن با کسی در میان نهی. گفت: ای پدر! فرمان تو راست، نگویم، ولیکن خواهم مرا بر فایده این مطلع گردانی که مصلحت در نهان داشتن چیست؟ گفت: تا مصیبت دو نشود: یکی نقصان مایه و دیگر شماتت همسایه».

مگوی اندوه خویش با دشمنان که لاخول گویند شادی کنان^۱

چقدر بد است که انسان در بازار ورشکسته شود، یا در معامله‌ای ضرر کند و بخواهد خسارتش را مخفی کند تا مردم نفهمند! می‌گویند: بگذار از بدبختی ما کسی خبردار نشود.

تجارت و بازاری شدن به آسانی نیست. باید چندین سال در بازار پادویی کنی و در مغازه افراد دانا و خاک خورده بازار بدوی تا فوت و فن بازار و مهارت بازاریابی یاد بگیری و کم‌کم در بازار اعتبار پیدا کنی. به آسانی نیست. بعضی‌ها می‌خواهند یک شبه، بدون استاددین، رشد کنند!

تجارت بوق حمام

تاجر ثروتمندی که بسیار در تجارت موفق بود، پسری داشت که بسیار تنبل و تن‌پرور بود و دنبال کسب روزی نمی‌رفت و به توصیه پیش‌کسوت‌ها و بزرگان امین بازار گوش نمی‌داد. تاجر دوست داشت به پسرش راه و رسم تجارت را

۱. مصلح‌الدین سعدی، گلستان، باب چهارم، در فواید خاموشی، حکایت شماره ۲.

بیاموزد تا سرمایه اش را دود نکند و این اموال نسل به نسل اضافه شود؛ اما پسر هر بار طفره می‌رفت و می‌گفت: همه چیز را دربارهٔ تجارت می‌داند و تمام فوت و فن تجارت در این خلاصه می‌شود که «ارزان بخری و گران بفروشی» و از پدرش خواست که سرمایه‌ای به او بدهد و او را با کاروانی به تجارت بفرستد.

پدر قبول کرد و سرمایه‌ای به پسرش داد و تأکید کرد که حواسش جمع باشد و پول را از کف ندهد. پسر قول داد که موفق شود و با کاروان راهی سفر شد. چند روز گذشت تا اینکه به شهری رسیدند. مردی که بوق حمام^۱ می‌فروخت، توجه او را به خود جلب کرد. در شهری که پسر تاجر در آن زندگی می‌کرد، وقتی آب حمام عمومی گرم می‌شد، صاحب حمام به بلندی می‌رفت و بوق می‌زد تا مردم بفهمند و به حمام بیایند.

پسر قیمت بوق را پرسید. فروشنده گفت: یک سکهٔ نقره. پسر دید ارزان است؛ سریع پنج کیسه بوق حمام خرید و خوشحال و خندان با کاروان به شهر برگشت و نزد پدر رفت و گفت: یک شبه ثروتمند خواهم شد.

پدر گفت: چه تجارت کردی؟ پسر گفت: پنج کیسه بوق حمام خریدم. پدر فریادی زد و دودستی بر سر خود کوفت و بیهوش شد! همه به سمتش دویدند تا احوالش را ببینند. پدر که به هوش آمد، با صدای نالان گفت: آخرای پسر نادان مگر شهر ما چند حمام دارد؟

پسر گفت: یک حمام.

پدر گفت: تا کی می‌خواهی صبر کنی آن بوق خراب شود، بعد آن‌ها از تو بوق حمام بخرند؟!

از آن زمان به بعد دربارهٔ کسی که در تجارتي ضرر می‌کرد، می‌گویند: «طرف تجارت بوق حمام کرده است» که کنایه از بی‌خردی و ناپختگی بازرگان دارد و دادوستدی که از ریشه نادرست است. هنگامی که کسی خرید و فروش زیان باری انجام دهد، می‌گویند: او تجارت بوق حمام کرده است.^۲

۱. این بوق معمولاً از شاخ حیوانات یا فلز (مس یا برنج) ساخته می‌شد و صدای بلند و بمی داشت.

۲. ملا احمد نراقی، مثنوی طاق‌دیس، بخش ۱۹۱، حکایت پسر مهتر تاجر.

تجارت بزرگ زندگی

تجارت و معامله و بورس، ریسک دارد و دقت می‌طلبد؛ یعنی تجارت در قدیم سخت بود، اما در روزگار ما خرید و فروش‌ها با وجود بازارهای اینترنتی و خرید مجازی و... متفاوت و سخت‌تر هم شده است و اگر بخواهی یک خرید انجام دهی یا یک تجارت و سازمان اقتصادی راه بیندازی، اگر مواظب نباشی، هر لحظه ممکن است کلاه سر انسان برود و سرمایه‌اش دود شود.

یکی از مفسران بزرگ اهل سنت (فخر رازی) در پیوست به آیه دوم سوره عصر می‌گوید: یکی از بزرگان می‌گفت که تفسیر آیه «إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ» را نمی‌فهمیدم، تا این‌که در یک روز گرم تابستانی یخ‌فروشی را مشاهده کردم که مشغول تبلیغ برای فروش یخ‌هایش بود. فریاد می‌زد: «ارْحَمُوا مَنْ يَذُوبُ مَالُهُ»؛ ای مردم! به کسی که سرمایه‌اش در حال ذوب شدن است، رحم کنید! هنگامی که فریاد عاجزانه آن یخ‌فروش را در آن هوای گرم شنیدم، به تفسیر آیه شریفه پی بردم. لذا بازاری‌های حرفه‌ای الان چندین مشاور کارشناس متخصص و کاردان امین استخدام می‌کنند و بدون مشورت آن‌ها اصلاً ریالی جابه‌جا نمی‌کنند؛ وگرنه مثل تجارت بوق حمام می‌شود. این‌ها همه مربوط به بازارهای دنیایی است. بازارهای آخرتی هم عالمی دارد و قُوت و قَی خودش را:

بازار دنیا چند روزی هست و فردا نیست
دَخل دُکانش سکه بی‌برکتی دارد^۱

پیامبر اکرم ﷺ برای اینکه به معنویت نیز نگاه بازاری داشته باشیم، با تعبیر زیبایی، مسجد را بازار و محل تجارت آخرت معرفی فرمودند: «الْمَسْجِدُ سُوقٌ مِنْ أَشْوَاقِ الْآخِرَةِ، قَرَاهَا الْمَغْفِرَةُ وَتُحَفَّتْهَا الْجَنَّةُ»^۲ مساجد بازاری از بازارهای آخرت هستند که پذیرایی آن مغفرت، و تحفه‌اش بهشت است؛ زیرا خاصیت بازارهای آخرتی با بازارهای دنیوی تفاوت دارد و در واقع در بازار آخرت، مغفرت و رحمت مبادله می‌شود.

۱. محمد جواد پرچی، در رثای حضرت زهرا اطهریه.

۲. محمد بن حسن طوسی، الأموال، ص ۱۳۹.

مقام معظم رهبری علیه السلام در بیان مقام شهدا و مسئله شهادت فرمایش لطیفی دارند:

بنده از قدیم درسخنرانی‌ها و گفت‌وگوها با دوستان می‌گفتم شهادت، مرگ تاجرانه است... جوان‌ها! برادرها! شهادت، مرگ تاجرانه و مرگ آدم‌های زرنگ است. این هدیه را خدا به چه کسی می‌دهد؟ خدا این هدیه را ارزان نمی‌دهد؛ به کسانی می‌دهد که در راه او مجاهدت کنند.^۱

ای کاش یک بازاری زیرک خردمند دلسوزی پیدا می‌شد که با احاطه به کل بازار و قیمت‌های آنلین، زیر و بم معاملات بازار دنیا و آخرت را یادمان می‌داد تا ما هم خرید و فروش سودآور می‌کردیم! و ای کاش گوش هم می‌دادیم و اعتماد می‌کردیم!

آن خردمندِ امین که خودش خالق تمام بازاری‌هاست و روی دستش نیامده و نخواهد آمد، و همه در برابر علم و قدرت او ذلیلند، همان خدای مهربان خودمان است که علام الغیوب است: «قَالُوا لَا عِلْمَ لَنَا إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ»؛^۲ رسولان گفتند ما را دانشی نیست؛ تو آگاه از همه امور پنهان هستی».

امروز می‌خواهم فوت و فن خرید و فروش سودآور را از آن کتاب و از قول آن خردمندِ امین بازگو کنم تا معامله‌ای شیرین داشته باشیم. قرآن کریم ما را به تجارت دعوت می‌کند و به سودی فراوان و بی‌نظیر بشارت می‌دهد:

﴿إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعْدًا عَلَيْهِ حَقٌّ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾؛^۳ خداوند از مؤمنان، جان‌ها و اموالشان را خریداری کرده، که (در برابرش) بهشت برای آنان باشد؛ (به این گونه که) در راه خدا پیکار می‌کنند، می‌کشند و کشته می‌شوند. این وعده حقی است بر او، که در تورات و انجیل و قرآن ذکر فرموده، و چه کسی از خدا به عهدش وفادارتر است؟! اکنون بشارت باد بر شما، به داد و ستدی که با خدا کرده‌اید، و این است آن پیروزی بزرگ».

۱. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار خانواده‌های شهدای استان کرمان، ۱۲ اردیبهشت ۱۳۸۴.

۲. مائده، ۱۰۹.

۳. توبه، ۱۱۱.

آیه زندگی

﴿إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةُ﴾.

قاعدتاً یک تجارت دارای ارکان مختلفی از جمله خریدار، فروشنده، کالا و جنس، و قیمت و ثمن است. خداوند در این آیه به تمام این ارکان اشاره کرده است. خودش را («خریدار») و مؤمنان را («فروشنده») و جان‌ها و اموال را («متاع») و بهشت را («ثمن») (بها) و سه کتاب آسمانی تورات، انجیل و قرآن را سند این معامله قرار داده است. بعضی از بزرگان، واسطه و میانجی میان خریدار و فروشنده را نیز بدان افزوده و گفته‌اند: واسطه این معامله، پیامبر بزرگوار اسلام ﷺ است.^۱

مشتری این معامله عظیم کیست؟ خدا، یعنی چک بانکی خریدار معتبر است! خسارتی که در بوق حمام و یخ‌فروشی و معاملات بازار وجود دارد، اینجا نیست؛ چون در آنجا طرف مقابل دنبال فروختن جنس خودش است تا منفعت ببرد؛ هرچند جنسش نامرغوب باشد؛ ولی اینجا طرف، خداست که می‌خواهد خیر برساند.

کالا هم دارایی همه من و شماست: جان و مال. ﴿إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ﴾؛ خدا از مؤمنان، جان‌ها و اموالشان را خرید.

در عوض چه می‌دهد؟ ﴿بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةُ﴾؛ بهشت برای مؤمنان!

تازه این مبیعه، خریدارش ضمانت هم دارد: ﴿وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِ الْعَظِيمِ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾؛^۲ چه کسی از خدا به عهد خود وفادارتر است؟! پس بشارت بر شما!

چرا می‌خواهد این معامله را انجام بدهد؟ ﴿يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ﴾؛ چون شما مؤمنین حاضرید جهاد کنید؛ چه با مال و چه با جان.

عزیزان توجه کنید! این پاداش برای جهاد ﴿بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةُ﴾ در هیچ جای دیگر قرآن نیامده و فقط در این آیه آمده است که خدا می‌فرماید: ﴿بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةُ﴾؛ برای آن‌هاست بهشت؛ بهشت مالشان است. نمی‌فرماید: ﴿يَدْخُلُونَ فِي الْجَنَّةِ﴾؛ بلکه می‌فرماید: ﴿بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةُ﴾؛ بهشت مال این‌هاست. پس اگر خدا خریدار شد، دیگر از کساد بازار دنیا نترس.

۱. ملا فتح‌الله کاشانی، تفسیر منهج الصادقین، ج ۴، ص ۳۲۰.

۲. توبه، ۱۱۱.

از اینکه خدا سند شش دانگ بهشت را به نام مجاهدان می‌زند، معلوم می‌شود که جهاد امر مهمی است.

﴿إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَىٰ﴾، یعنی خدا معامله می‌کند. بنده کجا، خدا کجا! آن وقت، خدا معامله می‌کند جان ما را با بزرگ‌ترین هدیه‌ای که می‌تواند به یک انسان داده بشود؛ یعنی بهشت؛ بهشت رضای الهی. بعد هم این جور تصریح می‌کند: ﴿يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ﴾؛ بروند در راه خدا مبارزه کنند و بجنگند. ﴿فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ﴾. مخصوص دوران اسلام هم نیست: ﴿وَعَدَا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ﴾؛ در تورات هم همین جور است؛ در انجیل هم همین جور است. این آیه ﴿وَكَايْنٍ مِنْ نَبِيِّ قَاتَلَ مَعَهُ رَبِّيُونَ كَثِيرٌ﴾^۱ نشان می‌دهد که این قضیه مال همه انبیاست.^۲

امام باقر علیه السلام می‌فرماید: «فَضَّلَهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ عَلَى الْأَعْمَالِ وَفَضَّلَ عَامِلَهُ عَلَى الْعُمَّالِ تَفْضِيلًا فِي الدَّرَجَاتِ وَالْمَغْفِرَةِ وَالرَّحْمَةِ لِأَنَّهُ ظَهَرَ بِهِ الدِّينُ وَبِهِ يَدْفَعُ عَنِ الدِّينِ»^۳ خداوند عزوجل رزمنده را بر دیگران در منزلت، بخشش و رحمت، برتری داده؛ زیرا دین با جهاد پیروز شد و با آن، از دین دفاع می‌شود).

مردن و کشته شدن

آیه اشتراء، اوج استقامت و ایثار در میدان مبارزه برای حفظ استقلال و تسلیم نشدن در برابر دشمن را به تصویر می‌کشد. خداوند خریدار جان و مال مؤمنان است و بهای آن را بهشت و سعادت ابدی قرار داده است. مؤمن با خدا معامله می‌کند و اهل ایثار و شهادت است. پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله فرمود:

«إِنَّ أَفْضَلَ أَهْلِ الْجَنَّةِ هُمُ الشُّهَدَاءُ فِي الدُّنْيَا بَدَلُوا أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنَّهُ لَهُمُ الْجَنَّةُ»؛ بافضیلت‌ترین اهل بهشت افرادی هستند که در دنیا شهید شده باشند، جان‌ها و اموالشان را دادند که (در برابرش) بهشت برای آنان باشد (به این گونه که) ﴿يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعَدَا عَلَيْهِ حَقًّا﴾؛ در راه خدا پیکار می‌کنند،

۱. آل عمران، ۱۴۶.

۲. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار اعضای کنگره ملی بزرگداشت ۲۴ هزار شهید استان تهران،

۳. بهمن ۱۴۰۲.

۳. محمدبن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۵، ص ۳، باب فضل الجهاد.

می‌کشند و کشته می‌شوند. این وعده حقی بر اوست)). «فَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا»؛ آنچه نزد خداست، بهتر از دنیا و آنچه در آن است، می‌باشد)). «قَتَلَهُ أَهْوُونُ مِنْ مِيتِهِ وَمَنْ كُتِبَ عَلَيْهِ الْقَتْلُ خَرَجَ إِلَى مَضْجَعِهِ وَمَنْ لَمْ يُقْتَلْ فَسَوْفَ يَمُوتُ»؛ شهید شدن از مردن آسان‌تر است. هرکس که شهادت نصیبش شده باشد، به جایگاه خود خواهد رفت و کسی که کشته نشود، یقیناً خواهد مرد)). اگر جهاد و شهادت نباشد، دین از بین می‌رود. دفاع از دین، یک وقت با مال است، مانند حضرت خدیجه علیها السلام که تمام مال و دارایی خود را برای رشد دین و دفاع از آن خرج کرد. خرج کردن برای دین، زن و مرد ندارد. دیدیم که درپویش «ایران همدل» بانوان بسیاری پس‌انداز و طلاهای خودشان را برای حمایت از جبهه مقاومت دادند.

دفاع از دین، یک وقت هم با فدا کردن جان است؛ مانند ابا عبدالله الحسین و یارانشان علیهم السلام که جان‌های خودشان را فدا کردند تا از دین در برابر کجی‌ها و بدعت‌های بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله دفاع کنند و شهدای ما با تأسی به سیدالشهدا علیه السلام برای حفظ انقلاب و مملکت و رشد دین اسلام به میدان رفتند.

خداوند در آیه ۱۱۱ سوره توبه یک مشتری خوب برای جان‌ها و اموال مؤمنان معرفی می‌کند. بهای آن را هم معلوم کرده است که کلاه سرمان نرود. آیه محوری این جلسه از «زندگی با آیه‌های قرآن» این آیه است: «إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةُ» و ما اسم این درس را درس «معامله با خدا» می‌گذاریم.

مرگ اگر مرد است، آید پیش من

تا کشم خوش در کنارش تنگ‌تنگ

من از او جانی بَرَم بی‌رنگ و بو

او ز من دَلْقِ ستاند رنگ‌رنگ^۲

سر چه باشد که نثار قدم دوست کنم

این متاعی است که هر بی‌سروپایی دارد^۳

۱. علیرضا برازش، تفسیر اهل بیت علیهم السلام، ج ۶، ص ۳۵۸؛ محمد باقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۲۶۴.

۲. جلال الدین محمد مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۳۲۶.

۳. مصلح‌الدین سعدی.

مقام معظم رهبری علیه السلام می‌فرمایند:

همسریکی از این شهیدان، جمله‌ای گفته بودند که برای من نقل کردند و نوشتند. من دیدم جمله بسیار مفید و پرمغز و پرمعنایی است. این خانم می‌گوید که من خیال می‌کردم یک جواهر قیمتی را توانستم به دست بیاورم؛ بعد که رفت و شهید شد، فهمیدم که این جواهر یک مشتری بالاتر از من داشته و او خدای بزرگ است. این را یکی از همین خانم‌ها درباره شوهرشان که جوانی است و به شهادت می‌رسد، نوشته‌اند. این واقعیتی است؛ این حرف، یک کتاب معنا و مضمون دارد که مشتری این جواهرات قیمتی، این فرزندان عزیز شما، خدای بزرگ است ﴿إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةُ﴾!

عزیزان! نکته بسیار مهمی در این «معامله با خدا» نهفته است که آبروی امروز کشور ماست. خاصیت معامله با خدا «بی‌نیازی» است. وقتی شما کالای جانت و سرمایه مملکت را با خدا معامله کردی، دیگر هیچ ابرقدرتی نمی‌تواند تو را بترساند یا تطمیع کند.

استقلال و عزت امروز ما دقیقاً محصول همین نگاه به دین است! چطور؟ وقتی رزمنده ما، جوان ما، باور کرد که مشتری اش خداست، دیگر مشتری‌های قلابی و دلال‌های سیاسی دنیا برایش رنگ می‌بازند. دشمن می‌آید تحریم می‌کند و می‌گوید نان و آب را قطع می‌کنم تا تسلیم شوی؛ اما ملتی که با خدا معامله کرده، می‌گوید: من رزقم را از جای دیگر گرفته‌ام؛ من بهشت را خریده‌ام؛ تو چه چیزی برای پیشنهاد دادن داری؟!

اگر می‌بینید امروز در دنیا سرمان بالاست و زیر بار حرف زور نمی‌رویم، چون شهدای ما پیش دستی کردند و سند این خانه و این مملکت را به نام خدا زدند. کشوری که خریدارش خداست، دیگر مستعمره آمریکا و انگلیس نمی‌شود. عزت یعنی این؛ یعنی من آن قدر کالایم (جانم) ارزشمند است که فقط به «قیمت خدا»

۱. گزیده‌ای از بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدارهای خانواده‌های شهدای مدافع حرم، ۲۲ اسفند ۱۳۹۷.

می‌فروشم، نه به قیمت لبخند دشمن. اینجاست که معامله با خدا، می‌شود ضامن استقلال ملی.

معامله شیرین صُهیب رومی

هر معامله‌ای دو طرف دارد: خریدار و فروشنده. جنس این معامله هم گاهی مال است و گاهی جان آدم. اما معامله وقتی «شیرین» می‌شود که هر دو طرف از این داد و ستد راضی و خوشحال باشند. وقتی می‌گوییم خدا خریدار است، یعنی فروشنده در این معامله، به چنان معرفتی رسیده که دل‌کنند از جان و مال برایش آسان شده و همه را راحت فدای دین خدا می‌کند.

وقتی پیامبر اکرم ﷺ از مکه به مدینه هجرت کرد، «صُهیب بن سنان رومی» برده‌آزاد شده‌ای بود که مقداری مال اندوخته بود و بعد از هجرت رسول الله ﷺ دلش می‌خواست پُر درآورد و به مدینه هجرت کند و خودش را به پیامبر برساند؛ ولی مشرکان از هجرتش جلوگیری می‌کردند.

صُهیب به مشرکان گفت: من اگر با شما باشم، ماندن من برای شما سودی نخواهد داشت، و اگر با شما نباشم، نمی‌توانم ضرری به شما برسانم. بنابراین بیاید یک معامله‌ای کنیم: همه اموال مرا بگیرید و مرا آزاد بگذارید تا به مدینه هجرت کنم.

مشرکان موافقت کردند و اموال او را گرفتند و او را آزاد کردند. صُهیب با دست خالی، هشتاد فرسخ بین مکه و مدینه را پیمود و خود را به رسول خدا ﷺ و مهاجران رساند. بعضی از مسلمانان گفتند: ای صُهیب! معامله پرسودی کردی. آیه ۴۱ تا ۴۴ سوره نحل در تمجید این گونه مهاجران دل از دنیا بریده و دل‌داده اسلام نازل شد:

﴿وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا لَنَبُوَّنَّهُمْ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَلَا جَزَاءَ الْآخِرَةِ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ﴾: آن‌ها که پس از ستم دیدن در راه خدا هجرت کردند، در این دنیا جایگاه (و مقام) خوبی به آن‌ها می‌دهیم و پاداش آخرت، از آن هم بزرگ‌تر است، اگر می‌دانستند».

شهادت، اوج استقامت و ایثار، همان مرگ تاجرانه‌ای است که در آن، خدا

مشتري جان آدمی است و در مقابل، بهشتی را می‌دهد که در آن ۱۲۴ هزار پیغمبر در آنجا حاضرند و شهید را در ردیف آن‌ها قرار خواهد داد. معامله این است. پس شهید در این تجارت سود بسیار کرده و بُرده است. اهمیت این معامله شیرین خدا در مقایسه با خرید و فروش‌های دنیا معلوم می‌شود که مردم وقتی ریسک تجارت را می‌پذیرند، از ضررش خیلی واهمه دارند. مردم در تجارت دنیا دنبال سود بیشتر هستند و بازاریاب تلاش می‌کنند از خسارت و ضرر فرار کنند.

مشورت بهلول برای سود بازار

بهلول در شلوغی بازار روی سکویی نشسته بود. بازرگانی آمد و کنارش نشست و سلام کرد و پرسید: جناب بهلول دانا! به نظر شما در این بازار، خریدن چه چیزی بیشتر سودآور است؟ بهلول نگاهی به بازرگان کرد و گفت: آهن و پنبه بخر و چند ماه بعد بفروش!

بازرگان از بهلول تشکر کرد و رفت. در راه همین‌طور که داشت در بازار قدم می‌زد، با خودش می‌گفت: راست می‌گویند که بهلول دیوانه است. آخر آهن و پنبه چه ربطی به هم دارند؟!

اما خیلی‌ها می‌گفتند بهلول خودش را به دیوانگی زده است. بازرگان تردید داشت که به حرف بهلول گوش دهد یا نه. برای همین بخش اندکی از سرمایه‌اش را آهن و پنبه خرید. چند ماه بعد، بازرگان آهن و پنبه را با سود خوبی فروخت.

از قضا همان روز بهلول دوباره به بازار آمده بود و روی همان سکو نشسته بود. بازرگان گستاخانه کنار بهلول نشست و بدون سلام و احوال‌پرسی پرسید: ای بهلول دیوانه! آهن و پنبه سود خوبی داشت. این دفعه چه بخرم؟

بهلول بدون اینکه به بازرگان نگاه کند گفت: پیاز و هندوانه بخر. بازرگان بدون خدا حافظی از بهلول، به سرعت خودش را به حجره‌اش رساند و این بار هرچه سرمایه داشت، پیاز و هندوانه را خرید. چند روز گذشت و قیمت پیاز و هندوانه هر روز در بازار پایین و پایین‌تر می‌آمد. بازرگان نمی‌توانست بیشتر صبر کند؛ چون هندوانه‌ها و پیازها در حال خراب شدن بودند؛ از این‌رو همه رو

فروخت و ضرر هنگفتی کرد.

چند روز بعد بهلول به بازار آمد. بازرگان جلوی بهلول را گرفت و گفت: مرد حسابی! این چه پیشنهادی بود دادی؟! پیاز و هندوانه‌ها را خریدم و به خاک سیاه نشستم!

بهلول گفت: سلام مرد بازرگان. بار اول به من گفתי «بهلول دانا» و من مثل عاقلان جوابت را دادم؛ اما بار دوم به من گفתי «بهلول دیوانه»، من هم مثل دیوانه‌ها به تو پیشنهاد دادم.^۱

علی علیه السلام تجارت سودآور

این خرید و فروش هیچ وقت منقضی نمی‌شود؛ مگر وقتی که پیمانۀ عمر آدم‌ها پر شود. در طول تاریخ، بعضی با همین معاملۀ شیرین، دنیا و آخرت خود را ساختند و بعضی هم لگد به رزق خود زدند. امام هادی علیه السلام در روایت ارزشمندی می‌فرماید: «إِنَّمَا الدُّنْيَا سَوْقٌ رِبْحٌ فِيهَا قَوْمٌ وَ خَسِرَ آخَرُونَ»^۲ دنیا مانند بازاری است که عده‌ای در آن سود می‌برند و عده‌ای دیگر به خسران می‌افتند».

امام علی علیه السلام فرمودند: «أَنَا التِّجَارَةُ الْمُرِيحَةُ، الْمُنْجِيَةُ مِنَ الْعَذَابِ الْأَلِيمِ، الَّتِي دَلَّ اللَّهُ عَلَيْهَا فِي كِتَابِهِ فَقَالَ: "هَلْ أَذَلُّكُمْ عَلَى تِجَارَةٍ..."»^۳؛ من همان تجارت پرسودی‌ام که باعث نجات از عذاب الیم هستم؛ همان که خداوند در قرآن به آن اشاره کرده است.

امام صادق علیه السلام حکایت عجیبی نقل می‌کنند؛ می‌فرمایند:

وقتی آیه ۱۱۱ توبه نازل شد، ولوله‌ای بین اصحاب افتاد. دور پیامبر صلی الله علیه و آله حلقه زدند و پرسیدند: یا رسول الله! این مشتری‌های خوش بخت چه کسانی هستند؟ این معامله شیرین نصیب کیست؟

پیامبر صلی الله علیه و آله سکوت کردند و جوابی ندادند، تا اینکه پیک وحی آمد و آیه بعد را آورد؛ یعنی مَهر و امضای این قرارداد شرایط دارد! خدا فرمود: مشتری من کسی است که این ویژگی‌ها را داشته باشد:

1. <https://linestudy.ir/study/fiction/anex/dastaneBohlo1VaBazargan.html>.

۲. حسن بن علی ابن شعبه حرانی، تحف العقول عن آل الرسول صلی الله علیه و آله، ح ۷۷۴.

۳. محمد بن علی کراجکی، کنز الفوائد، ص ۳۴۰؛ حسن بن محمد دیلمی، غرر الاخبار و درر الآثار، ج ۱، ص ۱۵۸.

﴿التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ الْحَامِدُونَ السَّاجِدُونَ الرَّاٰكِعُونَ السَّاجِدُونَ الْأَمْرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَالْحَافِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ...﴾؛ یعنی آن مجاهدی خریدارش منم که اول اهل توبه باشد؛ اهل عبادت باشد؛ اهل ستایش خدا باشد؛ آمر به معروف باشد؛ حلال و حرام سرش بشود....

حضرت فرمود: پس اگر کسی بهشت می خواهد، باید با این شرایط پا در میدان بگذارد؛ وگرنه اگر کسی این ویژگی ها را نداشته باشد و فقط بجنگد، مصداق آن هشدارِ تکان دهنده پیامبر خواهد بود که فرمود: «خداوند گاهی این دین را به دست کسانی پیروز می کند که خودشان در آخرت هیچ بهره و نصیبی ندارند!».^۱

یعنی طرف نردبان ترقی دین می شود و اسلام را جلو می برد، اما خودش دست خالی می ماند! مبادا ما عملۀ بی مزد باشیم!

حق، خرید از مؤمنان خوش سرشت	جان و هم اموالشان را بر بهشت
این به تحریص است از بهر جهاد	ور نه مال و جان، هم او بر بنده داد
شاد پس باشید بر آن بیع و سود	شاد یعنی بر شراء و بیع خویش
که به او کردید این سودا ز پیش	هست این بیع نکو بهر شما ^۲

تبریک خدا

بیایید یک بار دیگر به این آیه نگاه کنیم. خداوند بعد از اینکه می فرماید: جانت را خریدم و بهشت را دادم، یک جمله عجیب دارد: ﴿فَاسْتَبْشِرُوا بِنِعْمَتِ﴾.

((استبشار)) یعنی مزه ده دادن؛ یعنی تبریک گفتن؛ یعنی شادی کردن.

رفقا! شهادت در فرهنگ قرآن، مجلس ختم و عزا نیست؛ مجلس شیرینی خوران است! خدا دارد تبریک می گوید. کجای دنیا دیده اید مشتری بیاید جنس را بخرد؛ پول (بهشت) را بدهد و بعد خودش هم شیرینی پخش کند و تبریک بگوید؟

۱. علیرضا برازش، تفسیر اهل بیت (علیهم السلام)، ج ۶، ص ۳۵۰؛ میرزا حسین نوری، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۱۱، ص ۱۵؛ محمد باقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۹۷، ص ۴۸.
۲. صفی علیشاه، تفسیر منظوم قرآن کریم، سورة توبه، آیات ۱۰۹-۱۱۱.

شهادت در واقع همان لحظهٔ تحویلِ جنس است. شهید کسی است که جنسش را سالم نگه داشته و تا لحظهٔ آخر، این کالای جان را در بازار مکارهٔ دنیا، به شیطان و هوای نفس فروخت تا اینکه در لحظه شهادت، آن را تروتازه تحویل خدا داد.

این جاست که معنای حرف رهبر عزیزمان، «مرگ تاجران» روشن می‌شود. زرنگ آن کسی نیست که عمرش را ذره ذره آب کرد و در بستر بیماری تمام شد؛ زرنگ حاج قاسم سلیمانی بود؛ زرنگ «مهدی عزیزی» بود که این بدنِ فانی را داد، اما در عوضش، امنیت یک ملت، عزت اسلام و هم‌نشینی با سیدالشهدا (علیه السلام) را گرفت. خدایا! ما بازاری‌های ناشی و کارنا بلدیم. سرمایه‌مان دارد آب می‌شود؛ تو مشتری باش؛ تو خریدار باش و به ما هم توفیق شنیدن آن خطاب «فَاسْتَبْشِرُوا» را عنایت کن.

داستان معاملهٔ شیرین فسخ‌نشدنی

جابر بن عبدالله انصاری می‌گوید: هنگامی که آیه «إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْحَيَاةُ» نازل شد، پیامبر (ص) در مسجد بود و با صدای بلند آن را تلاوت کرد و مردم تکبیر گفتند. آن‌گاه مردی از انصار نزدیک آمد و از رسول خدا (ص) پرسید: آیا این کلماتی که اکنون قرائت کردی، آیه بود و از طرف خدا نازل شده؟ پیامبر فرمود: آری. مرد انصاری گفت: «بَيْعٌ رَابِعٌ لَانْقِيلُ وَلَا نَسْتَقِيلُ»؛ چه معامله پرسودی! ما هرگز این معامله را فسخ نمی‌کنیم و اگر خواستار فسخ آن شوند، نخواهیم پذیرفت.^۱

چه معامله‌ای از این پرسودتر که جان‌های معیوب و اموال فانی را می‌خرد و در عوض، بهشت باقی می‌دهد. عزیزی فرمود: هرکس بردهٔ معیوبی را بخرد و به هنگام خریدن به عیب‌های او آگاه باشد، نمی‌تواند او را رد کند. پس حق تعالی ما را در حالی خرید که به همهٔ عیوب ما آگاه است. امید است که از درگاه کرم خود ما را رد نفرماید.^۲

۱. محمود بن عمر زمخشری، تفسیر کشاف، ج ۲، ص ۳۱۳.

۲. ملا فتح‌الله کاشانی، تفسیر منهج الصادقین، ج ۴، ص ۳۲۰.

حالا نوبت توست!

راه معامله با خدا، شهید زیستن است

«إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ» این درخواست خدا از اول تاریخ بوده بعضی راستی بُرد کردند و وقتی رزق شهادت در خانه‌شان رازد با آغوش باز خریدند و بعضی دست رد زدند؛ حال ما چه کنیم که از این معامله شیرین بهره‌مند شویم؟

تنها راه این است که شرایطی که حضرت صادق علیه السلام فرمود را در خودمان پیاده کنیم:

«التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ الْحَامِدُونَ السَّائِحُونَ الرَّاكِعُونَ السَّاجِدُونَ الْأَمْرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَالْحَافِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ» و این گونه صفت مؤمنانی را که اموال و جان‌های آنان را به ازای اعطای بهشت خریداری می‌کند، بیان فرمود؛ پس هر که خواهان بهشت است، براساس این شرایط به جهاد در راه خدا بپردازد. اگر جان و مالت را در راه حق خرج نکردی، یعنی هنوز پای معامله با خدا امضا نکرده‌ای. همان قول شهید سلیمانی عزیزمان که فرمود: «(شرط شهید شدن، شهید بودن است.)» اگر امروز بوی شهید از رفتار و اخلاق کسی استشمام شد، شهادت نصیبش می‌شود.

باید حلال و حرام خدا و انصاف با مردم را در زندگی مان رعایت کنیم. شهدا زمانی از جان و مال گذشتند که توانستند احکام رساله عملیه مرجع تقلیدشان را در تمام جزئیات زندگی عملی کنند؛ یعنی در کوچک‌ترین اعمال از خودشان می‌پرسند: خدا اینجا چه دستوری داده؟ اگر گزارش عملکرد من به امام زمانم عجل الله تعالی فرجه رسید، طبق حکم الله است یا نه؟

رسم مروّت بازار

((عبدالرحمان بن سیاه کوفی))، جوانی نورس بود که پدرش از دنیا رفت. مرگ پدر از یک طرف، فقر و بی‌کاری از طرف دیگر روح حساس او را رنج می‌داد. روزی در خانه نشسته بود که کسی در خانه رازد. یکی از دوستان پدرش بود. به او تسلیت گفت و دلداری‌اش داد. سپس پرسید: آیا از پدرت سرمایه‌ای باقی مانده است؟

عبدالرحمان گفت: نه، چیزی باقی نمانده.

مرد گفت: این هزار درهم را بگیر؛ اما بکوش که این‌ها را سرمایه کنی و از منافع آن‌ها خرج کنی.

این را گفت و رفت.

عبدالرحمان خوشحال پیش مادرش رفت و کیسه پول را به او نشان داد و جریان را نقل کرد. طبق توصیه دوست پدرش، به فکر کاسبی افتاد. نگذاشت به فردا بکشد. تا شب، آن پول را تبدیل به کالا کرد. دکانی برای خود در نظر گرفت و مشغول کسب و کار شد. طولی نکشید که کارش بالا گرفت. یک روز حساب کرد و دید گذشته از اینکه با این سرمایه، زندگی خود را اداره کرده، مبلغ زیادی نیز بر سرمایه‌اش افزوده شده. فکر کرد به حج برود. با مادرش مشورت کرد. مادر گفت: اول پیش همان دوست پدرت برو و هزار درهم او را که سرمایه برکت زندگی ما شده پس بده، بعد به مکه برو.

عبدالرحمان نزد آن مرد رفت و کیسه حاوی هزار درهم را جلوی او گذاشت و گفت: پولتان را بگیرید! آن مرد خیال کرد که مبلغ پول کم بوده و عبدالرحمان پس از چندی عین پول را به او برگردانده است؛ گفت: اگر این مبلغ کم است، مبلغی دیگر بیفزایم؟

عبدالرحمان گفت: خیر، کم نیست. بسیار پول پربرکتی بود، و چون من اکنون از خودم سرمایه‌ای دارم و به این مبلغ نیازمند نیستم، آمدم ضمن اظهار تشکر از لطف شما پولتان را پس بدهم؛ خصوصاً که عازم سفر حجّ و میل داشتم پول شما خدمت خودتان باشد.

عبدالرحمان این را گفت و از خانه خارج شد و بار سفر حج بست.

پس از انجام مراسم حج به مدینه آمد و همراه جمعیتی به محضر امام صادق علیه السلام رفت. جمعیت انبوهی در خانه حضرت گرد آمده بودند. عبدالرحمان که جوانی نورس بود، پشت سر همه نشست و شاهد رفت و آمدها و سؤال و جواب‌هایی که از امام می‌شد بود. همین که مجلس کمی خلوت شد، امام صادق علیه السلام با اشاره او را نزدیک طلبیده پرسید:

– با من کاری دارید؟

- من عبدالرحمان، پسر «سیابۀ کوفی بَجَلی» هستم.
 - احوال پدرت چطور است؟
 - پدرم به رحمت خدا رفت.
 - خدا او را رحمت کند. آیا از پدرت ارثی هم برای شما باقی ماند؟
 - خیر، هیچ چیز از او باقی نماند.
 - پس چطور توانستی حج کنی؟
 عبدالرحمان هم تمام ماجرا را برای امام تعریف کرد. همین که سخن عبدالرحمان به اینجا رسید، امام پیش از اینکه او داستان را به آخر برساند، فرمود:
 - بگو هزار درهم دوست پدرت را چه کردی؟
 - با اشارهٔ مادرم، قبل از حرکت به خودش رد کردم.
 - احسنت! حالا میل داری نصیحتی بکنم؟
 - قربانت گردم، البته!
 - بر تو باد به راستی و درستی. آدم راست و درست، شریک مال مردم است.^۱
 از انصاف در معاملات دنیایی می‌توان به کسب معاملات اخروی رسید. در زمان ما هم شهیدایمان چنین زندگی کردند که از مال و جان گذشتند.

شهید مدافع حرم «مهدی عزیزی» به روایتِ مادرش

مادر شهید عزیزی تعریف می‌کند:

شهید من از بچگی خاص بود و هیچ وقت گریه نمی‌کرد و فقط می‌خندید؛ طوری که گمان کردم مشکلی داره... اولین کلامی هم که به زبان آورد «شهیدم من» بود. یادمه مادر بزرگش تعجب کرد که زیورش با این کلمه باز شده.
 بچه که بود، با زیون بچه‌گانه‌اش می‌گفت: می‌خوام بزرگ بشم؛ جبهه‌کار بشم و خودم صدام رو بگشتم!

اصلاً مشکل مالی نداشتیم؛ اما رفتارش طوری بود که هیچ چیزی رو برا خودش نمی‌خواست. بهش می‌گفتم: مادر! عید شده؛ برای خودت لباس نو بخر؛ اما مهدی می‌گفت: مادر! عید روزی است که گناه نکنی، نه اینکه لباس نو بپوشی.

۱. شیخ عباس قمی، سفینهٔ البحار، ج ۲، مادهٔ «عبد».

روزهایی که زود از سر کار تعطیل می شد، مستقیم می رفت خیریه و به نیازمندان کمک می کرد. گاهی هم سر کار به اوسبد کالا می دادند که خانه نمی آورد و می داد به فقرا. این ها را بعد از شهادتش متوجه شدیم. بخش زیادی از حقوقش را به فقرا می داد. یک بار طلبی که از محل کارش داشت را گرفت و گفت: می خواهم بدهم به یکی از اقوام تا ماشین بخرد؛ کار کند و زندگی اش بچرخد... بارها به دوستانش گفته بود: مدیونید اگر پول بخواهید و به من نگوئید!

همیشه عکس شهید «ابراهیم هادی» در جیبش بود. هر وقت هم از کنار تصویرش رد می شد، به او سلام می کرد.

از مال دنیا چیزی نداشت، جز یک موتور، که آن را هم از او دزدیدند... وقتی خبر دزدیده شدن موتورش را به مادر داد، گفت: درویش بودیم و درویش تر شدیم! مهدی رفته بود کربلا و می گویند زیر قبه خیلی گریه کرد. به او گفتند: چی از خدا می خواهی؟ گفته بود: دو تا بال می خواهم.^۱

خوش به حال این شهدا که نزد خدا عزیزترین هستند؛ اما با این همه هیچ معامله شیرینی مثل معامله حضرت ابا عبدالله (ع) با خدا در ظهر عاشورا نبود.

دعای پایان

در این لحظات عزیز ماه مهمانی خدا، همه باهم دست ها را بالا ببریم و از خدای خریدار، التماس کنیم:

خداوند! ای خدای مهربان که خودت را خریدار جان و مال ما معرفی کردی! به حق این ماه عزیز، به ما توفیق بده که در این معامله شیرین، سربلند بیرون بیایم.

ما سرمایه ای جز این جان معیوب و این مال فانی نداریم؛ تو که از عیوب ما باخبری، کریمانه خریدار باش! و ما را از درگاه کرمت رد مفرما! خدا یا! به ما توفیق بده که در زندگی دنیا، مثل شهدا زندگی کنیم؛ پاک زندگی کنیم، حلال و حرامت را رعایت کنیم و قدر این عمر زودگذر را بدانیم. ما را جزو کسانی قرار ده که در قیامت، با افتخار به این تجارت پرسود نگاه می کنند و مشمول بشارت و تبریک تو هستند.

1. <https://defapress.ir/fa/news/88777>.

آخرین حرف:

خدایا! به حق این شب‌ها، در نهایت زندگی، شهادت و مرگ تاجران را نصیب
ما بگردان تا جانمان را به بالاترین قیمت به خودت بفروشیم!
الهی آمین یا رب العالمین.



مجلس دوازدهم

پاک‌گنِ خطاها

(راهکارهای عملی برای پاک‌سازی
و تبدیل تهدید گناهان فردی و
اجتماعی به فرصت رشد)

﴿إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ﴾

سوره هود، آیه ۱۱۴

به یقین کارهای خوب، بدی‌ها را از بین می‌برد.



سُورَةُ هُودٍ

فَلَا تَكُ فِي مِرْيَةٍ مِّمَّا يَعْبُدُ هَؤُلَاءِ مَا يَعْبُدُونَ إِلَّا كَمَا يَعْبُدُ
 آبَاءَهُمْ مِنْ قَبْلُ وَإِنَّا لَمُوقُوهُمْ نَصِيبُهُمْ غَيْرَ مَنْقُوصٍ
 ﴿١٠٩﴾ وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ فَاخْتَلَفَ فِيهِ وَلَوْلَا كَلِمَةٌ
 سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ وَإِنَّهُمْ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مُرِيبٍ
 ﴿١١٠﴾ وَإِن كَلَّا لَمَّا يُؤْفَوْنَ هُمْ رَبُّكَ أَعْمَلَهُمْ إِنَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ
 خَبِيرٌ ﴿١١١﴾ فَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ وَمَنْ تَابَ مَعَكَ وَلَا تَطْغَوْا
 إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿١١٢﴾ وَلَا تَرْكَنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا
 فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُم مِّنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءَ ثُمَّ
 لَا تُنصَرُونَ ﴿١١٣﴾ وَأَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفِي النَّهَارِ وَزُلْفًا مِّنَ
 اللَّيْلِ إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ ذَلِكَ ذِكْرِي
 لِلذَّاكِرِينَ ﴿١١٤﴾ وَأَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ
 ﴿١١٥﴾ فَلَوْلَا كَانَ مِنَ الْقُرُونِ مِنْ قَبْلِكُمْ أُولُو بَقِيَّةٍ يَنْهَوْنَ
 عَنِ الْفَسَادِ فِي الْأَرْضِ إِلَّا قَلِيلًا مِّمَّنْ أَنْجَيْنَا مِنْهُمْ وَاتَّبَعَ
 الَّذِينَ ظَلَمُوا مَا أَتَوْا بِهِ وَكَانُوا مُجْرِمِينَ ﴿١١٦﴾ وَمَا
 كَانَ رَبُّكَ لِيُهْلِكَ الْقُرَى بِظُلْمٍ وَأَهْلُهَا مُصْلِحُونَ ﴿١١٧﴾



تلاوت آیه



مدرسه حفظ

دفتر اعمال ما

ماه رمضان، یعنی مهمانی. یعنی خدا ما را دعوت کرده است به خانه اش، به بزم مهربانی اش. حالا اگر من و شما دعوت یک دوست خیلی صمیمی را قبول کنیم، سعی نمی‌کنیم بهترین و تمیزترین لباسمان را بپوشیم و با بهترین حال برویم؟ خب، میزبان ما خداست؛ اما راستش را بخواهید، وقتی می‌خواهیم وارد این مهمانی شویم، یک نگاهی به حال دلمان می‌اندازیم؟ راستش را بگویید! کدام یک از ما می‌توانیم ادعا کنیم که دلمان صاف صاف است؟ در این دفتری که اسمش «زندگی» است، همه ما یک سری لکه روی روحمان نشسته. شاید شده باشد که به خاطر خطایی که کرده‌ایم، خواب از چشمان گرفته شود و تا صبح خوابمان نبرد. ته دلت می‌گویی: ای خدا! کاش می‌شد آن لحظه نبودم. کاش می‌شد این بخش از زندگی‌ام را حذف کنم و دور بیاورم؛ جوری که انگار اصلاً اتفاق نیفتاده! همان‌طور که دیده‌اید (مخصوصاً جوان‌ترها که اهل گوشی و کامپیوتر هستند) اگر یک فایل اشتباهی در لپ‌تاپمان ذخیره شود، یک کلید Delete هست که می‌زنیم و محو می‌شود. حتی اگر کلید Shift+Delete را بزنیم، دیگر به سطل آشغال هم نمی‌رود و برای همیشه پاک می‌شود.

حالا سؤال این جاست: آیا در این سیستم فوق‌العاده پیچیده و حساس «روح انسان» هم، چنین کلید پاک‌کننده‌ای هست؟ آیا خدا این امکان را برای ما گذاشته که آن لکه‌ها و گناه‌های ثبت شده را پاک کنیم و جایشان را با نور پر کنیم؟ بعضی‌ها می‌گویند: حاج آقا! خب توبه برای همین است دیگر!

بله، توبه شروع کار است. توبه یعنی همین که اراده کنی، تصمیم بگیری

که دیگر آن راه غلط را نروی. خدا هم قول داده که وقتی با صداقت توبه کنی، گناهانت را می‌پوشاند.^۱ حتی بالاتر، در آیه ۷۰ سورة فرقان می‌فرماید: **إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَٰئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ**؛ گناهان توبه‌کنندگان و صالحان را تبدیل به حسنات می‌کند. یعنی پاکش می‌کند و جایش گل می‌کارد! اما گاهی آن لکه‌ها، عمیق‌تر از این حرف‌هاست. آثار گناه روی دل می‌ماند، مثل رنگی که بر روی یک لباس چرک‌تاب افتاده و دیده نمی‌شود در عین حال با یک شست‌وشوی ساده هم از بین نمی‌رود. ما به یک پاک‌کن و شوینده قوی‌تر نیاز داریم که آن آثار را هم از بین ببرد. اینجاست که خدا در این ماه پر خیر و برکت، یکی از زیباترین کلیدهایش را به ما نشان می‌دهد.

آیه زندگی

محور زندگی ما با آیه‌ها در جزء دوازدهم، آیه ۱۱۴ سوره هود است که می‌فرماید: **«وَأَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفِي الْبَارِ وَزُلْفَا مِنَ اللَّيْلِ إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ**؛ خدا می‌فرماید: نماز را در اول و آخر روز و بخش‌هایی از شب به پا دار، چون یقین بدان که نیکی‌ها، بدی‌ها را از بین می‌برند.

در ابتدای آیه امر به نماز می‌کند و می‌فرماید: «نماز را در دو طرف روز و ساعات نخستین شب برپا دار.» مفسرین می‌گویند: در روایات، این قسمت از آیه مربوط به معرفی نمازهای پنج‌گانه است. خداوند امر به نماز می‌کند در دو طرف روز؛ یعنی صبح و مغرب و ساعاتی از شب که نزدیک به روز است، که گفته شده منظور نماز عشاء است.

نمی‌دانم تا حالا شده نماز بخوانید و بعد احساس کنید حال دلتان خوب شده؟ آیا شده وسط روز کاری، وسط شلوغی کار و دغدغه‌های روزانه، نماز باعث بشود دوباره تمرکز و آرامش پیدا کنی؟

آیا شده بعد از نماز، حس کنی کازت سبک‌تر شده یا انگیزه بیشتری گرفتی؟

۱. **«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تُوبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَصُوحًا عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَن يُكَفِّرَ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَيُدْخِلَكُم جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ يَوْمَ لَا يُخْزِي اللَّهُ النَّبِيَّ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ نُورُهُمْ يَسْعَىٰ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَتِمِّمْ لَنَا نُورَنَا وَاعْفُ رَعَايَا إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»** (تحریم، ۸).

آیا شده بعد از نماز، حس کنید فضای خانه‌تان آرام‌تر شده؟ نماز یک حس خوب و آرامشی به انسان می‌دهد که شاید دلیلش در ادامه آیه باشد که می‌فرماید: ﴿إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ ذَلِكَ ذِكْرَى لِلَّذِينَ﴾؛ یقیناً نیکی‌ها بدی‌ها را از میان می‌برند؛ این برای یادکنندگان تذکر و یاد است. خداوند در این بخش از آیه، به پاک‌کن سیئات اشاره می‌کند. علامه طباطبائی^۱ در «تفسیر المیزان» می‌فرماید:

خداوند امر به نماز می‌کند و سپس برای این امر به نماز علت می‌آورد که ﴿إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ﴾؛ یعنی بیان می‌کند که نمازها حسناتی هستند که در دل‌های مؤمنین وارد شده و آثار معصیت و تیرگی‌هایی که دل‌هایشان از ناحیه سیئات به وجود آمده را از بین می‌برد.^۱

آیه امیدواری

در روایتی از امیرالمؤمنین علی^{علیه السلام} نقل شده که فرمود: «پیامبر^{صلی الله علیه و آله} آیه مورد بحث را تلاوت کردند و فرمودند: «امیدبخش‌ترین آیه در کتاب خدا این آیه است» و فرمود: «ای علی! سوگند به آن که مرا به حق، نویددهنده و بیم‌دهنده فرستاد، هر یک از شما که برای وضو برخیزد، گناهان از اعضای او فرومی‌ریزد، و چون با چهره و دل خود به خدا روی کند، هنوز نماز را به پایان نبرده، تمام گناهانش پاک شود؛ هم چون روزی که از مادر متولد شده، و گناهی که در فاصله دو نماز کرده نیز پاک گردد».

حضرت به همین ترتیب نمازهای پنج‌گانه را برشمردند. سپس فرمودند: «ای علی! نمازهای پنج‌گانه برای اَمّت من، به منزله جوی آبی است که جلوی خانه هر یک از شما جریان دارد. اگر کسی از شما بدنش کثیف باشد و خود را روزی پنج بار در آن جوی بشوید، آیا کثافت و چرکی در بدنش باقی می‌ماند؟ به خدا سوگند که نمازهای پنج‌گانه نیز برای اَمّت من چنین حکمی دارند.^۲

۱. محمدحسین طباطبائی، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۱، ص ۷۷.

۲. محمد محمدی ری‌شهری، میزان الحکمة، ج ۶، ص ۲۷۹.

حسنت در زندگی ما

خوب است همان طور که در این ماه عزیز به معنویات توجه بیشتری می‌کنیم و به نمازها اهمیت بیشتری می‌دهیم و سعی می‌کنیم همه نمازها را به جماعت بخوانیم، در بقیه سال هم این عادت را حفظ کنیم و مساجد را خالی نگذاریم. آن حسنه‌ای که خداوند به طور ویژه در این آیه به آن اشاره می‌کند، نماز است؛ ولی حسنت منحصر در نماز نیست. حسنت می‌تواند هر کار خیر موافق عقل و شرع باشد. حسنت می‌تواند در زندگی ما جاری باشد؛ مثلاً یک خانم خانه‌دار با استقبال گرم از همسرش هنگام ورود به خانه، یا همراهی او هنگام ترک خانه، حفظ آرامش خانه با اخلاق نیکو، پختن غذا با نیت محبت برای خانواده، تربیت فرزندان با صبر و مهربانی، خواندن قرآن یا ذکر در میان کارهای روزمره زندگی، حسناتی برای خود جمع می‌کند که او را به مقام کارگزاری از طرف خدا می‌رساند. مردی به حضور رسول خدا ﷺ آمد و عرض کرد: من همسری دارم که وقتی داخل منزل می‌شوم به استقبال من می‌آید و آن‌گاه که خارج می‌شوم من را بدرقه می‌کند و هنگامی که من را غمگین می‌بیند، به من می‌گوید: چه چیز باعث ناراحتی توست؟ اگر برای روزی و درآمد نگرانی، که خداوند تأمین آن را بر عهده گرفته، و اگر اندوهت به خاطر امر آخرت است، خداوند این اهتمام و غمت را افزون کند.

پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «برای خداوند کارگزاری است و این زن جزء کارگزاران اوست. برای او نصف پاداش یک شهید است».^۱

یک کارمند با انجام درست وظایف اداری، با خوش رفتاری با ارباب رجوع یا همکاران، با امانت داری در کار و پرهیز از کم‌کاری، ارباب رجوع را به بهانه جلسه پشت در نگه نداشتن، با مصرف بیت‌المال فقط برای مردم، با کمک به همکاران تازه‌کار یا نیازمند، برای خودش حسنه جمع کند و گناهان را از بین ببرد.

۱. «جَاءَ رَجُلٌ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ إِنَّ لِي زَوْجَةً إِذَا دَخَلْتُ تَلَقَّيْنِي وَإِذَا خَرَجْتُ شَيَّعَتْنِي وَإِذَا رَأَيْتَنِي مَهْمُومًا قَالَتْ لِي مَا يَهْمُكَ إِنْ كُنْتُ تَهْتَمُّ لِرِزْقِكَ فَقَدْ تَكْفَلُ لَكَ بِهِ غَيْرُكَ وَإِنْ كُنْتُ تَهْتَمُّ بِأَمْرِ آخِرَتِكَ فَرَأَيْتَ أَنَّ اللَّهَ هَمًّا فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِنَّ لِلَّهِ عُمَّالًا وَهَذِهِ مِنْ عُمَّالِهِ لَهَا نِصْفُ أَجْرِ الشَّهِيدِ» (محمّد بن حسن حرّ عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۱۷).

یک راننده تاکسی می‌تواند با احترام به قوانین راهنمایی رانندگی، با رعایت انصاف در کرایه و برخورد محترمانه، با کمک به مسافران سالمند یا ناتوان، برای خودش حسنات جمع کند و خطی بر گناهانش بکشد. کاسب با انصاف و صداقتش در معامله، کارگر با تلاش صادقانه و در واقع، هر کسی در جایگاه خودش می‌تواند نیکی کند. نیت پاک، نیکی را از یک کار ساده به عبادتی بزرگ تبدیل می‌کند. حتی لبخند یا گذشت از خطای دیگران هم از حسنات است.

بگذارید برایتان یک مثال واقعی بزنم؛ مثالی که نه افسانه است و نه مال هزار سال پیش؛ همین تهران خودمان، در قلب بازار، مردی زندگی می‌کرد که به او می‌گفتند «مرشد چلویی». شاید اسمش را شنیده باشید؛ اما هنرش چه بود؟ هنرش این بود که فهمیده بود «حسنه» فقط نماز خواندن نیست؛ حسنه یعنی دست‌گیری از بنده خدا، آن هم با حفظ آبرو. نقل می‌کنند روی دخل مغازه‌اش یک تابلو نوشته بود که تن آدم را می‌لرزاند. نوشته بود:

«نسیه داده می‌شود، حتی به شما! وجه دستی (پول نقد) به قدر وسع پرداخت می‌شود».

فکرش را بکنید! در دنیایی که همه دنبال گرفتن پولشان هستند، او دنبال گره‌گشایی بود. می‌گویند یک روز مردی محترم اما فقیر، با بچه‌هایش آمد داخل رستوران. بچه‌ها بوی کباب شنیده بودند و دلشان خواسته بود. مرد نشست، اما دست و دلش می‌لرزید، چون پول کافی توی جیبش نداشت که برای همه غذا سفارش دهد. سفارش مختصری داد و با خجالت سرش را پایین انداخت. مرشد چلویی که پای دخل بود، متوجه اضطراب این مرد شد. به شاگردش اشاره کرد و گفت: برای آن میز غذا را پریمانه ببر؛ روغن روی برنجشان را هم زیاد بریز. شاگرد گفت: اوستا! این‌ها که کم سفارش دادند! مرشد گفت: تو کاریت نباشد! آن پدر نباید جلوی بچه‌هایش شرمنده شود. بگذار بچه‌ها بگویند بابا چه غذای خوبی به ما داد!

حتی نقل شده گاهی وقتی مشتری فقیری می‌آمد و غذایش را می‌خورد و می‌خواست با شرمندگی بگوید پول ندارم، مرشد قبل از اینکه او حرف بزند، پولی

هم کف دستش می گذاشت و می گفت: «این بقیه پول شماست که جا مانده بود!» تا جلوی دیگران خرد نشود.^۱

ببینید عزیزان! این می شود «إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُدْهِنُ السَّيِّئَاتِ». این کار مرشد، فقط سیرکردن شکم نبود؛ این «آبرو خریدن» بود. شاید با خودتان بگویید: حاج آقا! آن قدیم‌ها بود؛ آن مردها تمام شدند و رفتند!

اما نه، اشتباه نکنید! خوبی دررگ‌های این مردم هنوز زنده است. همین امروز، در همین روزگار گرانی و مشکلات، خبرش را حتماً شنیده‌اید یا به چشمتان دیده‌اید؛ در شهر اصفهان، شهر شهیدان و مؤمنین نانوايي را دیدند که روی شیشه مغازه‌اش کاغذی چسبانده بود و با خط خوش نوشته بود:

«در این نانوايي، نان به قدر نیاز، به هر نیازمندی رایگان داده می‌شود».

ببینید! جنس کار همان است. آنجا چلوکباب بود، اینجا نان سنگک یا لواش. اما اصل ماجرا چیست؟ درد مردم را داشتن. ما چقدر در زندگی حواسمان به آبروی اطرافیانمان است؟ لازم نیست حتماً رستوران داشته باشیم و غذای مجانی بدهیم. گاهی همین که حواسمان هست که فلان جوان فامیل بیکار شده و جلوی جمع از شغلش نپرسیم که خجالت بکشد، این خودش حسنه است. همین که صاحب خانه هستی و می‌بینی مستأجرت امسال دستش تنگ است، یک ماه اجاره را دیرتر می‌گیری یا زیادش نمی‌کنی تا جلوی زن و بچه‌اش نشکند، این همان حسنه‌ای است که جای لکه‌های سیاه روح را با نور پر می‌کند.

درس حسنه از مکتب اهل بیت علیهم‌السلام

عزیزان! این «خدمت به خلق»، این «آبرو خریدن» که می‌گوییم، در مکتب اهل بیت علیهم‌السلام چه جایگاهی دارد؟ اجازه بدهید بگویم تا ببینیم امثال «مرشد چلویی»، درسشان را از کدام مکتب گرفته بودند.

امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید:

«لَقَضَاءُ حَاجَةِ امْرِئٍ مُّؤْمِنٍ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنَ عَشْرِينَ حَجَّةً كُلُّ حَجَّةٍ يَنْفِقُ فِيهَا صَاحِبُهَا مِائَةَ أَلْفٍ»^۲ برآوردن یک نیاز از یک مؤمن، نزد خداوند محبوب‌تر است از

۱. علی نهانودی، بهترین کاسب قرن؛ خاطرات مرحوم حاج مرشد چلویی، ص ۲۴-۳۶.

۲. محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۱۹۰.

بیست حج که در هر کدام صد هزار (دینار یا درهم) خرج شود)).
بیست حج با آن همه هزینه! در مقابل گره‌گشایی از کار یک انسان!

در روایتی دیگر، پیامبر اکرم ﷺ فرمودند:
«مَنْ قَضَى لِأَخِيهِ الْمُؤْمِنِ حَاجَةً كَانَ كَمَنْ عَبَدَ اللَّهَ دَهْرًا! هر کس یک نیاز
برادر مؤمنش را برآورده کند، مانند کسی است که تمام عمرش را به عبادت خدا
پرداخته باشد)).

کلمه «دهر» در عربی به معنای یک روز یا یک سال نیست؛ به معنای «روزگار»
است، یک دوران طولانی، یک عمر. تصور کنید کسی نود سال عمر کند و تمام این
مدت را در حال نماز و روزه و ذکر باشد. پیامبر ﷺ می‌فرماید یک بار که شما مشکل
یک نفر را حل می‌کنید، انگار پاداش عبادت نود ساله را در نامه عملتان نوشته‌اند!
این یعنی دین ما دین رهبانیت و گوشه‌نشینی نیست. نمی‌گویید در غار
بنشین و ذکر بگو؛ می‌گویید به دل جامعه برو؛ درد مردم را ببین؛ اشک یتیمی
را پاک کن؛ دست فقیری را بگیر. این خود عبادت است. این همان کاری است که
مرشد چلویی در مغازه‌اش می‌کرد. او هر روز یک «دهر» عبادت می‌کرد، بدون
اینکه حتی یک رکعت نماز اضافه بخواند. مغازه او سجاده‌اش بود و مشتریان
نیازمندش، محرابش.

سیئات در زندگی ما

خب حالا «سیئه» چیست؟ هر کاری که گناه شمرده بشود و حرام الهی باشد.
پرونده اعمال را مثل استخری تصور کنید که چندین لوله قطور، مدام آب در این
استخر می‌ریزد، اما استخر پر نمی‌شود. وقتی نگاه می‌کنید، می‌بینید دیواره
استخر ترک دارد یا کف استخر سوراخ است و نمی‌گذارد آب پر بشود. این رخنه‌ها
همان گناهان و سیئاتی هستند که نمی‌گذارند رحمت الهی انسان را فرا بگیرد.
پس اولین کار این است که انسان این رخنه‌ها را بگیرد.

پیغمبر اکرم ﷺ در آن خطبه جمعه آخر ماه شعبان وقتی که فضایل ماه
رمضان را بیان می‌فرمایند، امیرالمؤمنین علیه السلام سؤال می‌کند: یا رسول الله! بهترین



اعمال در این ماه چیست؟ حضرت می‌فرمایند: «الْوَرَعُ عَنْ مَحَارِمِ اللَّهِ»^۱.

گناه مثل باتلاقی است که وقتی پا را درون آن می‌گذاریم، ممکن است اول متوجه نباشیم که زیر پاهایمان سست است و حتی از لذتی که دارد، خوشحال باشیم؛ ولی کم‌کم آن لذت از بین می‌رود و به یک باره متوجه می‌شویم که در حال فرورفتنیم و اگر کاری نکنیم، غرق خواهیم شد. این فرورفتن در باتلاق، در روایات ما این گونه توصیف شده است. امام باقر علیه السلام می‌فرمایند:

«مَا مِنْ عَبْدٍ إِلَّا وَفِي قَلْبِهِ نُكْتَةٌ بَيْضَاءُ فَإِذَا أَذُنُكَ دَنَبًا حَرَجَ فِي النُّكْتَةِ نُكْتَةٌ سُودَاءُ فَإِنْ تَابَ ذَهَبَ ذَلِكَ السُّودُ وَإِنْ تَمَادَى فِي الذُّنُوبِ زَادَ ذَلِكَ السُّودُ حَتَّى يَغْطِيَ الْبَيَاضَ فَإِذَا تَغَطَّى الْبَيَاضُ لَمْ يَرْجَعْ صَاحِبُهُ إِلَى خَيْرٍ أَبَدًا»^۲ هیچ بنده‌ای نیست، مگر اینکه در قلبش یک نقطه سفید وجود دارد. پس هرگاه گناهی مرتکب شود، در آن، یک نقطه سیاه پدید می‌آید. اگر توبه کند، آن سیاهی از بین می‌رود؛ اما اگر به گناهان ادامه دهد، آن سیاهی زیاد می‌شود، تا جایی که تمام سفیدی را می‌پوشاند، و وقتی سفیدی پوشانده شد، صاحب آن دل دیگر هرگز به سوی خیر باز نمی‌گردد».

این همان باتلاقی است که دیگر راه خروجی ندارد و انسان را وابسته می‌کند. خوش به حال کسی که زود متوجه بشود. چون بعضی‌ها تا آخرین نفس متوجه نیستند و زمانی که آثار مرگ را مشاهده می‌کنند، می‌فهمند، که آن زمان خیلی دیر خواهد بود. خداوند در مورد توبه این افراد می‌فرماید: «وَلَيْسَتْ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّى إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْآنَ وَلَا الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَهُمْ كُفَّارٌ أُولَئِكَ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا»^۳؛ و برای کسانی که پیوسته کارهای زشت مرتکب می‌شوند، تا زمانی که مرگ یکی از آنان فرارسد (و در آن لحظه که تمام فرصت‌ها از دست رفته) گوید: اکنون توبه کردم و نیز برای آنان که در حال کفر از دنیا می‌روند، توبه نیست. اینانند که عذابی دردناک برای آنان آماده کرده‌ایم».

۱. محمد بن حسن حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۳۱۴، ابواب احکام شهر رمضان، باب ۱۸، ذیل حدیث ۲۵.

۲. محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۲۷۳.

۳. نساء، ۱۸.

گام به گام با شیطان!

گناه و سیئات می تواند انسان را وابسته کند. نفسی که به واسطه گناه، لذت طلب شده، انسان را وادار به لذت بیشتر و جدیدتر می کند و این زمینه وابستگی را برای انسان فراهم می کند. همیشه دنبال این است که لذت جدیدتر را تجربه کند؛ درست مثل آن کسی که در دام اعتیاد افتاده، ابتدا به صورت تفریحی مواد مصرف می کند ولی بعد از مدتی مصرفش بالا می رود و شروع می کند به روزانه مصرف کردن. باز بعد از مدتی آن مواد دیگر دردش را دوا نمی کند؛ پس نوع مواد را عوض می کند و همین طور ادامه می دهد تا سرانجام چنان در دام مواد مخدر می افتد که همه زندگی اش و شاید جانش را از دست بدهد.

شیطان همین طور انسان را به غل و زنجیر می کشد و با یک گناه و سیئه، زمینه گناه و سیئه بعدی فراهم می شود. شیطان ما را در زمین زنجیر و اسیر می کند، درحالی که ما متعلق به زمین نیستیم.

مرغ باغ ملکوتم نِیم از عالم خاک

دو سه روزی قفسی ساخته اند از بدنم

اگر کسی بتواند این زنجیر را باز کند، از زیر یوغ شیطان بیرون می آید. انسان سبک می شود و به رهایی و استقلال می رسد. دیگر بند هوای نفس نیست تا برای تبعیت از او گرفتار یک گناه جدید شود.

ماه بندگی!

ماه مبارک رمضان بهترین فرصت برای رشد و تعالی انسان است. از یک طرف، دوری از گناه و اجتناب از محارم الهی است که از آلودگی و زنگار روح و دل جلوگیری می کند و از طرف دیگر حسنات و خوبی هایی که در این ماه زیاد است، مثل روزه داری، تلاوت قرآن، دعا و ذکر، شب زنده داری ها، اطعام و افطاری دادن ها که مجموع این ها، انسان را از لحاظ اخلاق و رفتار، به آن چیزی که مورد نظر اسلام است، نزدیک می کند.

وقتی این مجموع این کارها انجام گرفت، دل انسان از کینه ها خالی می شود و انسان آمادگی پیدا می کند برای انجام حسنات اجتماعی و یک پله بالاتر می رود؛

روح ایثار و فداکاری در انسان زنده می‌شود؛ کمک به محرومان و مستمندان برای انسان آسان می‌شود؛ گذشت به نفع دیگران و به زیان خود، در امور مادی برای انسان آسان می‌شود. لذا می‌بینید در ماه رمضان جرم و جنایت کم می‌شود، کار خیر زیاد می‌شود، محبت بین افراد جامعه بیش از اوقات دیگر می‌شود. این‌ها به برکت همین ضیافت الهی است.

سیئات یک جامعه

رفیق بزرگوار! سیئات اجتماعی باعث سقوط جامعه می‌شود. در طول تاریخ، تمدن‌ها و جوامعی بوده‌اند که در اثر بی‌توجهی به حسنات و سیئات اجتماعی نابود شدند. شاید شنیده‌اید یک تمدنی که بعد از هشتصد سال شکوه علم و هنر، مثل یک ساختمان مورانه خورده فرو ریخت.

یکی از عوامل شکست و نابودی تمدن اسلامی در آندُلُس، سیئات فردی و اجتماعی است. دشمن متوجه شد که تا وقتی روح یک ملت قوی است، با شمشیر نمی‌توان آن را شکست داد. چه کردند؟ شروع کردند به ترویج فساد و فحشا از همه نوع‌ها؛ چه فرهنگی، چه اقتصادی و غیره.

سیئاتی را در بین جوانان گسترش دادند که در عمق فرهنگ و روح جوانان این تمدن نفوذ کرد و باعث شد در جنگ نهایی به راحتی شکست بخورند. سیئه بدحجابی و فساد فرهنگی، ترویج فساد، شراب‌خواری و بی‌بندوباری را در میان جوانان شروع کردند. زنان زیباروی غربی را به میدان آوردند، بی‌حیایی را عادی کردند. جوان مسلمان به جای اینکه وقت خود را در مساجد و کتابخانه‌ها بگذرانند، در دام این سیئه فرهنگی افتاد.

وقتی روح یک ملت از درون تهی شد، قدرت مقاومت از بین می‌رود. وقتی یک جوان از فرهنگ اصیل خود دور شد، ناامید و بی‌تفاوت می‌شود. اینجاست که خیانت به کشور و تسلیم در مقابل دشمن آسان می‌شود؛ زیرا فرد دیگر چیزی برای دفاع ندارد. شاعر مسلمان اندلسی چه زیبا گفت: «اگر گناهان مسلمانان و فرورفتن آن‌ها در منجلاب معاصی بزرگ و کوچک نبود، هیچ‌گاه سواران مسیحی بر آنان پیروز نمی‌شدند».^۱

نتیجه این سیئات این شد که هزاران نفر به خاک و خون کشیده شدند؛ مساجد به کلیسا تبدیل شد و یک تمدن برای همیشه محو گشت.

سنت خدا در سیئات

این یک حادثه نبود؛ بلکه عمل به یک سنت الهی بود که قرآن بارها در مورد آن هشدار داده است. خداوند در سوره اعراف می فرماید:

﴿وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَٰكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾^۱؛ و اگر اهل شهرها و آبادی ها ایمان می آوردند و تقوا پیشه می کردند، برکت هایی از آسمان و زمین به روی آنان می گشودیم، ولی آنان (حق را) تکذیب کردند؛ ما هم آنان را به کفر اعمالشان مجازات کردیم.

جامعه آندلس، به جای شکر نعمت و تقوا، راه کفران و گناه را در پیش گرفت و نتیجه اش را دید. بزرگ ترین سیئه اجتماعی، بی تفاوتی نسبت به گناه است. امیرالمؤمنین علی (ع) می فرماید: «خداوند عوام را به سبب گناه خواص عذاب نمی کند، مگر زمانی که گناه آشکارا انجام شود و عوام بتوانند جلوی آن را بگیرند، اما سکوت کنند. در آن صورت، هم خواص و هم عوام مستحق عقوبت می شوند».^۲ این بی تفاوتی، همان سیئه ای بود که جامعه آندلس را از درون پوک کرد. حالا ببینید یک موّرخ غربی، این فاجعه را چگونه توصیف می کند. «گوستاو لوبون» پزشک و فیلسوف و تاریخدان فرانسوی در کتاب «تمدن اسلام و عرب» می نویسد:

در سال ۱۴۹۲ که فردیناند (رهبر نظامی مسیحیان) اسپانیا را از اعراب گرفت، در ابتدا به اعراب در زبان و مذهب آزادی داد، ولی در سال ۱۴۹۹ پیمانی را که در این باره با مسلمانان بسته بود، شکست و شروع به تعدی و آزار آن ها نمود و بالاخره منجر به ریشه کن کردن آن ها شد. مسیحیان، نخست مسلمانان را وادار به قبول دین مسیحیت کردند؛ سپس محکمه های تفتیش عقاید تشکیل دادند و به بهانه اینکه واقعاً

۱. اعراف، ۹۶.

۲. محمد بن حسین شریف رضی، نهج البلاغه، خطبة ۱۹۲.

به دین مسیح درنیامده‌اند دستور سوزاندن این مسیحیان تازه‌وارد را دادند. البته این کار به تدریج صورت می‌گرفت؛ زیرا نمی‌توانستند چندین میلیون عرب و مسلمان را به یک‌باره بسوزانند. از این رو کشیش بزرگ یکی از شهرهای اسپانیا که در ضمن رئیس محکمه‌های تفتیش نیز بود، دستور داد تمام عرب‌هایی که دین مسیح را نپذیرفته‌اند، از پیر و جوان و زن و مرد و کوچک و بزرگ همه را گردن بزنند.

البته به این هم اکتفا نکرد و دستور داد تا هرچه عرب هست، حتی آن‌هایی که مسیحی شده‌اند را گردن بزنند؛ زیرا او می‌گفت: محال است اعرابی که مسیحی شده‌اند، از روی حقیقت و صداقت به این دین گرویده باشند. پس بهتر است همه را بکشیم تا خدا در عالم آخرت میان آن‌ها حکومت کند و هرکدام را که به راستی به دین نصرانیت درنیامده‌اند داخل جهنم کند. اگرچه این رأی را جامعه کشیشیان پسندیدند ولی دولت اسپانیا مصلحت ندید آن را انجام دهد. در عوض، دولت در سال ۱۶۱۰ میلادی دستور داد تمام مسلمانان از اسپانیا بیرون روند و مهاجرت کنند.^۱

حالا نوبت توست...

آیا فکر می‌کنید این تجربه تاریخی دیگر تکرار نخواهد شد؟ امروز هم دشمن، همان مسیر آندلس‌سازی را دنبال می‌کند. امروز هم دشمن با گسترش سیّئات و عادی‌سازی گناهان دنبال همان برنامه است؛ منتها روش‌ها به‌روزرسانی شده‌اند. امروز با گسترش سیّئاتی از جنس جنگِ شناختی و روانی و سیّئه ناامیدسازی جامعه، سم‌پاشی‌های دروغین و هدفمند در فضای مجازی برای ناامیدکردن مردم از آینده، همراه با سیّئاتی از جنس رسانه‌ای، مثل روزنامه‌ها و قلم‌هایی که در لحظات سخت، به جای تقویت روحیه ملی، جاده صاف‌کن دشمن می‌شوند؛ مانند تیت‌ره‌های یأس‌آور برخی رسانه‌ها در بحران‌ها که به دنبال تضعیف و ازبین بردن مقاومت و استقلال ما هستند.

۱. لوبون، تمدن اسلام و عرب، ص ۳۳۵.

برای ازبین بردن سیئات اجتماعی و فرهنگی، نیاز به حسنات اجتماعی داریم. این همان مصداق آیه **﴿إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ﴾** در سطح کلان است.

۱. جهاد تبیین

یکی از مصداق حسنات اجتماعی، «جهاد تبیین» است.

جهاد تبیین یعنی: در مقابل دروغ‌ها و ناامیدی‌ها، نور حقیقت و امید را بتابانیم و روایت صحیح از دستاوردهای انقلاب و کشور داشته باشیم. جهاد تبیین، ویروس ناامیدی و تحریف را از ذهن جامعه پاک می‌کند.

جهاد تبیین چیز سخت و پیچیده‌ای نیست. وقتی در جمعی نشسته‌اید، مانند مهمانی‌ها و گنده‌ها و کسی شروع می‌کند از ناامیدی‌ها گفتن و تحریف اوضاع قبل از انقلاب، شما که خودتان دیده‌اید، ساکت ننشینید. بگویید: نه، این طور هم که می‌گویید نبوده. بعد یک نمونه بگویید. پدران عزیز، مادران عزیز! برای جوان‌هایتان بگویید از کجا به کجا رسیدیم. بگویید اوضاع بهداشت چگونه بود، اوضاع آب آشامیدنی چگونه بود. شخصی تعریف می‌کرد که در آن زمان، وجود شپش در بدن و لباس ما یک چیز عادی بود. بگویید برای گرم کردن خانه‌ها در زمستان چه دردسرهایی داشتید. کسی می‌گفت برق نداشتیم و وقتی شب می‌شد، هیچ زنی جرئت نداشت پایش را از خانه بیرون بگذارد. ناموس مردم را می‌زدیدند! آن وقت ببینید چطور ورق برمی‌گردد.

جوان‌های عزیزی که دلشان با انقلاب است، آن‌هایی که امکان استفاده از گوشی‌های همراه را دارند، می‌توانند با اجازه از بزرگ‌ترها این روایت‌ها را فیلم بگیرند، صوت ضبط کنند و برای دیگران روایت کنند و در فضای مجازی پخش کنند تا عده‌ای نتوانند روایت غلط به خورد جوان‌های ما بدهند. این، هم یک حسنه اجتماعی است و هم گسترش حسنه است.

۲. کارآفرینی و تغییر فرهنگ کار

یکی دیگر از سیئاتی که گریبان‌گیر جامعه ما شده، تحصیل صرفاً برای گرفتن مدرک و پشت میز نشستن و استخدام شدن در شغل‌های دولتی است. اینکه یک جوان بعد از تحصیلات در انتظار بنشیند برای یک شانس بزرگ، یا برای رانت

و فرصت. این سیّئه، روحیه نوآوری و تلاش را از بین می‌برد. یکی از حسّنات اجتماعی که این سیّئه را از بین می‌برد، کارآفرینی و تغییر فرهنگ کار است. مدارس، دانشگاه‌ها و رسانه‌ها باید بر روی آموزش مهارت‌های عملی و بازارپسند تمرکز کنند؛ حتی اگر آن مهارت‌ها به یک کار کوچک خانگی یا فنی ختم شود.

فرهنگ رفاه‌طلبی افراطی، یک سیّئه کشنده برای هر ملت است. این فرهنگ به جوان القا می‌کند که باید به سرعت به ثروت رسید و زحمت کشیدن نشانه عقب‌ماندگی است!

بعضی‌ها سودشان در این است که مردم فکر کنند تولید فقط باید در یک کارخانه بزرگ باشد و بدون داشتن یک کارخانه امکان تولید نیست. یکی از سنت‌های حسنه که این سیّئه را از بین می‌برد سنت تولید با کارهای کوچک است. به جوانان این تفکر را آموزش بدهیم که هر کار بزرگ، از یک قدم کوچک شروع می‌شود. می‌توان ایده‌های کسب‌وکار خانگی و استفادهٔ بهینه از ظرفیت‌های محلی؛ مثل تولید محصولات بومی را ترویج داد. کارآفرینی لزوماً به معنای یک شرکت بزرگ نیست بلکه یک تولیدکنندهٔ موفق می‌تواند یک تولیدکنندهٔ خانگی باشد. این مدل تولید می‌تواند به استقلال اقتصادی و کاهش فساد و تبدیل جامعهٔ مصرف‌گرا به جامعهٔ مولّد کمک کند و فاصلهٔ طبقاتی و محرومیت را از بین ببرد.

مرحوم «حاج‌عبدالله والی»، اسوه مدیریت جهادی

سال ۱۳۶۰ وقتی «حاج‌عبدالله والی» به بشاگرد رفت، آنجا رسماً «آخر دنیا» بود. نه جاده‌ای، نه برقی، نه آبی. مردم از شدت فقر در کپرها زندگی می‌کردند و بیماری بیداد می‌کرد. خیلی‌ها رفتند، دیدند و گفتند: «این جا درست بشو نیست» و برگشتند. این همان سیّئه ناامیدی است. اما حاج‌عبدالله ماند. او ۲۳ سال از عمرش را در بیابان‌های بشاگرد ماند. پشت میز ننشست که بودجه بیاورد. خودش بیل زد و سنگ روی سنگ گذاشت.^۱

۱. ر.ک: مؤسسهٔ فرهنگی ایمان جهادی، تا خمینی شهر: روایت زندگی مجاهدانهٔ حاج‌عبدالله والی.

نتیجه چه بود؟ امروز بشاگرد شهر شده؛ حوزه علمیّه دارد، دانشگاه دارد، بیمارستان دارد. یک نفر، یک منطقه را زنده کرد.

امروز شیطان مدام در گوش ما می‌خواند که «مملکت خراب است، کاری نمی‌شود کرد!» این حرف، سیئه است. حسنۀ آن چیست؟ حسنۀ او مدلیّ حاج‌عبدالله والی است. غُرزن، آستین بالا بزن، اگر محله‌ات مشکل دارد، خودت اولین چراغ را روشن کن.

۳. خرید کالای داخلی

یکی دیگر از حسنات، خرید کالای ایرانی است. یکی دیگر از حسنات که به دولت برمی‌گردد، تسهیل قوانین کار است. این سخت‌گیری‌های سلیقه‌ای و بی‌مورد اداری و مالیاتی را از جلوی پای کسب و کارهای کوچک و نوپا بردارند. با بسته‌های حمایتی مالی، با تسهیل وام‌های کوچک و بازپرداخت آسان، به جوانان کارآفرین کمک کنند.

رسانه‌ها و تلویزیون، فرهنگی که برای کارگری، کارهای فنی و تولید ارزش قائل است را ترویج کنند؛ مثلاً کارآفرینان موفق و انقلابی که با دست خالی شروع کرده‌اند را به عنوان قهرمانان واقعی و الگو برای جوانان معرفی کنند یا قهرمانان تولید که با دست‌های پینه‌بسته، برای کشور ارزش خلق می‌کنند را نمایش بدهند. عزیزان! سقوط و فروپاشی یک تمدن، از درون آغاز می‌شود، از زمانی که سیئات فردی؛ مثل بدحجابی و بی‌تفاوتی به سیئات اجتماعی؛ مثل خیانت و یأس تبدیل می‌شود. ماه رمضان، فرصت بازسازی این جامعه است.

دعای پایان

خدا! ماه رمضان به نیمه رسید و دفتر اعمال ما هنوز پر از خط‌خوردگی است. به آبروی امام حسن مجتبیٰ علیه السلام، همان‌طور که وعده دادی ﴿إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ﴾، قلم غفو و بخششت را بر روی تمام زشتی‌ها، غفلت‌ها و گناهان ما بکش و این دفتر را با نور ولایت سفید کن. بارالها! دست‌های ما را خالی برنگردان. به ما توفیقی بده که باربردار باشیم نه سربار.



ما را وسیله‌ای قرار بده برای بازکردن گره از کار بندگان تا شاید به دعای آن
 بنده گرفتاری که دلش را شاد می‌کنیم، توهم در صحرای محشر دلمان را شاد کنی.
 خدایا! سیئاتِ جامعهٔ ما، ناامیدی‌ها، فسادها و سختی‌های معیشتی مردم
 را با ظهورِ مصلحِ کل، حضرت بقیة الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه و نصره اصلاح بفرما.
 ما را از یارانِ واقعی، کاری و گره‌گشای آن حضرت قرار بده.
 در دنیا و آخرت، آنی و کمتر از آنی ما را به حال خودمان وامگذار.



محتوای خودت را بساز



شهادت آیه‌ها



پویانمایی



یادگست صوتی



تبیین آیه

مجلس سیزدهم

قرآن کتاب آرامش

(راهکارهای جذب آرامش معنوی

برای تقویت روحیه استقامت)

﴿أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ﴾

سوره رعد، آیه ۲۸

آگاه باشید! دل‌ها فقط با یاد خدا آرام می‌گیرند.



سُورَةُ الرَّعَدِ

* أَمَّنْ يَعْلَمُ أَنَّمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ كَمْ هُوَ أَعْمَىٰ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ
أُولَٰؤُا الْأَلْبَابِ ﴿١٩﴾ الَّذِينَ يُوْفُونَ بَعْدَ اللَّهِ وَلَا يَنْقُضُونَ الْمِيثَاقَ
﴿٢٠﴾ وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ
وَيَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ ﴿٢١﴾ وَالَّذِينَ صَبَرُوا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ
وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَانْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً يَدْرُسُونَ
بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةِ أُولَٰئِكَ لَهُمْ عُقْبَى الدَّارِ ﴿٢٢﴾ جَنَّتٌ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا
وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّتِهِمْ وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ
عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ ﴿٢٣﴾ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ ﴿٢٤﴾
وَالَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ
مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَٰئِكَ لَهُمُ
الْعَذَابُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ ﴿٢٥﴾ اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ
وَيَقْدِرُ وَفَرِحُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا
مَتَعٌ ﴿٢٦﴾ وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ قُلْ
إِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ أُنَابَ ﴿٢٧﴾ الَّذِينَ آمَنُوا
وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ ﴿٢٨﴾



تلاوت آیه



مدرسه حفظ

آرامش در زندگی

وقتی این روزها پای صحبت‌های همدیگر می‌نشینیم، یا در فضای مجازی گشتی می‌زنیم، یک واژه هست که مثل یک زنجیر نامرئی دست‌وپای همه ما را بسته و آن واژه «اضطراب» یا همان «استرس» است.

واقعاً چرا؟ ما آدم‌های نسل امروز، از پدربزرگ‌ها و مادربزرگ‌هایمان امکانات و رفاه بیشتری داریم، گوشی‌های هوشمندی داریم که دنیا را در جیبمان گذاشته؛ اما آیا واقعاً آرامش بیشتری هم داریم؟

هر کس دنبال آرامش، سراغ یک چیز می‌رود: یکی به بورس نگاه می‌کند، یکی به دلار، یکی به سفرهای پر زرق و برق. انگار دنبال کلید یک گنج گم‌شده می‌گردیم اما هر روز بیشتر در هزارتوهای نگرانی گم می‌شویم. دلشوره قیمت‌ها، دلواپسی آینده بچه‌ها، استرس حفظ ظاهر در اینستاگرام و... همه این‌ها ما را به یک خواسته مشترک می‌رساند: آرامش پایدار.

این ماه مبارک، ماه رمضان که سفره ضیافت خدا پهن است، دقیقاً موسم یافتن این گم‌شده است. ما روزه می‌گیریم تا از خواسته‌های شکم و شهوت فاصله بگیریم و کمی خودمان را «تنها» پیدا کنیم.

حالا اجازه بدهید داستان پسری را برایتان تعریف کنم که در اوج گمراهی و شلوغی دنیا، در آمریکا، همین دغدغه آرامش، او را به مسیری باورنکردنی کشاند. او نه در مسجد، نه در هیئت، بلکه در قلب بزرگ‌ترین مرکز فساد دنیا، گنج آرامش را یافت.

سال ۱۳۹۴ برنامه تلویزیونی «ماه غسل» که از شبکه سه پخش می‌شد، مهمانی داشت به نام «محمد عرب». ایشان تعریف می‌کرد که وقتی ۱۴ ساله بوده، همراه خانواده‌اش از ایران به آمریکا مهاجرت می‌کند و دوازده سال با فرهنگ آمریکایی زندگی می‌کند. با اینکه خانواده‌اش مسلمان بودند، اما هیچ وقت نمی‌دید که آن‌ها در خانه نماز بخوانند یا روزه بگیرند.

می‌گوید: یک روز خبردار شدم که قرار است در برزیل کارناوالی (جشن خیابانی) برگزار بشود. کارناوال‌های برزیل هم طوری است که به گفته خود آقا محمد، هر کس بخواهد اوج فساد و بی‌بندوباری را در یک صحنه باهم ببیند و کاملاً آزادانه برای خودش بگردد، سراغ این کارناوال سالانه فساد در برزیل می‌رود.

می‌گوید: ثبت نام کردم تا به این جشن بروم. وقتی می‌خواستم از خانواده‌ام جداحافظی کنم، خواهرم خواست صبر کنم و طبق یک رسم قدیمی، قرآن آورد تا از زیرش رد شوم! کنجکاو شدم بدانم در آنچه نوشته شده. به همین دلیل قرآن را از او گرفتم و در کوله‌پشتی‌ام گذاشتم. در خانه ما قرآن بود، اما نه برای خواندن و درس گرفتن بلکه فقط برای رد شدن از زیر آن و یا گذاشتن پای سفره هفت‌سین. واقعاً نمی‌دانم چرا در یک لحظه تصمیم گرفتم آن را مطالعه کنم. آن روز احساس می‌کردم با همیشه فرق دارم. انگار کسی قرآن را از خواهرم گرفت و به من داد.

به برزیل که رسیدم، فوراً خودم را به یک هتل رساندم تا استراحت کنم اما قبل از استراحت، قرآن را از کوله‌پشتی بیرون آوردم و باز کردم و از سر کنجکاوی ترجمه فارسی سوره «فاتحه الكتاب» را خواندم. همان جا تکان خوردم!

ترجمه‌های برخی آیات سوره بقره را نه یک بار و دو بار، بلکه سیزده چهارده بار خواندم. هر بار هم مثل این بود که پُتکی را به قلبم می‌کوبند. هزاران سوال در ذهنم رژه می‌رفت. اصلاً مجالی برای شرکت در کارناوال نداشتم. دچار بحران هویت شده بودم. نمی‌دانستم که هستم، کجا هستم و کجا می‌روم. نمی‌توانستم بی‌تفاوت باشم. ناگهان تصمیم گرفتم با خودم خلوت کنم تا پاسخی برای سؤالاتم بیابم.

با کشتی‌های مسافربری به دهکده‌های اطراف و دور برزیل رفتم که ساکنینش مردم بومی بودند. وارد جنگل شدم و مدتی با بومی‌ها زندگی کردم.



روزها قرآن می خواندم و روی گهواره‌ای که به شاخهٔ درخت آویزان کرده بودم، دراز می کشیدم و به آسمان خیره می شدم و فکر می کردم. هر وقت گرسنه می شدم، همراه اهالی دهکده با نيزه ماهی گیری می کردم؛ درست مثل انسان های بَدَوی شده بودم! آنجا بود که خودم را مقابل خدا تنها دیدم. هیچ چیز نبود که بتواند مرا از او دور کند.

در مدت چهار هفته اقامتم در آنجا مدام آیات قرآن را می خواندم و شب ها جلوی کشتی های باربری می نشستم و زارزار گریه می کردم و به خدا می گفتم: چرا قرآن که یک گنج بزرگ است، این قدر دیر به دستم رسیده؟ احساس شرمندگی می کردم که چرا مدت ها از این کتاب فاصله داشتم.

چند هفته بعد به خانه برگشتم و زندگی ام را کاملاً تغییر دادم. تمام آلات موسیقی را از خانه بیرون ریختم و مشروبات الکلی را از بین بردم. بعد متوجه شدم آن زمان که در سفر بودم، ماه رمضان بوده. نماز و روزه های قضایم را حساب کردم تا آن ها را به جا بیاورم. هر شب که از محل کار به خانه می آمدم، قرآن می خواندم. چند CD ترجمهٔ قرآن هم خریدم و در اتومبیلم به آن ها گوش می دادم.

خانواده ام متعجب بودند که چرا این کارها را می کنم و چرا این طور شده ام؟ حتی خواهر بزرگم که خودش باعث شده بود قرآن به دستم برسد، اعتراض می کرد که چرا رفتارت تغییر کرده و همراه ما به کُنسرت و پارتی نمی آیی؟! اما من جواب می دادم که این سبک مهمانی ها که حریم اسلام در آن ها رعایت نمی شود دیگر برایم جذابیتی ندارد و دوست ندارم در آن ها شرکت کنم.

به تدریج خانواده ام هم به سمت رعایت دستورات اسلامی متمایل شدند و خواهر بزرگم بعد از مدتی محجبه شد. قبلاً مردم را به سفرهای گردشگری مصر و ترکیه می برد اما حالا کاروان حج دارد و افراد را به سفرهای زیارتی می برد.^۱ این ماجرای یک نمونه از خاصیت یاد خدا و قرآن است که مثل کیمیا خاک را به طلا تبدیل می کند.

۱. برنامهٔ ماه غسل، ۱۸ رمضان ۱۳۹۴، دسترسی در:

مهم‌ترین نیاز امروز بشر

اگر از هر یک از عزیزان حاضر بپرسم: بزرگ‌ترین دغدغه ذهنی شما در هفته گذشته چه بود؟ چه می‌گویید؟ نگرانی بابت اجاره‌خانه و قسط؟ اضطراب از بالا و پایین شدن قیمت‌ها؟ قیمت دلار و سکه و نان و مرغ و بنزین؟ دلشوره برای آینده بچه‌ها؟ دلشوره جنگ؟...

تمام این دلشوره‌ها مدعی درمان دارد. از روان‌شناسان و برخی مشاورها بگیرید تا حتی روحانیون در فضای مجازی که ادعا می‌کنند راهکار درمانی برای درمان اضطراب دارند.

علت زیادشدن ادیان جعلی

متأسفانه یکی از چیزهایی که به شکل انفجاری در حال زیاد شدن است، ادیان ساختگی و عرفان‌های نوظهور است که انسان وقتی کمی تحقیق می‌کند، از فراوانی این همه دین و آیین و مذهب و عرفان تعجب می‌کند. مرکز اصلی جذب این‌ها در فضای مجازی هم، پیام‌رسان‌های خارجی است. براساس یک آمار کلی، تخمین زده می‌شود که ده‌هزار دین و فرقه مختلف در سراسر جهان وجود دارد.^۱ در فضای مجازی هم که چندصد یا بلکه چندده‌هزار صفحه و کانال تبلیغی دارند.

تقریباً همه این ادیان با تور «آرامش خاطر و راحتی خیال» مخاطبان خود را به دام می‌اندازند. ادعا می‌کنند معجزه درمان «آرامش فکر» و «آسودگی در زندگی» داریم. این شعار، خریداران و طالبان بسیاری در دنیا دارد و به همین علت، این دین‌های ساختگی هر روز مثل قارچ در هر گوشه‌ای از جهان رشد می‌کنند. یکی از گم‌شده‌های اصلی بشر امروز، آرامش است. مردم دنیا هر هزینه‌ای و زجر تحمل می‌کنند تا به آرامش برسند. برای مثال؛ هرکس هر مقدار برای خوراک، پوشاک، مسکن، تفریح، لوازم زندگی، لوازم آسایش و... خرج می‌کند، برای رسیدن به آرامش است.

۱. دانش‌نامه آزاد Wikipedia، ذیل واژه «دین».

آیه زندگی

ما برای حیات به آرامش نیاز داریم و چون خداوند خودش این نیاز را در ما قرار داده، پس حتماً آدرس آن را هم باید از خود خدا بپرسیم. قرآن کتاب شفا بخش خدا، برای همه انسان‌ها در همه زمان‌هاست. شفای خدا به دل انسان می‌تابد. آدرس آرامش این جاست. امروز در جزء ۱۳ قرآن، در سوره رعد آیه ۲۸ می‌خوانیم: ﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ﴾؛ کسانی که ایمان بیارند و به خدا اطمینان داشته باشند و ذکر خدا و یاد خدا داشته باشند، آرامش دارند.

آمار نجومی مصرف داروهای آرام بخش

ممکن است کسی بگوید: حاج آقا! این صحبتی که شما می‌فرمایید خدا آرامش می‌دهد، درست اما آرامش قرآن مال انسان‌های بی‌پول است و انسان پولدار دیگر آرامش نمی‌خواهد!

اگر می‌خواهید منصفانه به این مسئله نگاه کنید، باید عالمانه و با گزارش‌های واقعی صحبت کنید. اجازه می‌خواهم از منابع اروپایی‌ها چند آمار تکان‌دهنده خدمت شما ارائه کنم:

به گزارش یورونیوز، مصرف داروهای ضد افسردگی در سطح جهان در ۲۰ سال گذشته، به طرز چشم‌گیری افزایش یافته و بیشترین میزان مصرف این داروها در اروپا به ثبت رسیده است.

بنابر داده‌های «سازمان همکاری و توسعه اقتصادی»، در سال ۲۰۰۰ میانگین مصرف داروهای ضد افسردگی در ۱۸ کشور اروپایی روزانه به ازای هر هزار نفر معادل ۳۰/۵ دوز تعریف شده بود. این رقم در سال ۲۰۲۰ به ۷۵/۳ دوز رسید که از افزایش ۱۴۷ درصدی مصرف در این کشورها حکایت دارد.

بالاترین میزان افزایش مصرف داروهای ضد افسردگی در بین ۱۸ کشور اروپایی، در جمهوری چک به ثبت رسیده است. دوز تعریف شده روزانه مصرف داروهای ضد افسردگی در این کشور طی ۲۰ سال، ۵۷۷

درصد افزایش یافته است؛ یعنی حدوداً ۶ برابر شده است.
در ادامه همین گزارشی یورونیوز این سؤال مطرح شده است که:
آیا بین شادی مردم کشورها و مصرف داروی ضد افسردگی ارتباطی
معنادار وجود دارد؟ یا به زبان ساده‌تر، آیا ثروت و دارندگی، ما را
شادتر و آرام‌تر می‌کند؟
و در پاسخ نوشته است:

پاسخ کوتاه به این سؤال، منفی است. از میزان شادی مردمان جهان
در سال ۲۰۲۰، ایسلند به عنوان دومین کشور شاد جهان، بالاترین
میزان مصرف داروهای ضد افسردگی در میان کشورهای اروپایی را
دارد. سوئد که ششمین کشور شاد جهان است، چهارمین کشور
مصرف‌کننده داروهای ضد افسردگی در اروپاست.^۱

در این گزارش، آمار پولی که صرف خرید داروها می‌شود، یک رقم بسیار
بزرگ است!

این که خود غربی‌ها می‌گویند مصرف داروهای افسردگی در اروپا شش برابر
شده، می‌دانید یعنی چه؟ یعنی بشر غربی، آسمان را تسخیر کرد، اتم را شکافت،
هوش مصنوعی ساخت اما در تسخیر قلبِ خودش شکست خورد. آن‌ها
تمدنی ساختند که بدن را در ناز و نعمت نگه می‌دارد، اما روح را زیر چرخ دنده‌ها
له می‌کند.

چرا در مرفه‌ترین کشورهای اسکاندیناوی (سوئد، نروژ، فنلاند) آمار
خودکشی بالاست؟ چون انسان بدون خدا، مثل یک چاه بی‌انتهاست. شما هزار
کامیون طلا و دلار و امکانات هم در این چاه بریزید، پر نمی‌شود؛ باز هم فریاد
می‌زند: هنوز آرامش ندارم!

اما تنها چیزی که این چاه عمیق را پر می‌کند، «بی‌نهایت» است و تنها موجود
بی‌نهایت، خداست.

مصرف داروهای ضد افسردگی در اروپا زیاد است چون آن‌ها می‌خواهند درد

1. <https://parsi.euronews.com/health/2023/03/03/europes-mental-health-crisis-in-data-which-country-uses-the-most-antidepressants>.

بی‌خدایی را با کپسول‌های شیمیایی درمان کنند؛ مثل کسی که تشنه است و به جای آب گوارا، به او آب نمک می‌دهند!

چرا رسیدن به آرامش این قدر سخت و این مقدار پرهزینه شده؟ چرا هرچه پیش می‌رویم و در علم و فناوری بیشتر رشد می‌کنیم، آرامش برای ما دست‌نیافتنی‌تر می‌شود؟ چرا دانشمندان و متفکران نمی‌توانند کتابی بنویسند یا نسخه‌ای بدهند که مرهمی بر اضطراب انسان مدرن باشد؟ شاید در مسیر اشتباهی قدم برمی‌دارند و در جای پرتی دنبال گم‌شده خود می‌گردند!

این جاست که مهم است بفهمیم با چه نگاهی به آیه‌های قرآنی بنگریم تا راه آرامش واقعی را دریابیم.

چند فایده ذکر و یاد خدا

قرآن برای ذکر و یاد خدا، فواید دیگری به جز آرامش هم بیان می‌کند؛ مثلاً:

۱. یاد خدا در همه حال، مقدمه تفکر صحیح و تصمیم درست است: «الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ»^۱. مثل خلبانی که پیش از پرواز یا پزشک متخصصی که قبل از یک عمل جراحی، لحظه‌ای به خدا توکل می‌کند تا تصمیم درست بگیرد.

۲. یاد خدا موجب جلب توجه خدا می‌شود؛ مخصوصاً اگر ذکر دسته‌جمعی باشد: «فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ»^۲؛ دسته‌جمعی یادم کنید تا یادتان کنم؛ مثل زمان جنگ که رزمندگان قبل از عملیات‌ها دسته‌جمعی مراسم دعای توسل می‌گرفتند و خدا هم به دل‌هاشان نگاه می‌کرد و بینشان شهدا را دست‌چین می‌کرد.

۳. نماز جمعه یکی از مصادیق ذکر جمعی و گروهی است. این ذکر دسته‌جمعی موجب می‌شود که برکات و آثار ذکر بر دسته‌جمع نازل بشود: «إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ»^۳.

۴. قرآن که مصداق ذکر است «وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ»^۴. شفا

۱. آل عمران، ۱۹۱.

۲. بقره، ۱۵۲.

۳. جمعه، ۹.

۴. قمر، ۳۲.



و رحمت برای مؤمنان است: «وَنَزَّلَ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ»^۱؛ مثل همین جلسات جزء خوانی قرآن کریم در ماه رمضان یا جلسه ختم های خانگی که هرکس یک صفحه می خواند و دلش آرام می شود. پس همه این ها اثرات یاد خدا در زندگی انسان است.

معرفی «سکینه» در قرآن

اما عزیزان! آیه «أَلَا يَذْكُرُ اللَّهُ تَطْمِئِنُّ الْقُلُوبُ»^۲ که یکی از آیات مشهور قرآن است و حتماً برای شما آشناست، تنها آیه ای نیست که این هدیه را به انسان ها می دهد. برای مثال، خداوند با کلمه «سکینه» به موضوع امنیت روح پرداخته و در قرآن، چند بار در سوره مبارکه «فتح» و سوره های دیگر تعبیر «سکینه» تکرار شده است.

تعریف سکینه

«سکینه» یعنی آرامش دل. البته با اطمینان هم معناست؛ اما اطمینان مرحله و رتبه ای فراگیرتر دارد و بالاتر از سکینه است. آرامش دل به معنای بی خیالی نیست؛ به معنای بی دغدغه بودن نیست؛ به معنای این است که دل تلاطم ندارد. نمونه سکینه، حال رزمنده های قدیمی جنگ در سنگرهاست؛ زمانی که دشمن از زمین و هوا آتش می ریخت، ولی راحت در سنگر می خوابیدند، انگار خبری نیست. برعکس سکینه، کسی که از خدا دور است، با یک نوسان کوچک قیمت ها یا چند تا تیر و ترقه، دلش متلاطم می شود. سکینه یعنی تلاطم نداشتن دل در طوفان های زندگی.

روزه و حج، مصداق آرامش بخشی

امام باقر (ع) می فرماید: «الصَّيَّامُ وَالْحَجُّ تَسْكِينُ الْقُلُوبِ»^۳؛ روزه به انسان آرامش می دهد. طبیعت کار روزه این است. وقتی که انسان، خود را از طعام و هوس های نفسانی خارج کرد، به طور طبیعی یک آرامش در روح انسان به وجود می آید و آن

۱. اسراء، ۸۲.

۲. رعد، ۲۸.

۳. محمد بن حسن طوسی، الأمالی، ص ۲۹۶، ح ۵۸۲.

تلاطم‌ها از بین می‌رود؛ صبح چه بخورم؟ ظهر چه بخورم؟ شب چه بخورم؟! گویا انسان می‌بیند که بسیاری از نیازهای روزانه‌اش، واقعاً نیاز نبوده، یا نیاز بوده ولی می‌توان آن را به تأخیر انداخت یا کم کرد.

از جهت دیگر، هر لحظه که به یاد گرسنگی خودش می‌افتد، به یادش می‌آید که کارش جلوی چشم خداست و خدا ثواب او را محاسبه می‌کند. وقتی در خانه از فرزندان عصبانی می‌شود، استغفراللهی می‌گوید و بیشتر تحمل می‌کند. وقتی یک فکر شیطانی از سرش می‌گذرد، با خودش فکر می‌کند که الان در ماه رمضان نباید شیطان را به فکرم راه بدهم. این احساس حضور در برابر خدا، به انسان آرامش می‌دهد.

آرامش در «بیعت رضوان»

یکی از توصیه‌های مهم رهبر انقلاب در این یک سال گذشته به مردم، خواندن هر روزه سوره فتح است. یکی از مهم‌ترین آیات این سوره و از درخشان‌ترین و امیدبخش‌ترین آیات قرآن همین آیه ۴ سوره فتح است:

﴿هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لِيَزْدَادُوا إِيمَانًا مَعَ إِيمَانِهِمْ﴾؛ او کسی است که سکینه و آرامش را در دل‌های مؤمنان نازل کرد تا ایمانی بر ایمانشان افزوده شود.

به دل‌های افراد مؤمن، خدا	وقار و سکینت نماید عطا
که ایمان آن‌ها بگردد افزون	بگردند آگاه‌تر از کنون
سپاه همه ارض و هفت آسمان	بود لشکر کردگار جهان

سوره «فتح» پر از درس و نکته است و شاید چند جلسه باید درباره نکات مختلف این سوره سخن گفت. اما یکی از محورهای این سوره، جریان صلح حدیبیه است که مقدمه فتح مکه شد. اینجا سخن از یک آرامش همگانی و نه فقط آرامش فردی است. آرامشی که خدا به دل یک ملت می‌دهد.

نبی اکرم ﷺ چندین بار به مناسبت‌هایی از مردم بیعت گرفتند. یکی بیعت غدیر در اواخر عمر مبارکش بود. یکی دیگر از این بیعت‌ها که شاید از همه سخت‌تر بود، «بیعت الشجرة» یا «بیعت رضوان» در ماجرای صلح حدیبیه است که هنوز اسلام آن چنان قدرت نیافته بود.

یک سال بعد از جنگ احزاب که مشرکین به خاطر شکست بزرگشان به خون پیامبر ﷺ تشنه بودند، پیامبر از جانب خدا مأمور شد تا با مسلمانان برای ادای فریضة حج به مکه برود. پیامبر و مسلمانان بدون سلاح جنگی، با لباس احرام و ندورات بسیار و با امید به راه افتادند اما مشرکین جلوی راه را گرفتند و پیامبر ﷺ عثمان را برای مذاکره فرستاد تا با مشرکین مذاکره کند اما شایعه شد که عثمان در هنگام مذاکره کشته شده! همه ترسیدند؛ چون همه غیر مسلح بودند و تعدادشان یک به ده و در محاصره دشمن! وقتی کار سخت شد، پیغمبر اکرم ﷺ آن هزار و چند صد نفری که اطرافش بودند را زیر درختی جمع کرد و فرمود: «از شما بر مرگ بیعت می گیرم. نباید فرار کنید. باید آن قدر بجنگید تا پیروز یا شهید شوید».

در آیه ۱۸ همین سوره درباره بیعت با پیغمبر ﷺ می فرماید: «لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ»؛ ای پیامبر ما! آن هایی که با تو بیعت کردند، خدای متعال می دانست که در دل های این ها چیست.

این بیعت با آن انگیزه صادقانه موجب می شود که خدای متعال سکینه و آرامش را بر دل هایشان نازل کند. وقتی سکینه بر دل ها نازل شد، دغدغه ها و نگرانی ها و ناامیدی ها از بین خواهد رفت. وقتی با پیغمبر خدا ﷺ بیعت کردند، مثل این است که با خدا و دین خدا بیعت مجدد کردند و یکی از مصادیق ذکر هم همین است که شما با پیامبر خدا هم عهد بشوید برای یاری دین خدا؛ آن گاه آرامش خدا نصیب شما می شود.

بیعت رضوان زمانه ما

امروز در شرایط سخت کشور، آرامش را از بین می برند؛ اضطراب دنیایی را افزایش می دهند و در کنار این ها یکی از کارهای مهم دشمنان تزریق ناامیدی است. در بخش های مختلف، تلاش می کنند تا جوان و پیر را ناامید کنند؛ انقلابی سابق را ناامید کنند. اما این آرامش و سکینه الهی به انسان امید می دهد. بیعت با پیغمبر ﷺ این گونه است.

امروز وقتی با انقلابی بیعت می‌کنید که آرمان‌های پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است و بیعتتان را تجدید می‌کنید، با پیغمبر بیعت کرده‌اید. آن کسی که امروز با امام خمینی ره بیعت می‌کند، با پیغمبر بیعت کرده. وقتی شما خط انقلابی امام را زنده نگه می‌دارید و نمی‌گذارید مندرس بشود، نمی‌گذارید رنگ کهنگی بگیرد، در واقع با پیغمبر بیعت کرده‌اید؛ با پیغمبر که بیعت کردید، آن وقت: «**أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ**» یا می‌فرماید: «**فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ**»؛ خدای متعال آرامش را به دل‌ها خواهد داد. وقتی آرامش داشتید، اطمینان قلب داشتید، آن وقت در عرصه مقابله با دشمن دچار حیرت و ناامیدی و تزلزل نمی‌شوید. امروز بر اساس این سکینه و این آرامش، انسان می‌تواند یقین کند که ملت ایران بر آمریکا و توطئه‌هایش قطعاً پیروز خواهد شد.

یادتان هست آن نماز جمعه تاریخی را؛ نماز جمعه‌ای که پس از شهادت سید حسن نصرالله ره به «نماز جمعه نصر» معروف شد؟ وقتی دشمن جرئت کرد رهبران را تهدید کند، دنیا منتظر نماز جمعه آیت‌الله خامنه‌ای بود. مردم چه کردند؟! با چه شکوهی آمدند و بیعتشان را تجدید کردند. ملت ایران، درست مثل همان اصحاب بیعت رضوان رفتار کردند و این نماز جمعه، بیعت رضوان زمانه ما بود.

این را بدانید: همین بیعت‌ها و این پشتیبانی‌هاست که سکینه الهی را نازل می‌کند. این آرامش را با هیچ چیز دنیایی نمی‌توان مقایسه کرد. وقتی این سکینه بر دل یک ملت بنشیند، دیگر تحریم نمی‌ترساند؛ تهدید کارگر نمی‌شود و جنگ روانی دشمن شکست می‌خورد؛ چون ملتی که با خدا عهد بسته، می‌داند که پیروز نهایی است. مردم و رهبرشان با اعتقاد به خدا در یک روز جمعه که بهترین روزهاست، با وجود آن همه تهدید نماز خواندند و به صورت همگانی از خدا کمک خواستند.

این یک الگوست؛ یک نقشه راه است برای امروز ما. نمونه عینی مجدد آن را در جنگ دوازده روزه با اسرائیل دیدیم. یادتان هست؟ آن روزها که صهیونیست‌ها با تمام قوا، آتش به جان مردم مظلوم ایران می‌ریختند، دنیا سکوت کرد؛ اما ملت ایران چه کرد؟ درست در همان شرایط سخت، در اوج فشارهای دشمن، مردم

ما قاطعانه و متحد در کنار رهبری ایستادند. آن آرامش عجیبی که فضای کشور را گرفته بود، از کجا آمده بود؟ آن نترسیدن از تهدیدهای آمریکا و اسرائیل، چه رازی داشت؟ برگرفته از این آیه بود: «الَّذِينَ آمَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ».

لذا سکینه و آرامش قلبی، هدیه‌های مهم فردی و اجتماعی دارد:
فردی: استقلال و رهایی از نفس. دلی که به خدا متصل است، دیگر بردهٔ هواهای نفسانی و اضطراب‌های بیرونی مثل بورس، دلار و تهدید نظامی نیست. آرامش حقیقی، یعنی استقلال حقیقی.
جمعی: استقلال و رهایی از یوغ سلطه‌گران. این آرامش خدادادی است که یک ملت را در برابر قلدرهای جهان، ثابت قدم و پیروز و مستقل نگه می‌دارد؛ همان‌طور که در ماجرای بیعت رضوان دیدیم.

روحیه بخشی حاج قاسم

نقل می‌کنند که حاج قاسم بعد از عملیات‌ها می‌رفت به بچه‌های خط مقدم خدائوتی می‌گفت و به بعضی از بچه‌ها که ناراحتِ شهادتِ دوستانشان بودند می‌گفت:

«حُب این همه پیروزی خدا بهمون داده؛ یکی از این پیروزی‌ها همین شهدامون هستن. راه به این بزرگی، به این مهمی را شما آمده‌اید؛ طبیعتاً قربانی می‌خواد. برای خدا دادید؛ شکر خدا رو هم بکنید. اون‌ها پیش خدا هستن».
دست می‌انداخت گردن رزمنده‌هایی که از همه داغدارتر بودند و می‌گفت:
«روحیه تون رو بازید! این همه پیروزی بزرگ خدا به شما داده؛ از اخلاص شما، اراده شما، خدا هم این برکت رو بهش داد».

باز در فیلم‌های باقی مانده از حاج قاسم هست که در خط مقدم عملیات، در شرایط سخت که برخی رزمنده‌ها ترسیده‌اند، ایشان به رزمنده‌ها که می‌رسند، می‌گویند: این دعا را بخوانید: «اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي فِي دَرْعِكَ الْحَصِينَةِ الَّتِي تَجْعَلُ فِيهَا مَنْ تُرِيدُ^۱ خدایا! من را در آن پوششی که از هر بلا و آفتی حفظ می‌کند و هر کسی

۱. محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۵۳۴.

را که بخواهی در آن قرار می دهی، قرار بده!))
کمی فکر کنیم! واقعاً این آرامش از کجا آمده؟ آیا جز شاگردِ مکتب قرآن است که چنین استقامتی به انسان می دهد که در مقابل این همه دشمن فرماندهان نظامی کم نمی آورند؟!

خدا کجای کار ماست؟

البته حق دارید بگویید که زندگی ما ارتباط مستقیمی با وضعیت اقتصاد دارد و طبیعی است که نوسان بازار و بورس به طور مستقیم بر زندگی ما اثر می گذارد. اما نباید نوسان بورس، دلار، طلا یا افزایش قیمت مرغ، گوشت و نان باعث نوسان ایمان و آرامش ما شود.

در این حساب های ما آیا خدا هم جا دارد؟ آیا وقتی می گوئیم خدا همه کاره است، روزی و خزانه های همه عالم دست اوست، باور داریم یا تعارف می کنیم؟ وقتی می گوئیم «الله اکبر»، یعنی خدا از هر قدرتی بالاتر و بزرگ تر است، آیا توجه داریم که خدا از فلان غول بازار یا حتی فلان غول نظامی یا ابرقدرت هم بزرگ تر است؟ هرگز به این فکر کرده ایم که خدای امروز ما، همان خدای زمان جنگ تحمیلی، همان خدای شکافنده رود نیل، همان خدای ناجی طوفان زده های کشتی حضرت نوح علیه السلام، همان خدای پیروزی بخش جنگ بدر و حنین است؟ مگر خدای دیروز با خدای امروز فرق دارد؟! اگر گاهی از این زاویه به خدا نگاه کنیم، می بینیم که چقدر تسلای خاطر پیدا می کنیم و چقدر زود دلمان به ساحل امن آرامش می رسد.

آرامش، آدرسش این جاست! نه در دامن آن ادیان و فرقه های قلبی که با کلمات زیبا و فریبنده آسایش ذهن را وعده می دهند ولی هرگز آن را به شما هدیه نمی دهند.

حالا نوبت توست!

حالا شاید در ذهن خودتان می پرسید: جزئی تر بگو چه باید کرد؟ چطور می توانم آرامش را به خود و خانواده و نزدیکانم هدیه کنم؟ چطور می توانم آن قدر آرام

باشم که نه تنها کرونا و بالا و پایین شدن سکه و ارز، زندگی ام را طوفانی نکند، بلکه تحریم و تهدید به حمله نظامی هم نظم و آسایش زندگی ام را به مخاطره نیندازد؟

تلاوت قرآن، مایه آرامش

﴿وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ﴾! خدای مهربان می فرماید: یقیناً ما قرآن را برای یاد خودش آسان کردیم.

خواند قرآن و نماز را ذکر معرفی کرده است. حال، اگر می خواهید زندگی دلنشینی داشته باشید و بارش رحمت خدا بر زندگی تان را ببینید، گاهی به این آیه هم فکر کنید:

﴿وَنُزِّلَ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ﴾.

البته شما که اینجا نشسته اید، همه الحمدلله اهل نماز و قرآن و روزه هستید؛ ولی ای مهمانان خانه خدا و ماه خدا! بیایید در این ماه ضیافت، با خودمان و با خدای خودمان قرار بگذاریم که نه تنها قرآن خواندنمان بعد از ماه مبارک ترک نمی شود، بلکه کیفیت آن بهتر هم می شود.

مثلاً بعد از ماه مبارک به جز اینکه روزی پنج صفحه قرآن می خوانیم، به معانی و تفسیر برخی از آیات آن هم توجه بیشتری کنیم. برای قرآن خواندن زمان منظمی را در شبانه روز در نظر بگیریم که مثل غذا خوردن، سر وقت معینی باشد.

تسبیح داشتن

راهکار دیگر این است که مثل بزرگان، همراه خودمان یک تسبیح مخصوصاً تسبیح تربت داشته باشیم و گاهی ذکر و یاد خدا را با توجه بگوییم.

تا کی می خواهی شب ها با انواع قرص های آرام بخشی رنگارنگ بخوابی و بیدار شوی و روزت را هم با داروهای دیگر سر پا بمانی و به جنگ دلشوره های بروی؟! تا کی می خواهی تسبیح فیروزه ای مادر که از جاکلیدی آویزان است را نادیده بگیری و زیر لب دو تا «الله اکبر» به یاد خدایی که از همه دردهایت بزرگ تر است، زمزمه نکنی؟!

تسبیح، اسلحه حاج قاسم

رزمنده‌ای نقل می‌کند که در سوریه در خط مقدم، حاج قاسم برای بازدید میدان و خداقوت‌گویی به رزمنده‌ها آمده بود. می‌دانستم مهربانی و بخشندگی حاجی بی‌حد و حصر است و خیلی دلم می‌خواست یک هدیه به عنوان یادگاری از ایشان بگیرم. یک تسبیح در دست حاجی بود؛ به حاجی گفتم: حاج آقا می‌شود تسبیحتان را به عنوان یادگاری به ما بدهید. حاجی نگاهی به من کرد و گفت: یک رزمنده هیچ وقت سلاح خودش را به کسی نمی‌دهد. بعداً یک نفر از طرف ایشان آمد و به هر نفر یک انگشتر هدیه داد.

این خاطره حاج قاسم را ساده نگیرید که تسبیحش را نداد و گفت این اسلحه من است. حاج قاسم یک فرمانده نظامی بود و انواع سلاح‌های پیشرفته را دیده بود؛ چرا به چند دانه مهره گلی می‌گوید اسلحه؟ چون فهمیده بود که در میدان‌های سخت، وقتی آتش می‌بارد، وقتی عقل انسان کم می‌آورد، وقتی ترس به جان آدم می‌افتد، کلاشینکف و موشک به دادِ «دل» آدم نمی‌رسد. آنجا چیزی لازم است که دلت نلرزد.

آن تسبیح، آن «سبحان الله» گفتن، سیم اتصال حاج قاسم به نیروگاه اصلی عالم بود. وقتی به برق وصل باشی، دیگر نمی‌ترسی که باتری‌ات تمام شود. حاجی می‌خواست بگوید: ای رزمنده! اگر این سیم قطع شود، با بهترین تانک‌ها هم شکست می‌خوری؛ ولی اگر این سیم وصل باشد، با دست خالی هم جلوی داعش و آمریکا می‌ایستی و آن‌ها از هیبت تو می‌ترسند.

امروز هم در جنگ اقتصادی، تسبیح ذکر، اسلحه ماست تا جلوی اخبار منفی و ناامیدی کم نیاوریم!

ساعت اختصاصی خدا!

یک راهکار دیگر که باعث استمرار آرامش در زندگی ما می‌شود، این است که روزانه یک ساعت را اختصاص بدهیم برای انس گرفتن و مناجات با خدا. اگر نیمه شب نشد، حداقل در روز؛ حتی در حد ۵ دقیقه در ساعتی مشخص! بیا بید یک قرار بگذاریم: ما روزی چند ساعت گوشی موبایل را به شارژ

می‌زنیم؟ اگر نزنیم، خاموش می‌شود و عملاً یک تکه فلز به درد نخور است. حالا آیا روح ما شارژ نمی‌خواهد؟

پیشنهاد من برای این ماه رمضان این است: اتاق شارژ بسازید. نمی‌گویم یک اتاق جداگانه. نه! یک گوشه از خانه، یک سجاده پهن کنید که جمع نشود. آنجا بشود «منطقه پرواز ممنوع موبایل». روزی ده دقیقه، فقط ده دقیقه، بروید آن‌جا، موبایل را بیرون بگذارید. نه چیزی بخواید، نه گلایه کنید. فقط بنشینید و بگویید: خدایا! من آمدم خودم را به تو نشان بدهم. آمدم بگویم هستم، تو هم هستی؟

باور کنید این ده دقیقه «شارژ روحی»، چنان باتری وجودتان را پر می‌کند که تا آخر شب، هیچ نوسان قیمتی، هیچ حرف نیش‌داری و هیچ مشکل کاری‌ای، نمی‌تواند چراغ دلتان را خاموش کند.

سیره شهید ردّانی‌پور

شهید «مصطفی ردّانی‌پور» فرمانده سپاه سوم صاحب‌الزمان عجل‌الله تعالی فرجه‌ه بود که پنج تیپ و لشگر را فرماندهی می‌کرد. شبانه‌روز مشغول کار بود. یکی از دوستانش نقل می‌کند:

با ایشان کار داشتم. رفتم دفترشان؛ مسئول دفتر گفت: «الان ساعت یازده است، ملاقاتی قبول نمی‌کند.» رفتم پشت در اتاقش و در زدم؛ گفتم: «مصطفی، منم.» گفت: «بیا داخل.» سرش را از سجده بلند کرد؛ چشم‌های سرخ، خیس اشک. رنگش پریده بود. نگران شدم. گفتم: «چی شده مصطفی؟! خبری شده؟ کسی طوریش شده؟»

دو زانو نشست و سرش را انداخت پایین. زل زد به مهرش. دانه‌های تسبیح را یکی یکی از لای انگشت‌هایش رد می‌کرد. گفت: «یازده تا دوازده هر روز را فقط برای خدا گذاشته‌ام. برمی‌گردم کارهایم را نگاه می‌کنم. از خودم می‌پرسم کارهایی که کردم برای خدا بود یا برای دل خودم؟»^۱

یکی دیگر از راهکارها این است که وقت خود را صرف کارهای روزمره

غیر ضروری نکنید؛ کارهایی که برخی از آن‌ها بی‌هدف و برخی دیگر گمراه‌کننده هستند و حواس شما را از یاد خدا پرت می‌کنند. در خانه در ساعات خلوت به جای تماشای تلویزیون و سرگرمی‌های افراطی، کتاب بخوانیم، ورزش کنیم، با بچه‌های خودمان بازی کنیم.

آرامش مثال زدنی شهید سیاهکالی

همسر شهید مدافع حرم «حمید سیاهکالی» تعریف می‌کند:

در خانه ما معمولاً سکوت و آرامشی حکم فرما بود. من و حمید معمولاً خانه که بودیم، کتاب می‌خواندیم. آبی فاطمه‌ام می‌آمد خانه ما. خیلی زود حوصله‌اش سر می‌رفت و می‌گفت: بیا یک کم تلویزیون نگاه کنیم؛ حوصله‌ام سر رفت. می‌گفتم: تلویزیون خانه ما معمولاً خاموش است؛ مگر برای اخبار یا برنامه کودک. حمید طبق فتوای حضرت آقا، معتقد بود هر آهنگی که از صداوسیما جمهوری اسلامی پخش شود، لزوماً حلال [مجاز] نیست. به همین خاطر قرار گذاشته بودیم که چشم و گوشمان هر چیزی را نبیند و نشنود.^۱

این خانه‌ای است که برای آرامش، به موسیقی پناه نمی‌برد. نتیجه‌اش می‌شود کتاب خواندن. نمی‌گویند برای کتاب خواندن وقت ندارم.

فراموش نکنید: آرامش، محصول یک انتخاب است. انتخاب بین قرص آرام بخش و تسبیح تربت؛ انتخاب بین هیاهوی بازار و ساعت اختصاصی خدا. نسخه نهایی این است: قرآن بخوانیم؛ زیاد ذکر بگوییم، و در این ماه ضیافت، معلوم کنیم که خدا کجای کار ما باشد.

دعای پایانی

خدایا! ای کسی که آدرس آرامش را در این آیه به ما دادی: «أَلَا يَذْكُرُ اللَّهُ تَطْمِئِنُّ الْقُلُوبُ»، به حق این لحظات نورانی ماه مبارک و به حرمت کلام شفا بخش‌ات، سکینه و آرامش مطلق خود را بر قلب‌های تک‌تک عزیزان ما نازل کن.

خدایا! به ما توفیق بده که به جای تکیه بر دلار و بورس و داروهای شیمیایی،

۱. محمد رسول ملاحسینی، یاد‌ت باشد (شهید مدافع حرم حمید سیاهکالی مرادی به روایت همسر شهید)، ص ۱۵۳-۱۵۲.

تکیه‌گاهمان تو باشی و ایمانمان با نوسان قیمت‌ها متلاطم نشود.
 خدایا! به ما توفیق سحر و عبادت‌های شیرین ماه رمضان را عنایت کن.
 خدایا! قلب نازنین امام زمان عجل الله تعالی فرجه الیوم را از ما راضی و خشنود بفرما و ما را از
 یاوران حقیقی ایشان قرار بده.

آمین یا رب العالمین.



محتوای خودت را بساز



شهادت آیه‌ها



پویانمایی



پادکست صوتی



تبیین آیه

مجلس چهاردهم

ضیافتِ رهایی

(صبر فعال؛ کلید گشایش)

﴿وَاصْبِرْ وَمَا صَبْرُكَ إِلَّا بِاللَّهِ﴾

سوره نحل، آیه ۱۲۷

صبوری کن! که صبر تو جز به یاری خداوند نیست.



سُورَةُ النِّجْمِ

ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ عَمِلُوا السُّوءَ بِجَهْلَةٍ ثُمَّ تَابُوا مِنْ بَعْدِ
 ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿١١٩﴾ إِنَّ
 إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ حَنِيفًا وَلَمْ يَكُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ
 ﴿١٢٠﴾ شَاكِرًا لِلْأَنْعَمِ أَجْتَبَاهُ وَهَدَيْنَاهُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ
 ﴿١٢١﴾ وَآتَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ
 ﴿١٢٢﴾ ثُمَّ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ أَنْ اتَّبِعِ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ
 مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿١٢٣﴾ إِنَّمَا جَعَلُ السَّبْتُ عَلَى الَّذِينَ اخْتَلَفُوا
 فِيهِ وَإِنَّ رَبَّكَ لَيَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ فِيمَا
 كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ ﴿١٢٤﴾ ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ
 وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَدِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ
 رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ
 ﴿١٢٥﴾ وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ وَلَئِنْ
 صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّادِقِينَ ﴿١٢٦﴾ وَأَصْبِرْ وَمَا صَبْرُكَ
 إِلَّا بِاللَّهِ وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَلَا تَكُ فِي ضَيْقٍ مِّمَّا يَمْكُرُونَ
 ﴿١٢٧﴾ إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ ﴿١٢٨﴾



تلاوت آیه



مدرسه حفظ

شب‌های پر از راز و نیاز ماه مبارک رمضان، شب‌های پیوند با خداست؛ پیوند روح خسته ما با سرچشمه آرامش. خدا ما را به این ضیافت دعوت کرده تا رها شویم؛ رها شویم از اضطراب‌ها و دل‌نگرانی‌هایی که مثل غل و زنجیر، قلبمان را اسیر کرده‌اند. اما بگذارید رُک و پوست‌کنده بپرسم: آیا تا به حال این حس به سراغتان آمده است که در دنیا به روی شما بسته شده؟

وقتی در مشکلی گره می‌خوریم؛ وقتی در مسیر بندگی به زمین می‌افتیم؛ وقتی می‌بینیم با تمام تلاشی که کردیم، نتیجه‌ای نگرفتیم... آیا این حس به ما دست نمی‌دهد که: نکند خدا مرا طرد کرده؟ نکند این راه دیگر بن بست است؟ و وای خدا! دیگر نیرویی برای ادامه دادن ندارم!

تصور کنید یک کوهنورد را که دارد به قله‌ای بلند و سخت صعود می‌کند. او ساعت‌ها راه آمده، عرق ریخته، عضلات پایش از شدت خستگی می‌لرزد و نفسش به شماره افتاده است. درست در چند قدمی قله، جایی که باد مخالف می‌وزد و سرما بیداد می‌کند، ناگهان زانویش خم می‌شود و می‌خواهد روی زمین بنشیند. در این لحظه، مربی یا راهنمای گروه سر او فریاد می‌زند: «صبر کن! ادامه بده!» اینجا «صبر کن» یعنی چه؟ آیا به این معناست که همان جا روی برف‌ها بنشین، دست روی دست بگذار و تسلیم شو؟ اگر کوهنورد در آن سرما بنشیند که یخ می‌زند! اگر بنشیند که سقوط می‌کند!

در اینجا «صبر کن» یعنی: «در برابر این خستگی مقاومت کن و قدم بعدی را بردار!»؛ یعنی با اینکه پایت می‌لرزد، با اینکه نفست گرفته، اما نایست! حرکت کن! مشکل ما این است که صبر را، یک تحمل منفعلانه و زورکی می‌دانیم. فکر

می‌کنیم باید با نیروی خودمان، دندان روی جگر بگذاریم و منتظر باشیم تا قضا و قدر کارش را بکند. درحالی‌که خداوند نمی‌خواهد ما را تنها بگذارد.

اینجاست که مولوی، یک شعر زیبا و جذاب دارد:^۱

هله نومید نباشی که تو را یار براند

صبر یعنی امید، یعنی مطمئن باش که یار (خداوند) هرگز تو را طرد نمی‌کند.

گرت امروز براند، نه که فردات بخواند؟

اگر امروز مصیبتی آمد، نگران نباش! فردایی هم هست و گشایش از راه می‌رسد.

اما قلب بحث اینجاست. اگر درها بسته شد، چه کنیم؟ فرار کنیم؟ نه! دستور

می‌دهد:

در اگر بر تو ببندد، مرو و صبر کن آن‌جا

اینجا همان معنای «صبر فعال» است. کنار همان در بسته بایست، مقاومت

کن، فرار نکن! چون...

ز پس صبر، تو را او به سر صدر نشانند

استقامت در سختی، کلید رسیدن به بالاترین جایگاه است.

حالا سؤال این است: چطور می‌توانم کنار در بسته، بایستم و فرار نکنم؟

چطور این قدرت و این اطمینان را داشته باشم که یار مرا نمی‌راند؟ مولوی

جواب می‌دهد:

و اگر بر تو ببندد همه ره‌ها و گذرها

ره پنهان بنماید که کس آن راه نداند

اگر تمام درهای مادی بسته شد... بدان که لطف و گشایش پنهانی الهی، از

راهی می‌رسد که هیچ‌کس تصور نمی‌کند.

آیه زندگی

آن «راه پنهان» و آن «نیروی ایستادگی کنار در بسته»، جز از یک منبع غیبی

نمی‌تواند بیاید. ما به تنهایی در برابر سختی‌ها کم می‌آوریم. برای همین است که

خداوند، در توفیق را به روی پیامبرش و به تبع او، به روی ما باز می‌کند و تکیه‌گاه

اصلی را نشان می‌دهد.

آیه زندگی ما در جزء ۱۴، در سورة نحل، این حقیقت را به زیباترین شکل ممکن بیان می‌کند. برای آنکه در طوفان مکر دشمنان و سختی‌های دنیا خم به ابرو نیاوریم، کلید را در دست ما می‌گذارد و می‌فرماید: «وَاصِرٌ وَمَا صَبْرُكَ إِلَّا بِاللَّهِ وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَلَا تَكُ فِي ضَيْقٍ مِّمَّا يَمْكُرُونَ»^۱ و شکیبایی کن. صبر تو جز به توفیق و یاری خدا نیست و بر (گمراهی) آنان اندوه مخور و از توطئه‌ای که همواره به کار می‌گیرند، دل‌تنگ مشو».

عزیزان دلم! این آیه، نه یک موعظه خشک، بلکه یک فرمان نجات برای ماست. این آیه شریفه، صرفاً یک توصیه اخلاقی ساده نیست؛ یک دستورالعمل جامع برای مدیریت استقامت در برابر تمام عوامل خارجی دشمنی‌ها و عوامل شخصی و شخصیتی است.

صبر کارگشا

فرمان اول: «وَاصِرٌ» بله، شکیبایی کن! اما چطور شکیبایی کنیم در دنیایی که ما را با انواع مکرها و سختی‌ها احاطه کرده است؟

صبر چیست؟

آی مردم! بیایید از همین الان، معنی غلط صبر را دور بریزیم. این قدر نگویید صبر یعنی: «تحمل بدبختی، دندان روی جگر گذاشتن و هیچ کاری نکردن!» این صبر، به درد ستمکار می‌خورد! این صبر، به درد آدم بی تفاوت می‌خورد! نه! صبر در قرآن یعنی: آن چیزی که در لحظه مصیبت، در لحظه خشم، در لحظه شکست، نمی‌گذارد عقلت از کار بیفتد!

صبر یعنی: نگهداری نفس از آشفته‌گی و بی‌تابی! یعنی آن آرامش قلبی که اجازه می‌دهد در طوفان‌ها، درست تصمیم‌گیری و محکم قدم برداری! اگر کسی بخواهد با معنای درست یک کلمه آشنا شود، باید به ریشه آن رجوع کند. بنابر تحقیق علمای لغت، از جمله علامه مصطفوی در کتاب ارزشمند «التحقیق فی کلمات القرآن» معنای اصلی و پایه‌ای کلمه «صبر» این است:

((نگهداری نفس از آشفتگی و بی‌تابی، به واسطه آرامش و طمأنینه)).^۱
 صبر، فریادنزدن نیست؛ صبر، فرونریختن و ازهم‌نپاشیدن درونی است. این آرامش درونی است که به انسان اجازه می‌دهد تا نیرو و قوای خود را جمع‌آوری کند، درست فکر کند و فعالانه به عمل پردازد.

شاهبیت آیه، «وَمَا صَبْرُكَ إِلَّا بِاللَّهِ»

حالا سؤال این است: این آرامش بی‌نظیر، این طمأنینه فولادی، از کجا می‌آید؟ مگر ما چقدر انرژی داریم که در مقابل سختی‌های زندگی، خم نشویم؟ پاسخ، شاهبیت آیه است: «صبر تو، جز با توفیق خدا، امکان ندارد!» بیایید به زندگی کسی نگاه کنیم که تمام عمرش، تجلی این آیه بود. زندگی کسی که باوجود تمام فشارها، زندان‌ها، شکنجه‌ها و دردهای روحی و جسمی، لحظه‌ای آرامش قلبی‌اش را از دست نداد.

کلید صبر دست خداست!

به آن آقای غریب، به آن امام صبور، موسی بن جعفر علیه السلام نگاه کنیم. سال‌ها در سیاه‌چال‌های تاریک، در انفرادی، زیر سنگین‌ترین شکنجه‌ها... به‌گونه‌ای که هر زندانبانی شرمندۀ عبادت او می‌شد. راز این مقاومت حیرت‌انگیز چه بود؟ مگر نیروی یک انسان چقدر است؟
 امام کاظم علیه السلام خودشان، برای حل این معمای مافوق طاق، یک سؤال مهم را مطرح و به آن پاسخ می‌دهند.

ببینید امام علیه السلام چه می‌فرمایند. امام علیه السلام می‌فرمایند: «أَكَلَّفَ اللَّهُ الْعِبَادَ مَا لَا يُطِيقُونَ؟» آیا این صحیح است که خداوند بندگان را مکلف به انجام کاری کند که از عهده آنان خارج است؟! همه می‌دانیم که قرآن می‌فرماید: «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا»^۲؛ خداوند کسی را جز به اندازه توانش تکلیف نمی‌کند... خود امام علیه السلام بلافاصله پاسخ می‌دهد: «كَلَّفَ اللَّهُ جَمِيعَ الْخَلْقِ مَا لَا يُطِيقُونَ...»

۱. حسن مصطفوی، التحقيق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۶، ص ۱۸۲.

۲. بقره، ۲۸۶.

ما نمی‌توانیم! بله! ما به تنهایی نمی‌توانیم. امام علیه السلام می‌فرماید: «بله! هر انسان، حداقل یک تکلیف دارد که از عهده خودش خارج است!» تو نمی‌توانی در خانه خوش اخلاق باشی، تو نمی‌توانی در مقابل شهوت بایستی، تو نمی‌توانی در مصیبت آرام بمانی؛ (... إِلَّا أَنْ يُعْنَهُمْ عَلَيْهِ، فَإِنْ أَعَانَهُمْ عَلَيْهِ أَطَاقُوهُ؛^۱ ... مگر اینکه خدا آن‌ها را کمک کند! پس اگر خدا کمک کند، از عهده آن بر می‌آیند!)

خدا کمک کند!

و برای محکم کردن حجت، امام علیه السلام به همین آیه استدلال می‌کند: «قَالَ اللَّهُ جَلَّ وَعَزَّ لِنَبِيِّهِ: وَاصْبِرْ وَمَا صَبْرُكَ إِلَّا بِاللَّهِ؛ خداوند به پیامبرش فرمود: صبر کن، و صبر تو جز به توفیق خدا نیست!»

آی مردم! این یعنی: صبر، توفیق می‌خواهد! صبر، دست خداست! ما به تنهایی، در برابر یک ساعت خشم، در برابر یک روز غم و غصه، در برابر یک نیرنگ و تهمت، کم می‌آوریم!

راز بندگی، «إِلَّا بِاللَّهِ»

پس ای برادر! ای خواهر! صبر تو زورِ بازوی تو نیست! صبر تو، لطف پنهان خداست! راز آرامش امام کاظم علیه السلام در زندان، راز مقاومت شهدا در زیر خمپاره و راز پایداری تو در زندگی سخت، یک چیز است: «وَمَا صَبْرُكَ إِلَّا بِاللَّهِ»! تو مأمور به تلاش هستی، اما نیرو را باید از خدا بگیری. اینجا است که نماز، روزه و دعا، تبدیل به خط اتصال و پُل ارتباطی برای گرفتن آن توفیق الهی می‌شوند.

ایستگاه تقویت صبر

خداوند بزرگ، در نظام حکیمانه خود، برای همین نیاز ما، یک ایستگاه تقویت ایمان، یک کارخانه تولید نیروی صبر و یک اورژانس روحی قرار داده است. نام این ایستگاه چیست؟ «ماه مبارک رمضان!»

ببینید روزه چه کار می‌کند! روزه، فقط گرسنگی و تشنگی نیست!

۱. تفسیر اهل بیت علیهم السلام، ج ۷، ص ۷۷۶؛ محمد باقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۵، ص ۵۴؛ فقه الرضا، ص ۳۴۹.

● روزه، تمرین «دل‌ن بستن» است: وقتی تمام روز، از حلال‌ترین چیزها (آب و غذا) دست می‌کشی، قلبت آرام آرام می‌آموزد که به حرام‌ها دل نبندد! این، نیروی صبر بر معصیت است!

● روزه، تمرین «دوری از کسالت» است: وقتی شب‌ها به عبادت می‌ایستی و سحری می‌خوری، قوای روحیات آن قدر قوی می‌شود که در طول روز، کسالت و بی‌حالی (که دشمن صبر بر طاعت است) از تو دور می‌ماند!

● روزه، تمرین «شاکی نبودن» است: وقتی طولانی‌ترین و سخت‌ترین روزه‌های سال را به فرمان خدا تحمل می‌کنی، رضایت به قضای الهی که کلید صبر بر مصیبت است در تو نهادینه می‌شود!

پس ای مؤمن! ماه رمضان فقط یک تکلیف نیست؛ ماه رمضان، باطری ذخیره ما برای یازده ماه باقی سال است! این نماز و این دعای سحر، شارژر ما برای گرفتن آن توفیق الهی «إِلَّا بِالله» است.

پس راه چیست؟ باید التماس کنیم که آن توفیق به ما برسد! باید خودمان را به سرچشمه این نیروی عظیم وصل کنیم!

جبهه‌های صبر

فرماندهی صبر: در ۳ جبهه بجنگ!

وقتی این نیروی توفیق از خدا به ما رسید، باید از آن در سه جبهه استفاده کنیم؛ سه جبهه‌ای که اگر در آن‌ها شکست بخوریم، کل ایمانمان به خطر می‌افتد، سه جبهه از صبر که خود امیرالمؤمنین علیه السلام برای ما تبیین می‌کنند:

امیرالمؤمنین علیه السلام به نقل از پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرمایند: «الصَّبْرُ ثَلَاثَةٌ: الصَّبْرُ عَلَى الْمُصِيبَةِ وَالصَّبْرُ عَلَى الطَّاعَةِ وَالصَّبْرُ عَلَى الْمَعْصِيَةِ»^۱ صبر بر سه گونه است: صبر بر مصیبت، صبر بر فرمان برداری و صبر از گناه!!

جبهه اول: صبر بر مصیبت (جنگِ با شکایت!)

اینجا نقطه اوج است! اگر مالت رفت، اگر عزیزت رفت، اگر مریض شدی... صبر بر

مصیبت یعنی: بی‌قراری نکردن و شاکی نشدن از خدا! نگذار غم، تمام قوای تو را ببلعد و از زندگی خارج کند.

● صبر جمیل حضرت یعقوب علیه السلام: صبر جمیل حضرت یعقوب علیه السلام بهترین مثال این صبر است، وقتی فرزندش را از دست داد، نفرمود: «چه مصیبتی! چرا خدا این کار را با من کرد؟» بلکه فرمود: «**فَصَبْرٌ جَمِيلٌ**»؛ صبر می‌کنم، صبری نیکو». صبر جمیل یعقوب علیه السلام یعنی در اوج درد اجازه ندهی که قلبت از خدا شکوه کند. اگر امروز در خانه‌ای فرزندی را از دست داده‌اید، بدانید که نیروی آرامش قلب شما در آن لحظه، توفیق الهی است که مانع از فروپاشی شما می‌شود.

● صبر بر مصیبت در سطح ملی: این صبر همان تحمل فشارهای بیرونی برای پاسداری از آزادی است.

● صبر بر مصیبت تحریم‌ها؛ بزرگ‌ترین مصیبت برای ملت ما در دهه‌های اخیر، تحریم‌های ظالمانه اقتصادی است. دشمن چه می‌خواهد؟ می‌خواهد با این مصیبت اقتصادی، ما را به نقطه‌ای برساند که فریاد بزنیم: «ما نمی‌توانیم!» و دست از استقلال و ولایت‌مداری برداریم. استقلال ملی، هزینه دارد، این هزینه، تحمل فشارهاست. اگر ملت ما بر تلخی این مصیبت عظیم صبر نکنند، مجبور به تسلیم و وابستگی می‌شویم. این همان صبر بر مصیبتی است که بنیان استقلال اقتصادی ما را حفظ کرده است. هر خانواده‌ای که امروز با قناعت و ساده‌زیستی، فشار تحریم را تحمل می‌کند، در واقع دارد بر مصیبت دشمن صبر می‌کند تا استقلال و عزت نظام باقی بماند.

جبهه دوم: صبر بر طاعت (جنگ با کسالت!)

بله، نماز خواندن سخت است، روزه گرفتن سخت است، خوش اخلاقی با زن و بچه در اوج خستگی، سخت است، صبر بر طاعت یعنی: مقابله با کسالت و تنبلی، نگذاریم خستگی بر ایمانمان غلبه کند. صبر بر حق کن، حتی اگر تلخ باشد. این وصیت، یک میراث خانوادگی است! ببینید ائمه علیهم السلام چقدر به این نکته اهمیت داده‌اند که آن را نسل به نسل منتقل کرده‌اند؛ امام باقر علیه السلام فرمودند: وقتی پدرم،



امام سجاد (علیه السلام) در بستر شهادت بود، مرا به سینه چسباند و فرمود: «پسر! تو را وصیت می‌کنم به چیزی که پدرم امام حسین (علیه السلام) در لحظه شهادت، به آن وصیت کرد، و او نیز به نقل از پدرش امیرالمؤمنین (علیه السلام) وصیت کرد...».

ببینید چقدر این مطلب مهم است که این وصیت، در سخت‌ترین شرایط (لحظات آخر عمر عزیزان، و سختی صحرای کربلا)، بارها تکرار شده است.

آن وصیت ریشه‌دار چه بود؟ «يَا بُنَيَّ! اصْبِرْ عَلَى الْحَقِّ وَإِنْ كَانَ مُرًّا! فرزندم! بر حق صبر کن؛ حتی اگر تلخ باشد!»

گاهی انجام وظیفه، تلخ است، ترک لذت، تلخ است، پای حق ایستادن، تلخ است اما صبر بر طاعت یعنی با توفیق خدا، «إِلَّا بِاللَّهِ»، این تلخی را به جان خریدن و هرگز دست از وظیفه نکشیدن؛ صبر بر طاعت یعنی مقابله با کسالت در انجام وظایف و مهم‌تر از همه صبر در مسیر ولایت و حق؛ نگذاریم خستگی و سختی راه، ما را از محور اصلی حق دور کند. صبر بر طاعت یعنی ایستادگی بر ایمان تا آخرین لحظه.

سخت‌ترین شهادت!

شهید وکیلی یکی از این نمونه‌هاست. برادر دو شهید؛ یعنی مادر ایشان سه شهید تقدیم اسلام و انقلاب کرده است.

در سال ۱۳۵۹، در اوج درگیری‌های کردستان و توطئه‌های گروهک‌های ضدانقلاب (کومله و دموکرات)، احمد وکیلی (برادر شهید) در عملیات آزادسازی سنجند به اسارت درآمد. دشمنان برای گرفتن اعتراف و بازگرداندن او و دیگر اسرا از خط ولایت، سخت‌ترین شکنجه‌ها را اعمال کردند.

اما او هرگز از ایمان و عقیده خود دست نکشید. نشانه‌های صبر را در زیر فشار حفظ کرد، نه کسل شد، نه دلتنگ شد، نه شکایت کرد. وقتی برادر ارتشی‌اش را شکنجه می‌کردند و ناخن‌های برادر ارتشی‌اش را جلوی چشمش می‌کشیدند تا او بترسد، احمد با صدای بلند فریاد زد: «ما به خاطر خدا آمده و خود داوطلب شده‌ایم بیاییم، پس بیا شرمندۀ خدا و خلق نشویم!»

بعد از هر بیگاری و شکنجه با بدن زخمی و خونینی که داشت، کنار برادران

ارتشی می نشست و سورة عصر را می خواند: «وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ»؛ یکدیگر را به حق و صبر توصیه کنید».

او منبع آرامش اردوگاه شده بود. منافقین که دیدند زبانش، کل اردوگاه را مقاوم کرده است، دادگاهی گرفتند و حکم به اعدام او دادند، اما نه یک اعدام عادی! روایت شده است که گروهک ضدانقلاب، ابتدا به هر پایش نعل کوبیدند و به همین ترتیب او را برای آوردن چوب و سنگ به بیگاری بردند. پس از دادگاهی شدن به شکنجه و مرگ محکوم شد. دستش را از بازو بریدند و پس از یک معالجه سطحی با دستگاه های برقی تمام صورتش را سوزاندند... پس از شهادت او، گوشت تنش را بریدند و خوردند تا رعب و وحشت ایجاد کنند.^۱

در همین فتنه پاییز ۱۴۰۱، طلبة جوان و بسیجی، شهید آرمان علی وردی، به دست اغتشاشگران اسیر شد.

دشمن نمی خواست فقط او را بکشد؛ می خواست ایمان و ولایت مداری اش را بکشد! کشتن آرمان آسان بود، اما آن ها به دنبال صحنه ای بودند که از زبان او توهینی بیرون بیاید و برای ضدانقلاب سوژه شود؛ سوژه ای که آرمان هرگز به آنان نداد. کلیپ و فیلمی که از توهین او بیرون آمد اصلاً به آن ها سوژه نداد. اغتشاشگران او را تحت فشار قرار دادند تا به رهبری توهین کند. فیلم های منتشر شده نشان می دهد که آرمان تا آخرین لحظه از این کار امتناع کرد.

او در همان لحظات که در چنگال دشمن بود، می توانست برای نجات جاننش کوتاه بیاید و یک کلمه بر زبان بیاورد اما ایستادگی بر طاعت، برای او از جان عزیزتر بود. بهای این صبر را با گوشت و استخوانش پرداخت. در سفیدران پایش چاقو زدند، چندین استخوان بدنش را شکستند و حتی با ناخن گیر، گوشت تن او را زخمی کردند. او با بدنی پُر از جراحت رها شد تا به شهادت رسید.^۲

۱. خبرگزاری جوان آنلاین به نقل از: کتاب شبیخون، انتشارات ستاد مرکزی سپاه پاسداران، چاپ ۱۳۶۷؛ «ضد انقلاب پس از شهادت احمد گوشت تنش را خوردند»، ۱۱ دی ۱۴۰۱، دسترسی در:

<https://www.javanonline.ir/004jBc>.

۲. آپارات، «شکنجه آرمان علی وردی؛ ماجرای حمله اوباش به علی وردی»، دسترسی در:

<https://www.aparat.com/v/B0w9K>.



این صحنه مقاومت آرمان علی‌وردی، این فشار کلامی برای نفی حق و آن تحمل شکنجه تا پای شهادت... آیا این تصویر، برای شما آشنا نیست؟

اینجاست که تاریخ، خودش را تکرار می‌کند؛ اینجاست که می‌فهمیم فرمول خدا، همیشه یکی است. در صدر اسلام؛ بلال حبشی، آن برده سیاه‌پوست را، به جرم آوردن ایمان، زیر سخت‌ترین شکنجه‌ها قرار دادند. ارباب سنگدل او، امیه بن خلف، بلال را در گرم‌ترین روزهای مکه روی ریگ‌های داغ می‌خواباند و سنگی بسیار بزرگ و سوزان بر سینه‌اش می‌گذاشت. هدف چه بود؟ تنها اینکه بلال یک کلمه بگوید: «کفر!» و از ایمانش دست بکشد.

بلال نه نیروی قبیله‌ای داشت و نه حمایت اجتماعی. سلاح او چه بود؟ فقط توکل و اتصال. در زیر آن فشار کمرشکن، در زیر آن سنگ داغ، بلال تنها فریاد می‌زد: «أَحَدٌ! أَحَدٌ!». بله! گاهی تبعیت سخت است؛ گاهی انجام وظیفه‌ای که ولی امر مشخص کرده، بر مذاق ما خوش نمی‌آید. اما حق، همیشه بر مدار ولی می‌چرخد.

جبهه سوم: صبر بر معصیت (جنگ با دل‌بستگی!)

لذت گناه می‌کشد تو را؛ پول حرام شیرین است؛ تهمت زدن راحت است. صبر بر معصیت یعنی: دل نبستن! یعنی با آنکه راه گناه باز است، توفیق پیدا کنی که قدم در آن نگذاری! اینجاست که صبر، کلید «استقلال فردی» می‌شود.

ای جوان! استقلال فردی یعنی: موبایلت در دست تو باشد، نه تو در دست موبایل! یعنی چشم تو اختیار نگاه کردن داشته باشد، نه نگاه تو، برده شهوت باشد! صبر بر معصیت، همان زنجیری است که برده نفس را به یک انسان آزاد تبدیل می‌کند.

سخت‌ترین میدان این صبر، آنجایی است که تمام زمینه‌ها برای گناه فراهم شود، اما انسان به خاطر خدا بگذرد!

اینجاست که داستان یوسف و زلیخا، برای تمام تاریخ، معیار صبر بر معصیت است. یوسف علیه السلام در خلوت هفت حجره، در نهایت زیبایی و قدرت اغواگری، چگونه توانست صبر کند؟ حافظ، عمق این صحنه مبارزه را در یک بیت خلاصه می‌کند؛ مبارزه‌ای که یوسف را به زندان برد:



من از آن حُسنِ روزافزون که یوسف داشت دانستم

که عشق از پرده عصمت برون آرد زلیخا را^۱

این بیت، سختی گناه را نشان می‌دهد. اگر یوسف علیه السلام با آن جمال و در آن موقعیت تسلیم می‌شد، عجیب نبود! اینجا عظمت پرهیز یوسف علیه السلام خود را نشان می‌دهد که سخت‌ترین مرحله صبر است. اما یوسف علیه السلام در آن لحظه سخت، چه گفت؟ تکیه‌گاهش چه بود؟

سعدی در بوستان، راز این صبر الهی را از زبان یوسف علیه السلام بیان می‌کند؛ همان «ما صبرك الا بالله» عملی:

تو در روی سنگی شدی شرمناک مرا شرم باد از خداوند پاک!^۲
آی جوان! صبر یوسف، زور بازوی او نبود؛ صبر او، شرم از خداوند پاک بود؛ وقتی تمام درها و پرده‌ها برگناه بسته شد، یوسف علیه السلام نگاهش را به آسمان دوخت و گفت: این قدرت را از خدا می‌گیرم.

یوسف علیه السلام به زندان رفت، چون نخواست به معصیت آلوده شود. جامی هم زیبا گفته که:

بی‌گناهی، کم‌گناهی نیست در دیوان عشق

یوسف از دامان پاک خود به زندان می‌رود^۳

اوج معصیت در خانواده، خشم و عصبانیت است. این خشم، یک لحظه لذت دارد، اما سال‌ها زندگی را تلخ می‌کند. صبر بر معصیت یعنی در اوج عصبانیت، این توفیق الهی را بیابی که یک لحظه سکوت کنی. یک لحظه سکوت در برابر خشم، جهاد اکبر است!

صبر بر معصیت در عرصه ملی یعنی ترک پذیرش ذلت و وابستگی! ترک معصیت و وابستگی (همان تحریم تنباکو) در دوران قاجار هنگامی بود که انگلیسی‌ها از راه قرارداد «رویترا» و سپس امتیاز «تنباکو»، حاکمیت اقتصادی و

۱. حافظ، غزلیات، غزل شماره ۳.

۲. مصلح‌الدین سعدی، بوستان، باب نهم در توبه و راه صواب، بخش ۱۸، حکایت زلیخا با یوسف علیه السلام.

۳. صائب تبریزی، دیوان اشعار، غزلیات، غزل شماره ۲۷۰۷.

سیاسی کشور را به تاراج می‌بردند. در حقیقت، معصیتِ ذلت و وابستگی بر کشور تحمیل می‌شد. علما و مردم، زیر چتر فتوای مرجعیت (میرزای شیرازی)، بر یک طاعت بزرگ (مبارزه) و یک ترک معصیت بزرگ (ترک قرارداد وابستگی) صبر کردند.^۱ مردم، لذت و عادت کشیدن تنباکو را که حلال بود، به خاطر صبر بر معصیت وابستگی ملی، ترک کردند. این صبر، یک حرکت اجتماعی عظیم ایجاد کرد و طومار قرارداد استعماری پیچیده شد. ملتی که بر لذت حلال صبر کند، دیگر بردهٔ دشمن نمی‌شود!

نجات از غم و مکر، نتیجهٔ صبر ﴿إِلَّا بِاللَّهِ﴾

حالا گوش کن به وعدهٔ نهایی خدا در این آیه، خدا می‌گوید اگر با توفیق من صبر کنی، دو نجات بزرگ برای توست:

﴿وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ﴾؛ دیگر غم گذشته، غم نداشته‌ها، و غم کسانی که نفهمیدند، تو را از پا در نمی‌آورد. از غم رها می‌شوی!

﴿وَلَا تَكُ فِي ضَيْقٍ مِّمَّا يَمْكُرُونَ﴾^۲ از تمام نیرنگ‌ها، توطئه‌ها و مکر دشمنان، دلتنگ و تحت فشار نمی‌شوی!

این است معنای صبر فعال! صبر ﴿إِلَّا بِاللَّهِ﴾!

ملتی که رهبرش صبر می‌کند؛ جوانش در میدان شکنجه، بر ولایت صبر می‌کند و خانواده‌هایش بر مصیبت‌های اقتصادی صبر می‌کنند، چنین ملتی هرگز ذلیل نخواهد شد! این ملت، مستقل‌ترین و آزادترین ملت دنیا خواهد بود، چون کلیدش را از دست خدا گرفته است!

حالا سؤال اینجاست، سؤال اصلی که من و شما باید از خودمان بپرسیم: مدعیان صبر، پاسخ‌گو باشید! آیا من صبورم؟ آیا تو صبور؟ همهٔ ما در زندگی، یک‌بار هم که شده ادعای صبر کرده‌ایم. گفته‌ایم: «من صبورم!» اما ادعای صبر، ساده است؛ نشانه‌های صبر را داشتن، هنر است!

اگر واقعاً آن آرامش فعال درونی، یعنی صبر را با ﴿إِلَّا بِاللَّهِ﴾ به دست آورده

۱. حسن اصفهانی کربلایی، «تاریخ دخانیه»، همراه سدهٔ تحریم تنباکو، به کوشش موسی نجفی

و رسول جعفریان، تهران، ۱۳۷۷ش؛

۲. نحل، ۱۲۷.

باشی، باید در زندگی ات علامت‌های آن دیده شود! ملاک این نشانه‌ها را چه کسی بهتر از پیامبر خدا ﷺ می‌تواند بیان کند؟

سه علامتِ انسان صبور

حضرت محمد ﷺ فرمودند: «نشانهٔ انسان صبور در سه چیز است...»^۱ ای کسی که ادعای صبوری داری، بیا و خودت را با این سه نشانه بسنج:

۱. نشانهٔ اول: کسل نشدن

انسان صبور کسل نمی‌شود؛ چراکه وقتی کسل شود، حق را ضایع و تباه خواهد کرد. انسان کسل، مثل ماشینی است که تمام شب چراغ‌هایش روشن بوده و باتری‌اش خالی است؛ صبح برای حرکت در جادهٔ حق (نماز و کار) روشن نمی‌شود! صبر، شارژر آن باتری است!

ای برادر! ای رزمندهٔ جبههٔ زندگی! اگر صبوری، کسالت و بی‌حالی را از تو دور می‌کند؛ اگر شب‌ها تا صبح بیدار می‌مانی پای فضای مجازی اما برای نماز صبح کسلی، تو صابر نیستی؛ اگر تمام روز با خستگی کار می‌کنی اما برای تربیت بچه و گوش دادن به حرف همسرت کسلی، صبر نداری. صبرِ فعال یعنی غلبه بر کسالت در انجام حق و وظیفه!

امشب با خودت عهد ببند: تنها یک طاعت را انتخاب کن که در آن دچار کسالت می‌شوی؛ مثلاً نمازِ اوّل وقت یا خوش اخلاقی با همسر در اوج خستگی. به خدا متوسّل شو و بگو: «خدایا! من ضعیفم؛ توفیق بده این کسالت را رفع کنم، توفیق بده صبر بر طاعت داشته باشم!» سپس محکم بگیر و برنامه‌ریزی کن. مثلاً تصمیم بگیر هر شب رفتارِ روزانهٔ خودت را محاسبه کنی؛ اگر در صبوری دچار کسالت شدی، حتماً اصلاحش کنی.

۲. نشانهٔ دوم: دل تنگ نشدن!

مؤمن صبور، دل تنگ نمی‌شود و هنگامی که دلتنگ شد، سپاسگزاری نمی‌کند.

«دل تنگ شدن» در اینجا، یعنی دل بستن و حسرت خوردن!

ای کسی که صبری، نباید با دیدن دارایی دیگری یا از دست دادن یک فرصت مالی، دائم در حسرت باشی! نباید با یک ضرر مالی آن قدر بی قرار شوی که دیگر نعمت‌های موجود (سلامتی، خانواده، آبرو) را نبینی و شکرگزاری یادت برود. صبر فعال، یعنی دل‌کندن از وابستگی‌های نفس سرکش! حداقل یک وابستگی نفس سرکش را از زندگی‌ات بیرون کن. می‌خواهم تمرین «دل‌ن بستن» کنی؛ یا نگاه حرام را ترک کن یا یک دقیقه سکوت در برابر عصبانیت را به خودت تحمیل کن.

یک پرده را ببند تا هزاران در گناه باز نشود!

خداوند درباره ترک نگاه حرام، اول به مردان و سپس به زنان امر می‌کند و بعد وعده می‌دهد: «قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ... ذَلِكَ أَزْكَى لَهُمْ»؛^۱ بگو به مؤمنان که چشمان خود را فرو پوشند... این برای آن‌ها پاکیزه‌تر است).

۳. نشانه سوم: شکایت نکردن از پروردگار

انسان صبور از پروردگارش شکایت نمی‌کند و وقتی که از پروردگارش شکایت کند، گناه خواهد کرد.

این نقطه اوج است! در سخت‌ترین مصیبت‌ها، در ناملايمات، هرگز نباید زبان به اعتراض به حکمت الهی باز کنی! اگر در بلا شکوه کردی، اگر گفتی «چرا فقط برای من این طور شد؟»، شک نکن که ایمانت لرزیده است؛ چون شکایت از خدا، اولین پُل برای عبور به سمت گناهان بزرگ است؛ چون فکر می‌کنی خدا حق تو را نداده، پس خودت می‌خواهی حقت را به روش غلط بگیری.

امام صادق علیه السلام فرمودند: «الصَّابِرُ الْمُحْتَسِبُ لَا يَخْرُجُ مِنْ يَدِهِ شَيْءٌ، إِلَّا عَوْضَهُ اللَّهُ خَيْرًا مِنْهُ»؛^۲ انسان صبور و محتسب (کسی که کارش را به حساب خدا می‌گذارد)، چیزی را از دست نمی‌دهد مگر اینکه خدا بهتر از آن را به او عوض می‌دهد).

از این ماه مبارک این کار را شروع کن و اگر در کل زندگی غم یا ضرر مالی به تو رسید، فوری یک الحمد لله بگو، زبان را نگه دار، به جای آن، فوری دو رکعت نماز

۱. نور، ۳۰.

۲. میرزا حسین نوری، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۹، ص ۳۷.

شکر بخوان، بگو: «خدایا! شکر که بلای بزرگ‌تر را از من دور کردی. من بندهٔ توام، به قضا و حکمت تو راضی‌ام!»

دعای پایانی

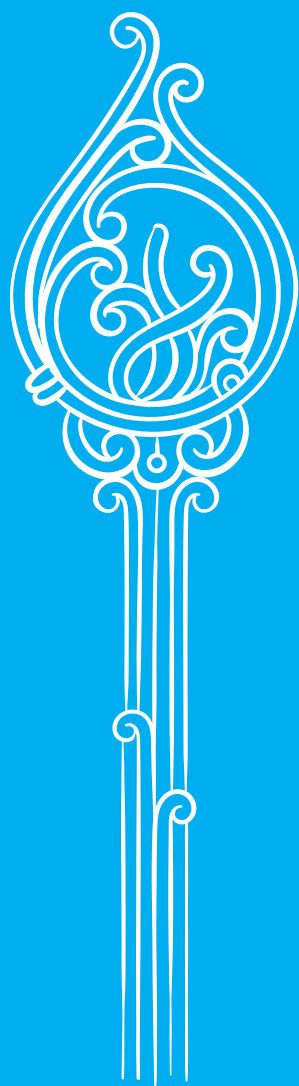
اجازه بدهید در این ماه رهایی و آمرزش، در خانهٔ همان کسی را بزنیم که فرمود: ما کمک می‌کنیم!

- بارالها، ای که ما را به ضیافت فراخواندی تا بندگی‌ات را به جای آوریم و طعم آزادی را بچشیم؛ ما در این ماه به پناه تو آمَدیم، خدایا، به ما آموختی که: «وَمَا صَبْرُكَ إِلَّا بِاللَّهِ» ما ناتوانیم، امّا به توفیق تو توانمندیم.
- پروردگارا، ما را از کسانی قرار ده که بر طاعت صابر بودند و هرگز در مسیر حق، کسالت به سراغشان نیامد. به حق محمد و آل محمد، ما را بر طاعت ولی و حق، ثابت قدم بدار؛ حتی اگر تلخ باشد.
- معبودا، ما را از کسانی قرار ده که بر ترکِ معصیت صابر بودند؛ از تمام وابستگی‌های نفسِ سرکش و لذت‌های زودگذر که ما را بردهٔ دنیا می‌سازد، آزادمان کن. خدایا، استقلال فردی و خانوادگی ما را با قطعِ دلبستگی به حرام تضمین بفرما.

- یا قاضی الحاجات، ما را از کسانی قرار ده که بر مصیبت صابر بودند و در برابر مشکلات و فشارها، زبان به شکوه و اعتراض نگشودند. به حق صبرِ زینب کبری علیها السلام، ما را بر مصائبِ ملت و فشارِ دشمنان، صبور و سربلند بدار.
- خدایا، ثمرهٔ این صبر، عزّت و استقلال است؛ ما را در جبههٔ ملی، در برابرِ مکرِ دشمنان، به توفیقِ صبر برسان تا در عمل، مصداقِ این وعدهٔ نورانی تو باشیم: «وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَلَا تَكُ فِي ضَيْقٍ مِّمَّا يَمْكُرُونَ».

وَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ





مجلس پانزدهم

تصویر یک ملت درون یک آینه
(احسان و نیکوکاری عامل انسجام ملی)

﴿إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ
لِأَنْفُسِكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا﴾

سوره اسراء، آیه ۷

اگر خوبی کنید، به خودتان خوبی کرده‌اید،
و اگر هم بدی کنید، به خودتان بد کرده‌اید.



سُورَةُ الْاِسْبْرَاءِ

سُورَةُ الْاِسْبْرَاءِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سُبْحَنَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِّنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى
الْمَسْجِدِ الْأَقْصَا الَّذِي بَرَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ وَمِنَ آيَاتِنَا أَنَّهُ
هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ ﴿١﴾ وَآتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَجَعَلْنَاهُ
هُدًى لِّبَنِي إِسْرَءِيلَ أَلاَّ تَتَّخِذُوا مِن دُونِي وَكِيلًا ﴿٢﴾
ذُرِّيَّةً مِّنْ حَمَلِنَا مَعَ نُوحٍ إِنَّهُ كَانَ عَبْدًا شَكُورًا ﴿٣﴾
وَقَضَيْنَا إِلَى بَنِي إِسْرَءِيلَ فِي الْكِتَابِ لُتُفْسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ
مَرَّتَيْنِ وَلِتَعْلَنَ أَعْلُوًا كَبِيرًا ﴿٤﴾ فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَهُمَا
بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَّنَا أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُوا خِلَالَ
الدِّيَارِ وَكَانَ وَعْدًا مَّفْعُولًا ﴿٥﴾ ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكُرْ
عَلَيْهِمْ وَأَمَدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا
﴿٦﴾ إِنَّ أَحْسَنَكُمْ أَحْسَنُكُمْ لَا تَفْسِكُمْ ۖ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا فَإِذَا
جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ لِيَسُئَرُوا وُجُوهَكُمْ وَلِيَدْخُلُوا الْمَسْجِدَ
كَمَا دَخَلُوهُ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَلِيُتَبِّرُوا مَا عَلَوْا تَتْبِيرًا ﴿٧﴾



تلاوت آیه



مدرسه حفظ

آینه اعمال

عزیزان! ماه، ماه ضیافت است. شنیده‌اید که می‌گویند در این ماه، نفس کشیدن شما تسبیح است و خوابتان عبادت؟ چرا؟

چون رمضان، فصل «گردگیری» است. یازده ماه دویدیم، یازده ماه غبار گناه و غفلت روی شیشه دلمان نشست. حالا خدا یک فرصت سی‌روزه داده تا با این تشنگی‌ها و گرسنگی‌ها، دستمال برداریم و این شیشه را تمیز کنیم. وقتی شیشه تمیز شد، چه اتفاقی می‌افتد؟ «آینه» می‌شود. نور خدا را نشان می‌دهد. می‌خواهم از همین «آینه» حرف بزنم.

حس کرده‌اید در ماه رمضان، صداها زودتر به آسمان می‌رسد؟ انگار سیم اتصال قوی‌تر است. یک «یا الله» که می‌گویید، صدا «لیک» می‌شنوید. اما عزیزان! فقط ماه رمضان این‌طور نیست؛ کل این عالم، خاصیتش «بازتاب» است. فقط در رمضان این بازتاب شفاف‌تر است.

بیا باید تصور کنیم رفته‌ایم به دل یک کوهستان بلند و مرتفع، وقتی آنجا فریاد می‌زنید: «آهای...»، کوه چه جوابی به شما می‌دهد؟ کوه هم می‌گوید: «آهای...». اگر بگویید «دوستت دارم»، کوه هم می‌گوید «دوستت دارم». اما اگر فحش بدهی، بدوبیراه بگویی، کوه همان را توی صورتت می‌کوبد.

حکایتِ دنیای ما، حکایتِ همین کوهستان است.

در این مجلس می‌خواهیم دور هم بنشینیم و یک راز مگور باز کنیم. رازی که خیلی از ما از آن غافلیم و هی می‌گوییم: خدا! چرا کارم گره خورده است؟ چرا هرچه می‌دوم نمی‌رسم؟ چرا فلانی که این قدر بدذات است، کارش روی روال



است؛ ولی من که دلم صاف است، چرخ زندگی ام لنگ می زند؟ چرا بعضی ها انگار روی غلتک شانس و موفقیت هستند؟ هر دری را می زنند باز می شود. هر معامله ای می کنند، سود می کنند. راز این «جریان دائمی برکت» در زندگی این آدم ها چیست؟ در مقابل، چرا بعضی ها هر کار خیر و درست و حسابی می کنند، اما انگار گره ها باز نمی شوند؟ چرا دنیا فقط روی تلخش را به آن ها نشان می دهد؟ چطور باید این معادله سخت را حل کنیم؟ گره کار کجاست؟

بیایید روراست باشیم. خیلی وقت ها ما خیال می کنیم به «دیگری» خوبی یا بدی می کنیم.

آیه زندگی

اما قرآن فریاد می زند: نه! اشتباه نکن؛ طرف حساب تو، خودتی!

آیه محوری زندگی ما در این جزء ۱۵ و روز کرامت امام حسن مجتبی (علیه السلام) این آیه است: «إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا»؛^۱ اگر خوبی کنید، خیرش به خودتان برمی گردد و اگر بدی کنید، دودش به چشم خودتان می رود. هر گلی زدی، به سر خودت زدی.

این عالم، عالم هوشمندی است. مثل یک زمین کشاورزی است که هر چه بکاری، همان را درو می کنی. نمی شود حنظل بکاری و خربزه برداشت کنی. نمی شود دل بشکنی و دلت خوش باشد. نمی شود اخم کنی و انتظار لبخند داشته باشی.

آن غلام و آن باغ

بگذارید دلمان را ببریم در خانه کریم اهل بیت، امام حسن مجتبی (علیه السلام). ببینیم آقا چه نگاهی به این قانون داشتند:

روزی امام از کنار باغی می گذشتند که دیدند یک غلام سیاه پوست نشسته و ناهار می خورد. اما صحنه عجیب بود! غلام یک لقمه خودش می خورد، یک لقمه می اندازد جلوی سگی که آنجا نشسته بود. امام ایستادند و تماشا کردند. وقتی



سفره خالی شد، جلو رفتند. فرمودند: «جوان! این چه کاری بود؟ چرا غذای خودت را به این حیوان می‌دادی؟»

غلام سرش را پایین انداخت، با یک ادبی گفت: «آقا جان! آمدم بخورم، دیدم حیوان به دهان من نگاه می‌کند. چشمانش گرسنه بود. حیا کردم که من سیر شوم و این مخلوق خدا گرسنه بماند.»

اینجا را دقت کنید! امام حسن علیه السلام که خودشان معدنِ گرم هستند، وقتی دیدند این غلام ساده، این طور «بوی خدا» می‌دهد، چه کردند؟ نفرتنند فقط یک «آفرین» بگویند و رد شوند؛ همان جا رفتند پیش صاحب باغ. هم باغ را خریدند، هم غلام را.

بعد برگشتند پیش غلام. سند آزادی‌اش را دادند دستش، سند باغ را هم گذاشتند رویش!

غلام مات و مبهوت مانده بود. آقا فرمودند: «پسرم! راستش اول که آمدم، نیتم این بود تو را بخرم، ببرم خانه‌ام، تربیت کنم، آداب یاد بگیری و بعد آزادت کنم. اما... اما وقتی آن صحنه را دیدم، فهمیدم تو خودت استادی! کسی که نمی‌تواند نگاهِ گرسنه یک سگ را تحمل کند، دلش خانه خداست. تو نیاز به تربیت من نداری، آن چیزی که باید در دلت باشد، هست. برو که آزادی!»^۱

ببینید عزیزان! یک لقمه نان داد، خدایک باغ به او داد. این قانونِ نقدِ عالم است. نیکی کردی؟ همان لحظه چک نقدش صادر شد، حتی اگر همان لحظه نبینی.

پس ظالمان چه؟

حالا شاید یک جوانی از آن ته مجلس بلند شود و بگوید: «حاج آقا! نفست از جای گرم بلند می‌شود! اگر قانون این است که چیزی بدهی به خود آدم برمی‌گردد، پس چرا این همه آدمِ ظالم راست راست راه می‌روند؟ چرا نتانیا هو که کودک‌کشی می‌کند، سُر و مُرو گنده است و هیچ بلایی سرش نمی‌آید؟ ولی ما که سرمان توی لای خودمان است، هزار جور بدبختی داریم؟ پس کو آن پژواک؟»

احسنت! سؤالِ دقیقی است. اینجاست که خیلی‌ها پای اعتقادشان می‌لرزد.

۱. اسماعیل بن عمر ابن‌کثیر، البداية و النهاية، ج ۸، ص ۳۸.

عزیز من! حواست باشد فریبِ ظاهر را نخوری. اولاً: در قانون خدا، «دیروزود دارد، اما سوخت و سوز ندارد».

تو وقتی از طبقه صدم یک برج می‌پری پایین، تا طبقه دوم که برسی، حس می‌کنی داری پرواز می‌کنی! باد می‌خورد توی صورتت، کیف می‌کنی! اما این پرواز نیست، این «سقوط» است. فقط هنوز به زمین نخورده‌ای. وضعیت ظالمان عالم، وضعیت آن سقوط آزاد است. اینکه هنوز صدای خرد شدن استخوان‌هایشان نیامده، دلیل بر سلامتشان نیست.

ثانیاً: خطرناک‌ترین انتقام خدا، انتقام «خاموش» است. به آن می‌گویند: «سنت استدراج»؛ یعنی چه؟ یعنی خدا طناب را شل می‌کند. می‌گوید: برو! بتاز! بیشتر ظلم کن! چوپان وقتی می‌خواهد گوسفندی را ذبح کند، چه می‌کند؟ حسابی به او علف می‌دهد، آب می‌دهد، چاقش می‌کند. گوسفند فکر می‌کند چوپان چقدر مهربان شده! نمی‌داند این پروار شدن، مقدمه آن کارد تیز است. خدا در قرآن قسم خورده: «وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُمِلُّ لَهُمْ كَذِبًا لَا تَأْتِيهِمْ...» کافران خیال نکنند اگر مهلتشان دادیم خبری است! نه؛ «إِنَّمَا نُمِلُّ لَهُمْ يَزْدَادُوا إِثْمًا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ»! مهلت دادیم تا بار گناهشان سنگین‌تر شود تا وقتی زمین خورند، دیگر نتوانند بلند شوند.

پس برادر من! اگر دیدی ظالمی ظلم می‌کند و هنوز سالم است، نگو خدا نیست؛ بگو وقتش نرسیده. صدای شکستنِ او را به زودی خواهی شنید، آن چنان که عالم را بلرزاند. آرامشِ آن‌ها، آرامشِ قبل از طوفان است.

بازگشت به خودمان: ما کجای این قصه‌ایم؟

خب! حالا که فهمیدیم آن «ظلمِ ظالم» دارد مثل بومرنگ دور می‌زند تا با شدت بیشتری به صورت خودش بخورد، تکلیف «احسانِ ما» چه می‌شود؟ آیا در این دنیایی که پر از گرگ شده، نکند خوبی‌های ما هم گم شود؟ نکند ما خوبی کنیم و پاسخش را نگیریم؟

نه رفیق! خدا، خدای حساب و کتاب است. اگر برای آن ظالم حساب باز کرده،



مگر می‌شود برای تو که دلت برای امام حسین علیه السلام می‌تپد، حساب باز نکند؟! فرقی این است: برای ظالم، بلا جمع می‌شود تا یک باره آوار شود، اما برای تو، خوبی‌هایت جمع می‌شود تا درست در لحظه‌ای که نفست برید، درست جایی که همه درها بسته شد، یک درِ غیبی باز شود. آن گره‌گشایی‌های ناگهانی را دیده‌ای؟ آنجا که دکترها جواب کردند ولی شفا گرفتی؟ آنجا که چک داشتی و آبرویت در خطر بود، ولی از جایی که گمان نمی‌کردی رسیدی؟

درب خانه کریمانه امام حسن علیه السلام

حالا بیایید یک بار دیگر آیه را دقیق نگاه کنیم. رمز ماجرا همین جاست. خداوند در قرآن نفرمود که «إِنْ أَحْسَنْتُمْ أُحْسَنْتُمْ إِلَى النَّاسِ» اگر نیکی کنید، به مردم نیکی کرده‌اید؛ نه، فرمود: «لَا أَنْفُسَكُمْ؛ به خودتان نیکی کرده‌اید». یعنی چه؟ یعنی وقتی گره از کار کسی باز می‌کنی، قبل از اینکه لبِ او خندان شود، روحِ خودت زنده شده. وقتی دستِ افتاده‌ای را می‌گیری، قبل از اینکه او بلند شود، تو بالا رفته‌ای. در دستگاه خدا، هیچ کار خیری از دایره وجود خودت بیرون نمی‌رود؛ مثل کبوتر جلدی است که هر جا بپرد، غروب به بام خودت برمی‌گردد. امروز که میلاد کریم اهل بیت است، حیف است از این قانون «بازتاب عمل» بگوییم و سراغی از سفره‌دارِ مدینه نگیریم. بگذارید یک روایت دیگر برایتان بگویم تا ببینید این «بازگشت نیکی» با آدم چه می‌کند.

نقل شده است که امام حسن مجتبی علیه السلام، آقا اباعبدالله الحسین علیه السلام و عبدالله بن جعفر (شوهر حضرت زینب) در راه حج بودند. در بیابان توشه و آذوقه‌شان گم شد. تشنه و گرسنه، در گرمای سوزان بیابان به خیمه‌ای رسیدند. داخل خیمه پیرزنی تنها نشسته بود. پرسیدند: «مادر جان! آبی داری گلویی تازه کنیم؟» پیرزن گفت: «آب که نه، ولی آن گوسفند را می‌بینید؟ بروید شیرش را بدوشید و بنوشید.» تشنگی‌شان که برطرف شد، پرسیدند: «غذایی هم داری؟» پیرزن نگاهی کرد و گفت: «داروندار من همین یک گوسفند است. اگر گرسنه‌اید، یکی‌تان ذبحش کند تا برایتان غذا درست کنم.»

محبین امام حسن علیه السلام؛ دقت کنید! این زن نمی‌دانست این‌ها کیستند.

نمی دانست این ها نوه های پیغمبرند. فقط دید «مهمان» هستند. تمام سرمایه اش یک گوسفند بود، همان را فدا کرد. غذا را خوردند و وقت رفتند فرمودند: «مادر! ما از قبیله قریش ایم. اگر گذرت به مدینه افتاد، بیا پیش ما تا محبت را جبران کنیم». شوهر پیرزن که از راه رسید و فهمید چه شده، عصبانی شد؛ داد زد: «زن! دیوانه ای؟ تنها دارایی مان را برای کسانی کشتی که اصلاً نمی شناختی؟ بعد دلت خوش است که گفته اند از قریشیم؟»

روزگار چرخید... فقر به این خانواده فشار آورد. ناچار شدند برای کارگری به مدینه بیایند. یک روز امام حسن مجتبی علیه السلام که جانم به فدای کرمش، جلوی در خانه ایستاده بودند. چشمشان افتاد به آن پیرزن. او را شناختند.

سریع غلام را فرستادند دنبالش. فرمودند: «مادر! مرا می شناسی؟» پیرزن گفت: «نه آقا» فرمودند: «من همانم که آن روز در بیابان مهمان تو شدم». آن وقت کریم اهل بیت چه کرد؟ به جبران آن یک گوسفند، دستور دادند ۱۰۰۰ گوسفند برایش خریدند و ۱۰۰۰ دینار طلا هم روی آن گذاشتند! بعد او را فرستادند خانه برادرشان امام حسین علیه السلام. اباعبدالله علیه السلام هم ۱۰۰۰ گوسفند و ۱۰۰۰ دینار به او داد. بعد فرستادند خانه عبدالله بن جعفر، او هم همین مقدار بخشید.^۱

بین عزیز دلم! یک گوسفند داد، آن هم برای خدا، بدون چشم داشت. خدا چطور به او برگرداند؟ ۳ هزار گوسفند و ۳ هزار سکه طلا! آن پیرزن در بیابان کاشت، در مدینه فرو کرد. تو هم نترس! در این دنیای وانفسانیکی کن. برای خدا مایه بگذار. این صدای تو، این خوبی تو، در کوهستان عالم می پیچد و روزی که فکرش را نمی کنی، چند برابر به خودت برمی گردد.

آن روی سکه احسان

خب عزیزان! سکه این عالم دو رو دارد. تا اینجا از روی طلایی اش گفتیم که نیکی برمی گردد. اما امان از روی دیگرش...

خداوند در ادامه همان آیه می فرماید: ﴿وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا﴾^۲ اگر بدی کنید، باز

۱. ابراهیم بن محمد ثقفی کوفی، الغارات، ج ۲، ص ۶۹۶.

۲. اسراء، ۷.



هم به خودتان کرده اید). خیال نکن اگر نیش زدی و فرار کردی، تمام شد. نه! این نیش می چرخد و می چرخد و روزی که انتظارش را نداری، قلبت را نشانه می گیرد. امیرالمؤمنین علی علیه السلام یک جمله ای دارند که تن آدم را می لرزاند. می فرمایند: «مَنْ أَضْمَرَ الشَّرَّ لَعِيْرِهِ فَقَدْ بَدَأَ بِهِ نَفْسَهُ؛^۱ هرکه برای دیگری نقشه شومی بکشد، اول از خودش شروع کرده است».

یعنی چه؟ یعنی آن کسی که ظلم می کند، شاید در ظاهر رقیبش را زمین بزند، اما در باطن، اولین چیزی که می کشد، «آرامش خودش» است؛ کسی که دروغ می گوید، شاید مردم را فریب دهد، اما «ایمانش» را زخمی کرده؛ کسی که غیبت می کند، فکر می کند آبروی فلانی را برده، اما خبر ندارد که دارد نور را از چهره خودش پاک می کند.

سؤال مهم: آیا در این جنگل دنیا، خوب بودن فایده ای دارد؟

حالا شاید وسط این حرف ها، شیطان وسوسه تان کند. بگوید: «حاج آقا! دلت خوش است ها! کدام نیکی؟ کدام بازتاب؟ توی این دنیایی که پراز گرگ است، پراز دوزوکلک است، اگر خوبی کنیم کلا همان پس معرکه است. آیا واقعا ارزشش را دارد؟» جوابش چیست؟ بله عزیز دلم! ارزشش را دارد؛ چون خوبی مثل «بذر» است. بذر را که می کاری، همان لحظه درخت نمی شود؛ زیر خاک پنهان می شود. اما دیر یا زود، درست جایی که فکرش را نمی کنی، سبز می شود.

دست خدا کجاست؟

بگذارید برای اینکه دلمان قرص شود، برویم سراغ زینت عبادت کنندگان، امام سجاد علیه السلام. روایت عجیبی داریم: اطرافیان می دیدند هر وقت امام سجاد علیه السلام به فقیری نان یا پولی می دهند، بلافاصله دست آن فقیر را می بوسند! گاهی حتی خود آن نان یا سکه را می بوسیدند. با تعجب پرسیدند: «آقا جان! شما آقاید، سرورید، چرا دست نیازمند را می بوسید؟» حضرت فرمودند: راز ما جرا را نمی دانید! «لَا تَنْهَى تَقَعُ فِي يَدِ اللَّهِ قَبْلَ يَدِ الْعَبْدِ؛ چون این صدقه، قبل از آنکه در

۱. عبدالواحد تمیمی آمدی، تصنیف غررالحکم و دررالکلم، ص ۱۰۰.

دست این بنده بنشیند، در دستِ خدا قرار می‌گیرد))؛ بعد هم فرمودند: «لَيْسَ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا وَكَلَّ بِهِ مَلَكٌ إِلَّا الصَّدَقَةَ فَإِنَّهَا تَقَعُ فِي يَدِ اللَّهِ»^۱ هیچ چیز نیست مگر آنکه فرشته‌ای بر آن گمارده شده، جز صدقه؛ چون صدقه پیش از رسیدن به دست بنده، در دستِ خدا قرار می‌گیرد)).

رفیق! وقتی به کسی نیکی می‌کنی، طرف حساب تو آن آدمِ ضعیف نیست؛ تو داری با خدا معامله می‌کنی. مگر می‌شود چیزی در دست خدا بگذاری و گم شود؟! اولین کسی که از نیکی سود می‌برد، خودِ تویی. چون بلافاصله بعد از کار خیر، حس می‌کنی سُبُک شده‌ای. آن آرامشِ درونی، آن لبخندِ رضایت، همان نقدِ بازارِ خداست.

از بالِ پروانه تا طوفانِ رحمت (نگاه علمی و دینی)

حالا بیا یک پله بالاتر برویم. می‌خواهم یک بحث علمی را با دینِ گره بزنم: در علم فیزیک، یک قانونی هست به نام «اثر پروانه‌ای»^۲. دانشمندان می‌گویند: «(بال زدنِ یک پروانه در یک بیابانِ دورافتاده، می‌تواند باعث ایجادِ یک طوفان در شهری دیگر شود!)»؛ یعنی چه؟ یعنی اجزای این عالم آن قدر به هم وصل‌اند که کوچک‌ترین حرکت، موج درست می‌کند. مثل وقتی که

۱. ملامحسن فیض کاشانی، تفسیر الصافی. ج ۲، ص ۳۷۲.

۲. در دهه ۱۹۶۰، ادوارد لورن (Edward Lorenz)، هواشناس و ریاضی‌دان آمریکایی، در حال کار روی مدل‌های پیش‌بینی آب‌وهوا بود. او متوجه شد که تغییرات بسیار کوچک در داده‌های ورودی مدل کامپیوتری (مثلاً ۰/۵۰۶ به جای ۰/۵۰۶۱۲۷) می‌تواند پیش‌بینی‌های نهایی را کاملاً تغییر دهد؛ یعنی یک اختلاف بسیار جزئی در نقطه شروع می‌تواند باعث نتایج کاملاً متفاوتی شود. از آنجا اصطلاح «اثر پروانه‌ای» به وجود آمد. در روان‌شناسی، اثر پروانه‌ای برای توضیح همین پدیده در رفتار انسان و روابط بین‌فردی استفاده می‌شود؛ گاهی یک تصمیم بسیار کوچک یا رخداد معمولی (مثلاً یک جمله مثبت از معلم، یا یک رویداد ناگوار کوچک در کودکی) می‌تواند مسیر زندگی فرد را عوض کند. در روان‌درمانی، درمانگرها از این مفهوم برای یادآوری این نکته استفاده می‌کنند که تغییرات کوچک در طرز فکر یا رفتار روزمره می‌تواند اثرات عظیمی در سلامت روان داشته باشد. همچنین در روان‌شناسی اجتماعی، اثر پروانه‌ای توصیف می‌کند که چگونه اعمال کوچک ما (مثل لبخند زدن یا مهربانی جزئی) بر دیگران تأثیر زنجیره‌ای می‌گذارد.



یک قطره آب می‌چکد توی حوض؛ موجش تا آن سرِ حوض می‌رود.

دین ما ۱۴۰۰ سال پیش، همین «اثر پروانه‌ای» را فریاد زده! پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «إِنَّ اللَّهَ لَيَدْفَعُ بِالْمُسْلِمِ الصَّالِحِ نَحْوَ مِائَةِ أَلْفِ بَيْتٍ مِنْ حِرَابِهِ الْبَلَاءِ»^۱ خداوند به خاطر وجود یک مسلمانِ خوب و درستکار، بلا را از صد هزار خانه در همسایگی او دور می‌کند! «الله اکبر! می‌بینی اثرت را؟

شاید بپرسی: «حاج آقا! یعنی گناه یک نفر در آن سرِ دنیا روی زندگی من اثر دارد؟ این عدالت است؟!» بله اثر دارد. نه اینکه خدا بی عدالت باشد بلکه چون ما همه سوار یک کشتی هستیم. سرنوشت ما به هم گره خورده است؛ اگر تو بالِ محبت را تکان بدهی، نسیمِ رحمتش در زندگی همسایه‌ات می‌وزد؛ اگر طوفانِ ظلم راه بیندازی، گرد و خاکش چشم خودت را هم می‌گیرد. جامعه‌ای که این را بفهمد، گلستان می‌شود.

امتحانِ بزرگ: روزهای سخت و مواسات

ما این حقیقت را فقط در کتاب‌ها نخواندیم؛ ما به چشمِ خودمان دیدیم. به یاد دارید روزهای سختِ کرونا را؟ ترس بود، بیماری بود، فشار اقتصادی کمرِ خیلی‌ها را خم کرده بود. چه چیزی ما را نجات داد؟ همین «اثر پروانه‌ای خیر». همان روزهایی که رهبر حکیم انقلاب، آن دیده‌بانِ بیدار، ندا دادند و مردم را به «رزمایش مواسات» دعوت کردند. ایشان فرمودند: «بعضی از مردم حقیقتاً به کمک احتیاج دارند... این نهضتِ احسانِ عمومی، باید به بهترین وجهی انجام بگیرد. حقیقتاً افرادِ خیرِ وارد میدان شدند... این نهضت باید مجدداً اوج بگیرد».^۲ دیدید چه شد؟ ناگهان ایران تبدیل شد به یک سفره؛ یکی ماسک می‌دوخت؛ یکی اجاره خانه می‌بخشید؛ یکی ارزاق می‌برد. این‌ها همان «بال‌زدنِ پروانه‌ها» بود که طوفانِ بلا را دور کرد.

آن وحدت، آن همدلی، تجلیِ همین آیه بود که نیکی شما به خودتان برمی‌گردد و جامعه‌تان را واکسینه می‌کند.

۱. هاشم بحرانی، البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۵۱۳.

۲. بیانات رهبر معظم انقلاب در پیام تلویزیونی دربارهٔ وضعیت بیماری کرونا، ۲۰ مرداد ۱۴۰۰.

اسلام، فقط نماز و روزه نیست!

عزیزان! بیایید کمی خودمانی تر و بی تعارف حرف بزنیم؛ ما گاهی فکر می‌کنیم مسلمانان فقط به این است که پیشانی‌مان پینه ببندد یا تسبیح از دستان نیفتد، نه عزیز من! این‌ها لازم است، اما کافی نیست؛ روح این بدن، چیز دیگری است. امیرالمؤمنین (علیه السلام) تکلیف را روشن کرده‌اند: فرموده‌اند که ایمان یعنی فقط نماز؛ بلکه فرمودند: «رَأْسُ الْإِيمَانِ الْإِحْسَانُ إِلَى النَّاسِ»^۱ (سرِ ایمان، نیکی کردن به مردم است.) بدن بدون سرزنده نمی‌ماند؛ ایمانی هم که در آن گره‌گشایی و خیرخواهی نباشد، یک جسد بی‌جان است. آن کسی که اهل احسان نیست، بوی روح اسلام به مشامش نرسیده است.

تلنگری که تن را می‌لرزاند (داستان علامه بحر العلوم (علیه السلام))

شنیده‌اید داستان سید جواد عاملی (علیه السلام) را؟ صاحب کتاب مفتاح الکرامه، از علمای بزرگ، شاگرد خاص علامه بحر العلوم (علیه السلام).

یک شب سید جواد نشسته بود که خادمی آمد و گفت: «سید! استاد کازرت دارد. همین الان بیا». سید جواد با عجله رفت خانه استاد. دید علامه بحر العلوم پای سفره شام نشسته، غذا دست نخورده است، چهره‌اش هم برافروخته و عصبانی. تا چشمش به سید جواد افتاد، با تندی فرمود: «سید جواد! از خدا نمی‌ترسی؟ از خدا شرم نداری؟» سید لرزید. گفت: «آقا چه خطایی کرده‌ام؟» علامه فرمود: «همسایه‌ات هفت شبانه‌روز است نان خالی هم ندارد بخورد؛ بچه‌هایش گرسنه‌اند؛ رفته از بقال محل خرما نسیه بگیرد، بقال، دیگر به او نسیه نداده. آن وقت تو اینجا راحت نشسته‌ای و شام می‌خوری؟» سید جواد سرش را انداخت پایین، گفت: «آقا به والله خبر نداشتم. اگر می‌دانستم که خودم را می‌رساندم».

اینجا بود که علامه (علیه السلام) جمله‌ای گفت که باید با آب طلا نوشت و قاب کرد جلوی چشمانمان. علامه فریاد زد: «همه داد و فریاد من برای همین است که چرا خبر نداشتی؟! اگر خبر داشتی و کمک نمی‌کردی که مسلمان نبودی! یهودی بودی! قهر من سر این بی‌خبری و بی‌تفاوتی توست.» بعد سینی

۱. عبدالواحد تمیمی آمدی، غرر الحکم و درر الکلم، ترجمه انصاری قمی، ج ۱، ص ۴۱۲.

غذای بزرگی را با مقداری پول به سید داد و فرمود: «می‌روی به او می‌دهی، عذرخواهی هم می‌کنی و تا برنگردی من لب به غذا نمی‌زنم».^۱

محک مسلمانی

آی مردم! این داستان فقط برای تاریخ نیست؛ برای امشب من و توست. نکند همسایه‌مان گرسنه باشد و ما خبر نداشته باشیم؟ نکند فامیلان گرفتار باشد و ما راحت سرمان را روی بالش بگذاریم؟

به تعبیر زیبای امیرالمؤمنین علیه السلام، احسان و خوبی، یک رفتار شیک اخلاقی نیست که اگر خواستی انجام بدهی، اگر نخواستی نه؛ احسان، شاخص مسلمانی است. احسان، معیار بندگی است. اسلام دینی است که با لبخند، با دستگیری، با مهربانی معنا می‌شود. ایمانی که در آن رحم و مروت نباشد، دوامی ندارد.

رفقا! یک نکته راهبردی را لابه‌لای این حرف‌ها جا نگذاریم: شاید کسی بگوید: «حاج آقا! احسان و کمک به همسایه، یک کار اخلاقی شخصی است؛ چه ربطی به سرنوشت کشور دارد؟»

ربطش اینجاست: «سیمان جامعه»؛ جامعه‌ای که در آن آدم‌ها هوای هم را داشته باشند، جامعه‌ای که در آن همسایه از همسایه خبر داشته باشد و دستش را بگیرد، این جامعه مثل یک «دیوار بتنی» می‌شود. هیچ مته‌ای نمی‌تواند سوراخش کند. هیچ دشمنی نمی‌تواند در آن نفوذ کند. اما جامعه‌ای که هرکس سرش در لاک خودش باشد، جامعه‌ای که من سیر باشم و همسایه‌ام گرسنه، این جامعه مثل یک مشت «شن و ماسه» است. زود پخش و پلا می‌شود. دشمن که بیاید، راحت یکی را می‌خرد، یکی را فریب می‌دهد و یکی را له می‌کند.

استقلال، تعارف نیست؛ هزینه دارد. ما در کشوری زندگی می‌کنیم که می‌خواهد روی پای خودش بایستد. می‌خواهد آقا بالاسر نداشته باشد. استقلال یعنی همین. اما دشمن بیکار نمی‌نشیند. دشمن وقتی حریف موشک و پهپاد ما نمی‌شود، می‌آید سراغ سفره مردم. می‌آید سراغ امید مردم. می‌خواهد با

۱. رضا مختاری، سیمای فرزندگان، ص ۲۵۲.



تحریم و فشار اقتصادی، مردم را از هم جدا کند تا بگویند: دیگر به من چه! من کلاه خودم را بگیرم باد نبرد!

اینجاست که احسان می‌شود یک سلاح جنگی. وقتی من و تو به هم کمک می‌کنیم، وقتی کاسبِ حبیبِ خدا هوای مشتری‌اش را دارد، وقتی در زمایش مواسات دست هم را می‌گیریم، در واقع داریم به دشمن پیام می‌دهیم که کور خواندی! ما پشت همیم. ما شاید سختی بکشیم، اما همدیگر را رها نمی‌کنیم. این انسجام، بزرگ‌ترین ترسِ دشمن است.

استقلال واقعی فقط با شعار «مرگ بر آمریکا» نیست؛ استقلال واقعی آن لحظه‌ای شکل می‌گیرد که جوانی در دورترین نقطه کشور، بداند اگر زمین خورد، برادران دینی‌اش در آن سر کشور بلندش می‌کنند. اینجاست که ملت، تبدیل به «بید واحد» می‌شود.

پس یادت باشد عزیز! آن کیسه برنجی که یواشکی می‌بری در خانه فقیر، آن وامی که به رفیقت می‌دهی، فقط پرکردن شکم نیست؛ تو داری ستون‌های استقلال این مملکت را محکم می‌کنی. تو داری سرباز خط مقدم جنگ اقتصادی می‌شوی.

امام حسن مجتبی علیه السلام فقط سفره‌دار نبودند؛ ایشان با همین کرامت، دل‌ها را به هم گره می‌زدند تا امت از هم نپاشد. امروز هم راه قوی شدن ایران، همین است: «همدلی برای قوی شدن».

هشدار نهایی: درها را نبند!

بگذارید ختم کلام این بخش را باز هم از زبان مولا علی علیه السلام بشنویم که فرمود: «مَنْ لَمْ يُرْحَمْ الْإِنْسَانُ مَنَعَهُ اللَّهُ رَحْمَتَهُ»^۱ هرکه به مردم رحم نکند، خدا هم رحمتش را از او دریغ می‌کند». قانون عالم این است برادران. اگر دیدید انسانی در نیکی را به روی دیگران بسته، بدانید که ناخواسته در ایمان و رحمت خدا را به روی قلب خودش قفل کرده است. نکند روزی بیاید که داد بزنیم: «خدا! چرا صدای ما را نمی‌شنوی؟» و ندا بیاید: «چون تو صدای بندگان را نشنیدی!»

۱. علی بن محمد لیشی واسطی، عیون الحکم و المواعظ، ص ۴۲۸.



پس بیایید، به یمن میلادِ کریم اهل بیت علیهم السلام، عهد ببندیم که بی تفاوت نباشیم. عهد ببندیم که صدای نالهٔ اطرافیانمان را، قبل از اینکه بلند شود، بشنویم. رفقا! حرف زدن آسان است. تا صبح می‌توانیم از فضیلتِ احسان بگوییم و حدیث بخوانیم؛ اما «به عمل کار برآید، به سخن دانی نیست».

ایمان، یک کلمه در لغت نامه نیست؛ ایمان وقتی زنده می‌شود که بیاید به دست و پای ما، بیاید به نگاه و لبخند ما. اگر منبری رفتیم و گریه‌ای کردیم و سینه‌ای زدیم، اما اخلاقمان در خانه عوض نشد، بدانیم هنوز گیر داریم. آینه وقتی صاف می‌شود که گردگیری‌اش کنیم. بیایید امشب، به حقِ نان و نمک امام حسن علیه السلام، یک «قرارداد» با هم ببندیم. من چهارتا تمرین ساده اما «آدم‌ساز» برای این هفته آورده‌ام. بیایید مردانه پای این چهار قرار بایستیم:

قرار اول: گنج پنهان (نیکی‌های بی‌نام)

تمرین اول این است: این هفته یک کارِ خیر بکن، اما «دزدکی»؛ نه استوری کن، نه تعریف کن، نه منتظر تشکر باش. فقط برای خدا. مثلاً یک ظرف آب برای پرنده‌ها بگذار، زباله‌ای را از جلوی راه مردم بردار، یا گره‌ای از کار کسی باز کن که روحش هم خبردار نشود. آن وقت بنشین و ببین چطور برکتش از جایی که گمان نمی‌بری به زندگیت برمی‌گردد.

یاد شهید ابراهیم هادی بخیر... پهلوانی که خصلتش «گمنامی» بود: رفقاییش می‌گفتند ابراهیم کارهایی می‌کرد که تا لحظه شهادتش کسی نفهمید؛ مگر اینکه کسی اتفاقی همراهش بود و می‌دید. اما خودش لب باز نمی‌کرد. تکه کلامش چه بود؟ همیشه می‌گفت: «اگر کار برای رضای خداست، گفتن ندارد.» و می‌گفت: «مشکل کارهای ما این است که برای رضای همه، کار می‌کنیم به جز خدا!!»^۱

ابراهیم فرمول را فهمیده بود؛ می‌دانست اگر مردم برایت هورا بکشند، مزدش تمام می‌شود، اما اگر کار را برای خدا قایم کنی، خدا برایت جبران می‌کند. بیایید این هفته یک «ابراهیم هادی کوچک» باشیم.

۱. به نقل از برادر شهید عباس هادی، دسترسی در:

قرار دوم: شکار لبخند (به تأسی از شهید افشاری)

تمرین دوم: هرروز، دست کم دلِ یک نفر را شاد کن. نگو دستم خالی است! نیکی حتماً پول کلان نمی خواهد. امام باقر علیه السلام یک فرمولی به ما داده اند که آدم را آرام می کند. فرمودند: «لَا تَسْتَصْغِرَنَّ حَسَنَةً تَعْمَلُهَا، فَإِنَّكَ تَرَاهَا حِينَ تَسْرُكُ»؛ هرگز کار نیک خود را کوچک نشمار؛ چراکه در روز سختی و قیامت، همان کار کوچک می آید و تو را شاد می کند». گاهی یک کار کوچک، دنیا را تکان می دهد. ببینید این شهید عزیز، شهید رضا افشاری چه دلی داشت. پدر بزرگوارش تعریف می کند:

تازه برای رضا کفش نو خریده بودم. یک روز از مدرسه برگشت، دیدم یک کفش پاره و کهنه پایش است! با تعجب گفتم: «رضا! مگر تازه برایت کفش نخریدم؟ پس کو؟»

رضا سرش را پایین انداخت و گفت: «باباجان! رفیقم کفش هایش پاره بود، خجالت می کشید بیاید مدرسه. من کفش های نو را دادم به او بپوشد، خودم کفش او را پوشیدم. الان، هم دوستم شاد است، هم من خوشحالم».

یک روز دیگر آمد دیدم کیف و لباسش را هم عوض کرده و بخشیده... گفتم: «چرا بابا؟»

گفت: «بابا! دوستم از من کوچک تر بود، به خاطر وضع مالی شان همیشه سرش پایین بود؛ این کار را کردم تا همیشه سرش بالا باشد».^۲
الله اکبر! ببینید چطور با یک جفت کفش، عزت نفس یک انسان را خرید. این یعنی اثر احسان.

قرار سوم: کاشتن بذر نیت (دعا برای دیگران)

قرار سوم برای وقتی است که دستمان کوتاه است. اگر پول نداریم، اگر کاری از دستمان بر نمی آید، «نیت خیر» که می توانیم بکنیم! در دلت برای مردم دعا کن. خداوند وعده عجیبی داده است. امام زین العابدین علیه السلام می فرمایند که

۱. محمد بن حسن حر عاملی، وسائل الشیعة، ج ۱، ص ۱۱۷.

2. <https://navideshahed.com/002BJ8>.



وقتی فرشتگان می‌شنوند که تو پشت سرِ برادرت داری برایش دعا می‌کنی، به تو می‌گویند: «نِعَمَ الْأَخُ أَنْتَ لِأَخِيكَ...»؛ چه خوب برادری هستی برای برادرت! درحالی‌که او غایب است برایش خیر می‌خواهی. بعد فرشتگان می‌گویند: «لَكَ مِثْلِي مَا سَأَلْتَ لَهُ»؛ خدا دوبرابر آنچه برای او خواستی، به خودت داد و صد هزار برابرِ او تو را ستایش کرد.

اما امان از وقتی که نیتمان آلوده باشد. امام سجاد علیه السلام در ادامه می‌فرمایند: اگر ملائکه بشنوند کسی بدخواه برادرش است یا نفرین می‌کند، می‌گویند: «بِئْسَ الْأَخُ أَنْتَ لِأَخِيكَ...»؛^۱ چه بد برادری هستی تو! ای کسی که خدا پرده روی عیب‌هایت انداخته، بس کن! به خودت رحم کن و خدا را شکر کن که رسوایت نکرده است. پس بیایید دلمان را خانه‌تکانی کنیم و فقط بدرِ دعای خیر بکاریم.

قرار چهارم: بشقابِ مهربانی (تمرینِ مواسات)

و اما قرارِ آخر، مخصوصِ همین شب‌های ماه رمضان.

ماه رمضان، ماهِ انفاق است. رهبر عزیزمان، نایب امام زمان، یک درخواستی از ما کرده‌اند. فرمودند: «چه خوب است که یک رزمایش گسترده‌ای در کشور به وجود بیاید برای مواسات و همدلی... ما برای اینکه ارادت‌مان به امام زمان ثابت بشود، بایستی صحنه‌ها و جلوه‌هایی از جامعه‌مهدوی را خودمان به وجود بیاوریم».^۲

جامعه‌مهدوی از خانه‌ی من و تو شروع می‌شود. بیایید یک رسم‌قشنگ بگذاریم. امشب، و هر شبِ این ماه، وقتی سفره‌ی افطار را پهن می‌کنید، «یک بشقاب اضافه» در نظر بگیرید. همان غذایی که خودتان می‌خورید، یک بشقابش را ببر درِ خانه همسایه، بده به آن کارگرِ خسته، بده به نیازمندِ محل. شاید همین یک بشقاب غذا، بلای بزرگی را از سرِ خانواده‌ات دور کند و برکت را به سفره‌ات سرازیر کند.

۱. محمدنبی تویسرکانی، لثالی الأخبار، ج ۴، ص ۱۰۶.

۲. بیانات رهبر معظم انقلاب در سخنرانی تلویزیونی به مناسبت ولادت حضرت امام زمان علیه السلام، ۲۱ فروردین ۱۳۹۹.

دعای پایانی

خدایا، به حقِ دستانِ کریمِ امامِ مجتبیٰ علیه السلام، ما را در این دنیا و آن دنیا دست خالی نگذار؛ ما را واسطهٔ خیر برای بندگانِ قرار بده.

خدایا، توفیق بده مثل شهدا، از «خودمان» بگذریم تا تصویرمان در آیندهٔ رضایت تو پیدا شود.

پروردگارا، در این کوهستانِ دنیا، هرچه فریاد می‌زنیم، بازتابش «نور» و «برکت» و «سلامتی» به زندگی‌مان باشد، نه حسرت و پشیمانی.

بارالها، انسجام و وحدت این ملت را که خار چشم دشمنان است، روزبه‌روز بیشتر بگردان و دست‌درازی بدخواهان به استقلال این آب و خاک را قطع بفرما.

خدایا، آن سقوطِ نهایی و خفت‌بارِ ظالمان و کودک‌کشان صهیونیست را نزدیک‌تر بگردان و چشمان ما را به آزادیِ قدس شریف روشن کن.

کریم‌ا، به غربتِ امامِ حسن علیه السلام قسم، عیدی ما را در این نیمه ماه، «فرجِ مولایمان صاحب‌الزمان» و «زیارتِ بقیعِ آباد شده» قرار بده.

قلب نازنین ولی‌عصر عجل الله تعالی فرجه از ما راضی، رهبر عزیزمان مؤید و منصور، ارواح طیبه شهدا و امام شهدا شاد بگردان.

و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین.

برای سلامتی و تعجیل در فرج آقا امام زمان عجل الله تعالی فرجه و شادی روح امام حسن

مجتبی علیه السلام صلوات



مجلس شانزدهم

شجاعت رمز پیروزی

(راهکارهای قرآن برای غلبه بر «فرهنگ

ترس» در معیشت و سیاست)

﴿قُلْنَا لَا تَخَفْ إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَىٰ﴾

سوره طه، آیه ۶۸

[به موسی] گفتیم: نترس! پیروز میدان فقط تویی.



سُورَةُ طه

قَالُوا يَمُوسَى إِمَّا أَنْ تُلْقَى وَإِمَّا أَنْ نَكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَلْقَى ﴿٦٥﴾ قَالَ بَلْ
 أَلْقُوا فَإِذَا حِبالُهُمْ وَعَصِيُّهُمْ يُخِيلُ إِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ أَنَّهَا
 تَسْعَى ﴿٦٦﴾ فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةً مُوسَى ﴿٦٧﴾ قُلْنَا لَا تَخَفْ إِنَّكَ
 أَنْتَ الْأَعْلَى ﴿٦٨﴾ وَأَلْقِ مَا فِي يَمِينِكَ تَلْقَفْ مَا صَنَعُوا إِنَّمَا صَنَعُوا
 كَيْدٌ سِحْرٍ وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُ حَيْثُ أَتَى ﴿٦٩﴾ فَأَلْقَى السَّحَرَةُ سُبْحًا
 فَأَلَوْا أَمْتًا بِرَبِّ هَارُونَ وَمُوسَى ﴿٧٠﴾ قَالَ أَمْنٌ لَهُ وَقَبْلُ أَنْ أَدْنَى
 لَكُمْ إِنَّهُ لَكَبِيرُكُمُ الَّذِي عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ فَلَا تُفْطِنَنَّ أَيْدِيَكُمْ
 وَأَرْجُلَكُمْ مَنْ خَلْفٍ وَلَا أَصْلَبَتَكُمْ فِي جُدُوعِ النَّخْلِ وَلِتَعْمُنَّ
 أَيُّنَا أَشَدَّ عَذَابًا وَابْقَى ﴿٧١﴾ قَالُوا لَنْ نُؤْثِرَكَ عَلَى مَا جَاءَنَا مِنْ
 الْبَيِّنَاتِ وَالَّذِي فَطَرَنَا فَاقْضِ مَا أَنْتَ قَاضٍ إِنَّمَا تَقْضِي هَذِهِ
 الْحَيَاةَ الدُّنْيَا ﴿٧٢﴾ إِنَّا أَمْتًا بِرَبِّنَا لِيَعْفِرَ لَنَا خَطِيئَتَنَا وَمَا أَكْرَهْتَنَا
 عَلَيْهِ مِنَ السِّحْرِ وَاللَّهُ خَيْرٌ وَأَبْقَى ﴿٧٣﴾ إِنَّهُ وَمَنْ يَأْتِ رَبَّهُ مُجْرِمًا
 فَإِنَّ لَهُ جَهَنَّمَ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَى ﴿٧٤﴾ وَمَنْ يَأْتِهِ مُؤْمِنًا قَدْ
 عَمِلَ الصَّالِحَاتِ فَأُولَئِكَ لَهُمُ الدَّرَجَاتُ الْعُلَى ﴿٧٥﴾ جَنَّاتُ عَدْنٍ
 تَجْرَى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ذَلِكَ جَزَاءُ مَنْ تَزَكَّى ﴿٧٦﴾



تلاوت آیه



مدرسه حفظ

سؤالات دور سفره افطار

ماه‌های مبارک رمضان را در محضر پربرکت خداوند سپری می‌کنیم. لحظه‌ای به سفره‌های افطار دقت کنید؛ آنجا یک آرامش عجیب و عمیق حکم فرماست؛ گویی دلمان قرص است و خاطر، آسوده. اما سؤال اینجاست: چرا این حس امنیت و آرامش، تنها تا شب ادامه دارد؟ چرا فردا صبح، وقتی وارد هیاهوی بازار یا محیط کار می‌شویم، دیگر خبری از آن آرامش نیست و دلهره جای آن را می‌گیرد؟ چرا با کوچک‌ترین تکان در قیمت دلار، دل ما می‌لرزد؟ چرا صرفاً با اخم یک مدیر، حاضریم به ذلت تن بدهیم؟ بیا یاد رک و راست به سراغ دغدغه‌های روزمره‌مان برویم:

آیا هرگز شده است که تنها به دلیل ترس از دست دادن شغل و درآمد فعلی‌تان، سال‌ها در برابر ظلم و بی‌عدالتی مدیر یا یکی از همکاران سکوت کرده باشید؟ آیا شده است که از ترس «حرف مردم»، متحمل هزینه‌های سنگین و غیرضروری برای زندگی، مراسم و لباس‌هایتان شوید تا مبادا شما را «بی‌کلاس» یا «عقب‌مانده» بخوانند؟

آیا شده است که در تربیت فرزندتان، به جای آموزش شجاعت و آزادگی، به دلیل ترس از آینده نامعلوم، او را مجبور کنید برود دنبال رشته‌ای که اصلاً دوست ندارد؛ فقط به این دلیل که «پول توی آن است»؟

ببینید! چقدر از انرژی و تصمیمات مهم ما، نه از روی عقل و علاقه، بلکه از روی یک ترس دائمی و مبهم گرفته می‌شود؟ انگار یک سیم دلهره و ترس همیشه به قلب ما وصل است.

کنفرانس تصفیه حساب: نمایش وحشت و فرهنگ ترس

این ترس، ریشه‌ای عمیق دارد و یک پدیده‌ی اتفاقی نیست. درست شبیه سلاحی است که دیکتاتورها برای در دست گرفتن نبض یک جامعه استفاده می‌کنند. این سلاح، نه موشک است و نه پول، بلکه همان «فرهنگ ترس» است.

شاید بتوان ترسناک‌ترین نمایش تاریخ معاصر برای تثبیت قدرت را در ماجرای «کنفرانس تصفیه حساب» صدام دید. یکی از مخوف‌ترین و ترساننده‌ترین جلسات تاریخ جهان در زمان معاصر، یک کنفرانس تلویزیونی با پخش زنده بود که به «کنفرانس تصفیه حساب» معروف شد!

این جلسه شش روز پس از به قدرت رسیدن کامل صدام حسین در عراق، در سال ۱۹۷۹ میلادی (۱۳۵۸ شمسی) برگزار شد.

صدام برای اینکه بتواند با ترس، قدرت خود در عراق را تثبیت کند، تمامی رهبران ارشد و نخبگان حزب حاکم بعث را در سالی مملو از دوربین‌ها جمع کرد. فضای سالن سنگین بود؛ سکوتی مرگ بار بر حاضران حکم فرما بود؛ درحالی‌که رعب و دلهره در چشم تک‌تک آن‌ها موج می‌زد.

صدام با خونسردی و در دست داشتن یک لیست، اعلام کرد که شبکه‌ای از «توطئه‌گران و خائنان» علیه حکومت کشف شده است. سپس، اسم یکی از اعضای ارشد را خواند و او را مجبور کرد تا در مقابل همه، به توطئه اعتراف کند. لحظات میخ‌کوب‌کننده زمانی آغاز شد که صدام شروع به خواندن اسامی ده‌ها نفر از یاران نزدیک خودش و مقامات عالی‌رتبه کرد. هر نامی که خوانده می‌شد، فرد با نگاهی مضطرب از جمع جدا و توسط مأموران به بیرون هدایت می‌شد، درحالی‌که صدای گریه‌زاری برخی از حاضران - که بزرگان و اشراف رژیم بعث عراق بودند - به گوش می‌رسید.

اوج این نمایش وحشت‌آفرین آنجا بود که صدام، باقی‌ماندگان را وادار کرد تا خودشان، همکاران سابقشان را تیرباران کنند. این جلسه پخش زنده تلویزیونی، نه تنها یک تصفیه فیزیکی، بلکه یک اضطراب روانی بود؛ یک پیام روشن به تمام نخبگان و مردم عراق داشت: «هیچ‌کس، در هیچ مقامی، از خشم مطلق دیکتاتور در امان نیست.» همین فرهنگ ترس را در تار و پود



نظام دیکتاتوری عراق تنید. البته این فقط یک نمونه از جنایات صدام بود که به نزدیکانش هم رحم نمی‌کرد!

ببینید! دیکتاتورها و قلدرها نمی‌توانند تمام دنیا را با زور یا فقط با پول اداره کنند. آن‌ها سلاح اصلی‌شان برای مدیریت جهان را پیدا کرده‌اند: کنترل ذهن‌ها و ایجاد اضطراب روانی در افکار عمومی. در این مدیریت افکار عمومی هم، اصل اول و آخرشان فقط یک چیز است: ترساندن! این قصه از قدیم‌الایام بوده و ادامه دارد.

اما خبر خوش اینجاست! درست در نقطه‌ی مقابل این وحشت‌آفرینی‌ها، خداوند متعال ایستاده است. خدا برای ما یک پادزهر نهایی فرستاده است؛ نه یک نصیحت معمولی، بلکه یک نقشه‌راه و سند استراتژیک برای ما مؤمنان تا از هر ترسی - چه فردی و چه ترس از زورگوها - رها بشویم.

از ترس فقر و بی‌پولی در نوسانات بازار، از ترس تمسخر و سرزنش دیگران که شما را وادار به چشم‌وهم‌چشمی می‌کند، و از ترس از هیمنه پوشالی قدرت‌هایی که ادعای خدایی می‌کنند. این سند، ما را از هر اضطراب فلج‌کننده و هر نوع دلهره روزمره نجات می‌دهد.

آیه زندگی!

امروز، در این ماه نورانی و پربرکت، در محضر یک آیه قرآن هستیم که به ما نوید قطعی غلبه بر ترس در تمام فرازهای زندگی می‌دهد. خداوند متعال در آیه ۶۸ سوره طه می‌فرماید: «لَا تَخَفْ إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَى»؛ «نترس، همانا تو برتری!» ان شاء الله محور سخن ما در جزء شانزدهم همین فرمان آسمانی است: ترس ممنوع.

این آیه، خطاب قرآن به حضرت موسی (علیه السلام) است که در برابر دیکتاتورترین شخصیت زمان خود، یعنی فرعون، قرار گرفته است! وقتی موسی (علیه السلام) در مقابل جادوگران و ابهت فرعون قرار گرفت و لحظه‌ای در دلش احساس خطر کرد، خدا نفرمود موسی لشکر جمع‌کن یا فرار کن! بلکه فرمود:

«لَا تَخَفْ إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَى»؛ «نترس، همانا تو برتری!»^۱

تورا است معجزه در کف، ز ساحران مهراس
عصا بیفکن و از بیم اژدها مگریز^۱
حکمرانی فرعون فقط بر پایه قدرت ارتش نبود. دوش دیکتاتوری فرعون
از میان سایر روش‌ها عبارت بودند از:

۱. دیکتاتوری (ترس از هستی)

برای جلوگیری از تولد هرگونه رهبری و قیام در بنی اسرائیل، سیاست کشتار را در
پیش گرفت. «يَذِيحُ أَبْنَاءَهُمْ وَيَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ»؛ پسران آن‌ها را سر می‌برید و زنان را
زنده می‌گذاشت.

این یک ارعاب مطلق بود؛ فرعون با این کار می‌گفت: «من بر حق حیات شما
مسلطم و هر لحظه بخواهم، می‌توانم نسل شما را منقرض کنم.» در واقع،
این ترس از نابودی نسل بود که ستون فقرات مقاومت را می‌شکست و مردم را
تسلیم می‌کرد.

۲. دیکتاتوری (ترس از عذاب)

اوج کار فرعون در مقابل ساحرانی بود که به معجزه موسی عليه السلام ایمان آوردند.
فرعون برای اینکه این نور ایمان به جامعه سرایت نکند، تهدید کرد: «فَلَا قُطْعَنَ
أَيِّدِيكُمْ وَأَرْجُلُكُمْ مِنْ خِلَافٍ وَلَا ضَلَبَنَّاكُمْ فِي جُدُوعِ التَّحْلِ»؛ به یقین دست‌ها و
پاهایتان را به‌طور مخالف قطع می‌کنم و شما را از تنه‌های نخل به دار می‌آویزم.
این تهدید برای که بود؟ نه برای ساحران – که دیگر ترسی نداشتند – بلکه
برای تماشاچیان. فرعون با نمایش شکنجه، می‌خواست اراده استقلال‌خواهی و
ایمان‌آوردن را در دل هرکس دیگری که جرئت فکرکردن به آزادی را داشت، بکشد
و بخشکاند.

فرعون با اهرم ترس، به مردم القا می‌کرد که ولایت غیر از من یعنی مرگ؛
دقیقاً مثل همان کار صدام!

۱. آیت‌الله خامنه‌ای، رهبر معظم انقلاب اسلامی، دسترسی در:



خداوند متعال به موسی علیه السلام در آن موقعیت حساس که تنها در مقابل یک قدرت جبار و قهار مسلطی مثل فرعون با آن همه امکانات قرار گرفته بود، فرمود: این دستور «لَا تَخَفْ إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَى» نه به خاطر ترس از قدرت فرعون (چون پیامبر از غیر خدا نمی ترسد) بلکه به خاطر غریزه انسان است که ممکن است واکنش نشان بدهد.^۱

این سوءاستفاده از «اهرم ترس»، فقط قصه فرعون و سیاست صدام نیست. امروز هم اهرم دیکتاتورها همین است. امروز می خواهیم از فرمان رهایی بخش قرآن از ترس حرف بزنیم.

برای فهم این آیه، فهم دو تعبیر مهم است: یکی «لَا تَخَفْ» و دیگری «أَنْتَ الْأَعْلَى».

مرحوم علامه طباطبائی رحمته الله در تفسیر المیزان می گوید: «أَعْلَى» یعنی بالاترین؛ یعنی برتری کامل و واقعی. به معنی پیروزی واقعی بر ساحران، نه فقط یک پیروزی ظاهری.^۲ پیروزی واقعی یعنی برتری حقیقی؛ نه با زر و زور و نه با سلاح و موشک و نفرات!

چرا برتری؟ چون عصای تو به اقیانوس قدرت من وصل است، ولی طناب های آن ها به قدرت پوشالی فرعون.

عزیزان! رمز پیروزی در کاسبی، در تربیت فرزند و در سیاست خارجی همین یک جمله است: نترس، چون خدا با توست. منظور از «أَنْتَ الْأَعْلَى» واضح است؛ محور جدی بحث ما «لَا تَخَفْ» (نترس) است!

ترس ما اگر یک عکس العمل طبیعی و نجات بخش باشد، ذاتاً چیز بدی نیست و در وجود انسان قرار دارد. انسان از چیزهایی مثل خطر و ضرر می ترسد و از آن ها پیشگیری می کند. مثل کودکی که هنوز خیلی از خطرات را تجربه نکرده است و راحت به سمت آب جوش می رود تا وقتی که خدای نکرده آب جوش را لمس کند و یک ضرر بزرگ سراغش بیاید. به همین دلیل مادر سعی می کند کودک را بترساند. ترس در واقع عکس العمل من و شما در مقابل ضررها و خطرهای وحشتناک

۱. محمدحسین طباطبائی، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۶، ص ۲۵۴-۲۵۶.

۲. همان.

است که در محیط زندگی زیاد است. ولی اینکه انسان فقط بترسد و در اثر ترس کنجکاوی اش را کنار بگذارد، در اثر ترس قدرت خطرپذیری اش از بین برود، در اثر ترس، هیچ احساس امنیتی در وجودش راه پیدا نکند، و در اثر ترس هیچ لحظه شادی را تجربه نکند، خیلی چیز بدی است. ترس نباید به یک روحیه و صفتی که بر دیگر صفات انسان غلبه دارد، تبدیل شود. ترس اندازه دارد و موارد لازم برای ترس مشخص است.

حالت اول: ترس فردی

ترس فردی، آن ترسی است که فرد شخصاً از یک شخص یا یک اتفاق خاص تجربه می‌کند. افرادی که به این ترس دچارند، وضع روحی‌شان نامساعد است و زبان حال دلشان چنین است:

از شوری چشم اهالی ترس دارم

از مردمان این حوالی ترس دارم

از خود که گاهی آب هستم، گاه آتش

از این دل حالی به حالی ترس دارم

در زمانه ما، انسان‌ها از فقر خیلی می‌ترسند؛ شیطان ما را از فقر می‌ترساند و در دام بخل می‌اندازد. قرآن می‌فرماید: «الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ؛ شیطان شما را وعده فقر می‌دهد».

بله، ما هم درک می‌کنیم که فقر زیاد است؛ تورم بالاست و اختلاف طبقاتی غوغا کرده است. درک می‌کنیم که کارگرانی هستند به قدری کار می‌کنند که امکان حضور کافی در کنار خانواده را ندارند و درک می‌کنیم که برخی پول تأمین رفاه خانواده یا حتی تفریح را ندارند؛ اما باید فرهنگ «بر اساسی ترس زندگی کردن و سرکار رفتن» را از بین ببریم. ما به سبب ترس اینکه رزقمان کم نشود و یا به سبب ترس نوسان بورس و طلا و دلار زندگی می‌کنیم! حواسمان نیست به این قول معروف که می‌گوییم: «رزق دست اوستا کریم است!» اگر با ترس فقر زندگی کنیم، اضطراب فقر ما را از پا درمی‌آورد و این از خود فقر بدتر است. این نگاه سبب شده تا دستان هنگام خرج مال بلرزد.

یک داستان فوق‌العاده زیبا، مستند و تکان‌دهنده وجود دارد که نشان می‌دهد چطور نترسیدن از فقر و انتخاب خدا، همان چیزی را که می‌خواستیم از راه حرام به دست بیاوریم، با کیفیت‌تر و از راه حلال به ما برمی‌گرداند.

گردن‌بند مروارید و جوان‌گرسنه

قرن‌ها پیش، در مکه مکرمه، جوانی برای تحصیل علم دین، زندگی می‌کرد که فقر، امانش را بریده بود.

او تعریف می‌کند: «روزی از شدت گرسنگی در حال مرگ بودم. هیچ چیز برای خوردن نداشتم. از شدت ناتوانی در کوچه‌ها قدم می‌زدم که چشمم به یک کیسه ابریشمی افتاد. کیسه را برداشتم و به کنجی رفتم. وقتی بازش کردم، دیدم در داخل آن، یک گردن‌بند مروارید بسیار گران‌قیمت وجود دارد».

شیطان بلافاصله سراغم آمد. ترس از فقر در دلم فریاد می‌زد:

پسر! تو داری از گرسنگی می‌میری! این گردن‌بند، ثروت عظیمی است. بفروش، غذا بخور، لباس بخر و یک عمر راحت زندگی کن! کسی هم که نمی‌بیند. ترس از "آینده" و "فقر" مرا هل می‌داد که گردن‌بند را برای خودم بردارم. اما یک لحظه به خودم آمدم؛ گفتم: «نه! من برای خدا درس می‌خوانم. این مال مردم است. اگر آن را بخورم، آتش خورده‌ام». کیسه را بستم و گره زدم.

جوان می‌گوید: «رفتم مسجد الحرام. دیدم پیرمردی فریاد می‌زند: چه کسی کیسه مروارید مرا پیدا کرده؟ پانصد دینار طلا مزدگانی می‌دهم!»

با خودم گفتم: «خدا یا شکر! پانصد دینار هم پول زیادی است و هم حلال است.»

پیرمرد را به خانه‌ام بردم. نشانه‌ها را پرسیدم، درست بود. کیسه را به او دادم.

پیرمرد پانصد دینار را بیرون آورد که به من بدهد.

اینجا دوباره آن حس مقدس در دلم زنده شد. با خودم گفتم: «اگر پول را بگیرم، اجر امانت‌داری ام ضایع می‌شود. من این کار را فقط برای خدا کردم، نه برای سکه‌های این مرد.»

به پیرمرد گفتم: «پدرجان! من برای رضای خدا پس دادم و مزدی نمی‌خواهم.» هرچه اصرار کرد، قبول نکردم و اورفت.

مدتی گذشت و من هیچ پولی نداشتم. تصمیم گرفتم از مکه بروم. سوار کشتی شدم. وسط دریا طوفان شدیدی شد. کشتی شکست و همه غرق شدند. من به تخته پاره‌ای چسبیدم و بی‌هوش شدم.

وقتی چشم باز کردم، دیدم امواج مرا به جزیره‌ای ناشناخته انداخته. رفتم داخل شهر و وارد مسجدی شدم. شروع کردم به قرآن خواندن. مردم جزیره که دیدند من قرآن بلدم، دورم جمع شدند. گفتند: «ما امام جماعت نداریم، تو بمان و به ما و بچه‌هایمان قرآن یاد بده.» زندگی‌ام رونق گرفت و خدا نیز رزقم را رساند.

یک‌روز بزرگان جزیره آمدند و گفتند: «جوان! تو مرد صالحی هستی. دختری یتیم در این شهر ساکن است که ثروت زیادی دارد. ما می‌خواهیم او را به عقد تو درآوریم تا سرپرستش باشی» قبول کردم.

شب عروسی، وقتی عروس را آوردند، تا نگاهم به گردن او افتاد، خشکم زد! مات و مبهوت ماندم و خیره شدم به گردن بندش.

اطرافیان گفتند: «چرا به صورت دختر نگاه نمی‌کنی و زل زدی به گردن بند؟» گفتم: «والله این همان گردن بند است! همان که در مکه پیدا کردم!» و ماجرا را تعریف کردم.

ناگهان صدای تکبیر و صلوات مردم بلند شد. گفتند: «آن پیرمردی که در مکه گردن بندش را پس دادی، پدر همین دختر بود! او تا لحظه مرگش دعا می‌کرد و می‌گفت: "خدایا! من جوانی به امانت داری و پاکی آن جوان مکه ندیدم. خدایا خودت او را پیدا کن و دخترم را به عقدش در بیاور!" حالا ببین خدا چطور تو را از دریا عبور داد و دعای آن پیرمرد را مستجاب کرد.»^۱

دقت کردید فرمول خدا چه بود؟

این جوان گرسنه بود. می‌توانست گردن بند را بدزد (ترس از فقر). اگر دزدیده بود چه می‌شد؟ گردن بند را داشت، اما از راه حرام.

۱. شمس الدین محمد بن احمد بن عثمان ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ج ۲۰، ص ۲۳.

او نترسید و به خدا اعتماد کرد. خدا چه کار کرد؟

خداوند همان گردن بند را به او برگرداند، به اضافه صاحب گردن بند (همسرش)، به اضافه کل ثروت آن پیرمرد، و مهم تر از همه، از راه حلال و با آبرو. این یعنی «مَنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ».

وقتی کاسب هستی و می ترسی اگر راست بگویی مشتری می پرد، یاد این جوان بیفت. راستش را بگو؛ خدا مشتری ای می فرستد که فکرش را هم نمی کردی. وقتی کارمندی و می ترسی اگر رشوه نگیری لنگ بمانی، نگیر! خدا راهی باز می کند که خودت هم در محاسباتت نمی گنجد.

خدا بدهکار کسی نمی ماند؛ فقط کافی است نترسیم.

شیطان مدام در گوش کاسب می خواند: «اگر جنس را احتکار نکنی، بدبخت می شوی!» اما خدا می فرماید: «(رزق با من است.)» مایی که سر سفره خدا (رمضان) نشسته ایم، زشت نیست به صاحب خانه اعتماد نداشته باشیم؟ کسی که توانست شکم نهنگ را برای یونس علیه السلام خانه امن کند، نمی تواند بازار آشفته را برای تو امن کند؟ باور کنیم که خدا از دلار قوی تر است.

گاهی برخی از ما به آیه «إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ» ایمان محکم نداریم و اسیر شرک های خود هستیم. خیال می کنیم زمین و آسمان، ما را اداره می کنند! با پول خدا، راحت راه می رویم، اما با خود خدا، خیر! جیبمان اگر پر از پول باشد، آرام می گیریم، ولی اگر خالی باشد، آرام نیستیم.

اگر ما اهل توحید باشیم، نه در کویر، خودمان را تشنه می بینیم و نه در دریا، سیراب. می گوییم همه چیز دست خداست.

اگر به جایی برسیم که به تدبیر خدا راضی باشیم، مستحق خوشی و آرامش هستیم؛ چون می دانیم تدابیر حکیمانه و عالمانه از سر محبت و شفقت، بر سرنوشت ما حاکم است. آدم خیال می کند که این زمین و ماه و خورشید و اسباب دیگر، کارهای هستند! من و شما اگر از عالم خیال عبور کردیم، می فهمیم که همه به دست قدرت حضرت حق است. چه زیبا در مناجات شعبانیه خواندیم: «بَيْدَكَ، لَا بَيْدَ غَيْرِكَ زِيَادَتِي وَ تَقْصِي وَ نَفْعِي وَ ضَرِّي»^۱ خدایا! به دست توست نه به دست غیر تو!

۱. شیخ عباس قمی، مفاتیح الجنان، مناجات شعبانیه.

اگر احساس کنیم که خودمان می‌توانیم مشکلات مان را بدون کمک خدا حل کنیم، دچار عجب می‌شویم. اگر انسان فقرش را دید و حل مشکلات را به اسباب ارجاع داد، مشرک می‌شود. موحد کسی است که با خدا آرام است، نه با اسباب و لوازم دنیا. توحید یعنی عبور از اسباب و رسیدن به صاحب اسباب و «مُسَبِّبُ الْأَشْيَاءِ».

اینجا باید به آیه رجوع کنیم و بگوییم: ﴿لَا تَحْزَنْ﴾! خدا تضمین می‌کند: هر جا بی‌پول شدی، من هستم، کمک می‌کنم... پس دیگر از فقر نترس! ما باید در ترس فردی بر ترس خودمان غلبه کنیم؛ همچنین «زندگی مبتنی بر ترس» نداشته باشیم! خیلی از پدر و مادرها بچه‌های خودشان را با ترس، رشد می‌دهند و آن‌ها را با ترساندن، به باادب بودن، مرتب بودن، فعالیت کردن یا نحوه لباس پوشیدن و... وادار می‌کنند. درحالی‌که مصرف ترس، اینجا نیست! در سبک زندگی‌ها باید ترس به حداقل برسد. آدم باید شجاعانه زندگی کند. شجاعت فقط مربوط به میدان جنگ نیست؛ اگر شجاعت در کل زندگی انسان جاری شود، در خیلی از تصمیم‌های مهم زندگی ما اثر می‌گذارد؛ همان‌طور که ترس می‌تواند در تصمیم‌های ما اثرگذار باشد. مثلاً ممکن است کسی برای ادامه تحصیل خودش، رشته پردرآمدی را انتخاب کند، درحالی‌که علاقه‌اش به یک رشته دیگر است و اصلاً برای یک کار دیگری آفریده شده است، اما از سر ترس (ترس از فقر و...) می‌رود یک مسیر دیگر را انتخاب می‌کند.

یکی از نکاتی که در شیوه مدیریت خانواده باید رعایت شود، این است که پدر و مادرها در تشویق‌ها و ترساندن‌ها مواظب باشند تا مبادا از چیزی بترسانند که جنبه غیرخدایی دارد.

اگر از همان کودکی، ترس مذموم غیر خدا را در کودک نهادینه کردی (مانند ترس از حرف دیگران، ترس از معلم، ترس از دشمن و...) آن وقت در بزرگسالی، قدرت و شجاعت کودک کم خواهد شد.

باید این نکته را به کودک یاد بدهیم که خدا کنار اوست! چقدر لذت بخش و آرامش بخش است این آیه؛ تعبیر چه زیباست! با این آیه، انسان دلش می‌خواهد ساعت‌ها اشک بریزد؛ به این دلیل که چقدر از خدا غافل

بوده است! خدایی که یک ماه رمضان برای من، بنده بی لیاقت خودش، چنان مهمانی ویژه‌ای برپا کرده است.

وقتی به حضرت موسی علیه السلام و هارون می‌گوئید بروید با فرعون صحبت کنید، بعد می‌گوئید اصلاً نترسید، **﴿إِنِّي مَعَكُمْ أَسْمَعُ وَأَرَى﴾** ^۱ من خودم (خود خدا) با شما، کنار شما، پیش شما هستم؛ همه چیز را می‌شنوم و می‌بینم! ما چقدر این خدا را کنار خودمان می‌بینیم؟! چقدر این خدا را به فرزندان معرفی می‌کنیم تا از چیزی نترسد؟!

باید ساعت‌ها اشک بریزیم از اینکه چقدر در زندگی روزمره، از همین خدای کنار دستمان غافلیم! خدایا! اگر واقعاً تو را کنار خود می‌دیدیم، هنوز از حرف مردم، از تمسخر دیگران، از سرزنش‌ها می‌ترسیدیم؟! اگر می‌دانستیم رزق و روزی ما به دست توست و نه به دست بورس و دلار و ترس از فقر، آیا این طور دستمان هنگام خرج کردن می‌لرزید؟!

این فاجعه نیست که در ماهی که آغوش خدا باز است، نه تنها ترس از خدا – که تنها ترس سازنده و نجات‌بخش است – در دلمان جا نگرفته، بلکه هنوز اسیر ترس‌های مذموم از غیر خدا هستیم؟

ما وظیفه داشتیم، این خدای شجاعت‌آفرین را، خدای **﴿لَا تَخَفْ إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَى﴾** را، به جگرگوشه‌هایمان معرفی کنیم!

چقدر این خدا را به فرزندان معرفی کرده‌ایم تا از سایه حرف مردم نترسد؟ چقدر به او یاد داده‌ایم که وقتی ترسید، کافی است بگوید: «خدای من، همان خدایی است که موسی را در مقابل فرعون رها نکرد!».

افسوس! وقتی خودمان هنوز آرامش‌مان را در پر بودن جیبمان می‌بینیم نه در نزدیکی با خدا، چه انتظاری از تربیت نسلی نترس داریم؟! اگر از همان کودکی، ترس مذموم غیر خدا (ترس از معلم، ترس از دشمن، ترس از حرف دیگران) را در قالب روح کودک ریختیم، چطور انتظار شجاعت در بزرگ‌سالی داریم؟

خدایا! در این ماه ضیافت، که بهترین فرصت است تا با تو رفیق شویم و از

این ترس‌ها را شویم، هرچه تو با من آلوده دوست شدی ولی من بی‌حیاطر شده
و با نفس رفاقت کردم.

رمضان است و دل از خواب نکندم افسوس
مثل هر سال من از لطف تو غفلت کردم
من از این فلسفه روزه از این فیض عظیم
به همین تشنگی ساده قناعت کردم

ما در این ماه، با وجود همه دعوت‌ها و لطف تو، از تو دور ماندیم. گناهانمان
نگذاشت این حضور و معیت الهی **﴿إِنِّي مَعَكُمْ﴾** را حس کنیم. به جای گرفتن
فیض عظیم، به همین تشنگی ساده قناعت کردیم و از توحیدی که ترس را از
دل می‌برد، غافل شدیم و نتیجه‌اش همان ترس‌های روزمره از غیر توست که
گریبانمان را گرفته است.

حالت دوم: ترس جمعی

مهم‌تر از ترس فردی، ترس یک ملت از یک دیکتاتور یا از یک دشمن است! همان
ترسی که گفتیم دیکتاتورها برای مدیریت دنیا در دل جوامع درست می‌کنند؛ این
ترس گاهی «ترس از شکست» است و گاهی «ترس از هیمنه دشمن» است که
بدتر از ترس از شکست است؛ چون ترس از شکست گاهی خوب است و تا حدی
برای اینکه درست و معقول، نقشه طراحی کنی خوب است؛ اما ترس از هیمنه
ارتش یا پول یا زیادی دشمن اصلاً خوب نیست. بدبختی ملت‌ها وقتی است که از
قدرت‌ها و قلدران و قداره‌بندان بین‌المللی بترسند.

غلبه ایمان بر وحشت: لحظه شکافته شدن نیل

قوم موسی علیه السلام پس از فرار از چنگال فرعون، به ساحل رود نیل رسیدند و خود
را در میان دو وحشت بزرگ دیدند: پیش رو، دریای خروشان و غیرقابل عبور؛
پشت سر، لشکر عظیم فرعون و یارانش که با تمام قوا در حال تعقیب بودند.
در این لحظه، همراهان موسی علیه السلام گفتند: **﴿إِنَّا لَمَذْكُورُونَ﴾**^۱ گیر افتادیم! تمام
شد! کاش به حرف موسی گوش نکرده بودیم! اقلأً زنده می‌ماندیم.



ترس تمام وجود قوم را فراگرفت، وحشتی که از دیدن قدرت مطلق طاغوت حاصل شده بود. اما در این میان، یک نفر باایمان بود که جور همه را کشید و ذره‌ای در دلش ترس نداشت: موسی علیه السلام؛ او نترسید و با اطمینان کامل به ولایت الهی، به قومش پاسخ داد: «قَالَ كَلَّا إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ»؛ چنین نیست! پروردگار من با من است و به زودی مرا هدایت خواهد کرد.^۱ موسی علیه السلام با اتکا به خدا و نفی مطلق ترس از طاغوت، از پروردگار خواست و به امر الهی مأمور شد: «فَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْبَحْرَ»؛ پس به موسی وحی کردیم که عصای خود را به دریا بزن.^۲

همان دریای غیرقابل عبور، به اعجاز الهی شکافته شد، راه نجاتی برای اهل ایمان و دامی برای فرعونیان شد! این گونه ترس بزرگ و مطلق بنی اسرائیل، با اتکای خالصانه یک فرد مؤمن به ولایت الهی، تبدیل به نور نجات، استقلال و خلاصی از دست طاغوت زمان شد.

گاهی وجود یک نفر امیدوار و شجاع در میان جمعی، سرنوشت آن جمع را عوض می‌کند! شجاعت، تنها عامل حقیقی رهایی ملت‌ها از چنگال دیکتاتورها و رسیدن به استقلال است.

شجاعت شهید مدرس علیه السلام

یکی از نترس‌ترین افراد در مقابل دیکتاتورهای زمانه، شهید مدرس علیه السلام بود! مدرس علیه السلام که مخالف دیکتاتوری و روش‌های فراقانونی رضاخان قلدَر بود، اقدام به استیضاح او در مجلس کرد. به نظر مدرس، رضاشاه به عنوان وزیر جنگ، مرتکب بی‌قانونی‌های متعددی بود که می‌توانست تهدیدی برای استقلال و آزادی کشور و ملت ایران باشد.

رضاخان که از این استیضاح وحشت داشت و می‌دانست با پیروزی مدرس، موقعیتش در خطر خواهد بود، تلاش کرد این استیضاح را متوقف کند. عده‌ای از جیره‌خواران و مزدوران خود را به مجلس فرستاد تا با فشار، استیضاح مدرس

۱. شعراء، ۶۲.

۲. شعراء، ۶۳.

را بی‌اثر کنند. خودش پیش از تشکیل جلسه مجلس در ایوان ایستاد تا صدای «زنده‌باد» و «مرده‌باد» مزدورانش را بشنود.

مدرس سر رسید. مأموران فریاد زدند: «زنده‌باد سردار سپه؛ رضاخان!» مدرس با بی‌اعتنایی عصایش را به زمین زد و بدون ترس ایستاد. مأموران با فریادی رساتر گفتند: «مرده‌باد مدرس!» مدرس قدی راست کرد و ایستاد، عصایش را به‌سوی جمعیت تماشای گرفت و گفت: «مردم بگویید: زنده‌باد مدرس!» اثر سخن و جذبه سید، جماعت را چنان منقلب کرد که همه ناگهان فریاد زدند: «زنده‌باد مدرس!».

مدرس برای آنکه قدرت بیشتری نشان دهد، رو به جمعیت گفت: «مردم بگویید: مرده‌باد سردار سپه!» این بار مردم با صدای بلندتر فریاد زدند: «مرده‌باد سردار سپه!» بعد مدرس از پله‌ها بالا رفت و در بالکن، یقهٔ رضاخان قلدر را گرفت و رو به مردم گفت: «صدبار "مرده‌باد سردار سپه" و صدبار "زنده‌باد مدرس"» جمعیت که از رشادت و دلیری سید به هیجان آمده بود، همان شعار را چند بار با صدای بلند تکرار کرد.

رضاخان سردار سپه عصبانی شد و با مدرس گلاویز شد و می‌خواست سید را از بالکن به پایین بیندازد، اما قائم‌مقام‌الملک و تیمورتاش مانع شدند. باز یک‌روز دیگر رضاخان در مجلس یقه شهید مدرس را گرفت و گفت: «تو از جان من چی می‌خواهی؟» مدرس با جرئت تمام گفت: «می‌خواهم که تو نباشی.»^۱ در حقیقت، این شجاعت خدادادی و ایمانی است که به عنوان موتور محرک استقلال واقعی کشورها و ملت‌ها در مقابل اراده دیکتاتورها عمل می‌کند.

شجاعت حاج قاسم

می‌خواهید تصویر یک انسان نترس و شجاع را در زمان معاصر ببینید؟ نگاه کنید به تصویر فرماندهان نترس‌ترین سپاه اسلام! یکی از نترس‌ترین آن‌ها حاج قاسم! با حضورش و وجودش به همه آرامش می‌داد.

سردار چهارباغی که از دوستان حاج قاسم و فرمانده توپخانه حاجی بود، نقل

۱. سید حمید روحانی، سید حسن مدرس، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۷، ص ۳۴۵.
همچنین ر. ک: مشروح مذاکرات مجلس شورای ملی، دورهٔ ششم، جلسهٔ ۹۴، ۲۴ مهر ۱۳۰۶.



می‌کند: «حاج قاسم عزیز سرِ نترسی داشت. همه عملیات‌ها خودش در خط مقدم بود. بارها در محاصرهٔ سخت داعش افتاد ولی پیروز شد. در حَلَب یا شهرهای اربیل و آمرلی که در محاصره داعش بود، خودش مستقیم وارد شهر محاصره شد و محاصره را شکست. حتی یک بار تا وسط یک مقر داعش خودش و دوسه نفر از دوستان رفتند و برگشتند.

نبل و الزهرا دوشهر شیعه‌نشین سوریه بودند و چند سال بود که در محاصره داعش قرار داشت. شب عملیات آزادسازی نبل و الزهرا، در ریتیان - که یک روستا بود - گیر کرده بودیم و کار خیلی سخت شده بود. مسلّحین هم تمام نیروهایشان را آورده بودند که ما از آنجا عبور نکنیم و به نبل و الزهرا نرسیم. اینجا آخرین جایی بود که اگر آزاد می‌شد، راحت می‌توانستیم به نبل و الزهرا برویم. حاج قاسم خودش جلو می‌رفت و همه جا را کنترل می‌کرد و برمی‌گشت. شب عملیات به محل فرماندهی رسید تا عملیات راه‌دایت کند. نگاه کردم دیدم چشمانش قرمز شده است. دوسه روز بود که مرتباً برای شناسایی می‌رفت و کم خوابیده بود. به او گفتم چشمانت قرمز شده؛ گفت طوری نیست بعداً وقت برای خواب داریم.

از اولین نفراتی که وارد نبل و الزهرا شدند، خود حاج قاسم بود و ما. وقتی دیدند حاج قاسم آمده، باورش نمی‌شد. حاجی بر سر بچه‌های کوچک دست می‌کشید و به آن‌ها شکلات و شیرینی می‌داد. مردم هم هلهله و خوشحالی می‌کردند و صلوات می‌فرستادند و به عنوان تبرک به ایرانی‌ها دست می‌کشیدند و دست می‌دادند. این‌ها چند سال در محاصره بودند و حالا ایرانی‌ها آمده بودند و آن‌ها را از محاصره خارج کرده بودند و حاج قاسم هم داخل شهر بود. این برای جمهوری اسلامی ایران خیلی عظمت است.»^۱

حاج قاسم می‌گفت: «من با تجربه می‌گویم این را؛ میزان فرصتی که در بحران‌ها وجود دارد، در خود فرصت‌ها نیست؛ اما شرطش این است که نترسید و نترسیم و نترسانیم. ما حتماً از این سختی‌ها عبور می‌کنیم؛ همان طوری که از فشارها و مشکلات دیگری عبور کردیم.»^۲

۱. سایت تسنیم، دسترسی در: <https://tn.ai/2410608>

۲. سایت مکتب سلیمانی، <https://soleimani.ir/?p=3422>؛ ۴۰۱؛ ۳۴۲۲

مگر نبود دفاع مقدس هشت ساله، مگر نبود ایستادگی پیروزمندانۀ دوازده روزه در برابر دشمن صهیونیستی که با بی‌اعتنایی و نترسیدن از مارهای خوش خط و خال و تجهیزات پرزرق و برق دشمن، با اعتماد به خدا، موسی گونه، در تنهایی، پیروز شدیم؟ آنجا بود که آیه را به یاد آوردیم: «لَا تَخَفْ إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَى». به قول اسطوره رزمندگان، شهید عبدالله میثمی: «نباید فقط روی چیزی که در دست داریم حساب کنیم؛ باید روی آنچه در دست خداست حساب کنیم»^۱ توان ما به اندازه امکانات مان نیست؛ به اندازه اتکایمان به خداست. از امکانات استفاده می‌کنیم، به دنبال بهترین‌ها می‌رویم، اما تکیه‌مان بر آن نیست؛ اگر بر خدا تکیه کنیم، قوت می‌یابیم.

اول هر کار بگویم: به نام خدای غار ثور؛ به نام خدای عصای موسی؛ به نام خدای رود نیل؛ به نام خدای ابراهیم در آتش؛ به نام خدای شن‌های طبس؛ به نام خدای ناوهای آمریکا؛ به نام خدای وعده‌های صادق.

شجاعت مردم ایران

شجاعت خدادادی یک نفر مثل موسی علیه السلام، سبب نجات قوم موسی علیه السلام از چنگال یک دیکتاتور بزرگ مثل فرعون شد! حالا اگر شجاعت جمعی باشد چه می‌کند! شجاعت مردم ایران که با اتکا به ایمان به خدا بود، در مقابل دیکتاتوری مثل صدام در جنگ هشت ساله، ایران را حداقل ۵۰ سال بیمه کرد! کسی جرئت نمی‌کرد به ایران حمله کند. الان هم دیگر جرئت ندارند.

شما با چشم خودتان حماسه شبکه خبر صداوسیما جمهوری اسلامی در جنگ دوازده روزه را دیدید. در ایام جنگ وقتی پهباد دشمن با ۱۱ موشک ساختمان شیشه‌ای صداوسیما را بمباران کرد و چند نفر شهید شدند، خانم امامی مجری برنامه خبر داخل استودیو ماندند و برنامه زنده خودشان را لغو نکردند و مظلومیت درعین شجاعت مردم ایران را فریاد زدند تا جایی که دشمن، استودیو را هم هدف گرفت.^۲

این شجاعت عامل استقلال کشورها و ملت‌ها از دست دیکتاتورهاست.

۱. مصطفی محمدی، تنها ۳۰ ماه دیگر، ص ۱۴۲.

۲. آپارات: «حماسه سحر امامی» <https://www.aparat.com/v/nagzhzk>.

این شعر زیبا در وصف مردم ایران است که در عرصه‌های مختلف نشان داد که فقط از خدا می‌ترسد نه کد خدا.

بیا ای هم‌وطن فریاد شو ضد فراموشی
خیالی خام را دیده، شتر در خواب خرگوشی
بگو از دیرباز این مرز، وقت رزم چالاک است
از این قلدرترش امروز در خروارها خاک است
بسوز ای سعی باطل، پرچم ایران نمی‌سوزد
نمی‌دانی مگر در شعله‌ها ایمان نمی‌سوزد؟
گمان بردی که این بار این حکایت فرق خواهد کرد؟
خدا فرعون را یک بار دیگر غرق خواهد کرد^۱
امروز، از کوچه‌های ایران تا غزه تا یمن، یک پیام روشن طنین‌انداز است: اگر
ایمان باشد و ترس به دل راه نیابد، نصرت الهی قطعی است.

حالا نوبت توست...

حالا ما همیشه می‌خواهیم با این آیه زندگی کنیم، می‌خواهیم همیشه سربلند باشیم، همیشه دلمان به خدا گرم باشد تا از چیزی نترسیم. ما چه کاری انجام بدهیم؟ چه عملی ما را به خدا آن قدر وصل می‌کند که در دل بحران‌ها ترس را از ما می‌برد؟!

یکی از راه‌های جدی، ساده، خلاصه و اثرگذار، راهکاری است که رهبر انقلاب علیه السلام به شهید سید حسن نصرالله رحمته الله که سید مقاومت و اسوه شجاعت است - داده است.

توسل ساده به خدا

سید حسن نصرالله علیه السلام می‌گوید: «در سال‌های ۱۹۹۷ و ۱۹۹۸ با مشکلات شدید داخلی و فشار اسرائیل روبه‌رو بودیم. جوان بودم اما بار مسئولیت بیش از توانم بود و خسته شدم. به ایران آمدم و به رهبر انقلاب علیه السلام گفتم: سید جان! چه کنم؟». آقا با لبخند فرمودند: «(تو که هنوز جوانی؛ من با این محاسن سفیدم چه بگویم؟)»

۱. شعر از محمد رسولی در دیدار شاعران با مقام معظم رهبری. ۲۵ اسفند ۱۴۰۳؛



بعد ایشان گفتند: «این طبیعی است که انسان در حرکتش مواجه شود با نامردی‌ها، سختی‌ها و خطرات، گاهی از سوی دشمن، گاهی از سوی دوست. محدودیت‌هایی هم هست. انسان خسته می‌شود، روحش و جان‌ش خسته می‌شود. گاهی محتاج می‌شود به کسی که راه را به او نشان دهد، راهنمایی‌اش کند، یادش دهد. گاهی محتاج می‌شود به کسی که دستش را بگیرد. گاهی محتاج می‌شود به کسی که او را آرام کند، به او اطمینان دهد؛ او را تسکین بخشد، از لحاظ روحی و معنوی، و احتیاج پیدا می‌کند به کسی که او را نیرو بخشد، و عزمش را جزم کند. برای هرآنچه می‌خواهیم ما خدا را داریم؛ ما محتاج دیگران نمی‌شویم؛ ما خدا را داریم.» سپس ایشان توصیه‌ای به من کردند.

«هرگاه خسته شدی یا دل تنگ بودی، تنها وارد اتاق شو - پنج یا ده دقیقه - و با زبان خودت با خدا حرف بزن؛ حتی لازم نیست حتماً با ادعیه نقل شده، ادعیه پیامبر ﷺ و ائمه اطهار علیهم‌السلام با او صحبت کنی. نه، هرچه در دلت می‌گذرد را به زبان خودت، به زبان عامیانه بگو و خدا می‌شنود.»

از آن زمان به بعد، این خلوت با خدا بخشی از زندگی سید شد و ثمراتش را هم دیده بود؛ ایشان می‌گوید: «از آن زمان، من این کار را در حد توان انجام دادم و برکت‌هایی در این دستورالعمل یافتم. حتی در جنگ سی‌وسه‌روزه سرمایه اصلی ما همین بود؛ برادران حزب‌الله در سخت‌ترین لحظات، پنج دقیقه با خدا خلوت می‌کردند.»^۱

شاید قدم اول هم، همین باشد: همین خلوت پنج دقیقه‌ای، همین دعای کوتاه خانوادگی.

ما برای خرید، برای کار، برای حرف بیهوده، برای غرزدن، برای سرگرمی، حتی برای غصه خوردن وقت داریم، اما برای نشستن در پیشگاه خدا، نه! گاهی به جای یک ساعت غرزدن جلو بقیه، پنج دقیقه با خدا خلوت کنیم! اگر با خدا راحت بودیم و در ایام راحتی با خدا گره خوردیم، در ایام سختی خدا دست ما را می‌گیرد و از ترس نجات می‌دهد. این، کمترین توصیه اجرایی است که می‌توانیم انجام دهیم.

توصیه راه‌گشای رهبری علیه السلام

اما اگر عزم جدی داریم، رهبری توصیه دیگری هم برای عموم مردم دارند: این توصیه عمومی شامل خواندن دعای چهاردهم صحیفه سجادیه، دعای توسل و سوره فتح برای پیروزی مقاومت است. انجام این امور نه دشوار است و نه وقت‌گیر، اما موجب دل‌بستگی ما به خدا می‌شود.

در طول روز، اگر در خانه هستیم، باید به صورت خانوادگی این کار را انجام دهیم. اگر بیرون یا در محل کار هستیم، با یک تماس به همسر یا فرزند خود یادآوری کنیم که پس از نماز ظهر، خواندن سوره فتح را فراموش نکنند. شب‌ها نیز به صورت خانوادگی دعای چهاردهم صحیفه سجادیه را بخوانیم. به امید آنکه نسبت به توصیه‌های رهبر انقلاب علیه السلام بی‌اعتنا نباشیم و قدر آن‌ها را بدانیم.

ترس و دعا بخوان!

توصیه دیگر، دستورالعمل حاج قاسم است. حاجی در دل محاصره شهر اربیل و آمرلی دستورالعملی را می‌داد برای غلبه بر ترس که همین دستورالعمل را شهید صیاد در دل خطر و ترس به سربازها می‌داد. نقل می‌کنند شهید صیاد شیرازی در جنگ سربازی را در خط مقدم دید که ترسیده. کاغذی برداشت و روی کاغذ دعایی را نوشت که امام صادق علیه السلام آن را فرموده‌اند و گفته‌اند این دعا گنجینه است و به دست نااهل نباید بیفتد. شهید صیاد نوشت و گفت همیشه پ پشت باشد و بخوان.^۱ «اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي فِي دَرْعِكَ الْحَصِينَةِ الَّتِي تَجْعَلُ فِيهَا مَنْ تُرِيدُ، خدایاندا! من را در آن پوششی که از هر بلا و آفتی حفظ می‌کند و هرکس که بخواهی را در آن قرار می‌دهی، قرار بده!»^۲ این دعا را حاج قاسم در محاصره داعش به رزمندگان توصیه می‌کرد بخوانند.

این دعا یعنی «خدایا! من را بپوشان!» در واقع، از خدا می‌خواهیم که ما را ببرد داخل «زره و پناهگاه فوق‌العاده محکم‌ش» که هیچ خطر و بلا و هیچ دشمنی نمی‌تواند به آن نفوذ کند. وقتی این دعا را می‌خوانیم، انگار که یک

۱. خبرگزاری مهر، «گفت‌وگوی تفصیلی با خلبان نقدی‌بیک»، کد خبر: ۴۰۴۱۸۶۹ دسترسی در: <https://mehrnews.com/x/nr8>

۲. محمدبن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۵۳۴.

محافظ شخصی نامرئی داریم که خود خدا مسئول آن است.
 به جای ترسیدن از تهدید دشمن یا مشکلات، مسئولیت حفظ خود را به
 خود خدا واگذار می‌کنیم و می‌گوییم: «خدا! من در پناه تو هستم، پس دیگر
 نمی‌ترسم» به همین دلیل، این دعا در سخت‌ترین موقعیت‌ها – مثل محاصره
 و خط مقدم – دل انسان را از نگرانی خالی و پُر از آرامش می‌کند.
 چه خوب که این دعا را بنویسیم و در خانه نصب کنیم تا جلو چشم ما باشد.

دعای پایانی

پروردگارا! آن «شجاعت علوی» و «نترسیدن حسینی» را که در دل حاج قاسم و
 شهدا بود، به ما و نسل ما روزی بفرما.

خدا! برادران و خواهران مظلوم ما در غزه و یمن و لبنان، چشم امیدشان به
 «إِنَّمَا مَيِّ رَبِّي» توست؛ نصرت نهایی و غلبه بر فرعونیان زمان را به ایشان ارزانی بدار.
 بارالها! ما را در فتنه‌های آخرالزمان و هیاهوی تبلیغاتی دشمن، دچار ترس
 و تردید مگردان.

خدا! همان‌طور که وعده دادی، ما، فرزندان مان، رهبر عزیزمان و کشور
 امام زمان عجل الله تعالی فرجه را در آن «دُرْع حَصِيَّة» و زره محکم خودت، از شر تمام بلاها،
 چشم‌زخم‌ها و نقشه‌های دشمن حفظ بفرما.

خدا! لذت آن خلوت‌های پنج دقیقه‌ای و انس با خودت را که بزرگان سفارش
 کردند، به ما بچشان تا از غیر تو نترسیم.

خدا! ترس و وحشت را در دل دشمنان اسلام، و آرامش و سکینه را در دل
 مؤمنین قرار بده.

آن آقایی که دنیا منتظر عدالت و شجاعت اوست، یوسف زهرا علیهم السلام، امام
 زمان عجل الله تعالی فرجه را برسان.

چشمان ما را به جمالش روشن کن و ما را از سربازان نترس و فدایان رکابش
 قرار بده.

«رَحِمَ اللَّهُ مَنْ قَرَأَ الْفَاتِحَةَ مَعَ الصَّلَاةِ»



مجلس هفدهم

وعده صادق

(امید فعال؛ رمز پیروزی وارثان
زمین بر فرعون‌های زمان)

﴿وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ
أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ﴾

سوره انبیاء، آیه ۱۰۵

البته ما پس از تورات، در زبور نوشتیم که همه زمین را
بندگان شایسته ما [با همه امکاناتش] به ارث می‌برند.



سُورَةُ الْأَنْبِيَاءِ

لَا يَسْمَعُونَ حَسِيسَهَا وَهُمْ فِي مَا أُشْتَهَتْ أَنْفُسُهُمْ
خَالِدُونَ ﴿١٠٢﴾ لَا يَحْزَنُهُمُ الْفَزَعُ الْأَكْبَرُ وَتَتَلَقَّاهُمُ
الْمَلَائِكَةُ هَذَا يَوْمُكُمْ الَّذِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ ﴿١٠٣﴾
يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السِّجْلِ لِلْكِتَابِ كَمَا بَدَأْنَا
أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ وَعَدًا عَلَيْنَا إِنَّا كُنَّا فَاعِلِينَ ﴿١٠٤﴾ وَلَقَدْ
كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا
عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ ﴿١٠٥﴾ إِنَّ فِي هَذَا لَبَلَاغًا لِقَوْمٍ
عَابِدِينَ ﴿١٠٦﴾ وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ
﴿١٠٧﴾ قُلْ إِنَّمَا يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهُ وَاحِدٌ فَهَلْ
أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ ﴿١٠٨﴾ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ ءَاذَنْتُكُمْ عَلَىٰ سَوَاءٍ
وَإِنْ أَدْرِي أَقْرَبُ أَمْ بَعِيدُ مَا تُوعَدُونَ ﴿١٠٩﴾ إِنَّهُ يُعَلِّمُ
الْجَهْرَ مِنَ الْقَوْلِ وَيَعْلَمُ مَا تَكْتُمُونَ ﴿١١٠﴾ وَإِنْ أَدْرِي
لَعَلَّهُ فِتْنَةٌ لَّكُمْ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ ﴿١١١﴾ قُلْ رَبِّ أَحْكُم
بِالْحَقِّ وَرَبُّنَا الرَّحْمَنُ الْمُسْتَعَانُ عَلَىٰ مَا تَصِفُونَ ﴿١١٢﴾

سُورَةُ الْحَجِّ



تلاوت آیه



مدرسه حفظ

فرعون زمانه ما

همه ما در این ماه رمضان تلاش می‌کنیم خودمان را قوی کنیم. روزه می‌گیریم، دعای سحر می‌خوانیم و پای قرآن می‌نشینیم تا آدم بهتری باشیم. اما درست در همین لحظات خلوت با خدا، سؤالات سختی به سراغ ذهنمان می‌آیند و آن را مشغول می‌کنند. این‌ها دغدغه‌های مشترک همه ما هستند، از کارگر تا دانشجو. چرا باید آدم راستگو و اهل خدا باشم؟ وقتی در کشور خودمان می‌بینیم کسی که دورویی بلد است، دلالی می‌کند و پارتی دارد، زودتر و بهتر پیشرفت می‌کند، نه آن کسی که ساده و بی‌ریاست، پس تلاش من به چه دردی می‌خورد؟ در عرصه جهانی هم می‌بینیم که زور حرف اول را می‌زند؛ آمریکا و اسرائیل قوی‌ترند و در نهایت برنده می‌شوند!

من به چه امیدی به راه درست و تلاش کردن ادامه بدهم؟ آیا واقعاً «خوبی» شکست خورده تاریخ است؟

این سؤال‌ها، قلب ایمان ما را نشانه می‌گیرند. اگر به این نتیجه برسیم که «عدالت»، فقط یک حرف قشنگ است و در واقعیت، دنیا دست آدم‌های زورگو و متقلب است، آن وقت انگیزه روزه‌داری، خودسازی و تلاش برای بهتر شدنمان از بین می‌رود. وقتی من که نمی‌توانم در مقابل حتی شهردار خودمان بایستم، چگونه به اصلاح جهان امید داشته باشم؟ وقتی ظلم و بی‌عدالتی حرف اول را می‌زند، چرا من باید اصلاً به خودم مشغول شوم؟

باید یک نمونه را بررسی کنیم تا پاسخ خداوند را بعداً برایتان بگویم.

اگر بخواهم از متون تاریخ، نام یکی از مستبدترین و قوی‌ترین حاکمان



جهان را که بدنامی و قدرت هردو را داشته باشد برایتان ببرم، شاید بتوان گفت نامی که در صدر خواهد بود، فرعون است؛ نمادی از غرور، استکبار و قدرت به ظاهر شکست‌ناپذیر.

او نه یک پادشاه محلی ساده با تاج طلا بود، بلکه یک پادشاه بزرگ که بر یک تمدن کهن فرمان‌روایی می‌کرد و حتی ادعای خدایی داشت.^۱

قدرت نظامی و قدرت اقتصادی و عمرانی‌اش افسانه‌ای بود. قدرت کلام و تبلیغات چنان بود که همه را در خودکم‌بینی غرق کرده بود. همه عظمت او را باور داشتند و خودشان را در مقابلش هیچ می‌دانستند.

نمونه‌پلیدترین و مغرورترین فرد در عالم را خدا در قرآن به فرعون مثال می‌زند. در قرآن ۷۴ مرتبه از فرعون یاد شده است. وقتی قرآن از «فرعون» صحبت می‌کند، تصویری از یک ابرقدرت مطلق و شکست‌ناپذیر زمانه ترسیم می‌کند که تسلطش بر مصر، ابهتی خدایی داشت.^۲

«وَفِرْعَوْنُ ذُو الْأَوْتَادِ»^۳ ستون‌های اقتصادی، فرهنگی، سیاسی، امنیتی، همه‌جوره داشت.

اما امروز! امروز چه کسی را می‌بینیم که می‌گوید: نظم جهانی باید مطابق خواست من باشد؟

چه کسی است که در سراسر جهان، «أَوْتَاد» ستون‌های نظامی خود را کار

۱. شعراء، ۲۹.

۲. تسلیحات و نظامی: «إِنَّ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا كَانُوا خَاطِئِينَ»؛ فرعون و هامان و لشکریانشان، همگی گنه‌کار [و ستمگر] بودند.» (قصص، ۸).

اقتصادی و عمرانی: «وَقَالَ فِرْعَوْنُ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِي فَأَوْقِدْ لِي يَا هَامَانُ عَلَى الطِّينِ فَاجْعَلْ لِي صَرْحًا لَعَلِّي أَطَّلِعُ إِلَى إِلَهِ مُوسَى»؛ و فرعون گفت: «ای بزرگان قوم! من برای شما معبودی جز خودم نمی‌شناسم! پس ای هامان! برایم بر گل آتش بیفروز (آجر بساز) و برایم قصری بلند بساز، شاید به خدای موسی سرکی بکشم!» (قصص، ۳۸).

فرهنگی و تبلیغاتی: «فَاسْتَحَفَّ قَوْمَهُ فَأَطَاعُوهُ»؛ پس (فرعون) قوم خود را سبک (و حقیر) شمرد، پس آن‌ها (هم) از او اطاعت کردند.» (زخرف، ۵۴).

۳. فجر، ۱۰. «ذُو الْأَوْتَادِ» به معنای صاحب میخ‌های محکم است و توصیف فرعون به این کلمه، کنایه از استحکام قدرت اقتصادی، فرهنگی و سیاسی فرعون و فرعونیان است (ناصر مکارم شیرازی، لغات در تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۲۳۷).



می‌گذارد؟ پایگاه‌های نظامی در کل دنیا دارد؟ ناو جنگی در کل اقیانوس‌ها دارد؟ چه کسی است که مثل فرعون ثروت‌های ملت‌ها را به تاراج می‌برد تا ستون‌های اقتصاد خود را استوارتر کند؟

آمریکای امروز، فرعون دیروز است. با همان غرور، با همان سلطه‌طلبی، با همان ادعای مالکیت جهان. منتها این خیلی پرروتر است. فرعون می‌گفت: «أَكَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ»^۱. آمریکا نمی‌گوید «مُلْكُ آمریکا» مال من است، می‌گوید دنیا مال من است! پایگاه می‌سازد، جنگ راه می‌اندازد.

تصویری در فضای مجازی از جلسه سران کشورهای اروپایی با ترامپ در کاخ سفید منتشر شد، ببینید؛ به خلاف عرف دیپلماتیک دنیا، ترامپ پشت میز و بقیه روی صندلی در مقابل او نشسته بودند؛ طوری که گویی معلم مدرسه اوست و همه آن‌ها شاگردانش! ترامپ در اوج تکبر و غرور است.^۲

ترامپ، در سخنرانی‌های اولیه حضور در کاخ سفید یک جمله خیلی زشت در توهین به کل دنیا گفت؛ جمله زشتی که روی منبر قابل گفتن نیست. کشورها التماس ما (یعنی آمریکا) را می‌کنند. هر خواری و ذلتی را حاضرند بپذیرند و می‌میرند برای توافق با ما. می‌گویند آقا لطفاً با ما توافق کنید.^۳

این جملات مستکبرین عالم با ماست؛ همیشه کل کره زمین را مال خودشان می‌دانند و با تحقیر ملت‌ها از ملت‌ها سواری می‌کنند.

فرعون‌های مدرنی پیدا شده‌اند. آمریکا، رژیم صهیونیستی و همه مستکبران عالم! حرف‌های قرآن تاریخ انقضا ندارد.

به تاریخ نگاه کنید: جنگ‌های جهانی اول و دوم که میلیون‌ها انسان قربانی طمع مستکبران شدند.

نگاه کنید به همین امروز؛ فاجعه غزه! کشتار کودکان و زنان بی‌پناه فقط برای اینکه آنان نمی‌خواهند زیر یوغ صهیونیست‌ها بروند. ظلم‌ها و خون‌ریزی‌ها

۱. زخرف، ۵۱.

۲. خبرگزاری تسنیم، «واقعیت معنادار از نشست سران اروپا با ترامپ»، ۲۹ مرداد ۱۴۰۴، دسترسی در: <https://tn.ai/3380329>

۳. خبرگزاری تسنیم، «باسن من را می‌بوسند و می‌میرند برای توافق با ما. می‌گویند آقا لطفاً با ما توافق کنید»، سایت آپارات، <https://www.aparat.com/v/eit3j5v>

در یمن، سوریه، عراق و هر جایی که مردم برای آزادی و عزت خود قیام کرده‌اند. حالا سؤال مهمی که به دنبال جوابش هستیم، اینجاست؛ مستکبران امروز هم مثل دیروز، همچنان به ظلمشان ادامه می‌دهند. این اوضاع تا ابد ادامه خواهد داشت؟ آیا ظالمان همیشه پیروز میدان خواهند بود؟ ما باید بسوزیم و بسازیم؟ ما هرچه کنیم بالاخره کد خدا جهان را مدیریت می‌کند و ما اختیاری نداریم؟ در این میان خودسازی هیچ معنایی ندارد؟

قاعده طلایی امید

آیات قرآن کریم، قواعد همیشگی زندگی که جلو چشم ماست را به ما گوشزد می‌کند. قواعدی که حس می‌شوند، لمس می‌شوند، اما به آن‌ها توجه نمی‌شود. – مانند بسیاری از قوانین طبیعت که در اطراف ما در جریان هستند اما توجهی به آن‌ها نداریم؛ مانند جاذبه. – اما خداوند سنت‌های دیگری هم دارد؛ سنت‌هایی که در متن زندگی انسان‌هاست، در دل تاریخ ملت‌ها.

آیه زندگی

در جزء ۱۷ قرآن، آیه‌ای هست که یک قاعده طلایی زندگی را به ما نشان می‌دهد که محور بیان ماست: «وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزُّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرْثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ»^۱ این آیه به تنهایی، خود یک کلاس درس است که پیام اصلی آن این است: تو وارث زمینی! خودت را برای یک پیروزمندانه آماده کن! چقدر زیبا در چند کلمه ساده، یک قاعده طلایی بیان شده است! کمی در معنای آیه دقت کنیم:

«كَتَبْنَا» یعنی ما مقدر کردیم، ما مقرر داشتیم، ما بر صفحه ابدیت نگاشتیم. ما یعنی خود خدا! نگفته «قُلْنَا» یا «أَخْبَرْنَا»، بلکه فرموده «كَتَبْنَا» یعنی این اتفاق، پیش از این، در لوح محفوظ الهی، تصویب و امضا شده است. این، شاید و ظنی نیست؛ قطعیت است.

«يَرْثُهَا» یعنی به ارث خواهند برد. میراث، زمانی می‌رسد که مالک قبلی، نباشد. دوران سلطه طاغوت‌ها و ظلم‌ها موقت است. ابدیت، از آن وارثان اصلی



است. این آیه باعث امید، انگیزه و تلاش انسان در زندگی است.
فرض کنید ما همگی یک کاروان بزرگیم که باید مسیری طولانی و دشوار را
در دل شبی تیره و طوفانی، از میانه کوهستان طی کند. ممکن است دو حالت
برای ما به وجود آید:

در حالت اول، به ما گفته اند: راه بیفتید و بروید! هیچ نقشه ای به دستمان
نداده اند، هیچ نشانه ای از پایان راه نیست. با اولین پیچ تاریک راه، دل ها می لرزد،
پاها سست می شود و گمان می کنیم که شاید این راه، به هیچ جا نمی رسد.
اما در حالت دوم، اوضاع فرق می کند. یک راهنمای مطمئن، یک نقشه کامل
به دستمان می دهد و با قاطعیت به ما می گوید: بدون هیچ شکی، این راه به آن
شهر نور و آرامش می رسد. اگر استقامت کنید، حتماً به مقصد خواهید رسید.
(پایان شب سیه، سپید است)).

این یقین به رسیدن است که به وجود من و شما گرمی و به گام هایمان
توان می بخشد. دیگر هر اتفاق و مشکلی ما را نمی ترساند؛ زیرا باور داریم که این
دشواری ها گذراست و مقصد نهایی، قطعی و روشن است.
این دقیقاً وعده پروردگار در آیه ۱۰۵ سورة انبیاء است که می فرماید: (زمین
را بندگان شایسته من به ارث خواهند برد).^۱
این همان چیزی است که ما را از ناامیدی نجات می دهد؛ مانند ماشینی که
تازه تعویض روغن کرده با صلابت و مطمئن به پیش حرکت می دهد.

امید مادر و کشاورز

همه ما با محبت مادرانه به خودمان آشناییم و می دانیم یک مادر چقدر فرزندش
را دوست دارد؛ با این حال، رسول گرامی اسلام ﷺ تعبیری اعجاب انگیز دارند: «لَوْ
لَا الْأُمْلُ مَا أَرْضَعَتْ وَالِدَةٌ وَلَدَهَا»^۲ ببینید حس امید چقدر مهم است که پیامبر
خدا ﷺ می فرمایند: (اگر امید نبود، هیچ مادری فرزند خود را شیر نمی داد!) و
خیلی اعجاب آورتر: «وَلَا غَرْسُ غَارِسٍ شَجَرًا» (هیچ باغبانی درختی را نمی کاشت).

۱. «وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ» (انبیاء، ۱۰۵).
۲. محمد باقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۷۴، ص ۱۷۳، «وَقَالَ ﷺ: الْأُمْلُ رَحْمَةٌ لَأُمَّتِي وَلَوْ لَا الْأُمْلُ مَا
رَضَعَتْ وَالِدَةٌ وَلَدَهَا وَلَا غَرْسُ غَارِسٍ شَجَرًا».

گر نبودی میل و امید ثمر کی نشاندی باغبان بیخ شجر^۱
باغبان یا کشاورزی که امید به رشد یا بهترشدن زراعتش ندارد، اصلاً به
فکر کشت و کار نمی‌افتد و اگر امید به بارش باران نداشته باشد، انگیزه‌ای برای
کشاورزی ندارد.

اثبات وراثت دنیایی و آخرتی

سؤال: این آیه منظورش امیدداشتن به وراثت دنیایی است یا آخرتی؟ آیا پایان
این همه دزدی و اختلاس، استکبار و استعمار، خشونت و کشتار، ظلم و بی‌عدالتی
در زمین است یا فقط در آخرت؟ آیا در زمین، عدالت رنگی ندارد و خوشی فقط
مال بهشت است؟

جواب: علامه طباطبائی^۲ در تفسیر این آیه با توجه به آیه‌های دیگر
می‌فرماید: «منظور آیه، خاص وراثت دنیایی یا آخرتی نیست بلکه هر دو را شامل
می‌شود.»^۳

برای اثبات وراثت دنیایی اشاره کنیم به آیه ۵۵ سوره نور که می‌فرماید: «وَعَدَ
اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ»^۴ و برای اثبات وراثت
اخروی، به آیه ۷۴ سوره زمر: «وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقْنَا وَعَدَهُ وَأَوْرَثَنَا الْأَرْضَ نَتَبَوَّأُ
مِنَ الْجَنَّةِ حَيْثُ نَشَاءُ» که حکایت کلام بهشتیان است که وارد بهشت شدند و خدا
را شکر می‌کنند.

مستکبران، در همین زمین هم رسوا می‌شوند و جای خود را به مستضعفان
می‌دهند.

«وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ»؛ و ما
اراده کرده‌ایم بر مستضعفان زمین منت نهیم و آنان را پیشوایان (مردم) قرار
دهیم و وارث (زمین) کنیم.»^۴

۱. جلال‌الدین محمد مولوی، مثنوی معنوی، دفتر دوم از شش دفتر، بخش «آدمی عالم اصغر
است و یا عالم اکبر است»، بیت ۵۲۳.

۲. محمد حسین طباطبائی، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص ۴۶۵، دسترسی در:
<https://quran.anhar.ir/tafsirfull-13883.htm>

۳. همان.

۴. قصص، ۵.

بگذارید یک مثال تاریخی نزدیک بزنم تا ببینید این محاسبات مادی دنیایی چقدر پوچ است و خدا اگر بخواهد چطور یک باره ورق را در همین زمین برمی گرداند. شب ۱۰ دی ماه ۱۳۵۶ (ژانویه سال ۱۹۷۸) بود؛ درست یک سال قبل از اینکه طومار پهلوی در هم پیچیده شود. جیمی کارتر، رئیس جمهور وقت آمریکا به تهران آمد و در کاخ نیاوران، در حالی که جام شرابش را به سلامتی شاه بلند کرده بود، با غرور جمله ای گفت که تیتْر یک دنیا شد. گفت: «ایران، تحت رهبری شاه، جزیرهٔ ثبات در یکی از پرآشوب ترین مناطق جهان است».^۱

همه محاسبات مادی درست بود: ارتش تا دندان مسلح بود، ساواک نفس ها را در سینه حبس کرده بود، و بزرگ ترین ابر قدرت جهان (آمریکا) تمام قد پشت سر شاه بود. آن شب، هیچ تحلیلگر سیاسی در دنیا حتی یک درصد احتمال نمی داد که این حکومت تکان بخورد، چه برسد به اینکه سقوط کند! آن شب شاه در اوج فرعونیت بود و انقلابیون در اوج غربت. اگر کسی آن شب می گفت: سال دیگر این موقع، شاه فراری است و آن سید تبعیدی دست خالی، پیروز است، همه به او می خندیدند. اما سنت خدا چه بود؟ تنها ۱۳ ماه بعد از آن شب مستی و غرور، آن «جزیرهٔ ثبات» چنان طوفانی شد که همان فرعون ها را در خود غرق کرد و کاخ رؤیاهایشان چنان فروریخت که هنوز هم گیج هستند.

مصدق وارثون در روایات

امام باقر علیه السلام در یک روایت شریف، مصداق اصلی و کامل «صالحون» که وارثان نهایی زمین هستند را معرفی کردند: «هُم أَصْحَابُ الْمَهْدِي فِي آخِرِ الزَّمَانِ»^۲ (یاران حضرت مهدی علیه السلام در آخر الزمان).^۳

۱. روزنامهٔ اطلاعات؛ ۱۱ دی ماه ۱۳۵۶.

۲. فضل بن حسن طبرسی، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص ۱۰۶.

۳. محمد باقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۳۸۶؛ امام باقر علیه السلام، «گویایاران مهدی علیه السلام را می بینم که سراسر زمین و آسمان را احاطه کرده اند و هیچ چیزی در جهان نیست که فرمان بردار و تسلیم محض آنان نباشد. آنان به قدری محبوبیت دارند که حتی درندگان و پرندگان نیز در پی جلب خشنودی آنان اند. قطعه ای از زمین، از اینکه یکی از یاران مهدی علیه السلام بر آن گام نهاده است، بر قطعهٔ دیگر فخر و مباهات می کند» (شیخ صدوق، کمال الدین، ۱۴۱۶ق، ج ۲، ص ۶۷۲؛ محمد بن حسن حر عاملی، إثبات الهداة، ج ۳، ص ۴۹۳؛ محمد باقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۳۲۷).

یکی از القاب امام زمان عجل الله تعالی فرجه، تعبیر «مَأْمُول»^۱ از «أَمَل» به معنی امید و به معنی مورد آرزو و مایه امید است. این مفهوم تمام توجه‌اش به آینده روشن است. وقتی در صف انتظار بانک برای رسیدن نوبت خود هستیم، به آن کارمندی که امید داریم کار بانکی ما را حل کند، «مُؤَمَّل» می‌گویند، یعنی کسی که امید داریم که کارمان را حل کند و ما که منتظر حل شدن کارمان هستیم را «مُؤَمَّل» می‌گویند. در دعایی که خلاصه تعالیم انبیا در آن است، دعایی که قرار شما عاشقان بی‌قرار است، دعایی که چکیده شناسنامه امام زمان عجل الله تعالی فرجه است، یعنی «دعای ندبه» می‌خوانیم: «أَيُّنَ الْمُؤَمَّلُ لِإِخْيَاءِ الْكِتَابِ وَ حُدُودِهِ؛ کجاست آن کسی که امید داریم کتاب و حدود خدا را احیا کند؟» شنیده‌اید که می‌گویند: «با یک‌گل بهار نمی‌شود؟» شاعر چه زیبا پاسخ داده است:

مدّعی گوید که با یک‌گل نمی‌گردد بهار
من گلی دارم که عالم را گلستان می‌کند

این آیه امیدواری ویژه‌ای به ما می‌دهد که؛ بدانید ظلم اسرائیل و آمریکا و... بالاخره تمام می‌شود. روزی که امام زمان عجل الله تعالی فرجه می‌آید موهبت آزادی از یوغ ظالم و استقلال و عدالت به ما می‌رسد.

چرا دیر شده است؟

خدایا! این وعده‌های حق است؛ امام زمان عجل الله تعالی فرجه هم می‌آیند، زمین هم پر از عدل و داد می‌شود! اما چرا این قدر دیر؟ چرا این همه مصیبت باید بر مستضعفان وارد شود؟ چرا مردم فلسطین این‌طور ۷۰ سال زجر کشیدند و ظهور نشد؟ چرا ما در زیر این همه فشار هستیم؟ کی خدا می‌خواهد ما را وارث زمین کند؟ مگر در دعای عهد نمی‌خوانیم؟ «إِنَّهُمْ يَرُؤْنَهُ بَعِيداً وَ نَرَاهُ قَرِيباً»^۲ پس کی می‌رسد آن دورانی که ما زودتر وارث زمین شویم؟ چرا امام زمان عجل الله تعالی فرجه ظهور نمی‌کنند تاریخه ظلم را بکنند؟

جواب: با کمی دقت در خود این آیه هست.

۱. لغت‌نامه دهخدا؛ سایت المعانی، دسترسی در: <https://bit.ly/48VwQM3>

۲. دعای عهد.

انواع امید

کسانی که به این وعده خدا و ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه و وراثت بر زمین اعتقاد دارند و امیدوارند و خود را منتظر می‌دانند؛ دودسته‌اند:

دسته اول: امید منفعل

دسته‌ای امید منفعل دارند. ما به این، «امید کارسوز» می‌گوییم. کسانی نشسته‌اند تا فرج حاصل بشود! امام خمینی رحمته الله علیه می‌فرمایند:

«بعضی‌ها انتظار فرج را به این می‌دانند که در مسجد، در حسینیه، در منزل بنشینند و دعا کنند و فرج امام زمان عجل الله تعالی فرجه را از خدا بخواهند،... و یک دسته دیگر انتظار فرج را می‌گفتند این است که ما کار نداشته باشیم به این که در جهان چه می‌گذرد، بر ملت‌ها چه می‌گذرد، ما تکلیف‌های خودمان را عمل می‌کنیم، برای جلوگیری از این امور هم خود حضرت بیایند ان شاء الله درست می‌کنند، دیگر ما تکلیفی نداریم، تکلیف ما همین است که دعا کنیم ایشان بیایند و کاری به کار آنچه در دنیا می‌گذرد نداشته باشیم»^۱.

در جای دیگر حضرت امام خمینی رحمته الله علیه می‌فرمایند: «این منطق اشخاصی است که می‌خواهند از زیر بار در بروند، اسلام این‌ها را نمی‌پذیرد، اسلام این را به هیچ چیز نمی‌شمرد، این‌ها می‌خواهند از زیر بار در بروند، یک چیز درست می‌کنند دو تا روایت از این طرف و آن طرف می‌گردند پیدا می‌کنند... این خلاف قرآن است... اگر صد تا همچو روایت‌هایی بیاید ضربه به جدار می‌شود»^۲.

دسته دوم: امید فعال

ما به این امید می‌گوییم: «امید فعال!» امید فزاینده عمل! امید کارگشا! امیدی که همراه عمل صالح باشد.

امید فعالانه مثل کشاورزی است که برای فصل برداشت آماده می‌شود. فقط به باران و آفتاب (ظهور) امید ندارد، بلکه زمین را شخم می‌زند، بذر را

۱. روح‌الله خمینی، صحیفه امام (مجموعه آثار امام)، ج ۲۱، ص ۱۳.

۲. همان، ج ۳، ص ۳۴۰، ح ۳۵.

می‌کارد، آبیاری می‌کند و از گیاه مراقبت می‌کند. اگر کار خود را درست انجام داد، به لطف خدا باران و آفتاب می‌آید و محصول به ثمر می‌نشیند.

آیه می‌فرماید: «يَرْثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ». وارثان، غریبه نیستند؛ آن‌ها بندگان خاص من (عبادی) هستند، نه بندگان زر و زور و تزویر، نه بندگان هوی و هوس.

بندگان صالح!

خود از بعد تورات، اندرزبور بدادست وعده خدای غفور که شایسته مردان دارای دین تصرف نمایند ملک زمین^۱ صالحون در قرآن چه کسانی هستند؟ «وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُدْخِلَنَّهُمْ فِي الصَّالِحِينَ»^۲ ایمان دارند و اعمال صالح را انجام می‌دهند. اعمال مهم است! این وعده، جبری و زوری نیست که خدا بخواهد بدون شرط، خودش کاری بکند! مشروط بر عمل صالح است. نصرت الهی، حق مسلم افراد با عمل است. «إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ»^۳ و «وَلَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ»^۴ اگر یاری کردی یاری می‌شوی. این آیه «وَلَقَدْ كَتَبْنَا» یک قرارداد سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و استراتژی کلان بین خدا و جهان مخلوق خداست که سه مرحله اصلی دارد: امید، مأموریت عمل و پایان بندی قطعی عالم.

زمینه‌سازی ظهور

پیامبر مهربانی‌ها دربارهٔ اصحاب المهدی می‌فرمایند: «يَخْرُجُ نَاسٌ مِنَ الْمَشْرِقِ فَيُؤْطَوْنَ لِلْمَهْدِيِّ سُلْطَانُهُ»^۵ از مشرق زمین، مردمی قیام می‌کنند و زمینه را برای ظهور حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه آماده می‌سازند.

۱. امید مجد، قرآن نامه.

۲. امید مجد، قرآن نامه، ج ۱، ص ۳۳۱.

۳. محمد، ۷.

۴. حج، ۴۰.

۵. علی بن عیسیٰ اربلی، کشف الغمّة فی معرفة الأئمة، ج ۲، ص ۴۷۷؛ خلیل بن احمد فراهیدی، العین، ج ۷، ص ۴۶۷ «وَوُضِّعَتْ لَكَ الْأُمُرُ، إِذَا هَيَّأَتْهُ»؛ عزالدین علی ابن اثیر، الكامل فی التاريخ، ج ۱، ص ۵۳ «حقیقته من التوطئة و هی التمهید و التذلیل»؛ فخرالدین طریحی، مجمع البحرين، ج ۱، ص ۴۴۲. «التوطئة: التذلیل و التمهید».

خوشا به حال شما که برای ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه، مقدمه چینی می کنید و خوشا به حال آن هایی که مثل اسپند روی آتش، در تکاپو هستند. لذا امام خمینی رحمه الله می فرمودند: «انقلاب مردم ایران، نقطه شروع انقلاب بزرگ جهانی اسلام، به پرچم داری حضرت حجت عجل الله تعالی فرجه است که خداوند بر همه مسلمانان و جهانیان منت نهد و ظهور و فرجش را در عصر حاضر قرار دهد!»^۱ و در جایی دیگر فرمودند: «امیدوارم که این انقلاب، یک انقلاب جهانی بشود و مقدمه برای ظهور بقیة الله عجل الله تعالی فرجه باشد.»^۲

بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، آیت الله صدوقی رحمه الله در ملاقاتی خدمت امام خمینی رحمه الله می رسند یک روایت زیبایی را می خوانند که مشابه عبارات و الفاظ این روایت در کتب اهل سنت هم زیاد آمده، امام خمینی رحمه الله بعد از شنیدن، آن روایت را نه ردّ می کنند و نه تأیید؛ اما تبسّمی می کنند.^۳ همین اتفاق را آقای خامنه ای مد ظله العالی هم می فرمایند که «من هم این روایت را برای امام خمینی رحمه الله خواندم ایشان تبسّمی کردند.»^۴ آن روایت چیست؟

امام باقر علیه السلام می فرمایند: «در یکی از روزها عمر، ابوبکر، زبیر و عبدالرحمن بن عوف در منزل رسول اکرم صلی الله علیه و آله جمع شدند. رسول اکرم صلی الله علیه و آله در جمع آنان نشست، درحالی که نعلین حضرت پاره شده بود. به علی داد تا اصلاحش کند، در این حالت حضرت فرمود قومی از ما در طرف راست عرش خدا بر منبرهایی از نور قرار دارند که صورت هایشان نورانی و لباس هایشان نیز نورانی است و نور صورتشان چشم بینندگان را خیره می کند. ابوبکر و زبیر و عبدالرحمن سؤال کردند آن ها چه کسانی هستند، پیامبر سکوت کرد، بعد حضرت علی علیه السلام پرسید؛ پیامبر فرمودند: «هُم قَوْمٌ تَحَابُّوا بِرُوحِ اللَّهِ» آن ها کسانی هستند که به واسطه روح الله دوست هم می گردند و متحد می شوند بدون آنکه اغراض مادی یا

۱. روح الله خمینی، صحیفه نور، ج ۲۱، ص ۳۲۷.

۲. همان، ج ۱۶، ص ۱۳۱.

۳. محمد دشتی، آینده سازان، ص ۷۰.

۴. مؤسسه فرهنگی هنری ایمان جهادی، «عبد صالح خدا»، پرسش هایی از زندگی و سیره مبارزاتی امام خمینی رحمه الله، بیانات آیت الله خامنه ای، ص ۱۵۶.



خویشاوندی داشته باشند و آنان شیعیان تو هستند یا علی علیه السلام و تو امام آن‌ها هستی.»^۱

مهم آن قومی است که در رکاب امام علیه السلام و با محبت به امام دائماً در صحنه هستند؛ از شهدای دفاع مقدس تا شهدای مدافع حرم و الان شهدای مقاومت و همه ما زمینه‌ساز ظهور آن ولایت عظمای خدا یعنی امام زمان علیه السلام هستیم.

خاطره‌ای از شهید بیضایی

«امید غلامی»، استاد دانشگاه و دوست شهید مدافع حرم «محمودرضا بیضایی» از ایشان نقل می‌کند:

«باید به خودمان بقبولانیم که در این زمان به دنیا آمده‌ایم و شیعه هم به دنیا آمده‌ایم که مؤثر در تحقق ظهور مولا باشیم. امام زمان علیه السلام امروز سرباز باهوش و پای‌کار می‌خواهد؛ آدمی که شجاع و مرد میدان باشد. می‌گفت: "بأبی أَنْتَ وَ أُمّی" الان برای امام زمان علیه السلام لازم است. الان باید نسبت به امامان این جمله را بگوییم و این‌گونه باشیم برای حضرت.» همه برنامه‌های محمودرضا هدفمند بود. هدفش، رضایت دل امام زمانش علیه السلام بود. دنبال گرفتن تأیید امام زمان علیه السلام بود. همیشه می‌گفت: «ما باید پرچم امام زمان علیه السلام را بالا ببریم».^۲

غریب‌الآخر الزمان

سؤال: چرا پس این همه سختی و فشار؟! چرا هر روز سخت‌تر می‌شود؟! این سؤال کسانی است که وعده نصرت خدا را می‌دانند؛ اما وسط راه کم می‌آورند! چون طالب راحتی هستند و صبر و استقامت را فراموش کرده‌اند. به قول حافظ: گویند سنگ لعل شود در مقام صبر آری شود ولیک به خون جگر شود^۳

۱. محمد بن جریر طبری، بشارة المصطفی لشعبة المرتضى، ج ۴، ص ۲۵۷-۲۵۸، ح ۶۱؛ محمد باقر مجلسی، بحار الأنوار، چاپ اسلامی، ج ۶۸، ص ۱۳۹ «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ شَرِيكٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام ... هُمْ قَوْمٌ تَخَابَوْا بَرُوحَ اللَّهِ عَلَى غَيْرِ أَنْسَابٍ وَلَا أَمْوَالٍ، أُولَئِكَ شِيعَتُكَ وَأَنْتَ إِمَامُهُمْ يَا عَلِيُّ».

۲. روزنامه کیهان، ۶ بهمن ۱۳۹۷، کد خبر ۱۵۳۲۱۸، دسترسی در: <https://kayhan.ir/000drG>

۳. حافظ شیرازی، غزلیات حافظ، غزل ۲۲۶.

امیدواری، مرحله اول است و امید منفعل داشتن کاری ندارد، اما مرحله دوم امیدواری فعالانه و اقدام و تلاش است؛ خون جگر و صبوری می خواهد. خون ها در این راه ریخته می شود. خون خوبان بزرگ عالم برای رسیدن به ظهور و مقدمه سازی سلطنت امام زمان عجل الله تعالی فرجه ریخته می شود تا همه بیدار شوند و همه به صحنه بیایند. خون حاج قاسم ها ریخته می شود. قبل از دوران مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه، آسایش و راحت طلبی و عافیت نیست. در روایات، «وَاللّٰهُ لَتُمَحْصَنَنَّ» و «وَاللّٰهُ لَتُعَزَّبَنَّ»^۱ است؛ به شدت امتحان می شوید؛ فشار داده می شوید.

امتحان در کجا و چه زمانی است؟ آن وقتی که میدان مجاهدتی هست. گر مرد رهی، میان خون باید رفت از پای فتاده، واژگون باید رفت^۲ قبل از ظهور مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه در میدان های مجاهدت، انسان های پاک امتحان می شوند؛ در کوره های آزمایش وارد می شوند و سربلند بیرون می آیند و جهان به دوران آرمانی و هدفی مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه روزه روز نزدیک تر می شود؛ این، آن امید فعال است.

تلاش شهید عماد مُغْنِیه در آماده سازی زمینه ظهور

همسر شهید عماد مُغْنِیه می گفت:

۱. محمد بن حسن طوسی، الغیبة، ص ۳۴۰. محمد بن مسعود عیاشی، تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۹۹، ح ۱۴۶. محمد بن ابراهیم نعمانی، الغیبة، ص ۲۰۵، ح ۸. محمد باقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۵، ص ۲۱۶، ح ۱. «قال لی أبو عبد الله علیه السلام واللّٰهُ لَتُكْسِرَنَّ كِسْرَ الزَّجَاجِ وَإِنْ الزَّجَاجُ يَعَادُ فَيَعُودُ كَمَا كَانَ، واللّٰهُ لَتُكْسِرَنَّ كِسْرَ الْفَخَّارِ وَإِنْ الْفَخَّارُ لَا يَعُودُ كَمَا كَانَ، واللّٰهُ لَتُثْمِيزَنَّ، واللّٰهُ لَتُحْمَصَنَّ، واللّٰهُ لَتُعْرَبَلَنَّ كَمَا يَغْرَبَلُ الزَّوْانُ مِنَ الْقَمَحِ؛ ربیع بن محمد المسلی روایت می کند که امام صادق علیه السلام فرمود: "به خدا قسم، مانند شکستن شیشه شکسته می شوید و شیشه دوباره بازگردانده می شود و همان گونه که بوده است برمی گردد. به خدا قسم، مانند کوزه ها شکسته می شوید و کوزه همان گونه که بوده است باز نمی گردد. به خدا قسم، از یکدیگر جدا می شوید؛ به خدا قسم، خالص می شوید؛ به خدا قسم، همانند غربال کردن تلخه گندم از گندم، غربال می شوید».

۲. عطار نیشابوری، مختار نامه، باب هجدهم: در همت بلند داشتن و در کار تمام بودن، شماره ۲۵.

«از بس در صحنه حضور داشت، بیشتر در حال کار بود و کمتر به خانه می‌آمد. حتی هفته‌ها می‌گذشت و نمی‌دیدمش. دیگر خسته شدم و درودیوار برای من مثل برج زهرمار خسته‌کننده بود. دیگر صبرم سر آمده، رفتم پیش عماد و سخت از او شکایت کردم. لب‌خندی زد و گفت: پس چه کسی برای ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریع زمینه‌چینی می‌کند؟»^۱

شهید سلیمانی و ظهور

شهید حاج قاسم سلیمانی واقعاً و انصافاً از جمله کسانی بود که در تکاپوی مقدمه‌سازی برای ظهور بود.

در نامه به دخترش می‌نویسد: «۳۰ سال است که نخواستیدم، اما دیگر نمی‌خواهم که بخوابم. من در چشمان خود نمک می‌ریزم که پلک‌هایم جرئت بر هم آمدن نداشته باشد تا نکند در غفلت من، آن طفل بی‌پناه را سر ببرند».^۲

نبرد نهایی

برخی می‌گویند: «مگر می‌شود در مقابل آمریکا، اسرائیل، ناتو، رسانه‌های جهانی، امپراتوری‌های مالی و سیاسی و امنیتی ایستاد؟ آقا! این‌ها ابرقدرت‌اند، حاکمان جبارند، شیطان‌های جهانی‌اند؛ بالاخره این‌ها حاکم بر روابط بین‌الملل هستند، قانون‌های بین‌المللی را این‌ها نوشته‌اند و در یک کلام کدخدای دنیا این‌ها هستند. ما برای رسیدن به رفاه و پیشرفت هیچ چاره‌ای جز همراهی با این‌ها نداریم گرچه مخالف عقاید دینی ما باشد. آن‌ها هستند که با یک دکمه می‌توانند کل سیستم دفاعی ما را نابود کنند.»

بله، ابرقدرت‌اند، اما فقط برای کسانی که حرکت نمی‌کنند و می‌ترسند. برای کسانی که نشسته‌اند و تماشاگرند؛ ولی اگر وارد میدان شدید، اگر از خانه بیرون آمدید، اگر در فضای ذهنی‌تان، دشمن را از عرش پایین آوردید و خودتان را باور

۱. سید محمد موسوی، ابوجهاد؛ صد خاطره از شهید عماد مغنیه، خاطره شماره ۲۵.

۲. «روایتی از جلوه‌های مکتب سلیمانی به قلم حاج قاسم»، ۲۰ دی ۱۳۹۹، دسترسی در:

کردید، این سنت الهی است که «وَلْيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ»^۱.

جهان در انتظار جلوه‌ی آن خاتم سرخ است

سلیمانی به قصد محو این دژخیم می‌آید

نترس از قدرت فرعون او را آب خواهد برد

به استقبال موسی نیل با تعظیم می‌آید^۲

این شعار پیامبر ﷺ و منشور جهانی اسلام است. همه ما فقط بنده خدا

باشیم، نه بنده دلار، نه بنده رأی، نه بنده سلبریتی!

حالا نوبت توست...

چه کنیم زودتر وارث زمین شویم و آماده ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه باشیم؟ چه کنیم

ما نیز جزء اصحاب المهدی عجل الله تعالی فرجه باشیم؟ چه کنیم امیدی فزاینده داشته باشیم

و در میانه راه کم نیاوریم، عقب‌گرد نکنیم و ناامید نشویم؟ چه کنیم در غربال

آخرازمان آلک نشویم؟ چه کنیم آمریکا‌گزندی برای ما نداشته باشد؟

اگر به اینجا رسیده‌ای که باید کاری بکنی، حالا نوبت توست! در این مسابقه و

میدان دوامداری، مأموریت عملیاتی خود را از صالحان، شهدا و منتظران گذشته

بگیر و آن راه خط پایان برسان؛ یعنی مرحله سوم که پایان قطعی مستکبران است.

مأموریت عملیاتی ما در دوسطح فردی و اجتماعی دسته‌بندی می‌شود:

سطح فردی: ساختن خود برای عصر ظهور

این راه نخست، پایه و اساس همه چیز است. اگر ما خودمان را نسازیم، نمی‌توانیم

در ساختن زمینه ظهور نقش داشته باشیم.

رمضان، ماهی است که «أَنْفَاسُكُمْ فِيهِ تَسْبِيحٌ وَ تَوَكُّمٌ فِيهِ عِبَادَةٌ»^۳ ماهی

برای تلطیف دل و جان است. این زندگی ما‌دی، به‌ویژه زندگی ماشینی، روابط

ما، درون ما، باطن ما و عملکرد ما را از لطافت می‌اندازد؛ مثل چرخ‌های که نیاز به

روغن‌کاری دارد تا راحت بچرخد و دچار سایش مضر نشود. ذکر و دعا در این ماه

۱. حج، ۴۰.

۲. پایگاه ادبی آیات غمزه، ۲۶ اسفند ۱۴۰۳، «نترس از قدرت فرعون او را آب خواهد برد»، شاعر:

ماهرخ درستی، دسترسی در: <https://bit.ly/3KdZsHa>

۳. شیخ صدوق، الامالی، ص ۹۳ (نفس‌هایتان در این ماه تسبیح و خوابتان در آن عبادت است).

چنین نقشی را ایفا می‌کند؛ دل‌هایمان و جان‌هایمان را با تلاوت قرآن، با دعاهای شبانه‌روزی، با خود روزه و با شب قدر تلطیف می‌کند.

بزرگ‌ترین وظیفه منتظران امام زمان عجل الله تعالی فرجه این است که از نظر معنوی، اخلاقی، عملی و در پیوندهای دینی، اعتقادی و عاطفی با مؤمنین، خود را آماده کنند. همچنین باید برای پنجه‌درپنجه‌شدن با زورگویان آماده باشند. وقتی کشور اسلامی مورد تهدید دشمن قرار می‌گیرد، کسی که آماده دفاع از ارزش‌ها، میهن اسلامی و پرچم برافراشته اسلام است، می‌تواند ادعا کند که اگر امام زمان عجل الله تعالی فرجه بیاید، پشت سر آن حضرت در میدان‌های خطر قدم خواهد گذاشت.

اما کسانی که در برابر خطر، انحراف و چرب و شیرین دنیا خود را می‌بازند و زانوانشان سست می‌شود، چگونه می‌توانند منتظر امام زمان عجل الله تعالی فرجه به حساب آیند؟ کسی که در انتظار آن مُصلح بزرگ است، باید کاری کند که بتواند پای تحقق اصلاح بایستد.

راهکار اول خودسازی: دوری از معصیت

در ماه رمضان دل‌ها نورانی می‌شود؛ باید تلاش کنیم این نورانیت را حفظ کنیم. راهش پرهیز از گناه است. بسیاری از گناه‌ها را انسان جدی نمی‌گیرد؛ درحالی‌که همین بی‌توجهی خطرناک است. خیلی از حرف‌های ما، اظهارنظرها در فضای مجازی یا بازنشرهایی که انجام می‌دهیم، مسئولیت دارد. چشم، گوش و قلب انسان مسئول‌اند و باید پاسخ بدهند.^۱ اگر به گناهان کوچک بی‌اعتنا باشیم، روی هم جمع می‌شوند و دل را از نورانیت می‌اندازند. وقتی به عاقبت کارهایمان فکر کنیم، دیگر به سوی گناه نمی‌رویم. خوشا به حال کسانی که از همان آغاز مراقب‌اند تا به گناه نزدیک نشوند.

همسر شهید حمیدرضا سیاهکالی مرادی روایت می‌کند: به پیشنهاد حمید، برای اینکه در مراسم عروسی‌مان گناهی رخ ندهد، نذر کردیم سه‌روز روزه بگیریم.^۲ خدا رحمت کند شهید والامقام جواد سیاوشی، نوجوان اهل نهاوند - که

۱. «إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا» (اسراء، ۳۶).

۲. محمدرسول ملاحسینی، یادش باشد؛ شهید مدافع حرم حمید سیاهکالی مرادی به روایت فرزانه سیاهکالی مرادی (همسر شهید)، چاپ بیست‌ونهم، ۱۳۹۷، ص ۱۲۷-۱۲۹.

در ۲۸ دی ماه ۱۳۶۵ در ۱۶ سالگی به درجه رفیع شهادت رسید. در تفحص شهدا دفترچه‌ای از او پیدا شد که گناهان هر روزش را نوشته بود. خدایا! ما چه خطاهایی می‌کنیم و آن‌ها را گناه نمی‌دانیم، اما یک نوجوان چه چیزهایی را گناه می‌داند! ببینید چه نوشته است:

گناهان هفته

- شنبه: بدون وضو خوابیدم.
 - یک‌شنبه: خنده بلند در جمع.
 - دو‌شنبه: وقتی در بازی گل زدم، احساس غرور کردم.
 - سه‌شنبه: نماز شب را سریع خواندم.
 - چهارشنبه: فرمانده در سلام کردن از من پیشی گرفت.
 - پنج‌شنبه: ذکر روز را فراموش کردم.
 - جمعه: ۱۰۰۰ صلوات را کامل نکردم و به ۷۰۰ صلوات بسنده کردم.
- راوی که از اعضای گروه تفحص شهدا بود، در پایان نوشته است: «دارم فکر می‌کنم چقدر از یک پسر ۱۶ ساله کوچک‌ترم...»^۱

راهکار دوم: توسل و توجه ویژه به امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف

امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف شبانه روز به فکر ماست.

آیت‌الله ناصری می‌گفتند: «اقلاً ساعتی در روز به یاد حضرت باشید» توصیه ایشان برای سیروس‌سلوک معنوی همیشه این بود: ترک محرمات، انجام واجبات، و در همه مشکلات گفتن «یا بن الحسن، یا بن الحسن!»^۲

دعاهای بسیاری برای توجه به امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف وجود دارد - از جمله زیارت آل یاسین که زیارتی بسیار ارزشمند است - برای برآورده شدن حاجات نیز می‌توان این زیارت را خواند.

شهید صیاد شیرازی در آغاز همه کلاس‌ها، پس از تلاوت و تفسیر آیاتی از

۱. خبرگزاری تابناک، کد خبر: ۱۲۳۸۷۵، ۱۴ مهر ۱۳۸۹، دسترسی در:

<https://www.tabnak.ir/000WDz>

۲. سایت شفقنا، شنبه ۵ شهریور ۱۴۰۱، ساعت ۱۵:۰۹، آیت‌الله ناصری و انتظار ظهور امام

زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف، کد خبر: ۳۵۷۶۴۲، دسترسی در: <https://fa.shafaqna.com/?p=1435091>

قرآن، دعای فرج امام زمان عجل الله تعالی فرجه را می خواند. حتی در دوران حکومت ستم شاهی بر این عهد استوار بود و در همه تنگناها توسل به امام زمان عجل الله تعالی فرجه را ترک نمی کرد. در همان روزی که خبر انتصابش به فرماندهی نیروی زمینی ارتش را شنید، نخستین کارش نماز توسل به امام زمان عجل الله تعالی فرجه بود.^۱

سطح اجتماعی: صالح مصلح بودن

مأموریت اجتماعی ما صالح مصلح بودن است. اصلاً امکان ندارد کسی اهل آن مرام و مکتبی باشد که مورد رضای خداست و در خانه آرام بنشیند و دنبال دگرسازی نباشد. اگر دنبال رضایت خدا باشی باید خودت را به آب و آتش بزنی تا دنیای اطرافت را به رنگ خدا در بیاوری. امید فعالانه فقط در خانه و دل ما نیست؛ باید در جامعه جریان پیدا کند. اگر جزو صالحون هستی، صالح مصلح باش!

تمرین «اصلاح یک وجب خاک»

لازم نیست منتظر اصلاح کل دنیا باشی. همین هفته در مسجد، مدرسه یا خانواده یک کار اشتباه را تغییر بده و کار صالح و مورد رضای خدا را انجام بده و ترویج کن. سعی کن یک نفر از اهل محل، فامیل یا دوستان را جذب دین و امام زمان عجل الله تعالی فرجه کنی. کم کم خدا برکت می دهد و اثر آن به خودت برمی گردد. از همین الان وظیفه ما این باشد که هر روز یا دست کم هر هفته یک نفر را به هیئت، مسجد یا مکان فرهنگی معنوی بیاوریم و او را وصل به جلسات انقلابی و دینی کنیم. زندگی شهید ابراهیم هادی پر از این نمونه هاست؛ یکی یکی افراد را جذب می کرد و به هیئت می برد تا جایی که امروز، پس از شهادتش، گروه گروه انسان ها را متحول می کند.

در دوران جوانی، ابراهیم می دید که برخی جوان های محل فاسد شده و سراغ کارهای خلاف رفته اند. هیئت راه انداخت و بچه ها را دور هم جمع کرد. کم کم بعضی جوانان که به راه های خلاف کشیده شده بودند، پایشان به جلسات هفتگی باز شد.

در همان ایام دفاع مقدس، یکی از دوستانش یک بار ابراهیم را در خواب دید.

۱. فاطمه غفاری، خدا می خواست زنده بمانی؛ کتاب علی صیاد شیرازی، ص ۴۰-۴۱ و ۵۷.

در باغی زیبا بود و دوستانش کنارش بودند. جلو رفت و سلام کرد. می‌خواست حرفی بزند و بپرسد که ثمره آن همه هیئت‌رفتن چه شد؟ قبل از اینکه چیزی بگوید، خودش جلو آمد و گفت: «سید علی! زمانی که شهید شدم و افتادم، آقا اباعبدالله علیه السلام آمدند و مرا در آغوش گرفتند و...».

ابراهیم در دوران دبیرستان به همراه دوستانش «هیئت جوانان وحدت اسلامی» را راه‌اندازی کرد و منشأ خیر برای بسیاری از دوستان شد. بارها به دوستانش توصیه می‌کرد که برای حفظ روحیه دینی و مذهبی از تشکیل هیئت در محله‌ها غافل نشوید. یکی از دوستانش نقل می‌کرد: «سال‌ها پس از شهادت ابراهیم، در یکی از مساجد مشغول فعالیت فرهنگی بودم. روزی در این فکر بودم که با چه وسیله‌ای ارتباط بچه‌ها را با مسجد و فعالیت‌های فرهنگی حفظ کنیم. همان شب، ابراهیم را در خواب دیدم. تمام بچه‌های مسجد را جمع کرده بود و می‌گفت: از طریق تشکیل هیئت، بچه‌ها را حفظ کنید.^۱

دعای پایانی

خدایا، به حق این روزها، ما را از «منتظران منفعل» و کسانی که ظلم را توجیه می‌کنند دور کن.

به ما نیرویی بده تا در برابر فرعون‌های زمانه – چه در قالب تحریم جهانی و چه در قالب رانت و فساد داخلی – ثابت قدم باشیم و دغدغه عدالت داشته باشیم. عزم و اراده ما را قوی کن تا باور کنیم تلاش صادقانه ما در برابر ناعدالتی‌ها بیهوده نیست و با هر عمل صالح، یک قدم به تحقق آن وعده بزرگ نزدیک می‌شویم. خدایا، به حق همه رنج‌هایی که بندگان شایسته‌ات در طول تاریخ کشیدند، ما را در شمار وارثان نهایی زمین و یاران مخلص و صالح امام زمان عجل الله تعالی فرجه قرار بده.

آمین یا رب العالمین



محتوای خودت را بساز



شهادت آیه‌ها



پویانمایی

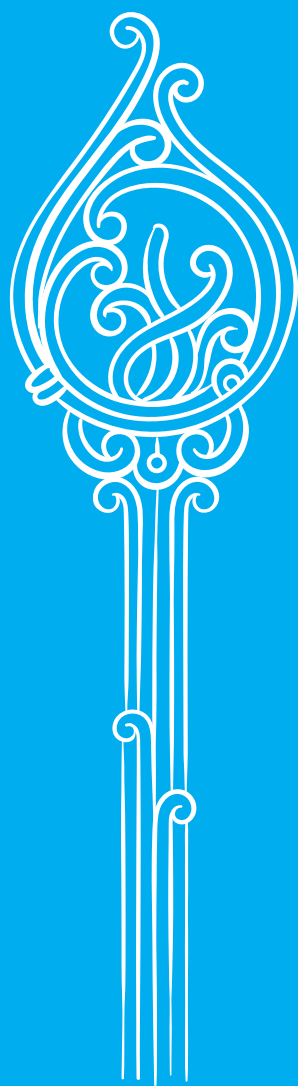


پادگست صوتی



تبیین آیه

۱. سلام بر ابراهیم، ج ۱، ص ۴۶ و ۵۹.



مجلس هجدهم

ملت مهربان

(نهایت بخشش)

﴿وَلْيَغْفُوا وَلْيَصْفَحُوا أَلَا تُحِبُّونَ

أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ﴾

سوره نور، آیه ۲۲

باید از خطایشان بگذرند و به رویشان نیاورند. مگر
دوست ندارید خدا هم از خطاهایتان درگذرد؟!



سُورَةُ الْبُورَةِ

* يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ وَمَنْ يَتَّبِعْ
خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ فَإِنَّهُ يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَوْلَا
فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ وَمَا زَكَّىٰ مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ أَبَدًا وَلَٰكِنَّ
اللَّهَ يُزَكِّيٰ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿١١﴾ وَلَا يَأْتِلِ أُولُو الْفَضْلِ
مِنْكُمْ وَالسَّعَةِ أَنْ يُؤْتُوا أُولَى الْقُرْبَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَالْمُهَاجِرِينَ
فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلْيَعْفُوا وَلْيَصْفَحُوا أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ
لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٢٢﴾ إِنَّ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ
الْغَافِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ لَعُنُوا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَلَهُمْ عَذَابٌ
عَظِيمٌ ﴿٢٣﴾ يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ بِمَا
كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿٢٤﴾ يَوْمَ يُؤْفِكُهُمُ اللَّهُ دِينَهُمُ الْحَقَّ وَيَعْلَمُونَ أَنَّ
اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ ﴿٢٥﴾ الْخَبِيثَاتُ لِلْخَبِيثِينَ وَالْخَبِيثُونَ
لِلْخَبِيثَاتِ وَالطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ وَالطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ
أُولَٰئِكَ مَبَرَّءٌ مِمَّا يَقُولُونَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ ﴿٢٦﴾ يَا أَيُّهَا
الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ بُيُوتِكُمْ حَتَّى تَسْتَأْنِسُوا
وَتَسَلِّمُوا عَلَىٰ أَهْلِهَا ذَٰلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ﴿٢٧﴾



تلاوت آیه



مدرسه حفظ



اگر در زندگی فرصتی طلایی برای یک معامله استثنایی وجود داشته باشد، آن فرصت همین شب‌های قدر است؛ شب‌هایی که سرنوشت یک سال ما رقم می‌خورد و فرشتگان با پرونده‌های آینده ما به زمین می‌آیند.

اما پرسش این است: با چه آمادگی و چه پشتوانه‌ای می‌توانیم پیش خدا برویم و بگوییم: «خدایا، تقدیر ما را خوب بنویس؟» آیا پرونده اعمال و کوله بار گناهانمان شایسته چنین درخواست بزرگی است؟

قلم تقدیر خدا وابسته به جوهر دل‌های ماست. یک قاعده مهم در آستانه شب قدر وجود دارد: سرعت و قدرت قلم خدا برای بخشش ما، مستقیم به قدرت دل ما برای بخشش دیگران بستگی دارد. هرچه دل ما از کینه پاک‌تر باشد، بخشش خدا شامل حال ما می‌شود.

اگر از رفیق یا همسایه دلخوردید چون قولی را شکسته و آبروی شما را برده است یا در شراکت کاری حق مالی‌تان ضایع شده و با داشتن همه مدارک توانایی خانه خراب کردن طرف مقابل را دارید یا حتی در یک دعوای خانوادگی طولانی سال‌هاست رابطه شما و یکی از عزیزانتان قطع شده است، در این لحظات باید از خود پرسید آیا حاضر هستید پرونده را ببندید و بگویید: «به خاطر خدا از حقم گذشتم»؟

این تجربه‌ها نشان می‌دهد که بخشش تنها یک فضیلت اخلاقی نیست، بلکه قانونی عملی و معیاری برای پذیرش اعمال ماست. قانون این است: ببخش تا بخشیده شوی، و این همان سنت و قاعده رحمت خداست.

آیه زندگی

خداوند این قانون را در آیه ۲۲ سوره نور، در جزء هجدهم قرآن کریم، با لحنی مهربان و پرسشی عمیق به ما آموخته است. این آیه چراغ راه ما برای رسیدن به آمرزش در شب قدر است.

خداوند می‌فرماید: «وَلْيَغْفُوا وَلْيَصْفَحُوا أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ؟»؛ ببخشید و چشم‌پوشی کنید؛ مگر شما دوست ندارید که خداوند شما را ببامرزد؟» این آیه کلید و محور اصلی گفت‌وگوی ما در این مجلس است؛ آیه‌ای که راه رسیدن به تقدیر خیر شب قدر را نشان می‌دهد. خداوند در این آیه دو دستور روشن برای ما بیان کرده است: نخست «عفو»؛ یعنی گذشت از خطاها و بخشیدن دیگران و دوم «صفح»؛ یعنی چشم‌پوشی و کنارگذاشتن کینه‌ها. این دو دستور، معیار دل‌های پاک و زمینه نزول رحمت الهی در شب قدر هستند.

تعریف «عفو» و «صفح»

در فرهنگ قرآن، «عفو» و «صفح» دو واژه نزدیک به هم‌اند، اما هرکدام عمق و مرتبه‌ای خاص دارند.

عالم جلیل‌القدر، مفسر کم‌نظیر علامه طباطبایی رحمته‌الله در کتاب شریف المیزان و شهید بزرگوار آیت‌الله مطهری رحمته‌الله در مباحث اخلاق اسلامی توضیح می‌دهند: «عفو یعنی پاک کردن کینه از دل، اما صفح رسیدن به مرحله‌ای است که حتی یاد خطا نیز احساس ناخوشایند ایجاد نکند».^۱

به عبارت ساده:

- عفو: مثلاً با اینکه در تصادف حق با شماست، بازهم طرف مقابل را ببخشید.
- صفح: مرتبه‌ای بالاتر؛ اگر بچه، رفیق یا فامیل به شما بدی کرد و مثلاً دروغ گفت، اصلاً به روی او نیاورید. صفح همان است که رد کینه را مثل خط روی شن با اولین موج محبت پاک کنید و دیگر به رویش نیاورید.

۱. محمد حسین طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۵، ذیل آیه ۲۲ سوره نور، چاپ جامعه مدرسین قم.

۲. مرتضی مطهری، آشنایی با علوم اسلامی، بخش اخلاق، فصل «فضیلت گذشت»، بحث تفاوت عفو و صفح.

خدای مهربان ما را به معامله ای عاشقانه دعوت می کند: اگر دوست داری خدا از لغزش هایت بگذرد، تو هم از خطاهای بندگانش بگذر. حالا اگر این آیه را یکی از بخش های نقشه زندگی اسلامی که قرآن به ما می دهد ببینیم، این آیه حکم یک آیه راهبردی را دارد. این راهبرد بزرگ همدلی و بخشش خدایی، وقتی پای در زندگی ما می گذارد، در سه لایه جلوه می کند.

لایه اول عفو و صفح: لایه فردی

نخست لایه فردی است. با گذشت، روح از بار سنگین کینه و بغض آزاد می شود و فرد احساس رشد و بزرگی می کند و این امر زمینه سلوک معنوی او را فراهم می سازد. عمل به این آیه آرامش عمیق روحی و همچنین رشدی شخصیتی به انسان می دهد.

آخوند ملا علی همدانی، از علمای برجسته همدان، روزی در مشهد خدمت حاج شیخ حسن علی نخودکی اصفهانی رسید و از ایشان تقاضای موعظه کرد. حاج شیخ حسن علی در پاسخ، خیلی ساده فرمود: «مرنج و مرنجان». مرحوم آخوند ملا علی همدانی می گوید: «خب، مرنجان آسان است؛ ما کاری می کنیم که خودمان را بسازیم و کسی را از خود ناراحت نکنیم، به کسی اهانت نمی کنیم، غیبت کسی را نمی کنیم و این قابل انجام است؛ اما مرنج چه می شود؟ کسی به ما بدی می کند، غیبتمان را می کند، پولمان را می خورد، قهراً انسان رنجیده می شود. آیا ممکن است انسان نرنجد؟»

فرمودند: «بله». گفت: «چطور؟» فرمود: «خودت را کسی ندان. عیب کار ما همین جاست؛ ما خودمان را کسی می دانیم. به ثروتمان، به علم مان، به ریاستمان، به هر چیزی می بالیم. بنابراین هیچ کس جرئت ندارد به ما تو بگوید»^۱. ملا احمد نراقی خیلی زیبا یک بیت شعر دارد، می فرماید:

بر مال و جمال خویشتن غره مشو کان را به شبی برند و آن را به تبی^۲

1. <https://www.iribnews.ir/008aM6>

۲. احمد نراقی، معراج السعادة، ج ۱، ص ۲۸۱.

بخشندگی شهید بروجردی

رهبر انقلاب علیه السلام درباره شهید بروجردی فرموده‌اند: «روحیه آرامش و نداشتن حالت ستیزه‌جویی با دوستان و گذشت و حلم در مقابل کسانی که تعارض‌های کاری با او داشتند، نشانه آن روح عرفانی شهید بود».^۱

یکی از نمونه‌های روشن این خُلق بزرگوارانه در دوران فرماندهی شهید بروجردی در منطقه غرب کشور رخ داد. او هرچند در امر فرماندهی جدی و مقتدر بود، اما در برابر رزمندگان و مردم چنان فروتنی نشان می‌داد که اگر کسی خبر نداشت، نمی‌توانست حدس بزند او فرمانده است.

روزی در دفتر فرماندهی سروصدا بالا گرفت. شهید بروجردی که فرمانده سپاه منطقه هفت کشور بود، از اتاق بیرون آمد و جویای ماجرا شد. مسئول دفتر گفت: «این سرباز تازه از مرخصی برگشته، اما دوباره تقاضای مرخصی دارد» شهید بروجردی گفت: «خب، پسر جان! تو تازه از مرخصی آمدی، نمی‌شود دوباره بروی!» ناگهان سرباز جلو آمد و سیلی محکمی به صورت شهید زد. در کمال تعجب، شهید بروجردی خندید و طرف دیگر صورتش را جلو برد و گفت: «دست سنگینی داری پسر! یکی هم این طرف بزن تا میزان شود».

سپس او را به اتاق برد، صورتش را بوسید و گفت: «ببخشید، نمی‌دانستم این قدر ضروری است. می‌گویم سه‌روز برای مرخصی بنویسند». سرباز خشکش زده بود. وقتی مسئول دفتر خواست مرخصی‌اش را هماهنگ کند، گوشی را گرفت و گفت: «برای کی می‌خواهی مرخصی بنویسی؟ برای من؟ نمی‌خواهد. من لیاقتش را ندارم» و با گریه بیرون رفت. بعدها همان سرباز راننده و محافظ شهید بروجردی شد و یازده‌ماه بعد به شهادت رسید.^۲

این همان فرق میان گذشت عادی و گذشت عارفانه است؛ بخشیدن کسی که پشیمان است، شاید آسان باشد، چون نگاهش طلب بخشش دارد. اما هنر واقعی آنجاست که حتی بی‌آنکه لب به پوزش بگشاید، خطایش را در آب زلال یاد خدا بشویی؛ ببخشی نه برای او، بلکه برای آرامش خود و رضایت پروردگار.

۱. بیانات رهبر معظم انقلاب، ۱۵ مهر ۱۳۶۶.

۲. خبرگزاری تسنیم، «واکنش شهید بروجردی بعد سیلی خوردن از یک سرباز»، مرداد ۱۴۰۲، دسترسی در: <https://tn.ai/2933924>.

کینه را زمین بگذار؛ رحمت را بردار

همه ما در زندگی لحظاتی داشته‌ایم که زخمی بر دل نشسته یا کسی به ما بدی کرده است. شاید دوستی در سختی پشتمان را خالی کرده و با یک جمله قلبمان را شکسته؛ شاید یکی از اعضای خانواده مدت‌هاست حتی یک تماس یا احوال‌پرسی نکرده و همین بی‌اعتنایی دل ما را سرد کرده؛ یا کسی در فضای مجازی ما را بی‌ادبانه خطاب کرده و به باورهايمان بی‌احترامی کرده است. در چشم‌پوشی تو، مغفرت الهی خانه را پر می‌کند.

گاهی هم همسرت با سکوت سرد یا بی‌مهری‌هایش زخم‌هایی بی‌صدا بر دل می‌گذارد. شب از کار سنگین برمی‌گردد، سفره‌ای کوچک اما پر محبت می‌چینی و چشم‌انتظار یک نگاه گرم یا جمله ساده «خسته نباشی» هستی، اما او بی‌تفاوت نگاهش را به گوشی یا تلویزیون می‌دوزد. روزی هدیه‌ای ساده و از دل خریدی اما بی‌آنکه لبخندی بزند آن را کنار گذاشت و به کارش ادامه داد. همین بی‌اعتنایی‌ها آرام آرام تیشه‌ای می‌شوند بر ریشه محبت. بی‌مهری‌ها نه فقط در کلام، که در رفتارهای کوچک اما مکرر، زحمات چندین ساله را نادیده می‌گیرند.

در چنین لحظه‌هایی باید به خود یادآوری کنیم و زمزمه کنیم: «وَلْيَعْفُوا وَلْيَصْفَحُوا أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ؟» یعنی نه فقط ببخشید، بلکه از یاد ببرید؛ نه فقط از حساب خطاهای دیگران کم کنید، بلکه صفحه دل را از غبار آن پاک کنید. هنر اینجاست که حتی اگر همسرمان هیچ عذرخواهی نکرد، ما خطایش را در زلال یاد خدا بشوئیم. دل را سبک کنیم؛ چراکه این سبک‌باری معامله‌ای است که خداوند در قبال آن مغفرتی می‌بخشد که ارزشش فراتر از هر جبران زمینی است. شاید این کینه‌ها سال‌هاست مثل سنگی در دل مانده و هر بار یادشان می‌افتیم، قلب‌مان سنگین می‌شود. شب قدر، که بهتر از هزار ماه است، فرصتی است تا این سنگ را از سینه بیرون کنیم. با یک تماس، یک پیامک یا حتی یک دعای خیر در این شب می‌توانیم کینه را پاک کنیم تا فرشته‌ها نامان را در صف «بخشش‌گران» ثبت کنند؛ همان‌ها که قرآن وعده داده خدا از آنان می‌گذرد. فردا شاید این فرصت نباشد. شاید در لحظه‌ای که راه بازگشت بسته شده، تازه بفهمیم ای کاش زودتر دل‌ها را صاف کرده بودیم.

بخشش و عفو مولای متقیان

ابن ملجم که از او به «أَشَقَى الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ»^۱ تعبیر شده، از کار خود پشیمان نبود. می‌گفت: «هزار درهم دادم شمشیر خریدم، هزار درهم سم به شمشیرم زدم، آن چنان ضربتی به علی زدم که اگر بر مردم روی زمین تقسیم شود، همه را از بین می‌برد».^۲ پس از این ضربت بود که حضرت نتوانستند از جا برخیزند. اما امیرالمؤمنین (علیه السلام) - که جان عالم به فدایش - همه‌اش سفارش ابن ملجم را می‌کردند؛ گویی ذره‌ای کینه در دل حضرت نبود. سفارش می‌کردند: «آب و غذای خوب بدهید، شیر بدهید» و به امام حسن (علیه السلام) فرمودند: «فرزندم! از همان غذایی که خودت می‌خوری به او بده».

مولای ما این قاعده بزرگ آسمانی را در قالب وصیت به فرزندش فرمود.^۳ ببینید چقدر زیبا و دل‌نشین است:

- فرزندم! «وَإِنْ أَبَقْتُ؛ اگر از این ضربه زنده ماندم» خودم می‌دانم با او چه کنم. ولی اگر رفتم، بدان رفتن و فنا شدن، وعده‌گاه من است.

- و این مهم است: «وَإِنْ أَعُفْتُ فَالْعَفْوُ لِي قُرْبَةٌ؛ اگر او را عفو کنم و ببخشم، بدان که این بخشش، مایه نزدیکی من به خداست!» و این عفو برای شما هم در آخرت حسنه و پاداش است.

- سپس آن جمله طلایی را فرمودند: «فَاعْفُوا! أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ؟» عفو کنید، تا آمرزیده شوید.

حالا یک سؤال پیش می‌آید: اگر عفو این قدر خوب است، پس چرا ابن ملجم قصاص شد؟ چرا امام حسن (علیه السلام) او را عفو نکرد؟

جواب ساده و کلیدی است: حضرت علی (علیه السلام) حق شخصی خود را بخشیدند؛ یعنی فرمودند: «من کینه ندارم، دلم را پاک کردم». این وظیفه اخلاقی ما و شماست. اما ابن ملجم تنها به علی (علیه السلام) ضربه نزد؛ او امام را به شهادت رساند، نظم جامعه را شکست و امنیت را از بین برد. این دیگر حق شخصی نبود، بلکه حق حکومت اسلامی بود.

۱. محمد باقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۱۱، ص ۳۷۶.

۲. محمد باقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۴۲، ص ۲۵۶.

۳. همان.

امام حسن علیه السلام به عنوان رهبر جامعه نمی توانستند قاتل رهبر را عفو کنند؛ زیرا در این صورت هرج و مرج می شد، قانون و امنیت از بین می رفت و راه برای اغتشاش و ترورهای بعدی باز می شد. اگر این جنایتکار بی توبه بخشیده می شد، مردم می گفتند: «پس هرکس خواست می تواند هر کاری بکند» و این فساد اجتماعی بود.

لایه دوم عفو و صفح: لایه جمعی

گذشت تنها رابطه فرد با اطرافیان را دگرگون نمی کند؛ وقتی این خُلق در میان مردم رایج شود، سیمای جامعه نیز تغییر می یابد.

لایه جمعی: هنگامی که عفو و صفح به فرهنگ غالب یک جامعه بدل شود، اختلافات و دشمنی ها جای خود را به دوستی و همیاری می دهند و پیوندهای اجتماعی تقویت می گردد.

این اصل الهی، راهبردی کلیدی در جامعه سازی است. در میدان اجتماعی، عفو و گذشت همچون سپری حفاظتی عمل می کند که تیرهای تفرقه و دشمنی را در همان آغاز بی اثر می سازد. هر جا کینه ها و حساسیت های شخصی بر دلمان چیره شوند، شکاف ها عمیق تر می شوند و دشمن فرصت می یابد رشته های پیوند اجتماعی را بگسلد.

در مقابل، جامعه ای که اعضای آن در اختلافات داخلی سعه صدر پیشه کنند و به جای انتقام، عفو و صفح را برگزینند، به پیکری واحد تبدیل می شود که هیچ نیروی بیرونی توان فروپاشی آن را ندارد.

گذشت بزرگ سید ابوالحسن اصفهانی

یکی از اساتید نقل می کرد: وقتی زندگی نامه آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی علیه السلام را می خواندم، باورم نمی شد چنین انسان بزرگی با این سطح از حلم و گذشت وجود داشته باشد. ایشان ده سال مرجعیت عامه شیعیان را بر عهده داشتند و عمده علما به ایشان ارجاع می دادند.

ایشان در نجف زندگی و زعامت می کرد. عرب ها، مخصوصاً مردم عراق، به دعوای و قتل های عشیره ای معروف بودند؛ به گونه ای که اگر کسی از یک

عشیره، فردی از عشیره دیگر را حتی در یک درگیری زخمی می‌کرد، جنگ عشیره‌ای درمی‌گرفت. در زمان مرحوم آیت‌الله سید ابوالحسن اصفهانی علیه السلام، ایشان واسطه حل دعوای عشیره‌ای بودند و به احترامشان بسیاری از نزاع‌ها پایان می‌یافت. وقتی امام جماعت حرم امیرالمؤمنین علیه السلام در نجف بودند، پشت سر ایشان صف‌های طولانی نماز شکل می‌گرفت. فرزندشان، سید حسن، جوانی اهل علم و بافضیلت که همه انتظار داشتند روزی جانشین پدر شود در صف‌های عقب جماعت می‌ایستاد.

روزی مردی فقیر که بارها نزد آیت‌الله سید ابوالحسن اصفهانی علیه السلام آمده و کمک گرفته بود، بر اثر فشار فقر و سوءتفاهم، به تصویری اعتنایی، با حالتی آمیخته به عصبانیت و یأس وارد مسجد شد. در صف چهارم یا پنجم نماز مغرب، ناگهان چاقویی بیرون کشید و گلوی سید حسن را برید. خون فوران کرد و اطرافیان او را به سرعت به بیمارستان رساندند.

در همان حال، آیت‌الله سید ابوالحسن اصفهانی علیه السلام نماز را با آرامش ادامه داد. وقتی خبر به او رسید که «سید حسن مجروح شده و به بیمارستان برده‌اند»، تنها گفت: «هر کاری می‌شد انجام شد، بقیه را به خدا می‌سپاریم... دعا کنید». سید حسن به شهادت رسید. وقتی خبر شهادت را آوردند، آقا فقط زمزمه کرد: «**إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ**» ایشان فرزندش را بسیار دوست داشت و بعدها خدمتکار خانه نقل کرد که دید آقا در حیاط قدم می‌زند و آهسته می‌گوید: «اکنون تازه فهمیدم امام حسین علیه السلام چه دردی از فقدان علی اکبر کشید».

در پایان مراسم عزاداری، آیت‌الله سید ابوالحسن اصفهانی علیه السلام در جمع مردم گفت: «من قاتل فرزندم را بخشیده‌ام؛ هیچ‌کس حق ندارد به او آسیبی برساند». ایشان حتی کسی را فرستاد تا قاتل را از زندان بیرون بیاورد. وقتی آن مرد فقیر را نزدشان آوردند، آقا گفت: می‌دانم در آن لحظه عقل و فکرت را از دست داده بودی. اما اینجا برای امنیت نیست؛ ممکن است کسانی به خون خواهی راغب شوند. بهتر است به ایران بروی.

سپس مبلغی پول به او داد و توصیه کرد در ایران زندگی تازه آغاز کند. بعد از این اتفاق، بسیاری از دعوای عشیره‌ای عراق جمع شد. وقتی نزاعی

رخ می‌داد، می‌گفتند: به خون سید تو را بخشیدم. یک بخشش ایشان باعث احیای خون بسیاری شد.^۱

حالا سؤال مهم اینجاست: آقا! مگر خدا در قرآن نفرموده: ﴿وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاتٌ﴾ (قصاص، مایه حیات است)؟ پس چرا در چنین قتلی، مرجع تقلید عفو کرد؟ آیا این کار باعث جرئت قاتلان نمی‌شود؟

پاسخ اینجاست؛ باید بفهمیم اینکه قصاص موجب حیات می‌شود مربوط به قانون است، نه انتقام شخصی. حیاتی که قرآن می‌گوید، بقای جامعه در سایه ترس از قانون و عدالت است. در نظام مرجعیت، وقتی رهبر جامعه با عظمتش از حق شخصی خود می‌گذرد، قدرت گذشت را به جامعه تزریق می‌کند.

اینجا قتل عمدی نبود؛ قاتل، فردی یأس زده و فقیر بود که از فرط سوءتفاهم و عصبانیت لحظه‌ای دچار خطا شده بود. سید ابوالحسن علیه السلام با بینش خود تشخیص دادند که این عفو، جنبه اصلاحی و تربیتی بیشتری برای جامعه دارد تا قصاص. ثمره عملی این گذشت آن بود که ده‌ها نزاع عشیره‌ای خاموش شد و جان صدها نفر نجات یافت. یعنی عفو ایشان خود تبدیل به حیات اجتماعی شد. پس، بخشش، اوج ایمان است. گاهی بخشیدن یک نفر حیات بخش‌تر از قصاص است. گذشت سید ابوالحسن فقط قصه‌ای تاریخی نیست بلکه یک معیار است برای ما که بفهمیم بخشش و پاک کردن دل تا کجا می‌تواند ادامه داشته باشد.

در جامعه‌ای که فرهنگ صفح و بخشش رایج شود، همدلی و رفاقت و دست‌گیری جایگزین کینه و دشمنی می‌شود و بسیاری از مشکلات حل خواهد شد. این گذشتی که در دل ما اتفاق می‌افتد، فقط برای آرامش خودمان نیست؛ این عفو و صفح یک سرمایه‌گذاری ملی است.

شاید پیش خودتان بگویید: «حاج آقا! این گذشت‌ها مال علمای قدیم بود، مال کسانی که کرامتی داشتند. دل ما طاقت این همه بزرگی را ندارد»؛ اما بگذارید برایتان بگویم از همین روزگار خودمان، از بخشش یک مادر.

۱. محمد باقر پورامینی، نقش مرجعیت شیعه در حیات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی مسلمین، ص ۲۵۸-۲۶۰.

خانم «سامره علی نژاد» از شهر رویان مازندران را خیلی‌ها می‌شناسند؛ مادری که جگرگوشه‌اش، پسر جوانش عبدالله را در یک دعوای خیابانی از دست داد. قاتل جوانی بود به نام «بلال». هفت سال تمام این مادر با داغ جوانش سوخت و ساخت؛ شب‌ها با گریه خوابید و صبح‌ها با یاد پسرش بیدار شد. حکم دادگاه آمد: قصاص در ملاءعام.

روز موعود رسید. جمعیت جمع شده بودند؛ همه نگران، همه منتظر. پای چوبه دار، بلال ایستاده بود؛ لرزان، گریان، با مرگ فقط چند لحظه فاصله داشت. مادر جلو رفت. همه سکوت کردند. نفس‌ها در سینه‌ها حبس بود. این مادر هفت سال منتظر این لحظه بود تا شاید دلش آرام بگیرد. چهارپایه زیر پای قاتل بود. مادر به صورت قاتل نگاه کرد؛ شاید در چهره او جوانی پسر خودش را دید. دستش را بالا برد و یک سیلی به صورت قاتل زد. اما این سیلی، سیلی انتقام نبود؛ انگار با آن ضربه، تمام خشم و غم هفت ساله‌اش را بیرون ریخت. انگار می‌خواست بگوید: «فهمیدی با دل من چه کردی؟»

بعد از آن سیلی، به جای اینکه چهارپایه را بکشد، جلو رفت. دستان لرزانش را بالا برد و طناب دار را از گردن بلال باز کرد. در میان گریه‌های جمعیت، فقط یک جمله گفت که آتش به جان عالم زد: «به عشق امام حسین علیه السلام بخشیدم!»^۱ وقتی من و شما یاد بگیریم که ببخشیم و کینه را دور بریزیم، فرهنگ جامعه عوض می‌شود. جامعه‌ای که مردمانش اهل گذشت هستند، مثل یک دیوار فولادی می‌شود. اگر بخواهیم یک ملت مهربان بسازیم، از همین بخشش‌هاست که مهربانی‌ها افزایش پیدا می‌کند. وقتی مهربانی و گذشت بین مردم رایج شود، وحدت و یکپارچگی به دنبال می‌آید.

وقتی دشمن فشار می‌آورد و می‌خواهد ضربه بزند، ضربه‌اش به کجا می‌خورد؟ به دیوار آهنین وحدت شما. هیچ نیروی خارجی نمی‌تواند ملتی که دل‌هایشان با هم صاف است را از پا درآورد.

امنیت واقعی اینجااست. امنیت کشور فقط با قدرت ارتش به دست نمی‌آید.

۱. روزنامه جام جم، «عکس سال ۲۰۱۴ گاردین: مادر ایرانی پای چوبه‌دار»، دسترسی در: <https://jamejamonline.ir/003ALG>.

این‌ها لازم‌اند، اما کافی نیستند. امنیتِ پایدار آن‌روزی است که دل‌های ملت از کینه خالی باشد.

این درس گذشت فقط مال من و شما نیست که در خانه و بازار هستیم؛ این درس برای سیاست‌مداران، مسئولان، احزاب و گروه‌ها هم هست. وای بر ما، اگر کینه‌های حزبی و گروهی، پررنگ‌تر از مصلحت ملی شود. دشمن وقتی ببیند ما با هم خوبیم، کاری نمی‌تواند بکند؛ اما اگر ببیند دل‌های گروه‌های سیاسی پر از کینه است، شکاف ایجاد شده را پیدا می‌کند و با یک فوت کوچک، آتش اختلاف را شعله‌ور می‌سازد.

کینه حزبی تمرکز ملی را از بین می‌برد. کینه گروهی نقشه استقلال کشور را می‌سوزاند. استقلال واقعی روزی حاصل می‌شود که قلب‌های این ملت، بی‌توجه به جناح‌ها، با یک ریتم و یک مقصد برای کشور بتپد و کینه‌ها جایی در حافظه جمعی نداشته باشند.

وقتی یک دولت یا مجلس جدید روی کار می‌آید، به جای ادامه برنامه‌های خوب دولت قبل یا استفاده از تجربیات موفق مدیران جناح مخالف، همه چیز را متوقف می‌کند و از نو شروع می‌کند. انگار هر چهار یا هشت سال کشور باید از صفر آغاز شود. این کینه فرصت ملی را می‌سوزاند.

«(کی مقصر است؟)» و «(کی باید برود؟)» تمام تمرکز را از حل مشکلات معیشتی مردم برمی‌دارد. وقتی یک گروه هدفش صرفاً شکست دادن و تخریب گروه دیگر باشد، فرصتی برای خدمت و سازندگی باقی نمی‌ماند. مردم وقتی ببینند مسئولان به جای اتحاد برای رفع مشکل، انرژی‌شان را صرف مچ‌گیری و افشای کینه‌های شخصی و جناحی می‌کنند، به تدریج نسبت به کل نظام دل‌سرد و بی‌اعتماد می‌شوند. این بی‌اعتمادی عمومی بزرگ‌ترین شکاف امنیتی برای کشور است.

این مدرسه قرآن است؛ مدرسه‌ای که به ما یاد می‌دهد: کلید امنیت درونی کشور و اقتدار بیرونی کشور فقط یک چیز است: «وَلْيَعْلَمُوا وَيَتَصَفَّحُوا» اگر در همین لایه جمعی این آیه را زندگی کنیم، بسیاری از پرونده‌های قوه قضائیه کشور حل می‌شود. یک تصادف جزئی در خیابان نباید به نزاع خیابانی و بعد پرونده قضائی و هزاران گرفتاری برسد. یک دعوای جزئی در خانه که زن و شوهر از تیپ

هم خوششان نمی‌آید، نباید سریع به دادویداد و بعد به دعوا، طلاق و پرونده قضایی منجر شود. هزاران پرونده قضایی داریم که اگر این آیه را عمل کنیم، پرونده‌ها کم می‌شود.

مفاسد اجتماعی عفو

البته این شبهه پیش نیاید که آقا، اجرای این آیه ممکن است خیلی مفسده داشته باشد! آیه را دربارهٔ کسانی که حق ما را ضایع کرده‌اند، تمام اموال ما را بالا کشیده و باعث خون‌ریزی شده‌اند، چطور اجرا کنیم؟ چطور در این دادگاه‌ها که دائم در حال بررسی پرونده‌های اختلاس‌گران، رشوه‌خواران و دزدان بیت‌المال است، آیه را اجرا کنیم؟

پاسخ این است: اصلاً این تعارض میان احساس عدالت‌خواهی و فرمان الهی به عفو و گذشت، یکی از دشوارترین آزمون‌های ایمانی است که خدا قرار داده تا ما خودمان را امتحان کنیم. ضمن اینکه آیه یک دستور عمومی اخلاقی است که پاداش بزرگ الهی (آمرزش گناهان) را به آن پیوند می‌زند؛ اما به معنای نادیده گرفتن کامل عدالت و حقوق نیست. در بسیاری از آیات دیگر، قرآن به «قسط» و برپایی عدالت فرمان داده است.

کینه را از دل بیرون کردن و انتقام شخصی را رهاکردن، البته یک فضیلت فردی است که شما در رابطهٔ خود با خداوند و برای سلامت روح خود انجام می‌دهید؛ اما اگر ظلمی به شما، بلکه به جامعه وارد شده (مانند بالا کشیدن اموال یا خون‌ریزی)، پیگیری قضایی آن نه تنها حق است، بلکه تکلیف است؛ چرا؟ چون جلوگیری از تکرار جرم و فساد در جامعه یک وظیفه شرعی و انسانی است.

ولی سعی کنید آن چیزی که در حق شخص شماست و ربطی به جامعه ندارد را ببخشید. حضرت یوسف علیه السلام – برادرانش که قصد کشتنش را داشتند – بخشید و فرمود: «لَا تَثْرِيبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ»! امروز هیچ ملامتی بر شما نیست.» در عین حال، حضرت یوسف علیه السلام در زمانی که زعامت مردم را بر عهده داشت، وظیفه بخشیدن دزد بیت‌المال را نداشت.

توصیه پیامبر به بخشش

این همان است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِأَفْضَلِ أَخْلَاقِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ؟ تَصِلُ مَنْ قَطَعَكَ، وَتُعْطَى مَنْ حَرَمَكَ، وَتَغْفُو عَنْ ظَلَمِكَ»؛^۱ آیا شما را از برترین اخلاق دنیا و آخرت باخبر نسازم؟ اینکه پیوند برقرار کنی با کسی که از تو بریده، عطا کنی به کسی که تو را محروم کرده و گذشت کنی از کسی که به تو ظلم کرده است.»

همین مضمون روایت را امام صادق علیه السلام با تکمیل همین آیه و با یک مثال زیبا به شاگرد خودشان ابن جندب می‌فرماید:

- با کسی که از تو بریده، دوباره ارتباط بگیر؛
- به کسی که چیزی به تو نداده، ببخش؛
- با کسی که به تو بدی کرده، مهربان باش؛
- به کسی که به تو توهین کرده، سلام کن؛
- با کسی که با تو بحث کرده، منصف باش؛
- از کسی که به تو ظلم کرده، درگذر؛ همان طور که دوست داری تو را ببخشند؛
- از بخشش خدا یاد بگیر.

سپس حضرت مثالی می‌زنند: «أَلَا تَرَى أَنَّ شَمْسَهُ أَشْرَقَتْ عَلَى الْأَبْرَارِ وَالْفُجَّارِ وَأَنَّ مَطَرَهُ يَنْزِلُ عَلَى الصَّالِحِينَ وَالْخَاطِئِينَ»؛^۲ ببین که خورشید خدا بر خوبان می‌تابد و بر بدان نیز، و بارانش بر درست‌کاران می‌بارد بر گناه‌کاران هم می‌بارد».

بخشش در مرام «ابراهیم هادی»

آنچه قرآن فرمان می‌دهد و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به عنوان برترین اخلاق دنیا و آخرت معرفی می‌کند، در رفتار اولیای خدا و بندگان مخلص مجسم شده است. کافی است به زندگی شهدا نگاه کنیم تا معنای عفو و صفح را نه در کتاب، بلکه در میدان عمل ببینیم؛ کسانی که حتی در لحظه بی‌احترامی یا ظلم، آتش کینه را در دل خاموش کردند.

۱. محمد باقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۷۱، ص ۳۹۴.

۲. حسن بن علی ابن شعبه حرانی، تحف العقول عن آل الرسول صلی الله علیه و آله، ص ۲۲۵.

فاصله دست انسان و مچ انسان خیلی کم است! مهم این است که ما اهل مچ‌گیری هستیم یا اهل دست‌گیری. همین عفو و صفح در دل یک نفر جامی گیرد و در قلب کسی مثل شهید ابراهیم هادی شعله می‌کشد؛ او می‌تواند زندگی یک خطاکار را از خاکستر به گلستان ببرد، به جای مچ‌گیری، دست‌گیری می‌کند.

شهید ابراهیم هادی همیشه اهل گذشت و دست‌گیری بود. نقل می‌کنند نشسته بودیم داخل اتاق و مهمان داشتیم. صدایی از داخل کوچه آمد. ابراهیم سریع از پنجره نگاه کرد؛ شخصی موتور شوهرخواهر ابراهیم را برداشته و در حال فرار بود. همه فریاد زدند: «بگیرش... دزد... دزد!» ابراهیم سریع دوید دم در. یکی از بچه محل‌ها لگدی به موتور زد و دزد نقش بر زمین شد.

تکه آهنی روی زمین دست دزد را برید و خون جاری شد. چهره‌اش پر از ترس و اضطراب بود و درد می‌کشید که ابراهیم رسید. موتور را برداشت، روشن کرد و گفت: سریع سوار شو! با همان موتور او را به درمانگاه بردند. دستش را پانسمان کردند و بعد با هم به مسجد رفتند.

پس از نماز، ابراهیم کنارش نشست و گفت: چرا «دزدی می‌کنی؟ آخه پول حرام که...» دزد گریه می‌کرد. بعد به حرف آمد: «می‌دانم! بیکارم. زن و بچه دارم و از شهرستان آمده‌ام. مجبورم!»

ابراهیم فکری کرد، رفت پیش یکی از نمازگزارها و صحبت کرد. برگشت و گفت: «خدا را شکر، برایت شغل پیدا کردم. از فردا برو سرکار. این پول را هم بگیر و از خدا کمک بخواه. همیشه دنبال حلال باش؛ حرام زندگی‌ات را به آتش می‌کشد. پول حلال اگر کم هم باشد، برکت دارد.»^۱

این دو لایه عمل به آیه - یعنی عمل فردی و عمل اجتماعی - مقدمه لایه سوم است. به تعبیر بهتر و مرتبط‌تر با ایام ما، اگر این آیه را عمل کنیم، باب ورود ما به شب قدر گشوده می‌شود.

لایه سوم عفو و صفح: لایه الهی

عفو و صفح یک حُلُقِ خدایی است؛ همان‌طور که خداوند بارها از بندگان



چشم‌پوشی کرده، انسان نیز باید این مدارا را در برخورد با دیگران به کار گیرد تا قلب آماده پذیرش رحمت الهی شود. سعدی این حقیقت را چنین بیان می‌کند:

به نیکی ز گیتی بماند نشان که نیکی به از زندگانی جهان
گنهکار را عفو و رحمت ببخش که ایزد ببخشد تو را در بهشت^۱

در حقیقت می‌توان گفت که بخشیدن خطای دیگران، کلید بخشش خداوند در شب‌های قدر است. اگر این خُلق الهی در میان ما رواج پیدا کند، دیوارهای دشمنی فرو می‌ریزد، فاصله‌ها تبدیل به دوستی می‌شوند و دل‌ها یک‌دست می‌گردند. این یکدلی، راه مغفرت الهی را به رویمان باز می‌کند.

گریه، دعا، ناله و مناجات بسیار خوب است؛ اما نکته اصلی برای بهره‌برداری واقعی از این شب‌ها آن است که یکدیگر را به خاطر شب‌های قدر ببخشیم. چرا که اگر قلب سیاه و آلوده به کینه باشد، دعا پذیرفته نمی‌شود.

دعای ابو حمزه ثمالی که در نیمه‌های شب‌های قدر زمزمه می‌کنیم، میان عفو ما از یکدیگر و عفو خداوند از ما رابطه‌ای معنادار برقرار می‌کند. امام سجاد (ع) در مقام اشاره به این نکته می‌فرماید: «اللهم اَنْزِلْ فِي كِتَابِكَ اَنْ نَغْفُو عَنْ مَنْ ظَلَمْنَا وَ قَدْ ظَلَمْنَا اَنْفُسَنَا فَاغْفُ عَنَّا، فَانَّكَ اُولَىٰ بِذَلِكَ مِنَّا»^۲ خدایا! تو در کتابت نازل کردی که ما از هر که در حق ما ستم و بدی نموده است، درگذریم و ما در حق نفس خود ستم کردیم؛ پس ما را ببخش که تو در این عفو و بخشش از ما سزاوارتری».

شب قدر، دست‌نیاز به درگاه خدا بلندکن و هم‌زمان دستی به بندگان‌ش بده. بگو: خدایا! من او را بخشیدم به امید آنکه تو مرا ببخشی. آن وقت دعایت نه تنها به آسمان می‌رسد، بلکه در دفتر آسمان در کنار آمرزیدگان ثبت می‌شود.

شب قدر فرصتی به بلندای هزار ماه

گاهی لحظه‌ای می‌رسد که نه راه پیش داری و نه راه پس؛ نفس‌ها سنگین می‌شود، نگاه‌ها در سقف گره می‌خورد و همه صداهای خاموش می‌شود و آن، لحظه‌ای است که انسان می‌فهمد هرآنچه می‌توانست باشد، دیگر نیست.

۱. مصلح‌الدین سعدی، بوستان، باب هشتم «عفو و رحمت».

۲. شیخ عباس قمی، مفاتیح الجنان، اعمال مشترک ماه رمضان، دعای ابو حمزه ثمالی.

در حالت احتضار - وقتی پرده‌های دنیا کنار می‌رود و نشانه‌های عالم بعد آشکار می‌شود - بعضی‌ها با تمام وجود فریاد می‌زنند: «رَبِّ ارْجِعُونِ * لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ»^۱! خدایا مرا برگردان، شاید بتوانم یک عمل صالح انجام دهم در آن فرصت‌هایی که از دست دادم.» اما آن‌دم، پاسخ روشن است: راه بسته شد، فرصت‌ها تمام شد، دیگر نه توبه‌ای پذیرفته می‌شود و نه عبادتی ثبت می‌شود. آن‌هایی که در آخرین لحظه آرزو می‌کنند یک شب دیگر برای عمل صالح داشته باشند، در شب قدر همان فرصتی را داریم که آن‌ها حسرتش را می‌خورند و هرگز نصیبشان نمی‌شود.

خدا تنها یک شب فرصت نداده؛ بلکه دست‌ودل‌بازی کرده، درها را تا آسمان گشوده و فرشتگان را به زمین فرستاده است. هر کار نیکی که در شب قدر برای خدا انجام بدهی، نه یک برابر، نه صد برابر، بلکه به اندازه ۱۰۰۰ ماه - یعنی هشتاد و سه سال عبادت پیوسته - در نامه‌ات ثبت می‌شود.

«مَنْ قَامَ لَيْلَةَ الْقَدْرِ إِيْمَانًا وَاحْتِسَابًا، غُفِرَ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ»^۲ هر که از روی ایمان و برای رسیدن به ثواب الهی، شب قدر را به عبادت بگذراند، گناهان گذشته‌اش آمرزیده می‌شود.

حالا نوبت توست...

دو کار ساده را از همین الان در آستانه شب قدر انجام بدهیم:

۱. چالش «بخشیدن برای بخشیده شدن»: همین حالا اگر کینه یا دل‌خوری از دوست یا اعضای خانواده داری، بگو: «خدایا، من او را بخشیدم به این امید که تو هم مرا ببخشی و به خاطر خدا یک قدم برای آشتی و بخشش جلو بگذار. در دلت بگو: به خاطر حضرت زهرا علیها السلام، به خاطر این ماه عزیز بخشیدم‌اش! به خاطر اینکه محب امیرالمؤمنین علیه السلام هست، می‌بخشم‌اش.

۲. این معامله‌ای است که همیشه به نفع تو تمام می‌شود. از همین الان تصمیم بگیر؛ سعی کن در مورد یک خطای کوچک یکی از نزدیکانت، از مرحله عفو

۱. مؤمنون، ۱۰۰.

۲. شیخ صدوق، فضائل الأشهر الثلاثة، ص ۱۳۶.

عبور کنی و به مرحله صفح بررسی؛ یعنی دیگر آن را به رویش نیاوری و در ذهنت هم مرور نکنی. ما هم سبب آشتی و عفو دونفر بشویم! این اوج خدمت است. زندگی انسان‌ها معمولاً از رنجش و کدورت خالی نیست. گاهی در جامعه بشری، در اثر تعارض منافع، بالا بودن سطح انتظارات و کوتاهی در انجام وظایف، کدورت و نزاع و کشمکش میان دو طایفه یا دو رفیق یا دو شریک یا یک خانواده ایجاد می‌شود. شما سعی کنید همیشه رابط صلح و دوستی بقیه باشید. رسول خدا ﷺ فرمود: «مَنْ مَسَىٰ فِي صُلْحٍ بَيْنَ اثْنَيْنِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ مَلَائِكَتُهُ حَتَّىٰ يَرْجِعَ وَ أُعْطِيَ أَجْرَ لَيْلَةِ الْقَدْرِ؛^۱ کسی که برای سازش بین دونفر قدم بردارد، خداوند متعال و فرشتگان خدا بر او درود می‌فرستند تا بازگردد و ثواب شب قدر را به وی می‌دهند».

آن حضرت اصلاح بین زن و شوهرهایی را که به هر دلیل میانشان اختلاف ایجاد شده، بسیار مهم دانسته و فرموده‌اند: «مَنْ مَسَىٰ فِي إِصْلَاحٍ بَيْنَ امْرَأَةٍ وَ رَوْحَهَا كَانَ لَهُ بِكُلِّ خُطْوَةٍ يَخْطُوهَا فِي ذَلِكَ عِبَادَةٌ سَنَةٍ لَيْلَهَا وَ صِيَامٌ نَهَارَهَا؛^۲ کسی که برای سازش بین مرد و زنی قدم بردارد، خداوند به هر قدمی که برمی‌دارد و سخنی که می‌گوید، ثواب یک‌سال عبادت را به وی می‌دهد؛ سالی که شب‌هایش را به عبادت برخاسته و روزهایش را روزه گرفته باشد».

اما مواظب چند نکته هم در این موضوع باشید:

۱. پیدا کردن ریشه‌های اختلاف باعث می‌شود انسان زودتر به نتیجه برسد.
۲. اگر اختلافات عمیق باشد، باید پس از بررسی جهات آن، تکتک به حل آن پرداخت و شتاب‌زدگی نکرد.
۳. با استفاده از مسائل عاطفی که در آیات و روایات وجود دارد، به تحریک عواطف دو طرف پرداخت.
۴. مأیوس نشدن، صبر، حوصله و فداکاری از جمله موضوعات مهمی است که اصلاح‌کننده باید مدنظر داشته باشد.
۵. از نکات مهم دیگر، پرهیز از جانبداری در اختلافات است؛ زیرا ممکن است مسیر اصلاح میان دو نفر را دچار آسیب کند.

۱. شیخ صدوق، ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، ص ۲۸۸.

۲. همان.

دعای پایان

بارالها! در این شب عظیم قدر، به ما توفیق بده تا به جای انتقام، عفو و صفح را پیشه کنیم.

خدایا! هرکه در حق ما بدی کرده، ما به امید عفو تو از او درگذشتیم؛ پس تو نیز از گناهان بزرگ و کوچک ما درگذر و ما را در زمره آمرزیدگان شب قدر قرار ده. خدایا! قلب‌های ما را از کینه، نفاق و اختلاف پاک بگردان و ملت ما را ملتی مهربان، یکپارچه و استوار قرار ده.

پروردگارا! دل‌های ما را شایسته درک حضور و مقدم با برکت حضرت بقیه‌الله الأعظم، امام زمان مان عجل الله تعالی فرجه، قرار ده.

بارالها! قلم نصرت را بر سرنوشت جبهه حق جاری کن. جبهه مقاومت اسلامی را در مقابل کفر جهانی و استکبار، پیروز و مقتدر بگردان. پرچم عزت اسلام را در سراسر عالم به اهتزاز درآور.

خدایا! روح مطهر و نورانی امام شهیدان و احیاگر این نهضت عظیم، امام خمینی رحمه الله را با اجداد طاهرینش محشور بفرما و درجاتش را متعالی ساز. در پایان این شب قدر، بهترین تقدیر را برای ما رقم بزن. خدایا! عاقبت ما را ختم به خیر کن و در نهایت، شایسته مقام رفیع شهادت در راه خودت قرارمان ده.

«یا ارحم الراحمین، آمین یا رب العالمین»



مجلس نوزدهم

نه گفتن به کد خدا

(بررسی جهادِ کبیرِ تبعیت نکردن از دشمن در
سبک زندگی امروز و تأثیر آن بر استقلال ملت)

﴿فَلَا تُطِيعِ الْكَافِرِينَ وَجَاهِدْهُمْ
بِهِ جِهَادًا كَبِيرًا﴾

سوره فرقان، آیه ۵۲

از کافران اطاعت مکن، و به وسیله قرآن
با آنان مبارزه و جهاد بزرگی بنما.



سُورَةُ الْفُرْقَانِ

أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلَّا
كَأَلَّا نَعْمَلُ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا ﴿٤٤﴾ أَلَمْ تَرَ إِلَى رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ
الْظِلَّ وَلَوْ شَاءَ لَجَعَلَهُ وَسَاكِنًا ثُمَّ جَعَلْنَا الشَّمْسُ عَلَيْهِ دَلِيلًا
﴿٤٥﴾ ثُمَّ قَبَضْنَاهُ إِلَيْنَا قَبْضًا يَسِيرًا ﴿٤٦﴾ وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ
الَّيْلَ لِيَاسَا وَالنَّوْمَ سُبَاتًا وَجَعَلَ النَّهَارَ نُشُورًا ﴿٤٧﴾ وَهُوَ
الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ وَأَنْزَلْنَا مِنَ
السَّمَاءِ مَاءً طَهُورًا ﴿٤٨﴾ لِّنُخْرِجَ بِهِ بَلْدَةً مَّيِّتًا وَنُسْقِيَهُ
مِمَّا خَلَقْنَا أَنْعَامًا وَأَنَا سَيِّ كَثِيرًا ﴿٤٩﴾ وَلَقَدْ صَرَّفْنَا فِيهِنَّ لِمَن
يَذْكُرُوا فَأَبَتْ أَكْثَرُ النَّاسِ إِلَّا كُفُورًا ﴿٥٠﴾ وَلَوْ شِئْنَا
لَبَعَثْنَا فِي كُلِّ قَرْيَةٍ نَذِيرًا ﴿٥١﴾ فَلَا تُطِيعُ الْكَافِرِينَ وَجَهْدُهُمْ
بِهِ جِهَادًا كَبِيرًا ﴿٥٢﴾ وَهُوَ الَّذِي مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ هَذَا
عَذْبٌ فُرَاتٌ وَهَذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ وَجَعَلَ بَيْنَهُمَا بَرْزَخًا
وَحِجْرًا مَّحْجُورًا ﴿٥٣﴾ وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا جَعَلَهُ
نَسَبًا وَصِهْرًا وَكَانَ رَبُّكَ قَدِيرًا ﴿٥٤﴾ وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ
مَا لَا يَنْفَعُهُمْ وَلَا يَضُرُّهُمْ وَكَانَ الْكَافِرُ عَلَى رَبِّهِ ظَهِيرًا ﴿٥٥﴾



تلاوت آیه



مدرسه حفظ

بزرگ‌ترین غصهٔ امیرالمؤمنین علیه السلام

این شب‌ها آسمان به زمین نزدیک‌تر است. در شب‌های قدر، پروندهٔ یک سال آیندهٔ ما نوشته می‌شود؛ اما دل‌های ما در همین ایام آسمانی، داغدار و پرسوز است. داغ مشترک ما، داغ غریبانه‌ترین مظلوم تاریخ؛ مولا امیرالمؤمنین علیه السلام است. این مصیبت عظمی را به محضر آقا و سرورمان حضرت بقیه الله عنه السلام و به همه شما تسلیت عرض می‌کنم.

اما ای عزاداران مولا، ما هرسال می‌آییم و برای فرق شکافته حضرت گریه می‌کنیم؛ برای بیست و پنج سال غریبی‌اش، برای زخم ضربت ابن ملجم. اما بیایید صادقانه فکر کنیم؛ اگر همین امشب، خود امیرالمؤمنین علیه السلام وارد این مجلس شوند و ببینند که ما داریم برای ایشان گریه می‌کنیم، شاید بپرسند: ای شیعیان من! آیا فقط برای زخم ظاهری‌ام گریه می‌کنید یا برای زخم عمیق‌تری که در دلم بود؟ آیا شما متوجه اصل غصه‌های من شده‌اید؟

غصهٔ مولا فقط ضربت خوردن نبود! آتش جان علی علیه السلام آنجا بود که مردم با سستی و بی‌غیرتی، جهاد را رها کردند. مردم کوفه تسلیم دنیا شدند؛ حاضر نبودند در برابر کشتارهای معاویه حتی از خودشان دفاع کنند.

آنجا بود که مولا با بغض، ناله‌ای تاریخی زد و فرمود: «أُقِي لَكُمْ، لَقَدْ سَأَمْتُ عَتَابَكُمْ؛^۱ نفرین بر شما! از بس شما را سرزنش کردم، خسته شدم!» شیر خدا گریه کرد؛ همان مولایی که کَندهٔ درب خیبر بود و شمشیرش «لا سیف إلا ذوالفقار!» در اوج مظلومیت، به خاطر پای کار نبودن مردم کوفه در جهاد، اشک ریخت.

۱. محمد بن حسین شریف رضی، نهج البلاغه، خطبهٔ ۳۴.

در روزهای آخر عمر با حسرت فریاد زد: «أَيْنَ عَمَّارٍ؟ أَيْنَ ابْنِ التَّيْهَانِ وَ أَيْنَ دُوالِ الشَّهَادَتَيْنِ! ... أَيْنَ إِخْوَانِي الَّذِينَ رَكَبُوا الطَّرِيقَ وَ مَضَوْا عَلَى الْحَقِّ؟»، کجایند برادران من که در راه حق ثابت قدم بودند و رفتند؟

راوی می گوید: حضرت دست بر محاسن می کشیدند و اشک می ریختند: «أَوَّهِ عَلَى إِخْوَانِي الَّذِينَ ... دُعُوا لِلْجِهَادِ فَأَجَابُوا، وَ وَثِقُوا بِالْقَائِدِ فَاتَّبَعُوهُ؛ آه! برادران قرآنی من کجایند؟ کسانی که وقتی به جهاد دعوت می شدند، سریع پاسخ می دادند و به رهبرشان اعتماد کامل داشتند و او را تنها نمی گذاشتند». سپس با صدای بلند فریاد زدند: «الجهاد! الجهاد! عباد الله!» من آماده حرکت هستم! هرکس قصد رفتن به سمت خدا دارد، بیاید و به سپاه بپیوندد.

اما چه شد؟ باز هم کم لطفی دیدند! چه غم انگیز بود که: «فَمَا دَارَتْ الْجُمُعَةُ حَتَّى صَرَبَهُ الْمَلْعُونُ ابْنُ مُلْجَمٍ! هنوز جمعه نرسیده بود که ملعون ابن ملجم او را ضربت زد».

غریبی علی علیه السلام فقط در خانه نشینی نبود؛ غریبی علی در میدان جهاد بود. حالا سؤال علی علیه السلام از ما در شب قدر این است: شیعه من! تو کجای این میدان سخت ایستاده ای؟ آیا در برابر دشمن تسلیم شدی یا نه؟

اگر مولانا نگاه کنند به زندگی روزمره ما، چه می بینند؟ آیا می بینند که در شرایط سخت اقتصادی، حرص حلال خوردن داریم؟ آیا می بینند که در فضای مجازی، حرف حق می زنیم؟ آیا می بینند که برای حفظ حجاب و عفاف، محکم ایستاده ایم؟ مولا علی علیه السلام رفتند، اما یک خط سرخ برای ما کشیدند و زبان حالشان این است: شیعه من! بعد از من، تو در یک جنگ تمام عیار فکری و فرهنگی هستی؛ یک جنگ بزرگ حق و باطل! زندگی هر شیعه ای در طول تاریخ، در خط روشن جهاد تعریف شده است.

آیه زندگی

جهاد، فقط شمشیر کشیدن نیست. شمشیر کشیدن، جهاد اصغر است. امروز ما در میدان یک جهاد بزرگ تر و سخت تر هستیم؛ جهادی که قرآن نامش را می گذارد:



«جهاد کبیر»). حرف اصلی و مهم ما در این جلسه زندگی با آیه‌ها، همین آیه شریفه در جزء نوزدهم است: «فَلَا تُطِيعُ الْكَافِرِينَ وَجَاهِدْهُمْ بِهِ جِهَادًا كَبِيرًا»^۱؛ از کافران اطاعت نکن، و با همین (عدم اطاعت) با آن‌ها جهاد بزرگی انجام بده).

خداوند در این آیه دو خواسته روشن از ما دارد:
اول: «فَلَا تُطِيعُ الْكَافِرِينَ»؛ تسلیم کفر و باطل نشو!
دوم: «وَجَاهِدْهُمْ بِهِ»؛ با آن‌ها جهاد کن و معنای عمیق‌تر این است که جهاد کن به واسطه همین «تسلیم نشدن»، جهاد کن به واسطه نه گفتن به خواسته‌های آنان.

جهاد کبیر یعنی چه؟ یعنی وقتی سیل باطل فرهنگی و شبهات از همه جا به سمت ما می‌آید و می‌گوید: تسلیم شو! مثل ما زندگی کن! زیر سلطه ما باش! ما در جواب این هجوم، قاطعانه بایستیم و گردن خم نکنیم.

معیار قرآنی مجاهد

آیا جهاد فقط مخصوص جبهه و خط مقدم است؟ جهاد در فرهنگ قرآن بسیار وسیع‌تر از شمشیر کشیدن است. مرحوم علامه طباطبایی رحمه الله چه زیبا فرمودند: «جهاد، یعنی بذل جهد و تمام کوشش در دفع دشمن»^۲؛ یعنی به‌کارگیری نهایت توان و تلاش برای دفع دشمن. واژه «بذل جهد» نشان می‌دهد که جهاد یک حرکت تمام‌عیار و همه‌جانبه است.

این جهاد دو شرط اساسی دارد:

۱. باید با تمام توان و کوشش شخص باشد.
 ۲. این تلاش باید حتماً در برابر یک دشمن و برای دفع او صورت گیرد.
- بعضی‌ها زحمت می‌کشند و تلاش می‌کنند، اما تلاششان هیچ‌گاه دشمن را اذیت نمی‌کند؛ حتی گاهی دشمن از آن بهره می‌برد. این‌ها مجاهد نیستند. مجاهد کسی است که در هدف‌گذاری، درست مقابل دشمن ایستاده باشد. مجاهد بزرگ و نمونه کامل این معیار، امیرالمؤمنین علی علیه السلام است.

۱. فرقان، ۵۲.

۲. محمد حسین طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۵، ص ۲۲۸.

فریاد شکستن بت در گوش تاریخ!

عزیزان من! یکی از زیباترین و نمادین‌ترین مصادیق جهاد کبیر، ماجرای شریف «کُشَر اَصْنَام»؛ یعنی بت شکنی در فتح مکه است. کعبه در آن روزها پر از بت بود. اما این بت‌ها فقط سنگ و چوب نبودند؛ آن‌ها نماد فرمانروایی باطل بودند، بت‌هایی که مردم را به اطاعت کورکورانه وادار می‌کردند. «کُشَر اَصْنَام» یک عملیات نمادین و کوبنده فرهنگی بود، نقطه اوج اعلان جهاد کبیر بر ضد تمام بت‌ها، چه سنگی و چه فکری. وقتی مکه فتح شد، کعبه هنوز در سیطرهٔ ۳۶۰ بت بود. بزرگ‌ترین آن‌ها «هُبَل» بود که با غرور بر بام کعبه خودنمایی می‌کرد. هُبَل فقط یک سنگ نبود؛ نماد سرسختی شرک و فرماندهی کفر در آن جامعه بود؛ چیزی شبیه مجسمه آزادی در آمریکا، نماد بت پرستی مدرن.

رسول خدا ﷺ به کعبه رسیدند. روبه علی ﷺ کردند و فرمودند: یا علی! وقت شکستن بت‌هاست. تو باید بر شانه‌های من بالا بروی! علی ﷺ که سراپا ادب بودند، عرض کردند: یا رسول الله! چگونه من بر شانه شما که اشرف مخلوقات هستید بالا بروم؟ اجازه بدهید من شما را بر دوش بگیرم!

علی ﷺ خم شد. پیامبر ﷺ قصد کردند بر دوش ایشان بالا بروند. اما در همان لحظه، علی ﷺ احساس کرد که تمام هستی، تمام عالم، تمام سنگینی رسالت بر دوش اوست؛ سنگینی نبوت بر دوش امامت. خود علی ﷺ فرمودند: من نتوانستم سنگینی نور و عظمت پیامبر ﷺ را تحمل کنم! ایشان طاقت نیاوردند. او شیر خدا و فاتح خیبر بود، اما نتوانست سنگینی نبوت را تحمل کند. این یعنی جایگاه پیامبر ﷺ و این یعنی مقام سنگین «رسالت».

پیامبر ﷺ با تبسمی نورانی به علی ﷺ فرمودند: حالا نوبت توست، یا علی! پیامبر ﷺ خم شدند و علی ﷺ قدم بر دوش مبارک خاتم الانبیا گذاشت. در همان لحظه، علی ﷺ جمله تاریخی خود را گفت: وقتی بر دوش پیامبر ﷺ بالا رفتم، احساس کردم به افق‌های آسمان‌ها رسیده‌ام! الله اکبر! این اوج مقام ولایت در تبعیت محض از نبوت است.

علی ﷺ در آن بالا، در برابر چشمان تمام مردم مکه که جمع شده بودند، ایستاد. دست به بزرگ‌ترین بت برد؛ «هُبَل» را تکان داد؛ نماد تمام اطاعت‌های



باطل چندین ساله را با یک حرکت کوبنده از جایگاهش کند و بر زمین کوبید. چنان فریاد شکستن آن بت در گوش تاریخ پیچید که در همان جا، خداوند این آیه را نازل کرد: «وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا»؛ بگو: حق آمد و باطل نابود شد؛ همانا باطل نابودشدنی است».

جهاد کبیر؛ بت شکنی در شب قدر

عزیزان من! این یعنی جهاد کبیر؛ یعنی برای شکستن بت های زندگی مان باید به صحنه بیاییم. فکر نکنید بت پرستی تمام شده است! نه، بت پرستی فقط تغییر شکل داده. آن روز بت ها از سنگ و چوب بودند و در کعبه جا خوش کرده بودند؛ امروز بت ها نامرئی اند و در «کعبه دل» ما جا خوش کرده اند. بیایید در این شب های قدر، بت شکنی کنیم. تبر ابراهیمی اراده را بردارید تا بت های زندگی مان را بشناسیم و بشکنیم.

بزرگ ترین بتی که کمر زندگی های ما را شکسته، بت «مردم چه می گویند؟» است. چقدر از کارهای ما برای خداست و چقدرش برای این بت؟ جهیزیه های سنگینی که پدرها را پیر کرد، برای خدا بود یا برای دهان مردم؟ امشب مثل علی (علیه السلام) این بت را بشکن و بگو: «خدایا! برای من عزت پیش تو مهم است نه حرف خاله و عمه و همسایه». جهاد کبیر یعنی ساده زیستی در زمانه ای که همه مسابقه تجمل دارند.

ای جوان ها! ای پدر و مادرها! یک بت جدید در خانه های ما آمده که صبح تا شب سجده اش می کنیم؛ نامش «موبایل» است، نامش «فضای مجازی» است. صبح که بیدار می شویم، قبل از اینکه بگوییم «بسم الله...» به این بت سلام می دهیم و گوشی را چک می کنیم.

اما بزرگ ترین بت، بت «نفس» است. امام خمینی (ره) فرمودند: «مادر همه بت ها، بت نفس شماست». ^۲ همان که می گوید: «من»، «دلم می خواهد»، «به من برخورد»، «من باید رئیس باشم». امشب که قرآن به سر می گیریم، بیایید

۱. اسراء، ۸۱.

۲. محمد حسین طباطبائی، المیزان فی تفسیر القرآن، تفسیر سورة حمد، ص ۳۰.

این «من» را زیرپا بگذاریم. اگر با کسی قهری و می‌گویی: «اول او باید سلام کند»، این صدای بتِ نفس است؛ بشکنش! تو اول سلام کن. اگر حق با تو نیست و عذرخواهی نمی‌کنی، داری این بت را می‌پرستی.

آقا امیرالمؤمنین علیه السلام! یا علی جان! تو بر شانه پیامبر صلی الله علیه و آله رفتی و بت‌های سنگی را شکستی. ما زورمان به این بت‌های درونی نمی‌رسد، دستانمان به آن بالا نمی‌رسد... می‌شود به ما هم نگاه کنی؟ می‌شود دستت را روی دل ما بگذاری تا این بت‌خانه دل ویران شود و فقط خدا در آن بماند؟

جهاد کبیر من و شما از همین جا شروع می‌شود پاک‌سازی دل از هرچه غیر خداست. اگر ما برای علی علیه السلام اشک می‌ریزیم، نه فقط برای زخم فرقتش بلکه برای غربتِ همین جهاد کبیر است؛ جهادی که مردم کوفه و تاریخ، با اطاعت از باطل، ایشان را تنها گذاشتند.

آیه احزاب، هشدار به شخص پیامبر صلی الله علیه و آله

این تبعیت نکردن آن قدر حیاتی و مهم است که خدای متعال، پیامبر صلی الله علیه و آله خود را بارها به آن توصیه می‌کند.

آیه تکان دهنده آغازین سوره مبارکه احزاب را ببینید: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ اتَّقِ اللَّهَ وَلَا تُطِيعِ الْكَافِرِينَ»^۱... خداوند با لحنی مستقیم به شخص پیامبر صلی الله علیه و آله خطاب می‌کند: ای پیامبر! تقوا داشته باش و از کافران تبعیت نکن! سپس می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا»^۲ ما مشکلات تو را می‌دانیم؛ می‌دانیم چه فشارهایی بر تو وارد می‌کنند تا تو را وادار به تبعیت کنند. با تهدید و تطمیع به سمت تو می‌آیند، اما تو مراقب امر و نهی الهی باش.

«اتَّقِ اللَّهَ»؛ یعنی حواست جمع باشد. «وَلَا تُطِيعِ الْكَافِرِينَ»؛ این اطاعت نکردن از کافران، همان امر بزرگ و مهمی است که خدا با چنین لحنی با پیامبرش سخن می‌گوید.

۱. احزاب، ۱.

۲. همان.

تقوا، فعال کردن سیستم تشخیص دوست از دشمن

تقوا یعنی: «فعال کردن سیستم تشخیص دوست از دشمن».

عزیزان! دقت کنید، خطاب به چه کسی است؟ به شخص اول عالم امکان، به پیامبر خدا ﷺ. خداوند دارد به فرمانده کل قوا هشدار می دهد. وقتی به فرمانده می گویند مراقب باش، یعنی خطر نفوذ دشمن بسیار جدی است؛ یعنی سربازان باید حساب کار خودشان را بکنند.

اما اینجا یک سؤال مهم پیش می آید: خدا می فرماید راهکار اینکه زیر بار حرف زور دشمن نروی، «تقوا» است. تقوا یعنی چه؟ آیا فقط تسبیح دست گرفتن و ذکر گرفتن است؟ آیا فقط نماز خواندن است؟ نه! این ها تقوای فردی است. تقوا در برابر دشمن و در میدان «جهاد کبیر»؛ یعنی «هوشیاری و مرزبانی».

بیا باید این تقوا را خرد کنیم. در زندگی امروز، اگر بخواهیم طبق این آیه عمل کنیم، دقیقاً باید چه کار کنیم؟ یکی از کارهای متقین در این زمان همین است؛ دشمن همیشه با تانک نمی آید، گاهی با لبخند می آید، با کراوات می آید، با پیشنهاد وام می آید، با فیلم سینمایی جذاب می آید.

تقوای عملیاتی یعنی من کاسب، من دانشجو، من مسئول، یک فیلتر در ذهنم داشته باشم، وقتی پیشنهادی می شنوم، وقتی مُد جدیدی می بینم، وقتی خبری در واتس آپ برایم می آید، قبل از اینکه بپذیرم، یک لحظه ترمز کنم و پیرسم: «این حرف، خروجی اتاق فکر دشمن است یا دستور خدا؟»

در جایی که دیدی رسانه های بیگانه برای یک کار هورا می کشند و تشویق می کنند، تقوایش به این است همان جا شک کنی و ترمز را بکشی. تقوا یعنی ساده لوح نبودن.

تو برنامه داری، به وحی تکیه کن!

خداوند بعد از فرمان «اطاعت نکردن»، بلافاصله راهکار را نشان می دهد: «وَاتَّبِعْ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ»^۱ یعنی از آن ها تبعیت نکنید، پس چه کار کنید؟ تو برنامه داری! تو برنامه کار و زندگی داری! وحی الهی تو را تنها نگذاشته است. قرآن در اختیار توست،

برنامه اسلام در اختیار توست؛ این راه را برو و به آن تکیه کن. این یعنی مؤمن هیچ گاه بی برنامه و بی پناه نیست؛ او همیشه نقشه راهی دارد که از آسمان آمده است.

بعد، خداوند پاسخ این سؤال را می دهد که: خطر هست، فشار می آورند، چه کنیم؟ ﴿وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا﴾^۱ در برابر همه فشارها و تهدیدها، به خدا تکیه کن! این توکل یعنی اعتماد کامل به قدرتی که هیچ گاه شکست نمی خورد. وقتی دشمن می خواهد با تهدید و تطمیع تو را به زانو درآورد، توکل به خدا همان سپر محکم و استوار است.

با توجه به این آیه، انگار خداوند از بعضی مسلمان ها یک نگرانی جدی دارد؛ نکند از دشمنان دینشان پیروی کنند. پس با این لحن محکم امر کرده است، چون دشمن مستکبر همیشه درصدد به زانو درآوردن مؤمنین است. این کار همیشه با شمشیر و جنگ سخت نیست؛ بلکه با ابزارهایی بُرنده تر و کم هزینه تر انجام می شود. با چه چیزی؟ با نفوذ دادن فرهنگ خود، با فشار اقتصادی، با انواع تلاش های سیاسی، با گستره عظیم تبلیغات و با عوامل خائنی که در اختیار دارد. دشمن می خواهد فضای امت اسلامی را تکان دهد تا آن را به تبعیت محض بکشاند. این همان خطری است که قرآن هشدار می دهد و راهکارش را هم روشن می سازد: اطاعت نکردن، پیروی از وحی و توکل بر خدا.

لذا در همه این زمینه ها، ما باید جهاد کبیر داشته باشیم؛ جهادی برای تبعیت نکردن از دشمن. تاریخ ایران پر است از نمونه های این جهاد؛ مردان بزرگی که جان خود را برای استقلال و هویت کشور در دست گرفتند، در برابر کفر ایستادند و محکم «نه» گفتند. این همان روح جهاد کبیر است که امروز هم باید در زندگی فردی و اجتماعی ما جاری باشد.

تحریم تنباکو

بزرگ ترین مصداق عملی این آیه در تاریخ نزدیک ما، جریان شگفت انگیز تحریم تنباکو بود؛ یک انفجار ملی گرایی اسلامی که پرچم عزت ملت ما را بالا برد. همه، عظمت میرزای شیرازی رحمته الله علیه را شنیده اند؛ اما امروز می خواهیم حکایت



مرد میدان، مجاهد بزرگ آذربایجان، آیت الله میرزا جواد، مجتهد تبریزی رحمه الله را برایتان روایت کنم.

ایشان با میرزا جواد آقای ملکی تبریزی اشتباه نشود. میرزا جواد مجتهد و از علمای بزرگ زمان قاجار بودند. خاندان ایشان بیش از یک قرن زعامت علمی و دینی مردم تبریز و آذربایجان را برعهده داشتند. ایشان بیش از سه دهه علم مرجعیت و قدرت سیاسی و اجتماعی تبریز را در دست داشتند و نفوذشان در میان مردم و حتی حکام، کم نظیر بود.

«توجه کنید به این نکته، میرزا با اینکه از طرف ناصرالدین شاه به امامت جمعه منصوب شده بود، یک انسان مستقل و مبارز بود!»^۱

حساسیت بر سر کلمه های خارجی

نقل است که ایشان در برخورد با زبان روسی، انگلیسی و فرهنگ بیگانه، بسیار حساس بودند. زمانی که یکی از طلبه ها یا اطرافیان ایشان واژه ای غیرفارسی را برای توصیف یک شیء به کار می برد، میرزا جواد آقا با کمال قاطعیت - اما بدون عصبانیت - سخنش را قطع می کرد و می فرمود: «در زبان اسلام و فارسی برای این موضوع کلمه ای داریم؛ چرا باید از زبان کفار برای بیان مفاهیم خود استفاده کنیم؟ این تبعیت فکری از بیگانه است.»^۲

ایشان تأکید می کردند که پذیرش زبان بیگانه، نخستین قدم در مسیر تسلیم است. اگر در زبان تسلیم شدی، فردا در سبک زندگی، در اقتصاد و در سیاست هم تسلیم خواهی شد.

قیام تبریز و شکست شاه

در جریان تحریم توتون، نخستین کسی که به مخالفت برخاست، آیت الله میرزا جواد مجتهد تبریزی رحمه الله بود. ایشان نامه ای به میرزای شیرازی رحمه الله نوشتند و

۱. محمدعلی صفوت، تاریخ فرهنگ آذربایجان، ص ۱۹۸.

۲. نادر میرزا، تاریخ و جغرافی دارالسلطنه تبریز، ص ۱۶۲.

جریان امتیاز «رزی»^۱ - همان قرارداد انحصاری توتون و تنباکو که ناصرالدین شاه با یک شرکت انگلیسی بست و عملاً نبض اقتصاد کشاورزی ایران را به دست بیگانه سپرد - را تبیین کردند. پس از این توضیحات، میرزای شیرازی حکم تاریخی تحریم کامل را صادر کرد.^۲

به محض صدور فتوا، مردم تبریز کسب و کار خود را تعطیل کردند و در اطراف خانه میرزا اجتماع نمودند. فریاد اعتراضشان بلند شد؛ اعلامیه‌های کمپانی را از درودیوار پاره کردند و به جای آن، اعلامیه‌های انقلابی چسباندند.

مردم تبریز سپس تلگرافی به تهران فرستادند و شاه را تهدید کردند که اگر امتیاز لغو نشود با اسلحه از حقوق خود دفاع خواهند کرد. در تلگرافی به شاه نوشتند: «با کمال حیرت مشاهده می‌کنیم که پادشاه ما کافه مسلمین را مثل اسراء به کفار می‌فروشد... مسلمانان مرگ را بر زبردست شدن کفار ترجیح می‌دهند».^۳

به تعبیر ساده‌تر می‌گفتند: «تو داری همه مسلمان‌ها را مثل برده و اسیر، یک جا به کافرهای خارجی می‌فروشی تا پولش را بگیری که بروی سفر اروپا خوش گذرانی؟».

ناصرالدین شاه برای آرام کردن اوضاع، امین حضور را فرستاد تا مردم تبریز را راضی کند. اما پیش از ورود او، مردم تبریز یک پاره کاغذ به گردن سگی انداختند و آن را در اطراف شهر گرداندند تا پیام و فرمان شاه را سبک کنند.^۴

امین حضور که تا دوفرسنگی تبریز آمده بود، جرئت نکرد وارد شهر شود. سرانجام با التماس توانست از میرزا جواد آقا اجازه ملاقات بگیرد. او در گزارش ملاقات نوشت: «به خانه مجتهد رفتم. تمام کوچه‌ها و بام‌ها را مملو از مردم

1. Régie.

۲. فیروز کاظم زاده، میرزای شیرازی، ص ۲۴۱.

۳. همان.

۴. امین حضور (آقا علی آشتیانی) از رجال بانفوذ و شناخته شده در دربار ناصرالدین شاه قاجار بود. لقب «امین حضور» به معنای کسی است که امین دربار بوده و همواره در حضور شاه قرار دارد.

مسلح دیدم که تفنگ در دست و فشنگ بسته بودند... هدایا را رسانیده، دست مجتهد را بوسیده، بیرون آمدم».^۱

خنثی کردن توطئه روسیه

ناصرالدین شاه همچنان پیگیر بود و مرحوم مجتهد را به تهران احضار کرد اما ایشان تن نمی داد. یک روز، ژنرال قونسول روسیه تزاری به دیدن ایشان آمد و از مقاومت او ستایش کرد و گفت: «امپراتور روس تلگراف زده و گفته که با علمای ایران در راه مخالفت با رژی، از هر نوع کمک و همکاری دریغ نخواهد کرد!»

حاج میرزا جواد آقا پس از شنیدن این پیام، عصبانی شد. فردای آن روز مردم را به مسجد دعوت کرد و بالای منبر گفت: «من تا امروز تکلیف شرعی خود را مخالفت با شاه می دیدم، ولی از دیشب رأی و عقیده ام عوض شد؛ زیرا می بینم که اجنبی ها می خواهند از این وضع به نفع خود استفاده کنند و در کار ما دخالت نمایند!»

سپس افزود: «از این رو، من بر خود واجب می دانم که امر شاه را اطاعت کنم، ولو آنکه به عقیده من شاه مرد ظالمی باشد! فردا به طرف تهران حرکت می کنم و با ناصرالدین شاه هماهنگی می نمایم».^۲

این اقدام برای خنثی کردن توطئه روسیه تزاری بود. چه هوش و درایتی! حاج میرزا جواد صبح روز بعد به طرف تهران حرکت کرد و در تهران به منزل یکی از بازاری ها رفت. نقل می کنند که مردم تهران از ایشان استقبال بزرگی کردند و نماز جماعت ایشان بسیار عظیم شد. در مسجد مرحوم سپهسالار، حاجی میرزا جواد مجتهد نماز می خواند و مردم تمام دیوارهای خانه های بین منزل او و مسجد شاه را - که تعداد زیادی خانه می شد - سوراخ کردند تا بتوانند به او اقتدا کنند.^۳ این عظمت مرجعیت است.

ناصرالدین شاه در نهایت، در رمضان سال ۱۳۰۹ قمری مجبور به تسلیم شد و امتیاز رژی را لغو کرد. این همان معنای جهاد کبیر است؛ یعنی مردم به سرپرستی

۱. دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، مجله حوزه، به نقل از: خاطرات سیاسی، ش ۵۰-۵۱، ص ۱۴۴.

۲. مهدی بامداد، شرح حال رجال ایران، ج ۱، ص ۲۹۵.

۳. همان.

مرجع دینی به صحنه بیایند و برای عزت و استقلال ملی جهاد کبیر کنند.

تاریخ ایران در سیزده سال گذشته چنین ترسیم می شود که دو خط و گروه سیاسی در کشور به طور کلی فعال بوده و در تقابل هم قرار داشته اند؛ یکی خط کسانی که استقلال کشور را از بین می بردند و غرب زده بودند؛ از محمدعلی فروغی^۱ تا ملکم خان^۲ و دیگرانی که برخی روشن فکر و برخی رجال و اعیان سیاسی بودند و عمده تحقیرهای ملت به خاطر وادادگی آنان بود. دومین خط، تاریخ علما و مردم است؛ کسانی که به دنبال استقلال کشور از هر نظام سلطه و تحقیری بودند و می خواستند کشور روی پای خودش بایستد.

جانم فدای غیرت دسته دوم؛ از شیخ فضل الله نوری^۳، ستارخان و باقرخان و رئیسعلی دلواری^۴ بگیر تا برسد به امام خمینی^۵ و رهبر عزیزمان حضرت آیت الله العظمی خامنه ای^۶.

رسوایی کاپیتولاسیون

عزیزان من! یکی از نقاط تقابل میان دو گروه سیاسی در تاریخ معاصر، جریان ننگین کاپیتولاسیون بود.

می دانید کاپیتولاسیون چیست؟ این قانون در سال ۱۳۴۳ شمسی و در دوران محمدرضا شاه تصویب شد. نه قرارداد اقتصادی بود و نه فروش توتون؛ بلکه فروش کرامت و شرف انسانی ملت ایران بود!

کاپیتولاسیون - یا همان «حق قضاوت کنسولی» - یعنی پذیرش سلطه کامل حقوقی آمریکا بر خاک ایران. این قانون می گفت: اگر یک مستشار آمریکایی در ایران مرتکب خلافی شود، مثلاً یک ایرانی را به قتل برساند، دادگاه های ایران حق

۱. محمدعلی فروغی در دشتی (۱۲۵۶-۱۳۲۱) ملقب به دُکاء المُلک، نویسنده و سیاستمدار غربگرا و فراماسون ایرانی بود که در دوره پهلوی سه بار به عنوان نخست وزیر انتخاب شد. او در دوره قاجار چند بار وزیر، دو بار نماینده مجلس شورای ملی و یک بار رئیس دیوان عالی تمیز شد.

۲. میرزا ملکم خان ارمنی (۱۲۱۲/م-۱۲۸۷ش-۱۹۰۸/م-۱۲۸۷ش) ملقب به ناظم الدوله، روشن فکر، روزنامه نگار، دیپلمات و سیاستمدار دوره قاجار بود. او بنیان گذار لژ فراموش خانه و از چهره های غربگرا و فراماسون در ایران به شمار می رود.

محاکمه او را ندارند بلکه باید او را به آمریکا بفرستند تا در دادگاه‌های خودشان محاکمه شود.

اینجا بود که حضرت امام خمینی علیه السلام به صحنه آمدند. ایشان سخنرانی تاریخی خود را ایراد کردند و ماهیت این توافق را برای مردم فریاد زدند: «ملت ایران را از سگ‌های آمریکا پست‌تر کردند! اگر چنانچه کسی سگ آمریکایی را زیر بگیرد، بازخواست از او می‌کنند لکن اگر شاه ایران یک سگ آمریکایی را زیر بگیرد، بازخواست می‌کنند و اگر چنانچه یک آشپز آمریکایی شاه ایران را زیر بگیرد، مرجع ایران را زیر بگیرد... هیچ کس حق تعرض ندارد».^۱

این یعنی رسماً «برده‌داری جدید»؛ یعنی اعلام «تبعیت کامل قضایی» از کافر مستکبر. امام خمینی علیه السلام با این فریاد، مردم را زنده کرد و روح مقاومت را در آنان دمید. این قیام، آغاز نهضت انقلاب اسلامی شد که سرانجام به سقوط کامل رژیم پهلوی انجامید.

دلیل اصلی خشم استکبار از ما

امروز، دلیل اصلی استقلال، عزت و قدرت منطقه‌ای ایران عزیز ما، همان عدم تبعیت از کفر است. انقلاب اسلامی آمد تا به طور کامل به فرمان «فَلَا تُطِيعُ الْكَافِرِينَ» عمل کند و این زنجیر تبعیت را برای همیشه پاره سازد. جهاد کبیر یک نبرد دائم است؛ دشمن هر روز با یک لباس جدید وارد میدان می‌شود. امروز دشمن نه تنها از اقتصاد یا حقوق بلکه از فکر، فرهنگ و آموزش فرزندان ما می‌خواهد نفوذ کند و هویت آنان را تغییر دهد.

نبرد بر سر هویت، سند ۲۰۳۰ یونسکو

سند ۲۰۳۰ یونسکو نمونه‌ای بارز این سلطه جدید است. این سند که محصول تفکرات لیبرال غربی بود، می‌خواست نظام آموزشی و تربیتی ما را از همان پایه‌های فکری تغییر دهد؛ به گونه‌ای که با ارزش‌ها و هویت ایرانی-اسلامی ما سازگار نباشد.

۱. روح‌الله خمینی، صحیفه امام، ج ۱، ص ۴۱۶.

رهبر عزیز انقلاب اسلامی ﷺ با همان بصیرت و غیرت علوی، قاطعانه به میدان آمدند و در برابر تحمیل این سند به کشور ایستادند و فرمودند: «لُبّ کلام و جان کلام در این سند ۲۰۳۰ که فصل مهمی مربوط به آموزش و پرورش دارد، این است که نظام آموزشی باید سبک زندگی را و فلسفه حیات را بر اساس مبانی غربی به کودک بیاموزد».^۱

ایشان هشدار دادند: «یعنی چه؟ یعنی جناب عالی، انسان متدیّن، در کلاس درستان سرباز برای غرب درست کنید!» و محکم فرمودند: «حرف من این است که نظام آموزشی کشور نباید بیرون کشور نوشته بشود! اینجا ایران است، اینجا جمهوری اسلامی است! نظام آموزشی ما را چهارنفر در یونسکو بنشینند بنویسند؟! چرا؟ این همان مسئله استقلال است!».^۲ در ادامه تأکید کردند: «(این سند ۲۰۳۰ سازمان ملل و یونسکو و این حرف‌ها، این‌ها چیزهایی نیست که جمهوری اسلامی بتواند شانۀ اش را زیر بار این‌ها بدهد و تسلیم این‌ها بشود)».^۳ این همان معنای جهاد کبیر در زمانه ماست؛ یعنی ایستادگی در برابر نفوذ دشمن در عرصه فکر و فرهنگ، و حفظ استقلال و عزت ملی.

ریشهٔ عصبانیت دشمن

آنچه استکبار را از جمهوری اسلامی به شدت غضبناک می‌کند، صرفاً مسلمان بودن مردم ایران نیست؛ بلکه این است که مردم به خاطر مسلمان بودن حاضر نیستند زیر بار استکبار بروند و تبعیت کنند. همین عدم تبعیت است که دشمن را خشمگین می‌سازد.

مسئلهٔ هسته‌ای بهانه بود؛ قضیهٔ موشک‌ها بهانه است؛ حقوق بشر هم بهانه است. اصل ماجرا فقط و فقط «عدم تبعیت» است. اگر جمهوری اسلامی حاضر بود تبعیت استکبار را بپذیرد، با موشک‌هایش هم می‌ساختند، با انرژی هسته‌ای اش هم می‌ساختند و حتی نام حقوق بشر را هم نمی‌آوردند. جمهوری

۱. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار معلمان و فرهنگیان، ۱۱ اردیبهشت ۱۳۹۸.

۲. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار با معلمان و فرهنگیان، ۱۱ خرداد ۱۳۹۶.

۳. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار با معلمان و فرهنگیان، ۱۷ اردیبهشت ۱۳۹۶.

اسلامی، با تعلیم الهی، حاضر نیست از دشمن مستکبر کافر تبعیت کند؛ این علت اصلی است و همه تلاششان برای این است که این اراده را بشکنند.

برخی می‌گویند: چرا این قدر سخت می‌گیرید؟ قطع رابطه با دنیا که درست نیست! مگر می‌شود با دنیا قطع رابطه کرد؟ مگر اسلام گفته با دنیا قهر کنید؟ این همه مرزبندی برای چیست؟ مگر انزوا راه حل است؟ چرا از دنیا فاصله می‌گیرید؟ مگر نمی‌شود هم دیندار بود و هم دنیا دار؟ تعامل با دنیا لازمه پیشرفت است، این همه سخت‌گیری چه معنایی دارد؟ نباید با دنیا قهر کرد، باید با دنیا ساخت، نه اینکه از آن بُرید!

توجه کنید، این به معنای قطع رابطه با دنیا نیست. بعضی‌ها برای اینکه این سیاست الهی ما را بکوبند، به دروغ می‌گویند: «انقلابیون می‌گویند با دنیا قطع رابطه کنید». نه، ما قائل به قطع رابطه با دنیا نیستیم و قائل به حصار کشیدن دور کشور هم نیستیم. بروید، رفت و آمد کنید، رابطه داشته باشید، مبادله کنید اما هویت و شخصیت اصلی خودتان را فراموش نکنید. این حرف ماست: «وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ»^۱؛ شما برترید، اگر ایمان داشته باشید).

پس باید مثل نماینده نظام اسلامی حرکت کنید، مثل نماینده ایران اسلامی و اسلام پشت میز قرارداد بنشینید. جهاد کبیر سیاسی یعنی حساسیت بر سر هویت ملی و دینی در ریزترین چیزها. ما خودمان تاریخ داریم، هویت داریم و این هویت را نباید در برابر دشمن از دست بدهیم.

حالا نوبت توست...

حالا رفقا! نسبت به این جهاد کبیر، آیا فقط مسئولین کشور وظیفه دارند؟ نه، ما هم وظیفه داریم. هرکس مسلمان است، موظف است به این آیه عمل کند و در زندگی روزمره اش مرزبانی فرهنگی و عملی داشته باشد.

بیا باید برای عمل به این آیه، دو کار عملی انجام دهیم:

اولاً: در سبک زندگی و مد و لباس از دشمن تبعیت نکنیم.

رفیق شهید چمران نقل می‌کند: «سال دوم یک استاد داشتیم که گیر داده بود

همه باید کراوات بزنند؛ اگر نمی‌زدند، دونمره از امتحانشان کم می‌کرد. سر امتحان، چمران کراوات نزد، استاد دونمره او را کم کرد، شد هجده، بالاترین نمره کلاس!) این یعنی نخستین میدان جهاد کبیر، میدان فرهنگ و سبک زندگی است. امروز ما در موسیقی وابسته شده‌ایم به جاز و پاپ و سبک‌های غربی. در خوراک، به فست‌فود، هات‌داگ و پیتزا. در پوشاک، به ساپورت، تی‌شرت و لباس‌های چسبان و بی‌عفت. حتی در آرایش پسران به سبک مدلینگ‌های غربی. لباس سنتی ایرانی خودمان چه شد؟ غذای سنتی خودمان چه شد؟ بُت‌برند و مصرف‌گرایی باید شکسته شود؛ زیرا این سبک زندگی غربی، همان تبعیت از کفار است.

دشمن به ما چه می‌گوید؟ اگر فلان برند خارجی را نداری، عقب‌مانده‌ای! اگر فلان گوشی را نداری، تحقیر می‌شوی! برادر من، خواهر من! برای مصرف، تابع ملیت و فرهنگ خودت باش نه تابع سنت مصرف‌گرایانه غربی. این همان جهاد کبیر در زندگی روزمره است.

دکمه‌های لباس آیت‌الله مرعشی رحمته‌الله

علمای ما بزرگ‌ترین الگوهای ملی‌گرایی دینی بودند. وقتی به عکس‌های به‌جامانده از مرحوم آیت‌الله سید شهاب‌الدین نجفی مرعشی رحمته‌الله نگاه می‌کنیم، می‌بینیم به جای دکمه، قیطان‌هایی را روی لباس ایشان دوخته‌اند. نمونه‌ای از این لباس نیز در کتابخانه ایشان موجود است که با همین شیوه تهیه شده است. از ایشان نقل است: «من از روز اولی که خودم را شناختم و روی پای خودم ایستادم، از البسه خارجی استفاده نکرده‌ام. این یک راه مبارزه با استعمار و استعمارگران است».

فرزند ایشان روایت می‌کند: یک بار خیاط گفت:

((آقا! دکمه از خارج می‌آید و ما برای قبا ناچاریم از آن استفاده کنیم)) ایشان اجازه ندادند. مدتی در این فکر بودند که چه کار کنند تا اینکه کسی پیشنهاد داد بعضی خانم‌ها از آن قیطان‌هایی که به عبا می‌دوزند، چیزی شبیه دکمه درست می‌کنند. از آن‌روز به

بعد، لباس‌های ایشان هیچ‌وقت دکمه نداشت و همیشه از همان
قبطان‌های تولید داخل استفاده می‌کردند.

این یعنی جهاد کبیر در کوچک‌ترین اجزای زندگی! ما امروز حتی در سخن گفتن
هم از واژگان غربی استفاده می‌کنیم و کم‌کم واژه‌های فارسی خودمان را از دست
می‌دهیم. نباید در این‌ها از دشمن تبعیت کنیم. راه جهاد کبیر ما اکنون این
است که در همه بخش‌ها، همه مردم به صحنه بیایند و از کسانی که هویت ملی
خودمان را قدر می‌دانند و از لباس ایرانی و فرهنگ ایرانی تبعیت می‌کنند، حمایت
کنیم. باید فرزندانمان را تشویق کنیم که از واژه فارسی، غذای ایرانی و خانگی و از
فرهنگ ایرانی حمایت کنند.

اصلاً در خانه خودمان قانون بگذاریم که هرکس از ملیت و هویت خودمان
تبعیت نکرد، جریمه شود.

کفش کتانی شهید ابوالحسنی

دومین وظیفه ما این است که اینکه جلوی وابستگی اقتصادی کشور را بگیریم و
از تولید داخل حمایت کنیم.

پدر شهید عزیزالله ابوالحسنی، نوجوان دانش‌آموز ۱۷ ساله، نقل می‌کند:
یک‌روز کفش کتانی پسرم پاره شده بود. رفتم یک جفت کفش ورزشی
کتانی خارجی مدل لوکس خریدم که در آن زمان مُد بود. پسرم که
آمد و کفش را به او دادم، نپوشید! پرسید: «پدرجان، کفش کتانی
خارجی خریدی؟» گفتم: «بله، خیلی بهتر و شیک‌تر از ایرانی است.»
او با قاطعیت گفت: «من نمی‌پوشم! ما باید پولمان به جیب کارگر
ایرانی برود، نه کارگر چینی یا خارجی. اگر ما نخریم، کارخانه ما تعطیل
می‌شود و کارگر ما بی‌کار!» هرچه اصرار کردم، قبول نکرد و نپوشید.
ناچار شدم دوباره بروم و کفش ایرانی برایش بخرم.^۱
همسر شهید حمید مرادی سیاهکالی نیز روایت می‌کند:

در همان روز اول خرید جهیزیه، حمید گفت: «وقتی حضرت آقا فرموده‌اند از کالای ایرانی حمایت کنید، ما هم باید گوش کنیم و جنس ایرانی بخریم.» هر فروشگاه‌ای که می‌رفتیم دنبال جنس ایرانی بودیم. نظر هردوی ما همین بود که تا حد امکان جنس ایرانی باشد.^۱

برخی می‌گویند: چرا این قدر سخت می‌گیرید؟ شما می‌گویید کالای ایرانی بخرید، اما کیفیتش پایین است!

برادر من! من هم می‌دانم که بعضی کالاهای داخلی کیفیت لازم را ندارند اما این دلیل نمی‌شود که نمونه‌های خوب را آزمایش نکنیم. امروز برخی لوازم داخلی بسیار مرغوب‌تر از نمونه خارجی هستند ولی فرهنگ استفاده از آن‌ها وجود ندارد و بسیاری حتی حاضر به امتحان کردنشان نیستند.

اینجا دقیقاً میدان جهاد است، ما باید حداقل یک بار کیفیت داخلی را آزمایش کنیم، سپس نقد خود را به شرکت‌ها برسانیم تا رشد کنند. اگر ما نخریم، کارخانه تعطیل می‌شود و کیفیت هم ارتقا پیدا نمی‌کند؛ این یک چرخه معیوب است. وظیفه ما، مجاهدت در همین خرید سخت است. با حمایت ما، چرخه تولید می‌چرخد، رقابت بالا می‌رود و تولیدکننده مجبور به ارتقای کیفیت می‌شود.

این همان معنای «جهاد کبیر» است؛ یعنی با وجود سخت بودن مسیر، ایستادن پای آرمان و دفاع از استقلال اقتصادی کشور.

روایت جوراب‌بافی شهید چمران

پدر شهید مصطفی چمران رحمته‌الله کارگاه جوراب‌بافی کوچکی داشت. در دستگاه‌های این کارگاه، یک قطعه بسیار حساس و گران وجود داشت که زودبه‌زود خراب می‌شد. چون آن قطعه خارجی بود، تهیه آن سخت و پرهزینه بود و همین امر بارها کارگاه را تعطیل می‌کرد.

مصطفی جوان، که از این وابستگی اقتصادی ناراحت بود، همراه برادرش دست به تحقیق و تلاش زد. آن‌ها با مهندسی معکوس و کوشش شبانه‌روزی توانستند قطعه‌ای دقیقاً مشابه همان قطعه خارجی اما ساخت خودشان را

۱. محمد رسول ملاحسینی، یادت باشد، ص ۱۱۸.



تولید و دستگاه را دوباره راه اندازی کنند.

این موفقیت نه تنها کارگاه خانوادگی آنان را نجات داد، بلکه آوازه ساخت قطعات یدکی ایرانی به سایر کارگاه‌ها نیز رسید. بسیاری از صاحبان کارگاه‌ها از مصطفی خواستند تا قطعات مورد نیازشان را تولید کند. این آغاز یک کارگاه تولید لوازم یدکی داخلی بود که پدرشان اداره می‌کرد و به تدریج به نمادی از خودکفایی و استقلال اقتصادی تبدیل شد.¹

جهاد کبیر یعنی این؛ یعنی غیرت داشتن روی قولی که به ولی خدا می‌دهیم. بیایید امشب این قول را به آقا بدهیم. بیایید در دلمان بگوییم: یا علی! اگر مردم کوفه تو را به درهم و دینار معاویه فروختند، اگر آن روز جهاد را رها کردند و تو تنها ماندی، ما شیعیان آخرالزمان، با خرید کالای دشمن، تو و کشورت را نمی‌فروشیم، ما نمی‌گذاریم تاریخ تکرار شود.

چرا می‌گوییم نگذاریم تاریخ تکرار شود؟ چون تاریخ گواهی می‌دهد که «تنهایی»، علی علیه السلام را کشت، نه ابن ملجم!

ابن ملجم فقط ضربه آخر را زد اما آن چیزی که کمر علی علیه السلام را شکست، آن چیزی که او را پیر کرد، آن چیزی که باعث شد سر در چاه کند و فریاد بزند، سستی یارانش در جهاد بود. اینکه می‌دید دلش برای این امت می‌سوزد، اما کسی پایش نمی‌ایستد.

امشب، شب راحت شدن علی است... شما ببینید وقتی شمشیر به فرق مبارکش خورد، ناله نکرد، نگفت سوختم، نگفت دردم آمد. عجیب است! کسی که فرق سرش تا ابرو شکافته، اولین جمله‌اش این است: «فُرْتُ وَ رَبُّ الْكَعْبَةِ؛ به خدای کعبه راحت شدم».

آقا جان، از چه راحت شدی؟ مگر دنیا با تو چه کرد؟ انگار می‌خواست بگوید: راحت شدم از دست مردمی که حرف می‌زدند ولی عمل نمی‌کردند... راحت شدم از این شهر بی‌وفا... راحت شدم از دیدن غربت دین...

من بمیرم برای آن لحظه‌ای که محراب کوفه، دریای خون شد... جبرئیل

1. <https://www.mashreghnews.ir/news/53136>.

بین زمین و آسمان فریاد زد: «تَهَدَّمْتُ وَاللَّهِ أَزْكَأُ الْهُدَى؛ ستون‌های هدایت فرو ریخت». اما ای کاش فقط ستون دین ریخته بود... این فرق شکافته دیگر با دستمال زرد بسته نمی‌شود. بچه‌ها یتیم شدند، حسن علیه السلام و حسین علیه السلام زیر بغل‌های بابا را گرفتند...

«أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ»

دعای پایانی

خدایا، به آبروی امیرالمؤمنین علیه السلام در این شب قدر ما را ببخش که در میدان جهاد کبیر، اراده ما سست شد!

ما را ببخش که به جای اطاعت از تو و رهبران دینی، از بت‌های تبلیغات و مصرف بیگانه تبعیت کردیم.

یا علی، یا حیدر کزّار، ما در این شب ضربت، با شما عهد می‌بندیم که نمی‌خواهیم جزو کوفیان سست‌عنصر باشیم.

خدایا، به ما غیرت علوی عطا کن. خدایا، به ما قدرت تشخیص و اراده بده تا زیر بار سلطه فکری، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی دشمن نرویم.

پروردگارا! توفیق جهاد کبیر و عمل به آیه «فَلَا تُطِيعُوا الْكَافِرِينَ» را به ریزترین اجزای زندگی ما برسان.

خدایا! عاقبت ما را ختم به شهادت در راه خودت و در رکاب امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف بگردان.



مجلس بیستم

به آهنگری خدا خوش آمدید!
(هنر رشد در میانه رنج‌های مختلف زندگی)

﴿أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ
يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ﴾

سوره عنکبوت، آیه ۲

آیا مردم گمان کرده‌اند، همین‌که
بگویند: «ایمان آوردیم»، به حال خود رها
می‌شوند و آزمایش نخواهند شد؟!



سُورَةُ الْعَنْكَبُوتِ

إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَأْدُكَ إِلَىٰ مَعَادٍ قُل رَّبِّي
 أَعْلَمُ مَنْ جَاءَ بِالْهُدَىٰ وَمَنْ هُوَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ﴿٨٥﴾ وَمَا كُنْتَ
 تَرْجُو أَنْ يُلْقَىٰ إِلَيْكَ الْكِتَابُ إِلَّا رَحْمَةً مِّن رَّبِّكَ فَلَا
 تَكُونَنَّ ظَهِيرًا لِلْكَافِرِينَ ﴿٨٦﴾ وَلَا يَصُدُّكَ عَنْ آيَاتِ
 اللَّهِ بَعْدَ إِذْ أُنزِلَتْ إِلَيْكَ وَادْعُ إِلَىٰ رَبِّكَ وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ
 الْمُشْرِكِينَ ﴿٨٧﴾ وَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ
 كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ لَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿٨٨﴾

سُورَةُ الْعَنْكَبُوتِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْمَرَّةِ أَحْسِبَ النَّاسَ أَنْ يَتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ
 لَا يُفْقَتُونَ ﴿٢﴾ وَلَقَدْ فِتْنَّا الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ فَلْيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ
 صَدَقُوا وَلْيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ ﴿٣﴾ أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ
 السَّيِّئَاتِ أَنْ يَسْبِقُونَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ ﴿٤﴾ مَن كَانَ يَرْجُوا
 لِقَاءَ اللَّهِ فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ لَآتٍ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿٥﴾ وَمَن
 جَاهَدَ فَإِنَّمَا يُجَاهِدُ لِنَفْسِهِ إِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ ﴿٦﴾



تلاوت آیه



مدرسه حفظ

آهنگری خدا

ما همه انسان‌ها در زندگی مان گاهی دچار سختی‌ها و فشارها می‌شویم. چرا زندگی سخت است؟ چرا مسیر رسیدن به هدف پر از موانع و دردسر است؟ ما از خدا عشق و آرامش می‌خواهیم، اما اغلب آنچه به ما می‌رسد نه گل‌های خوشبو بلکه تکه‌های سنگین مشکلات است؛ مشکلات اقتصادی، فشارهای روحی یا یک بیماری ناگهانی و اینجاست که در اوج خستگی، رو به آسمان می‌گوییم: «خدایا! مگر من چه گناهی کرده‌ام که این همه سختی می‌کشم؟!»

بسیاری از ما سختی‌ها را تنبیه الهی می‌بینیم، نه تمرین و تربیت الهی. یکی گرفتار تخت بیمارستان است، دیگری شرمندۀ زن و بچه و اجاره‌خانه، یکی فرزندی دارد که راه را کج رفته، دیگری با همسر بدخُلق یا عروس و داماد ناسازگار دست‌به‌گریبان است. پس چرا خداوندی که ﴿أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ﴾ است، بنده‌اش را زیر این منگنه قرار می‌دهد؟ آیا این‌ها انتقام است؟ اگر انتقام است، چرا خوب‌ها بیشتر رنج می‌کشند؟ امروز می‌خواهیم عینکمان را عوض کنیم و به زندگی از زاویه‌ای دیگر نگاه کنیم، از زاویه یک آهنگر.

حکایت آهنگر

آهنگری بود که در میان آتش و آهن زندگی می‌کرد. رنج زیادی کشیده بود و بیماری لاعلاجی هم داشت اما در دل، عاشق خدا بود و همیشه شکر او را می‌گفت. روزی یکی از دوستانش با تعجب پرسید: «چطور می‌توانی خدایی که

این همه سختی به تو داده است را دوست داشته باشی؟»

آهنگر، لحظه‌ای سکوت کرد و سپس با مثالی پاسخ داد: «من برای ساختن یک وسیله، یک تکه آهن را داخل کوره آتش می‌اندازم تا نرم شود بعد آن را روی سندان می‌گذارم و با پُتک حسابی می‌کوبم تا به شکل مورد نظرم دربیايد. اگر بخواهم شمشیر بسازم، آن را حسابی صیقل می‌دهم. اگر خوب از کار درآمد، می‌دانم به درد خواهد خورد ولی اگر نشد، آن را کنار می‌گذارم. به همین خاطر، من همیشه از خدا می‌خواهم: خدایا! مرا داخل کوره قوانین خودت بینداز، با مشکلات مرا بکوب و شکل بده، از من انسانی بساز که تو می‌خواهی. فقط یک درخواست دارم: مرا کنار نگذار!»

کسی که در زندگی‌اش هیچ بلا و مشکلی نمی‌بیند، باید نگران باشد؛ زیرا هر که در این بزم مقرب‌تر است، جام بلا بیشترش می‌دهند. مثل ورزشکاری که مربی‌اش به او بی‌اعتنایی کند، چون دیگر امیدی به پیشرفتش ندارد اما فرق انسان با آهن اینجاست که انسان هرچقدر هم رشد کند، باز جای پیشرفت دارد؛ چون مقصدش خداوند بی‌نهایت است.

دوستان! اگر دنیا کوره آهنگری است، شاهکار این کارگاه کیست؟ چه کسی بیشتر از همه در این کوره گداخته شد و زیر چکش بلا رفت و خم به ابرو نیاورد؟ علی علیه السلام همان فولاد آبدیده‌ای است که خدا او را در سخت‌ترین کوره‌ها انداخت. کوره جنگ، کوره یتیمی، کوره ازدست‌دادن فاطمه علیها السلام، کوره سکوت ۲۵ ساله... اگر می‌خواهید ببینید خدا وقتی بخواهد هنرش را تمام کند چه می‌سازد به علی علیه السلام نگاه کنید. او آن قدر صیقل خورد که شد «سیف‌الله»؛ شمشیر خدا.

اما عجب روزگاری است! همین آهن محکم که کوه را جابه‌جا می‌کرد، دلش آن قدر نازک بود که با دیدن اشک بچه یتیم می‌لرزید.

آیه زندگی

حالا ما در این ایام از عمرمان از یک گردنه بزرگ به نام «رمضان» عبور کرده‌ایم. در این گردنه، همه امکانات مهیا بود. روزه، گناهمان را به زنجیر کشید؛ دعای

سحر، روحمان را لطیف کرد؛ شب قدر، سرنوشتمان را به آسمان گره زد. اکنون که به پایان ماه نزدیک شده ایم، قرآن از ما می پرسد: «آیا بعد از این همه توبه و تضرع، گمان کرده اید که رها می شوید؟»

آیه صریح قرآن، تلنگر امروز ماست:

﴿أَحْسِبِ النَّاسَ أَنْ يَبْرُكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ﴾؛ آیا مردم دنیا خیال کرده اند

که به مجرد اینکه بگویند ایمان آوردیم، رها می شوند و آزمایش نمی شوند؟»

به دل می نمایند آیا گمان همین که برانند روی زبان

که هستیم مؤمن به یکتا خدا رها می شوند و نیاید بلا؟^۲

معنی امتحان

واژه «يُفْتَنُونَ» که در این آیه آمده، منظور همان امتحان است. «امتحان» در لغت به معنای ذوب کردن نقره و پاک کردن آن از آلودگی است.^۳ این واژه گاهی با الفاظ «ابتلاء»، «تمحیص» و «فتنه» به یک معنا به کار رفته است.^۴ «امتحان» در اصطلاح، آزمودن و آشکار ساختن حقیقت چیزی است که هم در خیر استعمال می شود و هم در شر.^۵

کلمه «فتنه» هم، در اصل به معنای انداختن طلا در کوره آتش است تا خالصی ها از ناخالصی ها جدا شود.^۶

آیه می گوید: فقط بگوییم «آمین» و تمام؟ نه! هر «آمین»ی، آزمون دارد. ادعای ایمان، محک می خواهد. ادعای عاشقی، به آزمون فهم می شود. پس از خود بپرس: «ادعای ایمان داری؟» اگر داری، برای امتحان آماده باش! اما متأسفانه بسیاری از مردم معنی امتحان را بد می فهمند. معنی امتحان را فقط رنج و بدبختی تصور می کنند. وقتی مشکلی پیش می آید آن را امتحان تلقی می کنند اما پول و

۱. عنکبوت، ۲.

۲. امید مجد، قرآن نامه، ج ۱، ص ۳۹۶.

۳. لويس معلوف، فرهنگ المنجد (عربی-فارسی)، ترجمه محمد بندر ریگی، ج ۲، ص ۱۹۰۷.

۴. مصطفی حسینی دشتی، معارف و معاریف (دائرة المعارف جامع اسلامی)، ج ۱، ص ۸۵.

۵. حسن مصطفوی، التحقيق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۱، ص ۳۳۶.

۶. همان، ج ۶، ص ۲۹۱.

دارایی را امتحان خدا نمی‌دانند. امتحان، یک جا پول است، یک جا قدرت است، یک جا وجاهت است، یک جا شهوات جنسی است؛ این‌ها امتحان‌های سخت‌اند. همه چیز در این عالم مایهٔ امتحان خداست:

- رابطه انسان‌ها با یکدیگر امتحان است.
- دوستی و دشمنی‌ها امتحان است.
- خانواده و فرزند امتحان است.
- غذاخوردن امتحان است.
- حوادث دنیا امتحان است.

- اصل و اساس زندگی و مرگ انسان هم امتحان است: ﴿الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ﴾^۱، خدایی که زندگی و مرگ را برای امتحان شما آفرید».

رمضان ماه امتحان

ماه رمضان امتحان سالانهٔ خداست، اما یک امتحان متفاوت. ما تمام سال با نفس خود درگیر هستیم و لاک‌پشتی جلو می‌رویم؛ اما ماه رمضان مثل یک «میان‌بر» است. انگار وسط پیاده‌روی سخت زندگی، به فرودگاه رسیده‌اید و خدا برای شما هواپیما فرستاده است. روزه و سحر و شب قدر، همان هواپیما هستند که راه صدساله را یک‌شبه می‌روند. حواسمان باشد! کسی که در این «ماه طلایی» به خاطر تنبلی جا بماند و سوار نشود، بدجور رفوزه شده است.

«تار» و «تور» و «تیر» خدا

حاج اسماعیل دولابی در مثالی جالب بیان می‌کردند:

خدا یک تار و یک تور و یک تیر دارد. با تار و تور و تیر خود، آدم‌ها را جذب می‌کند. «تار خدا» قرآن است؛ نغمه‌های قرآن آسمانی است و خیلی‌ها از این طریق جذب می‌شوند. «تور خدا» همان ماه رمضان و شب قدر است، خدا تور پهن کرده و گفته هرکس ماه رمضان روزه بگیرد، مهمان ضیافت من است و «تیر خدا» بارهای مشکلات و

امتحانات و آزمایش‌هاست، غالب آدم‌ها را از این طریق جذب می‌کند. البته ظاهرش تیر است، ولی باطنش همان تور است که تو را برای خودش قرار است صید کند.

شد دلم آسوده چون تیرم زدی ای سرت گردم، چرا دیرم زدی؟^۱

نقطه‌رهایی رنج کجاست؟

درست است که خدا گاهی با خوشی امتحان می‌کند، اما نسخه دنیا این است: «پیروزی در امتحان خدا، «رنج» دارد.»

امیرالمؤمنین (علیه السلام) آب پاکی را روی دست ما ریخته‌اند. واقعاً تعابیر حضرت عجیب است، می‌فرماید: «الدنيا دارٌ بالبلاءِ مخفوفةٌ وَّ بِالْعَدْرِ مَعْرُوفَةٌ؛... وَإِنَّمَا أَهْلُهَا فِيهَا أَغْرَاضٌ مُسْتَهْدَفَةٌ، تَزْمِيهِمْ بِسَهَامِهَا وَ تُفْنِيهِمْ بِحِمَامِهَا»^۲ دنیا خانه‌ای است که بلا دورتادورش را گرفته... ساکنانش سیبل تیرهای روزگارند و هر لحظه ممکن است تیری به کسی اصابت کند.» و به خاطر همین سختی ذات دنیا است که گاهی مردم کم می‌آورند. من می‌شنوم، گوش دل به ناله‌های مردم در تاکسی و مترو دارم. می‌گویند: «حاج آقا! همه این حرف‌ها درست، اما سختی‌ها تا کی؟» یا می‌گویند: «حاج آقا! از آن پدر و مادری خبر دارید که صورتش را با سیلی سرخ نگه می‌دارد تا بچه‌هایش شرمنده نشوند؟» می‌گویند: «حاج آقا! امیدواری کجا بود؟ ما در نان شب مانده‌ایم!»

پاسخ فقط یک چیز است: عوض کردن عینک. تا وقتی کسی عینکش تیره و تار و دودی باشد، همه چیز دنیا را تیره می‌بیند؛ حتی گل و درخت را! باید عینک «واقع‌بینی» بزنیم. واقع‌بینی یعنی بدانیم اینجا «هتل» نیست؛ اینجا «باشگاه بدن‌سازی خدا» است.

وقتی مربی دلسوز، تمرینات طاقت‌فرسا به ورزشکار می‌دهد و سرش داد می‌زند، ورزشکار قهر نمی‌کند؛ چون می‌داند این فشار برای «قهرمان شدن» اوست، نه برای آزار دادن او. یا مثل کوهنوردی که در سربالایی نفسش می‌برد،

۱. محمد اسماعیل دولابی، طوبای محبت، ج ۱، ص ۱۷۸.

۲. محمد بن حسین شریف رضی، نهج البلاغه، خطبة ۲۲۶.

پایش درد می‌گیرد اما چون لذت قله را می‌بیند، این رنج برایش شیرین می‌شود. کسی که قله را نبیند، کوهنوردی برایش فقط عذاب است. یادمان باشد؛ این فشارها و سختی‌ها انتقام خداوند نیست بلکه کلاس‌های فشرده آموزشی خداست برای ساختن ما.

اصلاً بگذارید جواب را از زبان کسی بدهم که امشب مهمان او هستیم. علی علیه السلام تمام عمرش در رنج بود؛ رنج جهل مردم، رنج تنهایی. می‌دانید نقطه رهایی او کجا بود؟ نه در کاخ، نه در بستر نرم، وقتی شمشیر زهرآلود فرقتش را شکافت، نفرمود: «آخ سوختم!» نفرمود: «خدا یا چرا من؟» فرمود: «فُرْتُ وَرَبُّ الْكَعْبَةِ؛ به خدای کعبه راحت شدم، رستگار شدم».

یعنی ای کوره دنیا! دیگر کار من تمام شد. من ساخته شدم، من رفتم. رهایی واقعی آنجاست که انسان با سربلندی از آزمون خدا بیرون بیاید، ولو با سری شکافته. جاده بهشت، سربالایی دارد، «در ره منزل لیلی که خطر هاست در آن...» باید از این خطر ها گذشت. از آزمون‌های سخت نترس؛ عیار ایمانت را بالا می‌برند.

یک تلقی غلط!

یک تصور غلط در ذهن ما مذهبی‌هاست که باید اصلاح شود. اغلب فکر می‌کنیم امتحان خدا یعنی «آزمایش»؛ یعنی خدا نعوذ بالله ما را نمی‌شناسد و می‌خواهد تست کند تا بفهمد ما چه کاره ایم! ابداً این‌طور نیست. امتحان یعنی «گردنه»؛ یعنی مواجه شدن با یک وزنه سنگین. مسئله «دانستن» خدا نیست؛ مسئله «ساخته شدن» ماست. خدا بار را روی دوش شما می‌گذارد، شما یا این وزنه را بلند می‌کنید و قوی‌تر می‌شوید یا زیر بار می‌مانید.

راز عبور از این گردنه هم فقط یک کلمه است: «گذشتن» و بدون هزینه دادن نمی‌شود رد شد. گاهی باید از پول گذشت، گاهی از جان و گاهی که خیلی سخت‌تر است باید از «حرف» و لجابت خودمان بگذریم. امتحان یعنی عبور از سختی برای رسیدن به یک «تولد جدید». اگر توانستیم عبور کنیم، استعداد های پنهانمان شکوفا می‌شود و به مرحله بالاتری از حیات می‌رسیم؛ چه یک نفر باشیم، چه یک ملت.

امتحان فردی

در امتحان فردی، مثلاً دانش آموز کنکوری که شبانه روز مشغول درس و تحصیل است، به ظاهر دچار سختی است، ولی در باطن در حال رشد است. سنت خداست که «وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى»؛^۱ انسان جز آنچه برای آن تلاش کرده، ندارد» و «وَأَنْ سَعْيَهُ سَوْفَ يُرَى»؛^۲ حاصل تلاشش در دنیا دیده خواهد شد».

مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد

اگر این دانش آموز میلش به لحاف گرم و میل به بازی با گوشی موبایل را کنار گذاشت، قبول نمی شود اما اگر کنار گذاشت، وارد مرحله جدید زندگی یعنی زندگی دانشجویی می شود.

بیا بید با رنج هایمان مثل بچه ننه ها برخورد نکنیم. زشت است برای شیعه علی علیه السلام که تا یک سختی کوچک به زندگی اش خورد، تا چرخ زندگی کمی لنگ زد، زمین و زمان را به هم بدوزد و قهر کند. ما، در مهد کودک خدا نیستیم که مدام نق بزیم؛ ما در میدان رزمیم، و رزمنده وسط میدان گریه نمی کند!

اینجا نقش خانه و به ویژه نقش «مادر» حیاتی است. پدرها و مادرها! شما استاد دانشگاه «رنج کشیدن» هستید برای بچه هایتان. وقتی که مشکل پیش می آید فرزند شما به حرف های قشنگتان نگاه نمی کند بلکه به چشم هایتان نگاه می کند. اگر مادر خانه وقتی سختی می بیند، وقتی سفره کوچک می شود یا مشکلی پیش می آید، مدام غر بزند، ناله و اظهار عجز کند؛ تربیت فرزند او خراب می شود. او یاد می گیرد که در برابر طوفان مثل بید بلرزد و غرزدن را از مادرش غلیظ تر یاد می گیرد.

اما هنر مادر این است که در کوره رنج تربیت، بسوزد اما «آخ» نگوید. مادری که دندان روی جگر می گذارد و سختی تربیت را به جان می خرد، نتیجه اش چه می شود؟ نتیجه اش می شود حضرت ام البنین علیها السلام. فکر می کنید چرا حضرت عباس علیه السلام در کربلا آن طور ادب کرد؟ چون در دامن مادری بزرگ شد که رنج بزرگ کردن چهار شیرپسر را کشید، اما یادشان داد که «درد شما، فدای سر حسین علیه السلام».

۱. نجم، ۳۹.

۲. نجم، ۴۰.

اگر مادری بارنج درست برخورد کرد، می‌شود مادران شهدای خودمان؛ مادری که جوان رعنایش را داد، اما وقتی بدنش را آوردند، نگفت «چرا من؟»؛ گفت «فدای سرزینب علیها السلام». این مادر، در همین دنیا مقامی پیدا می‌کند که ملائکه به او غبطه می‌خورند؛ چه رسد به آن دنیا که شفاعت‌کنندهٔ عالم می‌شود.

امتحان ملتها

از امتحان فردی سخت‌تر، امتحان جمعی است! در یک جامعه همه باید با هم یک نمره قبولی در امتحان خدا بگیرند. اگر می‌خواهند به آورده‌های بزرگ ملی مثل استقلال از یوغ ابرقدرت‌ها و ظالمان و مترفین برسند، باید همه بخواهند و این سخت است.

امتحان قوم نوح

قصه‌های قرآن تاریخ انقضا ندارد؛ این‌ها داستان نیست، «نقشهٔ راه» است. یکی از سخت‌ترین کنکورهای خدا، از قوم نوح علیهم السلام گرفته شد که عیناً از ما هم گرفته می‌شود. ماجرا چیست؟ ماجرای «دو امتحان پشت سر هم».

پردهٔ اول: امتحان تمسخر مردم

جناب نوح علیه السلام ۹۵۰ سال مردم را به یکتا پرستی دعوت کرد اما فقط یک گروه کوچک ایمان آوردند. دستور آمد: «کشتی بساز». کجا؟ وسط بیابان! فرض کنید وسط تهران که کیلومترها با دریا فاصله دارد کسی کشتی بسازد. مردم چه می‌گویند؟ مسخره می‌کنند، متلک می‌اندازند که: دیوانه شده‌اید! اما یاران نوح علیه السلام پای کار ایستادند. دندان روی جگر گذاشتند و از امتحان «تمسخر مردم» سربلند بیرون آمدند. طوفان آمد، سوار شدند و نجات پیدا کردند. تمام شد؟ نه! تازه بخش ترسناک ماجرا شروع شد.

پردهٔ دوم: امتحان رفاه

وقتی آب‌ها فروکش کرد و کشتی نشست، خدا فرمود: پیاده شوید؛ اما جمله عجیبی فرمود: «**يَسْلَامٌ مِّنَّا وَبَرَكَاتٍ عَلَيْكَ وَعَلَى أُمَمٍ مِّنْ مَّعَكَ**»؛ سلام و امنیت ما بر

تو و بر گروهی از کسانی که همراهت هستند.» دقت کردید؟ نفرمود: «همه!» فرمود فقط «گروهی» در امنیت اند. پس بقیه چه؟ خدا فرمود: ظاهر آیه این است: «سَنَتَّعُهُمْ»؛ اول بهره‌مندشان می‌کنیم «ثُمَّ يَمَسُّهُمْ مِنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ»؛ بعد عذاب دردناک سراغشان می‌آید؛ یعنی همان آدم‌هایی که زیر فشار و تمسخر کم نیاوردند، وقتی به ساحل آرامش رسیدند و دنیا به رویشان خندید، پایشان لغزید و رفوزه شدند.

هشدار امروز

حواسمان باشد! گاهی امتحان «آسایش و صندلی و مقام»، خیلی خطرناک‌تر از امتحان «سختی و جنگ» است. خیلی‌ها در طوفان مؤمن ماندند اما در ساحل رفاه غرق شدند. این یک زنگ خطر برای ماست! خیلی‌ها در «جنگ و سختی» مردانه ایستادند اما در «امتحان رفاه و صندلی و مقام» زمین خوردند. گلوله نتوانست دین‌شان را بگیرد، اما پول و قدرت توانست!

سقوط جامعه با نمرهٔ مردودی

خدا به ملت‌ها نمره می‌دهد، اگر ملتی در امتحانی نمرهٔ لازم را کسب نکنند، رفوزه می‌شوند و سقوط می‌کنند. نمونه‌اش مردم زمان امیرالمؤمنین (علیه السلام)، امتحان بدی دادند. سخت‌ترین رنج برای یک مرد، تنهایی در میان جمعیت است؛ اینکه بزرگ‌ترین مرد تاریخ باشی اما کسی حرفت را نفهمد.

کار به جایی رسید که این اقیانوس علم، این آهنگر نفوس، هم صحبتی نداشت. شب‌ها سرش را در چاه می‌کرد، چرا چاه؟ چون چاه دلش از دل آدم‌های آن زمان نرم‌تر بود. علی (علیه السلام) بغض‌هایش را به چاه می‌گفت. نخلستان‌های کوفه شاهند که شانه‌های کسی که در خیبر را کند، چطور از گریه می‌لرزید. این غربت، امتحان سخت آن مردم بود که در آن مردود شدند. وقتی رفوزه شدند، خدا آن‌ها را تنزل داد؛ کارشان به جایی رسید که پنجاه سال بعد، حسین بن علی (علیه السلام) را سر بریدند! از علی‌گشی به حسین‌گشی رسیدند. این یعنی سقوط!

سوریه، عبرت نزدیک

چرا راه دور برویم؟ سوریه را ببینید. برخی مردم گول ظواهر و شعارهای رنگارنگ دشمن را خوردند. بین دولت خودشان با سختی و تحریم و وعده‌های پوچ غربی‌ها، دومی را انتخاب کردند. نتیجه چه شد؟ امنیت رفت، ناموس رفت، استقلال رفت. حالا ببینید زیر چکمه اسرائیل و غرب بودن سخت تر است یا آن تحریم‌های قبلی؟

این یک قانون است: «هزینه سازش، همیشه بیشتر از هزینه مقاومت است».

پاداش ایستادگی؛ سربلندی ایران

ملت ایران! دنیا دید که شما چه کردید. در همین درگیری‌های اخیر و عملیات‌های موشکی، ملت ما در برابر ۳۲ کشور، ناتو، آمریکا و اسرائیل ایستاد و ضربه محکمی به آن‌ها زد. این همان «قبولی در امتحان» است. وقتی ملتی پای خدا بایستد، خدا هم آن ملت را عزیز می‌کند. امروز موشک‌های ایران، هیمنه چندصد ساله تکنولوژی غرب را به سخره گرفته‌اند. کار به جایی رسیده که «یوزی رابین» که پدر موشکی اسرائیل است با همه دشمنی‌اش نتوانست اعتراف نکند که: «من مهندس و نمی‌توانم یک کار مهندسی تمیز را تحسین نکنم. ایرانی‌ها دشمن ما هستند اما موشک‌هایشان کپی نیست، یک شاهکار است. من به احترام سازندگان این موشک‌ها کلاه از سر برمی‌دارم...»^۱

این عزت، پاداش مردمی است که در طوفان نترسیدند و در امتحانات خدا سربلند شدند.

رنج آتشین پای «لانچر»

در همین خرم‌آباد خودمان، تصویر حماسی دود و آتش پای لانچر و ایستادگی نیروی جان‌برکف هوافضا را در جنگ دوازده روزه دیدید؛ وقتی همزمان با اصابت موشک دشمن به لانچر، با بدن سوخته و ترکش خورده و با دیدن پیکر سوخته



همزمانش، باز هم مصمم به شلیک موشک از همان لانچرها بود. این یک رنج مقدس است.^۱

روایت کرده‌اند در آن لحظات نفس‌گیر عملیات، پای لانچرهای غول‌پیکر چه قیامتی برپا بود. یکی از این شیربچه‌ها می‌گوید: «فاصله‌ام با لانچر پرتاب، ده‌متر هم نبود. ثانیه‌شماری می‌کردیم برای شلیک و نشان‌دن لبخند بر لب مردم که ناگهان دشمن زد...» یعنی انفجار در چندمتری! می‌گوید: «ترکش‌ها فضا را پر کرد و موج انفجار مرا چندمتر آن طرف‌تر کوبید زمین. بدنم گُرگرفت، دستم، کمرم، شکمم، پاهایم در آتش سوخت...».

اینجای ماجرا، روضهٔ مجسم است. انسانی که می‌سوزد، قاعدتاً باید فریاد بزند «کمک»، باید بگوید «آب»، باید بگوید «مرا ببرید عقب...» اما این جوان سوخته، در همان حال فریاد می‌زد: «به سراغ من نیایید! من مهم نیستم! بروید شلیک کنید! نکنند کار زمین بماند...» این یعنی سوختن برای هدف؛ یعنی ذوب‌شدن در کورهٔ آهنگری خدا.

رزمندهٔ دیگری روایت می‌کند: «وقتی دیدم رفیقم را عقب کشیدند، رفتم که جای خالی‌اش را پر کنم و شلیک کنم. ناگهان دیدم یکی از موشک‌ها منفجر شد و مثل یک اژدهای آتشین روی زمین می‌چرخید و جلو می‌آمد. پشت سرم را نگاه کردم؛ مرگ را به چشم دیدم که داشت به سمتم می‌آمد، روی زمین دراز کشیدم. موشک شعله‌ور از روی تنم رد شد، کمرم سوخت، پاهایم در آتش سوختند...».

کسی که پیکرش آتش گرفته، دیگر توانی برای ایستادن ندارد. اما او می‌گوید: «در همان حال سوختن، یاد ۸۵ میلیون ایرانی افتادم که چشم‌انتظارند. یاد مردم تهران افتادم که زیر موشک‌باران دشمن بودند. یاد شهدا افتادم...» این یادها، آبی شد بر آتش تنش. رزمندهٔ سوخته دوباره از جا بلند شد و باتنی مجروح، خودش را به سکورساند. نه یک بار که چهاربار شلیک کرد؛ با دستی که پوستش سوخته بود چهارسیلی محکم بر صورت اسرائیل نواخت. وقتی بعد از عملیات

۱. خبرگزاری صداوسیما، ۱۴ شهریور ۱۴۰۴، کد خبر: ۵۵۵۹۶۱۷

پرسیدند: «چطور توانستی؟ چطور با این درد ایستادی؟» رمز عملیات را فاش کرد؛ حرفی زد که بوی مدینه می‌دهد: «این کار ما نبود؛ کار، کار خودش بود... ما در آن آتش، دست یاری حضرت زهرا علیها السلام را دیدیم...».

آری! هر جا آتش باشد و پهلویی درد بگیرد و بازویی بسوزد، اما حمایت از ولایت قطع نشود، آنجا عطر چادر خاکی مادر می‌پیچد... آن‌ها سوختند تا دل ما خنک شود؛ درست مثل شمع‌ای که می‌سوزد تا محفل روشن بماند. این است هنر معماری رشد در میانه رنج.

ما لذت زمین خوردن موشک‌ها در خاک دشمن را بردیم ولی آن‌ها رنج شهادت و سوختن را به جان خریدند تا ما آن لذت را تجربه کنیم. رزمندگان هوافضای سپاه برای پای لانچر رفتن از هم سبقت می‌گرفتند.

پشت صحنه، ظاهرش رنج و دود و خون و سوختگی است؛ اما باطنش پیروزی یک امت است، لبخند کودکان غزه و یمن و لبنان، آرامش مردم ایران. یک رنج کشیده می‌شود تا جایی لبخند رضایت زده شود؛ یک افق تازه و نظم نو در جهان رقم بخورد. ایران با پیروزی در یک امتحان سخت، با همت و خون جوانان رشیدش، پوزۀ ابرقدرت‌های دنیا را به خاک مالید و امروز کسی جرئت مقابله با ایران را ندارد.

حالا نوبت توست!

حالا که فهمیدیم امتحان یعنی ساخته شدن، امشب که شب تقدیر است، اگر می‌خواهید تقدیرتان عوض شود، باید عمل‌تان عوض شود. قرآن نسخه عبور از گردنه‌های سخت را پیچیده است؛ اگر به این دو دستور عمل کنیم، رنج‌هایمان «آینده‌ساز» می‌شود نه «آینده‌سوز». می‌خواهید در امتحان خدا پایتان نلرزد؟ بسم الله؛ این دو قدم حیاتی برای من و شماست:

قدم اول: قفل یأس را بشکنید!

بزرگ‌ترین سد، «ناامیدی» است. شیطان دو دام پهن کرده است؛ اول غرور که فکر کنیم خیلی کاردرستیم و دوم انفعال و وارفتگی. انفعال یعنی چه؟ یعنی



خودت را ببازی؛ یعنی بگویی: «آقا دیگر نمی‌شود! به بن بست خوردیم» قرآن فریاد می‌زند: «وَلَا تَيْأَسُوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ»^۱ مأیوس نشوید! یأس از رحمت خدا، سم مهلک است؛ اصلاً گناه کبیره است، چه برای زندگی شخصی‌ات، چه برای مملکت. همین امشب گوشی موبایلت را بردار، هر صفحه و کانالی که مدام پمپاژ ناامیدی می‌کند، هر کسی که مدام نداشته‌ها را به رخت می‌کشد و انرژی‌ات را می‌گیرد، مسدود کن. به جای شمردن نداشته‌ها، داشته‌هایت را ببین و توکل کن.

قدم دوم: صبر دسته جمعی!

صبر فقط این نیست که بنشینیم و غصه بخوریم تا خدا درستش کند. صبر یعنی «ایستادگی»؛ یعنی وقتی محاسبات درست است، پایش بایستی.

بگذرد این روزگار تلخ‌تر از زهر بار دگر روزگار چون شکر آید
بلبل عاشق! تو عمر خواه، که آخر باغ شود سبز و شاخ گل به برآید
صبر و ظفر، هر دو دوستان قدیمند بر اثر صبر نوبت ظفر آید^۲
اما قرآن یک نکته ظریف‌تر هم دارد: نمی‌گوید فقط خودت صبر کن؛ می‌فرماید: «وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ»^۳ به هم صبر بدهید، به هم امید تزریق کنید.

امشب شب علی علیه السلام است. حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: حق واجب خدا بر گردن شما این است که برای پایداری حق، به هم کمک کنید.

نخبگان، هیئتی‌ها، جوان‌ها! نمی‌شود من کنج خانه بنشینم و بگویم خودم دیندارم. باید محیط را روشن کنید. مثل «عمار یاسر» باشید. عمار در جنگ صفین آرام و قرار نداشت؛ این طرف لشکر می‌رفت حرف می‌زد، آن طرف می‌رفت گره‌های ذهنی را باز می‌کرد. نگذارید اطرافیان‌تان زیر بار اخبار منفی له شوند. وظیفه من و شما روایت نعمت‌هاست. اگر فقط رنج‌ها را ببینیم و بگویم، اعتماد به نفس ملی‌مان پودر می‌شود. همین امشب نیت کن، من می‌شوم «عمار زمان». با زبان، با پست، با استوری، با هر چه بلدم، امید و حق را پمپاژ می‌کنم. نگذارید محیط‌تان،

۱. یوسف، ۸۷.

۲. حافظ، غزلیات، غزل شماره ۲۳۲.

۳. والعصر، ۳.

محیط مرده و خسته شود. تو اوصی به حق و صبر، یعنی دست هم دیگر را گرفتن وسط طوفان.

گفتیم باید در سختی‌ها صبور بود اما علی علیه السلام به ما یاد داد در اوج درد، مهربان باشیم. این شب‌ها پشت در خانه علی علیه السلام غوغاست اما نه برای دعوا، طیب گفته بود تنها دوای این زهر، شیر است. یتیم‌های کوفه که سال‌ها نان و خرمای علی را خورده بودند و نمی‌شناختندش، حالا فهمیده بودند آن مرد مهربان کیست. صف کشیده بودند؛ هر کدام یک کاسه شیر در دست، «به ما اجازه بدهید بابا را ببینیم... قول می‌دهیم سروصدا نکنیم...» اما وقتی وارد شدند، دیدند رنگ صورت علی علیه السلام از رنگ شیر سفیدتر شده... امان از دل زینب علیها السلام امان از لحظه‌ای که طیب سرش را تکان داد...

دعای پایان

خدایا، ما امشب آمده‌ایم در آهنگری تو، اما دست خالی نیستیم؛ ما قسم‌نامه‌ای داریم. خدایا، تو را قسم می‌دهیم به آن لحظه‌ای که فرق علی شکافت، تو را قسم می‌دهیم به آن لحظه‌ای که حسن علیه السلام و حسین علیه السلام زیر بغل‌های بابا را گرفتند، تو را قسم می‌دهیم به غربت زینب علیها السلام که دوباره بوی یتیمی به مشامش رسید، دل‌های ما را مثل آهن در کورهٔ محبت علی علیه السلام نرم کن.

به حق این روزهای آخر ماه رمضان که دعاها مستجاب است فرج و ظهور حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه را نزدیک بگردان، ما را از یاران، مجاهدان و شتاب‌کنندگان به سوی او قرار بده.

خدایا، با دیدن سختی‌های ملت ما و همه مسلمانان عالم، قلب‌های ما به درد می‌آید. به حق غم‌های امیرالمؤمنین علیه السلام، مشکلات اقتصادی، معیشتی و فشارهای روانی را از ملت بزرگ ایران برطرف بفرما.

ای پشتیبان جبههٔ مقاومت، دست یاری خود را بر سر جبههٔ مقاومت اسلامی بگستران، دل‌های رزمندگان اسلام را در غزه، لبنان، یمن و هر کجای عالم محکم بدار و مکر دشمنان‌شان را به خودشان بازگردان.

خدایا، رهبر عزیزمان، امام خامنه‌ای عنه‌السلام را تا ظهور حضرت مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الکونین در پناه خود حفظ بفرما. معبودا، پایان کار ما را شهادت در راه خودت و در رکاب امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الکونین قرار بده و ما را در زمره‌ی کسانی محشور کن که در آهنگری دنیا خوب ساخته شدند و به قرب تو رسیدند.

«بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ»



محتوای خودت را بساز



شهادت آیه‌ها



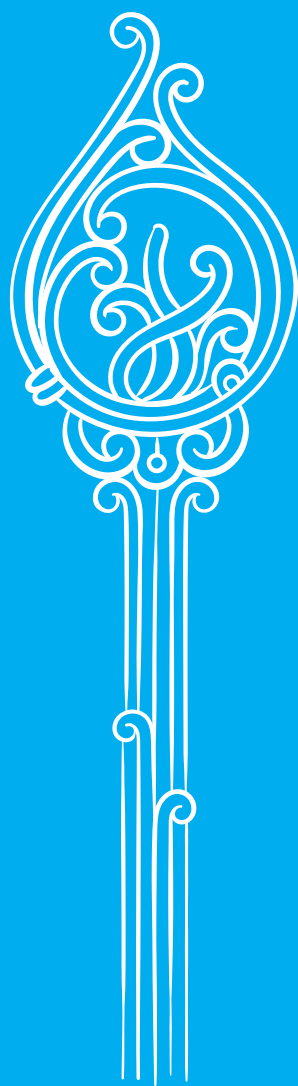
پویانمایی



پادکست صوتی



تبیین آیه



مجلس بیست و یکم

راه خروج از بن بست‌ها

(جهاد خالصانه و امید فعال تنها راه
عبور از بحران‌های فردی و اجتماعی)

﴿وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا﴾

سوره عنکبوت، آیه ۶۹

و کسانی را که برای ما مجاهدت کنند، مسلماً و
بی‌تردید به راه‌های خود راهنمایی می‌کنیم.



سُورَةُ الْعَنْكَبُوتِ

وَمَا هَذِهِ الْحَيَوةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهْوٌ وَلَعِبٌ وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِىَ
 الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ ﴿٦٤﴾ فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلِ دَعَوْا اللَّهَ
 مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ ﴿٦٥﴾
 لِيَكْفُرُوا بِمَا آتَيْنَاهُمْ وَلِيَتَمَتَّعُوا فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ ﴿٦٦﴾
 أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَّا جَعَلْنَا حَرَمًا مِمَّا وَيتَ خَظْفُ النَّاسِ مِنْ
 حَوْلِهِمْ أَفَبِالْبَاطِلِ يُؤْمِنُونَ وَبِنِعْمَةِ اللَّهِ يَكْفُرُونَ ﴿٦٧﴾
 وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُ
 أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْكَافِرِينَ ﴿٦٨﴾ وَالَّذِينَ جَاهَدُوا
 فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ ﴿٦٩﴾

سُورَةُ الرُّومِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 أَلَمْ نَكُنْ مِنْ قَبْلِهِ رُومًا ﴿١﴾ فِي أَدْنَى الْأَرْضِ وَهُمْ مِنْ
 بَعْدِ عَلَيْهِمْ سَاغِبُونَ ﴿٢﴾ فِي بَضْعِ سِنِينَ ۖ لِلَّهِ الْأَمْرُ
 مِنْ قَبْلُ وَمِنْ بَعْدُ وَيَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ ﴿٣﴾
 بَنَصْرِ اللَّهِ يَنْصُرُ مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ﴿٤﴾



تلاوت آیه



مدرسه حفظ

مسیر یاب زندگی!

امروز، روز بیست و یکم است. خورشید امروز، بر شهری طلوع کرده که دیگر سایه حضرت علی علیه السلام بر آن نیست. امروز، روز حزن است؛ روز یتیمی تاریخ. روزی که مولایی را از دست دادیم که در تمام عالم هستی، شبیهی نداشت و ندارد. دیشب تا سپیده دم بیدار ماندیم؛ ناله زدیم، «بِكَ يَا اللَّهُ» گفتیم، قرآن را واسطه کردیم و با دلی شکسته، سرنوشت یک سالمان را از خدا خواستیم.

اما! یک نکته طلایی و بسیار مهم اینجاست: «پرونده شب قدر، با طلوع خورشید بسته نمی شود». امام صادق علیه السلام جمله ای دارند که آدم را آرام می کند؛ فرمودند: «روز قدر، همانند شب قدر است».^۱ یعنی چه؟ یعنی آن نور و رحمتی که دیشب چون باران می بارید، امروز نیز جریان دارد. مبادا فکر کنیم تمام شد و رفت! همه ما در مسیر زندگی لحظاتی داشته ایم که انگار محکم به یک بن بست خورده ایم؛ در تربیت فرزندان به بن بست رسیدیم، کار و کاسبی مان گره خورده، یا می بینیم جامعه زیر فشارهای دشمن نفس نفس می زند. انسان وقتی به بن بست می رسد، چه حالی دارد؟ مضطرب و مستأصل می شود و دیوانه وار به دنبال یک راه نجات می گردد.

می خواهیم بحث امروز را با یک مثال ساده و امروزی شروع کنیم؛ مثالی که

۱. محمد بن حسن حر عاملی، وسائل الشیعة، ج ۱۰، ص ۳۵۹. ابن عمر از هشام بن حکم از امام صادق علیه السلام نقل می کند که فرمودند: «لَيْلَةُ الْقَدْرِ فِي كُلِّ سَنَةٍ وَ يَوْمُهَا مِثْلُ لَيْلَتِهَا»؛ شب قدر در هر سال وجود دارد و روز آن مانند شب آن است».

همه شما هر روز با آن سروکار دارید. حتماً با برنامه‌های مسیریاب، مانند نشان و بلد، کار کرده‌اید. تصور کنید در نیمه شب در شهری غریب و وسط یک اتوبان تاریک، رانندگی می‌کنید؛ نه تابلوها را می‌شناسید و نه راه را بلدید. تمام امید و تکیه‌گاهتان همین صدای گوشی موبایل است که می‌گوید: «دویست متر جلوتر، به راست بپیچید». تا وقتی اینترنت وصل است و آن خط آبی روی نقشه جلو می‌رود، خیالتان راحت است.

اما دله‌ره‌آورترین لحظه کجاست؟ دقیقاً آن لحظه‌ای که وسط یک چهارراه شلوغ و گیج‌کننده می‌رسید و ناگهان، اینترنت قطع می‌شود؛ پیام می‌آید: «در حال جست‌وجوی مسیر...» و شما می‌مانید و یک دنیا سرگردانی! نمی‌دانید گاز بدهید، ترمز کنید یا دور بزنید. انسان در چنین لحظه‌ای، معنای واقعی اضطراب و گم‌شدگی را با پوست و گوشتش حس می‌کند.

در جاده زندگی نیز داستان همین است. جوان ما می‌خواهد ازدواج کند، اما دودوتايش چهارتا نمی‌شود؛ نمی‌داند جلو برود یا عقب بکشد. این یعنی قطع سیگنال! ما نیز در تربیت فرزندانمان، در طوفان فضای مجازی، گاهی واقعاً گم می‌آوریم؛ نمی‌دانیم الان باید سخت بگیریم یا آسان؟! این‌ها همان لحظاتی است که مسیریاب عقلمان اخطار می‌دهد؛ اینترنت تدبیر ما قطع می‌شود و ما سر یک دوراهی وحشتناک می‌مانیم.

دیشب در مراسم احیا، در خانه خدا آمدم و همه، یک حرف زدیم: «خدا یا! ما را در این جاده تاریک تنها نگذار. سیگنال عقلمان قطع شده؛ تو راه را نشانمان بده». و اما خبر خوش امروز! امروز، در همین روز بیست و یکم، خدا یک موقعیت و آدرس دقیق برای ما فرستاده است؛ یک پیام اختصاصی برای کسانی که در این هیاهوی زندگی گیر کرده‌اند. خداوند در قرآن، آیه‌ای دارد که حکم مسیریاب آفلاین را دارد؛ یعنی می‌فرماید: «بندۀ من! وقتی همه چراغ‌ها خاموش شد، وقتی عقلت به جایی قد نداد، وقتی همه درها بسته شد، من یک نسخه دارم؛ اگر آن را اجرا کنی، خودم می‌آیم دستت را می‌گیرم و از وسط بن بست برایت راه باز می‌کنم».

آیه زندگی

این آیه، فقط یک وعده خشک و خالی نیست؛ یک قانون قطعی است. این آیه می‌گوید: «تو فقط استارت بزن. تو حرکت کن، حتی اگر جاده را نمی‌بینی! من ضامنم که جاده را زیر پایت پهن کنم». می‌دانید کدام آیه را می‌گوییم؟ آخرین آیه سوره مبارکه عنکبوت، آیه ۶۹: ﴿وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ﴾؛ و کسانی که برای ما کوشیدند، بی‌تردید آنان را به راه‌های خود راهنمایی می‌کنیم و یقیناً خدا با نیکوکاران است».

مسیریاب الهی

امروز می‌خواهیم ببینیم این مسیریاب خدا چگونه کار می‌کند و چرا امیرالمؤمنین علی علیه السلام، که امروز مهمان سفره ایشان هستیم، تنها مسافری در تاریخ بود که در سنگین‌ترین طوفان‌ها و فتنه‌ها، نه یک بار، بلکه حتی یک لحظه هم مسیر را گم نکرد؟!

اما قبل از ورود به بحث، به یک نکته مهم دقت کنید. این مسیریاب خدا (همان آیه آخر سوره مبارکه عنکبوت)، چه تفاوتی با مسیریاب‌های گوشی ما دارد؟ عزیزان! اینجا یک تفاوت اساسی و بنیادی وجود دارد. در مسیریاب‌های موبایل (مثل بلد و نشان)، شما اول کل نقشه را می‌بینید، مبدأ مشخص است، مقصد معلوم است، حتی ترافیک کل مسیر را نیز نشان می‌دهد. بعد از اینکه کاملاً خیالتان راحت شد، استارت می‌زنید و حرکت می‌کنید. یعنی اول اطمینان پیدا می‌کنید، سپس حرکت می‌کنید.

اما قانون خدا دقیقاً برعکس است! خدا در این آیه نمی‌گوید «اول راه را نشانت می‌دهم، بعد حرکت کن»؛ بلکه می‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ جَاهَدُوا...﴾، اول تو حرکت کن، سختی بکش، آن قدم اول را در تاریکی بردار؛ سپس: ﴿لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا﴾، من چراغ بعدی را برایت روشن می‌کنم.

این سیستم خدا، شبیه رانندگی در شب با نور چراغ جلوی خودرو است. نور ماشین، چند کیلومتر جلوتر را نشان نمی‌دهد؛ فقط صد متر پیش‌رو را روشن می‌کند. اگر بخواهید صد متر دوم را ببینید، چاره‌ای ندارید جز آنکه این صد متر

اول را طی کنید. خیلی از ما در زندگی گیر کرده ایم؛ چون نشسته ایم و منتظریم تمام ابهامات آینده برطرف شود، سپس قدم برداریم. اما در دستگاه خدا، نشستن نداریم. ﴿جاهدوا﴾ یعنی تلاش سخت، یعنی به درودیوارزدن، یعنی از جا بلندشدن حتی وقتی چیزی معلوم نیست. تو آن قدمی که می دانی درست است بردار، بقیه اش با خدا!

به کدام سو؟!

صبر کنید بزرگواران! عجله نکنید. تا اینجا گفتیم باید حرکت کرد و نباید نشست؛ اما یک سؤال حیاتی باقی می ماند: «به کدام سمت؟!»

خیلی ها صبح تا شب می دوند، عرق می ریزند، به درودیوار می زنند، یعنی بخش ﴿جاهدوا﴾ را دارند؛ اما آخرش به بن بست می رسند، چون آن شرط دوم را فراموش کرده اند. خداوند در ادامه همین آیه، بلافاصله بعد از کلمه تلاش، یک قید بسیار کوچک اما فوق العاده سنگین می آورد: ﴿فینا﴾.

﴿فینا﴾ یعنی چه؟ بیایید این کلمه را باز کنیم. «فی» یعنی «در»، «نا» یعنی «ما» (یعنی خدا). ترجمه تحت اللفظی آن می شود: «در ما»؛ اما ترجمه دلی و کاربردی اش در زندگی من و شما چیز دیگری است. ﴿فینا﴾ یعنی تلاش تو، دویدن تو و سختی کشیدن تو باید در مدار خدا و به خاطر خدا باشد.

به همان مثال مسیر یاب برگردیم. فرض کنید بهترین ماشین دنیا را دارید، باک بنزین هم پُر است، پا هم روی پدال گاز گذاشته اید (این می شود ﴿جَاهِدُوا﴾ اما اگر مقصد را اشتباه بنزید یا آن را وارد نکنید، چه می شود؟ هیچ! فقط بنزین هدر داده اید و لاستیک ساییده اید. آخرش هم خسته و کوفته، وسط بیابان گم می شوید. خدا می فرماید: «بنده من! قول دادم کمکت کنم، اما نگفتم هر تلاشی را هدایت می کنم. گفتم تلاشی را به نتیجه می رسانم که ﴿فینا﴾ باشد؛ یعنی مقصدش «من» باشم».

بیایید با هم روراست باشیم. خیلی از گره های کور زندگی مان دقیقاً همین جاست. ما تلاش می کنیم، اما تلاشمان ﴿فینا﴾ نیست، «فی نفس» است؛

یعنی برای نفسمان است، برای روکم کنی است، برای چشم و هم چشمی است و برای این است که فلانی ببیند و بگوید: «به به!»

آقا یا خانم محترم! وقتی شما برای اینکه چشم جاری یا باجناب را در بیاوری، خودت را به آب و آتش می زنی و زیر بار قسط و وام می روی، این «جاهدوا» هست، اما «فینا» نیست. بدیهی است که خدا هم ضمانتی نداده که در این مسیر کمکت کند. اینجا دیگر مسیریاب خدا کار نمی کند؛ چون لوکیشن^۱ را اشتباه زده ای! مقصد را رضایت مردم گذاشته ای، نه رضایت خدا.

«فینا» یعنی فیلتر خالص سازی؛ یعنی وقتی داری فرزندان را تربیت می کنی، وقتی سرکار با مشتری بحث می کنی و...، یک لحظه ترمز کن و از خودت بپرس: «دارم برای چه کسی می جنگم؛ برای خدا یا دلم؟» اگر برای خداست، نترس! جلو برو؛ کوه جلویت باشد، شکافته می شود. اما اگر برای «من» است، منتظر کمک غیبی نباش.

دقیقاً همین جاست که می فهمیم چرا علی علیه السلام «علی» شد. هنر امیرالمؤمنین علیه السلام این نبود که فقط بازوی قوی داشت یا شمشیرش بُرّان بود؛ پهلوان در عرب زیاد بود، هنر علی علیه السلام این بود که قطب نمای دلش، حتی یک میلی متر هم از مدار «فینا» خارج نمی شد. ماجرای معروف جنگ خندق را یادتان هست؟ وقتی دشمن به صورتش آب دهان انداخت، حضرت علی علیه السلام شمشیر را پایین آورد، چند قدم راه رفت و صبر کرد تا خشمش فرو بنشیند؛ چون اگر آن لحظه ضربه می زد، آن ضربه برای خشم خودش بود، نه برای خدا. او می خواست آن ضربه، صد درصد «فینا» باشد؛ خالص خالص!

راه های خدایی

عزیزان! ما استارت را زدیم «جاهدوا»، مقصدمان را هم روی خدا تنظیم کردیم «فینا»؛ حالا نوبت خداست. ببینید خدا در پاسخ به این بنده چه می گوید! نمی فرماید: «شاید کمکش کنم» یا «بگذار ببینم چه می شود»؛ نه! بلکه می فرماید: «لَتَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا».

1. Location

اجازه بدهید این عبارت را خیلی ساده باز کنم تا ببینید خدا چقدر پای این وعده ایستاده است. در زبان عربی، وقتی بخواهند یک چیزی را خیلی سفت و سخت بگویند، از تأکید استفاده می‌کنند. خدا در همین یک کلمه **«لَا تَهْدِيَنَّهُمْ»**، دو بار تأکید کرده است! نخست، لام ابتدای فعل؛ دوم، نون مُشَدَّد در انتهای فعل. اگر بخواهیم به زبان خودمان ترجمه کنیم، یعنی خداوند می‌فرماید: «قطعاً! حتماً! بی‌برو برگرد خودم دستش را می‌گیرم. شک نکن!!» این یعنی خدا برای هدایت تو، اعتبار خدایی‌اش را وسط گذاشته است؛ یعنی اگر برای خدا قدم برداری، محال است راه را نشانند دهد. محال است!

اما یک نکته‌ی شاهکار دیگر که هوش از سر آدم می‌برد این است که خدا نفرموده **«سَبِيلَنَا»** (یعنی راه ما)، بلکه فرموده: **«سُبُلَنَا»** (یعنی راه‌های ما). جمع بسته! این خودش یک دنیا معنا دارد.

ما آدم‌ها معمولاً وقتی به مشکل برمی‌خوریم، فقط یک راه به ذهنمان می‌رسد؛ مثلاً وقتی بدهکاریم، فقط راه وام گرفتن را بلدیم و وقتی فرزندمان خطا کرده، فقط راه داد و فریاد زدن را می‌دانیم. وقتی همان یک راه هم بسته می‌شود، گریه می‌کنیم و می‌گوییم: «خدا یا بدبخت شدم، همه‌ی درها بسته شد».

اما خداوند متعال در این آیه، انگار لبخند می‌زند و می‌فرماید: «بنده‌ی من! آن راهی که تو در ذهنت داشتی، بسته شد؟ فدای سرت! من **«سُبُل»** دارم. من هزاران راه دارم که عقل تو حتی به خواب هم نمی‌بیند. تو فکر می‌کردی رزقت فقط باید از آن اداره بیاید و نشد؛ من از جایی که گمان نمی‌بری برای تو می‌فرستم.^۱ تو فکر می‌کردی تربیت فرزندت فقط با دعوا حل می‌شود و نشد؛ من راه محبت و رفاقت و راه یک معلم خوب را سرراحت قرار دادم».

«لَا تَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا» یعنی تو فقط حرکت کن و به من اعتماد داشته باش؛ من تو را از مسیرهایی می‌برم که نه ترافیکی دارد و نه بن بست؛ راه‌های اختصاصی و میان‌بر خدا. حتماً دیده‌اید گاهی یک مشکل ده‌ساله، با یک جرقه یا یک اتفاق کوچک، در یک روز حل می‌شود؛ این همان **«سُبُلَنَا»** است؛ همان مسیر یاب خداست که من و شما را از ترافیک محاسبات مادی بیرون می‌کشد.

۱. «مَنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ»

مظلومِ عالم

امروز، مهمان کسی هستیم که دلیل راه‌ها بود؛ کسی که راهنمای کل عالم بود. امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «من به راه‌های آسمان، داناتر از راه‌های زمینم». امام علی علیه السلام کسی بود که تمام عمرش «جاهدوا» کرد، تمام عمرش «فینا» بود و خدا هم تمام درهای علم و حکمت را به رویش گشود.

اما عزیزان! بمیرم برای دل مظلومش! همین علی علیه السلام که راه‌های آسمان را بلد بود، همین علی علیه السلام که گره‌گشای عالم بود، کارش به جایی رسید که در شهر خودش، در کوچه‌های کوفه، راه‌ها را بر او بستند. آن قدر فضا را غبارآلود کردند و تهمت زدند، که علی ماند و چاه نخلستان. مردی که باید راهبر مردم می‌شد، همدم چاه شد. شاید دیشب که ضربه بر فرقش خورد، ملائکه آسمان ناله زدند؛ اما خود علی راحت شد.

فکرش را بکنید! فرق سر شکافته شده، خون روی صورت می‌ریزد، اما لب‌ها می‌خندد! این چه معمایی است؟! عالم بر سر می‌زند، جبرئیل بین زمین و آسمان فریاد می‌زند «تَهَدَّمتُ واللّٰهُ اَرْكَانُ الْهُدٰی»، ملائکه بال‌هایشان را از شدت غم به هم می‌کوبند، اما حضرت علی علیه السلام.... آه از غربت علی علیه السلام! انگار تازه، نفس راحت می‌کشد.

می‌دانید چرا؟ چون این ضربه، برای مولا درد نبود؛ مرهم بود؛ پایان سی سال استخوان در گلوبودن بود. آن لحظه که تیغ زهرآلود پایین آمد، علی علیه السلام کلید قفل را دید که سال‌ها منتظرش بود. انگار خدا در آن سحرگاه، آخرین و ویژه‌ترین «سُبُلَنَا»، آخرین راه اختصاصی‌اش را فقط برای علی علیه السلام فرش کرد؛ راهی به سمت پرواز، راهی برای رهایی از این مردمانی که سلامش را به اکراه پاسخ می‌دادند.

وقتی صدای رسایش در مسجد پیچید و فرمود: «فُزْتُ وَرَبِّ الْكَعْبَةِ»، این فریاد درد نبود؛ این صدای قهقهه مستانه یک عاشق بود که دیوارهای زندانش فرو ریخته بود: «خدا یا! تمام شد. بالاخره راه آسمان باز شد. خدایا! دارم می‌آیم پیش زهرایم. بالاخره رسیدم».

اما تا اینجا گفتیم «جاهدوا» یعنی تلاش و «فینا» یعنی خلوص نیت. این‌ها

فقط برای یک کارمند، یک کاسب یا یک دانشجو نیست؛ یک ملت هم می‌تواند این دو شرط را داشته باشد.

۱. جاهدوا (تلاش و استقامت ملی)

تلاش یک ملت، دیگر با بیدار ماندن‌های شبانه یک نفر انجام نمی‌شود؛ «جاهدوا» ی ملی یعنی:

جهاد اقتصادی: یعنی یک ملت تصمیم بگیرد با تمام توان خود برای خودکفایی و اقتصاد مقاومتی تلاش کند. یعنی به جای گله و شکایت، جوانانمان آستین بالا بزنند و بگویند: «ما می‌توانیم، حتی زیر فشار و تحریم»؛ تلاش برای تولید، برای علم، برای نوآوری! مثل حضرت علی علیه السلام که در کوفه، نخلستان ساخت و چاه حفر کرد.

جهاد سیاسی و فرهنگی: یعنی اینکه یک ملت در برابر هجمه فرهنگ‌های مخرب بایستد. یعنی در عرصه سیاست جهانی، زیر بار زور و قلدری نرود و پرچم عزت ملی را پایین نیاورد.

۲. فینا (خلوص نیت ملی)

این مهم‌ترین قسمت است. اگر تلاش باشد، اما «فینا» نباشد، سرانجام همان می‌شود که امروز در بسیاری از کشورهای قدرتمند می‌بینیم: «پیشرفت دارند، اما در باتلاق بی‌عدالتی، اختلاف طبقاتی و فساد غرق‌اند».

فینا ی ملی یعنی تلاش برای عدالت اجتماعی؛ یعنی هدف از این رشد اقتصادی و سیاسی، فقط پُرکردن جیب عده‌ای خاص نباشد؛ یعنی قانون برای همه یکسان باشد و مردم احساس کنند دولتمردانشان برای خدا کار می‌کنند، نه برای منافع شخصی، حزبی یا قبیله‌ای.

نمونهٔ تأم و برجستهٔ این کار جهادی در سطح ملی، شهید رئیسی بود. شهید رئیسی رحمته الله علیه اهل کار جهادی بود. همه اعتراف کرده‌اند که مرد عمل، مرد خدمت و نمونهٔ صفا و صداقت بود. او شب و روز نمی‌شناخت و در خدمتگزاری به کشور، نصاب تازه‌ای را به وجود آورد. پیش از او نیز شخصیت‌های خدمتگزار داشته‌ایم، اما نه با این حجم و کیفیت، نه با این صداقت، نه با این پُرکاری و شب‌وروز



شناختن. شهید رئیسی علیه السلام نصاب جدیدی در باب خدمتگزاری به ملت ایجاد کرد. در طول سه سال، بیش از ۱۰ هزار کارخانه و کارگاه تولیدی را دوباره به کار بازگرداند و حداقل ۸۰ سفر استانی انجام داد. این ها فقط بخشی از زحمات او بود. شهید رئیسی همهٔ این ها را برای رضای خدا انجام داد. او چنان امید ایجاد کرده بود و چنان کشور را به تکاپو انداخته بود که مردم، در همان سه سال، به ایشان وابستگی شدیدی پیدا کردند؛ به طوری که در مراسم تشییع شهادت ایشان، میلیون ها نفر در استان های مختلف به میدان آمدند. وقتی یک ملت، تلاش سخت **«جاهدوا»** را با هدف اعتلای کلمهٔ حق و اجرای عدالت **«فینا»** ترکیب می کند، در اینجا نوبت به بخش سوم آیه، یعنی **«سُبَلِّنا»** می رسد.

۳. **لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا: گره گشایی های ویژه الهی**

وقتی یک ملت این دو شرط را اجرا کرد، خدا هرگز آن ملت را رها نمی کند. پاداش **«سُبَلِّنا»** (راه های ویژه خدا) در عرصهٔ ملی چیست؟

همان طور که در امور فردی، یک مشکل حل نشده با یک جرعه حل می شود، در امور ملی نیز همین اتفاق می افتد:

– در شرایط تحریم: ناگهان یک راه میان بر اقتصادی جدید باز می شود که هیچ کس تصورش را نمی کرد.

– در بن بست های علمی: ناگهان یک جوان دانشمند به دستاورد بزرگی می رسد که کل معادله را تغییر می دهد.

– در امور سیاسی: در سخت ترین شرایط، خدا یک فرصت غیرمنتظرهٔ ژئوپلیتیک برای آن ملت فراهم می کند.

اینجاست که این شعر معنا پیدا می کند:

خدا آن ملتی را سروری داد

که تقدیرش به دست خویش بنوشت^۱

بزرگ ترین مشکل در دنیای امروز این است که کشورها مجبورند یا پیرو شرق باشند یا پیرو غرب. اما ملت **«جاهدوا فینا»**، به **«سُبَلِّنا»** هدایت می شود؛ یعنی راه

۱. اقبال لاهوری، ارمان حجاز، بخش ۱۷۲.

اختصاصی خدا؛ راهی که نه شبیه مدل لیبرالی صرف است و نه شبیه مدل های شرقی. این ملت، هویت و الگوی مستقل خودش را پیدا می کند.

علی (علیه السلام)، الگوی جهاد برای استقرار عدالت

در نهایت، بحث امروز ما به نام امیرالمؤمنین (علیه السلام) گره می خورد؛ چون حضرت علی (علیه السلام) معیار سنجش «فینا» در امور اجتماعی بود. امام علی (علیه السلام) هرگز در این دوراهی گیر نکرد که آیا برای حفظ حکومت، از عدالت صرف نظر کنم یا برای اجرای عدالت، سختی بکشم. ایشان حتی یک لحظه هم از شرط «فینا» کوتاه نیامد؛ با اینکه می دانست اجرای دقیق عدالت در کوتاه مدت باعث می شود بسیاری از او روی برگردانند (مثل ماجرای بیت المال و سهم خواهان)، اما بر عدالت اصرار ورزید. ملتی که می خواهد راه حضرت علی (علیه السلام) را برود و به «سُبُلنا» برسد، چاره ای ندارد جز اینکه تلاش خود «جاهدوا» را بر محوریت عدالت «فینا» قرار دهد. اگر این اتفاق افتاد، خدا به آن ملت وعده می دهد که حتی در تاریک ترین دوران ها، راه نجاتش را پیدا کند و در نهایت سربلند بیرون بیاید. آن وقت اگر با عینک قرآنی به صحنه بین المللی نگاه کنیم، متوجه می شویم که چرا محاسبات قدرت های جهانی درباره ملت ما همیشه غلط از آب درمی آید.

دشمن، با تمام ابزارهای تحلیل و محاسبات مادی اش، نمی تواند بفهمد چرا و چطور جمهوری اسلامی هر بار از زیر بار این همه فشار و تهدید سنگین می تواند بلند شود، سینه سپر کند و به راه خود ادامه دهد؛ چون آن ها فقط اعداد و ارقام، دلار و نفت و مناسبات مادی روی زمین را می بینند. آن ها یک مسئله حیاتی را نمی توانند ببینند؛ محاسباتی که در منطق آن ها نمی گنجد. این محاسبات، سنت های الهی نامیده می شوند.

سنت های الهی یعنی قانون حاکم بر هستی؛ یعنی اگر یک ملت با همه وجودش «جَاهِدُوا فِينَا» را اجرا کند، این وعده خدا دیگر یک معجزه نیست، بلکه یک قانون است و محال است قانون خدا نقض شود!

به حسن ختام این آیه رسیدیم؛ آخرین جمله ای که هم خلاصه کل بحث است و هم بزرگ ترین وعده آرامش بخش برای هر مؤمن: «وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ».

لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ؛ مقام هم‌نشینی با خدا

تا اینجا بحث، فهمیدیم که اگر انسان تلاش کند «جاهدوا» و نیتش خالص باشد «فینا»، خدا حتماً او را هدایت می‌کند «لَتَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا». اما در پایان، خدا چیزی فراتر از هدایت را به او می‌دهد؛ چیزی که بالاترین آرزوی هر بنده است.

به این جمله آخر دقت کنید: «وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ». در اینجا نیز خداوند متعال از دو تأکید «إِنْ» و «لَ» استفاده کرده است؛ یعنی قسم می‌خورد: «به راستی و یقین، خداوند با نیکوکاران و نیکو رفتاران است». اینجا دیگر بحث نشان دادن راه نیست، بلکه هم‌نشینی و همراهی است.

اول باید بفهمیم «مُحْسِن» کیست. بسیاری از افراد، معنای محسن را نمی‌دانند؛ آن‌ها فکر می‌کنند محسن یعنی انسان نیکوکار (مثلاً یک خیر). اما محسن با کسی که صرفاً یک کار خوب انجام می‌دهد، فرق دارد. قرآن به مطلق کار خوب، «عمل صالح» و به کسی که کار خوب را انجام داده، «صالح» می‌گوید! این آیه نگفته «صالحین»، بلکه فرموده است: «مُحْسِنِينَ». محسن فقط کسی نیست که کار خوب انجام می‌دهد؛ کار خوب را صالحین انجام می‌دهند. محسن کسی است که کار خوب را به بهترین نحو انجام می‌دهد، کامل و بی نقص؛ مثل موشک‌های نقطه‌زن هوا فضا که دقیقاً به هدف می‌خورند. این بالاترین درجه ایمان است که به آن «احسان» می‌گویند؛ یعنی کسی که «جَاهِدُوا فِيْنَا» کرده است، به مرحله‌ای رسیده که تمام کارهایش را زیبا و کامل انجام می‌دهد؛ در خانه، کاسبی، عبادت و حتی حکومت.

امیرالمؤمنین (علیه السلام)؛ مظهر تام محسنین

امام علی (علیه السلام) مظهر انسان‌های «مُحْسِن» بود؛ زیرا نماز خواندن، حکومت کردن و حتی مقابله با دشمنش، همه با بالاترین کیفیت و با احسان همراه بود.

به تاریخ نگاه کنیم. امیرالمؤمنین (علیه السلام) از جنگ نهروان برگشته‌اند. مردم کوفه، همان‌هایی که باید یار جهاد ایشان می‌بودند، خسته، بی‌انگیزه و سست شده‌اند. از آن طرف، خبر می‌رسد که معاویه ایشان را سب می‌کند و یارانش را می‌کشد. امیرالمؤمنین (علیه السلام) در آن لحظات اوج غربت سیاسی و نظامی، به مسجد

می‌آیند و خطبه می‌خوانند؛ خطبه‌ای سرشار از گلایه و دل‌شکستگی. در آن خطبه، با حسرت خاصی، مردم را مخاطب قرار می‌دهند و می‌فرمایند: «أَلَا وَإِنِّي مَخْصُوصٌ فِي الْقُرْآنِ بِأَسْمَاءٍ، اخْذَرُوا أَنْ تُغْلَبُوا عَلَيْهَا فَتَضِلُّوا فِي دِينِكُمْ؛ بدانید که من در قرآن به نام‌هایی ویژه گشته‌ام؛ بترسید از اینکه در آن نام‌ها بر من پیشی بگیرید و در دینتان گمراه شوید!»^۱.

سپس، حضرت نام‌های قرآنی خود را یکی یکی می‌شمارند تا به این جمله زیبای آخر آیه می‌رسند و می‌فرمایند: «وَأَنَا الْمُحْسِنُ، يَقُولُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: "إِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ"؛^۲ و من هستم آن محسن و نیکوکاری که خداوند عزوجل می‌فرماید: «همانا خداوند با نیکوکاران است».

عزیزان من! این خطبه را باید با دل پُر خون امام علی (ع) شنید. مردم کوفه در جهاد سست شدند. آن‌ها «جَاهَدُوا فِينَا» را رها کردند و وقتی راه بسته شد، به جای اینکه به «سُبُلَنَا» تکیه کنند، امامشان را تنها گذاشتند. اما امیرالمؤمنین (ع) در آن لحظه به کجا تکیه می‌کند؟ ایشان می‌فرمایند: «اگر شما مرا یاری نکنید و معیت امامتان را نخواهید، من از این آیه جدا نمی‌شوم. منم آن مُحسن و خدا با من است».

غربت امام علی (ع) اینجاست؛ کسی که باید تمام ملت، یار و همراه او باشند تا وعده «لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ» برای کل امت محقق شود، به خاطر سستی مردم، مجبور می‌شود این وعده بزرگ را به خود تنها و مظلومش اختصاص دهد. امیرالمؤمنین (ع) تنها ماند، چون مردم از وظیفه خود در قبال امام، شانه خالی کردند.

ملت جهادی

حالا ببینید اگر ملت‌مان یک ملت جهادی باشد، معیت خدا را دارد. خدا فقط ناظر نیست؛ او نیروی پشت سر توست؛ یعنی وقتی با تمام وجودت کار درست را به بهترین شکل انجام می‌دهی، گویی تمام قدرت هستی، پشتیبانت می‌شود. وقتی سختی‌ها و فتنه‌ها سر می‌رسد، انسان محسن دیگر نمی‌ترسد؛ چون می‌داند خدا

۱. شیخ صدوق، معانی الأخبار: ۹/۵۹.

۲. همان.

کنار اوست و این همان امنیتی است که هیچ نیروی نظامی و هیچ ثروتی نمی تواند برای یک ملت فراهم کند.

ما برای خدا تلاش می کنیم **«جاهدوا»**، با خلوص نیت **«فینا»** و خدا نیز در مقابل، ما را به راه های ویژه هدایت می کند **«لَتَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا»** و در نهایت، خودش همراه و یاورمان می شود: **«وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ»**.

ما استارت را زدیم **«جاهدوا»** و مقصد را هم روی خدا تنظیم کردیم **«فینا»**. اکنون نوبت خداست که به وعده اش عمل کند و بگوید: **«لَتَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا»**؛ یعنی قطعاً، حتماً، بی پروا برگرد، ما راه های ویژه خود را به آن ها نشان خواهیم داد.

جهاد قوم موسی

بیا بید ببینیم چگونه این راه های بسته شده، به یک باره گشوده می شوند! حضرت موسی علیه السلام با یارانش از دست فرعون فرار می کنند. از پشت، ارتش تادندان مسلح فرعون در حال نزدیک شدن است و از جلو، دریای نیل! تمام راه های زمینی بسته شده است. طبق محاسبات مادی، کار تمام است. موسی علیه السلام و قومش، تنها کاری که می توانستند انجام دهند، تلاش برای فرار و توکل به خدا بود؛ آن ها تکلیفشان را انجام دادند. اینجاست که خدا راهی باز می کند که هیچ مهندس، هیچ نظامی و هیچ مادی گرایی نمی توانست تصور کند؛ نیل شکافته می شود. راه حل نه در عقب نشینی بود و نه در جنگ، بلکه در مسیری بود که خدا از قلب محال باز کرد؛ این همان **«سُبُلَنَا»** است.

خداي موسی، خدای ماست!

همان خدای حضرت موسی علیه السلام، خدای ما هم هست! اوایل جنگ تحمیلی را تصور کنید؛ انقلابی نوپا، ارتشی که تازه سامان گرفته، کشوری در تحریم کامل و در مقابل، رژیم تادندان مسلح که از شرق و غرب حمایت می شود. طبق محاسبات مادی، این جنگ باید در عرض چند هفته تمام می شد. هیچ راهی برای مقاومت بلند مدت وجود نداشت؛ اما ملت ما، از پیرمیدان تا نوجوان بسیجی، با تمام توان و خلوص، تلاش کردند. اینجا بود که دوباره سنت الهی فعال شد.

دشمن مادی نگر، نمی‌توانست بفهمد چگونه یک نوجوان کم‌سن، با ایمانی راسخ، روی میدان مین می‌دود و راه را برای دیگران باز می‌کند.

بگذارید با یک روایت عینی از جبهه‌ها، ببینیم این قانون چگونه در سخت‌ترین شرایط، اجرا می‌شود. در دفاع مقدس، در یکی از عملیات‌ها، دو گردان ما در همان ابتدای کار زمین‌گیر شدند. چشم امید همه به گردان «حاج عبدالحسین برونسی» بود. هم‌رزم شهید روایت می‌کند: «در دل تاریکی شب، وقتی وارد دشت شدیم، اوضاع به شدت بحرانی شد. ناگهان دشمن منور زد و ما در یک دشت صاف، زیر سنگین‌ترین آتش دشمن، زمین‌گیر شدیم. حجم آتش باری به قدری سنگین بود که اگر یک ربع ادامه پیدا می‌کرد، هیچ‌کس از ما باقی نمی‌ماند. بچه‌ها در خاک فرو رفته بودند و این فقط معجزه بود که تعداد شهدا اندک ماند». سید کاظم، هم‌رزم شهید، تعریف می‌کند: «سراغ حاج عبدالحسین رفتم و گفتم: "حاجی! عملیات لو رفته. در این وضعیت، ادامه دادن عملیات یعنی خودکشی! فرماندهی هم گفته اگر تا ساعت یک، خط را نشکستید، برگردید. عقلاً باید عقب‌نشینی کنیم". حاج عبدالحسین هم مردانه و صادقانه گفت: "سید! من هم عqlم به جایی نمی‌رسد"».

دقیقاً همان نقطه‌ای که عقل جنگی، نقشه و قطب‌نما از کار می‌افتند، همان جاست که نوبت «فینا» می‌شود. شهید برونسی صورتش را روی خاک‌های نرم و رملی دشت گذاشت و در دل آن آتش، شروع کرد به گریه و توسل. در آن لحظه، فقط یک کار می‌توانست بکند؛ توسل!

مدتی گذشت. عبدالحسین سر بلند کرد؛ چشمانش از شدت گریه، پف کرده بود و صدایش گرفته بود. رو به سید کاظم کرد و یک دستور عجیب صادر کرد: «خودت برو سرِ ستون، نفر اول؛ بیست و پنج قدم به راست بشمار! دقیق بشمار، یک علامت بگذار. بعد از آن علامت، چهل متر به سمت عمق دشمن برو».

سید کاظم ماتش برده بود؛ «حاج آقا! این خودکشی محض است!» اما عبدالحسین محکم گفت: «شما فقط به دستور عمل کن!!» او چهل متر جلو رفت و درست به کنار نفرِ برتر فرماندهی دشمن، که هدف اصلی عملیات بود، رسید. آن

شب، گردان حاج عبدالحسین برونسی، از مسیری که هیچ نقشه ای آن را نشان نمی داد، دشمن را تارومار کرد.

سید کاظم می گوید: «فردا صبح که برای انتقال مجروحین رفتم، دیدم در میان انبوه سیم خاردارها و موانع حلقوی دشمن، یک معبر باریک و خاکی وجود داشت؛ مسیر رفت و آمد عراقی ها! راهی که هیچ کس خبر نداشت و آن ها را مستقیم از موانع عبور می داد

سید کاظم می گوید با اصرار فراوان، توانستم راز این دستور را از حاج عبدالحسین پرسیم. حاجی با چشمانی گریان گفت: «وقتی عظم به جایی نرسید، صورتم را روی خاک گذاشتم و به وجود مقدس خانم حضرت فاطمه زهرا (علیها السلام) متوسل شدم. ناگهان صدای یک خانم ملکوتی به گوشم رسید که فرمود: "فرمانده! این طور وقت ها که به ما متوسل می شوید، ما هم از شما دستگیری می کنیم. ناراحت نباش!" و بعد، همین دستور عجیب را کلمه به کلمه به من دادند».

عزیزان! این یعنی «تَهْدِيَهُمْ سُبُلَنَا». وقتی یک فرمانده، در اوج ناامیدی مادی، برای تکلیف و خدا «فینا» به خاک می افتد، خدای متعال نه تنها راه نجات را به او نشان می دهد، بلکه با معیت ویژه، کسی چون صدیقه طاهره (علیها السلام) را می فرستد تا راه را مستقیماً نشان دهد: «وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ».

اما راه های ویژه خدا فقط در میدان نبرد و درگیری های نظامی یا رزق و روزی نیست؛ این سنت، در آزمایشگاه ها و مراکز علمی نیز جاری است. شهید طهرانی مقدم نقل می کردند:

یک بار برای تحویل گرفتن یک موشک فوق پیشرفته به روسیه رفته بودیم. وقتی با افسر روسی صحبت می کردم، گفتم: «خیلی عالی است! حالا لطفاً فناوری ساخت آن را هم در اختیار ما بگذارید». افسر روسی به ما خندید و با تمسخر گفت: «امکان ندارد! این تکنولوژی فقط در انحصار روسیه است!» به او گفتم: «ما بالاخره این را خواهیم ساخت» و او دوباره خندید.

وقتی به ایران برگشتیم، مهندسين و متخصصين ما هرچه در

توان داشتند، گذاشتند؛ اما به در بسته خوردیم. دانش روز دنیا می‌گفت: «ساخت این موشک محال است».

اینجا همان لحظه‌ای بود که «جاهدوا» (تلاش سخت مهندسین) انجام شده بود، اما به دلیل کمبود امکانات، به بن‌بست خورده بود. حالا نوبت «فینا» و توسل بود! ایشان می‌گفت:

دیدم با عقل و علم تنها، گره باز نمی‌شود. زدم به جاده، رفتم مشهد و دست‌به‌دامن سلطان علی‌بن موسی‌الرضا علیه السلام شدم. سه روز در حرم آقا، با تمام وجودم، برای بازشدن این گره علمی، توسل کردم. تا اینکه روز سوم در صحن حرم، انگار پرده‌ای کنار رفت و ناگهان طرح و نقشه‌ای در ذهنم جرقه زد! آن طرح آن قدر ناگهانی و غیرمنتظره بود که سریعاً آمدم و آن را در دفتر نقاشی دخترم کشیدم.

ببینید! راه حل یک مشکل فوق‌پیشرفته نظامی، که ابرقدرت‌ها آن را انحصاری می‌دانستند، نه در کتاب‌های قطور مهندسی، بلکه در یک دفتر نقاشی ساده از جانب خدا و به برکت توسل، نازل می‌شود. این است معنای «لَتَهْدِيَهُمْ سُبُلَنَا»! نتیجه چه شد؟ وقتی آن طرح را عملیاتی کردند، موشکی ساختیم که از موشک‌های روسی هم بهتر بود!

مهم نیست بن‌بست چقدر بزرگ است، مهم نیست دشمن چقدر می‌خندد؛ اگر برای خدا تلاش کنی «جاهدوا» و نیت خالص باشد «فینا»، خداوند راه‌هایی را نشان می‌دهد که از محاسبات مادی کل دنیا خارج است و این هدیه، به کسی می‌رسد که در نهایت اخلاص و احسان باشد: «وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ».

حالا نوبت توسل!

خدا به ما وعده داده است که اگر در راه من تلاش کنی و نیت خالص باشد، تو را از بن‌بست بیرون می‌کشم و خودم قدم به قدم همراهت می‌شوم. ما بارها دیده‌ایم که این قانون الهی، چگونه در سخت‌ترین جبهه‌ها و در بن‌بست‌های علمی، راه پرواز را برای شهدا و بزرگواران باز کرده است. اما اینجا یک پرسش اساسی و حیاتی، در ذهن تک‌تک شما شکل می‌گیرد؛ سؤالی که اگر پاسخ آن را



ندانیم، این آیه برای ما فقط یک وعده نظری باقی خواهد ماند. پرسش این است: ما فهمیدیم که باید جهاد کنیم، اما من که خانه دار، کاسب یا کارمندی ساده هستم، برای اینکه فردا صبح در اولین برخورد با همسرم، اولین معامله ام و اولین نگاه به فرزندم، رفتارم «فینا» باشد و مرا در زمرة «مُحْسِنِین» قرار دهد تا خدا همراهم شود، دقیقاً باید چه کنم؟ چگونه این وعده بزرگ قرآن را از آسمان آیه، به سفره کوچک زندگی روزمره ام بیاورم؟

مگر می شود انسان بخواهد با تمام وجود برای خدا تلاش کند، اما نداند که جهاد او، امروز و در این لحظه، چه شکلی دارد؟! ما نمی توانیم ادعا کنیم که راه را نمی دانیم؛ رهبر حکیم ما، سال هاست که این «جَاهِدُوا فِینَا» را قدم به قدم برای ما به نقشه راه تبدیل کرده است.

۱. تعهد اول: کتاب زندگی به سبک جهادی رهبری را بخوانید.

اگر می خواهید جهاد مالی، جهاد خدمتی و جهاد علمی را در زندگی تان آغاز کنید، به یک راهنمای تخصصی و علمی نیاز دارید.

توصیه و برنامه عملی: شما را به مطالعه کتاب بسیار ارزشمند «زندگی به سبک جهادی» ارجاع می دهم که برگرفته از بیانات مقام معظم رهبری علیه السلام است. این کتاب، همان قطب نمای عملی است که مسیر محسن شدن را به شما نشان می دهد.

همین هفته، کتاب را تهیه کنید و متعهد شوید که روزی فقط ده دقیقه یا پنج صفحه از این کتاب را مطالعه کنید. اگر این برنامه را فقط به مدت یک ماه ادامه دهید، عمق دید و زاویه نگاهتان به کار و زندگی، کاملاً تغییر خواهد کرد. اولین قدم شما برای خروج از بن بست های زندگی، می تواند همین خواندن روزانه پنج صفحه باشد.

۲. تعهد دوم: شکستن بت سکوت!

بزرگ ترین میدان جهاد ما، جهاد با سیل دروغ و ناامیدی است که دشمن شبانه روز پمپاژ می کند. جهاد تبیین، تکلیف «نفی سکوت» است.

خدای متعال در قرآن کریم، ما را از یک خطر بزرگ بر حذر می دارد و می فرماید:

«اگر در محفلی بنشینیم که حقیقت پایمال می‌شود و باطل رواج دارد و ما سکوت کنیم، در آن صورت، شما نیز مثل آنان خواهید بود»، «إِنَّكُمْ إِذَا مِثْلُهُمْ»^۱. این آیه یعنی سکوت تو، هم‌دستی با دشمن است! تو باید هزینه زبان خود را پردازی تا هم از شریک شدن در جرم‌رهای یابی و هم راه را برای دیگران روشن کنی. امروز دشمن با بمباران دروغ، یأس و ناامیدی را در دل‌ها می‌کارد. در این شرایط، اگر من و شما ساکت بنشینیم، تاریخ تکرار می‌شود. اما چطور باید دفاع کنیم؟ آیا باید دعوا کنیم و یقۀ دیگران را بگیریم؟ خیر! بیایید الگوی «جهاد تبیین عاشقانه» را یاد بگیریم.

می‌خواهم از جوانی برایتان بگویم که راه بازکردن گره‌های کور را بلد بود. از «شهید مصطفی صدرزاده»، فرمانده دلاور لشکر فاطمیون. همه او را با سوره می‌شناسیم، اما هنر اصلی مصطفی، سال‌ها قبل در همین خیابان‌های تهران نمایان شد. آقا مصطفی صدرزاده، زمانی که کار تربیتی را در پایگاه امام روح‌الله شروع کرد، ابتدا حدود ۲۰۰ یا ۳۰۰ کتاب قصه خرید و در پایگاه گذاشت. کتاب‌ها را که همه درباره ائمه علیهم‌السلام بودند به نوبت به بچه‌ها می‌داد. کارت‌های ۵ تا ۲۵ امتیازی هم درست کرد و می‌گفت به بچه‌هایی که کتاب می‌خوانند، جایزه می‌دهیم؛ هرکسی خواند، روز بعد بیاید کنفرانس بدهد. وقتی امتیازها جمع می‌شد برای آن‌ها تفنگ بادی یا ربع سکه می‌خرید و به کسانی هم که قرآن را حفظ می‌کردند، نیم سکه جایزه می‌داد. بعد از آن، بچه‌ها را به سمت کتاب‌خوانی درباره شهدا سوق داد؛ کتاب‌هایی مثل «خاک‌های نرم کوشک». می‌گفت این کتاب را حتماً بخوانید، خیلی خوب است! بچه‌ها هم می‌خواندند و کنفرانس می‌دادند.

نتیجه چه شد؟ مصداق آیه «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَهُمْ سُبُلَنَا» شد و خدا راه را باز کرد؛ بسیاری از همان کسانی که آن روزها با مصطفی بودند، جذب اخلاق و منطق او شدند و بعدها برخی از آن‌ها در سوره، سرباز و هم‌رزم او بودند و حتی به شهادت رسیدند.^۲ این یعنی جهاد تبیین؛ یعنی تبدیل تهدید به فرصت، با سلاح صبر و محبت.

۱. مؤمنون، ۳۴.

۲. فاطمه سادات افقه، قرار بی‌قرار؛ روایت داستان‌هایی از مصطفی صدرزاده، ص ۵۶.

حالا من و شما چه قولى به اميرالمؤمنين عليه السلام بدهيم؟

از شما نمى خواهم ساعت ها سخنرانى كنيد؛ فقط يك كار كوچك روزانه را تعهد كنيد كه تا پايان سال ادامه دهيد: «متعهد مى شوم كه هر روز، فقط يك بار، واقعيت را در هر محفلى كه هستم (مجازى يا حقيقى) تبیین كنم». اگر در تلگرام فاميلی، ناامیدی یا یک دروغ سیاسی دیدید، با لحن آرام، اما با سند و منطق، یک پیام یک خطی امیدبخش بفرستید. اگر در محل کار، یکی از دستاوردهای نظام یا موفقیت های منطقه ای زیر سؤال رفت، شما با عدد و نام، یک دقیقه منطقی از آن دفاع كنید. اگر فرزندان درگیر شبهة اعتقادی شد، وقت خود را به او اختصاص دهید و یک جمله روشن كننده بگوئید. این كار كوچك، اما مداوم و شجاعانه، شمشیر شما در جهاد تبیین است.

مخاطب عزیز! اگر در همین دو تعهد كوچك (خواندن پنج صفحه و دفاع یک دقیقه ای از حق)، پای عهدت بایستی، آن گاه تو دیگر يك تماشاچی نیستی، بلکه به يك سرباز محسن تبدیل مى شوى كه با عمل خود، غربت امام على عليه السلام و ولّی زمانهات را از میان برمى داری!

گريز

عزیزان! ما عهد بستیم كه محسن باشیم، عهد بستیم كه جهاد كنیم. اما بياييد حسن ختام این مجلس را ببريم در خانه ای كه معدن احسان بود. امروز روز بیست و يكم است؛ على عليه السلام راحت شد و به فوز رسید. اما دلم بسوزد برای آن دختر، برای زينب عليها السلام، على جان! شما فرمودی: «راحت شدم»؛ اما نگفتی بعد از تو چه بر سر دخرت مى آید؟

بابا جان! وقتی ضربه خوردی، حسن و حسينت بودند، زیر بغلت را گرفتند، با احترام تو را به خانه بردند، طيب آمد، برايت شير آوردند. همه كوفه پشت در خانهات جمع شدند. اما يا اميرالمؤمنين! در كربلا هم، پدری ضربه خورد؛ آنجا ديگر نه طبيبی بود و نه کسی كه زیر بغلت را بگیرد. تو گفتی: «فُزْتُ» و حسينت هم در گودال قتلگاه گفت: «رِضاً بِرِضَاكَ»؛ اما فرقتش این بود كه شما در بستر بودی و سرت را بستند، اما حسين تو، روی خاك های داغ، با لب تشنه!

یک وقت زینب دید شمر آمد روی بلندی...
صلی الله علیه و آله یا مظلوم یا ابا عبد الله!

دعای پایان

خدا یا! به حق این ساعت و این روز عزیز، قلم عفو بر گناهان ما بکش.
خدا یا! آنچه در شب‌های قدر گذشته برای خوبانت مقدر کردی، برای ما نیز
مقدر بفرما.

پروردگارا! اگر تا این لحظه از ماه رمضان، نام ما را در لیست محسنین و
مرحومین ننوشتی، همین الان، به حرمت خون فرق شکافته امیرالمؤمنین علیه السلام،
ما را ببخش و بیامرز.

خدا یا! توفیق جهاد فی سبیل الله و اخلاص در عمل را از ما نگیر.
خدا یا! هر جا در زندگی مادی و معنوی، در تربیت فرزند یا در کسب و کار به
بن بست خوردیم، خودت راه گشایش را به ما نشان بده.
خدا یا! گره‌های کور اقتصادی و معیشتی این مردم صبور و نجیب را با
سرانگشت تدبیر و رحمت باز کن.

خدا یا! دل‌های ما را با محبت علی علیه السلام و اولاد علی علیه السلام زنده نگاه دار.
پروردگارا! این مملکت علوی، این پرچم حسینی و این رهبر حسینی را در پناه
امام زمان علیه السلام محافظت بفرما.

خدا یا! دشمنان این نظام و این مردم، که می‌خواهند ما را ناامید و خسته
ببینند، خودشان را ناامید و ذلیل بگردان.

بار الها! یتیمی ما تمام نمی‌شود مگر با آمدن پدر مهربان امت. خدا یا! موانع
ظهور حضرت حجت علیه السلام را برطرف بفرما و چشمان گنهکار ما را به جمال یوسف
زهر را علیه السلام روشن کن.
آمین یا رب العالمین!



محتوای خودت را بساز



شهادت آیه‌ها



پویانمایی



یادگست صوتی



تبیین آیه



مجلس بیست و دوم

دشمن دوست نما

(تبیین ضرورت دشمن شناسی و
راهکارهای عملی مقابله با جنگ شناختی)

﴿إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ
فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا﴾

سوره فاطر، آیه ۶

به یقین شیطان دشمن شماست؛
پس او را دشمن خود بگیرید.



سُورَةُ فَاطِرٍ

وَإِنْ يُكَذِّبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَتْ رُسُلٌ مِّن قَبْلِكَ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ ﴿١﴾
يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا
وَلَا يَغُرَّنَّكُم بِاللَّهِ الْغُرُورُ ﴿٢﴾ إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ
عَدُوًّا إِنَّمَا يَدْعُو حَزْبَهُ لِيَكُونُوا مِنْ أَصْحَابِ السَّعِيرِ ﴿٣﴾ الَّذِينَ
كَفَرُوا لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ
مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ ﴿٤﴾ أَفَمَن زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ فَرَآهُ حَسَنًا فَإِن
اللَّهُ يُضِلُّ مَن يَشَاءُ وَيَهْدِي مَن يَشَاءُ فَلَا تَذْهَبَ نَفْسُكَ عَلَيْهِمْ
حَسْرَتٍ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَصْنَعُونَ ﴿٥﴾ وَاللَّهُ الَّذِي أَرْسَلَ
الرِّيحَ فَتُثِيرُ سَحَابًا فَمُسْقِنَهُ إِلَىٰ بَلَدٍ مَّيِّتٍ فَأَحْيَيْنَاهِ الْأَرْضَ
بَعْدَ مَوْتِهَا كَذَلِكَ النُّشُورُ ﴿٦﴾ مَن كَانَ يَرِيدَ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا
إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ وَالَّذِينَ
يَمْكُرُونَ السَّيِّئَاتِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَمَكْرُ أُولَٰئِكَ هُوَ يُبَوِّرُ
﴿٧﴾ وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ مِّن تَرَابٍ ثُمَّ مِّن نُّطْفَةٍ ثُمَّ جَعَلَكُمْ أَزْوَاجًا
وَمَا تَحْمِلُ مِنْ أُنْثَىٰ وَلَا تَضَعُ إِلَّا بِعِلْمِهِ وَمَا يُعَمَّرُ مِنْ مُّعَمَّرٍ
وَلَا يُقْصَصُ مِنْ عُمَرِهِ إِلَّا فِي كِتَابٍ إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ ﴿٨﴾



تلاوت آیه



مدرسه حفظ

خطرناک‌ترین نوع ورشکستگی

آیا تابه حال به خطرناک‌ترین نوع ورشکستگی فکر کرده‌اید؟ ورشکسته واقعی کسی نیست که پولش را در بازار از دست داده و سرمایه‌اش صفر شده است؛ ورشکسته واقعی آن کسی است که یک عمر، جان کنده، زحمت کشیده، اما درست در لحظه برداشت سود، می‌فهمد تمام چک‌هایش برگشت خورده است!

الان ما کجاییم؟ وسط بازار بزرگ ماه مبارک رمضان! دقت کنید! همه ما در این روزها و شب‌ها داریم سرمایه‌گذاری می‌کنیم؛ صبح تا شب، تشنگی و گرسنگی را تحمل می‌کنیم، لب از حرام می‌بندیم، قرآن سر می‌گیریم و «الغوث الغوث» می‌گوییم. ما داریم ارزشمندترین دارایی مان، یعنی عمر و جوانی را خرج می‌کنیم، به امید اینکه رحمتی بخریم. اما عزیزان! یک ترس مقدس باید در دلمان باشد؛ نکند ما هم مثل آن تاجری باشیم که انبارش پر از جنس است، اما یک کبریت غفلت، همه چیز را خاکستر کند! نکند روز عید فطر بیاید و ببینیم کیسه مان سوراخ بوده و هیچ چیز برایمان نمانده است!

فردی را تصور کنید که در پرونده‌اش حتی یک گناه کبیره نیست؛ شب‌ها تا صبح بیدار بوده و سجاده‌اش جمع نشده، روزها روزه‌دار بوده، پیشانی‌اش از کثرت سجده پینه بسته و مردم خاک پایش را توتیا می‌کنند و تبرک می‌برند. آیا کسی جرئت دارد بگوید جای چنین آدمی، با این همه نورانیت ظاهری، در قعر جهنم است؟ عقل آدم سوت می‌کشد! مگر می‌شود؟!

می‌خواهم پاسخ این «مگر می‌شود» را با روایتی از علامه مجلسی رحمته‌الله بدهم؛ روایتی در جلد ۲۸ بحار الانوار که اگر سندش محکم نبود و گوینده‌اش چنین عالمی نبود، باورمان نمی‌شد؛ روایتی که حقیقتاً کابوس اهل عبادت است. علامه مجلسی وقتی این داستان را نقل می‌کند، خودش هم می‌گوید: «نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْهَا؛ پناه بر خدا از چنین سرنوشتی». علامه مجلسی نقل می‌کند:

در بنی اسرائیل عابدی بود که سال‌ها در کوه و کمر، دور از جمعیت، فقط عبادت می‌کرد. کارش به جایی رسید که شیطان را در عبادت خسته کرد! یک شب، وقتی داشت به کارنامه‌اش نگاه می‌کرد، زهر عجب و غرور وارد خورش شد؛ با خود گفت: «دیگر تمام شد! من حقم را ادا کردم. الان وقتش است که خدا کرامت ویژه‌ای به من بدهد، مقامی بلند که همه انگشت به دهان بمانند». در همین افکار بود که فرشته‌ای از جانب خدا نازل شد. عابد انتظار مژده داشت؛ اما پیام فرشته آب سردی بود بر پیکرش. او فرمود: «خدا می‌فرماید: "حق عبادت را همین جا کف دستت گذاشتیم؛ همین که بدنت سالم بود، همین که مردم به تو احترام می‌گذاشتند و تعریف را می‌کردند، پاداش کارهایت بود. حسابمان صاف شد! اما اکنون یک سؤال از تو دارم"» عابد با ترس پرسید: «چه سؤال؟»، فرشته گفت: «خدا می‌پرسد: "هَلْ وَآلَيْتَ لِي وَلِيًّا وَهَلْ عَادَيْتَ لِي عَدُوًّا؟"؛ آیا در تمام این سال‌ها، به خاطر من با دوستانم دوستی کردی؟ و آیا به خاطر من، با دشمنانم دشمنی کردی؟» عابد فکر کرد؛ دید همیشه سرش در لاک خودش بوده؛ نه از مظلومی دفاع کرده و نه بر ظالمی فریاد کشیده؛ گفت: «نه! من به کسی کاری نداشتم و فقط عبادت می‌کردم». فرشته گفت: «پس هیچ طلبی نداری» و همان‌جا فرمان رسید و او را به آتش بردند!

۱. «أَنَّ اللَّهَ أَوْحَىٰ إِلَىٰ بَعْضِ عِبَادِ بَنِي إِسْرَآئِيلَ وَقَدْ دَخَلَ قَلْبُهُ شَيْءٌ: «أَمَّا عِبَادَتُكَ لِي فَقَدْ تَعَزَّزْتُ بِهَا وَأَمَّا زَهْدُكَ فِي الدُّنْيَا فَقَدْ تَعَجَّلْتَ الرَّاحَةَ، فَهَلْ وَالَيْتَ لِي وَلِيًّا أَوْ عَادَيْتَ لِي عَدُوًّا؟ ثُمَّ أَمَرَ بِهِ إِلَى النَّارِ، نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْهَا» (محمد باقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۲۸، ص ۵۷).

چرا؟ کجای این ساختمان زیبا، ترک برداشته بود که این طور فرو ریخت؟
 راز این سقوط در یک کلمه است: «بی طرفی!». مشکل او این بود که سیستم
 ایمنی نداشت؛ دینش فقط جذب بود و دفع نداشت. او فهمیده بود که دین،
 فقط عشق و رزی به خدا نیست، بلکه خشم مقدس نسبت به دشمنان خدا نیز
 هست. او نمی دانست که شیطان فقط با نماز خواندن ما را نمی زند، گاهی با نماز
 بی ولایت و عبادت بی بصیرت، ما را به جهنم می برد.
 حالا سؤال اینجاست: ما چه کنیم؟ در این زمانه پر از فتنه، چطور گرفتار این
 ورشکستگی نشویم؟ تکلیف ما با دشمن چیست؟

آیه زندگی

خداوند متعال نسخه را پیچیده و در یک آیه، استراتژی کلان زندگی مؤمن را
 مشخص کرده است؛ آیه ای که اگر به آن عمل کنیم، عبادت هایمان بیمه می شود؛
 آیه ۶ سوره مبارکه فاطر. ببینید خدا چقدر صریح، به جنگ و دشمن شناسی
 دستور می دهد: «إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا إِنَّمَا يَدْعُو حُزْنَهُ لِيَكُونُوا مِنْ أَصْحَابِ
 السَّعِيرِ»! شیطان دشمن شماست؛ پس او را دشمن بدانید! شیطان، حزب خود
 را دعوت می کند که اهل دوزخ شوند».

خداوند می فرماید: «ببین بنده من! شیطان واقعاً دشمن خونی توست؛
 پس تو نیز ساده لوحانه با او رفتار نکن! با او مثل یک دشمن روبه رو شو؛ حواست
 را جمع کن، خودت را بالا نگه دار و خطرش را جدی بگیر».

فرض کنید مار سمی و خطرناکی وارد اتاقتان بشود؛ آیا خواب و خوراک دارید؟
 خیر! هر لحظه مراقبید، می گردید، پیدایش می کنید و آن را از محیط زندگی تان دور
 می کنید؛ چون خطر دارد. یا تصور کنید کسی در همسایگی شماست که هیچ وقت
 به رویتان لبخند نمی زند و همیشه به دنبال ضربه زدن است؛ گاهی به ماشینتان
 خط می اندازد، گاهی پشت سرتان سخن چینی می کند، گاهی نیز نقشه می کشد
 زندگی تان را خراب کند. اگر چنین کسی را بشناسید، طبیعی است که همیشه
 مراقب رفتار او باشید، طرح رفاقت با او نریزید، اسرار تان را به او نسپارید و بی محابا
 به او اعتماد نکنید؛ چون عقل می گوید خطر را از خودت دور کن!

این خصمِ قَسَمِ خورده را، دشمنِ شمار

خدای متعال در این آیه دقیقاً همین نکته را می‌فرماید: ﴿إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ﴾؛ بدانید دشمنی قسم خورده دارید، دشمنی که کارش فقط ضربه زدن است. سپس می‌فرماید: ﴿فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا﴾؛ شما هم خطر را جدی بگیرید و او را دشمن بدانید. بیا بید بخش به بخش آیه را بررسی کنیم:

۱. واژه «شیطان»

این واژه از ریشه «شَطَنَ» آمده، به معنای دور شدن؛ کسی که از رحمت خدا دور شده است.^۱

برخی گمان می‌کنند دو واژه شیطان و ابلیس مترادفند، اما این گونه نیست. ابلیس نام یک شخص خاص است؛ اما شیطان اسم شخص نیست. قرآن می‌فرماید: ﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ﴾؛^۲ خداوند برای هر پیامبری، دشمنانی قرار داده است؛ دشمنانی از میان انسان‌ها و شیاطین جن؛ در این آیه، انسان‌ها بر شیاطین جن مقدم شده‌اند.

۲. واژه «عدو»

از ریشه «عَدَا» به معنای عبور کردن و رد شدن از حدومرز است. دشمن کسی است که از حد خودش می‌گذرد و به حریم شما دست‌درازی می‌کند؛ کسی که قصد ضربه زدن و نابود کردن دارد.^۳ یکی از تعبیرات قرآن، «خُطُواتِ الشَّيْطَانِ»^۴ است. چرا قرآن نگفته: «سبیل الشیطان»؟ چرا فرموده: «خُطُوات»؛ یعنی گام‌های شیطان؟ هیچ‌گاه شیطان از یک مؤمن نمی‌خواهد که در ملاءعام شراب بخورد؛ بلکه با وسوسه‌های کوچک، او را آرام‌آرام به سمت گناه بزرگ می‌برد؛ مثلاً می‌گوید: «نگاه کن! ببین چقدر این فیلم داخل گوشی جالب است». نگاه می‌کند، تمایلش بیشتر می‌شود، قدم بعدی آسان‌تر می‌شود و کم‌کم به هدف اصلی شیطان می‌رسد و ممکن است حتی به مشروب‌خواری یا گناه بزرگ‌تری مبتلا شود.

۱. اسماعیل بن عباد صاحب، المحيط فی اللغة، ج ۷، ص ۲۹۳.

۲. انعام، ۱۱۲.

۳. حسین راغب اصفهانی، المفردات، ص ۵۵۳.

۴. بقره، ۱۶۸ ﴿وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُواتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ﴾.

۳. تعبیر «فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا»

یعنی خداوند فقط به آگاهی بسنده نکرده که بگوید: «شیطان دشمن است»، بلکه دستور داده: «شما هم او را دشمن بدانید».

اگر کسی فقط بداند فلان حیوان درنده، خطرناک است، اما قفسش را باز نگذارد، دانستن هیچ فایده‌ای ندارد. به عنوان مثال، برخی افراد «أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ» می‌گویند، اما وقتی شیطان، چیزی از آن‌ها بخواهد، گوش به فرمان هستند.

فرض کنید گرگی در تعقیب شماست. در این وضعیت نمی‌گویید: «خدا یا! من از این گرگ به قلعه پناه می‌برم» و مدام همین را تکرار کنید؛ بلکه به محض دیدن گرگ، مستقیم به سوی قلعه می‌دوید. خداوند نیز همین خطر را (اینکه برخی به آسانی با شیطان خو می‌گیرند) بزرگ می‌شمارد و بی‌واسطه، حکم عقل را یادآور می‌شود که: «بسیار مراقب باش و او را قطعاً دشمن بدان».

شیطان در ماه رمضان

بیاید این روایت مشهور از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را به درستی بفهمیم؛ حضرت فرمودند: «إِذَا اسْتَهَلَّ رَمَضَانُ غُلِقَتْ أَبْوَابُ النَّارِ وَفُتِحَتْ أَبْوَابُ الْجَنَّةِ وَصُفِّدَتِ الشَّيَاطِينُ!»^۱ وقتی هلال ماه رمضان دیده شود، درهای جهنم بسته می‌شود، درهای بهشت باز می‌شود و شیاطین به زنجیر کشیده می‌شوند».

شاید بپرسید: اگر شیاطین زنجیر شده‌اند، پس چرا هنوز وسوسه می‌شویم و گناه می‌کنیم؟

معنای دقیق روایت این است که زنجیر شیطان، از آسمان نمی‌آید؛ زنجیر شیطان، عمل خود توست! کار شیطان، وسوسه، فریب و زیبا نشان دادن گناه است و راه نفوذش نیز نفس اماره می‌باشد. وقتی روزه می‌گیری، دهانت را از حرام می‌بندی، یادت هست که خدا تو را می‌بیند؛ در واقع داری با هر «نه» گفتن به هوس، یک حلقه به زنجیر پای شیطان اضافه می‌کنی. تو داری روزه‌های نفوذ او را به قلبت گِل می‌گیری. پس این «تو» هستی که با روزهات، شیطان را به بند می‌کشی، نه کس دیگر! قدرت روزه، شیطان را فلج می‌کند.

۱. محمد باقر مجلسی، بحار الأنوار.

ساده لوحی ممنوع!

شاید بگویید: «خب حاج آقا! دشمنی شیطان که واضح است؛ ما که همه دشمن اویم. مرگ بر شیطان!». می گویم: «صبر کن! چقدر ساده به ماجرا نگاه کردی و دشمن را دست کم گرفتی! اگر فکر می کنی دشمنی با شیطان آسان است، همین الان گوشی ات را بردار و در فضای مجازی کمی بچرخ».

می بینی؟! می بینی چقدر دوستی با شیطان در زمانه ما عادی، شیک و فراگیر شده؟ اصلاً لازم نیست کار عجیبی کنی؛ گاهی فقط با یک لایک یا باز نشر^۱ ساده یک خبر دروغ یا یک عکس حرام، بدون اینکه بفهمی، اسمت در لیست سربازان شیطان می رود! شیطان، امروز یارگیری اش را علنی کرده؛ آن قدر نرم و آرام تو را به تیم خودش می آورد که وقتی به خودت می آیی، می بینی وسط زمین دشمن داری برای آن ها گل می زنی!

تسلط کامل شیطان بر اولیای خود!

در آیه چهارم از سوره مبارکه حج می فرماید: «كُتِبَ عَلَيْهِ أَنَّهُ مَنْ تَوَلَّاهُ فَأَنَّهُ يُضِلُّهُ وَيَهْدِيهِ إِلَى عَذَابِ السَّعِيرِ»؛ کسی که شیطان را ولی خود قرار دهد، حتماً او را گمراه خواهد کرد).

«مَنْ تَوَلَّاهُ»؛ یعنی کسی که دست رفاقت به شیطان بدهد، با او رفیق شود، با هم کار کنند و بده و بستان داشته باشند. انسان ابتدا می فهمد که این راه، راه خدا نیست و راهی شیطانی است؛ می فهمد که نگاه کردن به محرّمات، گوش دادن به موسیقی های حرام، رقصیدن، آواز خواندن، مسخره کردن، تهمت زدن، دروغ گفتن و... راه خدا نیست؛ اما وقتی وارد این مسیر شد و به آن نزدیک شد، شیطان کاری می کند که این کارها به نظرش بسیار زیبا و دلنشین بیایند. در مورد این افراد، قرآن بیان می کند: «اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنسَاهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ أُولَئِكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ»^۲؛ شیطان بر آنان چیره و مسلط شده و یاد خدا را از خاطرشان برده است، آنان حزب شیطان اند).

1. Share.



واژه «استحوذ» از ریشه «حُود» گرفته شده است. حُود به پشت ران شتر گفته می‌شود؛ زمانی که ساربان می‌خواهد شتر را براند، با چوب به پشت رانش می‌زند و او را هدایت می‌کند. استحوذ کنایه از حزب شیطان است؛^۱ یعنی شیطان شترچران این افراد است.

انسان‌های منافق، «حزب الشیطان» را در مقابل «حزب الله» تشکیل می‌دهند. در آیه ۶ سورة مبارکه فاطر، پس از «فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا»، می‌فرماید: «إِنَّمَا يَدْعُو حِزْبَهُ»؛ شیطان حزبش را دعوت می‌کند. این صف‌بندی «حزب الشیطان» در مقابل «حزب الله»، در طول تاریخ همواره وجود داشته است؛ زمانی جالوتیان در مقابل حضرت داوود علیهم‌السلام و طالوت «حزب الشیطان» بودند، زمانی فرعونیان در مقابل موسی علیهم‌السلام، زمانی بنی‌امیه مقابل امام حسین علیهم‌السلام، زمانی بنی‌عباس در مقابل امام صادق علیهم‌السلام تا امام عسکری علیهم‌السلام و در زمان معاصر، صدام مقابل مردم ایران و امروز، آمریکا و ایادی آن مقابل ملت‌های مقاومت و ایران.

امتی که بخواهد استقلال داشته باشد، زیر بار شیطان نرود و دوستی با اهل بیت علیهم‌السلام را طلب کند، بداند که شیطان و جمیع شیاطین جنی و انسی، با او دشمن هستند و هیچ‌کدام او را رها نخواهند کرد.

تکلیف خودمان را روشن کنیم. در این عالم، راه سومی وجود ندارد. کلاً دو اردوگاه و دو پرچم داریم؛ یا در اردوگاه ولایت الهی هستیم که سراسر نور و رشد است یا در اردوگاه ولایت طاغوت، که سراسر تاریکی و سقوط است. قرآن این تکلیف را در آیه الكرسي یکسر کرده است: «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ...»؛ خدا سرپرست مؤمنان است و آن‌ها را از تاریکی‌ها به نور می‌برد.

اما آن طرف ماجرا: «...وَالَّذِينَ كَفَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ»؛^۲ و کافران، سرپرستان طاغوت است که آن‌ها را از نور به تاریکی می‌کشاند. این ولایت الهی و فرار از ولایت طاغوت یعنی چه؟ یعنی همان کلمه مقدس و اثرگذار که به آن استقلال می‌گوییم. این استقلال دو لایه دارد و بدون یکی، دیگری ممکن نیست؛ فردی و اجتماعی.

۱. حسین راغب اصفهانی، المفردات، ص ۲۶۲.

۲. بقره، ۲۵۷.

۱. استقلال فردی (آزادی از فرعون درون)

قدم اول، انقلاب در درون خودت است. استقلال فردی یعنی آزادی از ظلمت نفس؛ یعنی من بردهٔ شیطان درونم نباشم. کسی که اسیر شهوت است، بندهٔ پول و مقام است و برای چند لایک یا شهرت، لَه‌لَه می‌زند، این آدم مستقل نیست؛ برده است. شیطان جن و انس، با کسی دشمن است که می‌خواهد آقا و مالک فکر خودش باشد؛ کسی که نمی‌خواهد افسار اراده‌اش را دست هوس‌ها و وسوسه‌هایی بدهد که پایش تباهی است.

چرا بدون خودسازی، جامعه درست نمی‌شود؟

نکتهٔ کلیدی اینجاست: «کسی که حریف فرعون درونش نشود، قطعاً بردهٔ فرعون بیرون خواهد شد». چرا دشمن خارجی می‌تواند بر یک ملت مسلط شود؟ چون در آن ملت، آدم‌هایی را پیدا می‌کند که نقطه ضعف دارند. آمریکا چطور نفوذ می‌کند؟ می‌گردد ببیند چه کسی عاشق پول است، او را می‌خرد؛ چه کسی عاشق شهرت است، او را باد می‌کند؛ چه کسی ترسو و وابسته به دنیاست، او را می‌ترساند و ...

بنابراین، استقلال فردی (مبارزه با نفس)، زیربنای استقلال سیاسی است؛ ملتی که تک‌تک افرادش آزاد باشند و بندهٔ دنیا نباشند، هیچ ابرقدرتی نمی‌تواند آن‌ها را به زانو درآورد.

۲. استقلال اجتماعی

وقتی در درون آزاد شدی، حالا نوبت جامعه است. استقلال یک کشور یعنی یک کلام: «نه سلطه‌گری، نه سلطه‌پذیری». ملتی که فریاد می‌زند: «ما زیر بار هیچ قدرت زوری نمی‌رویم»، در واقع اعلام می‌کند: «آقای ما فقط خداست، نه کد خدا!». از نگاه قرآن، هر صدایی (چه از حلقوم یک سیاست‌مدار، چه یک رسانه یا روشن فکر که مردم را به وابستگی و کرنش در برابر غرب و آمریکا تشویق کند)، صدای «حزب الشیطان» است؛ چون کارکرد طاغوت، «يُخْرِجُوهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ» است. دشمن خارجی (آمریکا و سیستم سلطه) نمی‌خواهد این کشور نورانیت، عزت و هویت داشته باشد. او می‌خواهد شما را به تاریکی ذلت، تقلید کورکورانه

و فقر برگرداند، تا بتواند نفتان، مغزتان و اراده‌تان را غارت کند. پس همیشه به یاد داشته باشید: «دشمنی با استقلال ایران، یک دعوای سیاسی معمولی نیست؛ یک نبرد اعتقادی و ماهوی بین نور و ظلمت است».

جنگ امروز کجاست؟

این حزب الشیطان چگونه می‌جنگند؟ روش‌هایشان هزار رنگ است؛ جنگ نظامی، اقتصادی، فرهنگی، روانی و...؛ اما خطرناک‌ترین و رایج‌ترین جنگ امروز، «جنگ شناختی» است. جنگ شناختی یعنی دشمن فهمیده که برای گرفتن این کشور لازم نیست تانک بیاورد؛ کافی است فکر جوان این سرزمین را تغییر دهد. قانون جنگ شناختی این است: «اگر ذهن‌ها را تسخیر کنی، سرزمین‌ها خودبه‌خود فتح می‌شوند». امروز دشمن در میدان مغز و قلب ما عملیات می‌کند تا جای جلاد و شهید و جای دوست و دشمن را عوض کند.

جنگ شناختی

اکثر مطالبی که در فضای مجازی می‌بینید، یا جنگ شناختی هستند یا متأثر از آن. بعضی از حرف‌ها، ناگهان در دل و ذهن جوانان جا می‌گیرند، بی‌آنکه دقیق بررسی شوند؛ یا موضوعی کوچک، آن قدر برایشان طبیعی و عادی جلوه می‌کند که اصلاً فکر نمی‌کنند ممکن است نادرست باشد. این همان عملیات شناختی دشمن است؛ جنگی که با سلاح فکر، زبان، تصویر و رسانه، مؤمن را آرام‌آرام از سیل الله دور می‌کند، بی‌هیچ صدای توپ و تفنگ، اما به همان شدت خطرناک!

هدف جنگ شناختی این است که شما چه کسی را دوست بداری و چه کسی را دشمن بدانی؛ از چه کسی بترسی و از چه کسی نترسی! شیطان تحلیل تواز و وضعیت واقعی را هدف می‌گیرد.

یکی از شیاطین مجسم که حزب الشیطان را رهبری می‌کرد، معاویه در زمان امیرالمؤمنین علیه السلام بود. او با ترفندهای مختلف می‌خواست پیامبر صلی الله علیه و آله (محبوب‌ترین بنده در نزد خدا) را در نگاه مردم به مبعوض‌ترین تبدیل کند تا مردم از حضرت علی علیه السلام و آل علی علیهم السلام پراکنده شوند. روش کار معاویه روشن بود: در مرحله نخست، ابتدا جلوی انتشار حق را می‌گرفت تا حقیقت به گوش کسی

نرسد و در مرحلهٔ دوم، باطل را در چهرهٔ حق نشان می‌داد تا جای حق و باطل در ذهن مردم عوض شود.

برای درک بهتر «قدرت رسانه و شست‌وشوی مغزی»، اجازه دهید یک داستان تاریخی تکان‌دهنده نقل کنم. مسعودی در «مروج الذهب» حکایتی دارد با عنوان «وقتی روز را شب جا می‌زنند»:

بعد از جنگ صفین، یک مرد عراقی (از یاران امیرالمؤمنین علیه السلام) سوار بر شتر نر خود، وارد شهر دمشق شد. وسط بازار، ناگهان مردی شامی جلوی او را گرفت و داد زد: «آی دزد! این ناقه (شتر ماده) مال من است! در جنگ صفین غارتش کردی و حالا با آن رژه می‌روی؟!». مرد عراقی با تعجب خندید و گفت: «مرد حسابی! چشمت را باز کن. این حیوان شتر نر است؛ اصلاً ماده نیست که بخواهد ناقهٔ تو باشد». اما مرد شامی دست بردار نبود و مردم نیز جمع شدند. کار بالا گرفت و برای قضاوت نزد معاویه رفتند. معاویه روی تخت نشسته بود. مرد شامی شکایت کرد. معاویه پرسید: «شاهد داری؟»، شامی گفت: «بله!» و پنجاه نفر از اهالی شام را آورد. آن‌ها دست روی قرآن گذاشتند و به دروغ قسم خوردند: «ما شهادت می‌دهیم این حیوان، یک شتر ماده است و متعلق به این مرد شامی است!» مرد عراقی مات و مبهوت مانده بود! داشت به چشم‌های خودش شک می‌کرد؛ حیوان به این بزرگی که نر بودنش از صد فرسخی پیداست، چطور پنجاه نفر می‌گویند ماده است؟!

معاویه با اینکه حقیقت را می‌دانست، حکم خود را صادر کرد: «به استناد شهادت این پنجاه نفر، مرد شامی صاحب شتر است». مرد شامی شتر را گرفت و رفت. وقتی مجلس خلوت شد و مرد عراقی با دلی شکسته و حیران قصد رفتن داشت، معاویه صدایش زد و پرسید: «قیمت شترت چقدر بود؟»، مرد گفت: «فلان مقدار»، معاویه دو برابر قیمت را به او داد و گفت: «این پول را بگیر و راضی باش؛ اما وقتی به کوفه برگشتی، یک پیغام را حتماً به علی برسان».

مرد پرسید: «چه پیغامی؟»، معاویه گفت: «به علی بگو: "معاویه گفت: من با صد هزار شمشیرزن به جنگ تو می‌آیم؛ این‌ها این قدر از من اطاعت دارند و آن قدر گیج‌اند که اگر به شتر نر بگویم ماده است، همه یک صدا می‌گویند ماده است! من با لشکری می‌آیم که فرق نرو ماده را نمی‌فهمند، فقط هر چه من بگویم تکرار می‌کنند!"»^۱

نکته عجیب این است که مرد کوفی در همان محکمه و در حضور قاضی و پنجاه شاهد، فریاد می‌زد: «این شتر است، ناقه نیست!»، اما هیچ صدایی بلند نشد و حکم معاویه پذیرفته شد. این نشان دهنده اطاعت کورکورانه‌ای بود که معاویه در شام پرورده بود؛ اطاعتی که مردم نه براساس واقعیت، بلکه صرفاً براساس اراده حاکم تصمیم می‌گرفتند.

چنین مردمی را تصور کنید و سپس ببینید که ابن ابی‌الحدید می‌نویسد:

امیرالمؤمنین علیه السلام، جریر بجلی را برای بیعت گرفتن از معاویه به شام فرستاد. وقتی جریر، نماینده امیرالمؤمنین علیه السلام، به شام رسید، معاویه ظاهر آرامی به خودش گرفت؛ اما در باطن خوب می‌دانست که اگر مردم شام آزادانه به حرف او فکر کنند، حق را در کنار علی می‌بینند. پس به دنبال فرصتی بود تا فضای شام را بر ضد علی مسموم کند. او شرحبیل کندی، یکی از بزرگ‌ترین شخصیت‌های شام که نفوذ زیادی بین مردم داشت، را احضار کرد. شرحبیل وقتی وارد مجلس شد، معاویه با چهره‌ای اندوهگین گفت: «جریر آمده تا من را به بیعت با علی دعوت کند. اما چه کنم؟ مگر علی، قاتل عثمان نیست؟!» و وانمود کرد که من منتظر نظر تو هستم که ببینم با علی بیعت کنم یا نه. شرحبیل گفت: «اجازه بدهید تحقیق کنم و سپس نظر بدهم». بعد از بیرون رفتن شرحبیل، معاویه گروهی از نزدیکانش را مأمور کرد تا هر کدام جداگانه به شرحبیل بگویند: «علی همان کسی است که عثمان را کشته است!». شرحبیل که از مجلس بیرون آمد، در راه، یکی یکی مأموران معاویه را دید. هر کدام با لحن قاطع و جدی

۱. علی بن الحسین مسعودی، مروج الذهب و معادن الجواهر، ج ۳، صص ۴۱-۴۲.

گفتند: «آری! علی عثمان را کشت». این تکرار و هماهنگی، ذهن او را پر کرد. هنوز به منزل نرسیده بود که نزد معاویه بازگشت! او دیگر شک و تردیدی نداشت و با خشم فریاد زد: «ای معاویه! علی عثمان را کشته است! اگر تو بیعت کنی، ما تو را یا از شام بیرون می‌کنیم یا می‌کشیم. اصلاً بیعت نکن». معاویه که دقیقاً منتظر چنین صحنه‌ای بود، خودش را کنار مردم جا زد و گفت: «من جز مردی از اهل شام نیستم و با شما مخالفت نمی‌کنم».^۱

اینجا بود که تبلیغات حساب‌شده معاویه، یک شخصیت اثرگذار را به ابزار خود تبدیل کرد و افکار عمومی شام را علیه امام علی (ع) شکل داد. دشمن با جنگ شناختی، روز روشن را شب و شب را روز جلوه می‌دهد. این ماجرا، دقیقاً سناریوی هر شب «ایران اینترنشنال» و «بی‌بی‌سی» است. معاویه، آن روز ماهواره و اینستاگرام نداشت؛ او مجبور بود ۵۰ نفر آدم را به خط کند تا دروغ بگویند. اما امروز نظام سلطه، ابزاری به نام رسانه ساخته است که کارش دقیقاً همان است: «جای شهید و جلاد را عوض کردن». آن ۵۰ نفری که قسم دروغ خوردند، امروز همان کارشناسان کراوات‌زده در استودیوهای لندن و واشنگتن هستند؛ همان‌هایی که صبح تا شب پای مانیتور می‌نشینند و با قیافه‌ای حق‌به‌جانب، طوری دروغ می‌گویند که انسان به عقل خودش شک می‌کند؛ جنایت‌کار مسلح را می‌آورند، اسمش را فعال مدنی می‌گذارند؛ تحریم داروی کودکان پروانه‌ای را می‌بینند، اما می‌گویند این دفاع از حقوق بشر است؛ تجزیه‌طلب را می‌آورند و می‌گویند این مدافع آزادی اقوام است و... در جنگ شناختی، چندین کار اتفاق می‌افتد؛ دو کار واضح دشمن در جنگ را می‌گوییم: «بزرگ‌نمایی و سفیدنمایی».

اولین حربه جنگ شناختی؛ بزرگ‌نمایی

یکی از کارهای اصلی دشمن، بزرگ‌نمایی کردن است. یکی از نام‌هایی که اسرائیل برای عملیات‌های نظامی خود استفاده می‌کند،

۱. ابن ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغة، ۱ تا ۷۷.

جَدْعُون است؛ درست مانند عملیات‌های نظامی ما در زمان جنگ که به نام‌های «کربلای یک»، «کربلای دو»، «کربلای سه» و... نام‌گذاری می‌شدند. جَدْعُون در دین یهود، نام یکی از انبیای بنی اسرائیل است که با حمله به مدین آن‌ها را شکست داد. استفاده از این نام در عملیات، هم تلاشی است برای مشروعیت بخشی مذهبی به اقدامات نظامی و القای حس قهرمانانه به آن‌ها و هم، پرده برداری از عملیاتشان. کل سپاه جَدْعُون فقط سیصد نفر بود، اما سپاه مقابل چند هزار نفر بود. در آن زمان، هر شیپور برای مدیریت ۱۰۰ نفر استفاده می‌شد، جدعون به هر کدام از سیصد نفر یک شیپور داد. وقتی مدین‌ها صدای شیپورها را از دور شنیدند، گمان کردند با سپاهی سی هزار نفره روبه‌رو هستند. آن‌ها وحشت کردند، فرار کردند و تارومار شدند.^۱

این همان جنگ شناختی است. دشمن کارش بزرگ‌نمایی است؛ از کاه کوه می‌سازد. به این، بزرگ‌نمایی قدرت جعلی بر قدرت واقعی می‌گویند؛ گاهی نیز بزرگ‌نمایی نقاط منفی و کوچک‌نمایی حقایق بزرگ. همان‌طور که اسرائیل از قدرت محدود خود که مانند یک گنبد آبکشی است، به عنوان یک گنبد آهنین نفوذناپذیر تبلیغ می‌کند و دنیا را می‌ترساند؛ هم‌زمان با سانسور داخلی، بزرگ‌ترین ضعف‌هایش را می‌پوشاند و هیچ‌کس متوجه آن‌ها نمی‌شود. رسانه‌های جهانی نیز برای این اهداف به خدمت گرفته می‌شوند تا این بزرگ‌نمایی‌ها را تقویت کنند. آن طرف، هر نقطه ضعف طرف مقابل را چنان بزرگ‌نمایی می‌کند که انگار طرف مقابل نقص محض است و هیچ موفقیتی ندارد. یک لکه سیاه کوچک روی لباس را آن قدر با ذره‌بین رسانه بزرگ می‌کند که فقط کثیفی لباس دیده شود، نه لباس کامل. در جهان، روزانه چندین هزار نفر بی‌گناه کشته می‌شوند، اما تولید محتوای رسانه‌ای برای هیچ کدام از آن‌ها نمی‌شود. در ایران، یک دختر از دنیا رفت، همه ملت ناراحت شدند؛ اما در عرض دو روز، بیش از ۱۳۰ میلیون محتوا در شبکه توئیتر تولید شد، همه علیه نظام و برای تخریب و نشان دادن ضعف کشور.^۲

۱. ویلیام گلن و هنری مرتن، مقدس عهد عتیق و عهد جدید، باب هفتم، آیات ۳ تا ۸.

۲. بی‌نام، «انقلاب هشتگی؛ پشت‌پرده ماجرای ۱۸۴ میلیون هشتگ مهسا امینی چیست؟»، خبرگزاری تسنیم، دسترسی در: <https://tn.ai/2782575>، ۱۴۰۱ مهر ۱۴ - ۱۴۰۰.

دومین حربہ جنگ شناختی؛ سفیدنمایی

یکی دیگر از کارهای دشمن، سفیدشویی و سفیدنمایی است! در کتب معتبر اهل سنت نقل شده است که پیامبر اسلام ﷺ بارها معاویه را لعن کرده‌اند. صاحب کتاب «معجم الکبیر» که از اهل سنت است، به نقل از ابن عباس می‌نویسد: «رسول خدا ﷺ صدای دو مرد را شنید که آواز می‌خوانند. پرسید: «آن دو کیستند؟»، گفتند: «معاویه و عمرو بن عاص». آن‌گاه پیامبر ﷺ فرمودند: «خدایا! آن دو را در فتنه‌ها غرق کن و در آتش رهایشان ساز».^۱

چنین شخصی که مورد لعن پیامبر ﷺ است و به تعبیر ما سیاه محسوب می‌شود را با فضیلت‌تراشی، سفید جلوه می‌دهند. به او لقب کاتب^۲ وحی می‌دهند و رسانه‌های معاویه، آن قدر این صفت را بزرگ جلوه می‌دهند که حتی ادعا می‌شود معاویه به علت این صفت، ازلی و جاودانه است.^۳ رسانه‌های شام او را چنان بالا می‌بردند که مردم شام او را برتر از انبیای اولوالعزم ﷺ می‌دانستند. معاویه با این اقدامات، مختصات ذهنیت جامعه را به هم ریخته بود.

مظلومیت امیرالمؤمنین (علیه السلام) جگر انسان را آتش می‌زند! قربان مظلومیتی که حتی در میان دوستانش نیز دیده می‌شد. یکی از یاران امیرالمؤمنین (علیه السلام) از اهل مدینه، وقتی شنید مردم علیه حضرت دچار تشمت و فروپاشی شده‌اند، به کوفه آمد تا امیرالمؤمنین (علیه السلام) را ببیند. او رفیق سال‌های دور حضرت بود. وقتی حضرت او را دید، فرمود: «ابومریم، خودتی؟» گفت: «بله آقا، خودمم». حضرت فرمود: «چه چیزی تو را به اینجا کشانده است؟ گره مالی داری تا من راه ببندازم!»

۱. سلیمان بن احمد طبرانی المعجم الکبیر، ج ۱۱، ص ۳۲، ح ۱۰۹۷۰ «سمع رسول الله صوت رجلین یغنیان... فسأل عنهما فقيل معاوية و عمرو بن العاص. فقال: "اللهم اركسهما في الفتنة ركسا ودعهما إلى النار"».

۲. ابوالقاسم اصفهانی، محاضرات الأدباء و محاورات الشعراء و البلغاء، ج ۲، ص ۵۰۰ «وقال بعض عوام الناصبة معاوية ليس بمخلوق. فقيل: كيف؟ قال: "لأنه كاتب الوحي والوحي ليس بمخلوق وكاتبه منه"».

۳. ابوسعید منصور، نثر الدر فی المحاضرات، ج ۷، ص ۲۰۹. «أن ثلاثة من المشايخ حضروا الجامع. فقال واحد لآخر: «جعلت فداك، أيهما أفضل معاوية بن أبي سفيان أم عيسى بن مريم؟»، فقال: «لا والله ما أدري». فقال الثالث: "تقيس كاتب الوحي إلى نبي النصارى؟"».

ابومریم به حضرت گفت: «إِنِّي لَمْ آتِكَ لِحَاجَةٍ، وَلَكِنْ كُنْتُ أَرَاكَ لَوْ وُلُّوكَ أَمْرَ هَذِهِ الْأُمَّةِ أَجْزَأْتُهُ!»^۱ برای حاجت و پول نیامده‌ام، بلکه گمان می‌کردم شما رهبر مردم باشید، برای مردم بس باشد! سال اول که در مدینه خلیفه شدید، به رفقایمان می‌گفتم: «تمام شد! دیگر علی خلیفه شد، خوشبختی به جامعه آمد. اما نمی‌دانستم دیگر حتی امنیتی که در زمان خلیفه دوم بود، وجود ندارد و همه جا غارت می‌شود!».

دقت کردید چه شد؟ ذهن جامعه، به واسطه دستگاه رسانه‌ای معاویه، از متهم ردیف اول، روی مدافعان مردم رفت. مثل آن فوتبالیستی که در جنگ ۱۲ روزه توییت می‌زند و می‌گوید: «خاک بر سرتان که عرضه تأمین امنیت هم برای مردم ندارید!»

دیدید چه شد؟! متهم ردیف اول، «اسرائیل و آمریکا» را یادشان رفت، استکبار را یادشان رفت، صاف رفتند سراغ مأمور امنیتی‌مان: «تو چرا امنیت را برایمان تأمین نکردی؟». این همان جنگ شناختی معاویه است!

مولا امیرالمؤمنین (علیه السلام) در پاسخ به ابومریم فرمود: «يَا أَبَا مَرْيَمَ إِنِّي صَاحِبُكَ الَّذِي عَاهَدْتُ»^۲ رفیق قدیمی و فابریکت من هستم. تو داری حرف معاویه را تحویل می‌دهی! منظور حضرت این بود که ابومریم تحت تأثیر تبلیغات دشمن قرار گرفته است.

امروزه، مصادیق این تاکتیک را می‌توان در سفیدنمایی حکومت منحوس پهلوی دید. با وجود خیانت‌ها و جنایات متعدد پهلوی، رسانه‌ها و برخی افراد طوری تصویر می‌کنند که گویی مردم هیچ مشکلی نداشتند و انقلاب بی‌دلیل بود. می‌گویند شاه برای حفظ جان مردم، رفت. پس چرا حدود چهارهزار نفر بی‌گناه^۳ فقط در روز ۱۷ شهریور در میدان زاله کشته شدند؟! اگر به فکر مردم بود، پس چرا

۱. در روایت صحیح: «الْأَجْزَأْتُهُ».

۲. ابراهیم بن محمد ثقفی کوفی، الغارات، ج ۱، ص ۴۴.

۳. دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، اسناد لانه جاسوسی، ج ۹، ص ۱۲۱ (نماینده امنیتی گفت که تظاهرات و برخوردهای عظیمی در منطقه میدان زاله وجود داشته و بیش از ۴۰۰۰ یا احتمالاً نزدیک به ۴۵۰۰ نفر کشته شده‌اند. علاوه بر این چند صد نفر در دیگر مناطق پایین شهر کشته شده‌اند).

موقع رفتن این همه سرمایه مملکت، حدود ۶۲ میلیون دلار^۱ به پول آن موقع را از کشور خارج کرد؟ می‌گویند گرانی و تورم نبوده؛ پس کلیپی که خود شاه از تورم می‌گوید^۲ را کجای دلمان بگذاریم؟! شاهی که وابسته به آمریکا بود را می‌گویند برای آمریکا شاخ بود و موی دماغ! همین که به آمریکایی‌ها به خاطر حضورشان در کشور حق توحش می‌داد.^۳

یکی دیگر، بزک کردن و تطهیر آمریکا است! یک قطره خون جنایات آمریکا و اسرائیل را با اقیانوس‌ها آب نمی‌شود تطهیر کرد؛ اما سلبریتی محترم ما در فضای مجازی می‌گوید: «چرا سیل و زلزله داخل کشور ما می‌آید؟! چون ما برای کل دنیا مرگ می‌فرستیم و طبیعت جواب ما را می‌دهد». برخی مسئولان نیز ادعا می‌کنند که با شعار «مرگ بر این و آن» مخالف‌اند و برخی دیگر، ادعای صلح کل می‌کنند. آن‌ها اصل دشمن را انکار می‌کنند؛ وقتی می‌گوییم دشمن داریم، می‌گویند: «آقا، شما دچار توهمید؛ توهم توطئه».

خود این مطرح کردن توهم توطئه، یک توطئه برای سفید کردن دشمن است و برای اینکه حساسیت‌ها را کم کنند. می‌گویند: «دشمن چیست، کدام دشمنی؟»؛ واضح‌ترین دشمنی‌ها را هم می‌توان با این حربه انکار کرد و افکار عمومی را گمراه ساخت.

ذات نظام سلطه اقتضا می‌کند که با نظامی مثل نظام جمهوری اسلامی دشمن باشد. منافعشان ۱۸۰ درجه مخالف یکدیگر است؛ یکی دنبال منافع الهی است و دیگری منافع شیطانی؛ یکی حزب‌الله است و دیگری حزب‌الشیطان! جالب اینجاست که روزبه‌روز، این دشمن وحشی، رسواتر می‌شود. وزیر خارجه اسبق آمریکا «هیلاری کلینتون» (که کاندیدای ریاست جمهوری هم

۱. خبرگزاری مرکز اسناد انقلاب اسلامی، «ثروت شاه به هنگام خروج از ایران چقدر بود و سرنوشت آن پول‌ها چه شد؟»، دسترسی در: <https://irdc.ir/0001fq>.

۲. «صحبت‌های شاه درباره گرانی و تورم فوق‌العاده زیاد قبل از انقلاب!»، آپارات، دسترسی در: <https://www.aparat.com/v/y83oQ>.

۳. «دریافت حق توحش آمریکایی‌ها از ایرانیان»، آپارات، دسترسی در: <https://www.aparat.com/v/WcKDw>



بود) در کتابش نوشته است: «به حدود صد کشور سفر کردم تا داعش را راه بیندازیم»^۱ و شما می‌دانید که داعش چطور جنایت و تجاوز می‌کرد!

حالا چند جنایت آمریکا را مرور کنیم: زدن هواپیمای مسافربری ایران، کودتاهای مختلف مانند نوژه، تحریم‌های سنگین علیه مردم ایران، ندادن دارو به بیماران پروانه‌ای، بلوکه کردن اموال ایران در خارج از کشور، شهادت حاج قاسم سلیمانی، حمایت از جنایات حمله اسرائیل به ایران و حمله مستقیم به مناطق هسته‌ای ما در این جنگ ۱۲ روزه

چند جنایت دیگر باید اتفاق بیفتد که بپذیرند آمریکا دشمن است؟! حتی اگر شما فمینیست باشید، آزادی طلب باشید، به پلورالیسم معتقد باشید، یا به حقوق بشر و حقوق کودکان پایبند باشید، به هر چیزی که معتقد باشید، عقل سلیم می‌گوید: «باید بگویید "مرگ بر آمریکا!"».

این افراد غرب زده و واداده هستند که همیشه نسخه مذاکره با آمریکا را می‌پیچند. در فارسی ضرب‌المثل‌های عمیقی داریم: «ذات بد نیکو نکردد، چونکه بنیادش بد است»؛ آمریکا هم از بدو شکل‌گیری، نطفه‌اش با دشمنی با دیگران بسته شد.

دشمنی خطرناک؛ دوستی کشنده!

شهید عبدالله میثمی در همان دوران جنگ، جمله‌ای دقیق درباره آمریکا دارد؛ او می‌گوید:

در میان ملت ما، ساده لوحانی هستند که ذره‌ای عقل در سر ندارند؛ می‌گویند چه خوب است ایران کوتاه بیاید، آبی روی آتش بریزد و این آتش را بخواباند. گمان می‌کنند با کوتاه آمدن ایران، مسئله حل می‌شود. اما ما آمریکا را شناخته‌ایم. هر زمان دیدید شما ایرانی‌ها کوتاه آمدید و دشمنان تواضع می‌کنند، بترسید. گاو وقتی بعد از شاخ زدن کمی عقب می‌رود، پشیمان نشده است؛ عقب می‌رود تا

۱. «در خاطرات کلینتون افشا شد؛ نقش آمریکا در ظهور داعش»، خبرگزاری صداوسیما، دسترسی در: <https://www.iribnews.ir/000E5F>، ۱۳ مرداد ۱۳۹۳.

محکم‌تر بزند. هرگاه ظالم را دیدید که عقب‌نشینی کرده، بدانید برای شاخ‌زدن محکم‌تر آماده شده است.^۱

«جفری ساکس» نیز جمله‌ای از «هنری کسینجر»، مشاور امنیت ملی آمریکا، نقل می‌کند که گرچه برای ایجاد رعب از آمریکا گفته شده، اما ماهیت رفتار قدرت‌های سلطه‌گرا، دقیق نشان می‌دهد: «دشمنی با آمریکا خطرناک است، ولی دوستی با آمریکا کشنده است».^۲ در مورد شیطان نیز چنین است؛ اگر دشمنی با شیطان و وسوسه‌هایش سخت است، دوستی با او چیزی جز تباهی و عذاب دوزخ در پی ندارد.

حالا نوبت توست

ما همه می‌دانیم که در این میدان پرآشوب، دشمن لحظه‌ای از ما چشم برنمی‌دارد. سلاح او دیگر فقط توپ و تانک نیست؛ ناامیدی، تردید و غفلت است. همه ما بارها از ضرورت دشمن‌شناسی شنیده‌ایم و آن را تأیید کرده‌ایم. اما امروز، می‌خواهم بگویم که دیگر وقت شنیدن گذشته و زمان عمل فرا رسیده است. برنامه‌ای که می‌خواهیم با هم آغاز کنیم، نه یک سخنرانی است و نه درسی تئوریک و خشک. این یک نقشه عملیاتی است؛ نقشه‌ای که می‌خواهد ایمان ما را از قلب، به دست و زبان و رفتارمان منتقل کند. این برنامه می‌خواهد ما را از یک تماشاگر منفعل، به یک رزمنده بیدار و فعال تبدیل کند. به شما اطمینان می‌دهم اگر این مسیر را طی کنید، طعم شیرین پیروزی بر وسوسه‌های کوچک و بزرگ شیطان را خواهید چشید. این گام‌های عملیاتی چهارگانه، برنامه ما برای تبدیل شدن به رزمنده‌ای تمام‌عیار در جبهه جنگ نرم است.

۱. نام‌گذاری وسوسه‌ها:

بزرگ‌ترین حربه شیطان، یأس است! هر فکر منفی یا ناامیدکننده‌ای که به ذهنت می‌آید (تو نمی‌توانی، این کار فایده ندارد، بعداً انجام بده)، به آن فوراً

۱. مصطفی محمدی، تنها ۳۰ ماه دیگر، ص ۱۴۰.

۲. سخنرانی جفری ساکس در پارلمان اروپا، «دشمنی با آمریکا خطرناک است، دوستی با آن کشنده!»، خبرگزاری فراز، دسترسی در: <https://www.faraz.ir/000NbE>، ۹ اسفند ۱۴۰۳.

برچسب بزن: «این حرف دشمن من است». همین نام‌گذاری ساده، تو را از آن فکر جدا می‌کند و قدرت مقابله با آن را به تو می‌دهد.

۲. مباحثهٔ تحلیل‌ها:

بسیاری از ما اخبار، فیلم‌ها یا تحلیل‌های غرب را بدون دقت یا نقد، یا بی‌چون و چرا می‌پذیریم و یا به‌طور سطحی رد می‌کنیم. حرف‌ها و اخبار آمریکا و غرب در فضای مجازی را، به چشم دشمنی خون‌خوار بخوان و بشنو، نه به چشم دوست! آن‌گاه بین تحلیلت چقدر تغییر می‌کند. سپس، این تحلیل را با دوستانت به مباحثه بگذار تا به عمق دشمن‌شناسی برسی.

۳. تمرین برعکس عمل کردن:

در طول روز، یک وسوسهٔ کوچک را شناسایی کن؛ برای مثال وسوسهٔ چک کردن بی‌دلیل گوشی. به محض شناسایی، برای اعلان دشمنی با شیطان، دقیقاً برعکس آن عمل کن؛ گوشی را کنار بگذار و کار مفید انجام بده.

۴. کمک به رزمندگان در برابر دشمن:

یکی از وظایف ما در مسیر دشمنی این است که یا خودمان رزمنده باشیم یا اگر نمی‌توانیم، به رزمنده‌ها کمک کنیم؛ درست مثل دوران دفاع مقدس که مردم همه‌جوره از جبهه‌ها پشتیبانی می‌کردند. در وصیت شهدا (که همه وظیفه داریم آن‌ها را بخوانیم) در گزیده‌ای زیبا از وصیت‌نامهٔ «شهید غلامحسین نجیب» آمده است:

خدایا، چشم‌هایم طاقت دیدن ندارند و دست‌هایم نیروی نوشتن را، که دانش‌آموزی با یک لیوان شکر و پیرزنی با دانه‌ای تخم مرغ خود را آمادهٔ نبرد با آمریکا می‌کند و آن را به برادر رزمنده‌اش هدیه می‌کند تا او با دشمن اسلام و انقلاب بجنگد. آمریکا و دیگر ایادی اش شعور و باورش را ندارند.^۱

دوستان عزیز! راه نجات از ورشکستگی ابدی، تنها سجاده پهن کردن نیست؛

۱. گزیده‌ای از وصایای شهدای کاشان، «شهدا درس استکبارستیزی می‌دهند؛ مبارزه با آمریکا در وصایای شهدا، نوید شاهد»، دسترسی در: <https://navideshahed.com/001jVc>، ۱۳۹۶ آبان ۰۹.

بلکه شناخت صف‌بندی حق و باطل و ایستادن تمام‌قد در برابر وسوسه‌های شیطان درون و بیرون است. بیاپید عهد ببندیم که در این جنگ اراده‌ها، سرباز بی‌جیره و مواجب دشمن نباشیم، بلکه سرباز هوشیار ولایت باشیم.

دعای پایان

بار الها! در این هیاهوی تبلیغات و جنگ شناختی، دیدگان ما را به نور بصیرت روشن فرما.

پروردگارا! ما را از آن بندگان قرار ده که نه تنها در محراب عبادت، بلکه در میدان مبارزه با دشمنان نیز هوشیار و بیدارند.
خداوند! توفیق دشمن‌شناسی و استقامت در راه ولایت را به همه ما عنایت بفرما.

معبود! عبادات و طاعات ناچیز ما را از آفات ریا، عجب و نفوذ شیطان محفوظ بدار.

کریم! چنان کن که اعمال ما، سپری در برابر آتش دوزخ و شمشیری بزننده در برابر شیاطین زمانه باشد، نه پوسته‌ای خالی و بی‌مغز.

پروردگارا! مکر و حیلۀ دشمنان اسلام را که در صدد تضعیف ایمان و استقلال این ملت‌اند، به خودشان بازگردان.

خداوند! دستان ناپاک استکبار را از ملت‌های مسلمان کوتاه بفرما و عزت و اقتدار مؤمنان را روزافزون گردان.

یارب العالمین! ظهور سراسر نور ولی نعمت‌مان، حضرت حجت عجل الله تعالی فرجه را تعجیل بفرما و ما را از سربازان ثابت‌قدم آن حضرت قرار ده.



محتوای خودت را بساز



شهادت‌آیه‌ها



پویانمایی



پادکست صوتی



تبیین آیه

مجلس بیست و سوم

ملت سربلند

(بشارت پیروزی نهایی)

لشکر الهی = باخت نداریم)

﴿وَإِنَّ جُندَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ﴾

سوره صافات، آیه ۱۷۳

و بی شک و بدون تردید، فقط لشکر ما پیروزند.



سُورَةُ الصَّافَّاتِ

مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ ﴿١٥٤﴾ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ﴿١٥٥﴾ أَمَرَ لَكُمْ سُلْطَانٌ مُبِينٌ ﴿١٥٦﴾
 فَاتُّوا بِكُتُبِكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿١٥٧﴾ وَجَعَلُوا بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْجَنَّةِ
 نَسَبًا وَلَقَدْ عَلِمَتِ الْجَنَّةُ إِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ ﴿١٥٨﴾ سُبْحَنَ اللَّهُ عَمَّا
 يُصِفُونَ ﴿١٥٩﴾ إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ ﴿١٦٠﴾ فَإِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ ﴿١٦١﴾
 مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ بِفِتْنَيْنِ ﴿١٦٢﴾ إِلَّا مَنْ هُوَ صَالِ الْجَحِيمِ ﴿١٦٣﴾ وَمَا مِنَّا إِلَّا
 لَهُ وَمَقَامٌ مَعْلُومٌ ﴿١٦٤﴾ وَإِنَّا لَنَحْنُ الصَّافُّونَ ﴿١٦٥﴾ وَإِنَّا لَنَحْنُ الْمُسَبِّحُونَ ﴿١٦٦﴾
 وَإِنْ كَانُوا لَيَقُولُونَ ﴿١٦٧﴾ لَوْ أَنَّ عِنْدَنَا ذِكْرًا مِّنَ الْأَوَّلِينَ ﴿١٦٨﴾ لَكُنَّا
 عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ ﴿١٦٩﴾ فَكْفَرُوا بِهِ ۖ فَسُوفَ يَعْلَمُونَ ﴿١٧٠﴾ وَلَقَدْ
 سَبَقَتْ كِمْتُنَا لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِينَ ﴿١٧١﴾ إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ ﴿١٧٢﴾
 وَإِن جُنَدَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ ﴿١٧٣﴾ وَقَوْلَ عَنْهُمْ حَتَّىٰ حِينٍ ﴿١٧٤﴾ وَأَبْصُرْهُمْ
 فَسُوفَ يُبْصَرُونَ ﴿١٧٥﴾ أَفَعِزَّ ابْنَايَا يَسْتَعْجِلُونَ ﴿١٧٦﴾ فَإِذَا نَزَلَ بِسَاحَتِهِمْ
 فَسَاءَ صَبَاحُ الْمُنْذَرِينَ ﴿١٧٧﴾ وَقَوْلَ عَنْهُمْ حَتَّىٰ حِينٍ ﴿١٧٨﴾ وَأَبْصُرْ
 فَسُوفَ يُبْصَرُونَ ﴿١٧٩﴾ سُبْحَنَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ ﴿١٨٠﴾
 وَسَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ ﴿١٨١﴾ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿١٨٢﴾

سُورَةُ الصَّافَّاتِ



تلاوت آیه



مدرسه حفظ

تقدیر پیروزی؛ از شب قدر تا صبح قدس

برادران و خواهران ایمانی! روزه‌داران عزیز! امروز ما در نقطه‌ای عجیب و سرنوشت‌ساز ایستاده‌ایم. امروز، روزی معمولی نیست؛ تقویم تاریخ و تقدیر الهی در یک نقطه به هم رسیده‌اند. از یک سو، دل‌هایمان هنوز لرزان و دایع با شب بیست‌وسوم ماه رمضان است؛ شبی که قلم تقدیر الهی، سرنوشت یک ساله تک‌تک ما را امضا کرده است. از سوی دیگر، امروز جمعه است؛ روز متعلق به آن منجی موعود، آن حقیقتی که تمام انبیا و اولیا، چشم‌انتظار قیام او برای برچیدن بساط ظلم و جور بوده‌اند و فراتر از همه این‌ها، امروز روز جهانی قدس است؛ روزی که امام راحل آن را روز اسلام و روز حیات مجدد اسلام نامیده‌اند. چه تقارن معناداری!

گویی خداوند می‌خواهد به ما بگوید: «اگر دیشب در خلوت و مناجات، تقدیر فردی خود را با «بِکَ یا الله» طلب کردید، امروز باید در میدان و خیابان، تقدیر اجتماعی و عزت امت اسلامی را با فریاد «مرگ بر اسرائیل» رقم بزنید. امروز پرسش بسیاری از مردم، جوانان و حتی مظلومان غزه این است که در این نبرد نابرابر، در این هجوم وحشیانه کفر علیه ایمان، سرانجام چه خواهد شد؟ آیا سیاهی ظلم ماندگار است؟

پاسخ را نه در تحلیل‌های مادی رسانه‌های غربی، بلکه باید در همان کتابی جست که دیشب بر سر گرفتیم. خداوند متعال وعده‌ای تخلف‌ناپذیر داده است؛ وعده‌ای که نه با شانس و اقبال (شیر یا خط)، بلکه با سنت‌های قطعی عالم اداره می‌شود؛ آنجا که در جزء بیست‌وسوم قرآن کریم، با قاطعیت می‌فرماید:

«وَإِنْ جُنَدْنَا لَهُمُ الْعَالِيُونَ»^۱؛ و قطعاً سپاه ما پیروزند).

امروز می‌خواهیم دربارهٔ همین بشارت قطعی سخن بگوییم؛ اینکه چرا باخت در کارنامهٔ مؤمنین نیست و چرا پیروزی قدس، نه یک آرزوی دور و دست نیافتنی، بلکه تقدیری نزدیک از سوی خدای قهار و حکیم است.

از سکهٔ سزار تا وعدهٔ پروردگار؛ چرا ما بازنده نیستیم؟

گاهی برخی از ما، حتی به اندازهٔ یک شیر یا خط نیز به وعده‌های خدا اعتماد نداریم! اگر کسی در دنیا به ما وعده‌ای بدهد، سریع امیدوار می‌شویم؛ ولی به وعدهٔ خدا امیدی نداریم.

در تاریخ روم باستان، داستانی عبرت‌آموز دربارهٔ «ژولیوس سزار» نقل شده است. می‌گویند سزار در یکی از جنگ‌های بزرگ، وقتی دید لشکریانش دچار تردید شده‌اند و ترس از شکست در دلشان افتاده است، همه را فراخواند. او سکه‌ای از جیب بیرون آورد و فریاد زد: «ای سربازان! ما سرنوشت جنگ را به بخت و اقبال می‌سپاریم. این سکه را به هوا می‌اندازم؛ اگر شیر آمد، یعنی خدایان با ما هستند و پیروز می‌شویم؛ اما اگر خط آمد، شکست خواهیم خورد.»^۲ سزار سکه را پرتاب کرد و همه با اضطراب نگاه کردند. سکه بر زمین نشست و شیر آمد! فریاد شادی برخاست، امید و شجاعت به لشکر بازگشت و آن روز، با تمام وجود جنگیدند و پیروز شدند.

اما نکتهٔ عجیب ماجرا چه بود؟ سال‌ها بعد معلوم شد که آن سکه، یک سکهٔ معمولی نبوده است؛ سزار با زیرکی سکه‌ای ساخته بود که هر دو روی آن شیر بود! او با یک حُقه و فریب ساده، به سربازانش امید داد؛ یقین به پیروزی را به آن‌ها تلقین کرد، درحالی‌که پشتوانه‌اش فقط یک تکه فلز ساختگی بود.

اما عزیزان من! ما اینجا جمع نشده‌ایم که با سکه‌های دورو یا وعده‌های توخالی به خودمان امید بدهیم. ما سربازان سزار نیستیم که امیدمان را با فریب

۱. صافات، ۱۷۳.

۲. در عبارت غربی سر یا دم است که یک طرف عکس، سر شیر و یک طرف عکس، دم شیر است؛ اما در عبارت مصطلح ایرانی شیر یا خط است که از زمان قاجار با سکه‌هایی که یک طرف، نقش شیر بود و یک طرف، نوشته‌ای بود، می‌شد شیر یا خط.

بسازیم؛ ما سربازان خدایی هستیم که وعده‌اش حق است و کلامش صدق. اگر سزار برای پیروزی مجبور بود تقلب کند، خدای ما در قرآن کریم، بدون هیچ پرده‌پوشی و با صراحت تمام، نتیجه‌نهایی نبرد حق و باطل را تضمین کرده است؛ خدایی که نه نیاز به حقه دارد و نه به بازی با بخت و اقبال. او دیشب در شب قدر مقدر کرد و امروز در قرآنش به ما یادآوری می‌کند: «وَإِنَّ جُنَدَنَا لَهُمُ الْعَالِيُونَ»^۱؛ و قطعاً و بدون شک، سپاه ما پیروزند).

تفاوت ما با لشکر سزار همین جاست: امید آن‌ها به یک احتمال ساختگی بود، اما امید ما به سنت قطعی الهی است. در قاموسمان چیزی به نام شانس و شیر یا خط نداریم؛ ما با خدا معامله کرده‌ایم و در این معامله، طبق نص صریح قرآن، باخت نداریم؛ یا پیروز می‌شویم و دشمن را شکست می‌دهیم، یا شهید می‌شویم و به لقاءالله می‌رسیم که آن نیز پیروزی بزرگ است.

اتصال؛ راز تبدیل شدن به «جندالله»

عزیزان من! برادران و خواهران روزه‌دار! پیروزی نیروهای الهی، یک اتفاق شانسی (مثل آن سکه شیر یا خط سزار) نیست. اینجا صحبت از وعده قطعی خداست و خدا پای قولش ایستاده است؛ اما یک شرط دارد! پیروزی تضمین شده است، اما به شرط آنکه واقعاً «جندالله» باشیم.

«جندالله» بودن به اسم و تابلو و پلاکارد نیست. اگر اسممان حزب‌الله باشد اما سیم دلمان قطع باشد، خبری از نصرت نخواهد بود. آن برق پیروزی وقتی جریان پیدا می‌کند که این اتصال برقرار باشد.

فلسفه این نمازها، این «بِكَ يَا اللَّهُ» گفتن‌های دیشب، این روزه‌های ماه رمضان و این خودسازی‌ها چیست؟

فلسفه‌اش همین است که ما را به آن منبع لایزال وصل کند. وقتی شما در ماه رمضان ذخیره یقینتان را بالا می‌برید، وقتی تقوا پیشه می‌کنید، در واقع خودتان را به ارتش خدا ملحق کرده‌اید. آن وقت است که صبر جامعه اسلامی نتیجه می‌دهد؛ آن وقت است که هم در میدان سیاست، هم در اقتصاد و هم



در اخلاق، بن بست ها شکسته می شود؛ چون به آن بی نهایتی وصل شده اید که شکست در قاموشش راه ندارد.

سنت خدا؛ قانون همیشگی تاریخ

نکته مهم اینجاست که حمایت از جبهه حق، یک تصمیم لحظه ای از سوی خدا نیست؛ این یک سیستم است، یک قانون الهی است. قرآن می فرماید: «سُنَّةَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلُ»^۱؛ این سنت خداست که از پیش چنین بوده است. این روش همیشگی خداست. در این قانون، جمعیت و تعداد افراد ملاک نیست.

به تاریخ نگاه کنید! حضرت یوسف علیه السلام در چاه و زندان، یک نفر بود، اما چون با خدا بود، تنها نبود. حضرت ابراهیم علیه السلام در میان آتش نمرود، یک نفر بود، اما تنها نبود. حضرت موسی و عیسی علیهما السلام در برابر امپراتوری های زمانشان، ظاهراً یک نفر بودند، اما یک دنیا قدرت پشت سرشان بود. در زمانه خودمان، مگر امام خمینی رحمه الله در شروع نهضت، یک نفر نبود؟ همه دنیا علیه او بودند، اما چون به نصرت الهی یقین داشت، یک تنه کار یک لشکر را کرد و پیروز شد.

پس قانون، روشن است: «هرکس، در هر کجای عالم، ولو تنها، اگر به این ریسمان الهی چنگ بزند، محال است شکست بخورد. شاید در ظاهر زخم بردارد، اما پایان داستان، نصرت اهل حق است».

علامه طباطبائی رحمه الله در تفسیر شریف المیزان نکته لطیفی دارند؛ ایشان می فرمایند: این آیه نه تنها وعده زمانی خاص نیست، بلکه بیان سنت الهی دائمی است. با اینکه شأن نزولش مکی است، اما مفهومش جاودانه است. یعنی فارغ از نزول تاریخی، در هر عصر، هرکس در خط خدا بایستد، از نظر حقیقت «جُندالله» است و در نظام آفرینش، غالب خواهد شد.^۲

لذا فکر نکنید آیه «وَإِنَّ جُنْدَنَا لَهُمُ الْعَالَمُونَ» برای گذشته هاست یا فقط یک وعده تاریخی است. خیر! این بیان سنت جاری خداست. این آیه زنده است و نفس می کشد. در هر عصری (امروز، فردا و تا قیامت)، هرکس در خط خدا بایستد، حقیقتاً «جندالله» است و در نظام آفرینش، مَهر پیروزی بر پیشانی اش خورده است.

۱. فتح، ۲۳.

۲. محمد حسین طباطبائی، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۷، ص ۲۷۰.

پیروزی در سایهٔ پشتکار و مقاومت

هنگامی که سورة الرحمن نازل شد، پیامبر ﷺ به اصحاب اندک خود فرمود: «چه کسی حاضر است این آیات را در حضور کافران قریش بخواند؟» با توجه به اینکه در آن شرایط، خواندن قرآن مساوی با مرگ بود، عبدالله بن مسعود برخاست و گفت: «من می‌روم». پیامبر ﷺ او را نشاند و بار دیگر این درخواست را اعلام کرد. باز ابن مسعود برخاست و گفت: «من می‌روم». پیامبر ﷺ برای بار سوم نیز اعلام کرد و ابن مسعود دوباره گفت: «من می‌روم». در نهایت به ابن مسعود اجازه داده شد. او کنار کعبه، که محل اجتماع کفار قریش بود، رفت و با کمال قاطعیت به تلاوت آیات سورة الرحمن مشغول شد. هنوز آیات را به پایان نرسانده بود که ابوجهل برخاست و آن چنان ابن مسعود را کتک زد که گوش او پاره شد و از بینی اش خون جاری گردید. ابن مسعود، غرق در خون و با چشمانی پر از اشک، به حضور پیامبر ﷺ بازگشت.

پیامبر ﷺ تا این وضع را دید، افسرده خاطر شد؛ به حدی که سرش را پایین انداخت. ناگهان جبرئیل در حالی که می‌خندید نازل شد و مژده داد. پیامبر ﷺ به جبرئیل فرمود: «تو را می‌بینم که می‌خندی، با اینکه ابن مسعود می‌گریه؟!». جبرئیل فرمود: «به زودی راز خنده ام را درمی‌یابی».

سال‌ها از این ماجرا گذشت تا جنگ بدر پیش آمد. وقتی مسلمانان در آن جنگ پیروز شدند، ابن مسعود به حضور پیامبر ﷺ رسید و گفت: «من هم می‌خواهم بهره‌ای از این جنگ داشته باشم». پیامبر ﷺ به آن پیرمرد ناتوان (که جهاد بر او واجب نبود) فرمود: «نیزهٔ خود را بردار و بین مجروحان گردش کن. هر کدام از کفار که رمقی دارند را به قتل برسان و در این صورت، به پاداش مجاهدان خواهی رسید».

ابن مسعود نیزهٔ خود را برداشت و به گردش پرداخت. ناگهان چشمش به ابوجهل افتاد که در خون خود غوطه‌ور بود. ابن مسعود ترسید که مبادا ابوجهل هنوز قدرت برخاستن داشته باشد؛ با احتیاط جلو رفت و نیزهٔ خود را از دور بر گلوگاه ابوجهل گذاشت و فشار داد، فهمید که ابوجهل قدرت برخاستن ندارد. جلو رفت و بر سینهٔ او نشست. ابوجهل وقتی ابن مسعود را دید، شناخت و گفت:

«ای چوپان! بر مکان بلند نشسته‌ای»). ابن مسعود گفت: «الاسلامُ یعْلُو ولا یعلیٰ علیهِ؛ اسلام پیروز و سربلند است و هیچ چیز بر اسلام بزرگی نیابد»). ابو جهل گفت: «این شمشیرم را که تیزتر و برنده‌تر است، بگیر و سر مرا از پایین گلو ببر؛ تا وقتی سرم را نزد محمد ﷺ می‌برند، بزرگ جلوه کند»). ابن مسعود سر او را از تن جدا کرد. او آن قدر ناتوان بود که نمی‌توانست سر را حمل کند؛ پس گوش ابو جهل را سوراخ کرد، طنابی به آن گره زد و آن را بر زمین کشانید تا به حضور پیامبر ﷺ آورد. در این هنگام، جبرئیل در حضور پیامبر ﷺ بود، خندید و گفت: «این گوش پاره‌شده ابو جهل به جای آن زمانی که گوش ابن مسعود را همین ابو جهل درید؛ اما این بار سر نیز همراه گوش بریده شده است»). به این ترتیب، راز خنده قبلی جبرئیل که از آینده درخشان مسلمانان مقاوم بر اثر پشتکار و استقامت حکایت داشت، آشکار گردید.^۱

وقتی ابن مسعود آخرین سخن ابو جهل را به عرض پیامبر ﷺ رسانید، پیامبر فرمود: «فرعون من، از فرعون موسی ﷺ، لجوج‌تر بود؛ زیرا فرعون موسی ﷺ، هنگامی که نشانه‌های مرگ را دید، گفت: «به موسی ایمان آوردم»، ولی این فرعون، هنگام مرگ بر سرکشی و طغیانش افزود.^۲

وَالْعَادِيَات

خدای مهربان در جای جای تاریخ اسلام جبهه حق را حمایت کرده و امروز نیز حمایت می‌کند. نزول سوره عادیات در شأن امیر المؤمنین علی ﷺ و وصف دلاوری‌ها و رشادت‌های ایشان در نبرد «ذات السلاسل» بود. هنوز امام علی ﷺ و سربازانش به مدینه بازنگشته بودند که سوره «و العادیات» نازل شد. پیغمبر خدا ﷺ، آن روز این سوره را در نماز صبح قرائت کرد. بعد از پایان نماز، اصحاب گفتند: «این سوره

۱. محمد باقر مجلسی، بحار الأنوار؛ داستان بدر و کشتن ابو جهل، باب ۱۱، ج ۱۹ ص ۲۸۴ (جهت مطالعه پیرامون آب مسعود و جریان جنگ بدر مراجعه کنید به: محمد محمدی اشتیاردی، سرگذشت‌های عبرت انگیز؛ سیره ابن هشام، ذکر تلاوت ابن مسعود و آزار قریش؛ تفسیر القرطبی (ذیل سوره الرحمن)؛ قطب الدین راوندی، الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۱۶۴.

۲. محمد باقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۱۸، ص ۲۰۳ «إِنَّ فِرْعَوْنَ أُمَّتِي كَانَ أَطْعَى مِنْ فِرْعَوْنَ مُوسَى...».

را تاکنون نشنیده بودیم!) پیامبر اکرم ﷺ فرمود: ((آری! علی علیه السلام بر دشمنان پیروز شد و جبرئیل دیشب با آوردن این سوره، به من بشارت داد)). چند روز بعد حضرت علی علیه السلام با غنائم و اسیران به مدینه وارد شد.^۱

فتح خیبر

و نصرت ویژه خدا در جنگ خیبر نمود یافت. یکی از فضایل امیرالمؤمنین علی علیه السلام در حدیث «رایت و فتح خیبر» شجاعت بی نظیر ایشان بود. در این نبرد، پیامبر ﷺ برخی از اصحاب را به میدان فرستادند، اما آن‌ها پیروز نشده و بی نتیجه بازگشتند. حضرت رسول ﷺ فرمودند: «لَأُعْطِيَنَّ الزَّيَاةَ عَدَا رَجُلًا يُحِبُّهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَيَحِبُّ اللَّهُ وَرَسُولَهُ كَرَّارًا غَيْرَ فَرَّارٍ»^۲ همانا فردا این پرچم را به مردی خواهیم داد که خدا و رسول خدا او را دوست دارند و او نیز خدا و رسولش را دوست دارد. خدا خیبر را به دست او می‌گشاید و او هرگز نمی‌گریزد).

همه مشتاق بودند بدانند این انسان کیست که رسول خدا ﷺ این گونه از او تعریف می‌کنند. روز بعد پیامبر ﷺ فرمودند: «(علی بن ابی طالب علیه السلام را حاضر کنید)». حضرت علی علیه السلام حاضر شدند، در حالی که به بیماری چشم مبتلا بودند. رسول خدا ﷺ آب دهان مبارک خود را بر چشمان علی علیه السلام ریختند و سپس، پرچم را به دست ایشان دادند. بدین ترتیب، حضرت علی علیه السلام به پیروزی عظیم خیبر نائل شدند.^۳

امام حسین علیه السلام باخت نداشت

پیروزی نهایی از آن لشکریان خداست، اما مشروط به ارتباط و اتصال با خدا از طریق اخلاص و اعتماد به خداوند. به عبارت دیگر، پیروزی وقتی حاصل می‌شود

۱. ناصر مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج ۲۷، ص ۲۴۰.

۲. احمد بن ابی یعقوب بن واضح، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۵۶؛ علی بن موسی ابن طاووس، الطرائف، ج ۱، ص ۵۷.

۳. محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۸، ص ۳۵۱، ح ۵۴۸؛ محمد بن حسن طوسی، الأمالی، ص ۳۸۰، ح ۸۱۷؛ احمد بن محمد بن حنبل بغدادی، مسند احمد، ج ۱، ص ۹۹، ح ۳۵۳؛ محمد بن اسماعیل بخاری، صحیح بخاری، ج ۵، ص ۲۲ و ۱۷۱؛ مسلم بن حجاج نیشابوری، صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۰۸.

که انسان وظایف الهی خود را انجام دهد و منافع شخصی یا گروهی و انگیزه‌های مادی را وارد کار نکند. ظاهر قضایا حکم می‌کرد که این شعله در صحرای کربلا خاموش خواهد شد؛ همچنان که این را فرزددق شاعر و سایر نصیحت‌کنندگان که از کوفه می‌آمدند، می‌دیدند. حسین بن علی علیه السلام که عین الله بود نیز این ظواهر را می‌دید و می‌فهمید؛ چون ظاهر کار واقعاً همین بود؛ اما اعتماد به خدا حکم می‌کرد که علی‌رغم این ظواهر، یقین داشته باشد که حرف حق و سخن درست او غالب خواهد شد.

اصل قضیه هم این است که نیت و هدف انسان تحقق پیدا کند. اگر هدف محقق شود، برای انسان باخلاص، شخص خود او اهمیت ندارد؛ حتی اگر فرض کنیم (به فرض محال) همه کارهایی که نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله انجام داد و هدفش تحقق آن‌ها بود، انجام می‌گرفت، منتها به نام کس دیگری ثبت می‌شد، آیا در این صورت پیامبر صلی الله علیه و آله ناراضی بود و می‌گفت چون به نام دیگری است، انجام نخواهم دارد؟ خیر! هدف آن است که کار انجام گیرد؛ نه اینکه به نام چه کسی ثبت شود. بنابراین، هدف مهم است و شخص و من و خود، برای انسان باخلاص اهمیتی ندارد. او به خداوند اعتماد دارد و می‌داند که خدای متعال حتماً این هدف را غالب خواهد کرد؛ چون فرموده است: ﴿وَإِنْ جُنَدْنَا لَهُمُ الْعَالَمُونَ﴾. بسیاری از این لشکریان غالب در میدان جهاد، به خاک شهادت می‌افتند و از بین می‌روند؛ اما در نهایت غلبه با آن‌هاست.

بادآورده را باد می‌برد

خدای مهربان اگر اراده‌اش بر غلبه قومی تعلق بگیرد، ولو کافر باشد، هرچه طرف مقابل تدبیر و تلاش کند باز هم مغلوب خواهد شد.

در زمان سلطنت خسرو پرویز بین ایران و روم جنگی رخ داد و ایرانیان در این جنگ پیروز شدند. قسطنطنیه، پایتخت روم، در معرض محاصره ارتش ایران قرار گرفت و سقوطش نزدیک شد. مردم روم، فردی به نام «هرقل» را به پادشاهی برگزیدند. هرقل چون پایتخت را در خطر می‌دید، دستور داد خزائن جواهرات روم را در چهار کشتی بزرگ گذاشتند تا از راه دریا به اسکندریه انتقال دهند؛ تا در



صورت سقوط پایتخت، گنجینهٔ روم به دست ایرانیان نیفتد.

اما کشتی‌ها هنوز مسیر چندانی در مدیترانه طی نکرده بودند که ناگهان باد مخالف وزید و از آنجایی که کشتی‌ها در آن زمان، با باد حرکت می‌کردند، هرچه ملاحان تلاش کردند، نتوانستند کشتی‌ها را به سمت اسکندریه حرکت دهند. در نتیجه، کشتی‌ها به سمت ساحل شرقی مدیترانه که در تصرف ایرانیان بود، رفتند و ایرانیان خزائن را به تیسفون، پایتخت ساسانی، فرستادند. خسرو پرویز نیز از این اتفاق خوشحال شد و چون این گنج در اثر تغییر مسیر باد به دست ایرانیان افتاده بود، آن را «گنج بادآورده» نامید. از آن روز به بعد، هرگاه ثروت یا مالی بدون زحمت نصیب کسی شود، آن را بادآورده می‌گویند.

خدای مهربان اگر اراده‌اش بر غلبهٔ قومی تعلق بگیرد، ولو کافر باشد، هرچه طرف مقابل تدبیر و تلاش کند، باز هم مغلوب خواهد شد. علاوه بر این، غلبه و نصرت مؤمنان که خدا وعده داده است، یقیناً تحقق می‌یابد. این غلبه نه تنها در مواجهه با مشکلات و موانع دنیوی محقق می‌شود، بلکه حتی در صورت شهادت فردی نیز پابرجاست؛ چراکه پیروزی با جبههٔ حق است، حتی اگر افراد آن به ظاهر از بین بروند. این آیه به مؤمنان اطمینان می‌دهد که با استقامت و توکل، حق بر باطل پیروز خواهد شد.

اکنون که در دوران غیبت هستیم، کسانی که با ثبات قدم و باور به نصرت و پیروزی خدا مجاهدت کنند، اجر و مزد فراوانی نصیبشان خواهد شد: «مَنْ تَبَتَّ عَلَى وَلايَتِنَا فِي غَيْبَةِ قَائِمِنَا أَعْطَاهُ اللَّهُ أَجْرَ أَلْفِ شَهِيدٍ، مِثْلَ شَهِدَاءِ بَدْرٍ وَ أَحَدٍ؛^۱ هرکه در روزگار غیبت قائم ما، بر ولایت ما استوار ماند، خداوند پاداش هزار شهید مانند شهیدان بدر و احد را به وی عطا می‌فرماید».

پیروزی در نبرد ۴۷ ساله

همهٔ عالم از جنود الهی و سربازان خدا هستند. طوفان سرباز خداست؛ طوفان شن، دشمن را در طبعش شکست داد. آب سرباز خداست؛ فرعون در آب غرق شد. حتی مهر و محبت مادر نیز از جنود الهی است.

۱. محمد باقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۱۲۵.

حضرت موسی علیه السلام مادری را دید که فرزندش را به سختی به سوی قله می برد. از خدا خواست مهر مادری را از دل او بردارد. ناگهان مادر کودک را رها کرد و خود به بالای تپه رفت. سپس، حضرت موسی علیه السلام دعا کرد که مهر مادری بازگردد. هنگامی که محبت مادرانه به قلب او برگشت، مادر دوباره نزد کودک آمد، او را برداشت و مسیرش را ادامه داد. این یعنی حتی محبت مادری هم از سربازان خداست. پس هرکس با جنود الهی همراه شود، قطعاً بر دشمن غلبه می یابد؛ زیرا هرآنچه در این عالم است، از سربازان خدای متعال می باشد؛ همان گونه که یک پشه نمرود را از پا درآورد.

اگر تاریخ گذشته ایران اسلامی را مطالعه کنیم، خواهیم دید که دشمنان دست به دست هم داده بودند تا کشور را نابود کنند؛ شرق و غرب متحد شده بودند تا استخوان های این ملت را بشکنند. اما خدا اراده کرده بود که ما پیروز شویم. مردان خود ساخته ای در ایران بوده و هستند که هرگز تسلیم نمی شوند و با شعار «همیشه آباد می خواهیم ایران!» کار می کنند. با صبر و مقاومت آنان، خداوند پیروزی را نصیب ملت کرده است.

اگر بخواهیم همه پیروزی ها و موفقیت ها را بشماریم، زمان زیادی لازم است. اما همه می دانید در طبع، هنگامی که مسئولان ما هیچ خبری از عملیات آمریکایی ها نداشتند، خدا چگونه آنان را شکست داد. کودتای نوژه چگونه خنثی شد؛ کودتایی که در روزهای بحرانی آغاز انقلاب و با برنامه ریزی گسترده برای بمباران بیت امام خمینی علیه السلام و ایجاد حکومتی وابسته طراحی شده بود. در بامداد هجدهم تیر، همان خلبانی که مأمور بمباران بیت امام بود، شبانه مسئولان را از وقوع کودتا آگاه کرد و همین موجب شد که کودتا در همان روز خنثی شود. امام خمینی علیه السلام درباره کودتاگران فرموده بود:

این اشخاصی که خیال کردند که یک کودتایی بکنیم و یک چند نفر را بکشیم و یک مثلاً جاهایی را بکوبیم، این ها خیال می کنند که یک جاست مرکز، یک محله است مرکز یا چند محله است مرکز. اگر فرض کنیم آن محل کوبیده بشود، همان طور که در کودتاهای دیگر وقتی آن رأس را می کوبیدند دیگر، دیگران کم کار داشتند یا کار نداشتند،

حالا هم این طوری است. حالا همه خانه‌ها مرکز است، همه افراد ملت ما سپاه اسلام هستند. مسئله، مسئله عقیدتی است نه مسئله مادی.^۱

در طول این ۴۷ سال، چه بسیار اتفاقاتی که خداوند با دست خالی ما را پیروز کرد و دشمن با دست پُر شکست خورد. در نبرد هشت ساله با صدام جنایت‌کار که دنیا پشت سر او ایستاده بود، ما با دست خالی و به مدد ایمان و امدادهای غیبی پیروز شدیم. خدای متعال به ما می‌آموزد که پیروزی در میدان نبرد، تنها به ابزار ظاهری وابسته نیست؛ بلکه امداد الهی و حمایت اهل بیت (علیهم‌السلام) نیز در آن نقش دارد.

در ماجرای ورود غیرقانونی کشتی آمریکایی به آب‌های خلیج فارس نیز، همین رزمندگان ما بودند که نیروهای آمریکایی که بسیار ترسیده بودند را بازداشت کردند.

شهید حاج قاسم سلیمانی

آیا می‌دانید چرا شهید حاج قاسم سلیمانی این قدر می‌دوید؟ چون باور داشت قطعاً ما پیروزیم: «وَإِنْ جُنَدْنَا لَهُمُ الْعَالِيُونَ». به همین دلیل، او تنها در یک کشور نمی‌جنگید و یک وطن نداشت. از مرز افغانستان تا عمق عراق، از کنار مرزهای سرزمین اشغالی تا سراسر سوریه، از یمن تا فلسطین، هر جا که مورد دستبرد آمریکا و اسرائیل بود، حاج قاسم نیز حضور داشت تا دستشان را از ناموس و خاک مسلمانان و مظلومان بی‌پناه کوتاه کند. نیروسازی از جوانمردان همان کشورها و توانمندسازی برای جهاد، یکی از اهداف جمهوری اسلامی به سمت ظهور بود که با یاران فرامرزی، از جمله سپاه قدس، تحقق می‌یافت. آمریکا و اذناش با هزارها تریلیون دلار بودجه، به کارگیری نیروهای زمینی، دریایی و هوایی و غارت و چپاول سرمایه‌های کشورهای منطقه؛ داعش را حمایت می‌کردند.

اما حاج قاسم، بدون نیروی دریایی و هوایی، با کمک نیروهای مجاهد افغانی، ایرانی، لبنانی، عراقی و سوری، پیروزی را رقم زد. همه دیدند که فرمانده سرافراز ایران همیشه در میدان حاضر بود؛ بشاش و پُرتوان؛ او خستگی را خسته کرده بود.

۱. روح‌الله خمینی، صحیفه امام، ج ۱۳، ص ۲۶.

استراحت او تنها در گوشهٔ حسینیّه یا دفتر کارش و برای چند ساعت کوتاه بود.

نامهٔ شهید ساعتیان

رزمندگان دفاع مقدس هشت ساله، مدافعین حرم و شرکت‌کنندگان در دفاع ۱۲ روزه، براساس آیهٔ «وَإِنْ جُنَدْنَا لَهُمُ الْغَالِيُونَ» با شعار «جنگ جنگ تا پیروزی» می‌جنگیدند و یقین داشتند که سرانجام مجاهدتشان موفقیت خواهد بود. شهید ساعتیان سه نامه برای فرزندش نوشت و توصیه کرد که هرکدام را در سن خاص خودش بخواند. نامهٔ دوم برای سن ده تا پانزده سالگی نوشته شده است: فرزندم! سلام. الان حتماً جنگ تمام شده و ملت ایران پیروز شده‌اند و همه به رهبری امام آمادهٔ رفتن به قدس هستی، ان شاءالله. البته من الان همهٔ مسائل را می‌دانم که چه شده است، چون شهید بر همهٔ امور آگاه است؛ ولی چون این نامه را قبل از شهادتم نوشته‌ام، این‌طور پیش‌بینی کرده‌ام. ابوذر جان! درس‌هایت را خوب بخوان و راه پدرت را ادامه بده. تو باید با کافران بجنگی و انتقام خون پدرت را بگیری. تو قبل از اینکه به تکلیف برسی، باید سعی کنی خودت را با نماز آشنا کنی و نمازهایت را بخوانی.

سخن گفتن صخره و شهادت علیه کافران در عصر ظهور

ارادهٔ خدا بر غلبهٔ دینش قرار گرفته است؛ وعدهٔ پیروزی و برتری دین حق در آیات متعدد قرآن آمده است: «كَتَبَ اللَّهُ لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَرُسُلِي إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ»^۱؛ خداوند مقرر کرده که من و فرستادگانم قطعاً پیروز خواهیم شد؛ همانا خدا قوی و شکست‌ناپذیر است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دربارهٔ برتری و سربلندی همیشگی اسلام فرموده‌اند: «الْإِسْلَامُ يُعْلَوُ وَلِيعْلَى عَلَيْهِ»^۲ اسلام برتر است و هیچ مکتبی بر آن برتری نخواهد یافت. هیچ مکتبی توان مقابله با اسلام را ندارد؛ به‌ویژه، امروز که پرچمدار اسلام، جمهوری اسلامی ایران است.

۱. مجادله، ۲۱.

۲. شیخ صدوق، من لایحضره الفقیه، ۴/۳۳۴/۵۷۱۹.



با این حال، این نصرت و غلبه در دوران ظهور منجی، حضرت صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه به اوج کمال خواهد رسید: «هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ»^۱! او کسی است که پیامبرش را با هدایت و دین حق فرستاد تا آن را بر همه ادیان غالب گرداند، هر چند مشرکان ناخشنود باشند». دین پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بر همه ادیان پیروز است و پیامبر ما سرور همه انبیا است؛ کتاب آسمانی او (قرآن)، مهیمن و مسلط بر همه ادیان است.

امام صادق علیه السلام در تفسیر این آیه فرمودند: «به خدا سوگند! هنوز تأویل این آیه بروز پیدا نکرده و تا خروج قائم عجل الله تعالی فرجه، تأویلش آشکار نمی شود. وقتی قائم خروج کند، کافری نسبت به خدای بزرگ باقی نمی ماند و مشرکی نسبت به مقام امام نمی ماند، مگر اینکه از قیام او کراهت دارد؛ تا جایی که اگر کافریا مشرکی در دل صخره ای باشد، صخره می گوید: «ای مؤمن! در دل من کافری است، پس مرا بشکن و او را بُکش».^۲ این است قدرت سپاه مهدی صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه! در حکومتی که بر سراسر جهان سیطره دارد و حتی صخره هم به یاری او می شتابد!

حالا نوبت توست

این سنت خداست؛ از طوفان شن در طبس تا موشک های نقطه زن در تل آویو؛ از سخن گفتن صخره ها در آخر الزمان تا شکافته شدن دریا برای حضرت موسی علیه السلام. ارتش خدا پیروز است و این ماشین جنگی الهی، با قدرت به پیش می رود. اما یک سؤال ترسناک و تکان دهنده باقی می ماند! سؤالی که اگر پاسخش را ندهیم، شاید تمام این «مرگ بر اسرائیل» گفتن ها و این شب قدر گرفتن ها، برای خودمان بی فایده می شود. سؤال این است: «در این جشن پیروزی بزرگ، صندلی من کجاست؟»

خدا که کار خودش را می کند؛ خدا که دینش را یاری می کند؛ حضرت موسی علیه السلام از دریا عبور می کند؛ مهدی فاطمه علیهما السلام می آید و جهان را گلستان می کند؛ اما من و تو کجاییم؟! نکنند ما همانند تماشاچیان باشیم که کنار زمین ایستاده اند، برای

۱. توبه، ۳۳.

۲. عبد علی بن جمعة العروسی حویزی، تفسیر نور الثقلین، ج ۲، ص ۲۱۱؛ هاشم بحرانی، تفسیر البرهان، ج ۲، ص ۷۷۰؛ شیخ صدوق، کمال الدین، ج ۲، ص ۶۷۰.

تیم برنده هورا می کشند، اما خودشان هیچ مدالی نمی گیرند؟! نکند وقتی پرچم **﴿وَإِنْ جُنَدًا لَهُمُ الْعَالِيُونَ﴾** بالا رفت، نام من و شما در لیست غائبین باشد؟ خداوند به هیچ کس، چک سفیدامضا نداده است. بلیت ورود به خیمه پیروزی، قیمتی دارد که باید همین امروز پرداخت کنیم. پس حالا دوربین را از روی موشک ها و تانک ها برگردانید. لنز دوربین را به سمت قلب خودتان بچرخانید. صحنه اصلی نبرد، همین جاست و ما چند وظیفه داریم.

پیروزی، صبوری می خواهد

مادر همه پیروزی ها، صبوری و مقاومت است. امام علی علیه السلام فرمود: **«لَا يَعْدَمُ الصَّبْرُ الظَّفَرُ وَإِنْ طَالَ بِهِ الزَّمَانُ»**^۱ شخص صبور، پیروزی را از دست نخواهد داد، هرچند زمان زیادی بگذرد». دشمن صهیونیستی هر نقشه ای بکشد، به خود او بازمی گردد. از این پس، مادامی که برای خدا و دین خدا استقامت کنیم، پیروزی از آن ماست. اما اگر خدای ناکرده، روزی عقب نشینی کنیم، باید فکری به حال خود نماییم. امیرالمؤمنین علی علیه السلام می فرماید: **«الصَّبْرُ مِفْتَاحُ الظَّفَرِ»**^۲ صبر و استقامت کلید پیروزی است».

عرب ها می گویند: **«مَنْ صَبَرَ ظَفَرٌ»** و فارسی زبانان می گویند:

صبر و ظفر هر دو دوستان قدیمند بر اثر صبر نوبت ظفر آید بهترین شاهد و گواه برای کلام امام علیه السلام مطالعه تاریخ گذشتگان است. در تمام عرصه ها (علمی، صنعتی، سیاسی و اجتماعی) کسانی پیروز شدند که صبر و استقامت بیشتری داشتند؛ همان کسانی که بر مرکب صبر سوار شدند و به سوی مقصد تاختند و آن را در آغوش گرفتند.

سلاح مؤمن دعاست

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: **«الدُّعَاءُ سِلَاحُ الْمُؤْمِنِ وَ عَمُودُ الدِّينِ وَ نَوْرُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ»**^۳ دعا سلاح مؤمن، ستون دین و نور آسمان ها و زمین است». آنچه باعث

۱. محمد بن حسین شریف رضی، نهج البلاغه، حکمت ۱۵۳.

۲. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۳۲۲.

۳. محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۴۶۸، ۱.



موفقیت موشک‌هایمان شد، دعای خیر مؤمنان و اذکار آنان از ایران و کشورهای دیگر بود. زمان آن است که دعا را جدی بگیریم تا خداوند مهربان شر دشمنان را دفع کند. دعا بسیار است، اما چند نمونه را عرض می‌کنم.

«هرگاه امیرمؤمنان علی علیه السلام این دعا را می‌خواند، با هر لشکری که روبه‌رو می‌شد، آن را شکست می‌داد و با هر جنگجویی رزم می‌کرد، بر او پیروز می‌شد. این دعا ایمنی از بلاست که چنین است: «اللَّهُمَّ بِكَ أَسَاوِرُ، وَبِكَ أُحَاوِلُ، وَبِكَ أُجَاوِرُ، وَبِكَ أَصُولُ، وَبِكَ أَنْتَصِرُ، وَبِكَ أَمُوتُ، وَبِكَ أَحْيَا، أَسَلَمْتُ نَفْسِي إِلَيْكَ، وَفَوَّضْتُ أَمْرِي إِلَيْكَ، وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ، اللَّهُمَّ إِنَّكَ خَلَقْتَنِي وَرَزَقْتَنِي وَسَرَّزْتَنِي عَنِ الْعِبَادِ بِلُطْفٍ مَا حَوَّلْتَنِي وَأَغْنَيْتَنِي، أَذَا هَوَيْتَ رَدَدْتَنِي، وَأَذَا عَثَرْتُ قَوَّمتَنِي، وَإِذَا مَرَضْتُ شَفَيْتَنِي، وَإِذَا دَعَوْتُ أَجَبْتَنِي، يَا سَيِّدِي اؤْصَ عَنِّي فَقَدْ أُضَيِّتَنِي»^۱.

امام صادق علیه السلام نیز فرمود: «کسی که سوره مبارکه هود را بنویسد و با خود داشته باشد، خداوند نیروی فوق‌العاده‌ای به او خواهد داد و کسی که آن را همراه داشته باشد و با دشمن بجنگد، بر او پیروز و غالب می‌شود تا آنجا که هرکس او را ببیند از او می‌ترسد»^۲.

اتحاد، سلاح ماست

نوجوان «شهید رشید اسلامی» می‌گفت: «ای مردم ایران و ای هم‌وطنان! خیال نکنید که با جان دادن من، کار تمام می‌شود. ما همگی مسئول حفظ این وطن هستیم. اگر قرار باشد در برابر یکدیگر صف بندی کنیم، هرگز پیروز نخواهیم شد». در میانه پاسخ‌های موشکی و عملیات‌های نظامی از جانب ایران، جنگی دیگر نیز در جریان است؛ جنگی خاموش اما عمیق؛ جنگی که این بار نه بر سر خاک، بلکه بر سر ذهن‌ها و قلب‌ها است.

رژیم صهیونیستی که در میدان نبرد مستقیم، با پاسخ صریح ایران مواجه شد، اکنون تمام توان خود را به میدان رسانه‌ای و عملیات روانی منتقل کرده است؛ هدف القای ترس، و دوقطبی‌سازی و شکاف اجتماعی است؛ ابزار آن نیز

۱. شیخ صدوق، عیون أخبار الرضا.

۲. هاشم بحرانی، تفسیر البرهان، ج ۷، ص ۷۷.

روایت‌های تحریف‌شده، تصویرهای ساختگی و بازی با افکار عمومی است. در چنین نبردی، قدرت تنها به موشک و تسلیحات نظامی ختم نمی‌شود، بلکه در میدان داری روایت‌ها نهفته است؛ دشمن تلاش می‌کند جامعه ایران را از درون تضعیف کند؛ با پمپاژ اخبار جعلی، القای دوگانگی میان مردم و حاکمیت و تزریق حس ناامیدی؛ اما این پروژه، زمانی موفق خواهد شد که ما سکوت کنیم و تصویر واقعی جامعه خود را نشان ندهیم.

در این میان، رفتارهایی چون ایستادگی مجری شبکه خبر، سحر امامی، هنگام حمله به صداوسیما و ادامه دادن کار بدون تزلزل و همچنین، پوشش‌های مردمی در فضای مجازی و حقیقی برای مشارکت و امیدآفرینی، جلوه‌هایی از روایت ملی و خودجوش جامعه است.

هزاران توییت، استوری، یادداشت و تصویر که به صورت خودجوش روایت مقاومت، آرامش و عزت را باز نشر می‌کنند، گواهی بر این است که جامعه ایران نه تنها منفعل نشده، بلکه کنشگرانه در میدان رسانه نیز حاضر است.

قدم‌هایی که برای خدا برداشته می‌شود را به عنوان جنود الهی در روز قدس معنا کنید و اینکه ایستادگی و مقاومت مردم در مقابل دشمن خون‌خواری مثل صهیونیست، موجب غلبه رزمندگان بر این دشمن خواهد شد: ﴿وَإِنْ جُنَدْنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ﴾.

دعای پایان

خدایا! به حق فرق شکافته امیرالمؤمنین علیه السلام، امضای نابودی رژیم صهیونیستی را همین امشب پای تقدیرات جهان ثبت بفرما. پروردگارا! چشمان ما را به جمال آزادی قدس شریف و نماز در مسجد الاقصی روشن بگردان.

بار الها! ما را از تماشاچیان ظهور قرار نده؛ ما را بازیگران میدان ظهور و سربازان پایه رکاب حجت بن الحسن علیه السلام مقرر فرما. خدایا! نام ما را در لیست «جند الله» و «حزب الله» که پیروزان نهایی تاریخ‌اند، جاودانه کن.

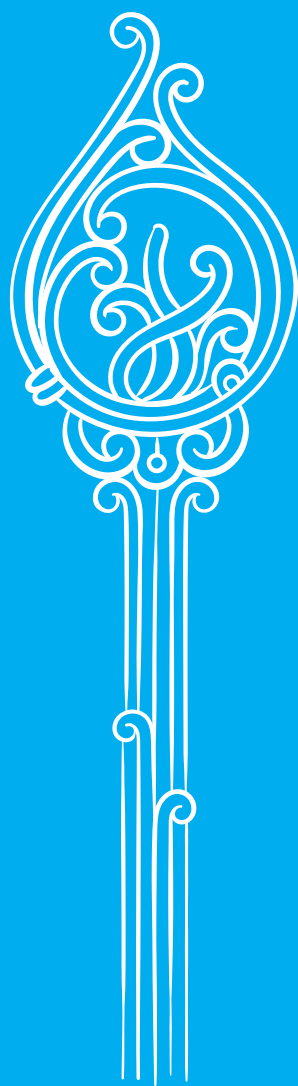
پروردگارا! در این دنیایی که باب شهادت باز شده است، مرگ ما را در بستر قرار نده.

خدایا! عاقبت همه ما را، شهادتی سرخ، در نبرد با بدترین دشمنان خدا و به سبک حاج قاسم سلیمانی مقدر بفرما.

خداوندا! دستان ما را از دامان ولایت کوتاه مکن.

بار الها! قدم‌های ما را در راه مبارزه با استکبار نلرزان. پرچم این انقلاب را با دستان رهبر عزیزمان، به صاحب اصلی‌اش، امام زمان عجل الله تعالی فرجه الیک برسان.





مجلس بیست و چهارم

ایران با استقامت

(بررسی آثار روانی و معنوی استقامت

در زندگی فردی و اجتماعی)

﴿إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ
عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا﴾

سوره فصلت، آیه ۳۰

بی‌تردید کسانی که گفتند: «پروردگار ما خداست»،
سپس پای حرفشان ایستادند، فرشتگان بر آنان
فرود می‌آیند که: «نترسید و غمگین مباشید!»



سُورَةُ فَصَّلَتْ

إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَمُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ
 الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشُرُوا بِالْجَنَّةِ
 الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ ﴿٣٠﴾ نَحْنُ أَوْلِيَاؤُكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا
 وَفِي الْآخِرَةِ وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَشْتَهَى أَنْفُسُكُمْ وَلَكُمْ
 فِيهَا مَا تَدَّعُونَ ﴿٣١﴾ نَزَّلْنَا مِنْ غَفُورٍ رَحِيمٍ ﴿٣٢﴾ وَمَنْ أَحْسَنُ
 قَوْلًا مِمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ وَعَمِلَ صَالِحًا وَقَالَ إِنِّي مِنَ
 الْمُسْلِمِينَ ﴿٣٣﴾ وَلَا تَسْتَوِ الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ ادْفَعْ
 بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ
 وَلِيٌّ حَمِيمٌ ﴿٣٤﴾ وَمَا يُلْقِيهَا إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَمَا يُلْقِيهَا
 إِلَّا ذُو حِظٍّ عَظِيمٍ ﴿٣٥﴾ وَإِذَا نَزَعْنَاكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْعٌ
 فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿٣٦﴾ وَمِنْ آيَاتِهِ
 أَلْبُلُّ وَالنَّهَارُ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ لَا تَسْجُدُوا لِلشَّمْسِ
 وَلَا لِلْقَمَرِ وَاسْجُدُوا لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَهُنَّ إِن كُنْتُمْ
 إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ ﴿٣٧﴾ فَإِنْ اسْتَكْبَرُوا فَالَّذِينَ عِنْدَ
 رَبِّكَ يُسَبِّحُونَ لَهُ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ ﴿٣٨﴾



تلاوت آیه



مدرسه حفظ

آفت‌های یک ملت در حال پیشرفت!

شب‌های قدر تمام شد. آن اشک‌ها، آن «بِکَ یا الله» گفتن‌ها، آن قرآن به سرگرفتن‌ها، پرونده‌ها دیشب، شب بیست و سوم، بسته و امضا شد؛ یعنی همان فینال قهرمانی را گذرانیدیم. یک حسی هست که معمولاً از امروز صبح، یعنی فردای شب قدر، یواش یواش سراغ آدم می‌آید؛ حسی دوگانه. دیدید وقتی آدم از یک سفر زیارتی بسیار لذت بخش برمی‌گردد، یا از یک مهمانی باشکوه بیرون می‌آید، دم در خروجی چه حسی دارد؟ از یک طرف خوشحال است و می‌گوید: «خدایا شکر! دعوت کردی، تحویل گرفتی، پاکم کردی، سبک شدم». اما از آن طرف، یک دلهره تهِ دلش هست؛ یک ترس یواشکی. با خودش می‌گوید: «نکند دوباره خراب کنم؟»، «نکند این حال خوشی که دیشب پیدا کردم، همین‌که پایم را از ماه رمضان بیرون گذاشتم، از بین برود؟»، «شیطان که در این ماه در غل و زنجیر بود، چند روز دیگر آزاد می‌شود؛ نکند دوباره همان آش و همان کاسه شود؟!». بیا بیدروراست باشیم. ما انسان‌ها، چه در زندگی شخصی (در چهار دیواری خانه) و چه در زندگی اجتماعی و ملی (کف خیابان و بازار)، همیشه بین دو لبهٔ قیچی گیر کرده‌ایم؛ دو حس ناخوشایند که مثل خوره روح ما را می‌خورند. هر لبه این قیچی به تنهایی، آفت بزرگ و مانع رشد هر فرد و هر ملتی است.

لبهٔ اول: ترس از آینده (خوف)

همه‌اش نگرانیم! پدر خانواده نگران است: «ماه بعد چه می‌شود؟ اجارهٔ خانه را چه کنم؟ وضعیت دلار و بازار به کجا می‌رسد؟»، جوان نگران است: «آینده‌ام

چه می‌شود؟»، به عنوان یک ملت نگرانیم: «این دشمنی‌ها، تحریم‌ها و تهدیدها آخرش چه می‌شود؟ نکند کم بیاوریم؟». این اسمش «خوف» است؛ ترس از اتفاقی که هنوز نیفتاده، اما سایه‌اش روی زندگی‌مان سنگینی می‌کند.

لبه دوم: غم گذشته (حزن)

همه‌اش حسرت می‌خوریم: «ای وای! چرا پارسال آن اشتباه را کردم؟»، «چرا در تربیت فرزندم کوتاهی کردم؟»، «چرا فلان موقعیت سیاسی یا اقتصادی را از دست دادیم؟». این هم اسمش «حُزن» است؛ غصه خوردن برای چیزی که رفته و تمام شده.

حالا سؤال اصلیانجاست: آیا فرمولی وجود دارد؟ آیا نسخه‌ای هست که وسط این بازار شلوغ، وسط مشکلات اقتصادی، وسط وسوسه‌های رنگارنگ گناه، طوری زندگی کنیم که نه از آینده بترسیم و نه غصه گذشته را بخوریم؟ به‌گونه‌ای که وقتی صبح از خواب بیدار می‌شویم، دلمان همانند کوه، قرص و محکم باشد!

آیه زندگی

شهید بهشتی رحمته‌الله عاشق آیه ۳۰ سوره مبارکه فصلت بود؛ می‌گفت: «این آیه تکلیف آدم را با همه چیز روشن می‌کند».^۱ خداوند در این آیه، یک فرمول سه مرحله‌ای می‌دهد. می‌گوید اگر این سه کار را انجام دادی، محافظان ویژه‌ام، یعنی فرشتگانم را می‌فرستم که دورت را بگیرند تا نه بترسی و نه غمگین شوی.

می‌خواهید بدانید این فرمول چیست؟ فرمولی که هم به درد تنهایی قبرمان می‌خورد، هم به درد عزت و امنیت کشورمان! دل‌ها را روانه قرآن کنیم و با هم بشنویم: «إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا»؛^۲ کسانی که گفتند: "پروردگار ما الله است" و پای حرفشان ایستادند، فرشتگان بر آنان نازل می‌شوند و به آن‌ها نوید می‌دهند که نه بترسند و نه غمگین شوند».

۱. محمد حسین بهشتی، حق و باطل از دیدگاه قرآن، ص ۵۶.

۲. فصلت، ۳۰.

پله‌های آرامش

بیاید این آیه را مثل یک نقشه گنج باز کنیم. سه پله دارد؛ اگر این سه پله را رفتیم، آن نترسیدن و غمگین نشدن محقق می‌شود. اما پیش از بازکردن فرمول، می‌خواهم نکته‌ای عمیق از آیت‌الله جوادی آملی رحمته‌الله برایتان نقل کنم که نگاهمان را به این آیه تغییر می‌دهد.^۱ ایشان می‌فرمودند در قرآن کریم، دو آیه دقیقاً با همین مضمون داریم که ما را به استقامت دعوت می‌کند؛ یکی همین آیه‌ای است که محور بحث ماست: **﴿إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ...﴾**^۲. در اینجا، پاداش نترسیدن و غمگین نشدن با واسطه فرشتگان به شما می‌رسد؛ یعنی فرشته‌ها پیام خدا را به دل شما می‌آورند و می‌گویند: «هیچ ترسی بر شما نیست». یک آیه دیگر نیز داریم که همین پیام را بدون واسطه به مؤمنان می‌رساند. در سورة احقاف، عین همین جملات آمده است، با این تفاوت که بلافاصله فرموده است: **﴿الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾**^۳. یعنی چه؟ یعنی خداوند مستقیماً به مردان پایدار می‌گوید: «من به شما می‌گویم؛ شما هیچ ترس و غمی ندارید».

نکته مهم این است که استقامت در راه حق، آن قدر برای خدا عزیز است که گاهی بدون واسطه و بدون پیام‌رسان، تضمین آرامش قلبی مؤمن را امضا می‌کند. پس می‌بینید که چقدر پله **﴿ثُمَّ اسْتَقَامُوا﴾** برای دریافت آرامش ابدی مهم است. بیاید پله‌های این استقامت را با هم بررسی کنیم.

پله اول: انتخاب ارباب (قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ)

پله اول چیست؟ **﴿قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ﴾**. ترجمه‌اش ساده است: «گفتند پروردگار ما خداست». اما اشتباه نکنید! این فقط یک جمله نیست که با زبان بگوییم و رد شویم. **﴿رَبَّ﴾** یعنی صاحب اختیار، یعنی مدیر، یعنی کسی که سگّان کشتی زندگی دست اوست. گفتن **﴿رَبُّنَا اللَّهُ﴾** یعنی یک انتخاب بزرگ؛ یعنی خدایا! من امشب، شب بیست و چهارم رمضان، اعلام می‌کنم که تو مدیر زندگی‌ام هستی!

۱. تفسیر سورة احقاف، جلسه ۱۰ (۱۳۹۵/۰۱/۲۸)؛ دسترسی در سایت آیت‌الله جوادی آملی.

۲. فصلت، ۳۰.

۳. احقاف، ۱۳.



- دیگر پول من، ﴿رَبِّ﴾ من نیست (که هرچه گفت، بگویم چشم).
 - پست و مقام، ﴿رَبِّ﴾ من نیست
 - هوای نفس و شهوت، ﴿رَبِّ﴾ من نیست.
 - در سطح جامعه جهانی، آمریکا و قدرت های زورگو، ﴿رَبِّ﴾ ما نیستند.
 ما در شب های قدر، با صدای بلند «يَا اَللّٰهُ» گفتیم؛ یعنی سیم های
 وابستگی به غیر خدا را قیچی کردیم. این قدم اول است: «خدا یا فقط تو».

پله دوم: هزینه دادن و ماندن (ثُمَّ اسْتَقَامُوا)

اما پله دوم! اینجا همان جایی است که خیلی ها می بُرنند؛ جایی که مرد از نامرد
 جدا می شود. می فرماید: «ثُمَّ اسْتَقَامُوا». ﴿ثُمَّ﴾ یعنی «سپس»؛ یعنی بعد از اعلام
 «پروردگار ما الله است»، باید پای حرفت بایستی. فارسی اش می شود: «جانزدن».
 ببینید عزیزان! شروع کردن، بسیار آسان است؛ جوگیر شدن، خیلی راحت
 است. همه می توانند یک روز به باشگاه بروند، اما کیست که یک سال مداوم
 تمرین کند؟ او قهرمان می شود. همه می توانند شب قدر قرآن سر بگیرند و گریه
 کنند (چون جو معنوی مهیاست). اما کیست که دو هفته بعد از ماه رمضان،
 وقتی رفیقش او را به مجلس گناه دعوت کرد یا یک رشوه چرب و نرم زیر دستش
 آمد، بگوید: «نه! من قول دادم. من صاحب دارم»؟ این می شود استقامت.
 عزیزان! استقامت یعنی پای یک انتخاب ایستادن.

اما این صراط مستقیم، کجاست؟ باید پای چه کسی بایستیم؟ آیا استقامت
 صرفاً یعنی یکسری کار فردی؟ امام صادق علیه السلام به ما فرمول دقیق این استقامت
 را یاد داده است. در تفسیر آیه شریفه ﴿لَمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَسْتَقِيمَ﴾؛ هرکس از
 شما بخواهد استقامت کند،^۱ از امام صادق علیه السلام سؤال کردند که منظور از این
 استقامت چیست، حضرت فرمودند: «فِي طَاعَةِ عَلِيِّ عليه السلام وَالْأَيْمَةِ مِنْ بَعْدِهِ»؛^۲
 یعنی استقامت واقعی، استقامت در اطاعت و پیروی از امیرالمؤمنین علی علیه السلام
 و امامان بعد از اوست! این یعنی هرکس می خواهد در این دنیای پریچ وخم

۱. تکویر، ۲۸.

۲. هاشم بحرانی، البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص ۵۹۶.

گم نشود و پای لنگ لنگانش نلرزد، باید فرماندهی زندگی اش را به دست ولایت بسپارد؛ چون راه استقامت، همان صراط مستقیم امیرالمؤمنین علیه السلام است. اگر می خواهید ببینید نهایت این استقامت در مسیر ولایت به کجا می رسد، باید در دل بزرگ ترین طوفان عالم بروید که از استقامت نلرزد.

استقامت ملی یعنی چه؟ در سطح یک ملت هم همین است. ملتی انقلاب می کند و می گوید: «ما می خواهیم روی پای خودمان بایستیم، ما خدا را داریم». بلافاصله دشمنی ها شروع می شود؛ تحریم، جنگ، فشار تبلیغاتی و... اینجا استقامت معنا پیدا می کند. استقامت یعنی وقتی در گردنه های سخت اقتصادی و سیاسی قرار گرفتیم، پشیمان نشویم؛ نگوئیم: «ای بابا! چه کاری بود کردیم! کاش تسلیم می شدیم». استقامت مثل رانندگی در سربالایی است. ماشین که به سربالایی تند می رسد، فشار می آید، موتور صدا می دهد. هنر راننده این است که دنده معکوس بکشد و گاز بدهد، نه اینکه کنار بزند و پایین برگردد. اگر گفتی خدا و پای سختی اش ایستادی، آن وقت معجزه رخ می دهد.

اما گفتیم استقامت مثل گاز دادن در سربالایی است؛ جایی که موتور صدا می دهد و فشار می آید. درست همین جاست که شیطان می آید و وسوسه ای خطرناک در دل فرد یا جامعه می اندازد؛ می گوید: «نکند راه را اشتباه آمده ایم که این قدر سخت شده؟ اگر مسیرمان درست بود، چرا باید چرخ زندگی این طور لنگ بزند؟!»

عزیزان! یک قانون طلایی را پای این آیه یاد بگیرید: «سختی مسیر، به معنای اشتباه بودن راه نیست! اتفاقاً گاهی وقت ها این سختی، مُهر تأیید راه است». شما وقتی به باشگاه بدن سازی می روید، چه زمانی عضله می سازید؟ وقتی زیر وزنه، فشار می آورید و عرق می کنید. اگر فشار نباشد که عضله رشد نمی کند. جامعه نیز همین است؛ بدون استقامت، عضله پیشرفت کشور قوی نمی شود. خدا شاهد است هر قله ای که بخواهید فتح کنید، راهش سنگلاخ است. راه صاف و سرازیری، معمولاً به ته دره می رسد، نه قله! یک شاخص به شما بدهم. نگاه کنید ببینید چه زمانی سروصدا ی دشمن در می آید! وقتی راه آسان است و دشمن کاری به کارتان ندارد، باید شک کنید؛ شاید دارید سقوط می کنید و خبر

ندارید. اما وقتی می بینید دشمن دندان نشان می دهد، تحریم می کند، عملیات روانی راه می اندازد و مسخره می کند، بدانید به هدف زده اید! این درد و فشار، درد رشد است، نه درد بیماری. این طور وقت ها جای ترمز گرفتن نیست، باید پدال را محکم تر فشار داد.

ممکن است کسی بپرسد: «حاج آقا! چرا باید این فشار را تحمل کنیم؟ که چه بشود؟ آخرش چه؟» ذهن من و شما دنبال نتیجه است. حق هم داریم! مردم ما دنبال در دسر نیستند، مردم ما پیشرفت می خواهند، رفاه می خواهند.

سؤال من این است که کجای دنیا، کجای تاریخ، یک ملت بدون استقامت پیشرفت کرده است؟ باید ادبیاتمان را اصلاح کنیم. بعضی ها فکر می کنند وقتی می گوئیم «مقاومت»، یعنی دعوت به فقر و نداری! ابداً! استقامت یعنی نقد کردن پیشرفت، بدون باج دادن به دشمن.

بیایید منصفانه نگاه کنیم. کجا پیشرفت کردیم؟ مگر با همین استقامت، آمریکا را از منطقه بیرون نکردیم؟ مگر با ایستادگی، داعش را زمین گیر نکردیم؟ در صنعت موشکی، نانو، پزشکی و...، هر جا که گفتیم: «ما می ایستیم و خودمان می سازیم»، جلورفتیم؛ اما هر جا منتظر لبخند دشمن شدیم، عقب ماندیم. قرآن می گوید: «استقامت کنید تا ملائکه بیایند و راه را باز کنند». پس ما پیشرفت می خواهیم، عزت می خواهیم، اما پیشرفتی که روی پای خودمان باشد، نه با التماس و ذلت.

پِلَّةُ سَوْمٍ: چتر نجات نامرئی (تَنْزَلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ)

نتیجه چه می شود؟ خدا نسیه معامله نمی کند؛ نمی گوید «شما فعلاً استقامت کنید، آن دنیا حور و قصر می دهیم». نه! همین جا، وسط میدان مبارزه، وسط سختی ترک گناه، پاداش می دهد. می فرماید: «تَنْزَلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ»؛ فرشته ها بر چنین فرد و جامعه ای نازل می شوند.

دقت کنید! فعل «تَنْزَلُ» مضارع است؛ یعنی همین الان، همین لحظه، پیوسته و مستمر فرود می آیند. کارشان چیست؟ می آیند در گوش دل من و شما نجوا می کنند و پیغامی می آورند که آب بر آتش است: «أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا».

شده گاهی در اوج مشکلات، ناگهان آرامش عجیبی ته دلتان می‌آید؛ همه نگران و بی‌تاب‌اند، اما شما آرامید؟ شده ملتی را چهل سال محاصره کنند، اما هنوز با اقتدار ایستاده باشد؟ این کار فرشته‌هاست، این همان سکینه و آرامش الهی است. فرشته می‌گوید: «نترس! آینده دست خداست، نه دست دلار و دشمن» **﴿لَا تَخَافُوا﴾**. غصه نخور! گذشته‌ها جبران می‌شود، خدا با توست **﴿وَلَا تَحْزَنُوا﴾**.

پس فرمول این شد: انتخاب خدا + ایستادگی و جانزدن = فرود آمدن آرامش و شکستن ترس.

عزیزان! بعضی‌ها فرمول غلطی در ذهن دارند و مدام در گوش جامعه می‌خوانند: «آقا کوتاه بیایید تا جنگ نشود! کوتاه بیایید تا ویرانی نشود!» بیایید تاریخ خودمان را ورق بزنیم. تاریخ که دروغ نمی‌گوید! آیا واقعاً هر جا مقاومت نباشد، صلح و گل و بلبل است؟ ابداً! هر جا مقاومت نباشد، جنگ و ویرانی مطلق است. نمونه‌اش؟ شهریور ۱۳۲۰، زمان رضاخان. او ارتشی ساخته بود که ظاهراً مدرن بود؛ اما چون بویی از فرهنگ مقاومت نبرده بود و روحیه نداشت، نتیجه چه شد؟ وقتی متفکین حمله کردند، این ارتش، فقط هشتاد ساعت دوام آورد. توجه کنید! کشوری که اعلام بی‌طرفی کرد و گفت: «ما نمی‌جنگیم، کاری به کارتان نداریم»، آیا دشمن دست از سرش برداشت؟ نه! داخل آن کشور ریختند، قحطی درست کردند، ویرانی به بار آوردند و عزت مردم را لگدمال کردند؛ چون ستون فقرات که اسمش استقامت است، شکسته بود.^۱

این سنت خداست! ملتی که جلوی گرگ سر خم کند، حتماً دریده می‌شود. خداوند در این آیه می‌گوید: «استقامت کنید» تا فرشته‌ها بیایند. اگر استقامت نکنید، جای فرشته‌ها را شیاطین و دشمنان می‌گیرند.

پس یادمان باشد: «هزینه سازش و تسلیم، بسیار بیشتر از هزینه مقاومت است. آنجا ویرانی است؛ اینجا ساخت و پیشرفت».

یک طرف سکه را دیدیم. حالا بیایید طرف دیگرش را ببینیم. جایی که مؤمنان می‌ایستند، چه می‌شود؟ قرآن یک قاعده عجیب دارد: «هر وقت دیدید دشمن

۱. الهام ملک‌زاده، زهرا حامدی و زهرا علیزاده بیرجندی، جنگ جهانی اول و دوم در ایران به روایت اسناد.

به سیم آخر زد، بدانید کارش تمام است)). نمونه اش؟ جناب فرعون.

فرعون روزی تصمیم نهایی اش را گرفت. دید موسی علیه السلام ششصد هزار نفر را شبانه برداشته و از شهر خارج می کند. خون جلوی چشمش را گرفت و گفت: «دیگر تمام است! امشب باید بساط موسی و قومش را جمع کنم». آیه قرآن را ببینید: **﴿فَأَرَادَ أَنْ يَنْتَفِرَ مِنْ الْأَرْضِ﴾**؛ اراده کرد که آن ها را از زمین بکند و دور بیندازد. آفتاب زده، با تمام تجهیزات و با توپ و تانک آن زمان، دنبال قوم حضرت موسی علیه السلام افتاد. به ظاهر ماجرا نگاه کنید! یک مشت زن و بچه و پیرمرد فراری، پشت دریا گیر افتاده اند و آن طرف، قدرتمندترین ارتش دنیا! عقل ظاهری می گوید: «کار تمام است؛ بساط موسی جمع شد». اما سنت خدا چیست؟ خدا می گوید: «آقای فرعون! تو می خواستی بساط حضرت موسی علیه السلام را جمع کنی؟! حالا تماشا کن که چطور بساط خودت جمع می شود». حضرت موسی علیه السلام مأمور شد، دریا شکافته شد و مؤمنان عبور کردند. اما همین که فرعون و سپاهش به وسط دریا آمدند، آب ها روی هم ریخت: **﴿فَاَغْرَقْنَاهُ وَمَنْ مَعَهُ جَمِيعًا﴾**؛^۲ ما او و همه کسانی را که با او بودند، غرق کردیم)).

عزیزان! این داستان سه هزار سال پیش نیست؛ داستان امروز من و شما نیز هست. دشمنی که تا دیروز ادکلن می زد، کراوات می بست، شعار دموکراسی می داد، دم از حقوق بشر می زد، وقتی می بیند این ملت استقامت کرده و حریف ایمان شما نمی شود، مجبور می شود نقابش را کنار بزند. ملاحظات را کنار می گذارد، وحشی گری می کند، دارو را تحریم می کند و آشکارا جنایت می کند؛ شاید به خیال خودش بساط ما را جمع کند.

اما خبر ندارد! آنجایی که دشمن نقاب نفاق را برمی دارد و شمشیر را از رو می بندد، دقیقاً همان نقطه ای است که نصرت خدا نازل می شود. همان طور که دریا برای حضرت موسی علیه السلام باز شد، بن بست ها برای ملتی که نترسد و بایستد، باز خواهد شد. پس اگر می بینید فشار زیاد است و دشمن بی پرده دشمنی می کند، نترسید؛ این نشانه داریم به غرق شدن فرعون نزدیک می شویم.

۱. اسراء، ۱۰۳.

۲. همان.

تجربه شیرین نترسیدن

شاید در دلتان بگویید: «حاج آقا! قبول. استقامت هزینه دارد، سختی دارد، دشمنی دارد. ولی خیلی سخت است! ما داریم زیر بار مشکلات له می‌شویم. کاش زمان پیامبر ﷺ بودیم، پیامبر را می‌دیدیم، معجزه می‌دیدیم و راحت‌تر دین‌داری می‌کردیم».

می‌خواهم بشارتی بدهم تا خستگی از تنتان بیرون برود. می‌خواهم یک مدال افتخار روی سینهٔ تک‌تک شما روزه‌داران بزنم که در این وانفسا، دینتان را محکم چسبیده‌اید.

این روایت عجیب را از پیامبر اکرم ﷺ^۱ بشنوید. حضرت میان اصحاب نشسته بودند. کدام اصحاب؟ کسانی که جنگ بدر را دیده بودند، جنگ احد را دیده بودند، شمشیر زده بودند. حضرت رو کردند به آن‌ها و فرمودند: «سَيَأْتِي قَوْمٌ مِّنْ بَعْدِكُمْ...» به زودی، بعد از شما گروهی می‌آیند که اجر یک نفر از آن‌ها، برابر است با پنجاه نفر از شما! اصحاب تعجب کردند و صداها در آمد: «یا رسول الله! ما؟! مایی که در بدر و احد و حنین خون دادیم، مایی که قرآن مستقیماً دربارهٔ ما نازل شد، آن‌ها از ما بالاترند؟!» حضرت جمله‌ای فرمودند که تن آدم را می‌لرزاند: «إِنَّكُمْ لَوْ تَعَمَّلُوا لِمَا حُمِّلُوا لَمْ تَصْبِرُوا صَبْرَهُمْ»^۲ اگر آن باری که روی دوش آن‌هاست، روی دوش شما می‌گذاشتند، شما مثل آن‌ها صبر و استقامت نمی‌کردید».

آی مردم! پیامبر ﷺ ۱۴۰۰ سال پیش به شما سلام کرده است. پیامبر ﷺ می‌دانست روزگاری می‌آید که مردم پیامبر را نمی‌بینند و امام معصوم غایب است و از درودیوار، شبهه و شهوت می‌بارد؛ فضای مجازی دین را نشانه می‌گیرد، تحریم اقتصاد را نشانه می‌گیرد. اما این جوان، این کاسب، این خانم، با تمام این فشارها باز هم می‌گوید: «رَبَّنَا اللَّهُ» و استقامت می‌کند.

این استقامت شما در اوج غربت، قیمت دارد. شما در امتحانی قبول شده‌اید که یاران بدر و احد در آن نبودند. پس خودتان را دست‌کم نگیرید. خدا با لبخند به استقامت شما نگاه می‌کند، این سختی‌ها را می‌بیند و برایتان ضریب پنجاه می‌زند.

۱. محمد باقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۱۳۰.

۲. محمد باقر مجلسی، بحار الأنوار، ۲۶/۱۳۰/۵۲.

اما چرا مسیر حق سخت است؟ چون خدا مسیر رسیدن به خودش را از ناحیه آسان‌ها قرار نداده است. شاید فکر کنید بهشت باید مسیر سبز و راحتی داشته باشد. نه! امیرالمؤمنین فرمودند: «إِنَّ النَّارَ حُقَّتْ بِالشَّهَوَاتِ»^۱؛ مسیر جهنم، با شهوات و خواستنی‌های نفسانی ما قاطی است؛ راحت است، خوش می‌گذرد، آسان است، اما انتهایش آتش است و «إِنَّ الْجَنَّةَ حُقَّتْ بِالْمَكَارِهِ»^۲؛ مسیر بهشت، با سختی‌ها و ناخوشایندی‌های موقت آمیخته شده است؛ بیدار شدن سحر، کنترل چشم، تلاش برای رزق حلال، دفاع از مظلوم و....

این سختی‌ها و فشارها، موقتی است. خدا در قرآن، وقتی به پیامبرش دل‌داری می‌دهد، به ما نیز دل‌داری می‌دهد و می‌فرماید: ﴿وَلَا آخِرَةَ خَيْرٌ لَّكَ مِنَ الْأُولَى﴾^۳؛ شک نکن! پایان ماجرا برای تو بهتر از آغازش است؛ پایان این سختی، خیر است.

مرد استقامت

استقامت امروز ما، ارزشش ضریب پنجاه دارد. اما یک سؤال: این استقامت را باید از چه کسی یاد بگیریم؟ چه کسی در دل ظلمت محض، آرام بود و افق‌های روشن را می‌دید؟

خدا مرحوم حاج حبیب‌الله عسکراولادی را رحمت کند. ایشان خاطرهٔ تکان‌دهنده‌ای از اولین قدم‌های انقلاب تعریف می‌کردند:

هنوز امام ره در قم بودند و ایشان را دستگیر نکرده بودند. من یک پیام مهم از طرف مبارزین تهران داشتم که باید حتماً به دست امام می‌رساندم. در راه فهمیدم، تحت تعقیب هستم. خیلی ترسیدم، اما ترسم فقط به خاطر خودم نبود؛ چون اسم سی، چهل نفر از رفقای مبارز زیر زبانه بود و می‌ترسیدم اگر دستگیر شوم، زیر شکنجه آن‌ها را لو بدهم. با همین اضطراب و رنگ‌پریده، خودم را به خانهٔ کوچک امام در قم رساندم.

۱. محمدبن حسین شریف رضی، نهج‌البلاغه، خطبة ۱۷۶.

۲. همان.

۳. ضحی، ۴.

وارد که شدم، دیدم آقاکنار حوض آمده‌اند و می‌خواهند وضو بگیرند. تا من را دیدند، فهمیدند چه خبر است؛ همه چیز را در چهره‌ام خواندند. امام، با آن آرامش دریایی‌شان مرا صدا زدند و آرام کردند. سپس، با لبخندی عمیق فرمودند: «آقای عسکراولادی! شما از الان ترسیدی؟! ما می‌خواهیم حرکتی را شروع کنیم که قدم اول این است که پرچم امیرالمؤمنین علیه السلام، اهل بیت علیهم السلام و دین، بعد از صدها سال دوباره در این کشور بالا برود؛ قدم دوم این است که کشورهای اسلامی که ذلیلانه زیر چکمه‌های استعمار دست‌وپا می‌زنند، از این ذلت دربیایند و قدم سوم هم این است که می‌خواهیم جهان را که بر طبل بی‌خدایی و کفر می‌کوبد، به سمت معنویت‌خواهی و عدالت‌خواهی سوق بدهیم؛ تا بعد از این سه قدم، امام زمان عجل الله تعالی فرجه تشریف بیاورند».^۱

درد خدا بر آن پیرِ فرزانه ای که در سال ۴۲، در ظلمت محض، در خانه کوچکش، آن چیزی را دید که دیگران در آینه نمی‌دیدند. امام در خشت خام، آینده را روشن می‌دید. درس امام به ما این بود: «اگر مقصدت جهانی و الهی باشد، دیگر از سایه خودت و فشارهای موقتی نمی‌ترسی». در این چهل سال، فشارهای زیادی بر کشور ما آمده است، اما اگر بخواهیم استقامتمان را در مقابل فشار خارجی حفظ کنیم، باید هر روز یادمان بیاید که هدف ما پرچم امام زمان عجل الله تعالی فرجه است، نه فقط چند آجر و دلار! این آرامش رهبر و این هدف بزرگ، رمز استقامت ملی ماست.

استقامت در جنگ هشت ساله

روزهای جنگ را یادمان نرفته؛ در کانال کمیل، یا در همان محاصره‌های سخت مدافعان حرم که رزمنده‌ها نقل می‌کنند؛ شرایطی که از زمین و آسمان آتش می‌بارید؛ هر محاسبه‌ای که می‌کردند، نتیجه‌اش مرگ قطعی یا اسارت بود. طبیعی‌ترین حس در آن لحظه چیست؟ خوف؛ ترس از کشته شدن، ترس از دست دادن همه چیز.

۱. «مصاحبه حبيب الله عسکراولادی مسلمان»، روزنامه اطلاعات، ۲۳ خرداد ۱۳۶۰.

«شهید محمد باقر مشهدی عبادی»، معروف به مشهدی عباد! فرمانده دو گردان بود. در عملیات خیر که سرنوشت جنگ را تغییر داد، ایشان با دو گردان، نیروهایش در محاصره سنگین دشمن گرفتار شدند و بعد از دو روز مقاومت و درحالی که تا آخرین نفس جنگیده بودند، به شهادت رسیدند. در آخرین تماس‌هایی که مشهدی عباد با مهدی باکری داشت، می‌گوید: «آقا مهدی! برادران یکایک تن به تن جنگیدند و به شهادت رسیدند. فقط ما مانده‌ایم که آخرین نفرات هستیم. اما این مطلب را به حضرت امام برسانید که ما در اینجا مظلومانه جنگیدیم و مظلومانه به شهادت رسیدیم». مهدی باکری می‌گوید: «حالا هم می‌توانید عقب نشینی کنید یا تسلیم شوید». مشهدی عباد ناراحت می‌شود و پاسخ می‌دهد: «آقا مهدی! بنده امام حسین را این دو سه قدمی می‌بینم؛ با همین حال هم به شهادت می‌رسم».^۱

ببینید! این همان لحظه نزول ملائکه است. وسط آتش، برایش گلستان می‌شود. شاید میدان جنگ شما، تخت بیمارستان باشد و دکترها جواب کرده باشند. شاید میدان جنگ شما، بازار باشد؛ چکت برگشت خورده و آبرویت در خطر است. اگر آنجا گفتی: «خدایا! من خلاف نکردم، پایت ایستادم، حالا تو خودت درستش کن»، به والله قسم! آرامشی در قلبت می‌ریزد که پادشاهان عالم حسرتش را می‌خورند. اینجا است که شاعر می‌گوید:

گر نگه‌دار من آن است که من می‌دانم

شیشه را در بغل سنگ نگه می‌دارد

اما اگر دنبال قلّه استقامت هستید، اگر می‌خواهید ببینید انسانی که «رَبُّنَا اللهُ» در گوشت و خونش رفته، چقدر قدرتمند می‌شود، باید به کربلا برویم. امان از دل زینب! تصور کنید عصر عاشورا شده، همه را به شهادت رسانده‌اند و خیمه‌ها را آتش زده‌اند. از نظر ظاهری، زینب علیها السلام باید شکست خورده‌ترین، افسرده‌ترین و ترسوترین انسان روی زمین باشد (نعوذ بالله!)؛ هم خوف دارد (دشمن محاصره کرده) و هم حزن (داغ دیده). اما وقتی ابن زیاد می‌خواهد تحقیرش کند و می‌گوید: «دیدي خدا با شما چه کرد؟! این شیرزن، این کوه

۱. یعقوب توکلی، فرهنگ جاودانه‌های تاریخ؛ زندگی‌نامه فرماندهان شهید آذربایجان شرقی.



استقامت، چه پاسخ داد؟ فرمود: «ما بدبخت شدیم»، فرمود: «ما بیچاره شدیم»؛ بلکه فرمود: «مَا رَأَيْتُ إِلَّا جَمِيلًا؛ جز زیبایی چیزی ندیدم».^۱

آی مردم! این زیبایی را چشم سر نمی بیند، این را فرشته هایی که بر قلب زینب علیها السلام نازل شدند، نشان دادند. حضرت زینب علیها السلام به ما یاد داد که اگر **رَبُّنَا** الله گفتی و استقامت کردی، حتی اگر سر برادرت را روی نیزه ببینی، زانویت خم نمی شود و دلت نمی لرزد.

ما امشب، شب بیست و چهارم، دلمان را به چادر خاکی عمه سادات گره بزیم و بگوییم: «یا زینب! ما ضعیفیم، زود می ترسیم، زود کم می آوریم. تو را به حق آن استقامت در گودال قتلگاه، یک نظری به دل های لرزان ما و این ملت کن که سال ها پای پرچم حسین علیه السلام استقامت کرده اند. نگذار ترس از دشمن یا غم مشکلات، ما را از پا دریاورد».

وقتی به اهل بیت علیهم السلام وصل شدی، استقامت بوی عشق می دهد، نه زور و اجبار. حالا که دل هایمان نرم شد، بیایید ببینیم فردا با این سرمایه چه باید بکنیم و خروجی این مجلس چه باید باشد؟

حالا نوبت توست!

عزیزان! حرف هایمان را زدیم، روزه مان را هم شنیدیم. سفره ماه رمضان دارد یواش یواش جمع می شود. امروز بیست و چهارم بود و چشم بر هم بزیم، عید فطر می آید و این مهمانی تمام شده است. نکند از این اقیانوس، فقط خیزی اش به تنمان مانده باشد، نکند خشک شویم؟! آیه را یادتان هست؟ **«ثُمَّ اسْتَقَامُوا»**؛ استقامت یعنی همین روزهای بعد از ماه رمضان. من برای پایان منبرم، یک پیشنهاد کاملاً عملی دارم؛ یک نسخه جیبی که با خودتان به خانه ببرید.

دستور العمل فردی: قانون «یک»

بیایید برای استقامت کردن، سنگ بزرگ برنداریم. سنگ بزرگ، علامت زدن است.

۱. ابن اثم، الفتوح، ج ۵، ص ۱۲۲؛ مقرر، مقتل الحسین علیه السلام، ص ۳۴۱؛ علی بن موسی ابن طاووس، اللهوف، ص ۱۶۰.

شیطان دوست دارد ما قول‌های بزرگ بدهیم تا زود بشکنیم و ناامید شویم. نه! امشب، همین جا، قبل از اینکه از مجلس بیرون بروید، هرکس در دلش با خدای خود یک عهد ببندد؛ عهد "فقط یکی": «خدایا! من قول می‌دهم به پاس احترام این ماه رمضان، تا رمضان سال بعد، روی یک چیز استقامت کنم»؛

– فقط نمازم را اول وقت می‌خوانم.

– فقط قول می‌دهم دروغ را از کاسبی‌ام حذف کنم.

– فقط قول می‌دهم صدایم را در خانه بلند نکنم و خوش اخلاق باشم.

رفقا! «یکی» را سفت بچسبید و رها نکنید؛ بقیه کم‌کم درست می‌شود. استقامت روی یک اصل، کل ساختمان وجودتان را محکم می‌کند. اگر فردا وسوسه شدید، به خودتان بگویید: «من دیشب قول دادم، من مرد استقامتم، من زیر قولم با خدا نمی‌زنم».

دستورالعمل اجتماعی: پمپاژ امید

گفتیم باید استقامت کنیم. اما یک گره کور در کارمان هست که باید باز شود. چرا گاهی استقامت می‌کنیم ولی نتیجه اقتصادی‌اش را سر سفره نمی‌بینیم؟ چرا گاهی خسته می‌شویم؟ چون استقامت ما، جمعی نیست؛ جزیره‌ای است. استقامت یعنی: «همه با هم». نمی‌شود دولت ساز خودش را بزند و مردم راه خودشان را بروند؛ سیاست‌گذار تا فشار دید عقب‌نشینی کند، کاسب تا دلار گران شد احتکار کند. اینکه استقامت نیست! این طوری فقط یک عده زیر بار له می‌شوند و کار جلو نمی‌رود. اگر قرار است این «تَنْزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ» رخ بدهد، باید مثل دانه‌های تسبیح کنار هم باشیم؛ سیاست‌مدار نترسد، کاسب انصاف داشته باشد، من و شما هم امیدمان را از دست ندهیم. اگر یکی بجنگد و یکی عقب بکشد، فقط فرسوده می‌شویم.

بیایید امشب عهد ببندیم که در این جبهه پیشرفت، پشت هم را خالی نکنیم. و یک عهد ملی و اجتماعی! آیه چه گفت؟ گفت نتیجه استقامت، رفتن ترس و غم است. بیایید در جامعه، نماینده ملائکه باشیم، نه بلندگوی شیطان. شیطان کارش چیست؟ «يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ»، شما را از فقر و بدبختی می‌ترساند. در تاکسی،

فضای مجازی یا محل کار، اگر دیدید کسی دل مردم را خالی می‌کند و بذر ناامیدی و ترس می‌پاشد، شما آن طرف ترازو باشید؛ شما دم از خدا بزنید و بگویید: «خدا هست، درست می‌شود. ما روزهای سخت‌تر از این را گذرانده‌ایم». جامعه ما امروز تشنه امید است. مؤمن اهل استقامت، مثل کوه است؛ دیگران به او تکیه می‌کنند و آرام می‌شوند.

وقتی همه می‌گویند: «نمی‌شود»، تو بگو: «با خدا می‌شود».

یک وقت فکر نکنید استقامت فقط تفنگ دست گرفتن است. نه! گاهی استقامت یعنی در اوج تحریم، کاری کنی که دنیا انگشت به دهان بماند. بروید زندگی دکتر «سعید کاظمی آشتیانی»، مؤسس رویان، را بخوانید.^۱ ایشان می‌خواست بحث درمان ناباروری و سلول‌های بنیادی را در ایران راه بیندازد. آن روزها، فضای یأس در دانشگاه‌ها و ادارات موج می‌زد. عده‌ای که بلندگوی شیطان بودند، پوزخند می‌زدند و می‌گفتند: «آقای دکتر! دلت خوش است؟ علم ژنتیک و شبیه‌سازی مال آمریکا و اروپاست. تو با دست خالی می‌خواهی وارد مرزهای دانش بشوی؟ ول کن آقا! بودجه‌اش را نداریم، سوادش را هم نداریم». اما دکتر کاظمی آشتیانی چه کرد؟ گوشش را به روی این سخنان سرد و مأیوس‌کننده بست. با چند نفر از دوستانش، در یک ساختمان کوچک و اجاره‌ای کار را شروع کردند. امکاناتشان آن قدر کم بود که گاهی وسط آزمایش‌های حساس، برق می‌رفت یا دستگاه‌ها خراب می‌شد. اما دکتر می‌گفت: «بچه‌ها! خسته نشوید. ما باید ثابت کنیم بچه مسلمان می‌تواند». شب و روزش را یکی کرد. نه پول آن چنانی داشت و نه حمایت عجیب و غریب؛ سرمایه‌اش فقط ایمان بود و استقامت.

نتیجه چه شد؟

همان موسسه کوچک در خانه اجاره‌ای، امروز پژوهشگاه رویان شده است؛ جایی که ایران را جزو ۱۰ کشور برتر دنیا در سلول‌های بنیادی قرار داد. کاری کرد که امروز از کشورهای عربی و اروپایی، برای درمان به ایران می‌آیند.

۱. سعید کاظمی آشتیانی، داستان رویان؛ تاریخ شفاهی.

موسسهٔ رویان، ترکیبی از علم و دین است. نشان داد که با ﴿رَبَّنَا اللَّهُ﴾ و استقامت، می‌شود از هیچ، همه چیز ساخت.

آقای کاسب! آقای کارمند! جوان عزیز! اگر فردا در محل کار دیدی کسی غر می‌زند که با این وضعیت نمی‌شود کار کرد، یاد دکتر کاظمی بیفت و بگو اگر قرار بود به نداشتن‌ها نگاه کنیم، الان رویانی نداشتیم. استقامت یعنی این: «به جای اینکه بنشینم و تاریکی را لعنت کنی، بلند شو و یک شمع روشن کن».

دعای پایان

خدایا! ما ضعیفیم؛ دل‌مان می‌خواهد ﴿رَبَّنَا اللَّهُ﴾ بگوییم و پای آن بایستیم، اما بادهای مخالف شدید است و زورمان نمی‌رسد. خدایا! در این شب‌های آخر ماه مبارک، به حق آن‌هایی که استقامت کردند و خون دادند، اما دین ندادند، اراده‌ای پولادین به همهٔ ما عنایت بفرما.

پروردگارا! پروندهٔ شب‌های قدر ما را با مهر عاقبت به خیری و شهادت امضا بفرما. خدایا! آن ترس و حزنی که زندگی‌ها را تلخ کرده، با نور ایمان و استقامت از دل‌های ما و ملت‌مان بیرون ببر.

بار الها! بیماران، گرفتاران، ملتمسین دعا، حاجت‌روا بفرما. خدایا! آن مرد استقامت، آن کسی که اگر بیاید ترس از کرةٔ زمین برچیده می‌شود، امام زمان‌مان را برسان؛ ما را سربازان ثابت‌قدم رکابش قرار بده. به برکت صلوات بر محمد و آل محمد.



مجلس بیست و پنجم

مسیر عاشقی

(نقش مودت اهل بیت علیهم السلام در
شکل‌گیری سبک زندگی دینی)

﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا
إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى﴾

سوره شوری، آیه ۲۳

بگو: «مُزدی از شما [برای راهنمایی‌تان] نمی‌خواهم،
مگر مودّت و دوستی نزدیکانم.»



سُورَةُ الشُّورَى

ذَٰلِكَ الَّذِي يُبَشِّرُ اللَّهَ عِبَادَهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
 قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ وَمَن يَقْرَفْ
 حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ ﴿٢٣﴾ أَمْ يَقُولُونَ
 افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا فَإِن يَشِئِ اللَّهُ يَخْتِمْ عَلَىٰ قَلْبِكَ وَيَمْحُ اللَّهُ
 الْبَاطِلَ وَيُحِقُّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ إِنَّهُ يُعْلِمُ بِذَاتِ الصُّدُورِ ﴿٢٤﴾
 وَهُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَعْفُو عَنِ السَّيِّئَاتِ
 وَيَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ ﴿٢٥﴾ وَيَسْتَجِيبُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا
 الصَّالِحَاتِ وَيَزِيدُهُم مِّن فَضْلِهِ ؕ وَالْكَافِرُونَ لَهُمْ عَذَابٌ
 شَدِيدٌ ﴿٢٦﴾ * وَلَوْ بَسَطَ اللَّهُ الرِّزْقَ لِعِبَادِهِ لَبَغَوْا فِي الْأَرْضِ
 وَلَٰكِن يُنْزِلُ بِقَدَرٍ مَّا يَشَاءُ إِنَّهُ بِعِبَادِهِ خَبِيرٌ بَصِيرٌ ﴿٢٧﴾ وَهُوَ
 الَّذِي يُنْزِلُ الْغَيْثَ مِّن بَعْدِ مَا قُطِرُوا وَيُنْشِرُ رَحْمَتَهُ ؕ وَهُوَ الْوَلِيُّ الْحَمِيدُ
 ﴿٢٨﴾ وَمِن ءَايَاتِهِ خَلْقُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَتَّ فِيهِمَا مِن دَآبَّةٍ
 وَهُوَ عَلَىٰ جَمْعِهِمْ إِذَا يَشَاءُ قَدِيرٌ ﴿٢٩﴾ وَمَا أَصَابَكُمْ مِّن مُّصِيبَةٍ فِيمَا
 كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ ﴿٣٠﴾ وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ
 فِي الْأَرْضِ وَمَا لَكُم مِّن دُونِ اللَّهِ مِن وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ ﴿٣١﴾



تلاوت آیه



مدرسه حفظ

اوج محبت

خوش به حال ما و شما! واقعاً چقدر حال و هوای این روزهای ما شیرین است. وقتی در این ماه عزیز، بر سر سفره‌ای می‌نشینیم که میزبانش خدای مهربان است، تمام وجودمان حس خوب امنیت و اتصال را تجربه می‌کند.

برای بیان آیه این مجلس، اجازه دهید ابتدا یک جریان شیرین نقل کنم و سپس آن را به زندگی تک‌تک من و شما ربط دهیم. یکی از زیباترین صحنه‌های شب عاشورا که شاید کمتر شنیده باشید، مربوط به صحبت‌های یک زن و شوهر عاشق اهل بیت علیهم‌السلام است. علی بن مظاهر اسدی (برادر حبیب بن مظاهر) به همراه همسرش، هر دو از یاران امام حسین علیه‌السلام بودند.

بعد از آنکه سید الشهدا علیه‌السلام خطبه خواندند و بیعت خود را از یاران برداشتند، همه گفتند: «می‌مانیم». حضرت به مردانی که خانواده‌هایشان را همراه آورده بودند، فرمودند: «إِنَّ نِسَاءً تُشَبِّی بَعْدَ قَتْلِي وَأَخَافُ عَلَى نِسَائِكُمْ مِنَ الشَّيْءِ؛ بعد از شهادت من، زنان و فرزندانم اسیر می‌شوند و می‌ترسم زنان و فرزندان شما نیز اسیر شوند». سپس، حضرت فرمودند: «بروید زنان و فرزندان را به قبیله بنی‌اسد بسپارید».

واقعاً وقتی این قضایا را می‌شنویم، قلبمان آتش می‌گیرد!

علی بن مظاهر این پیام را برای همسر و فادارش به خیمه آورد. آن بانوی بزرگوار، پس از شنیدن سخنان همسرش، پرسید: «تو خود چه تصمیمی داری؟» علی پاسخ داد: «برخیز تا تو را به نزد خویشاوندانت برسانم». در این لحظه، آن زن بابسیرت، برآشفته؛ غیرت ایمانی‌اش به جوش آمد و در حرکتی نمادین و

سرشار از معنا، سر خود را به ستون خیمه کوبید و گفت: ((وَاللّٰهُ! مَا أَنْصَفْتَنِيْ يَا ابْنَ مَّظَاهِرٍ! أَيَسْرُكَ أَنْ تُسَبِّحَ بَنَاتُ رَسُولِ اللّٰهِ وَأَنَا آمِنَةٌ مِنَ السَّبِّ؟!)) به خدا سوگند، ای فرزند مظاهر! با من منصفانه رفتار نمی‌کنی. آیا رضایت می‌دهی که دختران رسول خدا ﷺ به اسارت روند و من در امان باشم؟)). سپس فرمود: ((آیا شایسته است که حریم حرمت زینب کبریٰ ﷺ شکسته شود و من در آسایش به سر برم؟ چگونه روا می‌داری که تو در محضر رسول خدا ﷺ روسفید باشی و من در پیشگاه حضرت فاطمه زهرا ﷺ شرمسار گردم؟ به خدا قسم هرگز! شما مردان امام ﷺ را با جانتان مواسات و یاری می‌کنید و ما زنان نیز با همراهی و پایداری در کنار بانوان اهل بیت ﷺ، ایشان را یاری خواهیم رساند)).

علی بن مظاهر با چشم‌گریان نزد امام حسین ﷺ بازگشت. حضرت فرمودند: ((چرا گریه می‌کنی؟!))، گفت: ((سرور من! همسر من که خود از قبیله بنی‌اسد است، جز یاری و مواسات با خاندان شما را نمی‌پذیرد)). امام حسین ﷺ گریه کردند و فرمودند: ((خداوند بهترین پاداش‌ها را به خاطر یاری ما، به شما و همسرانتان بدهد)).^۱

خوش به حال زن و مردی که در مسیر نصرت دین خدا و یاری ولی خدا و مودت اهل بیت ﷺ دستگیر هم هستند، نه پا گیر هم! خوش به حال خانواده‌هایی که با هم سر سفره مودت و نصرت و روضه اهل بیت ﷺ می‌نشینند.

در بسیاری از محبین و عاشقان اهل بیت ﷺ، این حس عمیق عاشقانه وجود دارد. حتماً خودتان این عشق را حس کرده‌اید که هر ساله، در محرم یا ایام اربعین، مردم عاشقانه درب خانه اهل بیت ﷺ می‌آیند و از جان و دل مایه می‌گذارند. قرآن این حالت عشق و علاقه را با واژه مودت بیان می‌کند.

آیه زندگی

در این درس از زندگی با آیه‌ها، به آیه ۲۳ سوره مبارکه شوری، یکی از آیات محوری در فرهنگ معرفتی و عشق‌ورزی به اهل بیت ﷺ، می‌پردازیم: ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ

۱. پژوهشگران لجنة الحديث فی معهد باقرالعلوم ﷺ، موسوعة کلمات الإمام الحسین ﷺ، ص ۴۹۷، ج ۲۵۸.

أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى؛^۱ ای پیامبر به مردم بگو: "من چیزی به عنوان اجر رسالت از شما نمی‌خواهم، جز مودت نسبت به خویشانم". در این آیه درباره دو واژه صحبت می‌کنیم؛ مودت و ذوالقربی.

منظور از ذوالقربی

مفهوم ذوالقربی در دیدگاه شیعه، مشخص است؛ شیعه قائل است که ذوالقربی، معصومین از نسل حضرت زهرا و حضرت علی علیهما السلام هستند. در میان اهل سنت نیز بسیاری قائل به این هستند که منظور حضرت زهرا و حضرت امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسین علیهم السلام هستند. این دیدگاه در منابع معتبر اهل سنت نیز آمده است، از جمله بخاری، حسکانی، طبرانی و سیوطی و بسیاری از علما و محدثان اهل سنت نیز به فضیلت حضرت علی، حضرت زهرا و حسنین علیهم السلام تصریح کرده‌اند.^۲ اما در قرآن نسبت به اولیای الهی سه تعبیر وجود دارد:

یک تعبیر، تعبیر ولایت است: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ»؛^۳ سرپرست و دوست شما فقط خدا و رسول اوست و مؤمنانی که همواره نماز را برپا می‌دارند و درحالی‌که در رکوع‌اند، زکات می‌دهند؛ پیوند، ارتباط و معرفت با اولیای الهی در زیرمجموعه ولایت قرار دارد. دومین تعبیر، اطاعت است: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ»؛^۴ از خدا اطاعت کنید و از پیامبر و صاحبان امر خودتان اطاعت کنید». این، در عمل است؛ در میدان عمل باید از رسول صلی الله علیه و آله و اولی الامر اطاعت کرد.

سومین تعبیر؛ تعبیر مودت است: «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي

۱. شوری، ۲۳.

۲. عبیدالله بن عبدالله حاکم حسکانی، شواهد التنزیل لقواعد التفضیل، ۱۴۱۱/۲: ۱۹۶.

محمد بن اسماعیل بخاری، صحیح بخاری، ۳۸/۶.

سلیمان بن احمد طبرانی، المعجم الکبیر، ۱۲۵/۱.

جلال الدین عبدالرحمن بن ابی بکر سیوطی، احیاء المیت بفرائد اهل البیت علیهم السلام، ۱۴۰۴/۱۹۱.

۳. مائده، ۵۵.

۴. نساء، ۵۹.

«الْفَرَقَى»^۱ بگو: "از شما هیچ پاداشی جز مودت نزدیکان را نمی‌خواهم».

ما ولایت این بزرگواران را داریم، اطاعت هم می‌کنیم؛ اما مودت برای چیست؟ مودت یعنی چه؟!

ظاهراً مودت و محبت یک معنی را می‌رسانند، اما مودت درجه‌ای بالاتر از محبت دارد. مودت یعنی عشق و علاقه و عاطفه‌ای که با هم‌بستگی، همدلی، همراهی عملی همراه است؛ این مودت می‌شود.^۲

مودت، عشقی جوشان است که ما را به عمل می‌رساند. در واقع، در تعریف مودت، سه رکن وجود دارد:

۱. محبت با قید اصلی ابراز آن است.

۲. مودت محبتی است که هم‌بستگی می‌آورد.

۳. مودت محبتی است که همکاری و عمل تا پای جان می‌آورد.

جمع این سه رکن، مودت را از یک احساس فردی فراتر برده و آن را به یک نظام مدیریت اجتماعی پیشرفته و پایه‌ساختار حکومتی تبدیل می‌کند. اگر بخواهیم اوج مودت را در یک نفر معنا کنیم، می‌شود یار ابا عبدالله علیه السلام در روز عاشورا؛ سعید بن عبدالله حنفی.

شهید سعید بن عبدالله حنفی حدود شصت سال سن داشت. اولین کسی بود که از کوفه خدمت امام حسین علیه السلام نامه‌ای رساند. او مسیر طولانی مدینه تا کوفه را با اسب و شتر طی کرد^۳ و دوباره از کوفه به مکه بازگشت تا به امام پیوندد و به کربلا رسید.^۴ طبق برخی منابع، او بیش از هزار کیلومتر پیاده طی مسیر کرده بود. در مقاتل می‌نویسند در شب عاشورا، از جمله کسانی بود که قسم خورد و به امام گفت: «اگر هفتاد مرتبه مرا بسوزانند و خاکستر مرا به باد دهند، باز هم از شما دست بر نمی‌دارم».^۵ در روز عاشورا، هنگام نماز ظهر، محافظ امام بود و

۱. شوری، ۲۳.

۲. حسن مصطفوی، التحقيق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۱۳، ص ۶۴.

۳. محمد بن جریر طبری، تاریخ الامم و الملوک، ج ۵، ص ۳۵۳.

۴. سماوی، ابصار العین، ص ۱۸۸.

۵. محمد بن جریر طبری، تاریخ الامم و الملوک، ج ۵، ص ۴۱۹.



تیرها را با دست و صورت و بدن خود می‌گرفت تا مبادا به امام اصابت کند. بعد از نماز، با بدن خونین به زمین افتاد و امام سرش را به دامن گرفت. نقل می‌کنند علاوه بر نیزه و شمشیر، حدود ۱۳ تیر به بدن این پیرمرد اصابت کرده بود! در همین حال، به امام علیه السلام فرمود: «أَوْفَيْتُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ؟» ای پسر رسول خدا! آیا به عهده وفا کردم؟»، امام فرمود: «نَعَمْ، أَنْتَ أَمَامِي فِي الْجَنَّةِ؛ آری وفا کردی و تو پیشاپیش من در بهشت هستی».^۱

اجر رسالت

اما یک سؤال مهم و کلیدی که منشأ ارتباط این آیه با زندگی روزمره من و شماست این است: چرا اجر رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله محبت به خاندان پیامبر شد؟ چرا اجر رسالت ایشان این نبود که همه مردم خانه خدا را دوست داشته باشند؟ یا چرا اجر رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله جدی گرفتن نماز یا دین داری مردم نبود؟!

پاسخ این سؤالات را در قالب آیه‌ای دیگر از حضرت ابراهیم علیه السلام می‌دهیم؛ آیه‌ای که بسیار دقیق و آموزنده است: «رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ فَاجْعَلْ أَفْنِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ وَارْزُقْهُمْ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُونَ»^۲ پروردگارا! من برخی از فرزندانم را در دژه‌ای بی‌کشت و زرع نزد خانه محترمت سکونت دادم؛ پروردگارا! برای اینکه نماز را برپا دارند؛ پس دل‌های گروهی از مردم را به سوی آنان علاقه‌مند و متمایل کن و آنان را از انواع محصولات و میوه‌ها روزی بخش، باشد که سپاسگزاری کنند».

ببینید این دعا چقدر دقیق است: «فَاجْعَلْ أَفْنِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ»! حضرت ابراهیم علیه السلام نمی‌فرماید: «خدا یا مردم را عاشق خانه کعبه کن! مردم را عاشق نماز کن!»، بلکه می‌فرماید: «کاری کن دل‌های مردم به سوی فرزندانم بیاید».

دعای حضرت ابراهیم خلیل الرحمن علیه السلام بعد از این همه زحمت، برای دین داری مردم این است: «خدا یا! کاری کن مردم عاشق فرزندانم بشوند»؛ یعنی این دعا هم نفسانی است؟!

۱. ناصر مکارم شیرازی، عاشورا ریشه‌ها، انگیزه‌ها، رویدادها، پیامدها، ج ۱، ص ۴۶۸.

۲. ابراهیم، ۳۷.

«تَهْوِي إِلَيْهِمْ» به معنای میل و کشش شدید دل‌ها به سوی آنان است (پر کشیدن). این کلمه از ریشه «هَوَى» (به معنای سقوط یا حرکت سریع هوا) است؛ یعنی دلی که چنان عاشق است که بی اختیار و با سرعت، مثل جسمی که سقوط می‌کند، به سمت محبوب کشیده می‌شود. چرا؟ چون این طوری، طواف خانه کعبه باقی می‌ماند، صیانت می‌شود و از آسیب محفوظ می‌ماند.

عبادت بدون مودت

ابلیس شش هزار سال نماز خواند؛ نماز بدون «تَهْوِي إِلَيْهِمْ». نتیجه چه شد؟ مگر ابلیس عشق به نماز نداشت؟ داشت! اما آنجایی که دق مرگ شد، آنجا که باید به آدم سجده می‌کرد، مرض روحانی او بالا زد.

نماز، محور و اصل و اساس می‌خواهد. اگر من و شما را فقط به اخلاق و عبادت خالی دعوت کنند، معلوم نمی‌شود برای چه قرار است انسان شویم. نتیجه‌اش می‌شود انحراف، خشونت یا حتی فجایع انسانی، مثل آنچه داعش به آن مبتلاست. پس هدف از دعوت به آدمیت چیست؟ هدف همان «تَهْوِي إِلَيْهِمْ»، یعنی عشق و مودت به اهل بیت علیهم‌السلام و ولایتشان است.

مودت یک نظام است، یک اصل ناظر که اجازه نمی‌دهد عبادت به یک فرم صرف و خشک تبدیل شود. این نظام مودتی به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم امر شد تا حکومتی بنا کند که در آن، پشتوانه ولایت و اطاعت، محبت و عشق باشد. هر عبادتی، حتی روزه که ظاهرش امساک و پرهیز است، باید به اتصال به ولایت پیوند بخورد.

در دعای پایانی ماه رمضان هم می‌خوانیم: «اللَّهُمَّ اجْعَلْ صِيَامِي فِيهِ بِالشُّكْرِ وَالْقَبُولِ عَلَى مَا تَرَضَاهُ وَيَرْضَاهُ الرَّسُولُ مُحْكَمَةً فُرُوعُهُ بِالْأُصُولِ بِحَقِّ سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»؛ خدایا! روزه‌ام را به شکلی قبول کن که از آن قدردانی واقعی شود، همان‌طور که خودت و پیامبرت دوست دارید و از آن راضی هستید. کاری کن که شاخه و برگ اعمالم (ظاهر دین‌داری‌ام) محکم به ریشه و اصول اعتقادتم پیوند بخورد. تو را قسم به رسول خدا و خاندان پاکش! «در واقع، اصل پذیرش روزه نیز به واسطه مودت و اتصال به اهل بیت علیهم‌السلام

است. فرمایشی از امام باقر علیه السلام هست که در آن، تفکیک روشن بین دین سکولار و عبادت اصیل را بیان می‌کنند.

متأسفانه در جامعه امروز، وقتی نمی‌توانند جلوی معنویت و دین اسلام را بگیرند، سعی می‌کنند تفکر معنویت سکولار و دین جدای از امام را رواج دهند؛ یعنی دین و عبادت را از اتصال به ولایت و اهل بیت علیهم السلام جدا کنند و این همان خطری است که باید آگاه باشیم و به آن توجه کنیم.

طواف جاهلی

فضیل بن یسار نقل می‌کند که امام باقر علیه السلام به طواف مردم نگاه می‌کردند و فرمودند: «هَكَذَا كَانُوا يَطُوفُونَ فِي الْجَاهِلِيَّةِ! این طوافی که می‌کنند، در جاهلیت هم بود» و پیامبر صلی الله علیه و آله برای این نیامده بود. امام صادق علیه السلام در سخن دیگری می‌فرمایند: «طواف در دوران جاهلیت هیچ وقت قطع نشد».

باید پرسید: طواف بعد از دوران جاهلیت که برای پایان آن، خاتم المرسلین صلی الله علیه و آله مبعوث شدند، چه تفاوتی با طواف قبل دارد؟

امام باقر علیه السلام فرمودند: «إِنَّمَا أُمِرُوا أَنْ يَطُوفُوا بِهَا ثُمَّ يَنْفِرُوا إِلَيْنَا فَيَعْلَمُونَا وَلَا يَتَّيَهُمُ وَ مَوَدَّتَهُمْ وَ يَعْرِضُوا عَلَيْنَا نُصَرِّتَهُمْ»^۱ در حقیقت، مردم مأمورند که گرد آن طواف کنند و سپس سوی ما بیایند و مراتب ولایت و دوستی خود را به اطلاع ما برسانند و یاری و حمایت خود را نسبت به ما اعلام کنند».

ما قرار است عبادت کنیم، سپس ولایت‌مان را به امام علیه السلام عرضه کنیم و بگوییم: «وَنُصَرِّتِي لَكُمْ مُعَدَّةً؛ ما آماده‌ایم شما را یاری کنیم»، همان جمله‌ای که در زیارت اربعین می‌خوانیم. این چرخه «عبادت + اعلام مودت + نصرت امام»، صرفاً یک رسم زیارتی نیست؛ بلکه نقشه راه برپایی نظام مودت است.

اگر هر کدام از ما به مسجد رفتیم، ولی بعد از آن نگفتیم: «یا ابن الحسن! من آماده‌ام شما را کمک کنم»، نمازمان شبیه طواف جاهلیت می‌شود! سپس حضرت این آیه قرآن را خواندند: «فَأَجْعَلْ أَقْدَمَهُ مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ»^۲ کنایه از اینکه کعبه را آورده‌اند تا همه دل‌ها به فرزندان ابراهیم علیه السلام گره بخورد.

معنای «تَهْوِي»

حالا کمی درباره «تَهْوِي» صحبت کنیم. این عبارتی که حضرت ابراهیم علیه السلام در دعای خود می فرمایند: «خدایا! هوای دل مردم را به سوی فرزندان من بیاور». این واژه «تَهْوِي» از «هوا» گرفته شده و در لغت برای نوعی محبت دیوانه وار و شدید به کار می رود. در واقع «تَهْوِي» محبتی است که در آن نوعی افراط دیده می شود.^۱ این هوا دو حالت دارد:

اول؛ وقتی هوا به سمت دنیا برود، که از حُب الدنیا گذشته، این محبت بی مهار، سقوط آور است. در «هوا» نوعی سقوط با سرعت و بی ترمز وجود دارد. هوای نفس هم همین معنا را دارد؛ محبت بی ترمز به یک هوس! دوم؛ هوا به سمت اهل بیت علیهم السلام و کار خوب است. چرا حضرت ابراهیم علیه السلام از خداوند می خواهد: «تَهْوِي إِلَيْهِمْ»؟ یک جور محبت خاص!

خیالتان را راحت کنم! اگر روضه های ابا عبد الله الحسین علیه السلام نبود، الان همه ما وهابی مسلک بودیم! حتی گوشه چشمی و احترامی به اولیای الهی نداشتیم. اصلاً وهابیت اشک بر امام حسین علیه السلام را نمی فهمد! پس مودت اگر درست شناخته شود و نقش اجر رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در آن فهمیده شود، در کنار موضوعات دیگر قرار نخواهد گرفت، بلکه اصالت بیشتری بیش از آنچه امروز به آن می دهیم خواهد داشت؛ به این محبت اصالت خواهیم داد.

نشانه مؤمن واقعی

برخی گمان می کنند مودت یک سلیقه است که بعضی از بچه هیئتی ها دارند. نه! اگر تو مؤمن واقعی بودی، اهل مودت می شدی! اگر عاقل بودی، اهل مودت می شدی! اگر آدمیت و سلامت قلب و فطرت داشتی، علمت تو را عاشق می کرد. در واقع، خدا به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در قرآن به پیامبر امر می کند که نظام و حکومتی برپا کند که یکی از خطوط اصلی آن، علاوه بر ولایت و اطاعت، رکن مودت باشد.

۱. حسن مصطفوی، التحقيق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۱۱، ص ۲۳۷.

این مودت، پشتوانهٔ ولایت و اطاعت است. اگر مودت نباشد، همان بلایی بر سر امت اسلامی خواهد آمد که در دوران‌های اولیه بر سر عده‌ای آمد که مودت را کنار گذاشتند و به تدریج اطاعت و ولایت نیز کنار رفت. بحث مودت بسیار مهم است. این مودت، از طریق ارتباطات عاطفی حاصل می‌شود؛ بیان ماجرای مصائب اهل بیت علیهم‌السلام، یک نوع ارتباط عاطفی است؛ گفتن مناقب و فضائل اهل بیت؛ عهم، پیوند عاطفی دیگری است.

از ابتدای تاریخ تشیع تا امروز، یکی از عناصر اصلی و اساسی تشیع، همین جریان عاطفی و مودتی بوده است؛ البته عاطفه‌ای که متکی به منطق و حقیقت باشد، نه عاطفه‌ای پوچ.

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم موظف شد نظامی مقدس بر پایهٔ مودت برپا کند، نظامی که نیازی به پیگیری مستمر و کنترل مداوم ندارد و لازم نیست همواره مراقب کسانی باشیم که نافرمانی می‌کنند. لذا هدف غایی مودت، هدایت جامعه به سمت کمال است. عشق و محبت به اهل بیت علیهم‌السلام، مانند یک چسب قوی یا سیمان محکم است که تک‌تک افراد را به هم وصل می‌کند تا از آن‌ها یک ساختمان محکم و یکپارچه بسازد. بدون این عشق، ما فقط افرادی پراکنده هستیم؛ اما با این محبت، به یک خانوادهٔ بزرگ و متحد تبدیل می‌شویم.

جامعهٔ شیعه و مؤمنین را همانند دانه‌های تسبیح در نظر بگیرید. هر دانه به خودی خود ارزشمند است؛ اما اگر آن نخ وسط نباشد، همهٔ دانه‌ها پخش و پلا می‌شوند و گم خواهند شد. محبت اهل بیت علیهم‌السلام دقیقاً همان نخ محکم و پاره‌نشده تسبیح است که همهٔ ما را با هر سلیقه و تفاوتی، کنار هم نگه داشته و به ما نظم و وحدت می‌بخشد. این عاطفه، اجر رسالت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است.

بلا تشبیه شما، فرض کنید کسی کارگر شماست؛ هم او شما را دوست دارد و هم شما او را! با عشق و علاقه کار شما را انجام می‌دهد و از تمام توان و جان خود مایه می‌گذارد تا کارتان را به بهترین وجه انجام دهد. در این حالت، دیگر نیاز به نظارت ندارد، ضمن اینکه پول تنها کفایت زحمت او را نمی‌کند، شما غیر از پول هر جا او کمک بخواهد، با علاقه و حتی رایگان کمکش می‌کنید، چون یک محبت بین شما شکل گرفته است؛ یک حلقهٔ اتصال و پیوندی که به راحتی و

صرفاً به خاطر قوانین گسسته نمی‌شود؛ بلکه قانون در اینجا پشتوانه است، نه اصل و اساس.

مودت؛ ریسمان اتصال امت

عزیزان من! اسلام دین خشکی نیست. اسلام نمی‌گوید فقط نماز بخوان و برو! بلکه مدام تکرار می‌کند: «بچه‌ات را ببوس»، «به همسرت ابراز علاقه کن»، «هوای برادر دینی‌ات را داشته باش» و....

شاید پرسید چرا این قدر روی محبت‌های کوچک و جزئی تأکید شده است؟ این چه ربطی به اصل دین دارد؟

بگذارید با یک مثال این را جا بیندازیم:

عشق به اهل بیت علیهم‌السلام مثل یک نیروگاه برق عظیم است. این برق فشار قوی، کجا خودش را نشان می‌دهد؟ در روشنایی همین لامپ‌های کوچک خانه. نمی‌شود کسی بگوید: «من به نیروگاه امام حسین علیه‌السلام وصل هستم»، اما خانه‌اش تاریک و سرد باشد و با زن و فرزندش بداخلاقی کند. اگر واقعاً آن اتصال برقرار باشد، نورش باید در رفتار با همسر و فرزند دیده شود. این محبت‌های خانگی، نشانگر اتصال به آن برق اصلی است. خانواده برای ما حکم زمین تمرین را دارد.

خدای متعال انگار می‌خواهد بگوید: «بنده من! اگر می‌خواهی ادعا کنی عاشق امام زمانت هستی (که مثل جام جهانی بزرگ و دشوار است)، اول باید در زمین خاکی خانه، تمرین کرده باشی». کسی که نتواند ناز همسر یا گریه فرزندش را تحمل کند و دلش نرم نشود، چگونه می‌تواند ادعا کند که دلش برای مظلومیت اهل بیت علیهم‌السلام می‌لرزد؟ این محبت‌های کوچک، عضلات قلبمان را قوی می‌کنند تا آماده عشقی بزرگ شویم.

نتیجه چیست؟

وقتی تک‌تک ما در خانه‌هایمان تمرین محبت کنیم، جامعه مثل یک پارچه محکم بافته می‌شود. آن وقت عمل به دین سخت نیست، چون پشتوانه‌اش زور و اجبار نیست؛ پشتوانه‌اش گرمی و محبت است.

عشق به اهل بیت علیهم‌السلام نیز همین‌گونه است؛ اگر در جامعه شکل بگیرد، عمل

به دستورات اسلام، اطاعت و ولایت پشتوانهٔ دلی پیدا می‌کند و کارهای اجتماعی به نحو احسن انجام می‌شود.

یک خانواده آیا می‌تواند با عدالت زندگی کند یا با عشق و محبت؟
ما بارها پای عقدنامه‌ها چندین امضا انداختیم و آمار طلاق همچنان افزایش یافت. از سوی دیگر، قوهٔ قضائیه همیشه می‌گفت: «دعوا نکنید، دعوا نکنید»؛ اما نه تنها مشکل حل نشد، بلکه بدتر هم شد. جایی هم باید یا شد که بگوید: «بیایید ایثار کنید، ایثار کنید!». قانون معمولاً حداقل‌ها را حفظ می‌کند؛ اما محبت عاشقانه به اهل بیت علیهم‌السلام دل‌ها را تربیت می‌کند و افرادی می‌سازد که عاشقانه حاضرند در مسیر اهل بیت علیهم‌السلام جان بدهند. این عشق و علاقه به امام اهمیت دارد! مودت یعنی همین!

با این حساب، باید طرز آموزش‌های دینی‌مان به فرزندانمان تغییر کند. در جریان مودتِ ولی خداست که همهٔ ایمان و اطاعت و تقوا تجلی پیدا می‌کند. اگر می‌خواهیم دل‌های فرزندانمان به سوی اهل بیت علیهم‌السلام مایل شود و از آثار مثبت آموزش دینی بهره‌مند شوند، باید روش درست آموزش دینی را فرا بگیریم. بعضی‌ها فکر می‌کنند آموزش یا تبلیغ دین یعنی فقط ارائه اطلاعات خاص است.

نقش استعمار

برادران و خواهران من! بیایید کمی دقیق‌تر به صحنه نگاه کنیم. فکر می‌کنید چرا استعمار خبیث (انگلیس و صهیونیسم)، وقتی پایش به منطقه باز شد، اولین کارش تأسیس فرقهٔ ضالّه و هابیت بود؟ چرا اولین مأموریتشان تخریب قبور مطهر بقیع شد؟ آیا دعوی آن‌ها بر چند تکه سنگ و آجر بود؟ ابداً! آن‌ها فهمیدند که در اسلام، یک رگ حیاتی وجود دارد که اگر آن را قطع کنند، مسلمانان فلج می‌شوند. آن رگ حیاتی، امامت و ولایت است.

آن‌ها می‌دانستند تا وقتی مردم دورِ امام می‌گردند، شکست ناپذیرند. پس آمدند تا اولیای دین را از وسط بردارند. به مردم گفتند: «آقا بروید نمازتان را بخوانید، روزه‌تان را بگیرید، اخلاق داشته باشید، آدم‌های خوبی باشید».

اما کدام اخلاق؟ کدام تقوا؟ تقوایی که در آن، امیرالمؤمنین علیه‌السلام نباشد؛

تقوایی که خطر نداشته باشد و در آن، مودت و عشق به اهل بیت علیهم السلام حذف شده باشد. می خواستند یک اسلام بی خطر و بی روح بسازند.

حالا بیابید سوزن را به خودمان بزنیم. متأسفانه آثار این حذف محبت، گاهی در آموزش های خود ما نیز دیده می شود. ما اگر دین را درست و بر مبنای مودت آموزش داده بودیم، امروز نباید نوجوان ما بپرسد: «چرا باید نماز بخوانم؟ چرا روزه بگیرم؟ سخت است!».

اگر بذر محبت کاشته شده باشد، سؤال بچه شیعه این می شود: «مامان! بابا! این امام مهربان من کجاست؟ دلم برایش تنگ شده، چطور می توانم کمکش کنم؟ آقا از من چه می خواهد تا انجام دهم؟».

وقتی این سوال ها را نمی شنویم، یعنی یک جای کار می لنگد؛ یعنی عاشق پروری نکرده ایم. کسی که عاشق است، چون و چرا نمی کند، اما حکمت را هم می فهمد. اگر مودت باشد، جوان ما نمی گوید روزه تشنگی دارد! نگاه می کند ببیند امام رئوفش، امام رضا علیه السلام چه فرموده. آقا می فرماید: «إِنَّمَا أُمِرُوا بِالصَّوْمِ لِئَلَّا يَغْرِفُوا أَلَمَ الْجُوعِ وَالْعَطَشِ...»^۱ خدا دستور داد روزه بگیرید تا درد تشنگی و گرسنگی را بجشید، تا یادتان بیاید فقرا در این شهر چه می کنند، تا یادتان بیاید قیامتی هم هست.

همین نگاه محبتی باعث می شود که فقرا در ماه رمضان سیر بخوابند؛ چون مؤمنان جامعه، درد آن ها را حس کرده اند و زکات فطره می دهند. این یعنی دین زنده!

حرف آخر اینکه: مزد رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله، مودت است. این مودت اگر در جامعه جاری شود، نظامی می سازد که خروجی اش ایثار است، نه فقط انصاف.

انصاف یعنی چه؟ یعنی: «یکی زدی، یکی می خوری»، «حقت را بگیر».

انصاف خوب است و لازم، اما اسکلت ساختمان است. شما می توانید بین ستون ها و تیر آهن های یک ساختمان نیمه کاره زندگی کنید؟ نه! باد و باران بیچاره تان می کند. زندگی شیرین، سقف و دیوار و گرما می خواهد؛ زندگی، ایثار

می خواهد. ایثار یعنی: «من حقم است، اما به خاطر تو می گذرم»، «من خودم گرسنه ام، اما غذایم را به تو می دهم». این جامعه ایثارگر، فقط در سایه محبت به اهل بیت علیهم السلام شکل می گیرد و لا غیر.

انصاف و ایثار

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند: «عَامِلُ سَائِرِ النَّاسِ بِالْإِنصَافِ وَ عَامِلُ الْمُؤْمِنِينَ بِالْإِثَارِ»^۱ با دیگر مردم به انصاف رفتار کن و با مؤمنان به ایثار. با مردم عادی به انصاف رفتار کن و با مؤمنان، هیئتی ها و اربعینی ها به ایثار.

مودت به اهل بیت علیهم السلام در واقع همان نیروی جوشانی است که انسان را از مرز انصاف با دیگران، عبور داده و به قله ایثار برای مؤمنان می رساند. این دقیقاً همان نظام عملی است که ما به عنوان اجر رسالت مسئول برپایی آن هستیم. می دانید فلسفه عدالت چیست؟ زمینه ای است برای اینکه با هم، با مودت و محبت زندگی کنیم؛ همانند اربعین!

سقف حیات بشر، حقوق بشر مدرن نیست. زندگی، در جایی جریان پیدا می کند که این سقف فراتر از حقوق بشر مدرن و حفظ حداقل ها برود. زندگی امام زمانی، زندگی مثل شهداست، زندگی بر پایه ایثار؛ ایثار مال و جان و همه وجود خود برای دیگران!

حضرت موسی بن عمران علیه السلام گفت: «خدا یا! مقام امت آخرین پیامبر را به من نشان بده»، خداوند متعال فرمود: «یا موسی! تو نمی توانی به اوج مقام این امت بنگری. ظرفیتش را نداری»، گفت: «خدا یا! به قدر طاقت من نشان بده». به همان اندازه، مقام امت آخرین پیامبر را دید و غش کرد. وقتی به هوش آمد، پرسید: «این امت چگونه به این مقام رسید؟»، خداوند فرمود: «با ایثار». ^۲ خداوند فرمود: «ای موسی! هیچ کدام از این امت نیست که لحظه ای از عمر خود را در

۱. جمال الدین محقق خوانساری، شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم و درر الکلم، ج ۴، ص ۳۶۶، ح ۶۳۴۲.

۲. سهل بن عبدالله، تنبیه الخواطر، ج ۱، ص ۱۷۳؛ محمد محمدی ری شهری، دانشنامه قرآن و حدیث، ج ۱، ص ۱۴۴.

مسیر این خصلت صرف کرده باشد، مگر اینکه از حسابرسی او شرم می‌کنم و در بهشت، هر جا که او بخواهد، جایش می‌دهم».

اما اگر جامعه‌ای محور واحد، یعنی مودت نداشته باشد، چه می‌شود؟ تکه تکه می‌شود.

سود دشمن در چیست؟ در تفرقه. جامعه‌ای که تکه تکه شود، ضعیف است، راحت غارت می‌شود و به راحتی مدیریت می‌شود. (قانون انگلیسی: «تفرقه بینداز و حکومت کن»).

وقتی حضرت موسی علیه السلام به کوه طور رفت، سامری گوساله‌ای ساخت و مردم را گمراه کرد. وقتی حضرت موسی علیه السلام برگشت، با عصبانیت یقه برادرش هارون (جانشینش) را گرفت که چرا مانع نشدی؟ پاسخ تکان دهنده هارون در آیه ۹۴ سوره مبارکه طه بیان شده است: «إِنِّي خَشِيتُ أَنْ تَقُولَ فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنِي إِسْرَءِيلَ»؛ من ترسیدم که بگویی بین بنی اسرائیل تفرقه انداختی!

تحلیل دقیق: هارون دید اگر با شمشیر جلوی گوساله پرستی بایستد، جامعه بنی اسرائیل جنگ داخلی می‌کند و نابود می‌شود. خطر تفرقه آن قدر مهلک است که حتی مبارزه با بت پرستی (در آن مقطع خاص) در اولویت دوم قرار می‌گیرد. چه چیزی باعث شد بنی اسرائیل متفرق شوند و سراغ گوساله بروند؟ رهاکردن مودت ولی خدا (هارون). وقتی خیمه مرکزی (امام) را رها کنیم، هر کس سراغ یک گوساله می‌رود؛ پول، حزب سیاسی، نژادپرستی و...

مودت، تنها چسبی است که ترک‌ها را پُر می‌کند. اصلاح طلب، اصول‌گرا، فقیر، غنی، سیاه، سفید؛ همه زیر خیمه امام حسین علیه السلام و امام زمان علیه السلام یکی می‌شوند. این یعنی امنیت ملی، یعنی شکست پروژه دشمن!

ای کاش درباره حکومت حضرت مهدی علیه السلام کمی فکر می‌کردیم که چگونه خواهد بود. با حکومت آن حضرت، خیالی برخورد نکنیم. اگر این حکومت هست، چگونه اداره خواهد شد؟ اینکه در دعای افتتاح در شب‌های ملکوتی ماه رمضان می‌خوانیم: «اللَّهُمَّ إِنَّا نَرْغِبُ إِلَيْكَ فِي دَوْلَةٍ كَرِيمَةٍ...» آرزوی قلبی برای برپایی حکومت اهل بیت علیهم السلام است. این دولت کریمه چگونه است؟

سبک حکومت اربعینی

خیلی ساده می‌توانم بگویم: جامعه را شبیه پیاده‌روی اربعین اداره خواهد کرد؛ مبتنی بر مودت! اربعین همان فرصتی است که این نظام حکومتی مودتی را به نمایش می‌گذارد.

می‌توانیم این را بفهمیم؟! به خدا، این نظام مودتی برای تمدن پوسیدهٔ غیرانسانی غرب، جایی برای ادامهٔ حیات باقی نخواهد گذاشت. زائران در این مسیر اربعین با عشق زندگی می‌کنند؛ مردمی که یک سال کار می‌کنند و روزانه بخشی از دارایی خود را پس‌انداز می‌کنند تا در ایام اربعین موکب‌داری کنند. در این مسیر، پزشکان متخصصی را می‌بینیم که سه شیفت فعالیت می‌کنند! پزشک متخصص از دلش آمده، هزینه کرده، داروهای خود را آورده و بیماران را درمان می‌کند. خیاطانی هستند که کل وسایل تولیدی خودشان را آورده‌اند و کیف و کوله تعمیر می‌کنند.

اربعین با رویکرد مودت، جهان را دربر خواهد گرفت. آن حکومت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الیه که می‌گوییم عالم را فرا می‌گیرد، همین است! و بخشی از آن، هم اکنون در هیئت‌های امام حسین علیه السلام در حال اجراست؛ شما هیئت‌داری می‌کنید، اما کسی به شما مزد نمی‌دهد.

این مکتب، ما را از سبک زندگی منفعت‌طلبانه و خودمحور غربی مستقل می‌کند. در سبک زندگی غربی، ایثار معنا ندارد؛ تنها «من» مهم است. اما مرام حسینی یک سبک مدیریت و نظام اجتماعی پیشرفته است که می‌توان آن را به جان‌های تشنه و روح‌های خسته از تمدن پوشالی غرب، هدیه کرد. این مرام و مکتب حسینی که همان مودت است؛ در زندگی شهدا به خاطر عشق خدمت، معجزه کرده است.

ایثار شهدا

اینجا از شهیدی یاد کنیم که حضرت آقا در دیدار با آقایان علما در مجلس خبرگان، با بغض از او نام می‌برند و می‌فرمایند: «به نظر من این را باید ثبت کرد در تاریخ که یک دختر و پسر جوانی برای اینکه در جشن عروسی‌شان ناخواسته خلاف شرع و

گناهی انجام نگیرد، به خدای متعال متوسل می‌شوند، سه روز روزه می‌گیرند»^۱.
این شهید، «حمیدرضا مرادی سیاهکالی» از شهدای جوان مدافع حرم است.
همسر شهید در کتاب «یادت باشد» نقل می‌کند:

بعد از عروسی، برای شروع زندگی مشترک، دنبال خانه‌ای بودیم.
با پس اندازی که حمید داشت، می‌شد خانه‌ای بزرگ در جای خوب
قزوین اجاره کرد. اولین خانه را دیدیم؛ ۱۲۰ متری بود و پسندیدیم.
از خانه که بیرون آمدیم؛ هنوز سوار موتور نشده بودیم که یکی از
دوستان حمید زنگ زد که برای اجاره خانه پول لازم دارد. حمید گفت:
«اگر راضی باشی، نصف پولمان را به این رفیقم بدهیم و با نصف دیگر،
خانه‌ای کوچک تر رهن کنیم. بعداً پول که دستمان آمد، خانه بزرگ‌تری
اجاره می‌کنیم». از پیشنهادش جا خوردم. اما پس از کمی مکث، قبول
کردم. دیدم می‌شود با خانه‌ای کوچک در محله‌های پایین شهر هم
خوش بود. نهایتاً منزلی پیدا کردیم حدود ۵۰ متر، با حیاط مشترک و
دست‌شویی در حیاط. همان روز، خانه را با هفت میلیون پیش و ۹۵
هزار تومان اجاره ماهیانه، قولنامه کردیم. این آخرین خانه زندگی
مشترکمان بود.^۲

همچنین یاد کنیم از «شهید حسن قاسمی»، یکی دیگر از این شهدای
ایثارگر. حسن برای کارهای خیر سرش درد می‌کرد. اگر دوستانش در کاری فرو
می‌ماندند، به او مراجعه می‌کردند. یک ماشین پی‌کی^۳ داشت که یک باره دیدیم
دیگر آن ماشین را ندارد. بعد از شهادتش فهمیدیم که ماشین را فروخته و هزینه
زایمان همسر یکی از دوستانش را پرداخت کرده است.^۴

۱. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار اعضای مجلس خبرگان رهبری، ۱۵ شهریور ۱۳۹۷.

۲. محمدرسول ملاحسینی، یادت باشد؛ خاطراتی از شهید مدافع حرم حمید سیاهکالی مرادی
به روایت همسر شهید، صص ۱۱۹-۱۲۱.

3. PK

۴. مجله فکه، ش ۱۸۰، ص ۶۱، اردیبهشت ۱۳۹۷.

حالا نوبت توست

خوش به حال این شهدا که روسپید و نورانی وارد محشر می شوند؛ هم در دنیا عزیزند و هم در آخرت. ای کاش ما هم می توانستیم ذره ای مثل این شهدا محبوب امامان باشیم.

چه کنیم که در جمع اصحاب مودت باشیم و اجر رسالت رسول گرامی اسلام ﷺ را اجحاف نکنیم؟! با چه کاری مودتمان را ثابت کنیم؟ در دو ساحت فردی و اجتماعی، چند راهکار ساده، ولی پراثر را خدمتتان تقدیم می کنیم.

اول؛ ساحت فردی

۱. هدیه ای برای اهل بیت ﷺ: پیشنهاد می کنم این هفته یک کار خیر را به نیت هدیه به یکی از اهل بیت ﷺ انجام دهید؛ مثلاً به نیت امام زمان ﷺ، به یک نیازمند کمک کنید یا دل یک کودک را شاد کنید. این کار، محبت شما را از حالت قلبی به یک عمل خارجی تبدیل می کند.

۲. سعی کنید روزی ۵ دقیقه با امام زمان ﷺ صحبت کنید. این ارتباط، شما را از یک عاشق تنها، به یک سرباز آماده به خدمت تبدیل می کند و مسئولیت پذیری شما را در برابر جامعه منتظر امام افزایش می دهد.

۳. آشنایی بیشتر، محبت عمیق تر! مودت و دوستی، با شناخت بیشتر می شود. این هفته تصمیم بگیرید پنج دقیقه درباره زندگی یا یکی از سخنان امامی که کمتر می شناسید، مطالعه کنید. شناخت، ریشه های محبت را عمیق تر می کند.

دوم؛ ساحت اجتماعی

اهل بیت ﷺ و دین مبتنی بر مودت را به جهان صادر کنید! در جهان، دل های باصفا، عاشق پیشه و آماده برای پذیرش حق بسیارند. شما را به قرآن قسم می دهم، دین مبتنی بر محبت، خدمت و عشق به اولیای خدا را به جهانیان معرفی کنید!

دشمنان داعش را ساختند تا چهره اسلام را مخدوش کنند و بدترین

سوء تفاهم‌ها را بسازند. عده‌ای هم منتظرند غربی‌ها بیایند و از اربعین تقدیر کنند، تا احساس کنند خبری هست. آن‌ها فکر می‌کنند «مرغ همسایه غاز است»، فکر می‌کنند باید از غرب بیایند و بگویند که اربعین و سبک زندگی مودتی معجزه است! دستتان را می‌بوسم؛ در فضای مجازی بگویید! آن‌ها نمی‌دانند شما چقدر از این دین لذت می‌برید! نمی‌دانند هیئت، سینه‌زنی و پیاده‌روی اربعین برای شما لذت بخش‌تر از کازینو و کاباره و دیسکو است. شما این را روایت کنید؛ شما این زیبایی را منتشر کنید.

نشد؟ نتوانستید به دنیا نشان دهید؟! حداقل محبت امام حسین (ع) را در خانه‌های خودتان و به فرزندان تزییق کنید. پیامبر اکرم (ص) فرمودند: «اَدَّبُوا أَوْلَادَكُمْ عَلَى ثَلَاثِ خِصَالٍ: حُبِّ نَبِيِّكُمْ وَ حُبِّ أَهْلِ بَيْتِهِ وَ قِرَاءَةِ الْقُرْآنِ»؛ فرزندان خود را به کسب سه خصلت تربیت کنید؛ دوستی پیامبرتان و دوستی خاندانش و قرآن خواندن».

روضه‌خانگی بر فرزندان شما تأثیر می‌گذارد. هفته‌ای یک روزه، نشد ماهی یک روزه، نشد سالانه اهل خانه خودتان را به مودت بیمه کنید.

دعای پایانی

بار الها! آن محبتی که در قلب ماست، آن را یک محبت ساکت و بی‌عمل قرار مده. خدایا! آن آتش عشقی که در قلبمان می‌سوزد، به عمل و نصرت و ایثار تبدیل کن.

خدایا! به حق آن اشکی که مولایمان حسین (ع) بر وفای آن زوج ریخت، بهترین پاداش‌ها را در دنیا و آخرت به ما و خانواده‌هایمان عطا بفرما. پروردگارا! ما را از جمله کسانی قرار بده که در مسیر زندگی، دستگیر هم هستیم، نه پاگیر هم.



محتوای خودت را بساز



شهادت آیه‌ها



پویانمایی



یادگست صوتی



تجربین



مجلس بیست و ششم

پرچم عزت

(آیین نامه شجاعت قرآنی: چرا مؤمن
نباید توسری خور و آویزان باشد؟)

﴿فَلَا تَهِنُوا وَتَدْعُوا إِلَى السَّلَامِ
وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ وَاللَّهُ مَعَكُمْ﴾

سوره محمد، آیه ۳۵

پس هرگز [در نبرد با دشمن] سست نشوید و
[دشمنان را] به صلح [ذلت بار] دعوت نکنید؛
در حالی که شما برترید، و خدا با شماست.



سُورَةُ مُحَمَّدٍ

وَلَوْ نَشَاءُ لَأَرَيْنَاكَ هُمْ فَلَعَرَفْتَهُمْ بِسِيمَاهُمْ وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي
لَحْنِ الْقَوْلِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ أَعْمَالَكُمْ ﴿٢١﴾ وَلَتَبْلُوَنَّكُمْ حَتَّىٰ نَعْلَمَ
الْمُجَاهِدِينَ مِنْكُمْ وَالصَّابِرِينَ وَتَبْلُواْ أَخْبَارَكُمْ ﴿٢٢﴾ إِنَّا الَّذِينَ
كَفَرُواْ وَصَدُّواْ عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَشَاقُّواْ الرَّسُولَ مِن بَعْدِ
مَا بَيَّنَّ لَهُمُ الْهُدَىٰ لَن يَضُرُّواْ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيُحِيطُ أَعْمَالُهُمْ
﴿٢٣﴾ يَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ
وَلَا تُبْطِلُواْ أَعْمَالَكُمْ ﴿٢٤﴾ إِنَّا الَّذِينَ كَفَرُواْ وَصَدُّواْ عَن سَبِيلِ
اللَّهِ ثُمَّ مَا تَوَّأَوْهُمْ كُفَّارٌ فَلَن يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ ﴿٢٥﴾ فَلَا يَهْنُواْ
وَتَدْعُوا إِلَى السَّلَامِ وَأَنْتُمْ لَا أَعْلَوْنَ وَاللَّهُ مَعَكُمْ وَلَن يَتِرَكُمْ
أَعْمَالَكُمْ ﴿٢٦﴾ إِنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌّ وَلَهُوَ وَإِنْ تُؤْمِنُوا وَتَتَّقُواْ
يُؤْتِكُمْ أَجُورَكُمْ وَلَا يَسْأَلْكُمْ أَمْوَالَكُمْ ﴿٢٧﴾ إِن يَسْأَلْكُمْوهَا
فِي حِفْظِكُمْ تَبْخُلُواْ وَيُخْرِجْ أَصْغَانَكُمْ ﴿٢٨﴾ هَآأَنْتُمْ هَآؤَ
تُدْعُونَ لِتُبْغُواْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَمِنْكُمْ مَّن يَبْخُلُ وَمَنْ يَبْخُلْ
فَإِنَّمَا يَبْخُلْ عَن نَّفْسِهِ وَاللَّهُ الْغَنِيُّ وَأَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ وَإِنْ
تَتَوَلَّوْاْ يَسْتَبَدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُونُواْ أَمْثَلَكُمْ ﴿٢٩﴾



تلاوت آیه



مدرسه حفظ

ترس از ذلت در زندگی

بسیاری از خانواده‌ها - و خود ما - نگرانیم که فرزندمان در مدرسه، دانشگاه یا کوچه و بازار، شجاعتِ «نه» گفتن را نداشته باشد. بیم آن داریم که مظلوم و توسری خور بار آید و حقش پایمال شود. ما نمی‌خواهیم فرزندمان «آویزان» این‌و آن باشد؛ می‌خواهیم روی پای خود بایستد و عزت داشته باشد. زندگی ما، از چهاردیواری خانه تا دایرهٔ وسیع ملت، با یک سؤال تلخ گره خورده است: آیا ما در این دنیا، حق‌گیر هستیم یا حق‌ده؟ همه ما تهِ دلمان نگرانیم که این گوهر «عزت» در وجود فرزندانمان آسیب ببیند. نگرانیم که این نهالِ شجاعت که در جانمان کاشته‌ایم، در مواجهه با یک زورگوی مدرسه یا یک قلدر بازار، پژمرده شود. غصه‌مان این است که در مسیر بزرگ‌شدن، «پفکی» بار بیایند؛ زود بشکنند و زود تسلیم شوند. دلهرهٔ ما از این است که نکند روزی برسد که فرزندمان نتواند حق خود را از حلقوم یک ظالم بیرون بکشد.

ببینید، این خواستهٔ درونی ماست: ساختنِ شخصیتی قوی و حق‌گیر. به تعبیر دیگر، نامش شجاعت است. شجاعت، زبانی جهانی دارد. اگر به تاریخ نگاه کنیم، این درس را حتی از کسانی می‌آموزیم که شاید راه و مسلکشان با ما یکی نباشد. حتی دشمنانِ ما نیز برای رسیدن به قدرتِ دنیایی، این اصلِ شجاعت و ایستادگی را رعایت کردند؛ چه رسد به ما که وعدهٔ خدا را داریم.

زورگو

من و شما همچون شیر، مواظبِ فرزندانمان هستیم؛ حتی در مهمانی‌ها و سفر، اگر مشکلی یا خطری پیش آید، خودمان سینه سپر می‌کنیم و نمی‌گذاریم آسیبی

ببیند یا دیگری اذیتش کند. اما از جایی به بعد، وقتی قرار است در جمع‌های جدیدی بدون والدین حاضر شود، دیگر امکان دفاع و حراست ما نیست.

یکی از دغدغه‌های من و شما برای فرزندان و نوه‌هایمان در کوچه و باشگاه و مدرسه این است که خودشان بتوانند گلیمشان را از آب بیرون بکشند؛ به‌ویژه در کلاس اوّل و همه جمع‌های اولی، مانند سربازی، دانشگاه و دیگر تجربه‌هایی که فرزندان ممکن است با آن روبه‌رو شود. بسیاری از والدین، ترفندهایی برای نحوه تعامل با زورگوها به فرزندان آموزش می‌دهند؛ یعنی یادشان می‌دهند چگونه به خود اعتماد کنند و در برابر زورگوها مقاومت کنند.

اگر من و شما این مسئله را جدّی نگیریم، آثار منفی قلدری و زورگویی در کودکی تا بزرگسالی باقی می‌ماند؛ چون ما نمی‌توانیم همیشه دنبالشان بدویم. بلکه باید آنان را با مرام و مسلکی بار بیاوریم که خودشان بتوانند حقشان را از جامعه بگیرند و در برابر موانع قد علم کنند؛ اگر کسی مزاحم شد، مقابلش بایستند. خود شما مواردی دیده‌اید که فلان بچه در ابتدا توسری خور بود، اما خودش را جمع‌وجور کرد و حالا نه تنها حق خود را می‌گیرد، بلکه زورگوها نیز از او حساب می‌برند و می‌تواند حق دیگران را هم بگیرد.

مهم این است که او با آموزشی درست، از جایی خودمدیریتی را شروع کند و «حق بگیر» شود.

آیه زندگی

قرآن کریم، کتاب زندگی است. برای حل همین دغدغه «توسری خور بودن»، نسخه‌ای می‌دهد که اگر در قلب فرزندان بنشیند، او را تبدیل می‌کند به کوهی استوار. **﴿فَلَا تَهِنُوا وَتَدْعُوا إِلَى السَّلَامِ وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ وَاللَّهُ مَعَكُمْ﴾**.

این آیه فقط یک حکم سیاسی نیست؛ این یک درس عزت نفس الهی است. خدا دارد در گوش مؤمن زمزمه می‌کند: «سست نشو! ترس از آینده و غم گذشته (خوف و حزن) را کنار بگذار!» می‌دانی چرا؟ چون وقتی پشتت به **﴿وَاللَّهُ مَعَكُمْ﴾** گرم شد، دیگر ترسی از قداره‌بندترین قلدرها هم نداری. **﴿وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ﴾**؛ این جمله یعنی «تو دست بالاتر را داری!» این ایمان، زره پولادین فرزند ماست.

این باور، او را از شرّ صلح‌های ذلیلانه‌ای که خفت می‌آورند، دور می‌کند. ما باید این را به فرزندانمان بفهمانیم: عزت تو، به این وصل است که تنها به خدا تکیه کنی. وقتی خودباوری بالا بود و خود را ضعیف ندانست در مقابل زورگوها وادادگی ندارد؛ خصوصاً اینکه پشتش به معیت و همراهی خدا گرم باشد.

جالب اینکه همین مطلب با عبارت شبیه در سوره آل عمران هم آمده: ﴿وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾ کافی است فرزندان ما این را باور کند که قرآن فرموده: ﴿فَلَا تَهِنُوا﴾، یعنی پفکی نباش، باج‌ده نباش، آویزان نباش بلکه محکم و قوی باش؛ ﴿وَأَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ﴾ یعنی «تو دست برتر را داری!» این بچه تا آخر عمر به ظلم هیچ زورگویی تن نمی‌دهد و او حقش را از حلقوم قلدرها بیرون می‌کشد.

قلدری فرزندان فقط زورگویی فیزیکی مثل کتک‌زدن یا زورگویی کلامی مثل فحش دادن و تهدید کردن نیست؛ بلکه گاهی زورگویی روانی است؛ مثل شایعه‌پراکنی برای تخریب جایگاه اجتماعی همسالان.

تازه امروزه نوع دیگری از قلدری، یعنی قلدری رایانه‌ای و مزاحمت سایبری یا کمین سایبری نیز اضافه شده است؛ مانند پست کردن تصاویر آزاردهنده، تهدید آنلاین و ارسال ایمیل یا پیامک‌های آزاردهنده.

سؤال جدی این است: ما تا کجا می‌توانیم خودمان پیگیر مسائل و تهدیدات این چنینی باشیم؟ تنها راه چاره این است این اصل کلیدی را در عمق جان و باور فرزندان بگنجانیم: ﴿فَلَا تَهِنُوا وَتَدْعُوا إِلَى السَّلَامِ وَأَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ وَاللَّهُ مَعَكُمْ﴾ تا یاد بگیرد در فضای حقیقی و مجازی مقابل زورگو بایستد؛ مثلاً اگر کسی، از دختر ما در محیط دانشگاه یا جای دیگر عکسی بگیرد و آن را باهوش مصنوعی تغییراتی دهد و تهدید کند که ممکن است آن عکس را در صفحه‌های اجتماعی منتشر کند، آیا فرزندان ما می‌تواند با این قلدری مجازی مقابله کند؟ این واقعیتی است که باید برای آن تدبیر شود. باید فرزندان را چنان تربیت کنیم که در همه این قلدری‌ها دست ظالم را ببندند و بیچاوند و شجاعانه حقشان را از ظالم و زورگو بگیرند. قدیمی‌ها فرزندان را از این جهات هم بزرگ بار می‌آوردند.

مقام معظم رهبری (ع) در این زمینه که قلدرها به خاطر روحیه استکبارشان زورگویی می‌کنند، می‌فرماید:

((استکبار)) یعنی خود برتر بینی؛ منتها خود برتر بینی دو جور است: یک وقت هست که یک نفری یا یک دولتی خودش را برتر از دیگران می‌داند، اما کاری به دیگران ندارد؛ این هم صفت خوبی نیست، استکبار بد است، خود برتر بینی چیز خوبی نیست؛ لکن دشمنی و خصومت ایجاد نمی‌کند، صرفاً بد است؛ اما یک وقت هست که نه، یک دولتی، یک انسانی، یک مجموعه‌ای، یک قلدری خودش را برتر از دیگران می‌داند و به خودش حق می‌دهد که به دیگران تنه بزند، به منافع حیاتی دیگران دست درازی کند، درباره دیگران تکلیف معین کند؛ استکبار به این صورت، بد است. یک دولتی به خودش حق می‌دهد که در فلان کشور که یک دولت قوی‌ای ندارد، مردم هوشیاری ندارد، مثلاً ده پایگاه نظامی ایجاد کند! برای خودش امکانات فراهم کند، نفتشان را ببرد، منافعشان را ببرد، منابع زیرزمینی‌شان را غارت کند؛ این استکبار است؛ استکباری که ما با آن بدیم، استکباری که درباره‌اش حرف می‌زنیم، استکباری که علیه آن شعار می‌دهیم، این است.^۱

فرزندان مؤمن هرگز نباید در برابر دشمن سست شوند، به سازش دعوت کنند یا پیشنهاد صلح دشمن حيله‌گر و غیر قابل اعتماد را بپذیرند. این آیه به فرزندان شجاعت و امید می‌دهد که با اتکا به خدا، بر دشمن فائق آیند و به اهداف عالی خود برسند.

«نه به ظالم» سید بحر العلوم در کودکی

حاکم بروجرد روزی به دیدار عالم جلیل‌القدر، سید مرتضی - پدر سید مهدی بحر العلوم - رفت. چون به صحن خانه رسید، بحر العلوم که هنوز کم سن و سال بود و کودک به حساب می‌آمد، را ملاقات کرد. او را به حاکم معرفی کردند. حاکم هم ایستاد و اظهار محبت و مهربانی زیادی به سید مهدی بحر العلوم کرد.

آی پدر و مادرها! ببینید تربیت چگونه بوده که سید در سن کودکی، این آیه را باور کرده بود: «فَلَا تَهِنُوا وَتَدْعُوا إِلَى السَّلَامِ» پس از این ماجرا سید به پدرش گفت:

۱. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار دانش‌آموزان و دانشجویان، ۱۲ آبان ۱۴۰۴.

«باید مرا از این شهر بیرون بفرستید، می ترسم هلاک شوم.» فرمود: «چرا؟» گفت: «به خاطر اینکه از ساعتی که حاکم به من اظهار مهربانی و محبت کرد، قلبم را مایل به او می بینم و آن بغض و کینه ای که باید نسبت به حاکم ظالم داشته باشم، دیگر در خود نمی بینم. دیگر نباید در اینجا بمانم!»، دیگر نباید در اینجا ماند! به هر سختی و رنجی که بود از آن شهر رفت و از برکت این تقوی، به مقام بسیار بالایی رسید، تا آنجا که فقیه بزرگی مثل شیخ جعفر کاشف الغطاء خاک کفش این عالم بزرگوار و شریف یعنی سید بحر العلوم را به حنک عمامه اش می مالید.^۱

شجاعت همیشه شمشیرکشیدن نیست؛ گاهی شجاعت یعنی بریدن از چرب و شیرین دنیا؛ برای اینکه دینت را نفروشی. این فرار، فرار از میدان جنگ نبود، فرار به سوی خدا برای حفظ استقلال بود.

اگر فرزند من و شما از بچگی در جمع های کوچک مقابله با زورگو را یاد گرفت، در جمع های بزرگ تر هم همین رویه قرآنی را اجرا می کند. اگر مسئولیتی هم در نظام اسلامی بگیرد، چون شالوده شخصیتی اش با قرآن عجین شده است و شجاع بار آمده، هیچ وقت زیر بار زور نمی رود. هر بچه ای باید «نه گفتن» را یاد بگیرد. در زمانی که کار اشتباه یا حرف نادرستی از او بخواهند، شجاعانه باید بگوید: «نه».

ظلم ستیزی شیخ فضل الله نوری

داستان ظلم ستیزی در نهضت حسینی، روایت پیوند محکم و ناگسستنی امت با امامت است؛ حکایت ایستادگی در برابر جور و ستم. این از شعار هیئات منا الذله سرچشمه می گیرد، از آن نغمه ی ملکوتی «هیهات مِنَّا الذَّلَّةُ» که امام حسین (علیه السلام) در کربلا طنین انداز ساخت.

هنگامی که نیروهای دولتی به طور کامل شکست خوردند و تهران به تصرف مشروطه خواهان درآمد، تاریخی ترین صحنه ها رقم خورد؛ محمدعلی شاه و درباریان، در اوج درماندگی، به سفارت روس پناهنده شدند. در چنین اوضاعی، روزی که تهران در تسخیر نیروهای دیگر بود، خبری به گوش شیخ فضل الله نوری

۱. با اقتباس و ویراست از کتاب دیدار با ابرار. <https://hawzahnews.com/x5fk5>

این عالم مجاهد رسید؛ خبری که آتش غیرت الهی اش را شعله ور کرد: امام جمعه پناهنده سفارت روس شده!

شیخ فضل الله نوری، که به این آیه شریفه: «فَلَا تَهِنُوا وَتَدْعُوا إِلَى السَّلَامِ» باور داشت، از این خبر بسیار متأثر شد و چهره اش برافروخته شد.

با اندوهی عمیق گفت: «ای وای! دیگر برای اسلام چه باقی مانده است؟! بیگانگان خواهند گفت علمایی که سنگ دیانت را به سینه می زدند، وقتی پای جان در میان می آید، به کفر و ظلم پناه می برند!»

بعد شیخ فضل الله نسبت در خصوص پیشنهادی که به او شده بود، فرمود: «از طرف سفارت عثمانی به من پیام دادند که ما می خواهیم پرچم بیاوریم و بالای درِ منزل شما نصب کنیم تا مبادا آسیبی به شما برسد. اما من قبول نکردم! ببینید، حالا امام جمعه به سفارت روس پناهنده می شود!»

زمانی که سعدالدوله به دیدار شیخ فضل الله آمد و آهسته به شیخ گفت که دست هایی در کار است تا ایشان را دستگیر کنند و به دار بیاویزند و مصلحت در این است که شیخ به یکی از دو دولت روس یا انگلیس پناهنده شود. شیخ فضل الله با شنیدن این سخنان، نه تنها نترسید، بلکه خندید و فرمود: «من از کشته شدن خود بی اطلاع نیستم و وحشتی هم ندارم! من به هیچ کسی غیر از خداوند متعال نمی توانم پناهنده شوم. سازش از موضع ضعف، برای ما ممنوع است!»

سعدالدوله با کمال تعجب، مرحوم حاجی شمسی را مخاطب قرار داد که حفظ جان آقا بر تمام افراد علاقه مند به ایشان واجب است و من چون این نظر حضرت آقا را پیش بینی می کردم، با یک سفارت بی طرف یعنی سفارت هلند مذاکره کردم. در صورتی که آقا اجازه بفرماید، بیرق سفارت هلند را بیاورند و روی این خانه نصب کنند.

اما شیخ فضل الله با خنده ای عالمانه پاسخ داد: «آقای سعدالدوله! بیرق ما باید بر فراز سفارت اجنبی نصب شود، نه اینکه ما پناهنده به بیرق آن ها شویم! چطور ممکن است صاحب شریعت، به من که یکی از مبلغین احکام آن هستم، اجازه دهد به خارج از شریعت پناه ببرم؟» بعد ادامه داد و فرمود: «مگر قرآن نخوانده اید؟ این از محکومات دین است که خداوند می فرماید: ﴿وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ

لِكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَيِّئًا»^۱ خداوند هرگز برای کافران بر مؤمنان راه تسلطی قرار نداده است!) «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى أَوْلِيَاءَ»؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، یهود و نصاری را ولی (دوست و تکیه‌گاه) خود انتخاب نکنید». من راضی هستم که صدمرتبه زنده شوم و مسلمانان و ایرانیان مرا مثله کنند و بسوزانند، ولی پناهنده اجنبی نشوم و برخلاف امر شارع مقدس اسلام، رفتاری نکنم.^۲

خدا با ما است، کم نیاور

آنچه درباره ظلم‌ستیزی شیخ فضل‌الله نوری دیدیم، یک درس تاریخی صرف نیست؛ بلکه یک منش است که در مکتب اسلام، ریشه دارد و توسط بزرگان ما به یادگار گذاشته شده است.

می‌بینید که امام راحل علیه السلام هم، این آیه شریفه «فَلَا تَهِنُوا وَتَدْعُوا إِلَى السَّلَامِ» را چطور باور کرده بودند و به آن عمل می‌کردند؟!

انسان خدا باور از هر بیم و غمی فارغ است. در ابتدای نهضت انقلاب اسلامی، یعنی پس از حادثه خونین پانزدهم خرداد سال ۴۲، در چهارم آبان ۱۳۴۳، زمانی که قصه ننگین کاپیتولاسیون و صیانت قضایی برای ایادی آمریکا در کشور ما مطرح شد، امام به ملت فرمودند: «من اعلام خطر می‌کنم، آن‌ها ملت ما را فروختند، استقلال ما را فروختند، عزت ما را پایمال کردند!» چرا امام این‌گونه قاطعانه صحبت می‌کردند؟ چون شجاعت را مستقیماً از قرآن آموخته بودند.

البته روشن است که ما (نظام اسلامی) با کسی سر جنگ و ستیز نداریم؛ ما اهل تجاوز نیستیم. دستور قرآن بسیار واضح و دقیق است: «فَلَا تَهِنُوا وَتَدْعُوا إِلَى السَّلَامِ»

نظام اسلامی معتقد است که اگر یک کشوری، یک دولتی بنای بر مخاصمه با او ندارد، بنای بر دشمنی با او ندارد و می‌گوید بیایید با هم جنگ نکنیم، نظام اسلامی باید قبول کند: «وَإِنْ جَاءَكُمْ لِلْسَّلَامِ فَاجْنَحْ لَهَا وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ» طرف، یک دولتی است که هم فکر و هم عقیده

۱. نساء، ۱۴۱.

2. <https://noo.rs/FfWaX>

با شما هم نیست؛ اما بنای مخاصمه ندارد، می‌گوید بیا بید با هم باشیم، با هم با مسالمت رفت‌وآمد کنیم؛ اشکال ندارد. ﴿لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ﴾ (اگر) با شما نجنگیدند، شما را از خانه و دیارتان بیرون نکردند، معارضه‌ای با شما ندارند، قبول کنید؛ اما اگر دیدید که طرف، مورد اطمینان نیست، دروغ می‌گوید، حيله می‌کند، نه؛ ﴿فَلَا تَهِنُوا وَتَدْعُوا إِلَى السَّلَامِ﴾؛ اگر این جوری است حق ندارید؛ اگر احساس کردید، فهمیدید، گزینه‌ها نشان دادند که طرف مقابل صادق نیست، دروغ می‌گوید، در ظاهر این دست را جلو آورده که با شما دست بدهد اما با آن دست دیگرش، پشت سر یک خنجر زهرآلود را قبضه کرده و گرفته، ﴿فَلَا تَهِنُوا وَتَدْعُوا إِلَى السَّلَامِ﴾؛ هرگز قبول نکنید. یا اگر چنانچه پیمانی بستید، ﴿وَأِنْ نَكَثُوا آيْمَانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ﴾، شما هم با آن‌ها مقابله به مثل کنید؛ پیمان شکستند، پیمانشان را بشکنید.^۱

آی پدر و مادرها! بیا بید فرزندان را قرآنی بار بیاوریم. تربیت قرآن، شجاع‌پرور است. اگر فرزند من و شما از بچگی مقابله با زورگو را یاد گرفت، چون شالوده شخصیتی‌اش با قرآن عجین شده است و شجاع بار آمده، هیچگاه زیر بار زور نخواهد رفت. اگر هم خواست با دشمن مذاکره کند همه ترفندهای او را می‌داند، لذا زیر بار صلح تحمیلی نمی‌رود؛ چون ترسی ندارد، چون به وعده خدا ایمان دارد: ﴿وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ وَاللَّهُ مَعَكُمْ﴾؛ شما برتر هستید و خدا با شماست. خداوند به مؤمنانی که برتری خود را باور دارند، وعده همراهی و نصرت داده است. صلح عزتمندانه آری، اما تسلیم ذلیلانه در لباس صلح، هرگز.

تا خدا هست به کد خدا ننگر!

مؤمنین باید همواره به مبارزه با سلاطین و حکام ظالم بپردازند. نگذارند ظلم و ستم در جامعه فراگیر شود. بنا به فرموده قرآن کریم، حتی نباید به ستمکاران تمایل داشت؛ زیرا بغض نسبت به ظالمان همواره در قلب مؤمن وجود دارد.

۱. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار فرماندهان سپاه پاسداران، ۲۶ مرداد ۱۴۰۲.

خداوند متعال در قرآن می‌فرماید: «وَلَا تَرْكَنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا»^۱ عزت در مقاومت است، نه در صلح ذلت‌بار. به کسانی که ستم کرده‌اند تمایل نشان ندهید؛ نه سازش، نه تسلیم، نبرد با آمریکا.

چاشنی هنر نه گفتن

داشتن شجاعتِ «نه گفتن» قدمی بزرگ است، اما همه کار نیست. علاوه بر شجاعت، باید هنرِ «نه گفتن» را نیز داشته باشید. برای آنکه بتوانید هم ارتباط صمیمانه خود با دوستانتان را حفظ کنید و هم قدرتِ نه گفتن به خواسته‌های نابجای آنان را داشته باشید، لازم است هنرِ «نه گفتن» را چاشنی رفتارهای خود کنید.

مثلاً ممکن است یکی از دوستانتان پیشنهادِ سیگار کشیدن بدهد. در برابر این پیشنهاد تنها دو راه پیش روی شماست: یا خواسته دوستان را بپذیرید و با آینده و سلامتی خود بازی کنید، یا به او «نه» بگویید و آینده‌ای بهتر برای خود بسازید. نمی‌شود هر دو راه را نگه داشت؛ زیرا دیر یا زود یا او بر شما تأثیر می‌گذارد، یا شما مسیر او را تغییر می‌دهید.

مؤمنان هرگز نباید در برابر دشمن سست شوند، به سازش دعوت کنند یا پیشنهادِ صلحِ دشمنِ حيله‌گر، پیمان شکن و غیرقابل اعتماد را بپذیرند. این آیه بیانگرِ یک سنتِ الهی است؛ سنتی که «مَعِيتِ الهی» یعنی خداوند با شماست را برای مؤمنانی که در مسیرِ حق استقامت می‌ورزند، تضمین می‌کند و به آنان وعده برتری و پیروزی می‌دهد.

جاده صاف‌کن دشمن‌اند

گاهی زورگوها با جنگ روانی در فضای داخلی ترس ایجاد می‌کنند تا بترسانند و به‌زور خواسته اربابان خودشان را تحمیل کنند؛ اما قرآن فرموده است: «فَلَا تَهِنُوا وَتَدْعُوا إِلَى السَّلَامِ».

این‌ها با دوقطبی‌سازی «یا موشک یا معیشت» در پی ترساندن و فریب مردم‌اند. صلحِ ذلیلانه، هرگز! وقتی خدا با ماست، تسلیم چرا؟ شک نکنید این‌ها

۱. هود، ۱۱۳.



جاده صاف کن دشمن اند. تا زمانی که با این خائنین برخورد نشود، باید منتظر چنین افاضاتی از آنان باشیم.

مهم این است که از کودکی، مهارت «نه گفتن» و ردّ خواسته نابجای قلدرها را بیاموزیم. چرا هر چیزی که به ضرر کشور است، با معیشت مردم گره می‌زنند؟ چرا دوقطبی ایجاد می‌کنند و به مردم القا می‌نمایند که یا موشک یا معیشت؛ یعنی برای داشتن یکی باید از دیگری گذشت؟ این دروغی بزرگ است.

وجود موشک در دنیایی که هرکس زور دارد، حرفش به کرسی می‌نشیند، واجب است؛ امنیت مردم واجب است؛ این موشک است که برای مردم امنیت می‌آورد. اگر نبود این موشک‌ها، همین امروز کشورمان مانند لبنان هر لحظه و هر دقیقه زیر بمباران بود. مثل سوریه محل جولان داعشی‌ها بود.

چرا هرگاه ما می‌خواهیم قدرت بگیریم، سروکله دار دوست‌ترسوها را داخلی پیدا می‌شود؟! آنان در پی آن هستند که موشک را هم مانند هسته‌ای تقدیم آمریکا کنند؛ آن‌گاه است که ایران به سوریه تبدیل شود. در جنگ ۱۲ روزه، ندیدم کسی که از قدرت موشکی ما و درهم کوبیدن اسرائیل خوشحال نباشد. زبان مشترک مردم ایران، «نه به زورگوها» و اقتدار جمهوری اسلامی است.

﴿فَلَا تَهِنُوا وَتَدْعُوا إِلَى السَّلَامِ﴾؛ هرکه در شیپور ترس بدمد، قطعاً خائن به نظام و خون‌شهداست.

آی مردم! بدانید دشمن همه تلاش خود را کرد تا توان موشکی ما را تعطیل کند، اما زورش نرسید؛ چون باور کردیم: ﴿وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ وَاللَّهُ مَعَكُمْ﴾؛ شما برتر هستید و خدا با شماست».

البته، اگر تلاش کردی و جایی نتوانستی حقت را بگیری، خدا کمک‌کار مؤمنین هست:

حاج شعبانعلی

در ۱۰۰ سال پیش، در بازار تهران واقعه عجیبی اتفاق افتاد. یکی از دکان‌داران به نام حاج شعبانعلی تصمیم به سفر زیارتی کربلا گرفت. دکانش را سپرد به دو پسرش و رفت. بعد از چند ماهی که برمی‌گردد، می‌بیند که پسرانش دکان را از وسط تیغه کشیده‌اند و هر نیمی را یکی برداشته و به کسب‌وکار مشغول است.

وقتی خواست داخل مغازه‌اش شود پسران او را راه ندادند. در سؤال و جواب و گفت‌وگو که این چه کاری است که شما کردید پسرانش می‌گویند: «حوصله نداشتیم تا زمان مردن تو صبر کنیم؛ سهم‌مان را جلو جلو برداشتیم.» هرچه تلاش کرد نتوانست حقش را از پسرانش بگیرد. هنوز یکسال از این ماجرا نگذشته بود که در بلوای مشروطیت، یکی از پسرانش جلوی میدان بهارستان تیر خورد و از دنیا رفت، پسر دیگرش هم چندی بعد به مرض مُسری وبا مرد. دومرتبه دکان دست خودش افتاد. تیغه را از وسط برداشت و دوباره کسب و کارش را از سر گرفت.^۱

هشدار زائر خانه خدا به منصور ستمگر!

یک سال، موسم حج، «منصور خلیفه عباسی» (که خداوند او را لعنت کند) به مکه رفته بود. او در «مسجد الحرام»، کنار دیوار کعبه، فردی را دید که پرده خانه را گرفته و به خداوند از دست ظالمان شکایت می‌کرد و می‌گفت: «خدایا، می‌بینی چطور بندگان صالحت دچار ظلم و ستم شده‌اند؟» منصور وقتی این صحنه را دید، او را احضار کرد و پرسید: «از دست چه کسی شکایت داری؟» گفت: «از دست تو!» منصور پرسید: «برای چه؟» پاسخ داد: «زیرا صالحان و نیکوکاران را از مسند برکنار کرده‌ای و بدکاران را بر سر کار آورده‌ای.» منصور گفت: «اما چنین نیست؛ نیکوکاران از من فاصله گرفته‌اند، من تقصیری ندارم.» او گفت: «علتش این است که تو، خود از جمله بدکاران هستی!» آنگاه با کمال جرئت و شهامت در حضور منصور سخنانش را ادامه داد: «من مسافرتی به کشور هند کردم. تقریباً تمامی مردم آنجا بت پرست هستند. روزی در بازاری می‌گذشتم که به مغازه قصابی رسیدم. قصاب همان طور که در حال وزن کردن گوشت بود، به بالای سرش نگاه می‌کرد. او این کار را چند بار تکرار کرد تا اینکه کنجکاوِ من برانگیخته شد. من صبر کردم تا مغازه خلوت شد، آنگاه نزد او رفتم و علت این کار را پرسیدم. ابتدا انکار کرد و خواست از پاسخ دادن طفره رود؛ ولی چون با اصرار بیش از حد من مواجه شد، چنین گفت: این چیز که بالای سر من است، بت من و خدای من است. من او را می‌پرستم و همیشه و در همه احوال او را مراقب خود می‌دانم.

۱. به نقل از سایت خبربان. khabarban.com

آن را بالای سر خود نصب کرده‌ام تا به مردم ظلم نکنم. وقتی می‌خواهم گوشت را در ترازو قرار دهم، نگاهی هم به او می‌کنم تا او را به یاد داشته باشم و توجه کنم که او مراقب احوال من است.» من وقتی ایمان راسخ او به بتش را دیدم، بسیار ناراحت شدم که چرا بعضی از مسلمانان چنین ایمانی به خداوند عالم ندارند. راستی ای منصور! تو که خود را مسلمان می‌دانی و به خداوند ایمان داری، چرا ملاحظه خداوند را نمی‌کنی و به مردم ظلم می‌کنی؟ آیا خداوند را حاضر و ناظر نمی‌یابی؟ و آن مرد، منصور را با سخنانش در منگنه قرار داد. با همین سخنان، در حضور دیگران منصور را محکوم کرد و منصور، درحالی که سرشکسته و خوار شده بود، از آنجا دور شد.^۱

انوشیروان

روزی از انوشیروان پرسیدند: «عدالت را از کجا آموختی؟» گفت: «از تجربه‌ای که در بیابان دیدم.» او چنین نقل کرد: «پیاده‌ای با چوب پای سگی را شکست. اندکی بعد، سواری پیدا شد؛ اسب لگدی زد و پای همان پیاده را شکست. سوار چند قدمی که رفت، پای اسبش در سوراخی فرو رفت و شکست.» انوشیروان گفت: «آنجا دانستم که ظلم، مکافات دارد. هر ستمی که روا شود، دیر یا زود به خود ستمگر باز می‌گردد.»^۲

بی تفاوتی ظالم را پررو می‌کند

روزی امام صادق (ع) در جمع اصحاب خود فرمود:

یکی از دانشمندان را در قبر، به حال نشسته نگه داشتند و به او گفتند: «صد تازیانه عذاب باید بر تو زده شود.» او با حال ترس گفت: «طاقت این عذاب را ندارم.» بار دوم و سوم ارفاق کردند تا رسید به یک تازیانه؛ باز گفت: «طاقت ندارم.» مأموران خدا اظهار داشتند: «چاره‌ای نیست؛ باید این تازیانه را بر تو بزنیم.» مرد عالم پرسید: «سبب این عذاب چیست؟» پاسخ دادند: «همانا تو ضعیف را در

۱. جواد محدثی، اخلاق و احکام در داستان‌های شهید دستغیب، ص ۲۹۲.

۲. محمود امامی اصفهانی، ثمرات الحیات، ج ۱، ص ۵۱۱.

زیر شکنجه و ظلم قوی دیدی و به او کمک نکردی.» «فَجَلَدُوهُ جَلَدَةً مِنْ عَذَابِ اللَّهِ فَاَمْتَلَأَ قَبْرُهُ نَارًا؛ پس یک تازیانه بر او زدند و قبرش پر از آتش شد».^۱

حالا نوبت توست!

عزیزان من! تا اینجا تاریخ را ورق زدیم؛ از انوشیروان گفتیم تا شیخ فضل الله؛ از عاقبت شوم سکوت گفتیم تا پاداش شیرین عزت. اما می دانم الان یک سؤال بزرگ به جان ذهن شما افتاده است:

شاید پیش خودتان می گوید: «حاج آقا! حرف زدن آسان است! من که یک عمر با ترس بزرگ شده ام، یا فرزندم که ذاتاً خجالتی است، مگر می شود تغییر کنیم؟ آیا شجاعت یک چیز ژنتیکی است که بعضی ها دارند و بعضی ها ندارند؟» خبر خوب این است که بخشی از شجاعت هم یک «مهارت» است. شجاعت یک «عضله» است که می شود آن را در باشگاه زندگی پرورش داد. اما چطور؟ نسخه اش چیست؟ آیا نسخه ای وجود دارد که آن را بیچیم، فردا صبح آدم دیگری بیدار شویم؟

قرآن و اهل بیت، نقشه گنجی به ما داده اند که ۴ مرحله دارد؛ نقشه ای که اگر قدم به قدم اجرایش کنید، نه تنها خودتان، بلکه هفت نسل بعد از شما هم دیگر طعم ذلت را نخواهند چشید.

حواستان را خوب جمع کنید؛ می خواهم این نسخه را باز کنم....

چطور می توان قدرت نه گفتن را در کودکان ایجاد کرد و با ایستادگی تا آخر خط آن ها را شجاع و جسور مقابل دشمن بار بیاوریم؟

قدم اول: قانون بومرنگ (از خانه شروع کن)

برای تربیت قرآنی نرسیدن از زورگوها اول باید بپذیریم ظلم و استکبار و زورگویی بد است؛ یعنی اول مبنا را درست کنیم که زورگو نباش! بعد بگوییم مقابل زورگو هم بایست! قرآن می فرماید: «لَا تَظْلِمُونَ وَلَا تُظْلَمُونَ»^۲ ظالم نباشید ظلم نکنید و

۱. شیخ صدوق، علل الشرایع، ج ۱، ص ۲۹۱.

۲. بقره، ۲۷۹.

مظلوم هم نباشید و مقابل ظالم و زورگو بایستید.

خیلی از ما در بیرون مظلومیم، چون در خانه ظالمیم! کسی که در خانه به زن و بچه اش زور می گوید، روحش عادت می کند به منطق «زور».

تمرین زندگی: الان که به خانه رفتی، به رفتار با فرزندان و همسرت نگاه کن. آیا وقتی عصبانی می شوی، داد می زنی؛ چون «زورت می رسد»؟ آیا به فرزندت اجازه می دهی از خودش دفاع کند یا می گویی: «ساکت شو، من پدرم»؟

امیرالمؤمنین علیه السلام در روایتی فرمود: «يَوْمُ الْمَظْلُومِ عَلَى الظَّالِمِ، أَشَدُّ مِنْ يَوْمِ الظَّالِمِ عَلَى الْمَظْلُومِ»^۱ روز انتقام مظلوم از ظالم، شدیدتر از روز انتقام ظالم بر مظلوم (در دنیا) است».

امام باقر علیه السلام فرمود: «هنگامی که مرگ پدرم، علی بن الحسین علیه السلام فرارسید، مرا به سینه خود چسبانید. سپس فرمود: ای فرزند! تو را سفارش می کنم به همان چیزی که پدرم هنگام مرگش مرا به آن سفارش کرد. همان چیزی که پدرش نیز او را به آن سفارش کرده بود: ای فرزند! مبادا ستم کنی به کسی که یاورى در برابر تو جز خدا ندارد: «يَا بُنَيَّ إِنَّكَ وُطِّلِمَ مَنْ لَا يَجِدُ عَلَيْكَ نَاصِرًا إِلَّا اللَّهَ»^۲.

قدم دوم: قانون «شجاعت گام به گام» (تمرین هفته)

بیایید برای شروع این مسیر «عزت»، یک عهد کوچک و عملی ببندیم؛ قانون «شجاعت گام به گام» را اجرا کنیم:

هرکدام از ما، همین جا، قبل از خروج از مجلس، در دل خود با خدا عهد ببندیم که در طول هفته آینده، در یک موقعیت کوچک، شجاعت قرآنی خود را تمرین کنیم:

مثلاً در خانواده: برخی والدین به داشتن فرزندان مطیع و بله چشم گوا افتخار می کنند؛ اما ما عهد ببندیم که به فرزند اجازه دفاع بدهیم و او را در مسیر عزت تربیت کنیم.

در محل کار و اجتماع: فقط قول بدهیم زیر بار «یک» ظلم کوچک مثل

۱. محمد بن حسین شریف رضی، نهج البلاغه، حکمت ۲۴۱.

۲. محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۳۳۱.

بی انصافی یا دروغ در کسب و کار نرویم و حق پایمال شده‌ای را پس بگیریم؛ چه حق خودمان باشد و چه حق دیگری.

در فضای مجازی: فقط قول بدهیم هر جا ترس و ناامیدی (خوف) دیدیم، در برابرش «یک» کلام امیدبخش از قدرت خدا بگوییم و بلندگوی شیطان - **﴿يَعِدُكُمُ الْفَقْرُ﴾** - نباشیم.

ای مؤمنان! این شجاعت‌های کوچک، کم‌کم در وجود ما نهادینه می‌شود و ما را برای ایستادگی‌های بزرگ در برابر ظلم جهانی آماده می‌سازد. آغاز شجاعت، همیشه از یک «نه» کوچک شروع می‌شود.

قدم سوم: جسور و حق بگیر بار آوردن

بسیاری از مشکلاتی که با آن‌ها روبه‌رو می‌شویم ناشی از ناتوانی ما در رد کردن خواسته‌ها یا نظرات دیگران است.

برخی والدین به داشتن فرزندان مطیع و بله چشم‌گو افتخار می‌کنند؛ اما باید از خود بپرسند: آیا این تبعیت انفعالی و توسری‌خور بودن، واقعاً خوب است؟ آیا نباید فرصت ابراز رفتار شجاعانه و جرئت‌مندانه را به فرزندان بدهیم؟ برای نمونه، می‌توانید بازی‌های نقش‌آفرینی طراحی کنید؛ در این بازی‌ها شما خواسته‌ای از کودک دارید یا کاری انجام می‌دهید که صحیح یا باطل می‌باشد. مطمئن شوید کودک متوجه بازی بودن این داستان است. سپس از او بخواهید در نقش مقابل، درخواست شما را رد کند و دلایل خود را برای «نه گفتن» توضیح دهد.

گاهی نیز نقش را برعکس کنید: شما دلایل قانع‌کننده‌ای بیاورید که نمی‌خواهید کاری را انجام دهید تا کودک بودن در هر دو سمت ماجرا را تجربه کند. این روش، به صورت غیرمستقیم، قدرت «نه گفتن» را در کودک تقویت می‌کند.

قدم چهارم: صلح عقاب، نه صلح گنجشک!

آخرین پله، مدیریت ذهن هنگام شکست یا عقب‌نشینی است.

گاهی در زندگی (در دعوای زن و شوهری، در شراکت کاری، یا در مسائل سیاسی) مجبوریم کوتاه بیایم یا مصالحه کنیم. اما صلح داریم تا صلح!

صلح گنجشک: از ترس اینکه خورده نشود، هرچه دارد می‌دهد و فرار می‌کند (این ذلت است).

صلح عقاب: قدرت دارد، اما مصلحت می‌بیند فعلاً درگیر نشود (این حکمت است).

هر وقت احساس کردی داری از روی «ضعف و بدبختی» کوتاه می‌آیی، سریع به خودت نهیب بزن: «فَلَا تَهِنُوا... وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ» (سست نشوید، شما برترید). اگر می‌خواهی آشتی کنی، اگر می‌خواهی معامله کنی، از موضع «قدرت» دست بده، نه از موضع «التماس». دشمن (چه شیطان، چه کلاهبردار، چه استکبار) اگر بوی ترس تو را بشنود، تا آخر خط می‌آید. اما اگر بداند «می‌توانی» بزنی ولی «نمی‌زنی»، آن وقت است که حسابت را جدا می‌کند.

دعای پایان

ای پروردگار کریم، ای صاحب این ضیافت نورانی! در این لحظات ناب بندگی، قلب ما را از هرگونه سستی و ناامیدی پاک کن؛ به ما قوت بده تا تنها به تو تکیه کنیم و هرگز زیر بار ظلم و زورگویی نرویم؛ خدایا، ملت عزیز ما را در سایه لطف خود، همواره عزتمند و سربلند بدار و این شجاعت قرآنی را در نسل‌های ما تثبیت فرما؛ بار الها! جبهه مقاومت و حق‌طلبی در سراسر جهان را از شر دشمنان حفظ کن و به مؤمنان، نصرت و پیروزی نهایی عطا فرما؛ به حرمت این ماه مبارک، فرج مولا و مقتدایمان، بقیه‌الله‌الأعظم عَلَيْهِ السَّلَام را نزدیک بگردان و ما را از یاران شجاع و ثابت‌قدم ایشان قرار ده.
آمین یا رب العالمین.



محتوای خود را بباز



شهادت‌آیه‌ها



پویانمایی



پادکست صوتی



تبیین آیه

مجلس بیست و هفتم

حلقه مفقوده مدیریت

(زهد به مثابه راهکار اجتماعی؛
برای مبارزه با فساد و مصرف‌گرایی)

﴿لَكَيْلًا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ
وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ﴾

سوره حدید، آیه ۲۳

[بدانید حوادث، پیش از وقوع، در کتاب تقدیر الهی ثبت
شده‌اند] تا بر آنچه از دستتان رفته، تأسف نخورید، و
به آنچه به شما داده است، مغرورانه شادمان نگردید.



سُورَةُ الْحَدِيدِ

وَالَّذِينَ ءَامَنُوا بِاللّٰهِ وَرُسُلِهِ ۖ اُولٰٓئِكَ هُمُ الصّٰدِقُونَ وَالشّٰهَدَآءُ
عِنْدَ رَبِّهِمْ لَهُمْ اَجْرُهُمْ وَنُوْرُهُمْ ۗ وَالَّذِينَ كَفَرُوْا وَكَذَّبُوْا
بِءَايٰتِنَا ۖ اُولٰٓئِكَ اَصْحَابُ الْجَحِيْمِ ﴿١٩﴾ اَعْلَمُوْا اَنَّمَّا الْحَيٰوةُ
الدُّنْيَا لَعِبٌ وَّلَهُوَ وِزِيْنَةٌ وَّنَفَاخُرُ بَيْنَكُمْ وَتَكَاَثُرٌ فِى الْاَمْوَالِ
وَالْاَوْلَادِ كَمَثَلِ غَيْثٍ اَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ ثُمَّ يَهِيجُ فَتَرٰهُ
مُضْطَرًّا ثُمَّ يَكُوْنُ حُطْلَمًا ۗ وَفِى الْاٰخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيْدٌ وَمَغْفِرَةٌ
مِّنَ اللّٰهِ وَرِضْوَانٌ ۗ وَمَا الْحَيٰوةُ الدُّنْيَا اِلَّا لَمَتْعٌ ۗ الْعُرُوْرُ ﴿٢٠﴾
سَابِقُوْا اِلَى مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَآءِ
وَالْاَرْضِ اُعِدَّتْ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا بِاللّٰهِ وَرُسُلِهِ ۗ ذٰلِكَ فَضْلُ
اللّٰهِ يُؤْتِيْهِ مَن يَشَآءُ ۗ وَاللّٰهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيْمِ ﴿٢١﴾ مَا اَصَابَ
مِّن مُّصِيْبَةٍ فِى الْاَرْضِ وَلَا فِى اَنْفُسِكُمْ اِلَّا فِى كِتٰبٍ مِّنْ
قَبْلِ اَنْ نَّبْرٰهَا ۗ اِنَّ ذٰلِكَ عَلَى اللّٰهِ يَسِيْرٌ ﴿٢٢﴾ لِّكَیْلًا
تَأْسُوْا عَلٰی مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوْا بِمَا اَتٰكُمْ ۗ وَاللّٰهُ
لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُوْرٍ ﴿٢٣﴾ الَّذِيْنَ يَخْلُوْنَ وَيَأْمُرُوْنَ
النَّاسَ بِالْبُخْلِ ۗ وَمَن يَتَوَلَّ فَإِنَّ اللّٰهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيْدُ ﴿٢٤﴾



تلاوت آیه



مدرسه حفظ

گر بریزی بحر را در کوزه‌ای!

ماه مبارک رمضان است. ماهی که ماهِ رهایی است. بگذارید بحثمان را از جایی شروع کنیم که گره خورده است به تمام آسایش‌های گم شده در زندگی امروز ما؛ گره خورده به تمام دغدغه‌هایی که خواب را از چشمان ربوده.

آیا تابه‌حال فکر کرده‌اید که چرا این قدر در زندگی احساس کمبود می‌کنیم؟ چرا وقتی به یک رتبه‌ای می‌رسیم، فوراً چشمانمان به دنبال یک رتبه دیگر می‌دود؟ چرا بعضی‌ها حتی با داشتن بهترین خانه و بهترین امکانات، باز هم حس می‌کنند یک جای کارشان انگار می‌لنگد! آرامش ندارند! خانه و ماشین و ویلا و کارخانه دارند؛ اما باز هم دنبال یک خانه بهتر، یک زندگی بالاتر هستند؟ راستش را بخواهید، ما انسان‌ها در یک مسابقهٔ پایان‌ناپذیر گیر افتاده‌ایم. مسابقه‌ای برای داشتن بیشتر، جلوزدن از دیگری، و چسبیدن به دنیا! این چسبیدن، روح ما را زخمی کرده است.

اینجاست که مولوی، یک مثال ساده و کوبنده می‌زند؛ مثالی که عمق حرص انسان را نشان می‌دهد.

گر بریزی بحر را در کوزه‌ای چند گنجد؟ قسمت یک روزه‌ای

کوزهٔ چشم حریصان پُر نشد تا صدف قانع نشد پُر دُر نشد

معنائش چیست؟ می‌گوید شما اگر آب تمام دریاها را هم بیاوری و بخواهی در یک کوزهٔ کوچک بریزی، به اندازهٔ ظرفیت همان کوزه بیشتر جا نمی‌گیرد، بقیه‌اش هدر می‌رود!

کوزه، وجود کوچک ماست. دریا، دنیای بی انتها و رزق الهی است. شما اگر تمام دنیا را هم به یک انسان حریص بدهید، کوزه‌اش پر نمی‌شود! چرا؟ چون مشکل در اندازه کوزه (قناعت قلب) نیست، مشکل در عمق حرص و آزمندی است که هرگز سیر نمی‌شود.

چشم حریص، هیچ وقت سیر نمی‌شود. تنها راه پرشدن این کوزه، نه افزایش حجم آب، بلکه قناعت است. صدفی که دهان باز می‌کند تا قطره‌ای را بگیرد، اگر قانع نباشد، هرگز مروارید نمی‌شود. همین حرص است که ما را وادار می‌کند دائم دنبال «مال» باشیم، دائم دنبال «مقام» باشیم، و دائم نگران «از دست دادن» باشیم.

دو کلمه نجات بخش از نهج البلاغه

حالا ببینید که این نکته مولوی، چقدر زیبا با کلام امیرالمؤمنین علی علیه السلام گره می‌خورد. مولای متقیان، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام، آنکه تمام دنیا زیر نگین حکومت او بود و خودش نان جو می‌خورد و لباس خشن می‌پوشید، این طور زهد را تعریف می‌کند و در حکمت ۴۳۹ نهج البلاغه، یک خط مرزی برای زهد، و یک نسخه آرامش برای زندگی ما تعیین می‌کنند:

حضرت می‌فرمایند: «الرُّهْدُ كُلُّهُ بَيْنَ كَلِمَتَيْنِ مِنَ الْقُرْآنِ»^۱ (تمام زهد در دو جمله از قرآن آمده است)؛ یعنی هرچه بزرگان دین درباره زهد گفته‌اند، همه در یک آیه خلاصه می‌شود که خداوند فرمود: «لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ» زهد آن است که نه بر گذشته اندوه بخوری و نه بر آینده شاد شوی. «وَمَنْ لَمْ يَأْسَ عَلَى الْمَاضِي وَلَمْ يَفْرَحْ بِالْآتِي، فَقَدْ أَخَذَ الرُّهْدَ بِطَرَفَيْهِ»^۲ هرکس که بر گذشته اندوه نخورد و بر آینده شاد نشود، هردو طرف زهد را گرفته‌!).

زهد، مثل یک جاده دو طرفه است که این دو طرف را دارد؛ طرف اول: رهاکردن گذشته و طرف دوم: وابسته نشدن به حال و آینده.

آیه‌ای که امام سجّاد علیه السلام هم فرمودند تمام زهد در آن است! و ما اهل بیت کسانی

۱. محمد بن حسین شریف رضی، نهج البلاغه، ح ۴۳۹؛ ابوحامد محمد غزالی، مشكاة الأنوار،

ص ۲۰۷، ح ۵۶۳.

۲. همان.

هستیم که نه بر فوت شده‌های دنیا تأسف می‌خوریم و نه به دست‌آورده‌هایش خوشحال، این آیه، آیه زندگی ماست.^۱

سراسر زندگی اهل بیت علیهم‌السلام زهد است

قربان مولا امیرالمؤمنین علیه‌السلام برویم که ایشان زاهدترین مردم بودند؛ روزی حضرت علی علیه‌السلام از جلوی دکان قصابی می‌گذشتند. قصاب عرض کرد: «ای امیر مؤمنان! گوشت‌های بسیار خوبی آورده‌ام، اگر می‌خواهید ببرید.» حضرت فرمودند: «الان پول ندارم که بخرم.» قصاب عرض کرد: «من صبر می‌کنم پول آن را بعداً بدهید.» اینجاست که آن زهد علوی خودش را نشان می‌دهد. حضرت فرمودند: «من به شکم خودم می‌گویم صبر کن، ولی آن را نسیه نخواهم برد.»^۲ ببینید! زهد یعنی قدرتِ «نه» گفتن به نفس.

محور بحث ما این آیه شریف است؛ آیه ۲۳ سوره حدید: «لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ»؛ به آنچه از دستتان رفته تأسف نخورید و بر آنچه به شما رسیده دلبسته و شادمان نباشید و خداوند هیچ متکبرِ فخرفروشی را دوست ندارد).

این (آیه زندگی) در ماه رمضان، در این مدرسهٔ تزکیهٔ نفس، چطور با ما حرف می‌زند؟ ماه رمضان آمده است تا به ما تمرین بدهد دل نبندیم. «روزه چه کار می‌کند؟» روزه، تمرین عملی «لِكَيْلَا تَأْسَوْا» و «وَلَا تَفْرَحُوا» است. وقتی با روزه‌داری گرسنگی می‌کشی، یاد می‌گیری که اگر وعده‌ای از غذاها از دستت در رفت، دنیا به آخر نرسیده «لِكَيْلَا تَأْسَوْا». وقتی تمرین امساک می‌کنی، آن دلبستگی شدید به سفره و غذا در دلت می‌شکند «وَلَا تَفْرَحُوا».

زهد، نه فقر!

متأسفانه، دربارهٔ معنای زهد همیشه بد تلقی‌هایی وجود دارد، هم در معنی کردن زهد در زندگی خودمان هم در معنی کردن زهد در جامعه! زهد به معنای رها کردن دنیا و گوشه‌نشینی نیست. «إِنِّي لَأُبْغِضُ الرَّجُلَ - أَوْ أَبْغِضُ لِلرَّجُلِ - أَنْ يَكُونَ

۱. علیرضا برازش، تفسیر اهل بیت علیهم‌السلام، ج ۱۵، ص ۵۹۸.

۲. محمد جواد صاحبی، حکایت‌ها و هدایت‌ها در آثار شهید مطهری رحمته‌الله، ص ۶۴.

كَسْلَانَ عَنْ أَمْرِ دُنْيَاهُ، وَمَنْ كَسِلَ عَنْ أَمْرِ دُنْيَاهُ فَهُوَ عَنْ أَمْرِ آخِرَتِهِ أَكْسَلَ؛^۱ من از کسی که در کار دنیای خودش تنبل و کسل باشد، متنفرم؛ چون کسی که در کار دنیا کسل باشد، در کار آخرتش کسل تر است!)).

مگر خود امیرالمؤمنین (علیه السلام) کم کار می کردند؟ ایشان از همه بیشتر عرق می ریختند و نخلستان آباد می کردند.^۲ پس زهد چیست؟ زهد یعنی مؤمن در برابر دنیا سه ویژگی داشته باشد:

۱. بی رغبتی درونی: دنیا توی مشتش باشد، نه توی قلبش. دنیا را وسیله ببیند، نه هدف.

۲. حساسیت به حلال و حرام: امیرالمؤمنین فرمودند: «وَلَا زُهْدَ كَالزُّهْدِ فِي الْحَرَامِ؛ هیچ زهدی بالاتر از دوری از حرام نیست».

۳. همدردی با مردم: دارایی اش را انبار نکند، بلکه غمخوار فقرا باشد. پس زهد، مدیریت وابستگی هاست. زهد یعنی آن کوزه دلت را آن قدر بزرگ کنی که اقیانوس در آن جا شود، نه اینکه به یک قطره آب دل ببندی! از مرحوم آیت الله العظمی بهجت (ره) پرسیدند: آقا، زهد حقیقی چیست؟ چطور زاهد باشیم؟ ایشان فرمودند که لباس پاره بپوشید یا غذا نخورید! فرمودند: «زهد آن است که مالک نفس خودت باشی، و در هر کاری که می کنی یا نمی کنی، فقط و فقط مراقب اذن خدا باشی».^۳

وقتی انسان به اینجا رسید، تازه طعم راحتی را می چشد. تازه می فهمد ثروتمند واقعی کیست. به قول خواجه حافظ شیرازی:

در این بازار اگر سودی است با درویش خرسند است
الهی منعمم گردان به درویشی و خرسندی^۴

۱. محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۵، ص ۸۵.

۲. امام صادق (علیه السلام) می فرماید: «كَانَ امِيرَ الْمُؤْمِنِينَ يَضْرِبُ بِالْمِرِّ وَيَسْتَخْرِجُ الْأَرْضِينَ؛ امیرالمؤمنین (علیه السلام) بیل می زد و نعمت های نهفته در دل زمین ها را استخراج می کرد. (محمد باقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۴۱، ص ۳۷).

۳. به سوی محبوب، ص ۳۷.

۴. حافظ، غزلیات، غزل شماره ۴۴۰.



ثروتمند واقعی (مُنعم) کسی است که به مقام «رضایت» و «بی‌تعلقی» رسیده باشد. یادمان باشد: این بی‌تعلقی فقط نسبت به پول نیست؛ پُست، مقام، شهرت، مدرک تحصیلی و «به‌به و چه‌چه» مردم، همه از جنس دنیا است. اگر برای این‌ها درس خواندیم و دویدیم، بوی زهد را نشنیده‌ایم.

زهد در جامعه اسلامی

زهد، یکی از عوامل پیشرفت در اسلام است. این همه تأکید بر بی‌رغبتی به دنیا، به خاطر تأثیر بزرگ همین عامل است.

عده‌ای اشتباه فهمیده‌اند و می‌پندارند زهد یعنی دنبال دنیای آباد نباشید؛ درحالی‌که مسئله این نیست! در فضای اجتماعی نیز گاهی «زهد» بد معنا می‌شود! بعضی فکر می‌کنند انقلاب اسلامی یعنی بدبختی و فقر؛ برخی دیگر گمان می‌کنند زهد یعنی نداشتن تکنولوژی، نداشتن علوم جدید و روزآمد، نداشتن پول و سرمایه و کارخانه‌های پیشرفته! درحالی‌که زهد به معنای نرفتن به سوی دنیای مذموم است و دنیای مذموم آن است که من و شما، خود و منافع مادی خودمان را هدف قرار دهیم.

چيست دنیا؟ از خدا غافل بُدن نی قماش و نقره و فرزند و زن^۱
دنیای مذموم یعنی دنیا هدفِ نهایی باشد، نه وسیله؛ یعنی دنیا به‌قیمت زیر پا گذاشتن حق مردم؛ به‌قیمتِ غفلت از خانواده؛ به‌قیمتِ غفلت از وظایف و به‌قیمتِ غفلت از خدا.

آثار اجتماعی زهد

زهد فقط یک فضیلت فردی نیست که حال دلِ خود آدم را خوب کند؛ خیر! زهد یک مصلح اجتماعی است. اگر روحیه زهد و ساده‌زیستی در رگ‌های جامعه جاری شود، ببینید چه غوغایی می‌کند و چه دردهایی را دوا می‌کند:

زهد علاج مصرف‌گرایی

امروز عصرِ ما، عصرِ مصرف‌گرایی، مدگرایی و ولخرجی‌های بی‌جا و گاهی

۱. جلال‌الدین محمد مولوی، مثنوی معنوی، دفتر اول، بخش ۵۰، بازترجیح نهادن شیرجه‌دار بر توکل و فواید جهد را بیان کردن.

خرج‌های بی‌هدف است. ما باید آیات زهد را بخوانیم و به آن عمل کنیم تا یکی از لوازم رشد، استقلال و مقاومت کشورمان باشد؛ چراکه زهد، علاج مصرف‌گرایی جامعه است.

البته، مخاطب ما کسانی نیستند که پول و سرمایه آن‌چنانی ندارند؛ بلکه کسانی‌اند که تمکّن دارند، کسانی که لذت‌های دنیا برایشان آغوش باز کرده است، کسانی که می‌توانند از راه‌های حلال خود را به تنگمات برسانند. گرچه زهد برای افراد کم‌برخوردار نیز هست، آنان هم نباید آرزوهای ماورایی و نجومی داشته باشند تا مبادا بعدها گرفتار طمع شوند.

نتیجه زهد با این معنی می‌شود عدم مصرف‌گرایی و رهایی از تجملات، نتیجه این زهد می‌شود مقاومت درونی در برابر جنگ اقتصادی دشمن که می‌خواهد ما را دائم مصرف‌کننده و وابسته نگه دارد.

اینجاست که بحث همدردی زاهدانه مطرح می‌شود؛ استاد شهید مطهری نقل کرده‌اند:

آیت‌الله بهبهانی به پسرشان که برای همسرش لباس‌های فاخر خریده بود، اعتراض کرد. پسر با استناد به آیه: ﴿قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ...﴾ (بگو چه کسی زینت‌های خدا که برای بندگان خلق کرده را حرام کرده است؟) از کارش دفاع کرد. آقا در جواب فرمودند: «فرزندم! نمی‌گویم این‌ها حرام است، البته که حلال است؛ ولی در میان مردم، کسانی هستند که فقیر و غیرمتمکن هستند و نمی‌توانند این‌طور لباس‌ها را تهیه کنند... ما که نمی‌توانیم این لباس‌ها را برای مردم فقیر بخریم، ولی یک کار از ما ساخته است و آن، قناعت و همدردی کردن با آن‌هاست. طوری پوشیم که اگر بر تن ما که خانواده‌مورد اعتماد آن‌ها هستیم، لباسی دیدند، ناراحت نشوند».^۱

این بالاترین درس زهد در اجتماع است! زهد یعنی: من حق دارم داشته باشم، اما به احترام کسی که ندارد، در حدّ نیاز بسنده می‌کنم.

زهد علاج فسادها

یکی دیگر از آثار زهد کم شدن فساد است، چون این روح بی اعتنایی به دنیا، مسئولان ما را از طمع دور می‌کند. تاریخ را نگاه کنید! هر جا حاکمی طمع دنیا داشت، مردم را بدبخت کرد؛ یک نمونه هارون الرشید بود که غرب و شرق را تسخیر کرده بود. یک حکومت وسیع!

در حکایت نقل شده که زمانی هارون الرشید، مبلغی پول به بهلول داد و گفت: «بهلول! این پول را بگیر و برو میان فقرا تقسیم کن.» بهلول پول را گرفت، کمی چرخید و بعد آمد جلوی تخت هارون و پول را گذاشت جلوی خود خلیفه! هارون تعجب کرد و گفت: «چرا به خودم پس می‌دهی؟ من گفتم به فقرا بده!» بهلول گفت: «من در شهر گشتم و هر چه فکر کردم، دیدم از خود خلیفه محتاج‌تر و فقیرتر کسی نیست!» هارون عصبانی شد که یعنی چه؟!

بهلول گفت: «دلیل دارم! چون می‌بینم مأمورین و گماشتگان تو در دکان‌ها ایستاده‌اند و به ضرب تازیانه، مالیات و باج و خراج از مردم می‌گیرند تا در خزانه تو بریزند. کسی که با زور از مردم می‌گیرد تا انبار کند، او فقیرترین مردم است، چون چشمش سیر نمی‌شود. دیدم احتیاج تو از همه بیشتر است، پس به خودت برگرداندم.»^۱

عزیزان! ببینید این کلام چقدر عمق دارد. بهلول می‌دانست که هارون الرشید با این حرف‌ها آدم نمی‌شود و درس عبرت نمی‌گیرد؛ اما این حرف‌ها را زد تا برای تاریخ بماند. این تلنگری است برای مسئولان جامعه ما و حتی برای ما مردم، تا اثر زهد را بهتر بفهمیم.

پادشاهان اگر زاهد نباشند طمّاع‌ترین انسان‌ها هستند، اما زهد عامل جلوگیری از خوی طمّاعی پادشاهان است.

حالا در مقابل هارون الرشید که حاکم طاغوتی به شدت طمّاعی بود، استانداری جناب سلمان فارسی در سیستم انقلابی صدر اسلام نمونه است. تفاوت حکومت اسلامی و حکومت طاغوتی را با پوست و گوشت حس کنید:

۱. محمد شب زنده‌دار، قصه‌های بهلول، ص ۹ و ۱۰.

سلمان فارسی در زمانِ خلیفهٔ دوم و با اجازهٔ امیرالمؤمنین علیه السلام، به فرماندهی مدائن منصوب شد. مدائن کجا بود؟ مرکزِ تجمّلات و ثروت! شهری که پایتخت مجلّی خسروپرویزها و ساسانیان بود؛ شهری که حکامش در کاخ‌های برافراشته زندگی می‌کردند.

حالا حاکم جدید کیست؟

سلمان می‌رود... تنها! سوار بر یک الاغ!

مردم مدائن با چشم‌های حیرت‌زده نگاه می‌کنند: این پیرمردِ عصازنان، کجاست قصرش؟ کجاست خَدم و حَشمش؟ کجاست اسب‌های تندرو و شمشیرهای طلاکوبش؟

می‌بینند حاکمشان آمده، اما لباسش یک عبای ژنده است! کارش چیست؟ زنبیل می‌بافد! حقوق بیت‌المال را می‌گیرد، و تمامش را به فقرا می‌دهد!

او با این زهد، چه کار کرد؟ او در مدت بیست سال حکومت، به دنیا پشت نکرد؛ بلکه با بی‌نیازی، بر دنیا حکومت کرد! نتیجه‌اش چه شد؟ بیش از چهارهزار ایرانی مسلمان شدند! چرا؟ چون حکومت را پاک دیدند! زهد، موتور جذب مردم به اسلام بود!

سلمان حتی در مدائن، منزل شخصی هم نداشت و تنها پس از اصرار یکی از دوستان خود، آن هم به این شرط که خانه‌ای بسازد که سر او به سقف خانه بخورد و در هنگام خواب نیز پایش به دیوار برخورد کند، راضی به این مسئله شد. اما اوج غربت و افتخار اینجاست، برادر من! وقتی سلمان، این پرچم‌دار زهد اسلامی، در بستر مرگ افتاده بود، سعد وقاص به عیادتش آمد. گفت: «سلمان! خوشا به حالت! پیغمبر از تو راضی بود. فردا در کنار حوض کوثر با او دیدار می‌کنی! دیگر چه غصه‌ای داری؟» سلمان شروع کرد به گریه کردن! سعد گفت: «چرا گریه می‌کنی؟ مگر مرگ، سرآغاز سعادت تو نیست؟» سلمان زاهد، در جواب، حرفی می‌زند که تاریخ را بیدار می‌کند! گفت: «نه، گریه‌ام برای مرگ نیست! گریه می‌کنم؛ چون پیغمبر صلی الله علیه و آله با ما پیمان بست که توشهٔ هر یک از شما از دنیا، باید به اندازهٔ توشهٔ یک مسافر باشد، اما کنار بستر من را نگاه کن!» سعد ابی‌وقاص چشم می‌چرخاند... چه می‌بیند؟ هیچ؛ فقط یک تشّلت لباسشویی، یک سپر جنگی، یک آفتابه گلی و یک کاسه!

فرماندار بیست ساله یک استان ثروتمند، تمام دارایی اش همین است، اما از ترس اینکه مبادا بیش از حد مسافر برداشته باشد، در لحظه جان دادن، گریه می کند.

این است زهد! نه اینکه کارخانه نداشته باشیم! زهد این است که اگر ده کارخانه هم داریم، سودش را خرج تجملات خود نکنیم! زهد یعنی این؛ یعنی منافع همگانی بر منافع شخصی برتری دارد.

شاید بگویید آن دوران گذشت! حضرت علی علیه السلام و سلمان و... همه در تاریخ ماندند! آیا می شود در عصر تکنولوژی و مصرف گرایی، زاهد بود؟

زهد در سیره امام خمینی علیه السلام

بگذارید یک خاطره ای از امام خمینی علیه السلام، رهبر همین انقلاب اسلامی، برایتان بگویم؛ رهبری که تمام دنیا از او حساب می برد! درست در ایام تبعید امام در نوفل لوشاتوی فرانسه که چشم تمام خبرگزاری های دنیا به او بود، زندگی ایشان در اوج سادگی بود:

یکی از همراهان امام، وظیفه خرید میوه های منزل را برعهده داشت. در آن روزها قیمت پرتقال در بازار ارزان شده بود. ایشان برای اینکه صرفه جویی کرده باشد، به مغازه رفت و مقدار زیادی پرتقال ارزان قیمت برای منزل امام خرید. فکر می کرد با این کار، امام را خوشحال می کند؛ چون برای بیت المال (یا برای خرج خودشان که با سادگی می گذشت) صرفه جویی کرده بود. پرتقال ها را به خانه آورد. امام نگاهی به پرتقال ها انداختند... و ناگهان برافروخته شدند! با عصبانیت و ناراحتی فرمودند: «خجالت بکشید! مردم اینجا پول ندارند سال به سال برای خودشان میوه بخرند! حالا که میوه ارزان گیرشان آمده و می توانند بعد از مدتی میوه بخرند، شما همه را آوردید خانه من؟!» آب سردی بود که بر سر همراهان ریخته شد! ببینید معیار زهد چیست! امام ادامه دادند: «همه این پرتقال ها را پوست می کنید! داخل ظرف می گذارید و به در خانه مردم می برید و میانشان تقسیم می کنید! شاید خدا مرا ببخشد!»^۱

۱. خاطرات حجت الاسلام محمد افشاری، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ص ۱۴۰.

الله اکبر! ایشان به جای تشویق، ناراحت شدند! چرا؟ چون می فرمودند: وقتی یک نعمت عمومی ارزان می شود، اولویت با مردمی است که سال ها از آن محروم بوده اند، نه خانه حاکم! این بالاترین درس زهد در اجتماع است! این روحیه زهد، در تمام جزئیات زندگی امام ما جاری بود. زهد، فقط پرهیز از کاخ نشینی نیست؛ زهد یعنی من حاکم و مسئول، حق ندارم بهتر از مردم عادی بخورم یا بپوشم!

در نجف اشرف، «مشهدی حسین»، پیرمرد وارسته ای که مسئول خرید مایحتاج منزل امام بود، می رفت تا مایحتاج روزانه را تهیه کند. یک روز قصاب محله که می دانست این پیرمرد برای منزل آیت الله خمینی علیه السلام خرید می کند، از روی محبت و احترام، بهترین گوشت را سوا کرد و به مشهدی حسین داد! گوشت لخم و مرغوب! مشهدی حسین، خوشحال از اینکه توانسته است بهترین جنس را برای منزل مرجع تقلید تهیه کند، گوشت را به خانه آورد. اما چه شد؟ امام گوشت را دیدند! ناراحت شدند و فرمودند: «مشهدی حسین! این چه کاری است؟ برو گوشت را به قصاب بده!» مشهدی حسین متحیر ماند! چرا امام این گوشت خوب را پس می فرستند؟ امام با صلابت فرمودند: «برو به قصاب بگو: از گوشتی که به همه مردم می دهی، به من بده! من بهتر از سایر مردم نیستم! من حق ندارم از گوشت مردم، جنس بهتر را سوا کنم!» والله که این زهد، از جهاد در میدان جنگ هم سخت تر است! اینجا است که قصاب وقتی پیام امام را شنید، اشک از چشمانش سرازیر شد! او با خود گفت: دیگران اصرار می کنند که گوشت خوب به آن ها بدهم، اما آقای خمینی می گوید: از گوشتی که به همه می دهی، به من بده! این زهد یعنی چه؟ یعنی شکستن دیوار بین مردم و مسئول! یعنی حاکم اسلامی، نه در کاخ، بلکه در سطح زندگی ضعیف ترین مردم جامعه اش می نشیند تا طعم فقر را حس کند! همین روح بی اعتنائی به دنیا است که مسئولان ما را از فساد و استبداد دور می کند!

زهد آیت الله خامنه ای علیه السلام

عزیزان! نمی توان از بحث زهد و ساده زیستی، صحبت کرد و از زهد آقای خامنه ای

صحبت نکرد! شخصیتی که سال‌ها در بالاترین مقام سیاسی و مرجعیت دینی قرار داشته، اما زندگی‌اش ذره‌ای از مسیر طلبگی و مردمی منحرف نشده است.

زهد اگر در کنج خانه و درنداری باشد، هنر است؛ اما اگر در اوج قدرت باشی، اگر تمام امکانات یک کشور زیر دستت باشد و زاهدانه زندگی کنی، این می‌شود «هنرِ مردان خدا».

عزیزان! آقای مروی (تولیت آستان قدس) که سال‌ها در دفتر رهبری بودند، دو خاطره تکان‌دهنده از سبک زندگی آقا نقل می‌کنند که شنیدنش برای همه ما، به خصوص مسئولین، درس است.^۱ ایشان می‌گفتند:

«یک شب در ماه رمضان، برای کار استهلال در دفتر مانده بودیم. وقت افطار شد، آقا فرمودند: بیایید افطار را با هم باشیم. ما هم دلمان قنچ رفت که امشب مهمان سفره رهبر مملکتیم و لابد یک افطاری حسابی می‌خوریم! رفتیم سر سفره، دیدیم فقط نان و پنیر و سبزی است و کمی حلوا. با خودمان گفتیم لابد این پیش غذاست و شام اصلی بعداً می‌آید! من یواشکی به خادم آقا اشاره کردم که «حاج ناصر! خبری هست؟ غذایی در راه است؟» بنده خدا اشاره کرد که: نه! افطار همین است. بعد فهمیدیم؛ چون همسر آقا مشرف شده بودند مشهد، قبل رفتن یک قابلمه حلوا درست کرده بودند و آقا چند شب بود که سحری و افطارشان همین غذای ساده بود. جالب اینجاست که غذای پرسنل و نگهبان‌های دفتر در همان شب، خیلی از غذای رهبر انقلاب رنگین‌تر بود.»

خاطره دومشان هم خیلی عجیب است. می‌گفتند:

یک بار در سفرهای خارجی، یک سرویس ظروف چینی شیک به آقا هدیه دادند. آقا آوردند منزل. اما همسرشان این ظرف‌ها را استفاده نکردند و گذاشتند کنار.

۱. گفت‌وگو با حجت‌الاسلام احمد مروی، معاون ارتباطات حوزه‌ای دفتر مقام معظم رهبری منتشر شده در ویژه‌نامهٔ تداوم آفتاب روزنامه جام جم یکشنبه ۶ مرداد ۱۳۸۷.

وقتی آقا علت را پرسیدند، ایشان یک جمله حکیمانه گفتند: «آقا! این ظرف‌های شیک، به غذای ساده‌مانی خورد! توی این ظرف‌ها باید پلو و چلو کشید، نه غذای طلبگی ما.» و نهایتاً آن ظروف را رد کردند. ببینید عزیزان! زهد یعنی این. یعنی در اوج قدرت باشی، اما کیفیت زندگی‌ات با قبل از انقلاب و دوران طلبگی فرق نکند.

حالا شما تصور کنید... فقط یک لحظه تصور کنید اگر این روحیه، این بی‌رغبتی به دنیا، در بین تمام مسئولین ما حاکم شود چه می‌شود؟ فرض کنید مدیر، وکیل و وزیر ما، نگاهش به صندلی قدرت، نگاه منفعت طلبانه نباشد. اگر چنین کشوری ساخته شود، اگر ملتی این‌طور تربیت شود که همه همتشان خدمت به هم باشد نه پرکردن جیب خودشان، این ملت تمام دنیا را شکست می‌دهد. این ملت دیگر از تحریم نمی‌ترسد، چون وابستگی ندارد. این جامعه است که آماده رشد و پرواز است. این ملت آماده‌از جان گذاشتن و ایثار هستند تا جامعه رشد و پیشرفت کند.

حالا نوبت توست!

این آیه **﴿لَکِنَّیْلًا تَأْسُرُ﴾**، درواقع یک برنامه جامع مدیریت احساسات است. شاید بگویید: «من نه مسئولم، نه میلیارد؛ من یک کارمند، یک کاسب یا یک دانشجو هستم. زهد برای ما که نداریم، چه معنایی دارد؟» درست است! عمده‌ما که پای این منبر نشسته‌ایم، شاید حرفمان همین باشد که: «ما که نه مالی داریم و نه مقامی که بخواهیم زهد بورزیم! ما که اصولاً فقیر و کم‌برخورداریم!» اما دقت کن! زهد، فقط برای سلمان فارسی در مدائن نیست. زهد، یک نظام عملیاتی است که آیه **﴿لَکِنَّیْلًا تَأْسُرُ﴾** برای تمام مردم، در هر سطحی طراحی کرده است. این، وظیفه تک‌تک ما برای ساختن آن ملت پیشرفته است. بیاید با هم سه قدم عملی برای زاهدشدن در زندگی روزمره را مرور کنیم:

سه گام برای زاهد شدن

گام اول: زهد در مالکیت (دل‌کندن از آنچه هست)

گفتیم زهد به معنی نداشتن نیست؛ به معنی دل‌نبستن است. اولین و مهم‌ترین



کار برای زاهد شدن، دل نبستن است. زهد این نیست که دارایی تو زیاد باشد یا کم، بلکه این است که قدرت بخشیدن آن را داشته باشی. کسی که یک دوچرخه دارد، آن را با غل و زنجیر می بندد و بخل می ورزد که برادرش از آن استفاده کند تا درب مغازه برود، این، نفی زهد است! در مقابل، کسی که یک ماشین خوب دارد، به راحتی آن را به رفیق یا برادرش می دهد تا کارش راه بیفتد. این یعنی زهد در مالکیت!

از کوچک ترین داشته ها شروع کن. این عمل، حکم یک جراحی کوچک برای کندن دل از دنیا را دارد. ایثار در جامعه ما، از همین دل کندن های کوچک در خانواده شروع می شود. مثل «شهید» که همه هستی خود را به خدای دهد و دل نمی بندد.

گام دوم: زهد در مصرف و خرج کردن (درست خرج کردن)

زهد فقط در رابطه با مال اندوخته نیست. بسیاری اوقات مال اندکی داریم و دل هم به آن نبسته ایم؛ اما همان مال اندک را در مسیر منافع شخصی یا در کار غلط (لهو و لعب) خرج می کنیم. این نیز ما را از زهد دور می کند.

زاهد کسی است که در حلال هم اسراف نمی کند. اگر می توانیم با کمترین هزینه، بهترین کار را انجام دهیم، چرا باید دست به اسراف بزنیم؟ از مصرف گرایی پرهیز کنیم. ما باید پولمان را خرج چیزی کنیم که نیاز است، نه چیزی که نفس آن را طلب می کند. این یعنی مقاومت در برابر جنگ اقتصادی دشمن که می خواهد ما را دائم مصرف کننده و وابسته نگه دارد. زهد در مصرف، یعنی استقلال مالی ملت.

گام سوم: زهد در قلب و ذهن (عمل به آیه شریفه)

زهد در بالاترین سطح، یک حالت درونی و فکری است. ما باید در برابر اتفاقات، حالت فکری منفی را رها کنیم تا زاهد شویم. این همان فرمان آیه است.

این دو جزء آیه، زندگی ما را از دو سو بیمه می کند:

الف) «لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ»: رهایی از غصه گذشته

در زندگی فردی: یعنی وقتی معامله ای را از دست دادم، موقعیت شغلی مدّ نظر به دیگری رسید یا در کنکور قبول نشدم، خودخوری نکنم و نگویم

«ای کاش»). چون همه این‌ها در کتاب الهی ثبت شده است. مثل کارمند بانکی که یک روز مسئول پرداخت است و روز دیگر مسئول دریافت؛ نه روز دریافت مغرور می‌شود و نه روز پرداخت غمگین.

در زندگی خانوادگی: یعنی اگر زندگی مشترکمان به مشکلی برخورد یا فرزندانمان آن‌طور که می‌خواستیم نشد، دائم حسرت نخوریم و روح خود و خانواده را با ماندن در گذشته تلخ نکنیم.

آن کسی که بر از دست‌رفته‌ها تأسف نمی‌خورد، دیگر برای جبران زیان، دست به حرام دراز نمی‌کند. زهد یعنی نجات از حرام برای جبران شکست‌ها.

ب) ﴿وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ﴾: رهایی از بخل و غرور

در زندگی فردی: یعنی اگر ثروت، شهرت یا مقام به دست آوردم، دلبسته و مست نشوم و نگویم این هنرِ خودم بود. همان‌طور که امام علی علیه السلام فرمودند: «زاهد، نه به چیزی شاد می‌شود و نه برای چیزی غصه می‌خورد؛ پس آسوده‌خاطر است.»^۱ در زندگی خانوادگی و اجتماعی: یعنی وقتی چیزی به دست آوردم، متکبر و فخرفروش نشوم. آیه می‌فرماید: ﴿وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ﴾؛^۲ خداوند هیچ متکبر فخرفروشی را دوست ندارد». این غرور و فخرفروشی، ریشه بخل است. اگر من فکر کنم این امکانات فقط هنرِ خودم بوده، پس دلیلی نمی‌بینم که به دیگری بدهم. بخل همان چسبیدن به دنیا است که در آغاز بحث گفتیم.

بیاپید این آیه را، آیه زندگی خود قرار دهیم. نه برگشته افسوس، نه بر آینده مغرور که این سرانجام آرامش و تمام زهد است.

دعای پایان

ای پروردگار کریم، در این شب‌های پربرکت ماه رمضان، از تو درخواست می‌کنیم: خدایا، قلوب ملت ما را از حرص و آزمندی پاک گردان و زینت قناعت، خرسندی و بی‌نیازی به ما عطا بفرما.

۱. محمد باقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۷۰، ص ۳۱۳، ح ۱۵۲۶.

۲. لقمان، ۱۸.

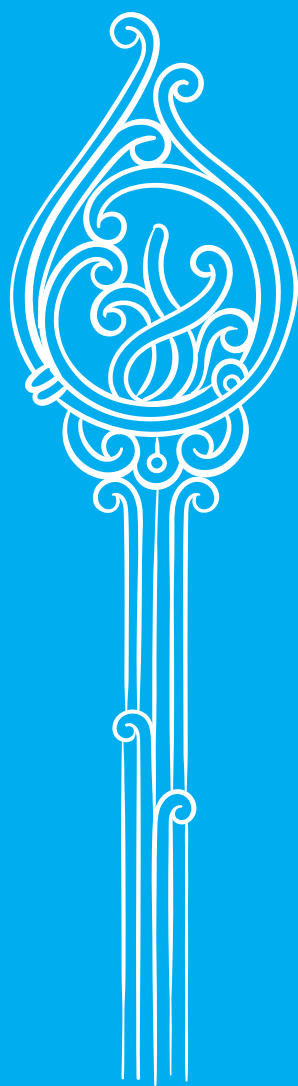
بارالها، روحیهٔ ایثار، همدردی و خدمت زاهدانه را در تک تک مردم و مسئولان این سرزمین مستدام بدار.

پروردگارا، ما را از مصرف‌گرایی و وابستگی به دشمنان نجات ده و کشورمان را در مسیر استقلال، پیشرفت و عزت روزافزون، ثابت قدم بدار.

و به آبروی زاهدان عالم، عاقبت همهٔ ما را ختم به خیر و شهادت در راه خودت بگردان.

آمین یا رب العالمین.





مجلس بیست و هشتم

راه خروج از بن بست‌ها

(بررسی تقوا به عنوان راه خروج از بن بست‌ها)

﴿وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَ
يَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ وَمَنْ
يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ﴾

سوره طلاق، آیه ۲-۳

و هر کس تقوای الهی پیشه کند، خدا راه نجات [از مشکلات]
را پیش پایش می‌گذارد، و به او از جایی که فکرش را نمی‌کند،
روزی می‌دهد، و هر کس به خدا توکل کند، او برایش کافی است.



سُورَةُ الطَّلَاقِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعَدَّتِهِنَّ وَأَحْصُوا الْعِدَّةَ
وَاتَّقُوا اللَّهَ رَبَّكُمْ لَا تُخْرِجُوهُنَّ مِنْ بُيُوتِهِنَّ وَلَا يَخْرُجْنَ إِلَّا أَنْ
يَأْتِيَنَّ بِفَحْشَةٍ مُبَيِّنَةٍ وَتِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ
فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ لَا تَدْرِي لَعَلَّ اللَّهَ يُحْدِثُ بَعْدَ ذَلِكَ أَمْرًا ﴿١﴾
فَإِذَا بَلَغَ أَجَلُهُنَّ فَامْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ فَارِقُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ
وَأَشْهَدُوا ذَوَى عَدْلٍ مِّنكُمْ وَأَقِيمُوا الشَّهَادَةَ لِلَّهِ ذَلِكُمْ يُوعَظُ
بِهِ مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ
مَخْرَجًا ﴿٢﴾ وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ
فَهُوَ حَسْبُهُ وَإِنَّ اللَّهَ بَلِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ
قَدْرًا ﴿٣﴾ وَالَّتِي يَبْسُ نَ مِنَ الْمَحِيضِ مِنْ نِسَائِكُمْ إِنْ
ارْتَبْتُمْ فَعِدَّتُهُنَّ ثَلَاثَةُ أَشْهُرٍ وَالَّتِي لَمْ يَحْضَنْ وَأُولَتْ
الْأَحْمَالِ أَجَلُهُنَّ أَنْ يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ
يَجْعَلْ لَهُ مِنْ أَمْرِهِ يُسْرًا ﴿٤﴾ ذَلِكَ أَمْرُ اللَّهِ أَنْزَلَهُ إِلَيْكُمْ
وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يُكَفِّرْ عَنْهُ سَيِّئَاتِهِ وَيُعْظِمْ لَهُ أَجْرًا ﴿٥﴾



تلاوت آیه



مدرسه حفظ

انتخاب‌های ما

برادرانِ عزیز، خواهرانِ گرامی! بیایید یک لحظه صادقانه به زندگیِ خود نگاه کنیم. همهٔ ما خوب می‌دانیم: جایگاهی که امروز در آن ایستاده‌ایم و حال و روزی که داریم (خوب یا بد) ثمرهٔ بذرهایی است که دیروز کاشتیم؛ محصولِ انتخاب‌های دیروزِ ماست. و شک نکنید که فردای ما نیز همین‌الان، با تصمیم‌هایی که امروز می‌گیریم ساخته می‌شود.

اَما بیایید روراست باشیم! همیشه انتخابِ راهِ درست آسان نیست. امان از آن لحظه‌هایی که سرِ دوراهی گیر می‌کنیم... همهٔ ما چشیده‌ایم آن لحظه‌ای را که انتخابِ «کارِ درست» تلخ است، هزینه دارد و سخت است.

مثلاً شما کاسب هستی، فروشنده‌ای؛ مشتری وارد مغازه می‌شود و تو می‌دانی این جنس، آن کیفیتی را ندارد که مشتری به دنبالش است. اینجاست که شیطان و سوسه می‌کند و انتخاب دشوار می‌شود:

یک راه این است که راستش را بگویی: «خانم، آقا، این جنس عیب دارد». نتیجه‌اش چیست؟ مشتری می‌رود و شاید ضرر کنی.

راه دوم چیست؟ یک دروغِ کوچک بگویی، جنس را بفروشی و پول را بگذاری در جیب.

اینجاست که مؤمن بودن سخت می‌شود: راست بگویم و ضرر کنم، یا دروغ بگویم و سود ببرم؟

یا در یک جمع نشسته‌ای؛ توی محیط کار، توی مهمانی. می‌بینی دارند حرف غلطی می‌زنند، غیبتی می‌کنند یا حقی را ناحق می‌کنند. می‌خواهی حرف حق

را بزنی، اما می ترسی. می ترسی بگویند: «بابا تو چقدر ساده ای! تو نمی فهمی اوضاع چطور است!» اینجا باز سر دوراهی هستی: حرف حق را بزنی و مسخره شوم؟ یا سکوت کنم و هم رنگ جماعت شوم تا راحت باشم؟

عزیزان من! این دوراهی های سخت فقط مربوط به زندگی شخصی من و شما نیست؛ گاهی یک «ملت» و گاهی یک «جامعه» در برابر چنین دوراهی قرار می گیرد. دشمن فشار می آورد، محاصره می کند، تحریم می کند و جامعه می ماند سر دوراهی: اگر مقاومت کنیم، باید سختی بکشیم و فشار را تحمل کنیم؛ اگر تسلیم شویم، شاید به ظاهر فشار برداشته شود و شاید نفسی راحت بکشیم. حال، چه باید کرد؟ تسلیم یا مقاومت؟ عزّت یا راحتی؟

بحث اصلی ما دقیقاً همین جاست:

انسان با چه پشتوانه ای و با چه امیدی می تواند در برابر این همه فشار بایستد؟ وقتی حساب و کتابِ مادی می گوید: «تسلیم شو»، «دروغ بگو تا سود کنی»، آن نیرویی که باعث می شود آدم بایستد و بگوید: «نه! من راه خدا را می روم» چیست؟

جالب است بدانید یک کلیدِ طلایی وجود دارد؛ اکسیری که اگر انسان آن را داشته باشد، حتی وقتی عقلِ مادی به بن بست می رسد، حتی وقتی همه درها بسته است، همین صفت او را نجات می دهد.

آیه زندگی

پیغمبر اکرم ﷺ فرمودند: «إِنِّي لَأَعْلَمُ آيَةً لَوْ أَخَذَ بِهَا النَّاسُ لَكَفَتْهُمْ»؛^۱ من یک آیه در قرآن سراغ دارم که اگر همه مردم به همین یک آیه چنگ بزنند، برای نجات دنیا و آخرتشان کافی است: کدام آیه؟ آیه ای که خیلی هایمان حفظ هستیم، اما شاید کمتر به عمقش دقت کرده ایم. آیه معروف جزء ۲۸، در سوره طلاق که می فرماید: «وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ»^۲ و بلافاصله ادامه می دهد: «وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا»^۳.

۱. محمد باقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۶۷، ص ۲۸۱.

۲. طلاق، ۲.

۳. طلاق، ۳.



بله! بخش اول را زیاد شنیده ایم: «هرکس تقوا داشته باشد، خدا برایش راه خروج باز می کند و از جایی که فکرش را هم نمی کند روزی اش را می رساند.» اما بال دوم پرواز این آیه که کمتر شنیده شده، بخش دوم است: «وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ...»؛ هرکس به خدا تکیه کند، خدا برایش بس است. خدا او را کفایت می کند.» می خواهیم ببینیم این آیه چگونه ما را از بن بست انتخاب های سخت در عرصه فردی و اجتماعی (نبرد تسلیم و استقلال) نجات می دهد.

تبیین آیه

بیاید این نسخه نجات بخش الهی را باز کنیم. ببینیم چطور ما را از بن بست ها نجات می دهد.

آیه می فرماید: «يَجْعَلْ لَكَ مَخْرَجًا»؛ برای او راه خروج قرار می دهد. کلمه «مَخْرَج» (راه خروج) کی استفاده می شود؟ وقتی شما در یک «بن بست» گیر کرده باشی. وقتی درودیوار بسته باشد، آدم دنبال مخرج و راه فرار می گردد. خدا دارد با من و تو حرف می زند. می فرماید: بنده من! رسیدی به جایی که ظاهراً بن بست است؟ رسیدی به جایی که فکر می کنی اگر دروغ نگویی کارت راه نمی افتد؟ اگر تسلیم نشوی نابود می شوی؟ در همین نقطه بن بست، اگر «تقوا» پیشه کنی، یعنی اگر خلاف امر من عمل نکنی، اگر دست و پایت نلرزد و گناه نکنی، خودم دیوار را می شکافم و راه را باز می کنم!

در واقع پیام آیه این است: «تو در سختی ها ملاحظه خدا را بکن، خدا هم در بن بست ها هوای تو را دارد.»

تقوا یعنی ملاحظه خدا

حالا این «تقوا» که این قدر اسمش را شنیده ایم، یعنی چه؟ بعضی ها تا اسم تقوا می آید، فکر می کنند باید بروند یک گوشه ای سجاده پهن کنند و گریه کنند. نه عزیز من! تقوا خیلی نزدیک تر از این حرف ها است. رهبر عزیز انقلاب، یک تعریف خیلی شیرین و روان از تقوا دارند. ایشان می فرمایند: «تقوا یعنی ملاحظه خدا را کردن.»^۱ همین!

۱. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار با مسئولان نظام، ۲۴ اردیبهشت ۱۳۹۸.

ببینید چقدر ملموس است؟ شما وقتی سوار اتوبوس یا مترو می شوید، یک پیرمرد یا پیرزن عصابه دست وارد می شود. شما بلافاصله بلند می شوید و جایتان را می دهید به او. چرا؟ می گوید: «ملاحظه سن و سالش را کردم»، «ملاحظه موی سفیدش را کردم»، «تقوا دقیقاً یعنی همین. یعنی در کاسبی، در اداره، در خانه، وقتی می خواهی حرفی بزنی یا کاری بکنی، یک لحظه ترمز کنی و بگویی: «خدا دارد می بیند... ملاحظه خدا را بکنم». یعنی حرمت خدا را نگه داشتن و خلاف حرف او عمل نکردن.

محک زدن خودمان با ماه رمضان

اصلاً عزیزان، فلسفه تمام عبادت های ما همین است. ما یک ماه تمام، ماه رمضان را روزه گرفتیم. گرسنگی کشیدیم، تشنگی کشیدیم، در گرمای تابستان، در روزهای بلند... برای چه؟ قرآن می فرماید: ﴿لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾ تمام این سختی ها برای این بود که این صفت «ملاحظه گری» در ما زنده شود.

خب عزیزان! گفتیم تقوا یعنی ترمز، یعنی ملاحظه خدا را کردن. اصلاً تابه حال فکر کرده اید که چرا خداوند فرمود ۳۰ روز روزه بگیرید؟ مگر نعوذ بالله خدا به گرسنگی کشیدن ما نیاز دارد؟ نه! خود قرآن رمز ماه رمضان را لو داده است. فرمود: ﴿كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ﴾ چرا؟ ﴿لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾!

اصلاً ماه رمضان، «کارگاه عملیاتی تقوا» است. خدا ۳۰ روز ما را آورده در این اردوگاه آموزشی تا به ما یاد بدهد: بنده من! تو که می توانی از صبح تا شب، به خاطر من، لب به آب خنک زنی، پس حتماً می توانی به خاطر من، لب به غیبت و دروغ هم زنی.

رمضان آمده تابه ما ثابت کند «ما می توانیم جلوی خودمان را بگیریم». کسی که ۳۰ روز جلوی شکمش را گرفت، اگر اراده کند، می تواند ۳۶۵ روز جلوی زبانش و چشمش را هم بگیرد. پس این بحث امروز ما، دقیقاً متن پیام ماه رمضان است. حالا اگر می خواهیم ببینیم روزه ما قبول شده یا نه، معیارش همین است: ببینیم چقدر ملاحظه خدا در زندگی مان بیشتر شده است؟ چقدر مراقبتمان قوی تر شده است؟

تقوا، زره ضد ضربه

باز اگر بخواهیم دقیق‌تر نگاه کنیم، تقوا مثل یک «زره» است، مثل یک «جوشن» است که رزمنده آن را به تن می‌کند.

آدمِ باتقوا، آسیب‌ناپذیر می‌شود. تیرهای زهرآگین شیطان، وسوسه‌های گناه، ضربه‌های مهلک دنیا به او کارگر نمی‌شود و نکته مهم اینجاست: این زره، فقط مالِ نماز و روزه نیست! قرآن می‌فرماید: ﴿وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا... وَيَرْزُقْهُ﴾ بحثِ رزق است، بحثِ دنیا است. یعنی تقوا در همین نان شب ما، در اقتصاد ما هم اثر دارد.

تقوای جامعه یعنی چه؟

رفقا! تقوا فقط «شخصی» نیست. یک وقت من فردی تقوا دارم، یک وقت یک «جامعه» باتقوا می‌شود. تقوای یک کشور چیست؟ آیا یک «ملت» هم می‌تواند باتقوا باشد؟

ما گمان می‌کنیم تقوا فقط مالِ «من» و «شما» است؛ یعنی من دروغ نگویم و شما غیبت نکنید. اما قرآن سخن عجیب‌تری دارد. قرآن می‌فرماید: «جامعه هم باید تقوا داشته باشد.» خداوند در سوره اعراف، آیه ۹۶، قانونی ریاضی‌گونه بیان می‌کند: ﴿وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ﴾ خدا نمی‌گوید اگر «یک نفر» تقوا داشت؛ می‌گوید اگر «اهلِ قری» (یعنی مردمِ یک شهر، یک تمدن، یک ملت) با هم تقوا داشتند، ما درهای برکاتِ آسمان و زمین را باز می‌کنیم.

تقوای یک ملت یعنی چه؟

تقوای فردی یعنی من به نامحرم نگاه نکنم؛ تقوای جامعه یعنی این ملت به «بیگانه» چشم ندوزد.

تقوای فردی یعنی من دستم در جیبِ خودم باشد؛ تقوای جامعه یعنی اقتصادِ مملکت وابسته به لبخند و اخمِ دشمن نباشد.

تقوای فردی یعنی من از خدا بترسم نه از همسایه؛ تقوای جامعه یعنی مسئولانِ مملکت از تشرِ آمریکا و قدرت‌های پوشالی نترسند.

در اقتصاد، تقوای جامعه می‌شود «اقتصادِ مقاومتی»؛ یعنی چشمان به دستِ دشمن نباشد، خودمان بکاریم و خودمان بخوریم. در فرهنگ، تقوای جامعه می‌شود «حفظِ هویتِ اسلامی»؛ یعنی دنباله‌رویِ فرهنگِ منحطِ غرب نباشیم. در سیاست، تقوای جامعه می‌شود «حفظِ استقلال».

چرا تقوای فرد و جامعه به هم گره خورده‌اند؟ چون هر دو یک ریشه دارند: «نه گفتن به اسبابِ حرام و نامشروع». فروشنده‌ای که دروغ نمی‌گوید، دارد به «حرام» نه می‌گوید؛ کشوری هم که در برابرِ آمریکا زانو نمی‌زند، دارد به «تکیه‌گاهِ پوشالی» نه می‌گوید. هر دو دارند می‌گویند: «خدا برای ما بس است.»

قانون سقوط تمدن‌ها

چرا دلار بالا می‌رود؟ چرا باران نمی‌بارد؟ چرا برکت از بازار رفته؟ شاید به این خاطر است که «تقوای جمعی» ما آسیب دیده است.

وقتی در یک جامعه، کلاهبرداری زرنگی محسوب شود، وقتی در ادارات رشوه راهگشا باشد، وقتی چشم امید مدیران به آن طرف آب باشد، نه به بازوی جوان ایرانی، این یعنی «بی‌تقوایی اجتماعی».

خدا با هیچ ملتی قوم‌و‌خویشی ندارد! سنت خدا این است: اگر ملتی به غیر خدا تکیه کرد (بی‌تقوایی کرد)، خدا آن‌ها را به همان تکیه‌گاهشان واگذار می‌کند و هر تکیه‌گاهی غیر از خدا، مثل تار عنکبوت سست است. اما اگر ملتی ایستاد، سختی کشید، اما باج نداد (مثل همین مردم ما در دفاع مقدس)، خدا چنان گشایشی در کارشان ایجاد می‌کند که دنیا انگشت به دهان بماند.

پس عزیزان! ما فقط مسئول نماز خودمان نیستیم؛ ما مسئول «جهت‌گیری جامعه» هم هستیم.

بن‌بست‌ها و امتحان الهی

برگردیم به آن آیهٔ عجیب: «يَجْعَلُ لَكَ خُرْجًا»؛ خدا راه خروج قرار می‌دهد. عزیزان دقت کنید! وقتی خدا می‌گوید «راه خروج»، یعنی حتماً قبلش یک «بن‌بست» وجود دارد. یعنی تو گیر کرده‌ای! یعنی ظاهراً راهِ حلال بسته است، اما راهِ حرام باز است! دقیقاً همین جاست که عیارِ بندگی مشخص می‌شود.

خدا می‌فرماید: بنده من! الان که گیر کردی، الان که چکت برگشت خورده، الان که بچه‌ات روی اعصاب راه می‌رود... دقیقاً همین الان، دست به حرام زن. ملاحظه من را بکن، آن وقت بین چطور راه را برای باز می‌کنم. مثلاً در خانه: بچه کوچک شلوغ‌کاری می‌کند، جیغ می‌زند، اذیت می‌کند. راحت‌ترین راه (راه حرام) چیست؟ یک داد سرش بکشی، یا خدای نکرده کتکش بزنی تا ساکت شود؛ اما راه خدا چیست؟ می‌فرماید: «با بچه مهربان باش، تحمل کن.» اینجا بن بست است! اعصاب خرد است، اما خدا می‌گوید: فریاد زن. یا مثال بازاری‌اش:

آقای کاسب! فردا چک داری. حسابت خالی است. به هرکه روزدی، جواب رد شنیدی. فک و فامیل، دوست و آشنا، هیچ‌کس پول نداد. ظاهراً تمام راه‌های حلال بسته است؛ اما... آن گوشه یک نفر ایستاده که پول نزول می‌دهد، ربا می‌دهد. راه حرام باز است! می‌تواند چکت را پاس کند، اما با آتش ربا. خدا این صحنه را چیده تا تو را امتحان کند. می‌فرماید: صبر کن! سراغ حرام نرو. اگر اینجا لرزیدی و نرفتی، من خودم مخرج و راه خروج را نشانت می‌دهم.

پیام خطرناک گناه

بعضی وقت‌ها جوان عزیزی می‌آید پیش ما، می‌گوید: «حاج‌آقا! شما نفست از جای گرم بلند می‌شود. من اگر دروغ نگویم کارم پیش نمی‌رود! مشتری جنس ایرانی را نمی‌خرد، مگر اینکه بگویم تُرک است!»

می‌گوید: «اگر راست بگویم کاسبی‌ام نمی‌چرخد.» می‌دانید جوابش چیست؟ به او می‌گویم: عزیز دلم! اتفاقاً چون دروغ می‌گویی کارت برکت ندارد! می‌دانی چرا؟ چون وقتی تو برای حل مشکل دروغ می‌گویی، یا سر بچه‌ات داد می‌زنی، داری با زبان بی‌زبانی به خدا یک پیام خیلی زشت می‌دهی. داری می‌گویی: «خدا! کاری که از تو بر نمی‌آید، از این دروغ من بر می‌آید! خدا یا زورت به حل مشکل من نرسید، اما این داد بیداد من مشکل را حل کرد!»

این یعنی شرک! این یعنی توهین به قدرت خدا! خب خدا هم می‌فرماید: بسیار خب! حالا که فکر می‌کنی دروغ و نزول و فریاد مشکل‌گشای توست،

برو بینم با همین ها به کجا می رسی؟ تو را واگذار می کند به همان دروغت؛ آن وقت هی بدو، هی بدو، اما می بینی هشتت گرو نُهت است؛ چون تکیه گاهت پوسیده است.

اما اگر ملاحظه خدا را کردی، خدا می فرماید: حالا که به خاطر من سکوت کردی، حالا که به خاطر من از سودِ حرام گذشتی، حالا تماشا کن خدایی من را....

امتحان تقوا، در دل طوفان

بله عزیزان! حرف زدن از تقوا، وقتی که همه چیز گل و بلبل است، جیب پر است، سلامتی برقرار است، کشور در آرامش است، هنر نیست. «امتحان تقوا»، دقیقاً زمانی است که طوفان به پا شده. امتحان تقوا، آن شبی است که فردا صبح چک داری و یک ریال در جیب نیست. امتحان تقوا، آن روزی است که کشور در محاصره اقتصادی است و از درودیوار صدای ناامیدی و فریاد «تسلیم شوید» می آید! همان لحظه ای که در سیاست، دشمن فشار می آورد و بعضی ها می گویند «برویم دست بوسی کد خدا»، مردم و مسئولین بایستند و ملاحظه عزت الهی را بکنند.

تقوا؛ روح سیالِ بندگی

البته، تقوا مثل نماز و روزه نیست که قالب مشخصی داشته باشد؛ بگوییم صبح دو رکعت، ظهر چهار رکعت. نه! تقوا «روح اعمال» است. یک امر سیال و جاری است. با تقوا بودن یعنی همیشه آماده باش باشی. یعنی آماده باشی هر لحظه خدا دستوری داد، بگویی «چشم». حتی اگر آن دستور خلاف عادت های همیشگی ات باشد؛ حتی اگر غیرمنتظره باشد.

این دستورات لحظه ای خدا، این امتحان های سخت، معمولاً از طریق «ولی خدا» به ما می رسد. چرا خدا این طور امتحان می کند؟ می خواهد ببیند ما «عادت پرستیم» یا «خدا پرست»؟ می خواهد ببیند من مؤمن، سرگرم جمع کردن ثواب و «صفت خوب» برای خودم هستم، یا سرگرم اطاعت از امرِ مولا؟

امروز هم همین است. وقتی رهبر عزیز انقلاب، ولی امر جامعه، می فرمایند «اقتصاد مقاومتی»، می فرمایند «جهاد تبیین»، یا بر «استقلال فرهنگی» تأکید می کنند، این ها همان تجلی تقوای امروز ماست. اینجا معلوم می شود که ما

چقدر حاضریم تحلیل‌های شخصی خودمان را کنار بگذاریم و پای پرچم ولی بایستیم. این، بزرگ‌ترین ابتلای ما در دنیاست.

عبور از اسباب

ما در این دنیا عادت کرده‌ایم که کارها با «اسباب» پیش برود: تشنه می‌شویم، آب می‌خوریم سیراب می‌شویم؛ گرسنه می‌شویم، نان می‌خوریم سیر می‌شویم؛ مریض می‌شویم، قرص می‌خوریم خوب می‌شویم. آرام‌آرام، این اسباب می‌شوند بت‌ها! فکر می‌کنیم آب است که سیراب می‌کند، فکر می‌کنیم قرص است که شفا می‌دهد. هنر مؤمن این است که از این پوسته رد شود. دست پنهان خدا را پشت پرده ببیند.

بگذارید یک تشبیهی کنم تا روشن شود:

فرفی یک عارف و مؤمن واقعی با آدم‌های معمولی چیست؟
آدم عارف انگار در یک «خانه شیشه‌ای» نشسته. دیوارهای خانه‌اش شفاف است. او سازنده خانه را، بیرون از خانه، بی هیچ مانعی می‌بیند. هیچ وقت یادش نمی‌رود که صاحب خانه کیست، اما آدم‌های غافل، انگار در یک خانه آجری و سیمانی نشسته‌اند. دیوارها ضخیم است. تا سقف چکه نکند، یاد بنا نمی‌افتند. تا در نشکند، یاد نجار نمی‌افتند. ما هم همین‌طوریم: تا مریض نشویم، یاد «یا من اسمه دواء» نمی‌افتیم. تا جیبمان خالی نشود، یاد «یا رازق» نمی‌افتیم.

راه خروج از جایی که فکرش را نمی‌کنی!

پس اگر گیر کردی، اگر می‌پرسی «حاج آقا، چک من چطور پاس می‌شود؟ من که همه درها را زده‌ام»، جوابش را خدا داده: «وَيَرْزُقُهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ!» از جایی که اصلاً به عقلت نمی‌رسد، از جایی که تو گمان نمی‌کنی.

عزیز من! تو دیگر چرتکه نینداز. تو دیگر ماشین حساب زن. اگر تو راه را بلد بودی که دیگر اسمش «بن بست» نبود! بن بست یعنی جایی که عقل تو تمام شده است. حالا کار را بسپار به کسی که بن بست ندارد. تو گرفتار چهارتا سبب ظاهری هستی، اما خدا که گرفتار اسباب نیست! او «خالق اسباب» است. همان



خدایی که این چند تا راه را جلوی پایت گذاشت، هزار تا راهِ دیگر هم دارد که اصلاً به ذهن تو خطور نکرده!

خدا، خدای همهٔ صحنه‌ها

باور کنیم که تمامِ عالم، سربازِ خداست؛
اگر این زمینِ سفت زیر پای ماست، به اذنِ خداست؛ وگرنه چنان شکافته می‌شود که قارون را با همهٔ گنج‌هایش می‌بلعد.
اگر آب روان است، به اذنِ اوست؛ وگرنه چنان سفت می‌شود که موسی علیه السلام و قومش از روی آن رد می‌شوند.
اگر آتش می‌سوزاند، دستِ خداست؛ وگرنه برای ابراهیم علیه السلام می‌شود گلستان.
خدا با این بالاوپایین کردن‌ها، نمی‌خواهد ما را اذیت کند. می‌خواهد ما «بزرگ» شویم.

اجازه بدهید یک مثال بزنم، مثالِ «پدر و پسر»:
فرض کنید پدری دستِ پسر کوچکش را گرفته و به جنگل برده است. پدر می‌گوید: «پسرم! از این درخت برو بالا.» بچه می‌ترسد: «نه بابا! می‌افتم.» پدر می‌گوید: «برو باباجان، حواسم هست.» بچه با ترس ولرز می‌رود، پایش لیز می‌خورد، اما پدرش زیر بغلش را می‌گیرد. بچه کیف می‌کند. می‌فهمد پدرش هوایش را دارد. دیگر با خیال راحت بالا و پایین می‌پرد. اگر کسی بگوید می‌افتی، می‌گوید: «نه! بابام حواسش هست.»

روز بعد می‌روند استخر. پدر می‌گوید: «بپر توی آب.» بچه باز می‌ترسد: «غرق می‌شوم.» پدر می‌گوید: «من هستم.» دستش را می‌گیرد. بچه می‌بیند توی آب هم پدرش هوایش را دارد. باز خیالش راحت می‌شود.
یک روز دیگر می‌روند کوه. پدر می‌گوید: «از این صخره برو بالا...»

عزیزان من! این بچه کی می‌خواهد بزرگ شود و بفهمد «پدر، همان پدر است»؟ فقط صحنه‌ها عوض شده!

جنگل شد استخر، استخر شد کوه. اما حمایتِ پدر سر جایش است. من و تو کی می‌خواهیم بفهمیم خدا، همان خداست؟ فقط صحنهٔ امتحان عوض شده



است. خدایِ بیماری، همان خدایِ سلامتی است. همان خدایی که آن روز تو را از تخت بیمارستان نجات داد، همان خدا می‌تواند تو را از چاهِ قرض و بدهکاری نجات دهد.

خدا حفظ کند رهبر عزیزمان را. در شلوغی‌های سال ۱۴۰۱ یک جمله طلایی فرمودند. گفتند: نگران نباشید! «خدای سال ۶۰، همان خدای امسال است.»^۱ آن خدایی که ما را از جنگ، از ترور، از سختی‌های دههٔ شصت عبور داد، مرده است؟ نعوذ بالله! قدرتش کم شده؟ نه! آن روز روی پلاکارد یکی از راهپیمایی‌ها جملهٔ قشنگی دیدم. نوشته بود: «ارزاق گران شده، اما رازق که عوض نشده!» روزی رسان همان است که بود.

آرامش در دل آتش

اصلاً تمام این بلاها، تمام این گرانی‌ها و بیماری‌ها، فلسفه‌اش همین است که ما به این نقطه برسیم. به نقطهٔ «اطمینان». مؤمن واقعی کسی است که اگر آسمان بخیل شود و یک قطره باران نیاید، اگر زمین مثل مس داغ شود و یک گیاه نروید، نگران نیست. در دلِ کویر خشک، همان قدر آرام است که کنار چشمهٔ آب نشسته. چرا؟ چون می‌داند خدا برای آب دادن به بنده‌اش، لنگِ ابرها نیست. مگر ندیده‌ایم؟ زلزله می‌آید، همه چیز خراب می‌شود، اما یک بچهٔ شیرخواره، ده روز زیر آوار، بدون آب و غذا زنده می‌ماند! بعد از ده روز سالم بیرون می‌آید. این یعنی چه؟ یعنی خدا دارد فریاد می‌زند: «آهای بندگان من! من برای زنده‌نگه داشتن شما، محتاج آب و نان نیستم. من اگر بخواهم، با همین هوایی که نفس می‌کشید سیرتان می‌کنم.»

در بسته برای خدا معنی ندارد

از امیرالمؤمنین علی علیه السلام پرسیدند: «یا علی! اگر یک نفر را ببندازند توی یک اتاق که چهار طرفش دیوار است، هیچ در و پنجره‌ای هم ندارد، روزی‌اش از کجا می‌آید؟» حضرت جواب عجیبی دادند. فرمودند: «مِنْ حَيْثُ يَأْتِيهِ أَجَلُهُ»^۲ از همان راهی

۱. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار با مسئولین قوهٔ قضاییه، ۷ تیر ۱۴۰۱.

۲. محمدبن حسین شریف رضی، نهج البلاغه، ص ۵۳۷.

که مرگش می‌آید!))؛ چطور وقتی عزرائیل بخواهد جان‌ش را بگیرد، دیوار مانع نیست؟ ملکِ روزی هم همان‌طور وارد می‌شود. مگر اصحاب کُهِف ۳۰۰ سال در غار نخواهیدند؟ بدون آب و غذا؟ کی نگاهشان داشت؟^۱ مگر یونس علیه السلام در شکم ماهی، در تاریکیِ دریا زنده نماند؟! مگر برای مریم علیها السلام در گوشهٔ محراب، میوه‌های بهشتی نمی‌آمد؟! از درخت خشکیده خرما نریخت؟! این‌ها همه یعنی: اگر تو بندگی کنی، خدا خدایی‌اش را بلد است. تو فقط سرِ دوراهی‌ها، دستت را به حرام دراز نکن. تو فقط ملاحظهٔ خدا را بکن، ببین خدا چطور برایت سنگِ تمام می‌گذارد.

مالکیت توهمی و دستان خالی ما

برادران! بیایید یک حساب و کتاب سرانگشتی بکنیم. ما واقعاً در این دنیا مالکِ چه چیزی هستیم؟

ما فکر می‌کنیم مالکِ خانه و ماشین و مغازه‌ایم؛ این‌ها که هیچ، ما حتی مالکِ این بدنِ خودمان هم نیستیم؛ اگر من مالکِ چشمم بودم، اجازه نمی‌دادم در پیری کم‌سو شود، اگر مالکِ گوشم بودم که نمی‌گذاشتم سنگین شود، اگر مالکِ حافظه‌ام بودم اصلاً نمی‌گذاشتم اسم بچه‌هایم یادم برود.

می‌بینید؟ اختیارِ دستِ دیگری است. ما فقط «کاربر» این بدن هستیم، نه «مالک»؛ حتی همین آب خوردن ساده! ما فقط اختیار داریم لیوان را کج کنیم و قورت بدهیم. اما چه کسی تضمین کرده که این آب، آتشِ عطش را خاموش کند؟ دیده‌اید بعضی‌ها بیماری «استسقا» می‌گیرند؟ بیچاره کنار حوض آب نشسته، پارچِ پارچ آب می‌خورد، شکمش باد کرده، اما هنوز فریاد می‌زند: «تشنه‌ام!» چرا؟ چون خدا خاصیت «سیراب‌کنندگی» را از آب گرفته. پس بیایید تواضع کنیم. ما در برابر خدا هیچ‌کاره‌ایم.

غرورِ قارونی ممنوع!

در حدیث داریم که اولین قدم بندگی این است: «خودت را مالکِ نبین، امانت‌دار ببین».^۳

۱. کُهِف، ۲۵.

۲. مریم، ۲۵.

۳. محمد باقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۱، ص ۲۲۴.



آفت ما اینجاست که تا دو قران پول دستمان می آید، تا یک مدرک تحصیلی می گیریم، مثل «قارون» سینه سپر می کنیم.

به قارون گفتند: «زکات مالت را بده.» گفت: «نه! زحمت کشیدم، علم داشتم، اقتصاد بلد بودم، پول درآوردم. چرا بدهم؟» **﴿إِنَّمَا أُوتِيْتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ عِنْدِي﴾**^۱
 خدا چه جواب داد؟ فرمود: قارون، یادت رفته؟ گردن کلفت تر از تو را نابود کردیم! تو که عددی نیستی.

عزیز من! اگر به علمت می نازی، یادت باشد روزی که به دنیا آمدم، هیچ چیز نمی دانستی **﴿لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا﴾**^۲ اگر خدا اراده کند، در پیری هم به جایی می رسی که هیچ چیز یادت نیاید **﴿لَكَيْلًا يَعْلَمَ مِنْ بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئًا﴾**^۳
 پس اگر به بن بست رسیدی، نگو «با عقل خودم حلش می کنم» و بروی سراغ کلاهبرداری. بگو: «خدایا، من امانت دار توأم، صاحب کار تویی، خودت راه را باز کن.»

توکل؛ استراتژی پیروزی

حالا شاید پرسید: «حاج آقا، وقتی کارم گیر است، وقتی با یک دروغ کارم راه می افتد، وقتی بارشوه مشکلم حل می شود، چطور جلوی خودم را بگیرم؟» اینجا پای «توکل» وسط می آید. آیه بعد می فرماید: **﴿وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ﴾** توکل یعنی چه؟ توکل یعنی: تلاشت را بکن، اما به تلاشت تکیه نکن! به خدا تکیه کن؛ توکل یعنی تنبلی ممنوع؛ یعنی کار را به خدا سپردن و پا روی پا انداختن ممنوع! تو باید بدوی، عرق بریزی، زحمت بکشی، اما ته دلت بگویی: «خدایا! من دویدم، اما روزی دست توست. من درس خواندم، اما قبولی دست توست.»
 مثل جنگ بدر. پیامبر ﷺ یک مشت خاک برداشت پاشید سمت دشمن. خاک که چشم کسی را کور نمی کند! اما خدا فرمود: **﴿وَمَا رَمَيْتْ إِذْ رَمَيْتْ...﴾** ای پیامبر! تو پاشیدی، اما اثرش را من گذاشتم.

۱. قصص، ۷۸.

۲. نحل، ۷۸.

۳. نحل، ۷۰.

اگر خدا نخواهد، بمب اتم هم اثر نمی‌کند. اگر خدا بخواهد، یک مشت خاک، لشکر را زمین‌گیر می‌کند.

خطر زمین صاف!

یک نکته ظریف بگویم؟ ما معمولاً کی زمین می‌خوریم؟ جاهای خطرناک یا جاهای امن؟

دقت کرده‌اید وقتی می‌روید کوهنوردی، چون می‌ترسید، مدام حواستان جمع است، ذکر می‌گویید، سالم می‌روید و برمی‌گردید؛ اما وقتی می‌رسید به پیاده‌رو، روی زمین صاف، یک دفعه پایتان پیچ می‌خورد و می‌شکند! چرا؟ چون در کوه به خدا تکیه کرده بودی، ولی روی زمین صاف گفتی «خب اینجا که خودم بلام راه بروم!» همان لحظه‌ای که گفتی «خودم بلام»، خدا حمایتش را برمی‌دارد تا بفهمی بدون او، روی فرش خانه هم امنیت نداری.

نقل شده یکی از یاران امیرالمؤمنین علیه السلام به نام «عبدالله بن یحیی» آمد روی یک چهارپایه نشست. تا نشست، چهارپایه کج شد و او با سر زمین خورد و سرش شکست. حضرت فرمودند: «شکر خدا که کفاره گناه شیعیان ما را در همین دنیا قرار داد.» عبدالله پرسید: «آقا جان! مگر من چه گناهی کردم؟» حضرت نکته‌ای فرمودند که مو به تن آدم سیخ می‌شود. فرمودند: «نشستی و بسم‌الله نگفتی.»^۱ یعنی چه؟ یعنی تو به استحکام چوب و نجاری اعتماد کردی، یادت رفت که نگهدارنده عالم خداست. فکر کردی این چهارتا تکه چوب تو را نگه داشته! عزیزان! این درس است برای ما. اگر به پولت، به پارتی‌ات، به میزی که پشتت نشسته‌ای تکیه کنی و خدا را فراموش کنی، دقیقاً از همان جا ضربه می‌خوری.

قدرت مطلق و وعده‌های تو خالی ما

حالا چه کسی می‌تواند در این اوضاع سخت اقتصادی نترسد؟ کسی که باور کند: «إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ»^۲؛ یعنی خدا کارش را پیش می‌برد. خدا اگر بخواهد کاری بشود، تمام دنیا جمع شوند نمی‌توانند جلویش را بگیرند.

۱. محمد باقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۷۳، ص ۳۰۵.

۲. یونس، ۱۰۷.



ما مشکلمان این است که باورمان ضعیف است. شنیدید داستان آن پیرمرد باصفا را؟ پیرمرد فقیری بود؛ اما همیشه برای اهل بیت علیهم السلام خرج می داد. گفتند: تو از کجا می آوری؟ گفت: «خدا می رساند.» گفتند: «برو بابا! خدا می رساند یعنی چه؟ منبعش کجاست؟» پیرمرد دید این ها نمی فهمند، گفت: «راستش یک تاجر نذر کرده، ماهیانه به من پول می دهد.» طرف گفت: «آهان! حالا شد. خیالم راحت شد.» پیرمرد لبخندی زد و گفت: «بی انصاف! وقتی گفتم خدا می دهد، باور نکردی و خیالت راحت نشد. اما وقتی گفتم یک بنده خدا می دهد، آرام شدی؟ یعنی اعتبارِ چِکِ خدا، از اعتبارِ قولِ بنده اش کمتر است؟!»

وای بر ما اگر این طور باشیم... تا می گویند فلان کالا کم شد، حمله می کنیم فروشگاه ها را غارت می کنیم. پس کو اعتماد به رازق؟

بازار سیاه یا بازار خدا؟

امام صادق علیه السلام در زمان قحطی پرسیدند: «وضع گندم چطور است؟» گفتند: «آقا نایاب شده، مردم هجوم آورده اند.» حضرت پرسیدند: «ما در انبار گندم داریم؟» گفتند: «بله، برای چند ماه داریم.» فرمودند: «همین الان ببرید همه را در بازار بفروشید.» خادم تعجب کرد: «آقا! قحطی است! خودمان بی نان می مانیم!» حضرت فرمودند: «ببر بفروش. من دوست دارم خدا من را در حالتی ببیند که مثل بقیه مردمم. همان خدایی که وقتِ ارزانی روزی می دهد، وقتِ گرانی هم روزی می دهد.»

این یعنی توکل! یعنی نترسیدن از فردایی که هنوز نیامده است.

وقتی دشمن، دایه می شود!

خداوند در قرآن قصه هایی نقل کرده است که هوش از سر آدم می برد؛ تا بفهمیم «کار، دستِ خداست.»

۱. فرعون هزاران نوزاد را سر برید تا موسی زنده نماند. موسی کجا بزرگ شد؟ در بغلِ خودِ فرعون! خدا می فرماید: فرعون! تو می خواهی با من بجنگی؟ من بچه ای که از او می ترسی را می آورم توی کاخِ خودت، با هزینه خودت، با محافظ های خودت بزرگش می کنم! **﴿إِنَّ اللَّهَ بِأَلْعِ أَمْرٍ﴾**

۲. برادران یوسف خواستند او را حذف کنند، انداختندش ته چاه. خدا چه کرد؟ همان چاه شد پلهٔ اولِ پادشاهی یوسف.
اگر خدا بخواهد:

گر زلیخا بست درها هر طرف یافت یوسف هم ز جنبش منصرف
باز شد قفل و در و شد ره پدید چون توکل کرد یوسف برجهید^۱
البته حواسمان باشد! خدا عجل نیست. «قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا» هر چیزی اندازه‌ای دارد، زمانی دارد. ما نباید برای خدا تعیین تکلیف کنیم که «خدایا همین الان باید بشود». نه! زمانش را او بهتر می‌داند.

بن بست سیاسی و کلید تقوا

عزیزان من! این فرمولِ تقوا و توکل، فقط برای زندگی شخصی من و شما نیست؛ برای مملکت هم هست. برای سیاست هم هست.
یادتان هست چند سال پیش؟

یک تفکری در کشور حاکم بود که می‌گفت: «ما در بن بستیم. آب خوردنمان هم دست دشمن است. تا فلان قرارداد ننگین (FATF) را امضا نکنیم، تا جلوی کد خدا زانو نزنیم، خبری از واکسن نیست، خبری از تجارت نیست.» همه چیز را گره زده بودند به لبخند دشمن. نتیجه‌اش چه شد؟ هم اقتصاد قفل شد، هم واکسن ندادند، هم تحقیرمان کردند. چرا؟ چون طبق آیه، وقتی به غیر خدا تکیه کنی، خدا تو را به همان غیر وامی‌گذارد.

خدا شهید عزیزِ ما، «شهید رئیسی» را رحمت کند. وقتی آمد، ورق برگشت. او نگفت ما نمی‌توانیم. نگفت اول باید آن‌ها راضی بشوند. گفت: «ما به خدا توکل می‌کنیم، به جوان‌های خودمان اعتماد می‌کنیم، با همسایه‌ها رفیق می‌شویم.» نتیجه چه شد؟ در عرض چند ماه، سیل واکسن سرازیر شد. بدون اینکه آن قراردادهای کذایی امضا شود، عضو پیمان شانگهای شدیم، عضو بریکس شدیم. فروش نفتمان بالا رفت.

۱. جلال‌الدین محمد مولوی، مثنوی معنوی، دفتر پنجم، بخش ۵۰، در معنی این بیت «گِراهِ روی راه برت بگشایند ورنه نیست شوی بهستیت بگرایند».

چه اتفاقی افتاد؟ خدا که عوض نشده بود! «محاسبات» عوض شد. تا دیروز دستمان دراز بود پیش دشمن، درها بسته بود؛ امروز دستمان را گذاشتیم روی زانوی خودمان و توکل کردیم به خدا، خدا هم فرمود: بفرما! «يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا» راه خروج باز شد.

پس عزیزان! چه در زندگی شخصی، چه در کاسبی، چه در اداره کشور؛

کلید همه قفل‌ها اینجاست:

۱. ملاحظه خدا را بکنیم (تقوا).

۲. از غیر خدا نترسیم و کار را به او بسپاریم (توکل).

حالا نوبت توست!

خب بزرگواران! حرف‌های قشنگ زدیم، آیه خواندیم، تفسیر کردیم. اما «به عمل کار برآید، به سخن دانی نیست».

اگر از پله‌های منبر پایین بیایم و من همان آدم قبلی باشم و شما هم همان آدم‌های قبلی، یعنی ما فقط «اطلاعاتمان» زیاد شده، نه «تقوایمان». تقوا یعنی این بحث‌ها تبدیل شود به «سبک زندگی».

بیایید همین امشب، توی همین مجلس، چند تا قرار مردانه با خدا بگذاریم. من چند تا پیشنهاد عملی می‌دهم، هر کدام برای اثبات ادعای بندگی‌مان کافی است:

۱. در خانه و خلوت (تقوای فردی)

الف) تمرکز زبان در لحظه خشم

اولین قرار: کنترل خشم در خانه.

خیلی وقت‌ها خستگی کار، فشار قسط و اجاره خانه را می‌آوریم سر زن و بچه خالی می‌کنیم. تا بچه یک لیوان آب می‌ریزد، فریادمان بلند می‌شود.

بیایید عهد ببندیم: آن لحظه‌ای که خونت به جوش آمد، آن لحظه‌ای که می‌خواهی داد بزنی، فقط ۵ ثانیه سکوت کن.

در آن ۵ ثانیه توی دلت بگو: «خدا یا! زورم به این زن/بچه می‌رسد، اما زور تو

هم به من می‌رسد. ملاحظه‌تو را کردم، تو هم ملاحظه‌ت من را بکن.»
 مخصوصاً الان که ماه رمضان است. دیدید دمِ افطار که می‌شود، قندِ خون می‌افتد، عطش فشار می‌آورد، اعصاب‌ها ضعیف می‌شود؟
 هنر این نیست که وقتی سیر و پرانرژی هستی لب‌خند بزنی. هنرِ تقوا این است که ۲۰ دقیقه مانده به اذان، وقتی بچه شلوغ می‌کند، وقتی همسر چیزی می‌پرسد، همان‌جا به‌خاطر خدا صبوری کنی.
 پیامبر ﷺ فرمود: «روزه فقط بستن دهان از غذا نیست، بستن زبان از پرخاش است.»

بیا بید تمرین کنیم: دمِ افطار که عصبانی شدیم، بگوییم: «خدایا! من روزه‌ام، دهانم را از غذا بستم، زانم را هم به‌خاطر تو می‌بندم.»
 می‌گویند «مالک اشتر»، آن فرمانده دلاور علی رضی الله عنه که شیر میدان جنگ بود و دشمن از ابهتش می‌لرزید، روزی داشت از بازار کوفه رد می‌شد. لباس ساده‌ای تنش بود. یک آدم نادان و لابلایی، مالک را نشناخت. برای خنده و مسخره‌بازی، یک کلوخ (تکه گل خشک) یا زباله‌ای برداشت و پرت کرد سمت مالک. زباله خورد به عمامه مالک. مردم خندیدند.

مالک حتی برگشت نگاه کند! سرش را انداخت پایین و رفت.
 بازاری‌ها دویدند به آن مرد گفتند: بیچاره! فهمیدی کی را زدی؟ این فرمانده کل سپاه علی رضی الله عنه، مالک اشتر بود! الان پوستت را می‌کنند.
 مرد از ترس لرزید. دوید دنبال مالک تا عذرخواهی کند. دید مالک رفته داخل مسجد و مشغول نماز است. صبر کرد تا نمازش تمام شد. افتاد به پای مالک که: «آقا غلط کردم، نشناختم.»

مالک لب‌خندی زد و فرمود: «بلند شو برادر! به خدا قسم من به مسجد نیامدم مگر اینکه برای تو استغفار کنم. من همان لحظه تو را بخشیدم.»
 این یعنی تقوا! که شیر میدان باشی، اما در مقابل خطای یک نادان، نفست را رام کنی.

ب) احترام به برکت خدا (دورریز نان و غذا)
 دومین قرار: صفرکردن دورریز غذا.

عزیزان! این نان خشک هایی که کپک می زند و دور می ریزیم، این برنج هایی که ته بشقاب می ماند، این ها ناله می کنند. این ها کفران نعمت است. در شرایطی که خیلی ها محتاج نان شب هستند، بی احترامی به نان، اثر وضعی دارد؛ برکت را از زندگی می برد.

روزی امام صادق علیه السلام وارد خانه شدند، دیدند یک سیب را کسی گاز زده و نیم خورده دور انداخته است. حضرت چنان عصبانی شدند که با صدای بلند فرمودند: «چه می کنید؟! اگر شما سیر شدید، خیلی از مردم هستند که هنوز سیر نشده اند. چرا اسراف می کنید؟ آن را به نیازمندش می دادید.» حتی نقل شده پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اگر تکه نانی در راه می دیدند، برمی داشتند، تمیز می کردند و میل می کردند و می فرمودند: «به نان احترام بگذارید.» بیایید قرار بگذاریم در خانه ما حتی یک دانه برنج دور ریخته نشود. این یعنی پاسداری از نعمت خدا.

ج) مدیریت عمر (خروج از باتلاق مجازی)

سومین قرار: کاهش پرسه زدن در فضای مجازی. به خودمان می آییم می بینیم دو ساعت است داریم کلیپ های بیخود و شایعات بی سروته را بالا و پایین می کنیم. این عمر ماست که دارد می سوزد! این سفره غذای روح ماست که داریم تویش زباله می ریزیم. بیایید روزی یک ساعت از این وقت تلف کردن کم کنیم. آن یک ساعت را بگذاریم برای بازی با بچه، برای خواندن دو صفحه کتاب، برای شنیدن درد دل همسر. علامه امینی رحمته الله نویسنده کتاب با عظمت الغدیر است. ایشان برای نوشتن این کتاب، سفرهای زیادی رفت. در کتابخانه های هند و عراق و... روزی ۱۶-۱۷ ساعت کار می کرد.

مسئول کتابخانه می گفت: وقتی علامه می آمد، چنان غرق مطالعه و نوشتن می شد که متوجه گذشت زمان نمی شد. گاهی ناهار نمی خورد تا وقتش تلف نشود. یک بار گفتند: آقا خسته نمی شوید؟ فرمود: «حیف است عمرم بگذرد و کاری برای امیرالمؤمنین علیه السلام نکرده باشم.»

حالا مقایسه کنید با ما که ساعت‌ها پای گوشی هستیم و هیچ سودی نه برای دنیایمان دارد نه آخرتمان.

۲. در سطح جامعه (تقوای اجتماعی)

الف) غیرت ملی در خرید (نه به کالای لوکس خارجی)

چهارمین قرار: حمایت عملی از کارگر ایرانی.

تقوا فقط نماز شب نیست. تقوا یعنی وقتی می‌روی بازار، دو تا جنس می‌بینی، یکی ایرانی باکیفیت خوب، یکی خارجی پرزرق و برق.

اگر برای پزدادن و چشم‌وهم‌چشمی جنس خارجی بخری، تقوای اقتصادی نداری. داری پولت را می‌ریزی توی جیبِ کمپانی‌هایی که شاید گلوله‌اش بخورد در سینه سرباز خودمان. این می‌شود تقوا! یعنی ملاحظهٔ سفرهٔ برادر دینی.

ب) تکریم مردم (کار راه‌انداختن، نه کار تراشیدن)

پنجمین قرار: اگر مسئولی یا کارمندی، کار مردم را معطل نکن.

اگر پشت میزی نشست، اگر ارباب رجوع داری، نگو «برو فردا بیا»، نگو «سیستم قطع است» (درحالی‌که نیست!). آن دقیقه‌ای که آن بنده خدا را معطل می‌کنی، حق الناس است. خدا از حق خودش می‌گذرد، از حق مردم نمی‌گذرد.

شهید رجایی، رئیس‌جمهور محبوب این مردم بود. نقل می‌کنند یک روز در دفتر نخست‌وزیری مشغول کار بود. وقت نماز شد. رفت نمازخانه. وسط نماز متوجه شد یک مراجعه‌کننده پیرمردی آمده و کار واجبی دارد و با مسئول دفتر بحث می‌کند. شهید رجایی نمازش را سریع تمام کرد. تعقیبات نخواند. سریع آمد بیرون و کار آن پیرمرد را راه‌انداخت. اطرافیان گفتند: «آقا شما همیشه تعقیبات می‌خواندید، چه شد؟» گفت: «(به فرمایش امام کاظم علیه السلام)، برآوردن حاجت مؤمن، از ۱۰۰۰ رکعت نماز مستحبی بالاتر است. دیدم کار این بنده خدا گیر است، خدا راضی‌تر است که کار او راه بیفتد تا من تسبیح بچرخانم.»

ج) بوق دشمن نشویم (عدم نشر شایعات)

ششمین و آخرین قرار: کنترل انگشتان هنگام «فوروارد» کردن!

فضای مجازی پر است از اخبار دروغ، ناامیدی، سیاه‌نمایی. دشمن می‌خواهد

ما باور کنیم «بدبخت شدیم»، «همه دزدند»، «هیچ راه نجاتی نیست».

تقوا یعنی بلندگوی دشمن نشوی. تا یک خبری دیدی، تا منبعش معلوم نیست، تا از صحتش مطمئن نشدی، برای کسی نفرستی. نکند تو بشوی سرباز رایگانِ دشمن برای ناامیدکردن دلِ مردم.

یادتان هست در جنگ صفین چه شد؟ شایعه انداختند که علی علیه السلام اهل مذاکره نیست، یا قرآن‌ها را بر سر نیزه کردند و فریب دادند.

اما تلخ‌ترین شایعه در تاریخ این بود: وقتی خبر شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام در محراب مسجد کوفه به شامیان رسید، مردم شام با تعجب می‌پرسیدند: «مگر علی نماز هم می‌خواند؟!» ببینید قدرت شایعه را! کاری کردند که علی علیه السلام، اولین نمازگزار اسلام، به بی‌نمازی متهم شود. امروز هم اگر ما بدون تحقیق هر خبری را پخش کنیم، داریم همان بلا را سر انقلاب و کشورمان می‌آوریم.

عزیزان! این‌ها «نردبان» است؛ از پلهٔ اول شروع کنیم، از همین مجلس: نان را دور نریزیم، خشممان را قورت دهیم، جنس ایرانی بخریم و کار مردم را راه بیندازیم. این راهکارهای جزئی، همان نردبانی هستند که شما را از مرحله «فهم آیه» به مرحله «ملکه شدن تقوا و عملی شدن آیات خدا» می‌رسانند. اینجاست که آن آیهٔ اول بحث محقق می‌شود: «وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا».

دعای پایان

ان شاء الله خداوند توفیق رعایت تقوی را به همه ما عنایت بفرماید.

در این ماه که ماه تقواست بر تقوای ما بیفزاید.

خدایا، به حق شب‌های پربرکت این ماه، غفلت از خودت را بزرگ‌ترین بن بست زندگی ما قرار مده.

عزت ملت ما را در سایه توکل به خودت روزافزون بگردان.

ملت‌های مقاومت را بر دشمنان قسم خورده‌شان پیروز و نصرتشان را محقق فرما.

پروردگارا، ما را از جملهٔ کسانی که در عمل به آیه تقوا و توکل، صادق هستند قرار بده

رهبر عظیم الشان انقلاب را که پرچم‌دار مقاومت و عزت ملت ماست، در پناه
 لطف و عنایت خود محفوظ بدار.
 ملت شریف ایران را در این نبرد اقتصادی و فرهنگی، سربلند و پیروز و
 مستغنی از دشمنان قرار بده.
 شهدای مقاومت و مدافعان حرم را با اولیای خودت محشور و ما را از
 ادامه‌دهندگان راهشان قرار بده
 پروردگارا، فرج ولیات، صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه الیک، را نزدیک بگردان.



مجلس بیست و نهم

قرآن نرم افزار فکری مقاومت

(انس با قرآن جهت تقویت

روحیه مقاومت)

﴿فَاقْرَءُوا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ﴾

سوره مزمل، آیه ۲۰

هرچه قدر برایتان میسر است، قرآن بخوانید.



سُورَةُ الْمُرْسَلَاتِ

إِنَّ رَبَّكَ يَعْلَمُ أَنَّكَ تَقُومُ أَدْنَىٰ مِنْ ثُلُثَيِ اللَّيْلِ وَنُصْفَهُ وَثُلُثَهُ وَطَافِيَةً
مِّنَ الَّذِينَ مَعَكَ وَاللَّهُ يَقْدَرُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ عِلْمَ أَن لَّنْ نَّحْصُوهُ فَتَابَ
عَلَيْكُمْ فَاقْرَءُوا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ عَلِمَ أَن سَيَكُونُ مِنْكُمْ مَّرْضَىٰ
وَأَآخَرُونَ يَضْرِبُونَ فِي الْأَرْضِ يَبْتَغُونَ مِن فَضْلِ اللَّهِ وَآخَرُونَ
يُقِيمُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَاقْرَءُوا مَا تَيَسَّرَ مِنْهُ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا
الزَّكَاةَ وَأَفْرِضُوا لِلَّهِ قَرْضًا حَسَنًا وَمَا تُقَدِّمُوا لِأَنفُسِكُمْ مِن خَيْرٍ مِّجْدُوهُ
عِنْدَ اللَّهِ هُوَ خَيْرٌ وَأَعْظَمُ أَجْرًا وَاسْتَغْفِرُوا لِلَّهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿٢٠﴾

سُورَةُ الْمُرْسَلَاتِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ ﴿١﴾ قُمْ فَأَنْذِرْ ﴿٢﴾ وَرَبَّكَ فَكَبِّرْ ﴿٣﴾ وَثِيَابَكَ فَطَهِّرْ ﴿٤﴾
وَالرُّجْزَ فَاهْجُرْ ﴿٥﴾ وَلَا تَمْنُنْ تَسْتَكْثِرُ ﴿٦﴾ وَلِرَبِّكَ فَاصْبِرْ ﴿٧﴾ فَإِذَا نُفِرَ
فِي النَّافُورِ ﴿٨﴾ فَذَلِكَ يَوْمَئِذٍ يَوْمٌ عَسِيرٌ ﴿٩﴾ عَلَى الْكَافِرِينَ غَيْرُ عَسِيرٍ ﴿١٠﴾
ذَرْنِي وَمَنْ خَلَقْتُ وَحِيدًا ﴿١١﴾ وَجَعَلْتُ لَهُ، وَمَا لَمْ مَمْدُودًا ﴿١٢﴾ وَبَيْنَ
شُهُودًا ﴿١٣﴾ وَمَهَّدْتُ لَهُ، تَمْهِيدًا ﴿١٤﴾ ثُمَّ يَطْمَعُ أَنْ أَزِيدَ ﴿١٥﴾ كَلَّا إِنَّهُ
كَانَ لَا يَتَنَبَّأُ عِندَآ ^{١٦} سَارَهُ هَفْهُ، وَصُعُودًا ^{١٧} إِنَّهُ، فَكَرُّ وَفَدَرٌ ^{١٨}



تلاوت آیه



مدرسه حفظ

عاشقانه‌ترین تخفیف

عزیزان! امروز، روز بیست و نهم است. خورشید که غروب کند، انگار پاره‌ای از دل ما کنده می‌شود. حالِ ما، حالِ آن مسافری است که باید از یک خانه امن، از یک مهمانی شاهانه بیرون بیاید. شما ناله و سوزِ دلِ زین العابدین (علیه السلام) را در دعای وداع ببینید! حضرت چه می‌فرماید؟ با ماه حرف می‌زند: «السَّلامُ عَلَيْكَ يَا شَهْرَ اللَّهِ الْأَكْبَر...»^۱؛ خدا حافظ ای بزرگ‌ترین ماه خدا... خدا حافظ ای هم‌نشینی که وقتی بودی، دلمان قرص بود و حالا که می‌روی، دلمان را به درد آوردی. «نَحْنُ مُؤَدَّعُوهُ وَدَاعٌ مَنْ عَزَّ فِرَاقُهُ عَلَيْنَا»^۲ ما داریم با کسی وداع می‌کنیم که هجرانش بر ما سنگین و غم‌انگیز است.

چرا امام سجاد (علیه السلام) این‌طور می‌سوزد؟ چرا ما ته دلمان می‌لرزد؟ چون در این سی روز، درود یوار مساجد به آدم کمک می‌کرد. جوّ خانه و محله، جوّ رحمت بود. نفس می‌کشیدیم، تسبیح بود. اما ترس ما از صبح روز اول شوال است، ما از این «قرنطینه معنوی» بیرون می‌آییم و برمی‌گردیم وسط میدان مین! برمی‌گردیم وسط هیاهوی زندگی، سرکار، توی بازار، دانشگاه، اداره؛ آنجا دیگر خبری از این حفاظ امن نیست. آنجا ممکن است دروغ بشنویم، چشمان به صحنه گناه بیفتد. یک ترس مقدس می‌افتد توی دل آدم: «خدایا! نکند این چراغی که در شب‌های قدر روشن کردیم، فردا خاموش شود؟» نکنند من که عادت کرده بودم روزی یک جزء قرآن بخوانم، قرآن را ببوسم و بگذارم لب طاقچه تا سال بعد؟

۱. علی نقی فیض الاسلام، صحیفه سجادیه، دعای ۴۵.

۲. همان.

دقیقاً همین لحظه خدا حافظی، وقتی داریم چمدانمان را می بندیم، شیطان یک دام خیلی ظریف جلوی پایمان پهن می کند. من اسمش را می گذارم دام «یا همه یا هیچ». شیطان می آید و با دلسوزی دروغین می گوید: «ببین! ماه رمضان تمام شد. تو که در طول سال وقت نداری روزی یک ساعت قرآن بخوانی! تو که سرت شلوغ است! تو که نمی رسی مثل این سی روز باشی! پس ولش کن! اگر نمی توانی یک جزء بخوانی، کلاً نخوان! آبروی خودت را نبر!»

و ما متأسفانه خیلی وقت ها در این دام می افتیم. چون زورمان نمی رسد «چلوکباب معنوی» بخوریم، کلاً قید ناهار را می زنیم و گرسنه می مانیم! خب برادر من، عزیز من! اگر پول چلوکباب نداری، نان و پنیر که می توانی بخوری تا از گرسنگی نمیری! اگر نمی توانی یک جزء بخوانی، یک صفحه که می توانی!

اما... نگران نباشید. خدایی که ما داریم، خدای امام سجاد علیه السلام است. همان خدایی که این ضیافت را پهن کرد، بهتر از خودمان می داند که ما از فردا درگیر می شویم. می داند ظرفیتمان محدود است. می داند زن و بچه داریم، چک داریم، قسط داریم، مریض می شویم، خسته می شویم.

آیه زندگی

از این رو، برای روزهای بعد از وداع، یک «نسخه» داده تا رشته اتصال پاره نشود. یک آیه ای داریم که من به آن می گویم «عاشقانه ترین تخفیف خدا به بندگان شلوغش». در سوره مزمل (آیه ۲۰)، خدا انگار دارد ما را دلداری می دهد. می فرماید: بنده من! غصه نخور که ماه رمضان رفت. من می دانم فردا می روی دنبال کاسبی **﴿بُضْرَبُونَ فِي الْأَرْضِ﴾**، می دانم حالتان همیشه برای عبادت طولانی خوش نیست... پس چه کار کنیم خدا؟ قرآن را ببندیم؟ سیم را قطع کنیم؟ می فرماید: ابداً! **﴿فَافْرُؤْا مَا تيسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ﴾**!

ترجمه خودمانی اش می شود: «عزیز من! حالا که سرت شلوغ است، هر چقدر برایت آسان است بخوان. هر چقدر که دستت می رسد. حتی اگر شده یک خط!» خدا دارد می فرماید: من دنبال کمیت نیستم، من دنبال «تداوم» هستم. نگذار این رفاقت سی روزه قطع شود.

این جلسه می خواهیم راجع به این آیه حرف بزنیم. آیه ای که می فرماید: «کم بخوان، ولی همیشه بخوان»). می خواهید بدانید راز این «مَا تيسَّر» (هرچه آسان است) چیست و چطور زندگی ما را بیمه می کند؟

سیم را قطع نکن!

بیا ببینیم این آیه ۲۰ سوره مزمل را کمی دقیق تر نگاه کنیم. خیلی عجیب است. خداوند در این آیه، قبل از اینکه بگوید «هرچه می توانید بخوانید»، دلیلش را هم می آورد. یعنی خدا دارد برای حکمش دلیل می آورد تا من و شما خیالمان راحت باشد. می فرماید: من می دانم چرا نمی توانید زیاد بخوانید. سه دلیل می آورد: «عَلِمَ أَنْ سَيَكُونُ مِنْكُمْ مَرْضَى»: خدا می داند که شما گاهی بیمار می شوید، حالتان خوش نیست، بی حوصله اید.

«وَأَخْرَوْنَ يُضْرَبُونَ فِي الْأَرْضِ يَبْتَغُونَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ»: خدا می داند گروهی از شما دائماً در حال حرکت و تلاش و سفر برای کسب روزی حلال هستید (مسافرید، راننده اید، کاسبید).

«وَأَخْرَوْنَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ»: و گروهی هم در میدان جهاد و مبارزه اند. خدا می فرماید: من می دانم سرتان شلوغ است! می دانم دنبال نان حلال هستید. خدا دنبال «بیکارها» نمی گردد که قرآن بخوانند؛ اتفاقاً خدا دارد با «آدم های پرمشغله» حرف می زند. می فرماید: باوجود همه این مریضی ها، گرفتاری ها و خستگی ها: «فَاقْرَأْ وَ مَا تيسَّرَ مِنْهُ». باز هم قرآن را رها نکنید. همان قدر که برایتان میسر است بخوانید.

سیم برق

چرا؟ چرا خداوند اصرار دارد حتی شده یک آیه بخوانیم؟ اجازه بدهید یک مثال بزنم: فرض کنید یک لامپ دارید. اگر این لامپ را با یک «کابل فشارقوی ضخیم» به برق وصل کنید، روشن می شود. حالا اگر آن کابل ضخیم را قطع کنید چه؟ خاموش می شود. اما اگر همان لامپ را با یک «سیم نازک» هم وصل کنید، باز هم روشن می شود. درست است؟

نکته اینجا است: شرط روشن ماندن دل، ((وصل بودن)) است، نه «ضخامتِ سیم». بله، در ماه رمضان این سیم ضخیم بود؛ روزی یک جزء می خواندیم. نورباران بودیم. حالا در ماه های دیگر، مشغله نمی گذارد آن کابل ضخیم باشد. باشد! عیب ندارد! اما سیم را قیچی نکن؛ تبدیلیش کن به یک سیم نازک. روزی یک صفحه، روزی پنج خط. شیطان می خواهد به بهانه اینکه «این سیم نازک است و فایده ندارد»، کلاً برق را قطع کند.

بعضی ها می گویند: «حاج آقا! زشت نیست من قرآن را باز کنم، یک صفحه بخوانم و ببندم؟ این بی احترامی نیست؟» پاسخ این است: عزیز من! بی احترامی این است که ۳۵۰ روز سال، اصلاً لای کتاب خدا را باز نکنی! این بی احترامی است. بی احترامی این است که نامه محبوبیت روی طاقچه خاک بخورد. و گرنه، خدای مهربان، آن یک صفحه تو را که در اوج خستگی، بعد از کار روزانه می خوانی، از تو قبول می کند؛ چون می بیند که تو با همه خستگی ات، گفتی: «خدایا! من یادم نرفته که تو با من حرف زدی. آمدم پیامت را بشنوم.»

سبذ زغال و سربِ نیزه

عزیزان! شاید هنوز ته دلتان یک سؤال باشد. شاید بگویید: «حاج آقا! من قرآن می خوانم، اما عربی بلد نیستم، معنی اش را نمی فهمم، زود هم یادم می رود. این خواندن چه فایده ای دارد؟» جواب این سؤال را در یک داستانِ خیلی قشنگ و قدیمی برایتان بگویم:

می گویند یک پدر بزرگی بود که هر روز صبح قرآنش را باز می کرد و با صدای لرزان می خواند. نوه اش که جوان بود، یک روز گفت: «بابا بزرگ! تو که معنی این ها را نمی فهمی، حافظه ات هم که ضعیف است و تا قرآن را می بندی، یادت می رود چه خواندی. پس چرا خودت را خسته می کنی؟»

پدر بزرگ لبخندی زد. کنار اتاق یک سبذِ حصیری بود که تویش زغال می ریختند و حسابی سیاه و دوده گرفته بود. گفت: «پسر! این سبذ را بردار، برو از رودخانه آب پر کن و بیاور.» پسر گفت: «نمی شود! آب از سوراخ هایش می ریزد!» پدر بزرگ گفت: «(تو امتحان کن.)»

پسر رفت، سبد را زد توی آب، تا آورد بالا، آب ها ریخت. دوباره و دوباره... خسته برگشت و گفت: «دیدیدی گفتم نمی شود؟ هیچ آبی توی سبد نماند!» پدر بزرگ گفت: «آره، آبی نماند... اما به سبد نگاه کن!» پسر نگاه کرد. دید آن سبدی که سیاه و کثیف بود، حالا بعد از چند بار رفتن توی آب، تمیز تمیز شده و مثل چوب تازه برق می زند.

پدر بزرگ گفت: «قرآن خواندن من هم همین طور است. درست است که معنی اش توی ذهنم نمی ماند (مثل آب در سبد)، اما وقتی این آیات از توی قلبم رد می شوند، سیاهی ها و دوده های گناه را می شویند و می برند. من برای "تمیز شدن" می خوانم.»

آی عزیزان! «فَاقْرَءُوا مَا تَيَسَّرَ» یعنی همین. نمی خواهد مفسر باشی. همین که روزی یک صفحه می خوانی، داری سبد دلت را می زنی توی حوض کوثر. نگذار این دوده روی دلت بماند.

پیامبر ﷺ فرمودند: «این دل ها زنگار می گیرد، مثل آهن.» گفتند: «راه حلش چیست؟» فرمود: «تِلَاوَةُ الْقُرْآن». این «مَا تَيَسَّرَ» (آن مقدار کم)، حکم همان دستمال مرطوب را دارد که هر شب می کشی روی آینه دلت تا کدر نشود. پس بیایید منطقی باشیم: «کم خواندن» استراتژی خداست برای اینکه ما اتصال را قطع نکنیم؛ البته نکند اشتباه برداشت کنیم! نکند فکر کنیم چون گفتیم «کم بخوان»، یعنی این کتاب، کتاب معمولی و ساده ای است. ابداً! ما داریم درباره کلام خالق هستی حرف می زنیم.

برخورد تشریفاتی

تا اینجا گفتیم قرآن برای دل من چه می کند. اما بیایید کمی دور بین را عقب تر ببریم؛ بیایید ببینیم این کتاب برای ما، برای ملت ما و برای قدرت ما چه می کند؟ بعضی ها فکر می کنند قرآن فقط مال کنج مسجد و سر قبرستان است. خیر، برادران و خواهران! قرآن «نرم افزار مدیریت جامعه» است. قرآن «سوخیت موشک های مقاومت» است.

عزیزان انقلابی! یک سؤال تلخ پیرسم؟ ما مسلمان ها یک ونیم میلیارد

جمعیت داریم. نفت داریم، گاز داریم، موقعیت راهبردی سرزمینی داریم و از همه مهم‌تر «قرآن» داریم. پس چرا در دنیا، گاهی سرمان پایین است؟ چرا غزه را می‌زنند و ۵۰ کشور اسلامی فقط نگاه می‌کنند؟! چرا مصر و عربستان که بزرگ‌ترین مسابقات قرآنی در ماه رمضان را دارند، اما در همین ایام که غزه زیر بمباران است، صدایی از این محافل در نمی‌آید؟!

چرا اقتصاد جهان اسلام باید وابسته به دلار دشمن باشد؟ مشکل کجاست؟ آیا قرآن ضعیف است؟ (نعوذ بالله) خیر! مشکل اینجاست که ما با قرآن «برخورد تشریفاتی» کرده‌ایم.

برخی از ما قرآن را کرده‌ایم کتاب مراسم ختم! کتاب سفره عقد! کتاب استخاره! مریض که می‌شویم، قرآن را می‌بوسیم و می‌گذاریم کنار بالش، اما عمل نمی‌کنیم. شما اگر بهترین نسخه دکترا ۱۰۰۰ بار ببوسی و به چشمت بمالی، ولی دارویش را نخوری، خوب می‌شوی؟ نه! جهان اسلام امروز مریض است؛ چون نسخه را می‌بوسد، جلدش را طلا می‌گیرد، صوتش را در مسابقات پخش می‌کند، اما «دارویش» را نمی‌خورد.

داروی قرآن چیست؟ آیه **﴿وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا﴾**^۱ قرآن می‌فرماید که مسلمان حق ندارد زیردست کافر باشد. حق ندارد جنس بنجل غربی بخرد وقتی خودش می‌تواند بسازد. حق ندارد برای امنیتش به ناو آمریکا تکیه کند. اگر ما همین یک آیه را عمل می‌کردیم، الان بازار مسلمان‌ها دست صهیونیست‌ها بود؟! ابداً. پس ضعف ما از قرآن نیست؛ از «مهجوریت عملی» قرآن است.»

گر تو می‌خواهی مسلمان زیستن نیست ممکن جز به قرآن زیستن ای مردم! ای جوان‌ها! بیایید یک اعتراف صادقانه بکنیم. وقتی صحبت از «عظمت قرآن» می‌شود، ذهن ما می‌رود سراغ مفاهیم خیلی سنگین و فلسفی که دستمان به آن نمی‌رسد. راستش را بخواهید، درک این عظمت برای ظرف کوچک ذهن ما سخت است. حکایت ما و قرآن، حکایت همان کسی است که بخواهد آب تمام اقیانوس را در یک کوزه گلی کوچک جا بدهد! محال است! کوزه می‌شکند.



پس چه کار کنیم؟ دست روی دست بگذاریم؟ نه! باید برویم سراغ کسی که اقیانوس شناس است. کسی که خودش «قرآن ناطق» است. بیا بید ببینیم امیرالمؤمنین علی علیه السلام این قرآن را چطور به ما معرفی می کند؟

۱. رفیقی که کلک نمی زند

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: «أَنَّ هَذَا الْقُرْآنَ هُوَ النَّاصِحُ الَّذِي لَا يَغُشُّ...»^۱ چقدر این تعبیر «ناصح» دل نشین است. یعنی قرآن «خیرخواه» توست. ببینید! شما در این دنیا سراغ هر رفیقی بروید، سراغ هر کتاب روان شناسی بروید، تهش یک «اما» و «اگر» دارد. شاید آن رفیق حسادت کند و راه چاه را نشانت دهد. شاید مشاور اشتباه کند. اما امیرالمؤمنین علیه السلام امضا می دهد: تنها رفیقی که در رفاقتش «غش» ندارد، کلک ندارد، دروغ ندارد و صاف و صادق راه را نشانت می دهد، قرآن است.

۲. جلسه با قرآن، جلسه بُرد بُرد

حالا حضرت یک معیار عجیب می دهند. می خواهند بگویند محال است کسی با قرآن بنشیند و دست خالی بلند شود. می فرماید: «مَا جَالَسَ هَذَا الْقُرْآنَ أَحَدٌ...»^۲ هیچ کس با این قرآن همنشین نشد، مگر اینکه وقتی بلند شد، دو اتفاق برایش افتاد: یا چیزی به او اضافه شد، یا چیزی از او کم شد! چه اضافه شد؟ «زِيَادَةٌ فِي هُدًى»^۳ (نور هدایتش زیاد شد). چه کم شد؟ «نُقْصَانٍ مِنْ عَمًى» (از کوری و گیجی زندگی اش کم شد).

پس اگر دیدی هفته ای گذشت و نه چشمت بازتر شد و نه جهالتت کمتر، بدان که با قرآن ننشسته ای. نشستن با قرآن، اثر نقد دارد.

۳. فقر و ثروت واقعی

تلنگر آخر را حضرت جایی می زند که محاسبات ما را به هم می ریزد. ما فکر می کنیم ثروتمند کسی است که دلار و ملک دارد. علی علیه السلام می فرماید: «وَأَعْلَمُوا أَنَّهُ لَيْسَ عَلَى أَحَدٍ بَعْدَ الْقُرْآنِ مِنْ فَاقَةٍ...»^۴ آی مردم! اگر قرآن را دارید، ناله نداری

۱. محمد بن حسین شریف رضی، نهج البلاغه، خطبة ۱۷۶.

۲. همان.

۳. همان.

۴. همان.

نزنید! کسی که قرآن دارد، فقیر نیست. این گنج است «وَلَا لِأَحَدٍ قَبْلَ الْقُرْآنِ مِنْ غَنًى»^۱ و اگر قرآن را ندارید، خودتان را گول نزنید! اگر تمام دنیا را هم داشته باشید؛ ولی این کتاب را نداشته باشید، فقیرید! گدایید! معیارِ دارایی در آسمان‌ها، انس با قرآن است.

برادر من! خواهر من! اگر ما واقعاً باور کنیم که این کتاب، «رفیق بی‌کلک» است، «درمان‌کوری» است و «گنج واقعی» است... آیا باز هم می‌گذاریم گوشه‌طاقچه خاک بخورد؟ درد اینجاست که ما گاهی به یک کتاب رمان یا یک مجلهٔ زرد، بیشتر احترام می‌گذاریم تا نامهٔ خدا.

اگر در جامعه‌ای صدای قرآن بلند شود و به آن عمل شود، چهار اتفاق بزرگ می‌افتد که هیچ بمب اتمی نمی‌تواند حریفش شود:

۱. اکسیر وحدت (ریسمان نجات)

اولین اثر، «همدلی» است. وقتی همه یک ملت، به یک طناب چنگ بزنند، دیگر کسی زمین نمی‌خورد. قرآن می‌فرماید: «وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا»^۲ اختلاف‌های سیاسی، دعوای‌های چپ و راست، همه وقتی رنگ می‌بازد که محور بشود «قرآن» جامعه‌ای که قرآنی باشد، تکه‌تکه نمی‌شود.

۲. فریاد عدالت (ضد فساد)

اثر دوم، بیداری وجدان است. قرآن کتابی است که به آدم یاد می‌دهد: «حتی اگر علیه خودت یا پدر و مادرت بود، به عدالت شهادت بده!» اگر فرهنگ قرآن بیاید، گردن‌کلفت‌ها و فاسدها احساس ناامنی می‌کنند؛ چون می‌دانند این مردم دیگر زیر بار زور و پارتی‌بازی نمی‌روند.

قرآن، فریاد عدالت جهانی است و مردمی که قرآن را درست می‌فهمند تازه برای حقوق بشر دلشان می‌سوزد و نمی‌توانند بی‌تفاوت باشند.

اینجا ممکن است یک سؤال مهم و تلخ در ذهن شما پیش بیاید. شاید بگویید:

۱. همان.

۲. آل عمران، ۱۰۳.

«حاج آقا! شما می گوئید قرآن بخوانید تا درست شوید؛ پس چرا ما کسانی را می بینیم که جای مُهر روی پیشانی شان است، صف اول نمازند، قرآن هم می خوانند، اما دزدند؟ اختلاس می کنند؟ با آبروی مردم بازی می کنند؟»
این دردِ بزرگی است. اما جوابش در خودِ تاریخ همین ماه رمضان است.
مگر این ملجم مرادی عرق خور بود؟ نه! ابن ملجم «حافظ کل قرآن» بود.
آن قدر قرآن را زیبا می خواند که وقتی وارد کوفه شد، مردم جمع شدند تا صوتش را بشنوند. جای مُهر روی پیشانی اش مثل زانوی شتر پینه بسته بود! اما همین آدم، فرقِ «قرآنِ ناطق» یعنی علی علیه السلام را شکافت.
مشکل کجاست؟

مشکل اینجاست که قرآن مثل «باران» است.
خدا در خودِ قرآن می فرماید:
﴿وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا﴾^۱؛ این قرآن برای ظالمان، جز خسارت و زیان چیزی اضافه نمی کند!.

باران که می بارد، اگر به «باغ» ببارد، گل و لاله در می آید. اما اگر به «شوره زار» ببارد، خس و خاشاک و تیغ تیزتر می شود.
آن اختلاس گری که ظاهرش دینی است، «شوره زار» است. او قرآن را می خواند، اما قرآن از گلویش پایین تر نمی رود (اشاره به حدیث پیامبر درباره خوارج). او از «پوسته» دین برای فریب مردم و پوشاندنِ دزدی اش استفاده می کند. قرآن برای او هدایت نیست، ابزار کاسبی است.
پس اگر دیدید کسی قرآن می خواند اما دزدی هم می کند، نگوئید قرآن اثر ندارد؛ بگوئید این آدم «ظرفش کثیف» است. اگر در لیوانِ آلوده به زهر، زلال ترین آب دنیا را هم بریزی، هرکس بخورد می میرد. مشکل از آب نیست، مشکل از لیوان است.

ما قرآن می خوانیم که «آدم» شویم، نه اینکه «بازیگر» شویم. قرآن واقعی آن است که جلوی دست درازی به بیت المال را بگیرد و گرنه هزار بار ختم کردنش، فقط حجت را بر تو تمام می کند و عذابت را بیشتر.

۳. تزریق عزت (مرگ بر ذلت)

اثر سوم که خیلی به آن نیاز داریم، «عزت نفس» است. قرآن مدام در گوش ملت زمزمه می‌کند: «وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ»^۱ یعنی: آی مؤمن! سرت را بالا بگیر! عزت مالی توست، نه مالی آن کشور غربی که می‌خواهد تو را تحقیر کند. ملتی که با قرآن انس دارد، جلوی قدرت‌های پوشالی خم‌وراست نمی‌شود؛ خودباخته نمی‌شود. گفتیم قرآن کتاب عزت و شجاعت است. شاید بگویید «حاج آقا سندت کو؟» سندش همین انقلاب خودمان! شما نگاه کنید به جلسات تفسیر «طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن» که حضرت آقا قبل از انقلاب در مشهد داشتند. این کتاب شاهکار است؛ حتماً بخوانید. ساواک آن زمان، یک گزارش محرمانه رد کرده درباره این جلسات. ببینید دشمن چقدر دقیق فهمیده بود که قرآن چه خطری دارد! گزارشگر ساواک می‌نویسد: «سید علی خامنه‌ای در این سخنرانی‌ها... جوانان را تبدیل به گلوله‌های آتشین می‌کند!» می‌نویسد: «هرکس دقت کند می‌فهمد... این جوانان که دانشجو و کارگر و دهاتی هستند، طوری تربیت شده‌اند که از هیچ چیز ترس ندارند و دستگیری و مرگ برایشان افتخار است.» چرا؟ چون آقا در آن جلسات، آیات استقامت را تفسیر می‌کرد. پس ببینید! قرآن اگر درست خوانده شود، آدم معمولی را تبدیل به «گلوله آتش» می‌کند که هیچ ابرقدرتی حریفش نمی‌شود.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) هم فرمود: قرآن شفاست؛ اما شفای چه؟ سردرد؟! دل درد؟! فرمود: «شِفَاءٌ مِنْ أَكْثَرِ الدَّاءِ، وَهُوَ الْكُفْرُ وَالنِّفَاقُ»^۲ قرآن شفای بزرگ‌ترین درد جامعه است؛ یعنی کفر، نفاق و ترس».

شما به غزه نگاه کنید؛ مردم غزه جمعیتی بالغ بر حدود ۲ میلیون و ۱۰۰ هزار نفرند. از این جمعیت، حدود ۵۰۰ هزار نفر حافظ قرآن از یک تا بیست و نه جزء هستند و حدود ۷۰ هزار نفر حافظ کل قرآن‌اند.

در ایام قبل و بعد جنگ «طوفان الاقصی» بارها جلسات قرآنی برگزار شد؛ جلساتی که در آن، دست‌کم ۴ هزار نفر در یک مجلس باهم تمرین حفظ می‌کردند

۱. منافقون، ۸.

۲. محمدبن حسین شریف رضی، نهج البلاغه، خطبه ۱۷۶.



و در یک مجلس، از صبح تا شب، هر نفر یک ختم قرآن انجام می داد. در تصاویر «طوفان الاقصی» دیده می شود: نوجوان مجروح سیزده ساله ای که هنگام عمل بیمارستان - چون بی هوشی در دسترس نبود - در حال تلاوت قرآن و خواندن آیات مقاومت است؛ پدری که فرزند شهیدش را در آغوش گرفته و سوره فجر را تلاوت می کند و مادری که بالای سر پیکر چهار نفر از اعضای خانواده اش، آیات سوره فتح را می خواند. این قرآن خواندن عزت بخش است. به قول اقبال لاهوری شاعر قرآنی که اشعار زیبایی در وصف قرآن دارد:

نقش قرآن چون که بر عالم نشست
نقشه های پاپ و کاهن را شکست
فاش گویم آنچه در دل مضمر است
این کتابی نیست چیز دیگر است
چون که در جان رفت جان دیگر شود
حال چو دیگر شد جهان دیگر شود
با مسلمان گفت جان بر کف بنه
هرچه از حاجت فزون داری بده

۴. رمز عبور از میدان مین (پیشرفت با قرآن)

اما قلّة بحث اینجاست... خوب دقت کنید! امروز دشمن تمام زورش را می زند که ما را «بترساند». بزرگ ترین سلاح استکبار، موشک نیست؛ «ترس» است. می خواهند ما باور کنیم که ضعیفیم و آن ها شکست ناپذیرند. اما قرآن چه می فرماید؟ قرآن می آید و این «مترسک ترس» را آتش می زند. با صدای بلند فریاد می زند: «إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا». نترسید! این هیاهوی دشمن، تو خالی است. این ناوها و تحریم ها، تار عنکبوت است. تلاوت این آیات، روحیه «ما می توانیم» را در رگ های جامعه پمپاژ می کند.

عزیزان! قرآن فرمول پیروزی را هم داده است؛ فقط یک شرط دارد: «إِذَا لَقِيتُمْ فِئَةً فَاثْبُتُوا...»^۲ وقتی با دشمن روبه رو شدید، فرار نکنید، جا نزنید؛ «فَاثْبُتُوا»؛ سفت

۱. نساء، ۷۶.

۲. انفال، ۴۵.

بایستید» و «اذْکُرُوا اللَّهَ»؛ خدا و قرآن را یاد کنید». پیروزی ما در مقابل استکبار، در گرو تعداد تانک و توپ نیست؛ در گرو همین «باور قرآنی» است. پس اگر می‌خواهیم ایرانمان قوی بماند، باید صدای قرآن از خانه‌هایمان قطع نشود. ببینید عزیزان! بگذارید نگاه عمیق‌تری به قرآن بیندازیم: قرآن کتابِ شعر و قصه نیست؛ قرآن کتابِ «قوانینِ فیزیکیِ جامعه» است. چطور در فیزیک می‌گوییم: «آب در ۱۰۰ درجه جوش می‌آید» و این قانونِ خداست و تخلف ندارد؟ در جامعه هم خدا قوانینی دارد به نام «سُنَنِ الهی».

یکی از این قانون‌ها، قانونِ «نصرت» است. فرمولش این است: «إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ» این یک معادله ریاضی است: تو خدا را یاری کن (یعنی دینش را پیاده کن، استقامت کن)، نتیجه‌اش قطعی است: خدا تو را یاری می‌کند. خدا که با کسی شوخی ندارد! خدا که زیر قولش نمی‌زند! مشکل اینجاست که ما محاسباتمان غلط است. ما روی کاغذ حساب می‌کنیم: دشمن موشک دارد، ما نداریم؛ پس می‌بازیم. اما قرآن یک متغیرِ پنهان را وارد معادله می‌کند: «كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ»؛^۱ چه بسیار گروه‌های کمی که بر گروه‌های بزرگ پیروز شدند». چرا؟ چون آن «قانونِ نصرت» را فعال کردند. امروز اگر می‌خواهیم پیشرفت کنیم، باید به جای اعتماد به فرمول‌های بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول، به فرمول‌های این کتاب اعتماد کنیم. کدام کشور با دیکته دشمن پیشرفت کرد که ما دومی‌اش باشیم؟ راه، بازگشت به همین قوانینِ فراموش شده است.

شاید جوانی بپرسد: «حاج آقا! اروپایی‌ها که قرآن ندارند، چرا پیشرفت کردند؟» جوابش یک نکته ظریف است: «غربی‌ها بخشی از دستوراتِ خدا را (که مربوط به تلاش و نظم و علم بود) گرفتند و عمل کردند، و نتیجه‌اش را هم در دنیا دیدند. خدا که بخیل نیست! هرکس تلاش کند نتیجه می‌گیرد. آن‌ها به «قوانینِ طبیعی» خدا عمل کردند. اما... آن‌ها بخشِ «معنوی و انسانی» را دور ریختند. نتیجه‌اش چه شد؟ شد بمب اتم؛ شد فروپاشی خانواده؛ شد افسردگی و پوچی؛ شد جنایت در غزه با کراوات و ادکلن!»



اما ما مسلمان ها چه؟ ما آن گنجینه کامل را داریم که هم «دنیا» را می سازد هم «آخرت» را. نسخه قرآن برای پیشرفت ملی، «پیشرفت همراه با عدالت و معنویت» است. آن ها پیشرفت می کنند؛ ولی روحشان می میرد. قرآن می فرماید: «وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ»^۱ هم قوی شوید (مثل آن ها)، و هم «تَرْهَبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ»^۲ دشمن خدا را بترسانید، نه مظلوم را. اگر ما با این کتاب آشتی کنیم، تمدنی می سازیم که هم چرخ دنده های صنعتش می چرخد و هم چرخ دنده های اخلاقش؛ این همان چیزی است که دنیا تشنه آن است.

عشق تا آخرین نفس

بزرگان ما این طور بوده اند. عاشق بوده اند. شما زندگی امام راحل علیه السلام را ببینید: کسی که رهبر یک انقلاب بود، فیلسوف بود، فقیه بود؛ نقل می کنند در آن روزهای آخر، در بیمارستان، وقتی درد شدید داشتند و لحظات آخر عمرشان بود، باز هم می گفتند: «(قرآن من را بدهید.)» سرُّم به دستشان بود، حال نداشتند، اما قرآن را باز می کردند و نگاه می کردند. چرا؟ چون می دانستند این «اتصال» نباید قطع شود. کسی که می خواهد پیش خدا برود، باید با کلام خدا مأنوس باشد. گرچه ما غرق گناهیم و ز خود بی خبریم

ما ز دریای کلام تو، فقط می گذریم

لیک، این آب روان، پاک کند جان و تنم

من بدونِ تو و قرآنِ تو، ویرانه تنم

ادب حضور در محضر یار

حالا یک سؤال: اگر من باور کنم که الان در محضر «خدا» نشسته ام، اگر باور کنم این کتاب، نامه محبوب است، آیا نوع نشستن و برخاستن من عوض نمی شود؟! نمی شود ما بگوییم عاشق قرآنیم، ولی رفتارمان بوی بی ادبی بدهد.

بیا بید ببینیم بزرگان ما که چشمشان باز بود و حقیقت قرآن را می دیدند،

چه ادبی داشتند:

۱. انفال، ۶۰.

۲. همان.

۱. امام خمینی علیه السلام؛ قیام تمام قد برای کلام خدا

نگاه کنید به سیره معمار کبیر انقلاب، امام خمینی علیه السلام، همه دیده‌اید که ایشان در حسینیه جماران، به خاطر کهولت سن و پادرد، معمولاً روی صندلی می‌نشستند و جمعیت روی زمین بودند. اما یک روز، صحنه عجیبی دیده شد؛ صندلی سر جایش بود، اما امام رفتند و روی زمین نشستند! همه تعجب کردند. چرا؟ چون آن روز، روز معمولی نبود! نفرات ممتاز مسابقات قرآن آمده بودند و قرار بود در آن جلسه چند آیه تلاوت شود. امام علیه السلام با آن عظمتش، وقتی دید «کلام خدا» وسط است، گفت: من نباید روی صندلی باشم و قرآن پایین باشد. این یعنی: در حضور قرآن، حتی یک لحظه هم نباید شائبه بی‌احترامی باشد.^۱

۲. قرآن را روی زمین نگذارید!

یکی از نزدیکان امام نقل می‌کند: «گاهی نامه‌ها و وسایل را در کیف دستی می‌گذاشتیم و قرآن هم داخلش بود. می‌رفتیم خدمت امام. بدون توجه وسایل را درمی‌آوردیم و روی زمین می‌گذاشتیم. تا نوبت به قرآن می‌رسید و می‌خواستیم بگذاریم روی زمین... امام که حواسشان جمع بود، چهره‌شان درهم می‌رفت و فوراً تذکر می‌دادند: «قرآن را روی زمین نگذارید!» و بلافاصله با دست لرزان‌شان، قرآن را می‌گرفتند و روی میز یا جای بلند می‌گذاشتند. برای امام، این یک کتاب کاغذی و جوهری نبود؛ این «ناموس خدا» بود. این عین تقدس بود.^۲

۳. تکیه دادن ممنوع! (درس آیت الله قاضی علیه السلام)

از این دقیق‌تر می‌خواهید؟ بروید سراغ عرفای بزرگ. مرحوم آیت الله شیخ محمدتقی آملی (که از شاگردان بزرگ آیت الله قاضی علیه السلام است) تعریف می‌کرد: در نجف اشرف مشغول تحصیل بودم. یک شب خیلی خسته بودم؛ قرآن را باز کردم بخوانم. ناخودآگاه از خستگی تکیه دادم به بالشی که پشتم بود و قرآن خواندم. کسی هم آنجا نبود؛ تنها بودم. فردا صبح رفتم خدمت استادم، کوه توحید، مرحوم آیت الله سید علی قاضی علیه السلام. تا نشستم، استاد بی‌مقدمه، بدون اینکه من حرفی بزنم، فرمودند: «آقا شیخ محمدتقی! موقع تلاوت

۱. غلامعلی ربیعی، برداشت‌هایی از سیره امام خمینی علیه السلام، ج ۳، ص ۳۷.

۲. همان، ص ۱۰.



قرآن، خوب نیست آدم به بالش تکیه بدهد!»^۱

الله اکبر! ایشان نه دیده بود، نه کسی خبر داده بود. اما استادی که چشم دلش باز است، می فهمد که دیشب، یک لحظه در محضر رب الارباب، پای ادب لنگیده است. آن ها می فهمیدند که وقتی قرآن باز است، خدا دارد حرف می زند و آدم جلوی بزرگ تر پایش را دراز نمی کند و لم نمی دهد.

آی مردم! این احترامی بود که علما به «کاغذ قرآن» می گذاشتند. می گفتند: روی زمین نگذار! تکیه نده! اما دل بسوزد برای آن قرآنی که ورق ورقش کردند... اگر تکیه دادن به بالش در محضر قرآن بی احترامی است، پس زدن «چوب خیزران» بر لب و دندان حسین (علیه السلام) - که قرآن ناطق است - چه؟ امام خمینی (علیه السلام) طاقت نداشت قرآن روی زمین باشد، اما زینب (علیه السلام) دید که قرآن ناطق از روی اسب به زمین افتاد... دید که اسب ها را نعل تازه زدند...!

ما می گوئیم «هرچقدر می توانید بخوانید». اما یک آقایی را می شناسم که در سخت ترین شرایط عالم، باز هم قرآن خواندنش ترک نشد. کجا؟ نه در خانه، نه روی منبر و نه در محراب.

امان از دل زینب...! سری به نیزه بلند است در برابر زینب... مردم! تابه حال دیدید کسی با سربیده قرآن بخواند؟ این حسین (علیه السلام) چقدر عاشق قرآن است؟ دشمن فکر کرد اگر سر را جدا کند، صدای حق خاموش می شود. اما یک دفعه دیدند از بالای نیزه صدا بلند شد^۲: «أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا...»^۳

یا ابا عبدالله! تو روی نیزه قرآن خواندی تا به ما یاد بدهی: «آی شیعیان من! اگر سرتان هم رفت، قرآنتان نرود.» تو قرآن خواندی تا دل خواهرت آرام شود. اما بمیرم برای آن لحظه ای که سنگ دل ها طاقت دیدن این منظره را نداشتند... با سنگ زدند... و لب و دندان قاری قرآن را...!

۱. «یک صد داستان شنیدنی از کرامات علما»، ج ۲، ص ۱۰۷؛ به نقل از: مجله پیام حوزه، سال پنجم، بهار ۱۳۷۷ ش. ص ۱۱.

۲. محمد بن محمد مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۱۱۶، کنگره شیخ مفید.

۳. کشف، ۹.

حالا نوبت توست!

حالا با این همه اثر برای قرآن، ما گفتیم: «هرچه میسر است بخوانید»، ولو کم. این برای این است که سیم (آن رشته ارتباط) قطع نشود. اما... آدم وقتی عاشق می شود، داستان فرق می کند. دیده اید وقتی دو تا عاشق به هم می رسند، ساعت از دستشان درمی رود؟ خسته نمی شوند؟ عشاق قرآن هم همین طورند. وجود مقدس ولی نعمت ما، امام رضا جانمان علیه السلام می فرمایند: «من هر سه روز یک بار کل قرآن را ختم می کنم!»^۱ حالا شاید بگویید: «حاج آقا سخت است!» نه عزیز من! کسی که وارد (آشنا) باشد، روان خوانی اش خوب باشد، کل سی جزء را می تواند در هفت تا هشت ساعت بخواند.

نگاه کنید به اصحاب ابا عبدالله. شب عاشورا، یا فردای عاشورا... امام حسین علیه السلام آمد بالای سر حبیب بن مظاهر. این پیرمرد باصفای کربلا. حضرت یک جمله ای به حبیب گفتند که بوی حسرت می دهد. فرمودند: «خدا به تو برکت دهد حبیب! چه صاحب فضیلتی بودی که قرآن را در یک شب ختم می کردی!»^۲ شاید کسی بگوید: «حاج آقا! چه حالی داشتند! خسته نمی شدند؟» جوابش یک کلمه است: «نه! چون عشق داشتند.» آدم از حرف زدن با محبوبش خسته نمی شود. آن ها با قرآن «صفا» می کردند، کیف می کردند. ما هم اگر مزه اش را بچشیم، دیگر گوشی موبایل را ول می کنیم و قرآن را می چسبیم.

حاج آقا! ما اگر عاشق این چینی بودیم، در ماه رمضان روزی یک جزء می خواندیم؛ ما در همین ماه هم به زحمت توانستیم روزی یک جزء بخوانیم. حالا چه کنیم؟

من نمی گویم قول بدهید روزی یک جزء بخوانید. نه! من یک پیشنهاد (تضمینی) و «جیبی» دارم که ردخور ندارد.

قانون ۵ دقیقه

یک پیشنهاد کاربردی: امشب که رفتید خانه، قرآن را از توی کتابخانه بردارید، گردوغبارش را بگیرید و بگذارید جایی که «جلوی چشم» باشد؛ مثلاً روی میز

۱. محمد باقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۹۲، ص ۲۰۴، ح ۱.

۲. اصغر قائدان، عتبات عالیات عراق، ص ۱۲۲؛ شیخ عباس قمی، نفس المهموم، ص ۱۲۴.



تلویزیون، یا کنار تخت خواب. نذارید دوباره برود توی کمد! بگذارید قرآن، بخشی از مبلمان دم دستِ خانه باشد. بگذارید بچه ها ببینند که بابا و ماما، هر روز، هر چند کم، با این کتاب حرف می زنند.

خدایا! ما امشب قول دادیم. قول دادیم که این «سیم شارژر» را از برق نکشیم. تو گفتی «مَا تَسِرُ»؛ هر چه آسان است»، ما هم گفتیم «چشم». تو هم قول بده که دستان را بگیری و نگذاری در شلوغی دنیا گم بشویم.

اصلاً می خواهم یک «معامله پرسود» را به شما معرفی کنم؛ یک لیست قیمت که پیامبر ﷺ داده. آقا امام باقر ﷺ از پیامبر ﷺ روایتی نقل می کند که درجات قرآن خواندن این طوری است:

۱۰.۱ آیه:

اگر شبی ۱۰ آیه بخوانی (که یک دقیقه هم نمی شود)، سمت از لیست **«غافلین»**؛ بی خبران» خط می خورد.

۵۰.۲ آیه:

اگر ۵۰ آیه بخوانی، سمت می رود جزو «ذاکَرین».

۱۰۰.۳ آیه:

اگر ۱۰۰ آیه بخوانی، می روی جزو **«قانتین»**؛ فرمان برداران».

همین طور بالا می رود... تا می رسد به یک جای عجیب!

حضرت فرمود: اما اگر کسی همت کند و روزی ۱۰۰۰ آیه بخواند... می دانید

پاداشش چیست؟

فرمود: «كُتِبَ لَهُ قِنْطَارٌ؛ یک قنطار طلا برایش می نویسند». حاج آقا قنطار یعنی چقدر؟ قدیم می گفتند پوست دباغی شده گاو که پر از طلا باشد! حدود ۴۰ کیلو طلا!

یعنی برادر من! شما اگر همت کنی، روزی ۱۰۰۰ تا از همین آیه های کوتاه آخر

قرآن را بخوانی، انگار به اندازه ۴۰ کیلو طلا در راه خدا صدقه داده ای!

حیف نیست؟ خدا و کیلی حیف نیست این ثواب ها ریخته باشد و ما جمع

نکنیم؟ آن وقت طرف، صبح تا شب سرش توی گوشی است، در اینستاگرام

می‌چرخد، آخر شب هم نمازش را تندتند می‌خواند و دعایش این است که: «خدایا! راه راست را به سمت ما کج بفرما!» نه عزیز من! باید همت کنی. راه راست کج نمی‌شود، تو باید بیایی توی راه. شما باید (هرچند با یک آیه) با قرآن انس بگیرید تا بتوانید از آن استفاده کنید.

اجازه بدهید داستان دکتر جفری لانگ (Jeffrey Lang) استاد ریاضیات دانشگاه آمریکا را بگوییم:^۱ ایشان اصلاً خدا را قبول نداشت. یک آدم کاملاً ملحد و اهل استدلال ریاضی و آتئیست.

روزی از سرِ کنجاوی و به این نیت که ایرادهای قرآن را پیدا کند، ترجمه قرآن را باز کرد. می‌گوید: «با گارد بسته شروع کردم به خواندن. منتظر بودم تناقض پیدا کنم.» می‌گوید به سوره بقره رسیدم؛ آیه دوم ﴿ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ﴾؛ این کتابی است که شکی در آن نیست».

دکتر لانگ می‌گوید: «جا خوردم! معمولاً نویسندگان اول کتابشان می‌نویسند: اگر خطایی دیدید ببخشید. اما این کتاب دارد با من می‌جنگد! می‌گوید شک نکن!»

جلوتر رفتم تا رسیدم به آیه ۳۰ سوره بقره، ماجرای خلقت آدم و اعتراض فرشتگان: «خدایا! می‌خواهی موجودی بسازی که خونریزی کند؟»

لانگ می‌گوید: «این دقیقاً سؤال من بود! من همیشه می‌گفتم: اگر خدا هست چرا جنگ و خونریزی هست؟ با خودم گفتم: آفرین! نویسنده این کتاب خیلی باهوش است، سؤال ذهن خواننده را حدس زده.»

می‌گوید: خواندم و خواندم... دیدم این کتاب مدام سؤالات توی ذهن مرا، قبل از اینکه پرسم، جواب می‌دهد. حس کردم نویسنده این کتاب، من را بهتر از خودم می‌شناسد. حس کردم من دارم قرآن را نمی‌خوانم، قرآن دارد «من» را می‌خواند!

این استاد ریاضی با خواندن چند سوره، در برابر عظمت این مهندسی آیات زانو زد و مسلمان شد. امروز او یکی از مبلغین بزرگ اسلام در غرب است.

۱. مصاحبه جفری لانگ، «داستان مسلمان شدن پروفیسور جفری لانگ»، آپارات، دسترسی در:

<https://www.aparat.com/v/vve2kfh>

ببینید عزیزان! این قرآن زنده است. با شما حرف می‌زند. فقط کافی است لای آن را باز کنید و بگویید: خدا جان! آمدم صدایت را بشنوم.

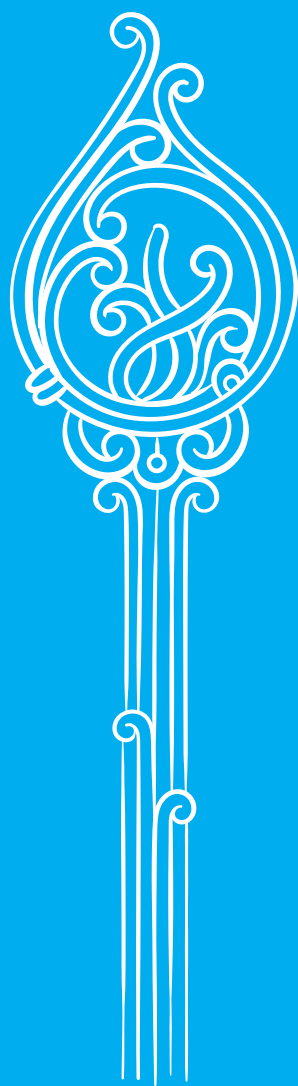
حالا ماهم بیایید عهد ببندیم: «قانون ۵ دقیقه». از فردا (یا از اول شوال)، در ۲۴ ساعت شبانه‌روز، فقط و فقط ۵ دقیقه را برای خدا «رزرو» کنیم. ۵ دقیقه زمان زیادی نیست! اندازهٔ چک کردن چند تا پیام در گوشی است. اندازهٔ دم کشیدن یک جای است. اما همین ۵ دقیقه اگر «قطع نشود»، معجزه می‌کند.

کی بخوانیم؟ هر وقت برایتان «میسر» است. شاید بعد از نماز صبح، شاید قبل از خواب. چقدر بخوانیم؟ حتی اگر شد نیم صفحه. حتی اگر شد ۵ آیه. چطور بخوانیم؟ اگر قرآن همراه ندارید، توی گوشی موبایلتان بخوانید. اما بخوانید.

دعای پایان

پروردگارا، به حق قرآن ناطق، حسین بن علی علیه السلام، شیرینی تلاوت قرآن را هرگز از کام ما مگیر؛ خدایا، قرآن را در دنیا انیس ما، در قبر مونس ما و در قیامت شافع ما قرار بده؛ آن‌هایی که سال‌های قبل بودند و امسال اسیر خاک‌اند، سر سفرهٔ قرآن مهمان بفرما؛ قلبِ نازنینِ صاحب این ماه، امام‌زمان عجل الله تعالی فرجه الیک را از ما راضی بدار و ما را از یارانِ قرآنی ایشان قرار بده.





مجلس سیام

خوشی در میانه آتش

(تبدیل رنج‌های زندگی به سکوی پرتاب)

﴿فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا
إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا﴾

سوره شرح، آیات ۵ و ۶

پس بی‌تردید همراه سختی، آسانی است.
[آری] بی‌تردید همراه سختی، آسانی است.



سُورَةُ الشَّرْحِ

الَّذِي أَنْقَضَ ظَهْرَكَ ۖ وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ ۚ فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا ۝
إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا ۖ فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ ۖ وَإِلَىٰ رَبِّكَ فَارْغَبْ ۝

سُورَةُ التِّينِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَالَّتَيْنِ وَالزَّيْتُونَ ۝ وَطُورِ سِينِينَ ۝ وَهَٰذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ ۝
لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ ۝ ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ ۝
إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ ۝
فَمَا يُكَذِّبُكَ بَعْدُ بِالدِّينِ ۝ أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَحْكَمَ الْحَاكِمِينَ ۝

سُورَةُ الْعَنَّاكِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

أَقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ ۝ خَلَقَ الْإِنسَانَ مِنْ عَلَقٍ ۝ اقْرَأْ
وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ ۝ الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ ۝ عَلَّمَ الْإِنسَانَ
مَا لَمْ يَعْلَمْ ۝ كَلَّا إِنَّ الْإِنسَانَ لِيَطْغَىٰ ۝ أَنْ رَآهُ اسْتَغْنَىٰ ۝
إِنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الرُّجْعَىٰ ۝ أَرَأَيْتَ الَّذِي يَنْهَىٰ ۝ عَبْدًا
إِذَا صَلَّىٰ ۝ أَرَأَيْتَ إِنْ كَانَ عَلَى الْهُدَىٰ ۝ أَوْ أَمَرَ بِالتَّقْوَىٰ ۝



تلاوت آیه



مدرسه حفظ

وداع و امید

ساعت‌های آخر ماه رمضان است. حس و حال امروز، یک حس و حال عجیب و دوگانه است؛ نه؟ از یک طرف خوشحالیم که توفیق داشتیم یک ماه بندگی کنیم، و از طرف دیگر، دل تنگیم. انگار داریم بهترین رفیقمان را بدرقه می‌کنیم.

امام سجاد علیه السلام در همین لحظات، در آن دعای سوزناک چهل و پنجم صحیفه (دعای وداع)، جوری با ماه رمضان حرف می‌زند که انگار با یک موجود زنده و یک دوست صمیمی خداحافظی می‌کند. عرضه می‌دارد:

«السَّلَامُ عَلَيْكَ مِنْ أَلْيَفِ آتَسٍ مُقْبِلًا فَسَرَّ...^۱ سلام بر تو ای همدمی که وقتی آمدی، مایه آرامش و شادی شدی، و اکنون که می‌روی، رفتنت برایمان دردناک است و دلمان را به وحشت می‌اندازد».

عزیزان! خوب دقت کنید: ما سی روز تشنگی کشیدیم، گرسنگی کشیدیم، خوابمان را کم کردیم. این‌ها «سختی» بود، این‌ها «عُسر» بود؛ اما نتیجه‌اش چه شد؟ نتیجه‌اش شد این رِقَّت قلبی که الان دارید! نتیجه‌اش شد آن حال خوش سحرها! از همه بالاتر نتیجه‌اش شد پاک شدن پرونده اعمال!

اصلاً انگار قانون خدا همین است: تا آن تشنگی سخت نباشد، لذت آب خنک افطار چشیده نمی‌شود. تا سختی «خداحافظی» با رمضان نباشد، شیرینی «سلام» به عید فطر معنا پیدا نمی‌کند.

امروز، در این آخرین افطار، می‌خواهم دستتان را بگیرم و با هم برویم سراغ یک «قانون بزرگ». قانونی که می‌گوید: «نترس! اگر الان در زندگی‌ات سختی

۱. علی نقی فیض الاسلام، صحیفه سجادیه، دعای ۴۵.

داری، اگر دلت گرفته، اگر فشاری روی دوش‌ت هست، دقیقاً مثل همین ماه رمضان، یک عید و یک گشایش بزرگ در دلِ همین سختی منتظر توست.»

آیه زندگی

آیه‌ای که امروز می‌خواهیم با آن زندگی کنیم، آرام‌بخش‌ترین وعده خداست برای روزهای سخت من و شما:

﴿إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا﴾^۱

بیاید ببینیم خدا در این لحظاتِ آخر، چه مزده‌ای برای گره‌های کورِ زندگی ما دارد؟

رمزگشایی از قانونِ خدا

خب! بیاید کمی دقیق‌تر به این نسخه شفا بخش خدا نگاه کنیم. می‌خواهم یک نکته ریزِ قرآنی بگویم که اگر همین یک جمله را از ماه رمضان امسال سوغات ببرید، بارتان را بسته‌اید.

خداوند در این آیه یک مهندسیِ کلماتِ عجیب انجام داده؛ نفرموده: «إِنَّ بَعْدَ الْعُسْرِ يُسْرًا» بعد از هر سختی، آسانی است»، فرموده: «إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا»^۲. تفاوتش کجاست؟ کلمه «مَعَ» یعنی «همراه»، یعنی «معیت».

حاج آقا یعنی چه؟ یعنی سختی و آسانی با هم هستند؟
بله! ببینید، وقتی یک قفل‌ساز دارد یک قفل می‌سازد، آیا اول قفل را می‌سازد و بعداً فکر می‌کند که حالا چطور بازش کنیم؟ خیر؛ همان لحظه‌ای که قفل طراحی می‌شود، کلیدش هم طراحی شده است. کلید، همراه قفل است؛ چسبیده به آن است. خدا دارد می‌فرماید: بنده من! هیچ قفلی (مشکلی) را در زندگی‌ات خلق نکرده‌ام، مگر اینکه کلیدش (گشایش) را «همراهش» و در «درونش» گذاشته باشم. اگر قفل را دیدی و کلید را ندیدی، مشکل از قفل‌ساز نیست، باید بگردی کلید را پیدا کنی.

۱. شرح، ۶.

۲. همان.



یک نکته شیرین دیگر هم بگویم؟ در زبان عربی، وقتی کلمه‌ای با «ال» می‌آید (مثل العُسر)، یعنی آن چیز مشخص و محدود است. اما وقتی کلمه‌ای بدون «ال» و با تنوین می‌آید (مثل یُسراً)، یعنی نامحدود و بزرگ است.^۱ خدا در این آیه، «عُسر» (سختی) را محدود آورده، اما «یُسراً» (آسانی) را نامحدود. یعنی چه؟ یعنی ای انسان! این بیماری، این بی‌پولی، این مشکل خانوادگی که داری، «یک عدد» است، محدود است، دیوارش ته دارد. اما آن گشایشی که من برایت در نظر گرفته‌ام، «یُسراً» است؛ نکره است، یعنی آن قدر بزرگ است که در تصور تو نمی‌گنجد. زور آسانی خدا، همیشه به زور سختی‌های دنیا می‌چربد.

حالا شاید یکی بگوید: «حاج آقا! این‌ها حرف‌های قشنگی است، ولی در دنیای واقعی، وقتی آدم بدبخت می‌شود، بدبخت شده دیگر! کجایش آسانی است؟» بیایید به زندگی خودمان و اطرافیانمان نگاه کنیم. حتماً دیده‌اید: کسانی را که مثلاً از کار اخراج شده‌اند؛ آن لحظه اخراج، برای آن آقا یا خانم، عین «عُسر» است، دنیا روی سرش خراب می‌شود، گریه می‌کند، می‌گوید: «تمام شد، بدبخت شدم!» اما همین «اخراج شدن» او را وادار می‌کند برود دنبال یک مهارت جدید! یا مجبورش می‌کند بالاخره آن کسب و کار کوچکی که همیشه آرزویش را داشت راه بیندازد. دو سال بعد او را می‌بینی که خودش کارآفرین شده. اگر آن روز اخراج نمی‌شد (عُسر)، امروز کارآفرین نبود (یُسراً). پس آن اخراج، یک بلا نبود؛ یک «لگد بیدارکننده» بود. گشایش دقیقاً در دل همان اخراج پنهان شده بود.

یا نگاه کنید به بدن انسان وقتی شما ورزش سنگین می‌کنید و وزنه می‌زنید، درواقع دارید به عضله هایتان فشار می‌آورید! این درد و فشار، عین «عُسر» است. اما نتیجه‌اش چیست؟ عضله قوی‌تر و بدن سالم‌تر. آن سلامتی و قدرت، درست از دل آن فشار بیرون می‌آید.

پس برادران و خواهران! اگر امروز خدا دارد شما را تحت فشار قرار می‌دهد، اگر زندگی سخت گرفته، نگو «خدا من را فراموش کرده». بگو: «خدا دارد عضله‌های روح را می‌سازد.» بگو: «حتماً یک کلید بزرگ اینجا پنهان است.» این نگاه، آدم را از افسردگی نجات می‌دهد و تبدیل می‌کند به یک آدم مبارز.

۱. عبدالله بن یوسف ابن هشام، مغنی اللیب عن کتب الاعاریب، ص ۷۱.

«مع العسر يسرا» در آینه زندگی

خب، حالا بیایید این قانون «سختی و گشایش» را از آسمان بیاوریم روی زمین. بیایید ببینیم در آلبوم خاطراتِ خودمان و تاریخ ملت‌مان، این آیه چطور خودش را نشان داده است.

در قاب زندگی فردی: (رنج‌های شیرین)

بهترین مفسرانِ این آیه، مادران هستند؛ آیا در دنیا دردی سنگین‌تر از درد زایمان داریم؟ پزشکان می‌گویند: «فشارش وحشتناک است.» این «اوج عُسر» است. اما بلافاصله بعد از آن درد، وقتی صدای گریه نوزاد بلند می‌شود، چه اتفاقی می‌افتد؟ لبخند روی لب مادر می‌نشیند. تمام آن دردها می‌شود عشق! ببینید! خداوند لذت‌بخش‌ترین حس دنیا (مادری) را در دلِ سخت‌ترین درد دنیا (زایمان) جاسازی کرده. اگر آن سختی نبود، این موجودِ نازنین نبود. با تصور کنید عزیزی دارید که باید جراحی شود. شکافتن بدن، خونریزی، بیهوشی، دردهای بعد از عمل... همه این‌ها «سختی» است. ظاهرش ترسناک است؛ اما شما چرا با پای خودتان می‌روید بیمارستان و حتی پول می‌دهید برای این کار؟ چون ایمان دارید که در دلِ این تیغ جراحی، سلامتی نهفته است. شما آن «یُسْر» (سلامتی) را همراه با آن «عُسر» (جراحی) می‌بینید. حاج آقا! یعنی می‌گویید: «مشکلات مالی ما، مستأجری ما و بیکاری جوان ما هم مثل جراحی است؟» بله عزیزم اما یک شرط دارد: شرطش این است که مثل بیمار، «صبوری» کنیم و به «طبيب» (خدا) اعتماد کنیم و دستوراتش را انجام دهیم. خیلی از کارآفرینان بزرگ، کسانی بودند که یک روز از شدت فقر، مجبور شدند یک ایده و جرعه جدید را در ذهنشان روشن کنند. همان فقر (عُسر) باعث شد ذهنشان جرعه بزند (یُسْر).

حکمت مصائب و بلاهای الهی

حالا بحث‌هایی هست که چرا خدا عالم را این‌گونه قرار داده که باید این سختی‌ها پیش بیاید، این همه ظلم شود، این همه خرابی به بار بیاید، بمباران‌ها کنند،



بمباران های اتمی، غیر اتمی، خوشه ای؛ عالم چرا این گونه است؟ خداوند متعال جواب این سؤال را در جاهای دیگر به صورت مفصل بیان فرموده است. اجمال آن این است که ما اصلاً این عالم را برای امتحان آفریده ایم؛ **﴿الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا﴾**^۱.

معنی امتحان همین است؛ کلاس اول را گذراندی، امتحان ساده ای بود. حتماً امتحان کلاس دوم سخت تر است. کدام مدرسه است که امتحان کلاس اول و دوم آن یکی باشد؟! کدام مدرسه است که دوره ابتدایی آن با دوره دبیرستان آن یکی باشد؟! کدام مدرسه است که امتحان کنکور آن با امتحان ساده آن مساوی باشد؟! هرچه می خواهی بالاتر بروی باید امتحان سخت تر بدهی؛ یعنی باید آماده تر شوی برای اینکه بار سنگین تری را به دوش بکشی. بهترین بشارتی که برای آدم در حین انجام تکلیف زیر بار امتحانات سخت فراهم می شود این است که به او بشارت بدهند که این امتحانات تمام می شود، روز آسودگی و فراغت و پیروزی در انتظار شماست، کامیاب خواهی شد؛ **﴿إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا﴾**.

در قاب زندگی اجتماعی و سیاسی: تولد یک ملت

حالا بیایید دوربین را بازتر کنیم. این قانون برای یک «ملت» هم صادق است. اصلاً چرا راه دوری برویم؟ خود همین سوره «انشراح» را ببینید: خداوند دارد با حبیبش حرف می زند. مگر پیامبر ﷺ در ناز و نعمت بود؟ ابداً. یک وظیفه سنگین روی دوش حضرت بود: تغییر جهان، مبارزه با شرک، تشکیل حکومت. خداوند در این سوره می فرماید: **﴿وَوَضَعْنَا عَنكَ وَزْرَكَ، الَّذِي أَنْقَضَ ظَهْرَكَ﴾**^۲؛ باری را از دوش تو برداشتیم که پشتت را می شکست. علامه طباطبائی رحمه الله یک تشبیه عجیب در تفسیر این آیه دارند. می فرمایند: این بار مسئولیت آن قدر سنگین بود که تعبیر **﴿أَنْقَضَ ظَهْرَكَ﴾** آمده. مثل چی؟ مثل یک میز چوبی که وقتی بار خیلی سنگینی رویش می گذارند، چوب هایش صدا می دهد و غرغز می کند؛ طوری که

۱. ملک، ۲.

۲. شرح، ۲.

انگار الان می‌شکند. سختی‌های پیامبر این‌طور بود. صدای استخوان‌ها زیر بار مسئولیت در می‌آمد.

اما خدا چه کرد؟ خدا در همین سختی، دو تا هدیه (دو تا یسر) به پیامبر داد: ۱. گشایشِ درونی (شرح صدر): یعنی دلش را آنقدر بزرگ کرد که اقیانوس شد و دیگر هیچ طوفانی تکانش نداد. این آسانیِ حینِ عمل بود. ۲. گشایشِ بیرونی (پیروزی): نامش را در عالم بلند کرد (وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ) و اسلام را پیروز کرد. این آسانیِ بعد از عمل بود.

اینجاست که آن روایت شیرین معنا پیدا می‌کند. نقل شده که وقتی این سوره نازل شد، پیامبر خدا ﷺ را دیدند که می‌خندید و با شادی عجیبی می‌فرمود: «لَنْ يَغْلِبَ عُسْرٌ يُسْرَيْنِ! هرگز یک سختی، نمی‌تواند بر دو آسانی پیروز شود». چرا؟ چون خدا فرمود: «إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا» و دوباره تکرار کرد. سختی (العسر) یکی است، اما آسانی (یسر) دوتا است. دیگر نگران چه هستید؟ در ریاضیات خدا، همیشه زورِ آسانی‌ها دوبرابرِ سختی‌هاست. برادران و خواهران! هیچ ملتی در تاریخ، بدون هزینه دادن، عزیز نشده است. استقلال و عزت، کالای گرانی است؛ مفتی به کسی نمی‌دهند.

معجزه تحریم (از سیم خاردار تا موشک)

یادتان هست روزهای جنگ را؟ (خطاب به مسن‌ترها). ما حتی برای سیم خاردار مشکل داشتیم. به ما نمی‌دادند. این «عُسر» بود. فشار مطلق بود؛ اما همین فشار باعث شد جوانان نخبه دانشگاهی ما در سوله‌ها جمع شوند و بگویند «خودمان می‌سازیم».

اگر آن روز به ما موشک و تانک می‌فروختند، ما امروز سازندهٔ آن‌ها بودیم؟ قطعاً نه! می‌شدیم مصرف‌کننده. امروز اگر دشمن جرئت نمی‌کند نگاه چپ به خاک ایران کند، به خاطر همان «یسر» یعنی توان دفاعی است که از دلِ آن «عُسر» یعنی تحریم و جنگ بیرون آمد. رهبر انقلاب چقدر دقیق فرمودند که:

«اگر سختی‌ها را تحمل کردید، خدای متعال درهای قَرَج را خواهد گشود. اگر مجاهدت در راه خدا را بر جسم و نفس خودتان هموار کردید، خدای متعال روشنایی قَرَج را به شما نشان خواهد داد و درهای قَرَج را به روی شما باز خواهد کرد: ﴿وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ﴾. خدای متعال به برکت مجاهدت و به شرط ایستادگی، بیرون از دایره محاسبه معمولی عقول بشری، درها را باز و راه‌ها را هموار می‌کند.»^۱

تابلوی تمام‌نمای غزه

امروز دلمان خون است برای غزه. تصاویر را می‌بینیم، ویرانی‌ها را می‌بینیم. این ظاهرِ ماجراست.

اما بیایید با عینک «إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا» نگاه کنیم.

رژیم صهیونیستی ۷۰ سال تلاش کرد تا فلسطین فراموش شود. می‌خواستند فلسطین بمیرد. آیا مُرد؟ یا زنده‌تر شد؟! امروز در دانشگاه‌های آمریکا و اروپا، دانشجویان دارند شعار آزادی فلسطین می‌دهند. چه کسی فکرش را می‌کرد؟ خونِ مظلوم، دارد بساط ظالم را جمع می‌کند. این سنت خداست: هرچه فشار را بر مؤمنین بیشتر کنند، فنر مقاومت با قدرت بیشتری آزاد می‌شود. آن پیروزی نهایی، آن نماز در قدس که آرزویش را داریم، همان «یُسْر» بزرگی است که بهای آن، این استقامت‌های امروز است.

پس عزیزان! چه در خانه خودت، چه در جامعه‌ات: ناامیدی ممنوع! بن بست وجود ندارد. سختی‌ها «دیوار» نیستند؛ سختی‌ها «دَر» هستند. باید هُل بدهیم تا باز شوند و کلید بازکردن این در، دو چیز است: صبر و توکل. البته این آیه بیشتر به درد آن کسانی می‌خورد که بار آن‌ها هنوز به منزل نرسیده، در حال انجام وظیفه هستند، از سختی راه نگران هستند که آیا ما می‌توانیم این سختی‌ها را تحمل کنیم یا نه و چه خواهد شد؟

ما و همه شما، با کسانی از دوستان و عموم مردم و دیگران برخورد کرده‌ایم

۱. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار جمعی از ایثارگران و خانواده‌های شهدا، ۲۹ مرداد ۱۳۷۶.

که نگران این هستند که عاقبت این انقلاب چه خواهد شد؟ عاقبت این دولت چه می‌شود؟ از این‌گونه نگرانی‌ها دارند. در زمان جنگ، نگران بودند که عاقبت این جنگ چه می‌شود؟ شهرهای ما را گرفتند، بمباران کردند، چنین و چنان کردند، خانه‌ها را ویران کردند، مردم را کشتند، صدها هزار شهید دادیم، عاقبت چه خواهد شد؟ همه نگران هستند. جواب آن یک کلمه است؛ «إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا» این بهترین تسلی برای مؤمنین است که خدا چنین سنتی دارد و اختصاص به پیغمبر هم ندارد؛ هر جا بار سنگینی هست و دشواری‌هایی دارد خدا برای آن فَرْج و یُسری قرار داده است. این سختی‌ها سرآمدی دارد، می‌گذرد، آخرش شیرینی کامیابی و پیروزی است.

سید آزادگان

همان‌طور که در ماجرای آزادگان دیدیم؛ اسارت تلخ بود، اما الماس‌هایی مثل «مرحوم ابوترابی» در دل آن سختی ساخته شدند که مایه آبروی اسلام شدند. بگذارید روضه باز نکنم، اما حیف است از «سید آزادگان»، مرحوم حاج آقا ابوترابی علیه السلام^۱ یادی نکنیم. کسی که معنای این آیه را با گوشت و پوستش به همه یاد داد.

بزرگواران! اسارت شوخی نیست. تصور کنید در چنگال دشمنی (مثل صدام) هستید که بویی از انسانیت نبرده. کابل برق هست، گرسنگی هست، توهین به مقدسات هست. این یعنی «عُسْر» مطلق. یعنی جایی که منطق می‌گوید باید شکست، باید برید، باید دیوانه شد؛ اما در همین جهنم، خدا یک «یُسْر» می‌فرستد؛ یک مردی که مثل کوه آرام است. آزادها تعریف می‌کردند:

وقتی افسر عراقی، حاج آقا ابوترابی را شکنجه می‌کرد، آن قدر می‌زد که خود او خسته می‌شد و نفس نفس می‌زد. اما حاج آقا ابوترابی چه می‌کرد؟ شاید باور نکنید... ایشان نگران آن شکنجه‌گر می‌شد! می‌گفت: «اذیت شدی، خسته شدی.»^۲

۱. برای مطالعه خاطرات اسارت حجت الاسلام ابوترابی مراجعه کنید به: «محمد قبادی، پاسیاد پسر خاک؛ زندگی و زمانه حجت الاسلام سید علی اکبر ابوترابی فرد».

۲. همان، ص ۱۱۳.

این آرامش از کجا می‌آید؟ این همان «مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا» است؛ یعنی خدا چنان آرامشی (یُسْر) را در دلِ آن شکنجه (عُسْر) به او داده بود که اصلاً دردِ شلاق را حس نمی‌کرد، بلکه دردِ گمراهیِ آن سرباز عراقی را حس می‌کرد. مرحوم ابوترابی به اسرا یاد داد که منتظر نباشید درهای زندان باز شود تا بتوانید زندگی کنید. ایشان یاد داد که «آسانی را در همین زندان بسازید».

با همان شعار قرآنی، فضای اردوگاه را عوض کرد. اردوگاهی که قرار بود محل مرگِ تدریجی باشد، شد «دانشگاه». باورتان می‌شود؟ در همان اسارت، بدون قلم و کاغذ، هزاران نفر حافظ قرآن شدند! هزاران نفر زبان‌های خارجی (انگلیسی، فرانسوی، آلمانی) یاد گرفتند! آن «سختی» (زندان) باعث شد استعدادهایی شکوفا شود که اگر این بچه‌ها در شهر خودشان و در راحتی بودند، شاید هیچ‌وقت شکوفا نمی‌شد.

حاج آقا! پس چرا ما با یک گرانی، با یک ورشکستگی، با یک بیماری، زود خودمان را می‌بازیم؟

ببینید! ابوترابی در زندان بعث، «آزاد» بود و شکنجه‌گرش «اسیر» بود. چرا؟ چون ابوترابی به وعده خدا «إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا» تکیه داشت. او باور داشت که این سختی‌ها، پله است.

یک خاطره جالب بگویم؟

یکی از آزادگان تعریف می‌کرد: «یک روز، تشنگی خیلی به ما فشار آورده بود. آب را قطع کرده بودند. داشتیم هلاک می‌شدیم. همه نالیدیم. حاج آقا ابوترابی گفت: بچه‌ها! خدا دارد ظرفیت ما را بالا می‌برد. صبر کنید، آب هم می‌رسد، اما الان دارد روحمان صیقل می‌خورد.» می‌گفت: «چند ساعت بعد که آب وصل شد، آن آب برای ما مزهٔ آب کوثر می‌داد که شاید در حالت عادی نمی‌فهمیدیم.»^۱ این مرد بزرگ به ما یاد داد که: آی مردم! آی جوان‌ها! اگر در زندگی‌تان «بن‌بست» دیدید، بدانید دارید اشتباه نگاه می‌کنید. مؤمن بن‌بست ندارد؛ اگر راه زمینی بسته شد، راه آسمان باز است. اگر ابوترابی توانست در دلِ زندان بغداد، بهشت بسازد و گشایش ایجاد کند، من و تو در خانهٔ خودمان، با وجود

این مشکلات اقتصادی، نمی‌توانیم؟! یقیناً می‌توانیم. فقط باید باور کنیم که خدا هست و گشایش، همراه سختی است، نه جدای از آن.

حالا نوبت توست!

خب، حالا که فهمیدیم این یک قانون قطعی است، وظیفه من و شما چیست؟ آیا باید بنشینیم تا گشایش خودش بیاید در خانه را بزند؟ خیر! بشنوید از زبان دیده‌بان حکیم انقلاب، حضرت آقا، که انگار دست ما را می‌گیرند و از لبه پرتگاه ترس، به قله شجاعت می‌برند.

بروید سراغ کارهای نشدنی تا بشود!

ایشان یک دستورالعمل عجیب دارند، می‌فرمایند: «بروید سراغ کارهای نشدنی، تا بشود! تصمیم بگیرید بر برداشتن کارهای سنگین، تا بردارید.» چقدر این حرف تکان‌دهنده است! ما معمولاً دنبال کارهای آسانیم، اما ایشان می‌گویند نترسید! بروید سراغ همان گره‌های کوری که همه می‌گویند باز نمی‌شود. می‌پرسید: «خب حاج آقا! زحمت‌هایش چه؟ رنج‌هایش چه؟ خون دل‌هایش چه؟» جوابش را آقا از قرآن می‌دهند: «وَكَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا»^۱ یعنی خدا ماشین حسابش دقیق است. رفیق! آن دندانی که روی جگر گذاشتی تا حلال بخوری، خدا شمرده، آن حرصی که خوردی برای تربیت بچه‌ات، خدا ثبت کرده، آن محرومیتی که کشیدی تا آبروی مومنی را حفظ کنی، در «میزان الهی» گم نمی‌شود. خدا دارد نگاه می‌کند. همین که او دارد می‌بیند و حساب می‌کند، خودش بزرگ‌ترین «یُسِر» و آرامش است.

خب رفقای عزیز! حرف‌هایمان را زدیم، دل‌هایمان هم با یاد شهدا و وعده خدا آرام گرفت. حالا می‌خواهیم از در مسجد برویم بیرون. فردا عید فطر است و پس فردا زندگی عادی شروع می‌شود. با این آیه «إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا» چه کنیم؟ خداوند در انتهای همین سوره، نسخه عملیاتی را پیچیده است. دو دستور نهایی می‌دهد که اگر اجرا کنیم، بیمه می‌شویم: «فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ * وَإِلَىٰ رَبِّكَ فَارْغَبْ»^۲

۱. احزاب، ۳۹.

۲. شرح، ۷.

دستور اول: توقف ممنوع! (قانون دنده عوض کردن)

خدا می‌فرماید: ای پیامبر! «فَإِذَا قَرَعْتَ فَانْصَبْ»؛ یعنی وقتی از یک کار فارغ شدی، تازه خودت را برای کار بعدی به زحمت بینداز! «نَصَب» یعنی رنج و تلاش. این یعنی در قاموس مؤمن، چیزی به نام «بازنشستگی» و «دیگر از من گذشته» و «حوصله ندارم» وجود ندارد. ماه رمضان تمام شد؟ قبول باشه! حالا «فَانْصَبْ»؛ یعنی کمر ببند برای خدمت به خلق، برای کار جهادی، برای گره‌گشایی در بازار و اداره. رمضان، «اردوی تدارکاتی» بود؛ مسابقه اصلی از فردا شروع می‌شود. طبق آن دستور طلایی رهبری که فرمودند «بروید سراغ کارهای نشدنی»، بیاید یک عهد ببندیم. هر کدام از ما در زندگی مان یک «پرونده خاک خورده» داریم که از ترسِ سختی‌اش، سمتش نمی‌رویم؛ شاید آشتی کردن با فامیلی است که ۱۰ سال است قهرید؛ شاید شروع کردن یک کسب و کار است که می‌ترسید شکست بخورید؛ شاید ترک کردن یک عادت زشت (مثل سیگار یا بدزبانی) است که فکر می‌کنید نمی‌شود.

همین امشب نیت کنید. بگویید: «خدا یا! به امید وعدهٔ «مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا» و به خاطر اینکه فرمودی: «وَكَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا» (تو داری حساب می‌کنی)، من از فردا استارت این کار سخت را می‌زنم.» مطمئن باشید همان قدم اول را که بردارید، خدا درهای مخفی را باز می‌کند.

کار ماها که سخت‌تر نیست از کار کسانی که این انقلاب را برپا کردند. گاهی ما کارهایی را از سر ترس انجام نمی‌دهیم اما شهدای مظلوم این انقلاب، انصافاً رفتند سراغ کارهای سخت و نشدنی.

یکی از این نمونه‌ها شهید عبدالله میثمی بود. ایشان تازه از زندان آزاد شده بود که راهی روستاهای محروم چهار محال و بختیاری شد. با چند جلد کتاب؛ رساله، چند نوار ضبط صوت از امام خمینی علیه السلام و یک دست قبا و عمامه سفید، می‌گفت: «من به دست مردم آزاد شده‌ام؛ آن دو سالی که زودتر آزاد شده‌ام، باید شبانه‌روز برای مردم خدمت کنم.»

وقتی به روستا رفت، مردم استقبالش نکردند و عده‌ای نادان، سنگ و دشنام نثارش کردند و با برخورد ژاندارمری مواجه شد؛ اما کوتاه نیامد.

مقاومتش سبب شد تا مردم کم‌کم دورش جمع شوند.

زمستان ۱۳۵۷ بود و شیخ هر شب در شب‌نشینی‌های مردم حاضر می‌شد و پس از بیان چند مسئله شرعی، سر صحبت را باز می‌کرد. شبی در حال گفت‌وگو با جوانان بود که مأموران ژاندارمری سر رسیدند و گفتند: «آشیخ! این مردم نماز و روزه‌شان را بلدند و نیازی به ملا ندارند.» میثمی تا چشم باز کرد، خود را در بیابان برهوتی دید؛ پراز حیوانات وحشی.

از همانجا دوباره تصمیم گرفت به روستا برگردد. وقتی به آنجا رسید، داشت صبح می‌شد. شیخ دوباره منسجم‌تر از قبل، روحیه و عزم مردم را بازیابی کرد. می‌گفت: «ما حتی یک روز هم به اندازه پیامبر اسلام ﷺ سختی نکشیده‌ایم. چه بهتر که آبروی ما به خاطر اسلام برود، نه چیز دیگر.» دیگر کاری از دست ژاندارمری بر نمی‌آمد. شیخ تنها نبود؛ یک روستا پشت او ایستاده بود.

به فرمانده ژاندارمری گفته بود که میدان را خالی نخواهد کرد. وقتی مأموران ژاندارمری بازداشتش کردند و در بیابانی رهایش نمودند، می‌گفت: «آن روزها خیلی دوست داشتم دوباره بازداشت شوم تا چند سرباز را وادار به فرار کنم یا یک نفوذی مؤمن در ارتش پیدا کنم!»^۱

دستور دوم: توکلید گشایش دیگران باش

«ما همه منتظر (یُسْر) و آسانی هستیم. اما بیایید زرنگی کنیم؛ زرنگی مؤمنانه! خداوند گاهی این «گشایش» را به دست من و شما جاری می‌کند. بیایید امروز نذر کنیم: اگر خدا گره‌ای از کارمان باز کرد، ما هم بشویم «عاملِ یُسْر» برای دیگران: اگر صاحب‌خانه هستی، امسال به مستأجرت سخت نگیر، بشو مصداقِ «یُسْر»؛ اگر کارمند هستی، کار ارباب رجوع را راه بینداز، نگذار ساعت‌ها پشت در بماند؛ اگر کاسبی، هوای آن مشتری‌ای که دستش تنگ است را داشته باش. باور کنید اگر شما برای بندگان خدا «آسانی» ایجاد کنید، خدا از جایی که فکرش را نمی‌کنید، زندگی‌تان را «آسان» می‌کند. این قانون «رحمانیت» خداست.

۱. مصطفی محمدی، تنها سی ماه دیگر، ص ۶۰، ۶۱، ۶۵ و ۶۷؛ یادگاران، ج ۵، خاطره ۳۶.

کلام آخر

پس جمع بندی حرف های امروزمان شد سه کلمه: باور، صبر و حرکت؛ ۱. باور: یعنی یقین کنیم در دل هر سختی، گنجی پنهان است. ۲. صبر: یعنی مثل ابوترابی ها، در سختی ها نشکنیم و رشد کنیم. ۳. حرکت: یعنی نایستیم؛ وقتی کاری تمام شد، کار بزرگ تر را شروع کنیم.

دعای پایان

خدایا، تو را قسم می دهیم به قلبِ نازنین پیامبرت که بارِ سنگین رسالت را تحمل کرد! تو را قسم می دهیم به صبوریِ زینب کبری علیها السلام و آزادگانِ سرفرازمان! در این لحظات پایانی ماه رمضان، پرونده سختی ها و رنج های ملت ایران را به مُهر «پیروزی» و «ظهور حجت» ختم بفرما! خدایا، هرکس در این جمع، غمی در دل دارد که جز تو کسی از آن خبر ندارد، به حق آیه «انشراح»، سینه اش را گشایش و کارش را سامان بده. ما را از این ماه، پاک بیرون ببر و دیگر به آلودگی ها برنگردان. عیدتان مبارک، قدم هایتان استوار، و امیدتان فقط به خدا. و السلام علیکم و رحمة الله و برکاته



محتوای خودت را بساز



شهادت آیه ها



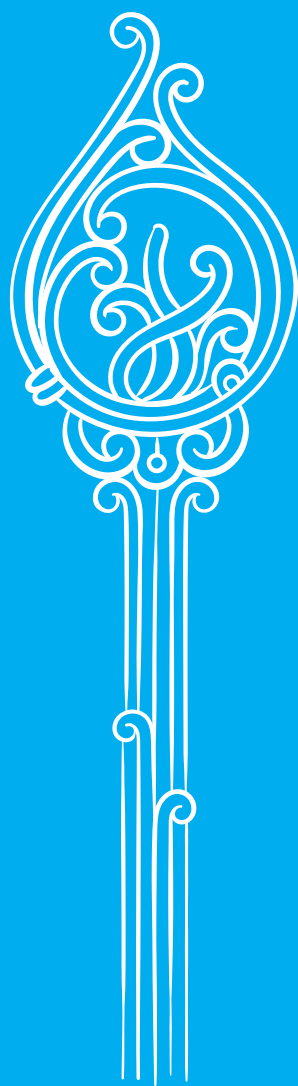
پویانمایی



یادگست صوتی



تبیین آیه



کتابنامه

۱. قرآن کریم.
۲. آذرشب، محمدعلی، خون دلی که لعل شد: خاطرات حضرت آیت الله العظمی سید علی خامنه ای علیه السلام از زندان ها و تبعید دوران مبارزات انقلاب اسلامی، تهران: انتشارات انقلاب اسلامی، ۱۴۰۱.
۳. آلوسی، سید محمود، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۵ق.
۴. ابن ابی الحدید، عبد الحمید بن هبه الله، شرح نهج البلاغة، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۳۸۵ق.
۵. ابن اثیر، عزالدین علی، الكامل فی التاریخ، ترجمه عباس خلیلی، تهران: موسسه مطبوعاتی علمی، ۱۳۷۱.
۶. ابن اعثم کوفی، احمد، الفتوح، تحقیق علی شیر، بیروت: دارالأضواء، ۱۴۱۱ق.
۷. ابن بابویه (شیخ صدوق)، محمد بن علی، الأمالی، تهران: کتابچی، ۱۳۷۶.
۸. ابن بابویه (شیخ صدوق)، محمد بن علی، الخصال، تصحیح علی اکبر غفاری، قم: جامعه مدرسین، ۱۳۶۲.
۹. ابن بابویه (شیخ صدوق)، محمد بن علی، ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، قم: دار الشریف الرضی، ۱۴۰۶ق.
۱۰. ابن بابویه (شیخ صدوق)، محمد بن علی، عیون اخبار الرضا علیه السلام، تهران: نشر جهان، ۱۳۷۸.

١١. ابن بابويه (شيخ صدوق)، محمد بن علي، كمال الدين و تمام النعمة، تهران: اسلاميه، ١٣٩٥ق.
١٢. ابن بابويه (شيخ صدوق)، محمد بن علي، من لايحضره الفقيه، تصحيح علي اكبر غفاري، قم: دفتر انتشارات اسلامي، ١٤١٣ق.
١٣. ابن حسام، محمد بن خاوند شاه (ميرخواند)، روضة الصفاء، تهران: خيام، ١٣٣٨.
١٤. ابن سعد، محمد بن سعد، الطبقات الكبرى، تحقيق محمد عبد القادر عطا، بيروت: دار الكتب العلمية، ١٤١٠ق.
١٥. ابن شعبه حراني، حسن بن علي، تحف العقول عن آل الرسول ﷺ، تصحيح علي اكبر غفاري، قم: جامعه مدرسين، ١٤٠٤ق.
١٦. ابن طائوس، علي بن موسى، إقبال الأعمال، تهران: دار الكتب الإسلامية، ١٤٠٩ق.
١٧. ابن طائوس، علي بن موسى، اللهوف على قتلى الطفوف، تهران: جهان، ١٣٤٨.
١٨. ابن قتيبه، عبدالله بن مسلم، المعارف، قاهره: الهيئة المصرية العامة للكتاب، ١٩٩٢م.
١٩. ابن كثير، اسماعيل بن عمر، البداية و النهاية، بيروت: دار الفكر، ١٤٠٧ق.
٢٠. ابن منظور، محمد بن مكرم، لسان العرب، بيروت: دار صادر، ١٤١٤ق.
٢١. ابن هشام، عبد الملك، السيرة النبوية، تحقيق مصطفى السقا و ديكران، بيروت: دار المعرفة، بي تا.
٢٢. ابن هشام، عبدالله بن يوسف (نحوي)، مغنى اللبيب عن كتب الاعاريب، دمشق: دار الفكر، ١٩٨٥م.
٢٣. ابوطالب مكي، محمد بن علي، قوت القلوب، قاهره: مطبعة الميمنية، ١٣١٠ق.
٢٤. اربلي، علي بن عيسى، كشف الغمة في معرفة الأئمة، تبريز: بني هاشمي، ١٣٨١ق.
٢٥. اصفهاني كربلايي، حسن، تاريخ دخانيه (يا تاريخ وقايع تحريم تنباكوا)، به كوشش رسول جعفریان، تهران: مركز اسناد انقلاب اسلامي، ١٣٧٧.
٢٦. اصفهاني، ابو الفرج، مقاتل الطالبين، بيروت: دار المعرفة، بي تا.

۲۷. افقه، فاطمه سادات، قرار بی قرار: شهید مصطفی صدرزاده، تهران: انتشارات روایت فتح، ۱۳۹۵.
۲۸. امام خمینی، سید روح الله، صحیفه امام (مجموعه آثار)، تهران: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام، ۱۳۷۸.
۲۹. انصاری قمی، ترجمه و شرح غرر الحکم و درر الکلم، تهران: نوین، ۱۳۷۶.
۳۰. بامداد، مهدی، شرح حال رجال ایران در قرن ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ هجری، تهران: زوار، ۱۳۴۷.
۳۱. بحرانی، سید هاشم، البرهان فی تفسیر القرآن، قم: موسسه بعثت، ۱۳۷۴.
۳۲. بخاری، محمد بن اسماعیل، صحیح البخاری، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۲ ق.
۳۳. برقی، احمد بن محمد، المحاسن، قم: دارالکتب الإسلامیه، ۱۳۷۱ ق.
۳۴. بستوی، عبدالسلام، موسوعة اطراف الحديث النبوی الشریف، بیروت: عالم الکتب، بی تا.
۳۵. بیات، محمد، آشنایی با مفاهیم قرآن، قم: اجود، ۱۳۸۹.
۳۶. پاینده، ابوالقاسم، نهج الفصاحه (مجموعه کلمات قصار حضرت رسول صلی الله علیه و آله)، تهران: دنیای دانش، ۱۳۸۲.
۳۷. پورامینی، محمد باقر، نقش مرجعیت شیعه در حیات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی مسلمین، قم: بوستان کتاب، ۱۳۹۰.
۳۸. پیرنیا، حسن، تاریخ ایران باستان، تهران: دنیای کتاب، ۱۳۷۵.
۳۹. تمیمی آمدی، عبدالواحد، غرر الحکم و درر الکلم، تصحیح سید مهدی رجایی، قم: دارالکتاب الإسلامی، ۱۴۱۰ ق.
۴۰. تمیمی آمدی، عبدالواحد، تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، تحقیق مصطفی درایتی، قم: دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۶.
۴۱. توکلی، یعقوب، فرهنگ جاودانه های تاریخ (زندگینامه فرماندهان شهید آذربایجان شرقی)، تهران: نشر شاهد، ۱۳۸۴.
۴۲. ثبات، نفیسه، یادگاران (جلد ۸: کتاب ردانی پور)، تهران: روایت فتح، ۱۳۸۹.



۴۳. ثقفی کوفی، ابراهیم بن محمد، الغارات، تحقیق جلال الدین محدث ارموی، تهران: انجمن آثار ملی، ۱۳۵۳.
۴۴. جعفریان، رسول، تاریخ تشیع در ایران، قم: انصاریان، ۱۳۷۵.
۴۵. جلال پور، علی، آینه عیب‌نما: نگاهی به دوران پهلوی، تهران: گفتمان اندیشه معاصر، ۱۳۹۶.
۴۶. جوادی آملی، عبدالله، تفسیر تسنیم، قم: اسراء، ۱۳۷۸.
۴۷. حافظ، شمس‌الدین محمد، دیوان حافظ، تصحیح قزوینی و غنی، تهران: اساطیر، ۱۳۸۱.
۴۸. حاکم حسکانی، عبیدالله بن عبدالله، شواهد التنزیل لقواعد التفضیل، تحقیق محمدباقر محمودی، تهران: وزارت ارشاد اسلامی، ۱۴۱۱ق.
۴۹. حرّ عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعة، قم: مؤسسه آل البيت (علیهم‌السلام)، ۱۴۰۹ق.
۵۰. حسینی دشتی، سید مصطفی، معارف و معاریف (دائرة المعارف جامع اسلامی)، تهران: مؤسسه فرهنگی آرایه، ۱۳۷۹.
۵۱. حویزی، عبدعلی بن جمعه، تفسیر نور الثقلین، قم: اسماعیلیان، ۱۴۱۵ق.
۵۲. خرازی، کمال، حق و باطل از دیدگاه قرآن، تهران: جهت، ۱۳۶۰.
۵۳. خلیلی، خلیل‌الله، کلیات دیوان اشعار، تهران: عرفان، ۱۳۸۵.
۵۴. خوانساری، آقا جمال‌الدین، شرح غرر الحکم و درر الکلم، تصحیح میرجلال‌الدین محدث ارموی، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۶۶.
۵۵. خوارزمی، موفق بن احمد، مقتل الحسین (علیه‌السلام)، قم: انوار الهدی، ۱۴۲۳ق.
۵۶. دائرة المعارف قرآن کریم، قم: بوستان کتاب، ۱۳۸۲.
۵۷. درستی، ماهرخ، آیات غمزه (مجموعه شعر)، تهران: فصل پنجم، ۱۴۰۳.
۵۸. دریابیگی، محسن، مسیحای شهر: ماندنی‌های زندگی سید مهدی قوام، تهران: رامند، ۱۳۹۸.
۵۹. دشتی، محمد، آینده‌سازان، قم: امیرالمؤمنین، ۱۳۷۸.
۶۰. دوانی، علی، نهضت روحانیون ایران، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۷.

۶۱. دیلمی، حسن بن محمد، ارشاد القلوب الى الصواب، قم: الشريف الرضى، ۱۴۱۲ق.
۶۲. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، مفردات الفاظ القرآن، بیروت: دارالقلم، ۱۴۱۲ق.
۶۳. راوندی، قطب الدین سعید بن هبة الله، قصص الأنبياء، مشهد: بنیاد پژوهش های اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۴۰۹ق.
۶۴. رسولی محلاتی، سید هاشم، تاریخ انبیا، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۹.
۶۵. رهبر، حبیب الله، سوز سحرگاهی، قم: قیام، ۱۳۷۱.
۶۶. روحانی، سید حمید، سید حسن مدرس، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۷.
۶۷. ری شهری، محمد، میزان الحکمة، قم: دارالحديث، ۱۳۷۷.
۶۸. ری شهری، محمد، تبلیغ در قرآن و حدیث، قم: دارالحديث، ۱۳۸۶.
۶۹. زرین کوب، عبدالحسین، بامداد اسلام، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۹.
۷۰. زمخشری، محمود بن عمر، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، بیروت: دارالکتب العربی، ۱۴۰۷ق.
۷۱. سبحانی، جعفر، فروغ ابدیت، قم: بوستان کتاب، ۱۳۸۵.
۷۲. سخاوی، شمس الدین، التحفة اللطيفة فی تاریخ المدينة الشریفة، بیروت: دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۴ق.
۷۳. سعدی، مصلح الدین، بوستان، تصحیح غلامحسین یوسفی، تهران: خوارزمی، ۱۳۶۸.
۷۴. سعدی، مصلح الدین، گلستان، تصحیح غلامحسین یوسفی، تهران: خوارزمی، ۱۳۶۸.
۷۵. سماوی، محمد بن طاهر، إِبْصَار الْعَيْنِ فِي أَنْصَارِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَام، قم: دانشگاه شهید محلاتی، ۱۳۸۴.
۷۶. سید رضی، محمد بن حسین، نهج البلاغة، ترجمه محمد دشتی، قم: مشهور، ۱۳۷۹، (و نسخه صبحی صالح، ۱۴۱۴ق).

٧٧. سيوطي، جلال الدين، احياء الميت بفضائل اهل البيت عليهم السلام، تهران: مجمع جهاني اهل بيت، ١٤٢١ق.

٧٨. شب زنده دار، محمد، قصه هاي بهلول، تهران: ناس، ١٣٨٥.

٧٩. شريف لاهيجي، محمد بن علي، تفسير شريف لاهيجي، تهران: داد، ١٣٧٣.

٨٥. شعيري، محمد بن محمد، جامع الأخبار، نجف: مطبعة حيدرية، بي تا.

٨١. شهيد اول، محمد بن مكي، المزار (المزار الكبير)، قم: مدرسه امام مهدي عليه السلام، ١٤١٥ق.

٨٢. صاحب بن عباد، اسماعيل، المحيط في اللغة، بيروت: عالم الكتب، ١٤١٤ق.

٨٣. صائب تبريزي، محمد علي، ديوان اشعار، تهران: علمي و فرهنگي، ١٣٧٥.

٨٤. صاحبي، محمد جواد، حكايت ها و هدايت ها در آثار شهيد مطهري، قم: صدرا، ١٣٨٩.

٨٥. صفي عيشاه، حسن، تفسير صفي، تهران: منوچهری، ١٣٧٨.

٨٦. صفوت، محمد علي، تاريخ فرهنگ آذربايجان، تبريز: [بي نا]، ١٣٢٨.

٨٧. طباطبائي، سيد محمد حسين، الميزان في تفسير القرآن، ترجمه سيد محمد باقر موسوي همداني، قم: دفتر انتشارات اسلامي، ١٣٧٤.

٨٨. طبراني، سليمان بن احمد، المعجم الكبير، موصل: مكتبة الزهراء، ١٤٠٤ق.

٨٩. طبرسي، احمد بن علي، الإحتجاج على أهل اللجاج، مشهد: نشر مرتضى، ١٤٠٣ق.

٩٥. طبرسي، فضل بن حسن، إلام الوري بأعلام الهدى، قم: آل البيت، ١٤١٧ق.

٩١. طبرسي، فضل بن حسن، مجمع البيان في تفسير القرآن، تهران: ناصر خسرو، ١٣٧٢.

٩٢. طبرسي، فضل بن حسن، مكارم الاخلاق، قم: شريف رضي، ١٤١٢ق.

٩٣. طبري، محمد بن جرير، تاريخ الأمم و الملوك (تاريخ طبري)، بيروت: دار التراث، ١٣٨٧.

٩٤. طبري، محمد بن جرير (شيعي)، بشارة المصطفى لشيعه المرتضى، نجف: مكتبة الحيدرية، ١٣٨٣.

٩٥. طريحي، فخر الدين، مجمع البحرين، تهران: مرتضوي، ١٣٧٥.

۹۶. طوسی، محمد بن حسن، الأمالی، قم: دار الثقافة، ۱۴۱۴ق.
۹۷. طوسی، محمد بن حسن، الغيبة، قم: دارالمعارف الإسلامية، ۱۴۱۱ق.
۹۸. طوسی، محمد بن حسن، مصباح المتعبد، بیروت: مؤسسة فقه الشيعة، ۱۴۱۱ق.
۹۹. عطار نیشابوری، فرید الدین، مختارنامه، تصحیح محمد رضا شفیعی کدکنی، تهران: سخن، ۱۳۷۶.
۱۰۰. علی بن ابراهیم قمی، تفسیر القمی، قم: دارالکتاب، ۱۴۰۴ق.
۱۰۱. علی بن الحسین (امام سجاد علیه السلام)، صحیفه سجادیه، ترجمه علی نقی فیض الاسلام، تهران: فیض الاسلام، ۱۳۷۵.
۱۰۲. عوفی، محمد بن محمد، جوامع الحکایات ولوامع الروایات، تصحیح امیربانو کریمی، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۸۶.
۱۰۳. عیاشی، محمد بن مسعود، تفسیر العیاشی، تهران: المطبعة العلمية، ۱۳۸۰.
۱۰۴. غفاری، فاطمه، خدا می خواست زنده بمانی (کتاب شهید صیاد شیرازی)، تهران: روایت فتح، ۱۳۹۵.
۱۰۵. فخر رازی، محمد بن عمر، مفاتیح الغیب (تفسیر کبیر)، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۰ق.
۱۰۶. فراهیدی، خلیل بن احمد، کتاب العین، قم: هجرت، ۱۴۱۰ق.
۱۰۷. فرات کوفی، فرات بن ابراهیم، تفسیر فرات الکوفی، تهران: وزارت ارشاد اسلامی، ۱۴۱۰ق.
۱۰۸. فیض کاشانی، ملا محسن، تفسیر الصافی، تهران: الصدر، ۱۴۱۵ق.
۱۰۹. فیض کاشانی، ملا محسن، نوادر الاخبار، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی، ۱۳۷۵.
۱۱۰. قانطان، اصغر، عتبات عالیات عراق، تهران: نشر مشعر، ۱۳۸۷.
۱۱۱. قائنی، فرزانه، من فاخره ام، تهران: سوره مهر، ۱۳۹۵.
۱۱۲. قبادی، محمد، پاسیاد پسر خاک: زندگی و زمانه حجت الاسلام ابوترابی فرد، تهران: سوره مهر، ۱۳۹۸.



۱۱۳. قربانی، مهدی، کتاب شهید مهدی زین الدین، قم: حماسه یاران، ۱۳۹۳.
۱۱۴. قطب راوندی، سعید بن هبة الله، الخرائج و الجرائح، قم: مؤسسه امام مهدی عجل الله تعالی فرجه، ۱۴۰۹ق.
۱۱۵. قمی، شیخ عباس، انوار البهیة فی تواریخ الحجج الالهية، قم: جامعه مدرسين، ۱۴۱۷ق.
۱۱۶. قمی، شیخ عباس، سفینه البحار، قم: اسوه، ۱۴۱۴ق.
۱۱۷. قمی، شیخ عباس، کلیات مفاتیح الجنان، تهران: اسوه، بی تا.
۱۱۸. قمی، شیخ عباس، نفس المهموم، قم: مكتبة الحيدرية، ۱۴۲۱ق.
۱۱۹. کاظمی، مسعود، داستان رویان (تاریخ شفاهی)، تهران: پژوهشگاه رویان، ۱۳۹۵.
۱۲۰. کاظم زاده، فیروز، روس و انگلیس در ایران، ترجمه منوچهر امیری، تهران: آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۷۱.
۱۲۱. کتاب مقدس (عهد عتیق و عهد جدید)، ترجمه ویلیام گلن و هنری مرتن، تهران: اساطیر، ۱۳۷۹.
۱۲۲. کراجکی، محمد بن علی، کنز الفوائد، قم: دارالذخائر، ۱۴۱۰ق.
۱۲۳. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، تهران: دارالکتب الإسلامية، ۱۴۰۷ق.
۱۲۴. کمره ای همدانی، علیرضا، حکم می کنیم، تهران: عروج، ۱۳۹۰.
۱۲۵. کوهستانی نژاد، مسعود، مرداد خاموش، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۹.
۱۲۶. گروه نویسندگان، شهید علم (دفتر اول)، تهران: دفتر مطالعات جبهه فرهنگی انقلاب اسلامی، ۱۳۸۹.
۱۲۷. لوبون، گوستاو، تمدن اسلام و عرب، ترجمه سید هاشم حسینی، تهران: کتابفروشی اسلامی، ۱۳۴۷.
۱۲۸. لیثی واسطی، علی بن محمد، عیون الحکم و المواعظ، قم: دارالحديث، ۱۳۷۶.
۱۲۹. مازندرانی، محمد صالح، شرح اصول الکافی، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۱ق.

۱۳۰. متقی هندی، علی بن حسام الدین، کنز العمال فی سنن الأقوال و الأفعال، بیروت: مؤسسة الرسالة، ۱۴۰۹ق.

۱۳۱. مجد، امید، قرآن نامه (ترجمه منظوم قرآن)، تهران: امید مجد، ۱۳۷۹.
۱۳۲. مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، بیروت: دار إحياء التراث العربی، ۱۴۰۳ق.

۱۳۳. مجلسی، محمدباقر، تاریخ پیامبران (حیات القلوب)، تهران: سرور، ۱۳۸۰.
۱۳۴. محدثی، جواد، اخلاق و احکام در داستان های شهید دستغیب، قم: بوستان کتاب، ۱۳۸۷.

۱۳۵. محمدی اشتهااردی، محمد، داستان ها و پندها، قم: نبوی، ۱۳۷۵.
۱۳۶. محمدی اشتهااردی، محمد، سرگذشت های عبرت انگیز، قم: دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۴.

۱۳۷. محمدی، مصطفی، تنها ۳۰ ماه دیگر، تهران: فاتحان، ۱۳۹۰.
۱۳۸. محمودی، محمدباقر، ترجمه اعلام الوری، تهران: اسلامیه، ۱۳۴۶.
۱۳۹. مختاری، رضا، سیمای فرزنانگان، قم: بوستان کتاب، ۱۳۷۵.
۱۴۰. مشهدی، محمد بن محمد رضا، تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب، تهران: وزارت ارشاد، ۱۴۰۷ق.

۱۴۱. مصطفوی، حسن، التحقيق فی کلمات القرآن الکریم، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۶۰.

۱۴۲. مطهری، مرتضی، آشنایی با علوم اسلامی (بخش اخلاق)، تهران: صدرا، ۱۳۶۸.

۱۴۳. مظفر، محمد حسین، تاریخ شیعه، قم: انصاریان، ۱۳۷۹.
۱۴۴. معلوف، لویس، المنجد فی اللغة، ترجمه محمد بندرریگی، تهران: ایران، ۱۳۸۶.

۱۴۵. مفید، محمد بن محمد، الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، قم: کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳ق.

۱۴۶. مفید، محمد بن محمد، الأمالی، قم: کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳ق.
۱۴۷. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، تهران: دارالکتب الإسلامية، ۱۳۷۴.

۱۴۸. مکارم شیرازی، ناصر، عاشورا: ریشه‌ها، انگیزه‌ها، رویدادها، پیامدها، قم: مدرسه امام علی بن ابی طالب (ع)، ۱۳۸۶.
۱۴۹. ملاحسینی، محمدرسول، یادت باشد: شهید مدافع حرم حمید سیاهکالی مرادی، تهران: شهید کاظمی، ۱۳۹۷.
۱۵۰. ملتجی، مهدی، بزرگ بانوی جهان زینب (ع)، تهران: اشرفی، ۱۳۵۴.
۱۵۱. ملک‌زاده، الهام و دیگران، جنگ جهانی اول و دوم در ایران به روایت اسناد، تهران: مجلس شورای اسلامی، ۱۳۹۲.
۱۵۲. مولوی، جلال‌الدین محمد، مثنوی معنوی، تصحیح نیکلسون، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۳.
۱۵۳. مولوی، جلال‌الدین محمد، کلیات دیوان شمس تبریزی، تصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۵۵.
۱۵۴. موسوی، سید محمد (ابوجهاد)، صد خاطره از شهید عماد مغنیه، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۸.
۱۵۵. مهدوی کنی، محمدرضا، نقطه‌های آغاز در اخلاق عملی، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۲.
۱۵۶. نادر میرزا قاجار، تاریخ و جغرافی دارالسلطنه تبریز، تهران: اقبال، ۱۳۶۰.
۱۵۷. نجفی، محمدحسن، جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، بیروت: دار إحياء التراث العربی، ۱۹۸۱م.
۱۵۸. نراقی، احمد بن محمد مهدی، معراج السعادة، تهران: دهقان، ۱۳۸۰.
۱۵۹. نراقی، احمد بن محمد مهدی، خزائن الاشعار، تهران: جاویدان، ۱۳۶۲.
۱۶۰. نسیمی، سید عمادالدین، دیوان اشعار فارسی، تهران: نی، ۱۳۶۹.
۱۶۱. نصر بن مزاحم، وقعة صفین، تحقیق عبدالسلام هارون، قاهره: المؤسسة العربية الحديثة، ۱۳۸۲ق.
۱۶۲. نعمان مغربی (قاضی نعمان)، دعائم الإسلام، قم: آل البيت، ۱۳۸۵ق.
۱۶۳. نعمانی، محمد بن ابراهیم، الغيبة، تهران: مکتبه الصدوق، ۱۳۹۷ق.
۱۶۴. نه‌ایه، ابن اثیر جزری، النهاية فی غریب الحديث و الأثر، قم: اسماعیلیان، ۱۳۶۷.

۱۶۵. نهاوندی، علی، بهترین کاسب قرن: خاطرات مرحوم حاج مرشد چلویی، تهران: سبط اکبر، ۱۳۹۰.
۱۶۶. نوری، میرزا حسین، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، بیروت: مؤسسه آل البيت، ۱۴۰۸ق.
۱۶۷. واقدی، محمدبن عمر، المغازی، تحقیق مارسدن جونز، بیروت: مؤسسه الأعلمی، ۱۴۰۹ق.
۱۶۸. ورام بن ابی فراس، تنبیه الخواطر و نزهة النواظر (مجموعه ورام)، قم: مکتبة الفقیه، ۱۴۱۰ق.
۱۶۹. وهاب زاده مرتضوی، سیمین، کتاب سی و ششمین روز: زندگی نامه شهید عبدالله صادق، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۹۴.
۱۷۰. ویجویه ای، محمدباقر، تاریخ انقلاب آذربایجان و بلوای تبریز، تهران: امیرکبیر، ۱۳۴۸.
۱۷۱. همدانی، حسین، مهتاب ختین (به روایت سردار حسین همدانی)، مصاحبه حسین بهزاد، تهران: نشر ۲۷ بعثت، ۱۳۹۰.
۱۷۲. یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، تاریخ الیعقوبی، بیروت: دار صادر، بی تا.

منابع دیجیتال، مقالات و خبرگزاری ها

۱۷۳. پایگاه اطلاع رسانی دفتر حفظ و نشر آثار حضرت آیت الله العظمی خامنه ای (KHAMENEI.IR)، (شامل بیانات، استفتائات و گزیده دیدارها).
۱۷۴. پایگاه اطلاع رسانی دفتر آیت الله مصباح یزدی (mesbahyazdi.ir)، سلسله جلسات شرح نصایح.
۱۷۵. پایگاه مرکز اسناد انقلاب اسلامی (irdc.ir).
۱۷۶. خبرگزاری حوزه (hawzahnews.com).
۱۷۷. خبرگزاری فارس (farsnews.ir).
۱۷۸. خبرگزاری تسنیم (tasnimnews.com).
۱۷۹. خبرگزاری مهر (mehrnews.com).
۱۸۰. خبرگزاری صدا و سیما (iribnews.ir).



۱۸۱. خبرگزاری مشرق (mashreghnews.ir).
۱۸۲. خبرگزاری تابناک (tabnak.ir).
۱۸۳. خبرگزاری جهان نیوز (jahannews.com).
۱۸۴. خبرگزاری دفاع مقدس (defapress.ir).
۱۸۵. سایت نوید شاهد (navideshahed.com).
۱۸۶. سایت آپارات (aparat.com)، (شامل مصاحبه‌ها و مستندهای روایت فتح، شهید آوینی و شهید طهرانی مقدم).
۱۸۷. سایت یورونیوز فارسی (parsi.euronews.com)، گزارش‌های آماری سلامت روان.
۱۸۸. مقاله: «دانش سیاسی»، سامانه اطلاعات علمی جهاد دانشگاهی (SID)، دوره ۱۶، شماره ۱.